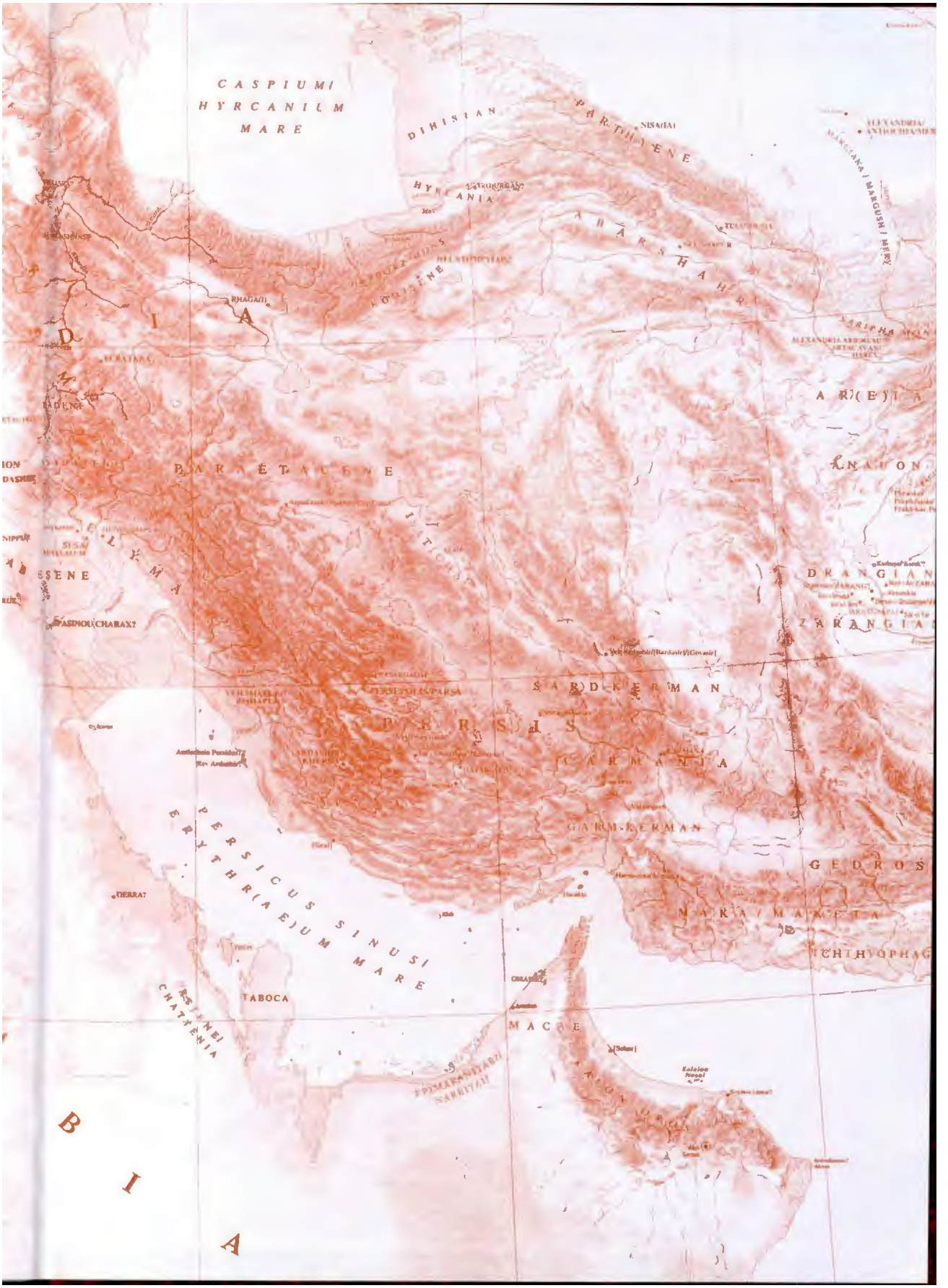

CASPIUM
HYRCANIUM
MARE
DIHISTAN
PARTHYENE
NISA(IA)
HYRCANIA
ARABARHAR
ALEXANDRIA/
ANTIOCHIA/ARIE
ARIANA / MARGUSH / MERV
RHAGA(II)
ARIA
ARIA
NATION
PARAETACENE
ELYMA
SUSIANE
DRANGIAN
ZARANGIA
PASINOU(CHARAX?)
SARDKERMAN
PERSIS
CARMANIA
GARM-KERMAN
GEDROS
NARA / MAKETA
ICHTHYOPHAG
PERSICUS SINUS
ERYTHR(AE)UM MARE
TERRA?
TABOCA
MACAE
BIA
A


CAPPADOCIA
ARMENIA
MESOPOTAMIA
ASSYRIA
SYRIA
ARABIA
ADIABENE
OSRHOENE
COMMAGENE
CILICIA
PAMPHYLIA
PISIDIA
CYPRUS
PAPHOS
SALAMIS
SIDE
TARSUS
TYANA
ANEMURIUM
LAODICEA
APAMEA
ANTIOCHIA
HIERAPOLIS
SAMOSATA
EDESSA
CARRHAE
RESAINA
NICEPHORIUM/
CALLINICUM
CIRCESIUM
DURA-EUROPOS
PALMYRA
HATRA
NINEVEH
NINOS
ARBELA
TRIPOLIS
EMESA
BERYTUS
HELIOPOLIS
SIDON
DAMASCUS
TYRUS
PHOENICIUM MARE
INTERNUM MARE
AEGYPTIUM MARE
CAESAREA
SCYTHOPOLIS
BOSTRA
PHILADELPHEIA
IERUSALEM
GAZA
IUDAEA
PELUSIUM
PETRA
NABATAEA
SINAI
MADIANE
THEBAI
COPTOS
Myos Hormos?
BERENICE
PSELCHIS
SYENE
Ptolemais Prima
ERYTHRIAE JUMI
RUBRUM MARE
PERSIS
SELEUCIA
CTESIPHON
VOLOGESIAS?
BABYLON
NIPPUR
PEROZ-SHAPUR

جغرافیای استرابو

سرزمینهای زیر فرمان هخامنشیان

ترجمهٔ

همایون صنعتی زاده

تهران ۱۳۸۲

استرابو Strabo
[جغرافیا. برگزیده. فارسی]
سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان در جغرافیای استرابو / مترجم همایون صنعتی‌زاده. ــ تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۲.
ی، ۴۹۳ ص.: نقشه. ــ(انتشارات موقوفات افشار؛ ۹۳)
ISBN 964-6053-67-x
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتاب حاضر ترجمه بخشی از کتاب "Strabons Geographika" نوشته استرابو می‌باشد.
نمایه.
۱. جغرافیای باستان. ۲. جغرافیای تاریخی. ۳. خاورمیانه -- جغرافیای تاریخی. ۴. ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸ ـ ۳۳۰ ق‌م.
الف. صنعتی‌زاده، همایون، ۱۳۰۴ ــ ، مترجم، ب. عنوان. ج. عنوان: جغرافیا. برگزیده. فارسی.
G ۸۹/ الف ۱۵ ج ۷ ۹۱۰
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۸۲-۱۴۰۱۶ م

نام کتاب: **جغرافیای استرابو (STRAB: GEOGRAPHY)**
ترجمه به زبان انگلیسی: **HORACEL JONES**
ترجمه به زبان فارسی: **همایون صنعتی‌زاده**
حروف‌نگار: **انتشارات فانوس (کرمان)**
چاپ: **خوشه**
صحافی: **سیّدین**
شمارگان: **یک هزار و پانصد**
شمارهٔ انتشار: **۹۳**
نوبت چاپ: **اول**

شابک X ـ ۶۷ ـ ۶۰۵۳ ـ ۹۶۴ ISBN 964-6053-67-X



مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شمارهٔ ۹۳

هیأت گزینش کتاب

دکتر سید مصطفی محقق داماد ـ دکتر سید جعفر شهیدی ـ دکتر اصغر مهدوی
دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی ـ ایرج افشار

شورای تولیت

متولیان مقامی: رئیس مجلس ـ رئیس دیوان عالی کشور ـ وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) ـ وزیر بهداری (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) ـ رئیس دانشگاه تهران، یا معاونان اول هر یک ازین پنج مقام (طبق مادهٔ ۲ وقفنامه)

متولیان منصوص: دکتر سید مصطفی محقق‌داماد ـ دکتر اصغر مهدوی (جانشین: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی) ـ دکتر علیمحمد میر (جانشین: دکتر حسین نژادگشتی) ـ مهربانو دکتر افشار ـ ایرج افشار ـ ساسان دکتر افشار

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد	رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)
حسین دادگر	نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)، معاون اوّل دیوانعالی کشور
ایرج رضایی	مدیرعامل
ایرج شگرف نخعی	خزانه‌دار
محمد شیرویه	دبیر

*

مسؤول انتشارات کریم اصفهانیان

درگذشتگان: اللهیار صالح ـ حبیب‌الله آموزگار ـ دکتر محمدعلی هدایتی ـ دکتر مهدی آذر ـ دکتر یحیی مهدوی ـ مهندس نادر افشار ـ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی.

اعضای پیشین: دکتر جمشید آموزگار ـ دکتر منوچهر مرتضوی ـ بهروز افشار یزدی.

بنام پروردگار

یادداشت واقف

اوّل : طبق مادهٔ ۲۳ وقفنامهٔ اوّل مورخ یازدهم ۱۳۳۷ هـ.ش. (... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجلهٔ آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوائز به نویسندگان بشرح دستور این وقفنامه گردد.)

دوّم : هدف اساسی این بنیاد ملّی طبق مادهٔ ۲۵ وقفنامه (... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملّی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با بودجهٔ این موقوفات منتشر میشود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوّم : طبق مادهٔ ۲۶ (مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجهٔ این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود ...)

چهارم : چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدّی تحمل زیان هم جایز است طبق مادهٔ ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود ...) این افزایش ۲۵ درصد بواسطهٔ حداقل حق الزحمهٔ فروشندگان و هزینه ایست که برای پست و غیره تحمیل میشود از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملّی که ابداً جنبهٔ تجارتی ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم : براساس موافقت نامهٔ دوّم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسید، قسمتهای مهمی از رقبات مانند جایگاه سازمان لغت نامه و محل مؤسسهٔ باستان شناسی، بطور رایگان در اختیار دانشگاه طهران گذارده شد و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوّم (برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوائز ادبی و

نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار میگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق مادهٔ ۳ موافقت نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یکنفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف بعضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی امور چاپ و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای ولایت است و از طرف واقف نیز بعضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده بسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدفهای این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه.ش.

تکملهٔ سوم

کتبی که با بودجهٔ این موقوفات طبع و توزیع میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همهٔ آثار یا مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده یا می‌شود صد در صد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌ها است به عهدهٔ بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجهٔ آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف اکه ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بوی از ناحیه گرایی، و جدایی طلبی، و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و شهوات سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجهٔ این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکتهٔ دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب دفرهنگ نامهٔ فارسی که دایره مانند یعنی. انسیکلوپدی. باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق یا دو هزینهٔ بیشتر دارد، درآمد ماهیانهٔ بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد میتوان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود به شرط آنکه اجازهٔ واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها شد.

در تکملهٔ دوم یادداشت واقف منتشره در جلد سوم. افغان نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجهٔ این موقوفات چاپ میشود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی. لفافه پژوهش تاریخی ادبی ایران شناسی.... و در پایان آن تکملهٔ افزودم. بیم داشتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما نخواسته و ندانسته، بوسیلهٔ این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.. عمدهٔ مخاطب این یادآوریها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هریک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسندهٔ این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه میباشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. ان شاء الله. اردیبهشت ۱۳۶۲

تکمله و تبصره

یادداشت اداره اوقاف چند روز پیش از درگذشت ۱۰ آذر ۱۳۴۲ برای اطلاع نویسندگان

کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع میشود باید منطبق با نیت واقف و هدف و قفنامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویژه از ناحیه گرایی و تجدد طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه های محلی و زبانهای خارجی، به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور رمز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتب تاریخی و ادبی، علمانه، خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه میشود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود و قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله علمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شاتاتر. و هوچی گری این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چو شوان راستی ادرج گردان دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمیخواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز هم میپردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن، از کاغذ و چاپ و غیره، از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ میخرید دانه ای دو شاهی، می پخت و رنگ می کرد و می فروخت یک شاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سود ضرر مادی و مالی می کنیم سود معنوی که منظور ماست می بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می دهیم. این زیان را به حساب مصارف وقف در راه ایده آل و هدف ملی خود محسوب می داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکملهٔ منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهایی که با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذرماه ۱۳۴۲

یادداشت

چون واقف این موقوفات در وقفنامهٔ خود تصریح به انتشار کتابهایی کرده است که در زمینهٔ جغرافیای تاریخی ایران باشد تصمیم هیأت گزینش کتاب برآن شد که ***جغرافیای استرابون*** *به ترجمه درآورده شود. استرابون در سال ۶۳ پیش از میلاد متولد شده و ظاهراً در سال ۲۴ پس از میلاد درگذشته است.

چون آقای همایون صنعتی‌زاده سالهایی چند است که به ترجمه‌های انگلیسی متون یونانی مربوط به ایران می‌نگرد و تجربه‌هایی را در ترجمه‌کردن کتابهای مربوط به ایران باستان اندوخته است، از ایشان درخواست شد این کار دشوار و گرانبار را در نوبت خدمتگزاری خود نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران قرار دهد.

جغرافیای استرابون مفصل است و بخشهایی از آن به ایران مربوط می‌شود. لذا ایشان به تمایل موقوفه فقط آن مواضع و مواضیعی را به ترجمه درآورد که به نحوی با قلمرو ایران در روزگاران هخامنشی مرتبط می‌باشد.

استرابون در سطور نخست کتاب اول خود اشارتی دارد به اینکه دانش جغرافیا بیگانه از «فلسفه» نیست و گفته است پیشینیان او که از جغرافیا سخنی گفته‌اند اغلب فیلسوف بوده‌اند... بنابراین ترجمه‌کردن این کتاب جز آنکه ما را با جغرافیای ایران عصر باستانی آشنایی می‌دهد، گوشه‌ای از نگرش فلسفی یونان قدیم را نسبت به هماوردان و همروزگاران خود در بر دارد.

کتاب جغرافیای استرابون به هفده کتاب تقسیم شده و در آنها وصف ممالک اروپا، آسیا، مصر و لیبی آمده است. کتابی است که چندبار به چند زبان مهم اروپایی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی و...) ترجمه شده و البته هر مترجمی کوشیده است ترجمهٔ خود را برتر

---

* ـ چون در کتابهای چاپ ایران بیشتر استرابون (به شیوهٔ فرانسوی) یاد شده است در این یادداشت چنان آورده شده. ولی آقای صنعتی‌زاده همان صورتی را در ترجمه و نام کتاب اختیار کرده است که در کتاب مرجع کارش ضبط بوده است.

سازد از آنچه پیش از آن شده بوده است. بعضی از این ترجمه‌ها و چاپها که دقیق‌تر و برای پژوهشهای عالمانه‌تر انجام شده همراه با متن یونانی به چاپ رسیده است مانند چاپ مجموعهٔ «لوب» در انگلیسی و «گیوم بوده» در فرانسوی.

آقای صنعتی‌زاده براساس فهرست اعلام کتاب (در ترجمهٔ انگلیسی) تمام مواردی را که مناسبتی با جغرافیای سرزمینهای زیر قلمرو شاهنشاهی ایران داشته به ترجمه درآورده است تا خوانندگان فارسی زبان را از مراجعه به اصل کتاب بی‌نیاز کند.

برای آنکه اسامی جغرافیایی و نامهای اشخاصی که در متن فارسی آمده ـ یعنی از خط لاتینی به فارسی به طور آوایی برگشته است ـ معلوم باشد که در اصل چه بوده است، صورت لاتین آنها کنار کلمات مذکور در فهرست اعلام به چاپ رسانیده شد تا ضمناً خودداری شده باشد از آوردن شکل لاتین کلمه در متن در هرجا که آن کلمه آمده است.

از قرن گذشته به این سوی تحقیق و پژوهش دربارهٔ این متن به صور مختلف انجام شده، زیرا کتابی است که هم مورخان و هم ادیبان و هم جغرافی‌نگاران بدان نیازمند بوده‌اند. جای دریغ بود که ترجمه‌ای به زبان فارسی از آن در دست نباشد. بنابراین باید کوشش دلسوزانهٔ صنعتی‌زاده را ستود.

ایرج افشار

هفدهم آبان ۱۳۸۲

یادداشت مترجم

اسکندر مقدونی، در هند، یکی از مصاحبان خود را نزد برهمنی می‌فرستد تا از باورها و اندیشه‌های برهمنان برای او خبر ببرد. مأمور اسکندر با واسطه‌گری سه مترجم، که تنها زبان‌های محاوره‌ای عوام را می‌دانستند، می‌خواهد از سنت‌ها و آئین‌های برهمنان آگاه شود. برهمن به فرستادهٔ اسکندر می‌فهماند که سعی در کسب اطلاع توسط چند مترجم عامی مانند آنست که بخواهند از گل و لای آب زلال و گوارا به دست آرند (نک: ۶۴-۱-۱۵). برهمن مزبور درددل مترجم فارسی این اثر را بر زبان آورده بوده است.

اثر استرابو به زبان یونانی تألیف شده است. آن را به انگلیسی برگردانده‌اند. مترجم، که با زبان مادری خود در حدّ محاوره آشنایی دارد و بر زبان انگلیسی تسلط ندارد، سعی کرد تا این متن را به فارسی ترجمه کند. درست همانند تقلای به دست آوردن آب زلال و گوارا از گل و لای.

ترجمه این کتاب در ماه‌های آذر و دی و بهمن سال ۱۳۸۱ در هتل همای بندرعباس انجام شد. کارکنان هتل از صدر تا ذیل در تهیه موجبات رفاه و معاش مترجم کوتاهی نکردند. از مهمان‌نوازی و پرستاری یک‌یک آنان سپاسگزاری می‌شود. گذراندن فصل زمستان را در هتل همای بندرعباس توصیه می‌نماید. به مراتب از **آنتالیا و دبی و گوا** دلپذیرتر و ارزان‌تر است.

هـ ص. ز

زندگی‌نامه استرابو

منبع آگاهی از زندگی استرابو محدود به مطالب پراکنده‌ای است که اینجا و آنجا در سراسر کتاب «جغرافیا» به مناسبتی آورده شده است. آنچه راجع به تبار و نیاکان و شغل‌ها و نوشته‌های استرابو می‌دانیم از همین منبع است. نخستین بار از **دوریلائوس** ملقب به **تکتیکوس** [= سپهدار] که نیای مادری او بوده است نام می‌برد. آن‌جا که شهر **کنوسوس** و جزیره‌ی **کِرِت** را شرح می‌دهد (۱۰-۴-۱۰). دوریلائوس از دوستان و سرداران سپاه **میتراداتس یورکتس** بود. چندین بار از سوی او برای استخدام سپاهیان مزدور به تراس و یونان سفر می‌کند تا برای سپاه شاه رزمندهٔ مزدور استخدام کند. هنوز جزیره‌ی کرت به تصرف روم درنیامده بود. دوریلائوس به هنگام بروز جنگ میان **کنسوس** و **گورتیانه** در کرت بود. شهرت او به عنوان فرماندهی لایق سبب شد فرماندهی نیروهای کنسوس به او سپرده شود. برای کنسوس پیروزی چشمگیری به دست آورد و افتخار و احترام فراوان برایش قائل شدند. در همان موقع میتراداتس یورکتس در سینوپه به قتل رسید. دوریلائوس چون امیدی به شهبانوی بیوه شده و فرزندان جوان او نداشت. برای همیشه سرنوشت خود را با شهر کنسوس پیوند زد. در همانجا ازدواج کرد. صاحب یک دختر و دو پسر به نامهای **لاگاتس** و **استراتارخاس** شد. این نام‌ها حکایت از پیشینه سپاهی‌گری دودمان استرابو می‌کند.

اوّلین باری که استرابو استراتاخس را دید وی مردی کهنسال بود. میتراداتس ملّقب به یوپاتور یا کبیر در سن یازده سالگی جانشین میتراداتس یورگتس شد. کودکی خود را با دوریلائوس دیگری که پسر عمومی دوریلائوس مذکور بود گذراند. چون میتراداتس شاه شد محبت خود را نسبت به دوریلائوس همبازی خود نشان داد و او را به سِمَت روحانی بزرگ پرستشگاه ما در **کومانه** پونتیکا منصوب داشت و در واقع شخص دوم مملکت شد. عنایت‌های میتراداتس منحصر به این نبود، به دیگر اعضاء دودمان آنان نیز بذل و بخشش فراوان کرد. دوریلائوسی که فرمانده سپاه کرت بود درگذشته بود اما پسران او لکاتس و استراتارخاس، که حال بالغ شده بودند، به دربار میتراداتس احضار شدند. استرابو می‌گوید

«دختر لاگاتس مادر مادر من بود». تا زمانی که بخت و اقبال با دوریلائوس موافق بود کار و بار لاگاتس و استراتارخاس نیز سکّه بود. اما جاه‌طلبی دوریلائوس سبب شد تا به شاه ولی‌نعمت خود خیانت کند. توطئه کرده بود کشور را تسلیم رومی‌ها نماید تا در عوض به فرمانروایی آنجا منصوب شود. از جزییات واقعه خبر نداریم، تنها می‌دانیم که این دو همراه با دوریلائوس رسوا و گمنام شدند.

اجداد استرابو یونانی بودند. اما خون آسیایی نیز در رگ‌های او جریان داشت. چون میتراداتس کلخیس را تصرف کرد متوجه اهمیت منصوب کردن نزدیک‌ترین دوستان و امرای خود به سمت فرمانروای آن سرزمین شد. یکی از اینان **تئوفارنس** عموی مادر استرابو بود (۱۸-۲-۱۱). تئوفارنس در اواخر قدرت میتراداتس به این سمت عالی منصوب شد و شریک مصائب و بلایای ناشی از واژگون بختی میتراداتس گردید. اما دیگر اعضای خاندان استرابو از این معرکه جان سالم بدر بردند. سقوط میتراداتس را پیش‌بینی کرده بودند و توانستند از مسیر طوفانی که می‌خواست فراگیر شود کنار روند. **اینیاتس** جد پدری استرابو یکی از اینان بود. اینیاتس به دلایل شخصی با میتراداتس میانه خوبی نداشت. افزون بر این میتراداتس **تیبیوس** عموزاده اینیاتس و پسر تیبیوس راکشته بود.اینیاتس به قصدگرفتن انتقام از میتراداتس پانزده دژ و پایگاه را به **لوکولوس** سردار رومی، که در مقابل این خدمت به رومیان هزارگونه وعده و وعید به او داده بود، تسلیم کرد. اما در همین موقع **پمپی** به جای لوکولوس فرمانده نیروهای رومی شد. پمپی تمام کسانی راکه لوکولوس را یاری داده بودند دشمنان شخص خود می‌دانست. دشمن پمپی با اینیاتس محدود به ایجاد مزاحمت برای وی در آسیای صغیر نمی‌شد. حتی پس از پایان جنگ چون به روم بازگشت از اینکه سنای روم وعده‌های داده شده به اینیاتس را تصویب کند جلوگیری کرد. استدلال می‌کرد که پاداش‌ها و عطایا را او، پمپی، که فاتح واقعی جنگ بود باید تقسیم کند. این‌گونه بود که جد استرابو از دریافت پاداش خیانت خود محروم ماند. دلیل دیگر بر جریان خون آسیایی در رگ‌های استرابو اسم خویشاوند او تیبیوس است. خود استرابو می‌گوید که **آتنی‌ها** رسم داشتند بردگان خود را به نام سرزمینی که از آنجا به اسیری آورده شده بودند، و یا رایج‌ترین اسم در زادگاه برده، بخوانند. مثلاً اگر برده‌ای اهل پافلاگونیه بود آتنی‌ها او را تیبیوس می‌خواندند (۱۲-۳-۷). پس آشکار است که استرابو تباری مخلوط داشت و از پشت یونانیان صاحب

آوازه و یا آسیایی‌هایی بود که شاهان پنتوس را به عنوان سردار و ساتراپ و روحانی‌نما خدمت می‌کردند - اما زبان و تربیت او کاملاً یونانی بود.

استرابو در سال ۶۴ و یا ۶۳ پ.م در شهر آماسیا واقع در پونتوس زاییده شد. آشکار است که خانوادهٔ او توانگر و صاحب ملک و املاک بودند. استرابو بایستی ثروتی هنگفت به ارث برده باشد. آن اندازه اندوخته داشت که عمری را به کسب دانش و پژوهش سر کند. سفرهای بی‌شمار بنماید. با اسلوب یونانی و به گونه‌ای همه‌جانبه تعلیم و تربیت یونانی دیده بود. در آغاز جوانی در نیسای نزدیک ترالس واقع در کناریه نزد اریستودموس تلمذ می‌کرد. (۴۸-۱-۱۴). خانواده او به علّت شرایط نامساعد ناشی از پیروزی پمپی، که با آنان دشمن بود، ناچار به ترک اماسیا شدند. اما شاید استرابوی نوجوان را، پیش از برافتادن مهرداد کبیر، برای تحصیل علم به نیسا فرستاده بودند. قرینه این احتمال این است که یکی از بستگان او در شهر ترالس صاحب مقامی با اهمیّت بود. چون مهرداد کبیر دستور قتل عام رومی‌های ساکن آسیا را صادر کرد امیری تئوفولیس نام، که در خدمت شهر ترالس بود، از سوی مردم شهر مأمور اجرای این امر مهرداد شد. احتمال می‌دهند خویشاوند استرابو در شهر ترالس همین تئوفولیس بوده است. همان کسی که بعد به امر مهرداد ششم به قتل رسید و سبب شد تا جد پدری استرابو برای گرفتن انتقام از مهرداد به وی خیانت کند و به سردار رومی لوکولوس بپیوندد.

در سال ۴۴ پ.م. استرابو از طریق کورینت عازم شهر روم شد. در آنجا بود که استرابو با سردار رومی پوبلیوس سرویلیوس ملقب به ایسائوریکوس، که در همان سال درگذشت، ملاقات کرد. (ژولیوس سزار نیز در همان سال به قتل رسید). به هنگام نخستین سفر به روم استرابو ۱۹ یا ۲۰ سال داشت. آنجا که شهر امیسوس را وصف می‌کند (۱۶-۳-۱۲) می‌نویسد در محضر تیرانیون آموزش دیده است. این آموزش باید در روم انجام یافته باشد. زیرا در سال ۶۶ پ.م، لوکولوس، تیرانیون را به عنوان اسیر به روم برد تا معلمی کند. از جمله کسانی که تیرانیون بدان‌ها تعلیم می‌داد دو فرزند سیسیرو [خطیب نامدار رومی] بودند. سیسرو می‌گوید که تیرانیون جغرافیادان برجسته‌ای نیز بوده است. بعید نیست که هم او استرابو را در راهنمای تحقیقات و مطالعات جغرافیایی راهنمایی می‌کرده است. همچین در روم بود که بخت با استرابو یاری کرد و توانست از محضر گزانارخوس فیلسوف کسب فیض کند

(۴-۵-۱۴). می‌گوید گزنارخوس سلوکیه را ترک کرد و در اسکندریه و آتن و روم تعلیم فلسفه را پیشه کرد. با راهنمایی گزنارخوس است که استرابو همراه با بوتیوس (فیلسوف رواقی) با مکتب ارسطو آشنا می‌شود (۲۴-۲-۱۶). استرابو با پوزیدونیوس نیز دوست بود و شاید نزد او نیز به تحصیل علم پرداخته بود. علیرغم این واقعیت که تمام استادان او از پیروان ارسطو بودند استرابو به مکتب فلسفی رواقیون تمایل پیدا می‌کند. در (۴-۳-۷) اعتراف می‌کند که از رواقیون است. در (۳۴-۲-۱) می‌گوید «زنوی ما» و در «۸-۳-۲) می‌گوید «پوزیدونیوس به تقلید از ارسطو در پی کشف علّت‌هاست آنچه مکتب ما از آن اجتناب دارد. زیرا علت‌ها اصولاً مبهم‌اند.» استفانوس بیزانتیوس او را فیلسوف رواقی می‌خواند. در بسیاری موارد شاهد گرایش استرابو به مکتب فلسفی رواقی هستیم. حتی گاهی مکتب رواقی را با مکتب ارسطو مقایسه می‌کند. علت گرایش استرابو به مکتب رواقی معلوم نیست. شاید **اتندروس** در این امر بی‌تأثیر نبوده است. آنجاکه شهر پترا را وصف کرده و حسن نحوه ادارهٔ آن شهر را شرح می‌دهد می‌گوید «دوستم اتندروس فیلسوف با تحسین و تمجید از این واقعیت سخن گفته است» (۲۱-۴-۱۶). این فیلسوف دوست استرابو همان اتندروس رواقی است که آموزگار و دوست قیصر **اگوستوس** نیز بود. استرابو موضع خود را نسبت به دین و مذهب عوام با روشنی کامل، در چند عبارت معلوم می‌دارد. اصرار دارد هرچند این‌گونه دین برای اداره عوام واجب و لازم است اما شایستهٔ دانشمند و محقّق نیست که بدان پای‌بند باشد. می‌گوید:

«هنگام رویارویی با جماعت زن‌ها، و یا هر جمعیّت بی‌بند و بار دیگر، فیلسوف نمی‌تواند آنان را با منطق و پند و اندرز به پرهیزکاری و ایمان و احترام به فضیلت وادار کرده بر آنها تأثیر گذارد. پس بی‌تردید به باور مذهبی توأم با اسطوره و معجزه نیاز مبرم است. تردیدی نیست که برق و صاعقه **زئوس** و نیزه **نپتون** و مشعل و افعی و اعضاء و جوارح ایزدان و مجموعه‌ی الهیات ایّام اولیه افسانه‌اند (۸-۲-۱). آنگاه که از تعصب دینی گتان‌ها سخن می‌راند از مئاندر نقل می‌کند که انجام مراسم ظاهری دینی موجبات ورشکستگی مالی جامعه را فراهم آورده است. تصویری روشن از بی‌دینی نهفته در پشت پرده‌ی این مراسم ظاهری ارائه می‌دهد. اما استرابو مردی مذهبی است. درست است که از یک‌سو اعتقاد دارد پیدا کردن علّت‌ها بیرون از توانایی انسانی است اما در ضمن مشیّتی را قائل است که علت‌العلل

همه‌ی چیزها و هستی است.

دیدیم که استرابو در سال ۴۴ پ.م. که نوزده یا بیست ساله بود به روم سفر کرد. بعدها سفرهای مکرر به روم می‌کند. در سال ۳۵ پ.م. نیز در روم است. در این تاریخ است که **سلوروس** را در روم اعدام می‌کنند و استرابو شاهد این اعدام بوده است (۶-۲-۶). در آن موقع بیست و نه ساله بود. در سال ۳۱ پ.م نیز در روم است زیرا به تماشای تصویری که **اریستیدس** نقاش از **دیونیسوس** کشیده و در معبد **کرس** آویزان بود می‌رود. شرح می‌دهد که این معبد چگونه دچار آتش‌سوزی شد و نقاشی مذکور نابود گردید (۲۳-۶-۸). می‌دانیم این آتش‌سوزی در سال ۳۱ پ.م. روی داده بود. از یک سفر دیگر او به روم نیز خبر داریم می‌گوید «در جزیره **گیاروس** از کشتی پیاده شدم به روستای کوچکی که ساکنان آن ماهیگران بودند رفتم. چون به کشتی نشستیم، یکی از ماهیگران نیز همراه ما در کشتی بود که به مأموریتی نزد قیصر اوگوست می‌رفت. در اثنای سفر از این ماهیگیر پرسش‌هایی کردم معلوم شد مأموریت دارد نزد قیصر رفته تقاضا کند از باجی که باید بپردازند کاسته شود» (۳-۵-۱۰). این سفر در سال ۲۹ پ.م. ، که استرابو سی‌وچهار سال و یا سی‌وپنج سال دارد اتفاق می‌افتد. در همین موقع بود که اوگوست به عنوان یادبود پیروزی **دراکسیوم** شهر **نیکوپولیس** را بنا می‌نهد. دور نیست که در این سفر از این شهر نوبنیاد نیز دیدن کرده باشد. در سال ۲۵ و ۲۴ پ.م همراه **ئیلیوس کالوس** در طول رود نیل سفر می‌کند و از شهر **سینه** و مرز حبشه دیدن می‌نماید (۱۲-۵-۲). حال ۳۹ سال دارد. اوگوست در سال ۲۰ پ.م به جزیره **ساموس** می‌رود و استرابو هنوز در مصر است (۱۴-۱-۱۴). چهل و پنج سال دارد و ظاهراً پنج سال در شهر اسکندریه به سر می‌برد. می‌توان حدس زد، در هنگام اقامت در اسکندریه و مراجعه به کتابخانهٔ معروف آن شهر است، که نقل قول‌های بی‌شماری را که در سرتاسر کتاب جغرافیای خود آورده گردآوری می‌نماید. در سال هفتم پ.م باز در روم است و شرح بناهایی را می‌دهد که پس از سال ۲۰ پ.م بنا شده بودند. یکی از اینها رواق **لیویا** بود که بنایش در سال هفتم پ.م به پایان می‌رسد. در این موقع پنجاه وشش و یا پنجاه و هفت سال دارد و این آخرین سفر او به روم است. ظاهراً هشتاد و چهار سال عمر می‌کند. زیرا مرگ **جوبا** را در سال ۲۱ میلادی گزارش می‌نماید. بیست و هفت سال آخر عمر را دور از روم، و احتمالاً در موطن خود **آماسیا**، می‌گذراند. اقامت او در این نقطه دورافتاده اجازه نمی‌دهد که

وقایع سیاسی روزمره را دنبال کرده و در روایت تازه دیگر کتاب خود یادآور شود.

استرابو بر این تصور بود که جهانگرد و دنیا دیده است. می‌گوید «حال باید شرح دهم که کدام کشورها و سرزمین‌ها را شخصاً دیده و درباره‌ی کدام کشورها و سرزمین‌ها از گفته‌ها و نوشته‌های دیگران سود جسته‌ام. در غرب از ارمنیه تا سواحل تیرهیتا روبروی ساردنیا و در سمت جنوب از دریای اوکسینه [دریای سیاه] تا مرزهای حبشه را به چشم خود دیده‌ام. در میان جغرافیانویسان کس دیگری را نخواهید یافت که بیش از من سفر کرده و مسافت‌های طولانی‌تری را پیموده باشد. آنان که پیش از من در نواحی غربی سفر کرده‌اند به اندازه‌من در مشرق مسافرت نکرده‌اند و آنان که در شرق بیش از من جهانگردی کرده‌اند فرصت آن مقدار سیاحت را که من در مغرب کرده‌ام نداشته‌اند.

با تمام این احوال نمی‌توان او را از جمله جهانگردان عمده به حساب آورد. هم‌چنین نمی‌توان گفت نیت و قصد او از این سفرها پژوهش‌های علمی بوده است. دلیل واقعی سفرهای او در پایین خواهد آمد. حتی ایتالیا را هم چنانکه باید و شاید ندید. تنها از بندرگاهها به روم رفته بود. از همان راه هم بازگشته بود. در روم هم هیچگاه اقامت طولانی نکرد. افزون بر این به گونه‌ای قطعی نمی‌توان گفت که در یونان به جز کورینت شهر دیگری، حتی آتن را، دیده باشد. سفرهای او به جنوب و شرق گسترده‌تر بود. در جنوب دره رود نیل را تا مرزهای حبشه دیده بوده است. مدتی در کومانا -اوریه به سر برد. از رود هراموس و هیراپولیس در فریگیه و نیسا در کاریه و شهر افسوس دیدن کرده بود. با پونتس آشنا بود. سینوپه و کزیکوس و نیکیه را نیز دیده بوده است. سرتاسر کیلیکیه و بخش عمده کاریه را پیموده و شهرهای میلاسا و الاباندا و ترالس و شاید سینادا و مگنزیا و سمیرنه و سواحل دریای سیاه و بیروت و سوریه را هم دیده بوده است. البته نباید جاهایی را که دیده بود محدود بدانیم به آنچه در کتاب خود آورده، اما در ضمن آشکار است این بازدیدهای او، آن‌چنان که لازمه‌ی کار پژوهشگران است گسترده و با دقت نبوده است. آشکار است آنچه استرابو می‌نویسد نوشته‌های پژوهشگری که به قصد و نیت علمی سفر می‌کرده و برای خود می‌نوشته نیست. از شرایط موجود و خواسته‌های این و آن استفاده می‌کرد تا فرصتی برای سفر کردن به دست آورد. آشکارا آموزگار و مشاوری بوده است، که برای خدمت به صاحبان جاه و مقام، همراه آنان، به اینجا و آنجا می‌رفته است. تردیدی نیست که معلم و راهنمای حکمرانان و

فرمانروایان بوده است. هیچگاه در ذکر نام پژوهشگران و استادان صاحب آوازه، که در شرق تولّد یافته بودند، کوتاهی نمی‌کند و ناچاریم بپذیریم که خود او همین‌گونه موقعّیت اجتماعی را داشته است. اصرار دارد جغرافیایی را که تألیف کرده جغرافیای سیاسی است. بخش عمده کتاب در خدمت کشورها و فرمانروایان آنهاست. کتاب رویهمرفته با اشخاص صاحب قدرت سیاسی ارتباط نزدیک دارد (۱۹-۱-۱). مخصوصاً برای کسانی که دست به لشکرکشی‌های عمده می‌زنند سودمند است (۱۷-۱-۱). طوری تنظیم شده که نیازهای امیر فرمانروا را برآورد نماید (۱۸-۱-۱). خلاصه آنکه کتاب از یک‌سو برای خوش‌آمد فرماندهان رومی و از سوی دیگر برای کسب عنایت پیتدوریس شهبانوی کشور پونتس نوشته شده است.

درباره تاریخ تألیف جغرافیای استرابو پژوهشگران اختلاف دارند. پاره‌ای می‌گویند که استرابو جغرافیا را در سال هفتم پ.م که پنجاه و شش یا پنجاه و هفت سال داشت در شهر روم نوشت. گروهی دیگر می‌گویند که آن را در سال هیجدهم یا نوزدهم میلادی، آنگاه که پا به هشتاد سالگی گذاشته بود، در موطن خود اماسیا نوشته است. خود او کتابش را به مجسمه‌ای عظیم و غول‌آسا تشبیه می‌کند. بعید به نظر می‌آید که پس از سن هشتادسالگی بتوان چنین اثری را تألیف کرد.

جغرافیای استرابو آن‌چنان شهرت دارد که همگان فراموش می‌کنند استرابو پیش از آنکه جغرافیانویس شود مورّخ بوده است. شاید بتوان گفت که جغرافیانویسی او حاصل مورّخ بودن او بوده است. مواد اولیه کتاب جغرافیا را آنگاه فراهم کرده بود که سرگرم نوشتن ملاحظات تاریخی خود در چهل و هفت جلد بوده است (۳۳ و ۲۲-۱-۱) (۹-۱-۲ و زیرنویس مربوطه). در این زمینه شاید آوردن آنچه خود استرابو درباره‌ی تاریخ و جغرافیای خویش می‌گوید سودمند باشد:

«کوتاه سخن آنکه کتاب جغرافیای من نیز همانند تاریخ من باید برای همگان ـ چه آنکه بر مسند قدرت نشسته و چه مردم عادی ـ مفید باشد. همان‌گونه که کتاب تاریخ من بود.

در این کتاب هم مانند آن کتاب مرادم از کسی که بر مسند قدرت نشسته کسانی که از فضل و کمال بهره‌ای نبرده‌اند نیست. منظورم آن آزادمردانی‌اند که تعلیمات جامع کسانی را که دوستدار فلسفه هستند

فراگرفته‌اند. آنکس که درباره‌ی فضیلت و خردکارآمد نیندیشیده باشد و آنچه راکه در این باره نوشته‌اند ندیده باشد نمی‌تواند درباره‌ی حسن‌ها یا عیب‌های این کتاب اظهار نظر کند. تا چه رسد به داوری درباره‌ی واقعیات تاریخی که سزاوار بوده‌اند تا در این نوشته ثبت و ضبط شود. اینگونه بود که پس از نوشتن «ملاحظات تاریخی» که تصور می‌کنم از دیدگاه فلسفه اخلاقی و سیاسی سودمند بود تصمیم به آفرینش این اثر گرفتم. این اثر نیز بر همان اساس پی افکنده شده و مخاطب آن همان طبقه از خوانندگان، بخصوص صاحبان مناصب عالی اجتماعی است. همان‌گونه که در کتاب ملاحظات تاریخی رویدادهای زندگی مردان نامدار را ضبط کردم در اینجا هم از آوردن آنچه ناچیز و بی‌ارزش بوده اجتناب ورزیده توجه خود را بر آنچه عظیم و کریم و کاربرد مفید داشته و یا شایسته به یادماندن بوده‌اند متمرکز کرده‌ام. همان‌گونه که هنگام ارزیابی اثر هنری عظیمی مجسمه مانند، یک‌یک جزییات عناصر و عوامل اثر را مورد دقت قرار نمی‌دهیم، بلکه به احساسی که از دیدن آن اثر دست می‌دهد که آیا خوشایند است یا نه. این کتاب نیز باید همین‌گونه مورد داوری قرار گیرد. این کتاب نیز مجسمه‌ای است عظیم و فقط با حقایق عمده و واقعیات گسترده سر و کار دارد. به کل می‌پردازد و نه به جزء. اگر گاهی به جزییات اشاره می‌کند به نیت ایجاد انگیزه در مردان کوشا و جدی بوده است.»

THE GEOGRAPHY OF STRABO

WITH AN ENGLISH TRANSLATION BY

HORACE LEONARD JONES, PH.D., LL.D.
CORNELL UNIVERSITY



CAMBRIDGE, MASSACHUSETTS
HARVARD UNIVERSITY PRESS
LONDON
WILLIAM HEINEMANN LTD
MCMLXXXVIII

جغرافیای استرابو

کتاب یازدهم

۱

۱- آسیا همسایه اروپاست و بنابراین در طول رود **تانائیس** [=رودِدُن] با آن هم مرز است. پس باید به وصف این سرزمین پرداخت. نخست به قصد آسانی این سرزمین را با مرزهای طبیعی تقسیم‌بندی می‌کنیم. بدین معنی که همان شیوه‌ای را که **اراتوستنس** برای دنیای مسکون به کار می‌برد ما در مورد آسیا به کار می گیریم.

۲- [کوهستان]* تاروس، که از غرب تا شرق گسترش دارد، این قاره را تقریباً به دو نیم تقسیم می‌کند. بخشی از آسیا در شمال و بخش دیگر در جنوب آن واقع می‌شود. این بخش‌ها را یونانیان «آسیای این سوی تاروس» و «آسیای بیرون از

---

* آنچه در این کتاب در میان [ ] آمده افزوده مترجم است تا درک موضوع آسان شود(م).

تاروس» می‌نامند. این نکته را پیش از این گفته بودم، در این‌جا به قصد یادآوری تکرار شد.

۳- این کوهستان در پاره‌ای جای‌ها پهنایش به سه هزار استادیا می‌رسد و درازای آن به بزرگی خود آسیاست یعنی نزدیک به چهل و پنج هزار استادیا. از کرانه‌ی برابر جزیره‌ی رودس تا دور دست‌ترین مرز هند با سرزمین سکاها.

۴- به قسمت‌های فراوان، که اسم‌های گوناگون دارد و مرزهایی که سرزمین‌های کوچک و بزرگ را فرا می‌گیرد، تقسیم شده است. اما چون این کوهستان پهناور اقوام و قبیله‌هایی را شامل می‌شود، که بعضی بی‌اهمیت و پاره‌ای بلندآوازه‌اند (مانند **پارت‌ها، مادها، ارمنی‌ها،** بخشی از **کاپادوکیه‌ای‌ها، کیلیکیه‌ای‌ها پیسیدنی‌ها**)، آنهایی که در بخش شمالی قرار دارند باید به این‌جا منسوب دانست. اما آن مردمی که در میان کوهستان زندگی می‌کنند نیز باید متعلق به ناحیه‌ی شمالی دانست، زیرا آب و هوای آن‌جا سرد و همانند شمال است حال آنکه آب و هوای جنوب گرم است. از این گذشته تقریباً همه رودهایی که در کوهستان تاروس سرچشمه دارند در جهت‌های مخالف روان هستند. پاره‌ای رو به شمال و برخی رو به جنوب. (دست کم در آغاز چنین‌اند هر چند که بعد بعضی به سمت شرق و یا غرب می‌پیچند). پس طبیعی است از این کوهستان استفاده کنیم و آن را به عنوان مرزهای آسیای دو نیمه شده به کار بریم. همان‌گونه که دریای مدیترانه، که با این کوهستان روی خطی مستقیم است، برای جداسازی قاره‌ی اروپا از قاره‌ی لیبی [آفریقا] بکار می‌رود.

۵- چون از اروپا گذر کرده و به آسیا می‌آییم نخست به قسمت شمالی، که اولین بخش از دو نیمه است، می‌رسیم. نخستین جزء این بخش ناحیه‌ی رود تانائیس است که آن‌را مرز میان اروپا و آسیا دانستیم: این بخش کم یا بیش مانند شبه جزیره است. زیرا در غرب با رود تانائیس و **دریاچه میوتیس [دریای آزوف]** و **بوسپروس (بوسپوروس کیمریائی‌ها)** و آن بخش از **دریای یوکسینه** [دریای سیاه] که در **گلخیس** پایان می‌گیرد احاطه شده است. شمال آن را دهنه‌ی دریای کاسپین تا

اقیانوس* فراگرفته. در مشرق با همین دریا تا مرز میان **آلبانیا** و **ارمنیه**، آن‌جایی که رودهای **سیروس** [کُر] و **اراکسس** [ارس] به دریا می‌ریزند. رود اراکسس از ارمنیه و رود سیروس از **ایبریا** و **آلبانیا** می‌گذرد. سرانجام در جنوب با آن سرزمین باریکی که از مصب رود اراکسس تا گلخیس ادامه دارد هم‌مرز است. از این دریا تا آن دریا سه هزار استادیا فاصله است و قلمرو ایبریا و آلبانیا را فرا می‌گیرد. پس می‌توان آن‌را برزخ یا تنگه خاکی خواند. اما کسانی که مانند **کلی تراخوس** می‌پندارند پهنای این برزخ به علت فشار طغیان‌های، دو دریای یاد شده، کمتر از این است یاوه‌سرایی می‌کنند. **پوزیدنیوس**** می‌گوید از این سو تا آن سوی این برزخ ۱۵۰۰ استادیا درازا دارد. تقریباً مساوی پهنای برزخ از **پلوزیوم** تا **دریای احمر**. می‌نویسد «به عقیده من برزخ میان دریاچه میوتیس تا اقیانوس با آنچه گفته شد نباید زیاد اختلاف داشته باشد»

۶- اما شگفت‌زده‌ام. به گفته کسی که چنین یاوه‌سرایی می‌کند، آن‌هم درباره‌ی آنچه آشکار است، چگونه می‌توان اطمینان کرد. بگذریم که وی از دوستان **پمپی** بود که بر علیه ایبریان و آلبانیان، که در فاصله‌ی دو دریای کاسپین و دریای گلخیس‌ها می‌زیستند، لشکر کشید. به‌هر حال می‌گویند پمپی به هنگام مبارزه با دزدان دریایی چون به [جزیره] **رودس** رسید آنگاه (بلافاصله بر علیه **میترادتس** [مهرداد ششم] و قبیله‌هایی که سرزمین آنان تا دریای کاسپین ادامه داشت لشکرکشی کرده بود.) در یکی از مجالس وعظ پوزیدونیوس حضور یافت. و از وی پرسید آیا اندرزی دارد که به وی دهد. و پوزیدنیوس گفت: «همیشه جسورترین باش تا بر دیگران آقایی کنی». باید افزود که وی تاریخی نیز درباره پمپی تألیف کرد و به این دلیل هم که شده حق می‌بود در گزارش کردن واقعیات و حقیقت دقت بیشتر می‌کرد.

۷- قسمت دوم آن است که در فراسوی دریای هیرکانیه، که آن را دریای کاسپین می‌خوانیم، واقع شده و تا **سکاهای** نزدیک هند ادامه دارد. قسمت سوم از آن

* استرابون تصور می‌کرد دریای کاسپین (هیرکانیه) یکی خلیج‌های دریای شمالی است.
** دوست نزدیک پمپی که تاریخ جنگهای او را نوشت.

ناحیه تشکیل می‌شود که در همسایگی برزخ نام‌برده در بالا قرار دارد و آن بخش‌هایی از ناحیه‌ی نزدیک به اروپا که در این‌سوی تاروس و بعد از برزخ و دروازه‌های کاسپین واقع می‌شود. مرادم **ماد** و ارمنیه و **کاپادوکیه** و نواحی میان آنهاست. قسمت چهارم سرزمین واقع در درون [خمیدگی] رود **هالیس** است و تمام نواحی واقع در خود کوهستان تاروس و نواحی وابسته‌ی به بیرون تاروس که در محدوده‌ی آن شبه جزیره‌ای واقع می‌شود که برزخ فاصل میان دریای **پونتیک** و دریای **کیلیکیه** است. مرادم از دیگر کشورها سرزمین‌های آن‌سوی تاروس است که نه تنها هند بلکه **آریانا** را نیز شامل شده و قبیله‌هایی که تا **دریای پارس** گسترده‌اند و خلیج عربی و [رود] نیل و مصر و دریای **ایسیک** را در برمی‌گیرد.

۲

۱ - نخستین قسمت از آنچه این‌گونه تقسیم‌بندی شد سرزمین رو به شمال بیابانگردهای **سکاها** و ارابه‌نشین‌ها است. در جنوب اینان **سرمتی‌ها** زندگی می‌کنند که از جمله سکاهایند و **اورسی‌ها** و **سیراکی‌ها*** که قلمرو آنان، در سمت جنوب، تا کوه‌های قفقاز گسترش دارد. پاره‌ای از آنان بیابانگرد و بعضی چادرنشین و زراعت پیشه‌اند. [قبیله] **میوتیه** در حوالی دریاچه میوتیس زندگی می‌کنند. طرف آسیایی بوسپوروس، یا قلمرو **سیندیگ‌ها**، مشرف بر دریا است. از اینان که بگذریم به **آخائی‌ها** و **زیگی‌ها** و **هینیوخی‌ها** و **کرکتی‌ها** و **ماکروپوگون‌ها**** می‌رسیم. بالای اینان کتل‌های باریک **فتیروفاگی***** قرار دارد. پس از هینوخی‌ها کشور گلخیس‌ها است که جزو کوهپایه قفقاز یا کوهستان **موزخیان** است. اما چون رود تانائیس را به عنوان مرز میان اروپا و آسیا پذیرفته‌ام وصف جزئیات را از آنجا آغاز می‌کنم.

* نک، بند هشت از فصل پنجم همین کتاب یازدهم.
** ریش بلندان. *** شپش خورها.

۲- تانائیس از نواحی شمالی سرچشمه گرفته و بر خلاف آنچه بیشتر مردم می‌پندارند مسیر آن مستقیماً مقابل رود نیل نیست بلکه مسیر آن بیشتر به سوی شرق تمایل دارد. همانند رود نیل کسی از سرچشمه آن خبر ندارد. اما بخش قابل ملاحظه از طول رود نیل شناخته شده است چون از کشوری می‌گذرد که همه‌جای آن به آسانی در دسترس است و تا فاصله بسیار زیاد، در داخل خشکی، قابل کشتیرانی است. اما درباره تانائیس هر چند مصب‌های (دو مصب دارد که در شمالی‌ترین ناحیه دریاچه میوتیس واقع بوده و از یکدیگر ۶۰ استادیا فاصله دارد) آن‌را می‌شناسیم اما درباره‌ی پیش از این مصب‌ها آگاهی‌های ما ناچیز است. به علت آب و هوای بسیار سرد و فقر و بی‌حاصلی آن سرزمین. مردم بومی آن کشور از آن رو فقر را تحمل می‌کنند که مانند دیگر بیابانگردان با گوشت و شیر امرار معاش می‌کنند که مردم دیگر نمی‌توانند بدان قناعت نمایند. از این گذشته از یک‌سو عشایر آن‌جا رغبتی به رفت‌وآمد با دیگر اقوام ندارند و از سوی دیگر چون تعداد و نیروی آنان هنگفت است هر جای سرزمین خود را، که قابل عبور بوده و هر بخش از رودخانه را که قابل کشتیرانی باشد، سد کرده‌اند. به این دلایل پاره‌ای تصور می‌کنند رود تانائیس از کوه‌های قفقاز سرچشمه می‌گیرد و با حجم بزرگ رو به شمال جریان یافته و آنگاه خم می‌شود و به دریاچه میوتیس می‌ریزد (**تئوفانس** اهل **میتیلنه** این چنین می‌پندارد). بعضی نیز تصور می‌کنند که در نواحی بالا دست **ایستر** سرچشمه دارد. هر چند دلیلی ارایه نمی‌دهند که چنین فاصله طولانی را طی می‌کند یا از اقلیمی دیگر می‌آید. انگار غیر ممکن است رودی هم سرچشمه‌ای نزدیک داشته باشد و هم از شمال جاری باشد

۳- بر ساحل رودخانه و دریاچه شهری پرجمعیت واقع است که آن هم تانائیس نام دارد. یونانی‌ها، آنگاه که بر ناحیه بوسپروس تسلط داشتند، آن شهر را بنیاد گذاشتند. چندی پیش توسط **پلمون‌شاه**، چون از او اطاعت نمی‌کرد، غارت شد. بارانداز همگانی بود. عشایر آسیایی و اروپایی و دیگرکسانی که در دریاچه

کشتیرانی می‌کردند از آن استفاده می‌کردند. عشایر، برده و پوست و دیگر کالاهای عشایری را بدان‌جا می‌آوردند تا با صاحبان کشتی‌ها با بالاپوش و شراب و کالاهای مردم شهرنشین دادوستد کنند. در فاصله یکصد استادیایی این بارانداز جزیره **الوپکیا** قرار دارد که ساکنان آن مردمی درهم برهم‌اند. جزایر کوچک دیگر نیز در همان نزدیکی در دریاچه هست. تانائیس با خط مستقیم از طریق شمال دو هزار استادیا با دهانه‌ی دریاچه فاصله دارد. فاصله تا آن، از طریق ساحل، تفاوت چندان ندارد.

۴- در امتداد کرانه، در فاصله هشتصد استادیا از تانائیس رود **رومباتیس بزرگ** قرار دارد. در این‌جا صید ماهی فراوان بوده و محل مناسبی برای نمک سود کردن ماهی است. آن‌گاه در فاصله هشتصد استادیای دیگر رود **رومباتیس کوچک** و دماغه‌ایست که در آن‌جا نیز ماهی‌گیری می‌کنند اما ماهی‌های این‌جا کوچک‌ترند. مردمی که در حول و حوش رود رومباتیس بزرگ زیست دارند از جزیره‌های کوچک برای ماهی‌گیری استفاده می‌کنند. اما کسانی که در رومباتیس کوچک صیادی می‌کنند خود میتوئی‌ها هستند که تمام آنان در امتداد این سواحل اقامت دارند. با اینکه با کشاورزی آشنایند اما در ستیزه‌جویی دست‌کمی از عشایر ندارند. به چند قبیله تقسیم می‌شوند. آنهایی که نزدیک تانائیس هستند خشن‌ترند اما قبیله‌هایی که قلمرو آنان در مرز بوسپروس است ملایم‌ترند. از رومباتیس کوچک تا **تیرامبه** و رود **انتی‌کیتس** ششصد استادیا است. سپس یکصدوبیست استادیا تا روستای **کیمریان** که لنگرگاه کسانی است که می‌خواهند در دریاچه کشتیرانی کنند. می‌گویند در آن‌جا مراقبت‌گاه‌هایی برای دیده‌بانی حرکات ماهی‌ها برپا است که به **گلازومنی‌ها** تعلق دارد.

۵- **کیمریکوم** در گذشته شهری بود بر ساحل شبه جزیره که با سنگر و خندق برزخ را سد می‌کرد. روزگاری کیمری‌ها در بوسپروس قدرتمند بودند و به همین مناسبت نام آن‌جا را پوسپروسِ کیمری‌ها گذاشته‌اند. اینان همان قومی‌اند که بر

ساکنان نواحی درونی طرف راست پونتس تا یونیه تسلط یافته بودند. اما سکاها آنان را از این ناحیه بیرون راندند. سکاها را نیز یونانیان شکست دادند و **پنتی‌کپایوم** و دیگر شهرهای بوسپروس را بنیاد گذاردند.

۶- در فاصله ۲۰ استادیایی روستای **آخیلیوم** است که معبد **آخیلس** در آن‌جاست. در این‌جا دهانه‌ی دریاچه میوتیس به کمترین پهنای خود، در حدود بیست استادیا، می‌رسد. در کرانه‌ی برابر روستای **میرمکیوم** قرار دارد. **هراکلیوم** و **پارتنیوم** در همان نزدیکی است.

۷- آن‌گاه ۹۰ استادیا تا بنای یادبود **ساتیروس** که تلی است دست ساز، بر روی دماغه‌ای، به عنوان یادگار یکی از سلاطین برجسته‌ی بوسپروس احداث شده است.

۸- در همان حوالی روستای **پاتریوس** است که تا روستای **کورکوندامه** ۱۳۰ استادیا فاصله دارد. این روستا دورترین نقطه مرز بوسپروس کیمری‌هاست. دهانه میوتیس را از آن رو تنگه می‌خوانند که گذرگاه میان اخیلیوم و میرمکیوم بسیار باریک است. این تنگه تا کورکوندمه و روستای کوچک **اکره** که در برابر سرزمین پانتی‌کپی‌ها واقع است ادامه دارد. این روستا را بغازی به پهنای ۱۷۰ استادیا از سرزمین پانتی‌کپی‌ها جدا می‌سازد. تا این‌جا را یخ فرا می‌گیرد زیرا دریاچه میوتیس به هنگام یخبندان چنان منجمد می‌شود که می‌توان پیاده از روی آن گذر کرد. در تمام طول این تنگه بندرگاه‌های خوب یافت می‌شود.

۹- در بالای روستای کورکوندامه دریاچهٔ بزرگی واقع است که نام همین روستا را روی آن گذاشته‌اند. دریاچه در فاصله ده استادیایی از روستا به دریا راه دارد. یکی از شاخه‌های **آنتی‌کیتس** وارد دریاچه شده و نوعی جزیره را می‌سازد که با این دریاچه و میوتیس و رودخانه احاطه شده است. بعضی‌ها این رود را **هیپاتیس** می‌نامند همان‌گونه که رود نزدیک **بوریستنس** را به همین نام می‌خوانند.

۱۰- با کشتیرانی در دریاچه **کورکوندامیتیس** به **فاناگوریا** می‌رسیم که شهری

است بزرگ و شهرهای **کپی** و **اپاتروم** و **زیارتگاه آفرودیت**. از این شهرها فاناگوریا و کپی در جزیره‌ای که در بالا ذکر آن آمد واقع‌اند. در طرف چپ. اما دیگر شهرها در سمت راست قرار دارند. قلمرو سندی‌ها روبروی هیپاتیس است. در این قلمرو، نزدیک دریا، **جورجیپیا** واقع است که اقامتگاه سلطنتی سندی است. همچنین شهری که **آبروس** خوانده می‌شود. تمام مردمی که از سلاطین بوسپروس اطاعت می‌کنند بوسپروسی دانسته می‌شوند. پنتی‌کپایوم شهر عمده و پایتخت بوسپروسی‌های اروپایی است و فاناگوریوم شهر عمده‌ی بوسپروسی‌های آسیایی. فاناگوریوم بازار کالاهایی است که از میوتیس و سرزمین‌های بربرهای آن سوی آن آورده می‌شود. پنتی‌کپایوم بارانداز کالاهایی است که از راه دریا به آن‌جا می‌آورند. معبد بزرگی متعلق به **آفرودیت‌اپتوروس** در فاناگوریوم برپاست. ادیبان لقب ایزد بانو را ناشی از افسانه‌ای می‌دانند که بنابر آن غول‌ها در این‌جا قصد تجاوز به ایزدبانو را می‌کنند. ایزدبانو **هرکول** را به یاری می‌خواند و در غاری پنهان می‌نماید. آن‌گاه غول‌ها را یک‌به‌یک به خود دعوت می‌نماید و به دست هرکول می‌سپارد تا با حیله به قتل رساند

۱۱- علاوه به سندی‌ها قوم میوتی شامل **داندری‌ها**، **توریتی‌ها**، **اگری‌ها**، **ارخی‌ها**، و **تارپتی‌ها**، **ابیدیاسنی‌ها**، **سیتاکنی‌ها** و **دوسکی‌ها** و چند طایفه دیگر نیز می‌شود. **اسپورگیانی‌ها** نیز از این جمله‌اند که در پهنه‌ی پانصد استادیایی میان فاناگوریا و جورجیپیا زیستگاه دارند. شاه پلمون با تظاهر به دوستی بدان‌ها حمله کرد. اما اینان به حیله او پی برده در کمین نشستند تا او را دستگیر کرده و کشتند. میوتی‌های آسیایی رویهمرفته از صاحبان بارانداز تانائیس اطاعت می‌کردند. پاره‌ای از آنان نیز از رعایای بوسپروسی‌ها بودند. اما در آن روزگارها مردم گوناگون گاه و بی‌گاه دست به شورش می‌زدند و فرمانروایان بوسپروسی‌ها بر تمام ناحیه که تا تانائیس ادامه داشت تسلط داشتند. مخصوصاً حکمرانان اخیر مانند **فرناکس**، **اساندر** و پلمون. می‌گویند فرناکس یکبار آبراهه‌ی کهنی را پاک کرد و رود

هیپاتیس را در آن انداخت و جریان داد تا آن سرزمین را زیر آب برد.

۱۲- پس از قلمرو سندیک و جورجیپیا درکنار دریا به ساحل **اخایا** و **زیگی** و **هینوخی** می‌رسیم که بخشی از قفقاز بود، و کوهستانی است بی‌بندر است. مردم با دزدی دریایی زندگی می‌کنند. قایق‌های ظریف و باریک و سبک دارند که ظرفیت آن ۲۵ نفر است. در موارد اضطراری تا سی نفر جای می‌گیرد. یونانیان این قایق‌ها را **کامارا*** می‌خوانند. می‌گویند **فیتیوتیک آخایی** که از ملوانان **جیسون** بود در **اخایا** اقامت گزید و **لاکونیان‌ها** در هینوخیه. رهبران این گروه آخرین. **رهکاس** و آمفیستراتوس **هنیوخی** (=گردونه ران) اهل **دیوسگوری**، بودند و به احتمال زیاد وجه تسمیه هنیوخی همین است. به‌هر حال با تجهیز ناوگانی از کاماراها و حمله‌ی گاه‌به‌گاه به کشتی‌های بازرگانی و یا به سرزمین‌ها و یا حتی به شهرها بر دریا تسلط دارند. کسانی که بوسپروس را در اختیار دارند گاهی اینان را یاری می‌دهند. لنگرگاه و بازار برایشان فراهم می‌سازند تا آنچه را غارت کرده‌اند بفروشند. از آن‌جاکه، چون به سرزمین خود باز می‌گردند، لنگرگاه ندارند کاماراها بر دوش گرفته و به جنگل‌هایی که در آن‌جا خانه دارند می‌برند. گاهی در خاک فقیر آن‌جا کشاورزی می‌کنند. چون فصل کشتیرانی فرا می‌رسد دوباره قایق‌های خود را به ساحل می‌آورند. در سرزمین‌های دیگران نیز به همین شیوه عمل می‌کنند زیرا با مناطق پوشیده از جنگل آشنا هستند. در این سرزمین‌ها نخست قایق‌های خود را پنهان می‌کنند. سپس پیاده، شب و روز، در اطراف جستجو می‌کنند تا مردم را گروگان بگیرند ولی گروگان‌ها را با سهولت در برابر باج آزاد می‌نمایند. پس از آنکه به دریا بازگشتند به خویشان و بستگان گروگان‌ها پیام می‌دهند تا برای آزادی اسیران قدم جلو بگذارند. در سرزمین‌هایی که رؤسای محلی فرمانروایی می‌کنند اینان به کمک گروگان‌ها می‌شتابند و حمله می‌کنند و صاحبان کامراها و گروگان را باز می‌آورند. اما در سرزمین‌هایی که تابع روم هستند، به علت مسامحه و بی‌حالی فرمانروایی که از

* یعنی قایق‌های پوشیده

روم فرستاده شد، خبری از کمک نیست.

۱۳- چنین است وضع زندگی این مردم. تابع رؤسای طایفه‌ها هستند که **سپتوچی** خوانده می‌شوند. اما خود سپتوچی‌ها مطیع امیران و شاهان‌اند. به عنوان مثال در آن زمان که **میتراداتس یوپاتور** [مهرداد ششم] از سرزمین آباد اجدادی خود به بوسپروس گریخت و از این جا گذر کرد هنیوخی‌ها چهار شاه داشتند. مهرداد این سرزمین را به آسانی پشت سر گذاشت اما عبور از سرزمین زکی‌ها را بسیار دشوار یافت. نه تنها گذر از سرزمین آنان مشکل بود بلکه مردمی بسیار جنگجو و خشن هستند. با دشواری از کرانه عبور کرد و اغلب از کنار آب می‌گذشت تا آنکه به سرزمین آخایی رسید. در آن‌جا پیشواز شد و سفر از **فاسیس** را به انجام رسانید. راهی، اندکی کمتر از چهار هزار استادیاراه پیموده بود.

۱۴- راه از کوروکندامه به مشرق سر راست است. در فاصله یکصد و هشتاد استادیایی بندر و شهر سیندیک قرار دارد. آنگاه پس از چهارصد استادیا **باته** واقع است که روستایی‌ست و بندرگاه. در این‌جا، **سینوپ** واقع در جنوب، تقریباً در ساحل مقابل است. همان‌گونه که می‌گویند **کارامبیس** مقابل **کریوم‌توپن** است. **ارتمیدروس*** می‌گوید پس از باته ساحل **کرکتیه** واقع است که روستاها و بندرگاه‌های زیاد داشته و تقریبا هشتصدوپنجاه استادیا طول دارد. سپس کرانه اخایی پانصد استادیا: کرانه هنیوخی یک هزار: و آنگاه **پیتیوس بزرگ** که تا **دیسکورياس** سیصدوشصت استادیا گسترش دارد. آن گروه از وقایع‌نویسان جنگهای میترادات، که نوشته‌های آنان بیشتر قابل اطمینان است، نخست از اخایی نام می‌برند سپس از **زکی** آنگاه هنیوخی و پس از آن کرکتیه، موزخی، گلخی و فاتیروفاگی که در بالا دست این سه قوم واقع‌اند و **سوآنی‌ها** و دیگر طوایف کوچک که در همسایگی قفقاز زیست می‌کنند. همان‌گونه که گفتیم کرانه نخست به سوی مشرق گسترش می‌یابد و رو به جنوب است اما در باته به تدریج متمایل می‌شود

* ارتمیدروس معاصر استرابو. فرزند **تئوپومپوس اهل کنیدوس** و از دوستان صمیمی و بانفوذ **ژولیوس سزار**.

آن‌گاه رو به مغرب میل می‌کند و در **پیتیوس** و دیوسکوریاس پایان می‌یابد. مرز این نقاط در گلخیس است که در بالا یادآور شدیم. پس از دیوسکوریاس باقی مانده ساحل گلخیس است که در همسایگی **تراپتروس** قرار دارد و آن‌گاه خمیده شده و تقریباً به خط مستقیم ادامه می‌یابد و طرف راست پونتوس می‌شود که رو به شمال است. تمام کرانه آخایی و دیگر اقوامی که تا دیسکوریاس سکنی دارند و تمام مکان‌هایی که در امتداد خطی مستقیم رو به جنوب از کرانه دور می‌شوند در کوهپایه قفقاز قرار دارند.

۱۵- این کوهستان مشرف بر دو دریای پونتیک و کاسپین بوده و چون دیواری است میان آن برزخ که دو دریا را از یکدیگر جدا می‌سازد. در جنوب نشانه مرز **آلبانیا** و **ایبریا** است و در شمال سرحد جلگه **سرمتی‌ها**. پوشیده است از جنگل‌های درختانی که مخصوصاً برای ساختن کشتی مناسب‌اند. بنا به گفته اراتوستنس، اهل محل، کوهستان قفقاز را **کاسپیوس** می‌نامند و این اسم احتمالا از اسم **کسپی** مشتق شده است. شاخه‌هایی از آن رو به جنوب می‌رود: این شاخه‌ها نه تنها میانه آلبانیا را می‌پوشاند بلکه کوهستان‌های ارمنیه و کوهستان **موزخین‌ها** و همچنین کوهستان‌های **اسکیدیس**، **پریادرس** را نیز به هم پیوند می‌دهد. تمام اینها بخش هایی از تاروس‌اند که طرف جنوبی ارمنیه از آن تشکیل می‌شود. گویی که بخشهایی از آن کوهستان در شمال جدا شده و تا قفقاز و آن بخش از ساحل یوکسینه که از کلخیس تا **تمیسکرا** ادامه دارد، جلو می‌رود.

۱۶- هرچه می‌خواهد باشد چون دیسکوریاس در خلیجی واقع است که در شرقی‌ترین نقاط دریا قرار دارد نه تنها فرورفتگی یوکسینه دانسته می‌شود بلکه دورترین حد سفر دریایی است. ضرب‌المثل عامیانه که می‌گوید «فاسیس دورترین جایی که کشتی‌ها بدان می‌رود» باید این‌گونه تفسیر شود و نه آن چنان‌که یکی از شعرا تصور کرده که این اسم رودخانه و یا حتی نام شهری است کنار این رود. اما مراد از بخشی از گلخیس تمام آن سرزمین است زیرا فاصله راه مستقیم از رود و

شهری که این نام را دارد تا فرورفتگی کمتر از ششصد استادیا نیست. آغاز برزخ، میان دریای کاسپین و یوکسینه، دیسکوریاس است. در ضمن بازار مشترک قبایلی است که در بالا و همسایگی آن واقع اند. به هر حال هفتاد قبیله در آن جا گرد هم می‌آیند. اما آنان که به واقعیات بی‌توجه‌اند می‌گویند سیصد قبیله. هر یک از این قبایل با زبانی متفاوت گفتگو می‌کنند زیرا به علت سرسختی و خشونت ذاتی در گروه‌های جدا از یکدیگر زندگی کرده و با هم ارتباط و رفت‌وآمد ندارند. بیشتر آنان سرمتی بوده اما همه قفقازی‌اند. این است وصف ناحیه دیسکوریاس.

۱۷- آن‌سوتر، بخش عمده باقی مانده گلخیس، مشرف بر دریاست. رود بزرگ فاسیس که سرچشمه‌اش در ارمنیه است و رودهای **کلاگوس** و **هیپوس**، سرچشمه گرفته از کوه‌های مجاور، که به آن می‌پیوندند از میان گلخیس می‌گذرد. تا **ساراپنه** قابل کشتیرانی است. این نام دژی است که می‌تواند تمام اهالی یک شهر را در خود جای دهد. از این‌جا با ارابه می‌توان در ظرف چهار روز به **سیروس** رسید. بر ساحل فاسیس شهری به همین نام قرار دارد که بارانداز گلخیس است. یک سوی آن در پناه رودخانه است و سوی دیگرش را دریاچه‌ای فرا گرفته و آن سویش دریاست. از این‌جا مردم از راه دریا به سینوپه می‌روند (سفری که دو یا سه روز طول می‌کشد) زیرا زمین ساحلی سست است و رودخانه‌هایی که به دریا می‌ریزند فراوان. سرزمینی بسیار عالی است چه از نظر آنچه تولید می‌کند (به جز عسل آن‌جا که تلخ است) و چه از نظر آنچه برای کشتی‌سازی مورد نیاز است. نه تنها چوب زیاد تولید می‌کند بلکه آن‌را از راه رودخانه‌ها نیز حمل می‌کنند. مردم پارچه‌های کتانی می‌بافند. کنف و موم و زفت نیز تولید می‌کنند. پاره‌ای از مؤلفان که می‌خواهند ثابت کنند مردم گلخیس با مصریان بستگی داشته‌اند تولید کنف و پارچه‌های کتانی را دلیل می‌آورند. در بالادست رودخانه‌های پیش گفته، در کشور موزخین‌ها، معبد **لئوکوتیه** قرار دارد که **فریکسوس** آن‌را بنا کرد. پیشگوی فریکسوس در آن‌جاست. در آن‌جا هیچگاه بره قربانی نمی‌کنند. این معبد روزگاری ثروتمند بود اما در همین

عصر ما فارناکس و اندکی بعد **میترادات** اهل **پرگامون** آن را غارت کردند زیرا آنگاه که سرزمینی منهدم می‌شود هر چه مقدس است دوچار بیماری شده و به رسوم و عادات احترام لازم گذاشته نمی‌شود. این گفته **یوروپیدوس** است.

۱۸- آوازه گذشته این سرزمین را از این‌جا درک می‌کنیم که در افسانه‌ها به گونه‌ای مبهم اشاره می‌شود که جیسون حتی تا سرزمین **ماد** هم رسیده بود و پیش از آن به فریکسوس هم رفته بوده است. بعد از آن چون شاهان فرمانروا شدند و سرزمین میان سپتوچی‌ها تقسیم شد از رفاه و آسایش آنان کاسته شد. چون میترادات یوپاتور قدرت پیدا کرد این سرزمین به دست او افتاد. او همیشه یکی از دوستان خود را به‌عنوان عامل فرمانروا و یا مأمور اداره بدان سرزمین می‌فرستاد. عموی مادری من از طرف پدرش از این جمله بود و شاه بیشترین کمک را به صورت تجهیزات نیروهای دریایی از این‌جا دریافت می‌داشت. اما چون قدرت میتراداتس از او گرفته شد سرتاسر قلمرو مطیع او را قطعه‌قطعه کرده و میان افراد بی‌شمار تقسیم شد. سرانجام پلمون بر گلخیس مسلط شد. پس از مرگ او قدرت به دست زوجه‌اش **پیتودوریس** افتاد که نه تنها شهبانوی گلخیس بلکه شهبانوی تراپزوس و فرناکیه و بربرهایی که بالای این مناطق زندگی می‌کنند- من درباره آنان بعدها شرح خواهم داد- نیز هست. سرزمین موزخین که معبد* در آن‌جاست به سه بخش تقسیم می‌شود. یک بخش را گلخیس‌ها و یک بخش را ایبریان و بخش سوم را ارمنیان در تصرف دارند. شهر کوچک فریکسوس که حال **ایدیسا** خوانده می‌شود و استحکامات زیاد دارد در محدوده گلخیس قرار دارد. رود **خارس** از نزدیک دیوسکوریاس می‌گذرد.

۱۹- از جمله مردمی که در دیوسکوریاس گرد هم می‌آیند فیتروفاگی [=شپش خواران] هستند. وجه تسمیه این اسم ژنده‌پوشی و کثافت مردم این قبیله است. **سوآنی‌ها** در مجاورت آنان زندگی می‌کنند و در چرکی دست‌کمی از آنان ندارند اما

* معبد لیوکوتیه.

از آنان پرقدرت‌اند. شاید بتوان گفت هیچ قوم دیگری در جرئت و قدرت به پای آنان نمی‌رسند. به‌هر حال آقای تمام قبایل اطراف و بر ارتفاعات قفقاز که مشرف بر دیوسکوریاس است مسلط‌اند. شاه دارند و شورایی که سیصد نفر عضو دارد. گزارش می‌کنند تعداد مردان مسلح آنان نزدیک دویست هزار نفر است. زیرا تمام مردهای آنان رزمنده‌اند اما متشکل نیستند. می‌گویند در سرزمین آنان طلا را تنداب‌های کوهستانی می‌شوید و بربرها با استفاده از سنگاب‌های مشبک و پوست‌های پشمین طلا استخراج می‌کنند. افسانه پشمینه‌های طلایی از همین جا پیدا شده است. طلای آن‌جا راگاهی طلای ایبری می‌خوانند مانند طلای استخراج شده در ایبری‌های غربی. در هر دو کشور معدن طلا و جود دارد. **سوانها** نوک پیکان تیرهای خود را با سمی کشنده آغشته می‌کنند. حتی کسانی که درد زخم پیکان‌های آنها را نچشیده‌اند از بوی تعفن آن آزرده می‌شوند. روی هم رفته قبیله‌های واقع در همسایگی قفقاز سرزمین‌هایی کم‌حاصل و دشوار دارند. اما قبیله‌های آلبانیایی و ایبرایی، که تقریبا تمام برزخ یاد شده در بالا را در اختیار دارند و آنها را نیز می‌توان از قبیله‌های قفقازی دانست، صاحب ناحیه‌ای هستند بسیار حاصلخیز که می‌تواند رفاه کامل ساکنان آن سرزمین را فراهم آورد.

۳

۱- بخش بزرگی از ایبریا، چه شهر و چه روستا، ساختمان‌های نیکو دارد. آنها را با سفال پوشانده‌اند. خانه‌ها، بازارها و بناهای عمومی را معمارهای با سلیقه و بناهای چیره دست ساخته‌اند.

۲- بخشهایی ازکشور راکوهستان‌های قفقاز دربرگرفته‌اند. همان‌گونه که پیش از این گفته شده شاخه هایی از این کوهستان رو به جنوب ادامه دارد. این کوهستانهای

پرحاصل بخش بزرگی از ایبریا را پوشانده و مرز با ارمنیه و گلخیس را مشخص می‌سازد. در آن میان دشت بزرگی است که رودهای فراوان در آن جریان دارد. رود **کیروس** بزرگ‌تر از همه است. این رود از ارمنیه آغاز شده بی‌درنگ وارد دشت مذکور می‌شود. رود **اراگوس** از قفقاز سرچشمه می‌گیرد و نهرهای فراوان بدان می‌پیوندند. از دره‌ی باریکی وارد **آلبانیا** می‌شود. این رود پهناور در ارمنیه از دشتهایی می‌گذرد که چراگاه‌ها و علف‌زارهای بسیار خوب دارد و رودهای زیادتری به آن می‌ریزند. مهمترین این رودها **الازونیوس** و **ساندوبانس** و **روتاکس** و **خانس** است که همه قابل کشتیرانی بوده و به دریای کاسپین می‌ریزند. در ایّام باستان این رود را رود **کوروس** می‌خواندند.

۳- دشت‌های ایبریا زیستگاه مردمی کشاورزپیشه است. مردم ایبریا آرام و نسبتاً صلح‌جو هستند. مانند ارمنی‌ها و مادی‌ها لباس می‌پوشند. بخش بزرگ آنان، یا مردم جنگنده آنان، ساکن مناطق کوهستانی بوده و مانند سکاها و سرمتی‌ها زندگی می‌کنند. با آنان همسایه و خویشاوندند. اما به کشاورزی هم دلبستگی دارند اگر رویدادی مایه نگرانی پیش آید می‌توانند دهها هزار نفر از مردم خود و سکاها و سرمتی‌ها را بسیج کنند.

۴- برای ورود به سرزمین آنان چهارگذرگاه وجود دارد. یکی از راه **ساراپنه**، که از پایگاه‌های گلخیس است، و از گدوک‌های تنگ می‌گذرد. رود فاسیس که به علت پیچ و خم زیاد روی آن یکصدوبیست پل زده‌اند، از راه این گدوک‌ها، به صورت تنداب وارد گلخیس می‌شود. این منطقه از مسیل‌های فراوان پوشیده است که توسط سیل‌هایی که به هنگام ریزش باران تند جاری می‌شوند، به‌وجود آمده‌اند. فاسیس از کوهستان‌های مشرف بدان سرچشمه می‌گیرد و در آن‌جا نهرها و چشمه‌های زیاد به آن ملحق می‌شود. در دشت ها رودهای دیگر به آن می‌ریزند از جمله **گلائوکوس** و **هپیوس**. این رود بزرگ و قابل کشتیرانی وارد دریای پنتوس می‌شود. درکنار آن شهری است با همین نام که دریاچه‌ای در همسایگی آن قرار

دارد. چنین است وصف گذرگاه‌هایی که از گلخیس به ایبریا می‌رود اما با صخره‌های بلند و دژهای مستحکم و رودهایی که از مسیل‌ها می‌گذرند سد شده‌اند.

۵- از سرزمین چادرنشینان واقع در شمال ایبریا سربالایی دشواری به درون ایبریا است که برای گذشتن از آن سه روز باید سفر کرد. پس از این سربالایی دره‌ی باریکی است در کنار رود ارگوس و راهی که تنها برای عبور یک نفر پهنا دارد و چهار روز راه‌پیمایی درازا دارد. پایان این راه را دژی پاسداری می‌کند که تصرف آن دشوار است. راهی را که از البانیا به ایبریا می‌آید نخست از میان صخره‌ها تراشیده‌اند. آنگاه از مردابی می‌گذرد که **رود آلازانیوس**، که از قفقاز جاری می شود، آن مرداب را بوجود آورده. گذرگاه‌های از ارمنیه به درون ایبریا از راه سیلاب هایی است که رودهای سیروس و ارگوس ایجاد کرده‌اند. پیش از آنکه این دو با هم یکی شوند، در کرانه‌های، آنها شهرهایی بر بالای صخره‌ها ساخته‌اند که هر یک با دیگری شانزده استادیا فاصله دارد. مرادم شهر **هرمزکیه** در کنار رود سیروس و **سئوسامورہ** در کنار رود دیگر است. پمپی آنگاه که از سرزمین ارمنیه می‌گذشت از این گذرگاهها عبور کرد و پس از او **کانیدیوس** همین راه را پیمود.

۶- مردم ایبریا به چهار طبقه تقسیم می‌شوند. نخست و از همه والاتر آن طبقه که از میان آنان شاه را انتخاب می‌کنند. آن کس که به شاهی انتخاب می‌شود باید نزدیک‌ترین و کهن‌سال‌ترین خویشان شاه سابق باشد. نفر دوم این طبقه مسئول دادگستری است و فرمانده نیروهای مسلّح. طبقه دوم روحانیون‌اند که از جمله وظایف آنان رسیدگی به تمام اختلاف‌ها با اقوام و مردم همسایه است. طبقه‌ی سوم جنگجویان و کشاورزان‌اند. طبقه چهارم مردم کوچه و بازارند که برده شاه بوده و انجام تمام اموری که مربوط به زندگی کردن آدمیان می‌شود بر عهده آنان است. دارایی‌های آنان در هر خاندانی، به اشتراک، متعلق به همه‌ی افراد خاندان بوده ولی بزرگ خاندان فرمانروا و وکیل خرج دیگران است. چنین است وصف ایبریان و کشور آنان.

۴

۱- آلبانی‌ها به زندگی چوپانی بیش از ایبریایی‌ها رغبت داشته، همانند مردم عشایرند. با این تفاوت که آن‌چنان خشن و زمخت نیستند. به همین علت به‌گونه‌ای معتدل به جنگ علاقه دارند. در فاصله‌ی میان ایبریایی‌ها و دریای کاسپین زندگی می‌کنند. مرز سرزمین آنان در مشرق دریای کاسپین و در مغرب سرزمین ایبریایی‌هاست. مرزهای شمالی آنان را کوه‌های قفقاز پاسداری می‌کند (این کوهستان مُشرِف به دشت‌هاست و آن بخش کوهستان را که نزدیک دریا است **کرائونیان** می‌خوانند). مرزهای جنوبی آنان را ارمنیه، که در کنار آن است، فراگرفته. ارمنیه از دشت‌هایی تشکیل شده است. هر چند که بیشتر آن کوهستانی است مانند «کامبی‌سنه»*[= کمبوجیه] که در آن‌جا ارمنیه هم با ایبریایی‌ها و هم با البانی‌ها هم‌مرز است.

۲- آنچه باعث آبادانی و کیفیت والای زمین این کشور می‌شود رود سیروس است که از کشور البانی می‌گذرد و دیگر رودهایی که به آن می‌پیوندند. این رود دریا را به عقب می‌راند. رسوبات آن، که بسیار زیاد است، راه‌آبه‌ها را پر می‌کند و در نتیجه حتی جزیره‌های همسایه به خشکی متصل شده و تپه‌های زیرآبی می‌سازد که یکدست نبوده و احتراز از آنان دشوار است. آنچه ناهمواری‌های این برجستگی‌های زیر دریا را از بد هم بدتر می‌کند جریان‌های دریایی رو به خشکی است. می‌گویند مصّب این رود دوازده دهانه دارد. پاره‌ای از آنها با رسوبات پر شده‌اند و بقیه چنان کم‌عمق‌اند که حتی یک لنگرگاه هم ندارد. به هر حال با آنکه

* درباره اسم‌های «کوروش» و کمبوجیه که در قفقاز و فارس و هندوستان به عنوان اسم مکان بکار رفته است نک، جغرافیای اداری هخامنشیان، تألیف توین‌بی، ترجمه فارسی، چاپ موقوفات دکتر محمود افشار صفحات ۳۸-۱۲۶ و ۱۸۰- تهران. سال ۱۳۷۹ (م).

دریا از هر سو کرانه را می‌شوید بر رسوبات افزوده شده و تنها شصت استادیا داخل رودخانه‌ها قابل کشتیرانی است. رسوبات تا پانصد استادیا در دریا پیش رفته و ساحل را شنی کرده است. در همان نزدیکی مصب رود **اراکسس** قرار دارد که جریانی پرتلاطم است و از کوه‌های ارمنیه جاری می‌شود. بر عکس رود سیروس این رودخانه رسوبات همراه ندارد و تا اندازه‌ای مشکلات ناشی از رسوبات سیروس را جبران می‌کند.

۳- شاید مردمی که در چنین شرایطی زیست می‌کنند نیازی به دریا ندارند. حقیقت آنکه حتی از زمین‌های کشور خود نیز چنان که باید و شاید استفاده نمی‌کنند. سرزمین آنان چنان حاصلخیز است که هر نوع میوه‌ای در آن به ثمر می‌رسد و هر نوع رستنی، از جمله درختان همیشه سبز، در آن‌جا رشد می‌کند. هر چند کوچکترین زحمتی را برای زمین نمی‌کشند اما آنچه مطلوب و سودمند است بی‌آنکه زمین را شخم بزنند و بذر بپاشند* به‌دست می‌آورند. به گفته کسانی که بدان‌جا رفته‌اند** شیوه زندگی آنان را «**سیکلوپی**» مانند وصف می‌کنند. می‌گویند در بسیاری نقاط با یک بذرافشانی دو یا سه بار خرمن برمی‌دارند. در نخستین بار هر تخمی پنجاه تخم می‌شود آن هم بدون شخم زدن میان کاشت‌ها. حتی آنگاه که شخم می‌زنند با گاوآهن شخم نمی‌زنند. بلکه با شخمی چوبی که همان شکل طبیعی خود را دارد. این سرزمین، حتی از بین‌النهرین و مصر نیز، با رودهای بیشتر و بهتری آبیاری می شود. همیشه سرسبز است و مناسب برای چراگاه. افزون بر این آب و هوای آن نیز از آب و هوای بین‌النهرین و مصر بهتر و متعادل‌تر است. مردم اطراف درخت تاک را نمی‌شکافند اما تاک‌ها را هر چهار سال یک‌بار هرس می‌کنند. تاک تازه نشانده در سال دوم به بار می‌نشیند و چون پرورده شود آن چنان بار می‌آورد که بخش عمده آن بر شاخه‌ها می‌ماند. چهارپایان خواه اهلی یا وحشی زودپروار می‌شوند.

* اودیسه، ۹ ۱۰۹ و ۹
** مخصوصاً تئوفانس متیلنه‌ای که ذکر او در ۲-۲-۱۱ آمد.

۴- مردم این سرزمین به‌گونه‌ای غیر متعارف زیبا و بلندقامت‌اند. در دادوستد درست‌کارند و پول‌دوست نیستند. پول سکه شده مصرف نمی‌کنند. با عددی بزرگ‌تر از صد آشنایی ندارند. دادوستد آنان باتهاتر است. رویهمرفته سخت نمی‌گیرند و آرام زندگی می‌کنند. با مقیاسات دقیق و وزن‌ها سروکار ندارند. در فکر پیش‌بینی جنگ یا دولت و یا کشاورزی نیستند. اما به هنگام لزوم هم پیاده و هم سواره می‌جنگند. هم با زره و اسلحه‌ی سبک و هم با زره و اسلحه‌ی سنگین. همانند ارمنی‌ها.

۵- به هنگام لزوم سپاهی بزرگتر از ایبریایی‌ها به میدان جنگ می‌فرستند. می‌توانند شصت هزار نفر پیاده و بیست و دو هزار سوار تجهیز کنند. با این تعداد افراد مسلح خطر کردند و به جنگ پمپی رفتند. در برابر بیگانگان همراه با آلبانی‌ها به جنگ می‌روند. همین‌گونه برای پشتیبانی از ایبریایی‌ها. البانی‌ها در جنگ زوبین تیر و کمان به‌کار می‌برند. جوشن بر سینه می‌پوشند. سپرهای مستطیل شکل دارند. گلاه خودهای آنان همانند ایبریایی‌ها از پوست حیوانات است. قلمرو موسوم به **کاسپیانه** از آن البانی هاست. این اسم را از قبیله کاسپین گرفته‌اند، همان‌گونه که دریا نیز همین اسم را دارد. اما حال این قبیله از صحنه‌ی روزگار ناپدید شده‌اند. گذرگاه از ایبریا به البانیا از **کامبی‌سنه**، سرزمینی سنکلاخ و بی‌آب رد، می‌شود و به رود الازینوس می‌رسد. مردم و سگ‌هایشان به شکار کردن علاقه زیاد دارند بیشتر به علت عشق به شکار تا مهارت در آن.

۶- شاهان بسیار خوب دارند. در حال حاضر یک سلطان بر تمام قبیله‌ها فرمانروایی می‌کند. اما در گذشته هر چند قبیله سلطانی جداگانه داشت که بر قبیله‌های هم زبان حکمروایی می‌کرد. به بیست‌وشش زبان‌گوناگون سخن می‌گویند زیرا وسیله‌ی ارتباط آسان با یکدیگر ندارند. در این سرزمین مارهای سمی کشنده و عقرب و رتیل زیاد یافت می‌شود. زهر رتیل موجب خنده کسانی می‌شود که از آن زهر سرانجام جان می‌سپارند. پاره‌ای از رتیل‌ها نیز از آن رو سبب مرگ مردم

می‌شوند که اینان در غم بستگان از دست‌رفته خود* چنان گریان و اندوهناک می‌شوند که دق می‌کنند.

۷- درباره‌ی ایزدان هلیوس [خورشید] و زئوس [=زاوش = مشتری] و سلنا [ماه] به‌ویژه ماه را ستایش می‌کنند. پرستشگاه ماه در نزدیکی ایبریاست. رئیس روحانیون آنان، پس از شاه، شخصیت دوم کشور بوده و عزّت و احترام بسیار دارد. موقوفات گسترده و پرجمعیت را سرپرستی می‌کند. پرستشگاه برده‌ی فراوان دارد که دچار شوریدگی دینی می‌شوند و پیشگویی می‌کنند. گاهی یکی از آنان از خود بی‌خود شده تنها سر به کوه و جنگل می‌زند. روحانی او را دستگیر می‌کند و با کند و زنجیر مقدس مقید می‌نماید. یکسال با هزینه‌ای زیاد و به‌گونه‌ای مجلل از او پذیرایی و پرستار ی شده و موجبات خوش‌گذرانی او فراهم می‌شود آنگاه به قربانگاه برده می‌شود تا به افتخار ایزدبانو قربانی شود. او را تدهین می‌کنند و همراه دیگر قربانی‌ها قربانی می‌شود. مراسم قربانی کردن چنین است: کسی که نیزه‌ی مقدس را در دست دارد، و رسم است آدمیان را با آن قربانی کنند، از میان جمعیت بیرون می‌آید و نیزه را در قلب قربانی شونده فرو می‌کند. این شخص نباید این کار را قبلاً تجربه کرده باشد. چون قربانی بر زمین می‌افتد، از چگونگی نقش بر زمین شدن او، آینده را پیش‌بینی می‌کنند. این پیش‌بینی‌ها را برای مردم بازگو می‌نمایند. آنگاه نعش قربانی را به محل معینی برده همه آنرا لگدمال می‌کنند و به این ترتیب خود را تطهیر می‌نمایند.

۸- آلبانی‌ها به گونه‌ای شگفت‌انگیز به پیران احترام می‌گذارند. مراد پدران و مادران یک‌یک آنان نیست. بلکه برای هر کهن‌سالی احترام قایلند. چون کسی می‌میرد اندیشیدن درباره‌ی درگذشته و یا حتی بردن اسم او را گناه می‌دانند. دارایی افراد را با آنها دفن می‌کنند و خود در فقر به سر می‌برند زیرا ارث بردن را نمی‌پسندند. چنین است وصف آلبانی‌ها. می‌گویند چون **جیسون** همراه با **ارمنوس**

* همین رسم در میان قبایل **لوزیتانی‌ها** و **کل‌ها** نیز دیده می‌شود.

اهل **تسالی** به سرزمین گلخیس‌ها سفر کرد به راه خود ادامه داد تا به دریای کاسپین رسید و نه تنها ایبریا و البانیا را زیر پا گذاشت بلکه بسیاری از نقاط ارمنیه و ماد را نیز سیاحت کرد. دلیل صدق این مدعا بناهای یادبود جیسون در این نقاط است. همچنین می‌گویند **ارمنوس** از اهالی **ارمنیوم**، یکی از شهرهای واقع بر دریاچه **بوی‌بیس** میان **فری** و **لاریسا**، بود او و همراهانش در **اکلیسنه** و **سیس‌پیریتیس** ماوا گزیدند و آن سرزمین را تا **کالاچنه** و **ادیابنه** تصرف کردند و ارمنیه را به نام خود اسم‌گذاری کرد.

۵

۱- می‌گویند **آمازون‌ها** در کوهستان بالای آلبانیا زندگی می‌کنند. **تئوفانس** که پمپی را در لشکرکشی‌ها همراهی می‌کرد، و مدتی را در کشور آلبانی گذراند، می‌گوید **گلی‌ها** و **لگی‌ها** و سکاها در فاصله میان آمازون‌ها و البانی‌ها ساکن‌اند. رود **مرمادالیس** از وسط این مردم و آمازون‌ها جریان دارد. اما دیگران از جمله **مترودوروس** و **سکپسیس** و **هیپ‌سیکراتس**،* که آنان نیز با ناحیه مورد بحث آشنا هستند، می‌گویند آمازون‌ها در مرز با **گرگری‌ها** و در کوهپایه‌های شمالی قفقاز که **کرائونیان** نام دارد به سر می‌برند** می‌گویند آمازون‌ها هر سال ده ماه با خود زندگی کرده کارهای گوناگون لازم را برای زندگی انجام می‌دهند. مانند شخم زدن، کشت‌وکار و چرای احشام. در پرورش اسب اهتمام دارند. شجاع‌ترین آنان بیشتر اوقات با اسب به شکار می‌پردازند و تمرین‌های جنگی می‌کنند. می‌گویند در کودکی پستان راست خود را خشک می‌کنند تا بتوانند بازوی راست خود را برای هر کاری به آسانی حرکت دهند. مخصوصاً برای انداختن زوبین. می‌گویند از تیر و کمان و نوعی شمشیر که فقط یک دم دارد استفاده می‌کنند. سپرهای سبک دارند از

* نک ۵۵-۱-۱۳.
** نک ۱-۴-۱۱.

پوست حیوانات وحشی کلاه خود و لباس و کمربند می‌سازند. هر سال در دو ماه مخصوص بهار به کوهستان‌های مجاور، که آنان را از **گرگری‌ها** جدا می‌سازد، می‌روند. گرگری‌ها نیز بر طبق رسمی کهن به آن بالا می‌روند تا همراه آمازون‌ها نیایش و قربانی کنند. آنگاه با این قصد که فرزند پیدا کنند هر مرد گرگری با هر زن آمازونی بر حسب اتفاق در تاریکی و پنهانی همبستر می‌شود. آمازون‌ها پس از باردار شدن به سرزمین خود باز می‌گردند. دخترانی که از این بارداری متولد شوند نگاه می‌دارند و پسرها را به نزد گرگرها می‌فرستند تا نزد آنان بزرگ شوند. هر کودکی را که برای یک **گرگری** بیاورند به عنوان فرزند خود می‌پذیرد بی‌آنکه اهمیت دهد که پدر واقعی پسر چه کسی بوده است.

۲- رود **مرمداس*** از کوهستان‌های کشور آمازون‌ها فرو می‌ریزد و از **سیراکنه** و بیابان فاصل می‌گذرد و به دریاچه میوتیس وارد می‌شود. می‌گویند گرگری‌ها همراه با آمازون‌ها از تمیسکره به این ناحیه آمدند. آنگاه همراه با **تراکیه‌ای‌ها** و **یوبویاها** علیه آمازون‌ها شوریدند و تا آن فاصله مهاجرت کرده و جنگ با آنان را ادامه دادند. سپس جنگ با آمازون‌ها پایان یافت و پیمانی که در بالا آمد بسته شد. یعنی اینکه فقط در مورد فرزند داشتن با یکدیگر رابطه داشته و جدا و مستقل از هم زندگی کنند.

۳- در مورد شرحی که از آمازون‌ها داریم اتفاق خاصی روی داده است؛ در شرحی که دیگر مردم می‌دهند میان افسانه و عوامل تاریخی تفاوت قایل می‌شوند. زیرا آنچه باستانی و نادرست و شگفت‌انگیز می‌نماید افسانه دانسته می‌شود. اما وظیفه تاریخ نقل واقعیت‌هاست خواه قدیم باشد یا نوین و کاری به شگفتی‌ها ندارد و ندرتاً خرق عادت را گزارش می‌کند. اما آنچه مربوط به آمازون‌ها می‌شود تکرار همان داستان‌هایی است که در روزگارهای نخستین گفته می‌شد و شگفت‌انگیز و باورنکردنی است. مثلاً چه کسی خواهد پذیرفت که سپاهی یا شهری یا قبیله‌ای تنها از زن‌ها تشکیل شود و به دیگران حمله کنند و نه تنها بر مردم همسایه غلبه نماید

* باید همان رودی باشد که در پارگراف پیشین مردمالیس خوانده شده بود.

بلکه تا سرزمین یونیه پیش بیایند و به این هم اکتفا نکرده و نیرویی به ماوراء دریا فرستند و تا ایتاکا پیش روند؟ این گفته بدان معنی است که مردان آن روزگار چون زنان بوده‌اند و زنان آن دوره چون مردان. با این احوال همان داستان‌ها را باز در همین دوره‌ی [زمانیکه استرابو زنده بود] درباره‌ی آمازون‌ها نقل می‌کنند. از یک‌سو بر شگفت‌انگیز بودن آنچه در بالا نقل شد می‌افزاید از سوی دیگر شک وتردید ما را درباره‌ی آنچه راجع به ایام باستان و حتی زمان معاصر می‌گویند شدت می‌بخشد.

۴- به هرحال بنیاد کردن شهرها و نام‌گذاری آن‌ها را منسوب به آمازون‌ها می‌دارند. مثلاً **افسوس و سیمرنه و کیمه و میرینه**. همچنین آرامگاه‌ها و بناهای یادبود را. مؤلفینی که‌از آنان نام برده شد می‌گویند **تمیسکره** و جلگه اطراف **ترموون** و کوهستان مشرف به آن به آمازون‌ها تعلق داشته است. اما علاوه می‌کنند که آمازون‌ها از این نواحی بیرون رانده شدند. معدودی از نویسندگان اصرار دارند که آمازون‌ها اکنون درکجا هستند اما برای اثبات این ادعای خود دلیلی نشان نمی‌دهند و باورنکردنی است. مانند مورد **تلستریا** شهبانوی آمازون‌ها که می‌گویند اسکندر در هیرکانیه با او همبستر شد تا فرزندی از وی باقی بماند. این گفته راکمتر کسی باور می‌کند. به تحقیق آن تاریخ‌نویسانی که به راست‌گویی شهرت دارند یا آنکه مورد اطمینان هستند چنین مطلبی را یادآور نیستند. آن‌ها هم که این داستان‌ها را نقل می‌کنند گفته‌هایشان با هم سازگاری ندارد . مثلاً **کلی‌تراخوس** می‌گوید **تلستریا** از دروازه‌های کاسپین به راه افتاد تا در **ترموون** با اسکندر دیدارکند و فاصله‌ی سرزمین کاسپین تا ترموون بیش از هزار استادیا است

۵- داستان‌هایی که به منظور تجلیل و بزرگ وانمود کردن اسکندر درگوشه و کنار شایع کرده‌اند را همه کس نمی‌پذیرد. جعل‌کنندگان این داستان‌ها چاپلوسانی بودند که حقیقت برایشان ارزش نداشت. به عنوان مثال کوهستان قفقاز راکه مُشرِف برگلخیس و یوکسینه است به کوهستان‌های هند و بیابان آن‌سوی دریای کاسپین منتقل کردند. کوهستان مشرف برگلخیس و دریای یوکسینه که سی هزار استادیا از هندوستان فاصله دارد آن کوهستانی است که یونانیان قفقاز نام نهادند.

این کوهستان بود که صحنه به بند کشیدن **پرومه‌تئوس** شد. زیرا این کوهستان دورترین نقطه‌ای در شرق بود که مؤلفین آن روزگار از وجود آن آگاه بودند. داستان سفر **دیونیسوس** و **هراکلس** به سرزمین هندیان داستان افسانه‌ای بعدهاست زیرا می‌گویند هراکلس پس از هزار سال پرومه‌تئوس را از بند رهانید. هر چند شکوه و جلال تسخیر آسیا تا هند به دست اسکندر به مراتب بیش از رسیدن به دورترین نقطه یوکسینه و قفقاز افتخارآمیز است معهذا افسانه‌های مربوط به این کوه‌ها و اسم آن، و این باور که جیسون و همراهانش که طولانی‌ترین سفر را به انجام رساندند به حوالی قفقاز رسیده بودند، و سنّت اینکه پرومه‌تئوس را در پایان زمین به بند کشیده‌اند همه و همه سبب شد تا پاره‌ای از مولفین تصورکنند که اگر اسم قفقاز را به هندوستان منتقل کنند به اسکندر خدمت کرده‌اند.

۶- مرتفع‌ترین بخش قفقاز حقیقی جنوبی‌ترین آن بخش‌هاست که در همسایگی آلبانیا و ایبریا و گلخیس و هینوخیان‌ها واقع شده. پیش از این گفتم که مردم این نواحی در دیسکوریاس گرد هم می‌آیند. این گرد هم‌آئی برای تهیه نمک است. از این مردم پاره‌ای روی پشته‌های کوهستان زندگی می‌کنند و بقیه که در دره‌های باریک به سر می‌برند باگوشت حیوانات وحشی و میوه‌های جنگلی تغذیه می‌نمایند. در زمستان از بالای کوه‌ها نمی‌توان گذشت. در تابستان برای صعود به آن‌جا مردم کفش‌های پهنی که از چرم خام گاو درست شده و شبیه به طبل است به پا می‌کنند و یخ‌شکن به دست می‌گیرند تا بتوانند از برف و یخ عبورکنند. هنگام فرود آمدن بار بر پشت گذاشته روی پوستی می‌نشینند و روی برف و یخ می‌لغزند و سُر می‌خورند. همین رسم نیز در **اتروپات ماد** و کوه **مسیوس** ارمنیه شایع است. اما در آن‌جا مردم کفش‌های چوبی که کف آن میخ دارد به پا می‌کنند. چنین است وصف ارتفاعات قفقاز:

۷- با فرود به کوهپایه‌ها سرزمین رو به شمال تمایل پیدا کرده و آب و هوا ملایم‌تر شده با جلگه‌های **سیراک** هم مرز می‌شود. مردم **تروکلودیتیه**، که به علت سرمای شدید در غارها منزل دارند، در این‌جا هستند. اما حتی در این سرزمین نیز

جو فراوان به عمل می‌آید. پس از قبیله تروکلودیتیه **خامی‌کوتیه*** و **پولی‌فاگی**** قرار دارند و روستای **ایسادیکیه** که چون در معرض سرما نیست در آن‌جا کشاورزی می‌کنند.

۸- پس از این مردم که در فاصله‌ی دریاچه میوتیس و دریای کاسپین زیست می‌کنند عشایر **نابیانی** و **پاناکسانی** قرار دارند. طایفه‌های بعدی **سیراک‌ها** و **اورسی‌هایند** که می‌گویند از قبایلی به همین نام که در نواحی شمالی‌تر زیست می‌کنند جدا شده و به این‌جا پناه آورده‌اند. **اورسی‌ها** در ناحیه شمالی‌تر از سیراک‌ها زندگی می‌کنند. **ابیکوس** سلطان سیراک‌ها در دوره‌ای که فرناکس بوسپروس را تصرف کرده بود بیست هزار سوار فرستاد. اسپادینس سلطان اورسی دویست هزار سوار. اما اروسی‌های ساکن نواحی بالاتر تعداد بیشتری زیرا بر سرزمین وسیع‌تری تسلط دارند و بیشتر ساحل دریای کاسپین از آنِ آنان است. به مناسبت همین موقعیت جغرافیایی می‌توانند با شتر از بابل و هند کالا وارد کنند و به نوبه خود از ارمنیان و مادها نیز کالا دریافت کنند. چون توانگرند می‌توانند زینت و آلات طلا داشته باشند. اورسی‌ها در طول رود تانائیس زندگی می‌کنند و سیراک‌ها در سواحل رود **اخاردئوس** که از قفقاز سرچشمه گرفته و به دریاچه میوتیس می‌ریزد.

۶

۱- نیمه دوم*** دریای کاسپین از آن‌جاکه نیمه اول پایان می‌پذیرد آغازمی شود. همین دریا هیرکانیه نیز نام دارد. اما نخست باید به وصف این دریا و قبیله‌هایی که در اطراف آن زیست می‌کنند پرداخت. این دریا خلیجی است که از اقیانوس**** جدا شده و رو به جنوب گسترش دارد. ورودیه‌ی آن تنگ است. هر چه در خشکی پیش

* آنهاکه روی زمین می‌خوابند.
** پرخورها.
*** از بخش شمالی (یک ۵-۱-۱۱).
**** نک یادداشت دریای کاسپین (۵-۱-۱۱).

می‌رود پهن‌تر می‌شود. به ویژه در نواحی انتهایی [= سواحل جنوبی آن] که پهنایش تقریباً پنج هزار استادیا است. از دهانه تا انتهای آن باید اندکی بیشتر از این باشد زیرا دهانه آن تقریباً در مرز دنیای غیر مسکون است. **اراتوستنس** می‌گوید که یونانیان از محیط این دریا آگاه بودند. بخش ساحل آلبانیا و کادوسیان پنج هزار و چهارصد استادیاست و کرانه **انریاکی** و **ماردی** و **هیرکانی** تا مصب رود **اکسوس** چهارصد هزار و هشتصد استادیا و تا رود **یاکسارتس** دو هزار و چهارصد استادیا است. اما در وصف این بخش و نواحی که این چنان دور هستند، مخصوصاً در زمینه فاصله‌ها، آگاهی‌های بیشتر لازم است.

۲- اگر با کشتی وارد دریای کاسپین* شویم در سمت راست سکاها و سرمتی‌ها، که در سرزمین وصل به اروپا، در فاصله ی میان رود تانائیس و این دریا می‌زیند، می‌رسیم. پیش از این یادآور ایشان شدیم** بیشتر آنان عشایر هستند. در سمت چپ، سکاهای شرقی، که آنان نیز عشایرند و تا دریای مشرق و هند پراکنده‌اند زندگی می‌کنند. تاریخ‌نویسان باستانی یونان تمام مردمی را که در شمال بودند با اسم سکاها و **کلتوسکاها** می‌شناختند. اما تاریخ‌نویسان عهد کهن‌تر میان آنان تمایز می‌گذاشتند. مردمی را که در بالادست یوکسینه و ایستر و ادریاتیک می‌زیستند «**هیپربورین‌ها**» «**سائورماتیان‌ها**» و **اریماسپیان‌ها** می خواندند و قبایلی را که در آن سوی کاسپین بودند بعضاً سکاها و بعضاً **ماساژتها** می‌دانستند. هر چند که خبر از جنگی میان سیروس*** و ماساژتها می دادند اما وصف دقیقی از آنان در دست نداشتند. اما تاریخ‌نویسان شرح درستی از این مردم ندادند و گفته‌های آنان در این‌باره معتبر نیست و نیز به آنچه مورخان درباره‌ی پارسیان و مادها و آشوریان می‌گویند نمی‌توان استناد کرد زیرا مورخان اصولاً زودباور و افسانه‌پرست‌اند.

۳- چون دیده بودند که افسانه‌نویسان اعتبار و حیثیت دارند پنداشتند که برای دلنشین کردن نوشته‌های خود، اگر آنچه را که هرگز نه دیده‌اند و نه شنیده‌اند - لااقل

* نک ۱-۲-۱۱.
** نک ۱-۲-۱۱.
*** سیروس بزرگ برای شرح این جنگ نک هرودوت کتاب اول صفحه ۲۰۱ به بعد.

ازکسان راستگو- در قالب تاریخ عرضه کنند، موجب سرگرمی و حیرت خوانندگان کتابهای‌شان خواهد شد. به دیگر سخن گفته‌های هسیود و هومر در قالب داستان های مربوط به قهرمانان افسانه‌ای بیشتر خواهان دارد تا نوشته‌های کسانی مانند **کتزیاس** و **هرودوت** و **هلانیکوس** و دیگر نویسندگان همانند.

۴- باورکردن آنچه دیگر تاریخ‌نویسان درباره‌ی تاریخ اسکندر نوشته‌اند دشوار است. اینان با انگیزه‌ی با شکوه جلوه دادن کارهای اسکندر و اینکه او به اقصای آسیا و فاصله دور از ما رسید با واقعیات بازی می‌کنند. رد کردن آنچه درباره‌ی نواحی بسیار دوردست گفته و نوشته می‌شود آسان نیست. اما سیادت و آقایی رومی‌ها و پارت‌ها باعث روشن شدن بسیاری از حقایق، که پیش از این از طریق نقل سنّت‌ها به دست ما رسیده بود، شده است. زیرا کسانی که امروز درباره‌ی این مکان‌های دور از دسترس می‌نویسند از آنچه پیشینیان ما گفته بودند بیشتر مورد اطمینان‌اند. چه در زمینه‌ی مکان و چه درباره‌ی قبایلی که این وقایع در میان آنان روی داده زیرا اینان، از فاصله نزدیک، شاهد رویدادها بوده‌اند.

۷

۱- نویسندگان امروزی مردمی را که- به هنگام کشتی رانی در داخل دریای کاسپین- در سمت چپ قرار دارند **داهی**‌ها می‌نامند مرادم آن کسانی است که کُنیه آنها «**اپرنی**» است. آنگاه در برابر آنها سرزمینی بیابانی قرار دارد. پس از آنها **هیرکانیه** است که در آن‌جا کاسپین چون دریایی آزاد می‌نماید و تا مرزهای **ماد** و گوههای ارمنیه ادامه دارد. گوهپایه این کوهستان هلال مانند است که در پایان دریا و دورترین فرورفتگی خلیج است. این سوی این ارتفاعات در مسافت کوتاهی آلبانی‌ها و ارمنی‌ها قرار دارند اما در بیشتر این ناحیه **گلی‌ها** و **کادوسی‌ها** و **اماردی‌ها** و **ویتی‌ها**

و **انریاکی‌ها** زیست می‌کنند. می‌گویند بخشی از قوم **پرهیسی** با انریاکی‌ها هم وطن شده و اکنون **پارسی** خوانده می‌شوند و **اینیان‌ها** در قلمره **ویتی‌ها** شهری با حصار ساختند که می‌گویند **اینیانا** اسم دارد. و در آن‌جا زره ها و ظرف‌های برنجی و گورهای یونانی دیده شده و شهری هست به اسم «انریاکه» که در آن‌جا معبدی است و اشخاصی که شب‌ها در آن معبد می‌خوابند رویاهایی را می‌بینند که خبر از رویدادهای آینده می‌دهد. به راهزنی و جنگ بیشتر دلبستگی دارند تا به کشت و کار. اما این به سبب سنگلاخ بودن آن سرزمین است. اما بخش عمده از کرانه در تصرف کادوسی هاست. بخشی که لااقل پنج هزار استادیا درازا دارد. این گفته **پاترکلوس** است که می‌پندارد این دریا به اندازه یوکسینه وسعت دارد. خاک این نواحی فقیر است.

۲- هیرکانیه سرزمینی است حاصلخیز و پهناور و صاف. شهرهای عمده دارد از جمله **تالابروکه، ساماریانه، کارته** و اقامتگاه سلطنتی **تاپی** که می‌گویند اندکی بالاتر از دریا و در فاصله‌ی یک هزار استادیااز دروازه‌های کاسپین قرار دارد. این سرزمین چون به گونه‌ای مشخص ثروتمند است مؤلفین یادآور شواهد مربوط‌اند. می‌گویند از هر درخت تاک در آن‌جا اندکی کمتر از ۹ گالن شراب به دست می‌آید و درخت انجیر نود کیلو میوه می‌دهد. غله از بذری که از ساقه‌اش می‌افتد می‌روید. زنبورهای عسل در درختان کندو می‌گذارند و از برگ درختان عسل می‌چکد. در **ماتیانه** و ماد و **سکاسنه** و **ارکسنه** و ارمنیه نیز چنین است. اما نه بدان سرزمین و نه دریایی که به آن نام خوانده می‌شود به اندازه کافی توجه شده است. در این دریا کشتیرانی نمی‌شود و مورد استفاده نیست. در این دریا جزیره‌هایی است که می‌توانند وسیله گذران خود را فراهم آورد و به گفته پاره‌ی مؤلفین در آن‌ها رگه‌های طلا یافت می‌شود. سبب این بی‌توجهی این است که فرمانروایان نخستین آن سرزمین، یعنی مادها و پارس‌ها و همچنین فرمانروایان کنونی آن یعنی پارت‌ها که حتی از آندو عقب مانده‌ترند، از بربرها هستند. باید افزود که تمام سرزمین‌های

مجاور آن دریا نیز یا بیابان بی‌آب و علف است و یا پناهگاه‌های راهزنان و بیابانگردان. درست است که مقدونیان برای مدت کوتاهی بر آن سرزمین فرمانروایی کردند اما اینان چنان سرگرم جنگ‌های داخلی بودند که فرصت نداشتند به مستملکات دور دست خود برسند. بنا به گفته **آریستوبولوس** هیرکانیه، که پوشیده از جنگل است، درخت بلوط دارد اما سرو و کاج ندارد. هر چند که در هند از آن‌گونه درخت فراوان دارد. **نسا** در هیرکانیه واقع است اما هستند مؤلفانی که آن را ناحیه‌ای مستقل می‌دانند.

۳- هیرکانیه را رودهای «**اوخس**» و «**اکسوس**» قطع می‌کنند تا به دهانه خود در دریا برسند. از این دو اوخس از نسا می‌گذرد. بعضی‌ها می‌گویند اوخس به اکسوس می‌پیوندد. اریستابولوس می‌گوید اگر رودهای هند را کنار بگذاریم اکسوس بزرگترین رودی است که در آسیا دیده می‌شود. وی می‌افزاید که قابل کشتیرانی است (هم او و هم **اراتوستنس** از **پاتراکلوس** نقل قول می‌کنند) و مقادیر هنگفت از کالاهای هند از طریق این رود به دریای هیرکانیه می‌رسد و از آن دریا به آلبانیا حمله شده و از راه رود سیروس و ناحیه‌ای پس از آن گذشته به دریای یوکسینه می‌رسد. مؤلفان باستانی درباره‌ی اوخس حرفی ندارند. اما آپولودروس که کتاب «**پارتیکا**» را نوشته است پیوسته از آن نام می‌برد و تلویحاً می‌گوید که از نزدیکی سرزمین پارت‌ها عبور می‌کند.

۴- با انگیزه افزودن بر افتخارات اسکندر چه بسیار مفهوم‌های نادرست و خطا که در وصف این دریا نوشته شده است. چون همه بر آن بودند که رود تانائیس اروپا را از آسیا جدا می‌سازد و سرزمین میان این دریا و رود تانائیس وسعت بسیار دارد و این نواحی را قدرت مقدونیه‌ای فرا نگرفته بود بر آن شدند که در شرح لشکرکشی‌های اسکندر دست ببرند تا شاید این شهرت پایه بگیرد که اسکندر این بخش از آسیا رانیزگشوده بوده است. بنابراین دریاچه میوتیس که تانائیس به آن می‌ریزد را با دریای کاسپین یکی دانستند و این را هم دریاچه خواندند و اصرار

ورزیدند که با راه آبه‌ای زیرزمینی این دو با یکدیگر ارتباط دارند و هر یک بخشی از دیگری است. **پولیکلیتوس** برای اینکه درستی اعتقاد به دریاچه بودن این دریا را نشان دهد حتی اقامه‌ی دلیل می‌کند (اینکه این دریا مار دارد و آب آن نیمه‌شیرین است) و همان دریاچه میوتیس است زیرا رود تانائیس بدان می‌ریزد. از همان کوه‌های هند که رودهای اوخس و اوکسوس سرچشمه می‌گیرند رود **یاکزارتس** نیز جاری می‌شود و مانند آن دو به دریای کاسپین می‌ریزد و شمالی‌ترین آنهاست. به همین مناسبت این رود را نیز تانائیس خواندند. سوای این اسم‌گذاری به این عنوان، که این رود همان رود تانائیس است که پلیکلیتوس یادآور آن بوده مدعی شدند که در سرزمین واقع در آن سوی این رود درخت صنوبر می‌روید و سکاهایی که در آن ناحیه زندگی می‌کنند تیرهای کمان خود را از چوب صنوبر می‌سازند. می‌گویند این خود دلیل است که سرزمین آن‌سوی این رود به اروپا تعلق دارد و نه آسیا زیرا در بخش‌های بالایی و شرقی آسیا درخت صنوبر نمی‌روید. اما **اراتوستنس** می‌گوید که در هند نیز صنوبر می‌روید و ناوگانی که اسکندر در آن‌جا برای خود ساخت از چوب صنوبر بود. اراتوستنس سعی می‌کند تا بسیاری از این نوع اختلافات را برطرف نماید اما من خودم برآنم که آنچه در این باره گفته‌ام کافی است.

۵- از جمله‌ی چیزهای شگفت‌انگیز که درباره‌ی هیرکانیه ثبت شد گفته‌های یودکسس و دیگران است: در این‌جا صخره‌هایی رو به دریا وجود دارد که در زیر آنها غارهایی است و میان این غارها و دریا و زیر صخرها، ساحل پست است. از بالای چکاد کوه‌ها رودهایی با سرعت جریان دارند که چون به صخره‌ها می‌رسند آب آن‌ها به دریا پرتاب می‌شود بی‌آنکه ساحل را ترکند و حتی سپاهی می‌تواند از زیر آبشار رودهای بالا بگذرد. مردم محل برای گرفتن جشن و قربانی کردن بدان‌جا می‌آیند و در غارهای زیر آن‌جا می‌آسایند و گاهی در پشت پرده آبشار رودها تن به آفتاب می‌دهند و هر کسی به‌گونه‌ای خوش می‌گذراند. در زمان واحد هم دریا را می‌نگرد و هم ساحل را. ساحلی که به علت رطوبت هوا از علف سبز پوشیده شده

و با انواع گل‌ها مزیّن شده است.

۸

۱- چون از دریای هیرکانیه عازم شرق شویم در دست راست رشته کوه‌هایی است که تا دریای هند ادامه دارد. این کوه‌ها را یونانیان **تاروس** می‌نامند. از **پامفلیه** و **کیلیکیه** آغاز شده و به خط مستقیم و پیوسته از مغرب آغاز شده و تا دوردست ادامه دارد و اسامی گوناگون به خود می‌گیرد. در بخش نخستین شمالی این کوه‌ها پیش از همه **گلی‌ها** و **کادوسی‌ها** و **امردی‌ها** زندگی می‌کنند و همان‌گونه که گفتیم پاره‌ای از مردم هیرکانیه و بعد از آنان قبیله پارت‌ها و **مارگیانی‌ها** و **آرین‌ها**: آنگاه چون رو به شرق و رود اوخس برویم بیابانی را رود **سارنیوس** از هیرکانیه جدا می‌سازد. کوه‌هائی که از ارمنیه تا این نقطه گسترش دارند، یا اندکی نرسیده به آن، **پراخواترس** نام دارد. فاصله از دریای هیرکانیه تا سرزمین آرین‌ها تقریباً شش هزار استادیا است. آنگاه نوبت به **باکتریانا** و **سغدیانا** و سرانجام بیابانگردهای سکائی می‌رسد. مقدونیه‌ای‌ها تمام کوه‌های را، که تا کشور آرین‌ها گسترش دارد، قفقاز نامیدند. اما مردم بومی دورترین این کوه‌ها را در شمال با نام‌های جداگانه **پاراپامیسوس** و **امودا** و **امائوس** می‌شناسند. بخش‌های جداگانه این کوه‌ها را نیز با نام‌هایی از این دست می‌خوانند.

۲- در سمت چپ و روبروی این مردم سکاها و یا قبیله‌های بیابانگرد واقع‌اند که تمام بخش شمالی را در تصرف دارند. بخش بزرگتر سکاها که در سرزمین‌های کنار دریای کاسپین زندگی می‌کنند دائی‌ها [داهی‌ها= دهی‌ها] نامیده می‌شوند. اما آن‌ها که در سرزمین‌های شرقی‌تر سکنی دارند ماساژت‌ها و سکاها هستند. اما بقیه آنان با نام کلی سکاها شناخته می‌شوند. هر چند که هر یک از این مردم نام مخصوص خود را دارند اما شناخته‌ترین این اقوام آنهایی هستند که باکتریانا را از تصرف

مقدونیه‌ای‌ها بدر آوردند مرادم **آسی‌ها** و **پاسیانی** و **تخاری**، **سکارآئولی** است که در اصل از کشور واقع در آن‌سوی رود یاکسارتس، که همسایه سکائی‌ها و سغدیانا می‌باشد و در تصرف سکائی بود، کوچ کردند. اما دائی‌ها پاره‌ای از آنان **اپرنی** و پاره‌ای **کزانتی** و پاره‌ای **پیسوری** خوانده می‌شوند. نزدیک‌ترین این اقوام به هیرکانیه و آن بخش از دریا که در مرز هیرکانیه واقع است **اپرنی** می‌باشد. اما دیگران تا سرزمینی که در موازات آریا قرار دارد زیست می‌کنند.

۳- در میان دائی‌های اپارنه‌ای‌و هیرکانیه و پارتیا تا سرزمین دور دست آرین‌ها بیابان بزرگ بی‌آب و علفی است که‌آرین‌ها با راه‌پیمائی طولانی پیمودند و هیرکانیه و نسا و دشت‌های پارتیا را تصرف کردند. این قبیله‌ها راضی شدند که باج بپردازند و با پرداخت باج موافقت شد که در وقت‌های معین‌آرین‌ها به سرزمین آنان سرازیر شوند و غارت کنند و آنچه را غارت می‌کنند با خود برند. اما چون حمله کنندگان بیش از آنچه موافقت شده بود بدان‌جا حمله آورند جنگ درگرفت. این دعواها نیز به نوبه خود فیصله یافت و تصفیه شد و جنگ های نو آغاز شد. چنین است چگونگی زندگی دیگر بیابانگردان و عشایر که پیوسته به همسایگان خود یورش می‌آورند و آنگاه اختلاف‌های خود را فیصله می‌دهند.

۴- حمله‌های سکاها چون هجوم‌های **کیمریها** و **تررها** بود که گاهی به نواحی نزدیک سرزمین خود حمله می‌بردند و زمانی به ناحیه‌های دورتر. از جمله باکتریانا را تصرف کردند و بهترین زمین‌ها را در ارمنیه مالک شدند و آن‌جا را بنام خود **سکاسنه** نام نهادند. حتی تاکشور **کاپادوکیه** پیش رفتند مخصوصاً در آن نواحی که به دریای یوکسینه نزدیک بود و امروزه پونتیکی نام دارد. اما چون جشنی بزرگ برپا داشتند تا از آنچه به غارت برده بودند استفاده کنند شب هنگام مورد حمله سرداران پارسی، که در آن ناحیه بودند، قرار گرفتند و بکلی نابود شدند. این سرداران تلی از خاک برگرد صخره‌ای که در جلگه بود ریختند و چون به صورت تپه در آمد بر آن حصاری بنا کردند و پرستشگاه **آنایتیس** و دیگر ایزدانی که در

پرستشگاه او شریک هستند - **اومانوس** و **اناداتوس** ایزدان پارسی- را بر بالای تپه بنا کردند و جشنی سالانه مقرر ساختند که جشن سکائی خوانده شد. و ساکنان **زلا** (که اسم آن مکان است) تا امروز آن جشن را می‌گیرند. پمپی بر قلمرو آن افزود و به دور آن دیوار کشید و مردم را در آن حصار جای داد و آن را یکی از شهرهایی ساخت، که پس از برافکندن میتراداتس، بنیاد نهاد.

۵- چنین است شرحی که پاره‌ای از مؤلفان درباره سکاها می‌دهند. دیگران می‌گویند سیروس به جنگ سکاها رفت و در جنگ شکست خورد و گریخت. اما در آن‌جا که باروبنه خود را نهاده بود- و این باروبنه شامل مقدار زیاد از هر چیز و مخصوصاً شراب بود- توقف کرد تا سپاه او استراحت کوتاهی بنماید. شب هنگام تظاهر به فرار کرد و تمام باروبنه خود را به جا گذاشت و تا فاصله‌ای که مناسب می‌دانست عقب نشست. سکاها او را تعقیب کردند و پایگاه او را که پر از لوازم خوشگذرانی بود و نگاهبان نداشت تصرف کردند. تا آن‌جا که می‌توانستند و جای داشتند خوردند و آشامیدند. سیروس باز پس آمد و آنان را مست و بی‌هوش یافت. پاره‌ای را در مستی و خواب کشت و بقیه را، که می‌رقصیدند و برهنه بودند، کشت و از پای درآورد و تقریباً همه نابود شدند. سیروس که از این پیروزی خوشحال بود آنرا به مشیت آسمانی نسبت داد و آن را به‌نام ایزدبانوی اجدادش تقدس داد و آنرا نیز «سکائی» نام نهاد هر جا که پرستشگاه این ایزد بانو هست جشن سکائی را نیز می‌گیرند. جشنی همانند جشن **باکوس** [ایزد شراب یونانی] است. در این جشن رسم بر این است که مردها لباس سکائی بر تن کنند و شب و روز بخورند و بنوشند و هرزگی کنند و زنان نیز با آنان در این جشن شرکت می‌کنند.

۶- **ماساژت‌ها** در نبرد با سیروس دلیری و جسارت خود را نشان دادند و مؤلفان بسیار این مطلب را تکرار کرده‌اند و از این منابع است که باید آگاهی به‌دست آوریم. درباره‌ی ماساژت‌ها آنچه که در پایین خواهد آمد گفته می‌شود. پاره‌ای از آنان کوه‌نشین هستند و پاره‌ای جلگه نشین و بعضی‌ها در مرداب‌های کنار رودها زندگی

می‌کنند و جمعی در جزیره‌های واقع در مرداب‌ها. بیش از همه رود **اراکسس** سرزمین آنان را به زیر آب می‌برد و رود اراکسس به شاخه‌های بی‌شمار تقسیم می‌شود و سرانجام از طریق دیگر دهانه‌های خود به دریای دیگر* در شمال می‌ریزد. هر چند با دهانه واحدی به خلیج هیرکانیه می‌ریزد. تنها هلیوس [آفتاب] را خدا دانسته برایش اسب قربانی می‌کنند. هر مرد آنها تنها با یک زن ازدواج می‌کند اما از همسران یکدیگر نیز استفاده می‌نمایند. مردی که می‌خواهد با همسر مرد دیگری هم بستر شود تیردان خود را بر ارابه می‌آویزد و آشکارا با آن زن همبستر می‌شود. از دیدگاه آنان بهترین نوع مرگ آن است که وقتی سالخورده شوند چون گاوها ذبح شوند و همراه با گوشت گاو خورده شوند. اما آنان که بیمار شوند و بمیرند چون کافران به دور انداخته می‌شوند تا چنانکه سزاوارند خوراک درندگان وحشی شوند. سوارکاران قابل و سربازان پیاده خوبی هستند. تیر و کمان دارند و شمشیرهای کوتاه و جوشن و تیغ‌های یک دم ساخته شده‌از برنج. در جنگ سربند و کمربند طلا می‌پوشند. دهنه و تنگ اسب‌های آنها از طلا است. در سرزمین آنان نقره یافت نمی‌شود و آهن اندک دارند. اما برنج و طلا فراوان دارند.

۷- آنان که ساکن جزیره‌ها هستند، چون غله برای بذر ندارند، از ریشه‌ها و میوه‌های وحشی می‌خورند و با پوست درختان جامه می‌سازند زیرا گاو و گوسفند ندارند و چکیده میوه‌های درختی را می‌آشامند. کسانی که ساکن مرداب‌ها هستند ماهی می‌خورند و با پوست سگ آبی که از دریا بدان‌جا می‌آید لباس می‌پوشند. کوه‌نشین‌ها نیز با میوه‌های وحشی زندگی می‌کنند، اما گوسفند هم دارند که کم هستند پس آنها را نمی‌کشند و از پشم و شیر آنان استفاده می‌نمایند. لباس‌هایشان را با رنگ‌هایی که به آسانی محو نمی‌شود رنگرزی می‌کنند. ساکنان جلگه‌ها اگر چه صاحب زمین‌اند اما آن‌را شخم نمی‌زنند بلکه مانند سکاهای بیابانگرد با گوسفند و ماهی می‌گذرانند. این مردم نه تنها در چگونگی امرار معاش با

* اوقیانوس شمالی.

یکدیگر نقاط مشترک دارند بلکه مراسم تدفین و شیوه کلی زندگی کردن آنان همانند است. یعنی خودنما ، زشت، وحشی و ستیزه جویند اما در دادوستد بازرگانی راست و درست بوده و اهل فریب و دروغ نیستند.

۸- **آتاسی** و **خوارزمی** نیز از جمله ماساژات‌ها و سکاهایند و **اسپیتمنس*** از سرزمین باکتریانا و سغدیانا به نزد آنان گریخت. او یکی از پارسیانی بود که مانند **بسوس** از ترس اسکندر فرار کرد. بعدها که **اراکسس**** [= ارشک] از برابر **سلوکوس کالینیکوس** فرار کرد او نیز به سرزمین **اپاسیاکی** عقب نشست. اراتوستنس می‌گوید که **آرخوتی** و **ماساژتی** در کنار **باکتریان‌ها** در جهت مغرب و طول رود اوکسوس زندگی می‌کنند و سکاها و سغدیان‌ها با تمام سرزمین خود در برابر هند واقع اند. اما باکتریان‌ها در فاصله‌ای اندک. زیرا می‌گوید بخش عمده آنان در طول **پاروپامیسوس** قرار دارند و رود **یاکسارتس** سکاها را از سغدیانی و رود **اکسوس** سغدیانی را از باکتریان جدا می‌سازد. **تپیری** در میان هیرکانیان و آرین‌ها زندگی می‌کنند. در حوزه گرد دریا پس از هیرکانیائی‌ها به ترتیب اماردی و انریاکی، کادوسی، آلبانی، کسپی، **ویتی** و شاید اقوام دیگر ساکنند تا برسیم به سکاها. در سوی دیگر هیرکانیائی‌ها، **دربیک‌ها** قرار دارند. **کادوسی** در مرز **ماد** و **ماتیانی** و پایین **پرخوآتراس** هستند.

۹- اراتوستنس فاصله‌ها را چنین می‌دهد: ازکوه **کسپیوس** تا رود سیروس ۱۸۰۰ استادیا و از آن‌جا تا **دروازه‌های کاسپین** ۵۶۰۰ استادیا و تا **اسکندریه** واقع درکشور **آرین‌ها** ۶۴۰۰ و سپس تا شهر **باکترا** که **زری اسب** نیز خوانده می‌شود ۳۸۷۰ و بعد تا رود **یاکسارتس**، که اسکندر بدان رسید، تقریباً ۵۰۰۰ و رویهمرفته ۲۲۶۷۰ استادیا. فاصله‌ای از دروازه‌های کاسپین تا هند را به شرح زیر می‌دهد: تا **هکاتم‌پلیس** می‌گویند ۲۹۶۰ استادیا و تا **اسکندریه** واقع درکشور **آرین‌ها** ۴۵۳۰ بعد تا **پروفاتسیا** در **درنگه** ۱۶۰۰ (دیگران می‌گویند ۱۵۰۰) و آنگاه تا شهر **ارخوتی** ۴۱۲۰ استادیا سپس تا **ارتوسپانه** و تقاطع سه راهی که به **باکترا** می‌رود ۲۰۰۰ استادیا و از

* نک اریان، لشکرکشی اسکندر ۱۶-۲۸-۳. ** اشک.

آن‌جا تا مرزهای هند ۱۰۰۰ استادیا و رویهمرفته ۱۵۳۰۰ استادیا.* درازی هند را از رود سند گرفته تا دریای شرقی باید ادامه این فاصله به خط مستقیم فرض کنیم. چنین است شرح سکاها.

۹

۱- کشور پارت‌ها بزرگ نیست به‌هر حال در روزگار پارسیان همراه با هیرکانیان باج‌پرداز بود. بعد از آن تا مدت‌های دراز مقدونیان بر آن‌جا تسلط داشتند. گذشته از کوچکی از جنگل‌های انبوه وکوهستانی پوشیده است. فقرزده است و شاهان، انبوه ملازمان، خود را با شتاب از آن‌جا گذر می‌دادند زیرا حتی برای مدتی کوتاه از عهده تهیه تدارکات آنان بر نمی‌آمد. اما در حال حاضر گسترش یافته است. بخشی از کشور پارت‌ها **کومیسنه** [= قومس] و **خورنه** [=خوار؟] و شاید بتوان گفت تمام ناحیه‌ای است که تا دروازه‌های کاسپین و **راگا** و **تپیری** گسترش داشته و پیش از این به ماد تعلق داشت. در همسایگی راگا شهرهای **اپامیه** و **هراکلیه** واقع‌اند. فاصله‌ی از دروازه‌های کاسپین تا راگا ۵۰۰ استادیا بوده و **اپولودروس** می‌گوید تا **هگاتم‌پولیس**، مقر سلطنتی پارتیان، ۱۲۶۰ استادیا است. می‌گویند اسم **راگا** از زلزله‌ای که در آن سرزمین روی داد و به علت آن شهرهای فراوان و دو هزار روستا- بر طبق گفته پوزیدونیوس- ویران شد گرفته شده است. می‌گویند **تپیری‌ها** میان **دربیک‌ها** و هیرکانیان‌ها زندگی می‌کنند. درباره‌ی تپیری‌ها می‌گویند رسم آنان این بود که زنان خود را پس از آنکه دو یا سه فرزند برای آنان می‌آوردند به ازدواج دیگران در می‌آوردند. همان‌گونه که در روزگار ما بر طبق رسم رومیان کهن **کاتو** به تقاضای **هورتنسیوس**، **مارسیا** را به ازدواج او در آورد.

* جمع مسافت‌های داده شده ۱۵۲۱۰ استادیا می‌شوند نه ۱۵۳۰۰. جمع ۱۵۳۰۰ در ۸-۲-۱۵ نیز تکرار شده است.

۲- اما چون کشورهای بیرون تاروس سعی کردند انقلاب کنند و مستقل شوند- زیرا شاهان سوریه و ماد [= سلوکیدها] که این سرزمینها را در تصرف خود داشتند مشغول جنگ با دیگران بودند- کسانی که حکومت این نواحی بدآنها سپرده شده بود نخست در باکتریا و سرزمین‌های نزدیک آن باعث انقلاب شدند. مرادم **یوتی‌دموس** و پیروان او است. سپس **ارساکس** که یکی از سکاها بود و پاره‌ای از داهی‌ها (مقصودم اپرنیان‌ها که اسم عشایر ساکن کرانه‌های اوخس است) به پارتیا حمله بردند و آن‌را گشودند. در آغاز **ارساکس** ناتوان بود زیرا پیوسته با کسانی که قلمرو آنان را تصرف کرده بود می‌بایست جنگ کند. هم خود او و هم جانشینان او. اما بعدها با تصرف قلمرو همسایگان خود نیرومند شدند. تا اینکه سرانجام بر تمام سرزمین‌های داخل فرات تصرف یافتند. پارت‌ها پس از آنکه **یوکراتیدس** و همراهانش را وادار به تسلیم کردند سکاها را بیرون راندند و بخشی از باکتریا را صاحب شدند. در حال حاضر بر کشور ماد و قبیله‌های چنان بی‌شماری فرمانروایی می‌کنند که از نظر وسعت شاهنشاهی رقیب رومیان هستند. سبب پیروزی‌هایشان چگونگی زندگی کردن آنان است. رسوم و عاداتی دارند که بیشتر مانند بربرها و سکاهاست. صاحب خصلت‌ها و مهارت‌هایی هستند که با تسلط بر دیگران و پیروزی در جنگ ملازم است.

۳- می‌گویند **اپارنیان**‌های داهی مهاجرانی از داهی‌های بالای دریاچه میوتیس‌اند که **گزندی** یا **پاری** خوانده می‌شوند. اما این نظر که داهی‌ها بخشی از سکاهای ساکن اطراف میوتیس می‌باشند را همه نمی‌پذیرند. به هر حال هستند کسانی که می‌گویند ارساکس از تبار سکاهاست حال آنکه دیگران می‌گویند که او باکتریانی بود و چون قدرت دیودوتوس گسترده شد وی گریخت و سبب شد تا پارتیا شورش کند. اما چون به اندازه‌ی کافی درباره‌ی پارتیان در کتاب ششم «چکیده‌های تاریخی» و کتاب دوم «تاریخ» راجع به رویدادهای پس از **پلیبیوس***

* نک جلد اول- صفحه ۴۷ پانویس ۱.

نوشته‌ام در این‌جا از شرح بیشتر این مطلب خودداری می‌کنم تا تصور نشود که آنچه را پیش از این گفته‌ام دوباره تکرار می‌نمایم. تنها یادآوری می‌کنم که به گفته پوزیدونیوس شورای پارتیان از دو گروه تشکیل می‌شود یکی از بستگان شاه* و دیگری از خردمندان و مغان. شاه را از میان این دو شورا برمی‌گزینند.**

۱۰

۱- **آریا** و **مارگیانا** نیرومندترین نواحی این بخش از آسیا هستند و بخشی از این نواحی با کوه‌ها احاطه شده و در بخش دیگر مردم ساکن دشت‌هایند. در کوهستان‌ها چادرنشینان زندگی می‌کنند. جلگه‌ها با رودهایی که از آن سرزمین گذشته و آن‌را قطعه قطعه می‌کند آبیاری می‌شود. بخشی را رود **اریوس** و بخش دیگر را رود **مرگوس**. آریا هم مرز است با **مارگیانا** و **باکتریانا**** و تقریباً از **هیرکانیه** ۶۰۰۰ استادیا فاصله دارد. **درنگیانا** در زیر بخش‌های جنوبی کوهستان واقع است. اما بخش هایی ازآن به نواحی شمالی در برابر **آریا** نزدیک می‌شود. با **آرخوزیا** نیز چندان فاصله‌ای ندارد. این سرزمین نیز در زیر قسمت‌های جنوبی کوهستان بوده و با آنکه بخشی از **آریا** است تا رود سند ادامه می‌یابد. درازای **آریا** تقریباً دو هزار استادیاست. شهرهای آن **ارته کینه** و **اسکندریه** و **آخائی** است. اسم همه‌ی آن‌ها را از نام بنیادگذاران آن شهرها گرفته‌اند. در این سرزمین شراب بسیار عالی به دست می‌آید که تا سه نسل در ظرف هایی که قیراندود نشده باشد باقی می‌ماند.

۲- **مارگیانا** مانند این سرزمین است هر چند که جلگه‌های آن را بیابان‌های خشک احاطه کرده است. **انیتوخوس سوتر******که از این سرزمین خوشش آمده بود

---

* مرادبستگان شاه است.
** ظاهراً شاه از میان گروه اول توسط گروه دوم انتخاب می‌شد.
*** متن یونانی در این‌جا افتادگی دارد.
**** شاه سوریه در سالهای ۲۶۱ - ۲۸۰ ق- م.

محوطه‌ای راکه ۱۵۰۰ استادیا پیرامون داشت حصارکشید و شهر انطاکیه را بنا نهاد. خاک این سرزمین برای موکاری مناسب است. می‌گویند در آن‌جا درخت تاک پیدا می‌شود که دو نفر باید دست به دست هم بدهند تا بتوانند آن‌را دربرگیرند* و خوشه‌های انگور دو ذراع قد می‌کشند.

۱۱

۱- اما درباره‌ی **باکتریا** بخشی از آن، رو به شمال، هم مرز با **آریا** است هر چند بیشتر آن بلندتر از آریا و در شرق آن است. در بیشتر نقاط آن همه گونه فراورده هست مگر روغن [زیتون]. یونانیانی که در باکتریا شورش کردند به مناسبت حاصلخیزی آن سرزمین چنان نیرومند شدند که نه تنها بر آریا بلکه بر هند نیز تسلط یافتند. اپولودروس و **ارتمیتا** می‌گویند اینان بیش از اسکندر قبیله‌هایی را به اطاعت خود در آوردند. مخصوصاً به دست **مئاندر** (اگر واقعاً لااقل از **هیپانیس** به سوی شرق گذر کرده و تا **ایمائوس** پیش رفته باشد). پاره‌ای از این قبایل را مئاندر به اطاعت در آورد و دیگران را **دمتریوس** فرزند یوتیدموس شاه باکتریان‌ها. نه تنها **پاتالنا** را بلکه، در ادامه ساحل، سلطان‌نشین‌های **سارائوستوس** و **زیگردیس** را نیز مالک شدند. خلاصه آنکه اپولودروس می‌گوید باکتریانا مایه افتخار تمام آریانا است و افزودن بر این شاهنشاهی آنان تا **سرس** و **فیرنی** گسترش یافته بود.

۲- شهرهای آنان عبارت بود از باکترا (که **زری اسب** نیز خوانده می‌شد و رودی با همین نام از آن می‌گذشت و به **اکسوس** می‌پیوست) و **داراپسا** و چندین شهر دیگر. از جمله **یوکراتیدیا** که به اسم فرمانروای آن‌جا نام‌گذاری شده بود. یونانیان آن‌جا را

---

* محیطی تقریباً ده تا یازده پا.

گشودند و به چند ساتراپ‌نشین تقسیم کردند. ساتراپ‌نشین‌های **توریوا** و **اسپینوس** را پارتیان از تصرف یوکراتیدس بدر آوردند. آنان همچنین سغدیانا را نیز صاحب بودند. سغدیانا بالای باکتریا و رو به شرق میان رود اکسوس - که مرز میان باکتریای‌ها و سغدیان است - و رود یاکسارتس واقع شده است. یاکسارتس مرز میان سغدیان و بیابان گردها است.

۳- در روزگارهای نخستین سغدیان‌ها و باکتریان‌ها از نظر رسوم و عادات تفاوت چندانی با بیابان‌گردها نداشتند هر چند که باکتریان‌ها اندکی متمدن‌تر بودند اما **انسکریتوس*** از اینان و دیگران به خوبی یاد نمی‌نماید. مثلاً گزارش می‌کند کسانی را که به علت سالخوردگی یا بیماری ناتوان شوند زنده زنده جلوی سگ‌های درنده که برای این کار تربیت شده‌اند می‌اندازند. این سگ‌ها را در زبان خود «مأمورکفن و دفن» می‌خوانند. یا می‌گوید زمین‌های بیرون از حصار پایتخت باکتریا پاک و تمیز می‌نماید اما بیشتر زمین‌های داخل محوطه‌ی محصور پوشیده از استخوان‌های آدمی است. اسکندر این رسم را برانداخت. گزارش می‌کند که مردم کاسپین نیز همین‌گونه می‌کنند. مثلاً چون سن پدر و مادر آنان بیش از هفتاد می‌شود آنان را حبس می‌کنند و آنقدر گرسنگی می‌دهند تا بمیرند. باز این رسم اخیر اندکی قابل تحمل‌تر است. شبیه است با رسم **کیان‌ها** اما در اصل این رسم از آن سکاهاست. اما آنچه باکتریان‌ها می‌کنند به رسم سکاها بیشتر شباهت دارد. اگر در روزگار اسکندر این‌گونه عادات و رسوم رایج در آن‌جا موجب شگفتی توأم با انزجار می‌شده است پس در عصر فرمانروایان پیش از اسکندر، یعنی پارسیان و حتی فرمانروایان پیش از پارسیان، چه آداب و رسوم ناهنجارتری رایج بوده است!!

۴- هر چه می‌خواهد باشد. می‌گویند اسکندر در باکتریانا و سغدیانا هشت شهر

* نک در قابوس‌نامه تألیف عنصرالمعالی‌کیکاوس - چاپ یوسفی صفحه ۲۰۱/ سال ۱۳۶۸- در فصل بیستم «اندرکارزار» این جمله آمده است «اما در حدیث کارزار کردن چنانکه گفتم باش چیان باش و خویشتن ببخشای که تا تن خویش را به خورد سکان نکنی نام خویش بنام شیران نتوان کرد». ظاهراً اصطلاح تن خود به خورد سکان کردن باید یادگاری باشد از این رسم که لابد خاطره آن تا روزگار عنصرالمعالی، سده پنجم هجری قمری، تقریباً یازده قرن پس از استرابون، زنده بوده است.

بنیاد گذاشت و چندین شهر را چنان ویران کرد که با خاک یکسان شد. از جمله **کاریاتیه** در باکتریا که کالیستانس را در آن‌جا دستگیر و زندانی کرد و **مرکاندا** و **کیرا** در سغدیانا. کسیرا که در ساحل رود یاکسارتس قرار داشت، آخرین شهری بود که سیروس بنا کرد و مرز شاهنشاهی پارسیان بود. هر چند مردم این شهر به سیروس دلبستگی داشتند چون چندین بار دست به شورش زدند اسکندر آنرا با خاک یکسان کرد. با حیله و مکر توانست دودژ کوهستانی مستحکم را تصرف کند. یکی دژ **سیس‌میترس** بود که **اوکسیارتس** دختر خود **رکسانه** را در آن‌جا گذاشته بود و دیگری در سغدیانا بر ساحل اوکسوس که پاره‌ای آنرا صخره **اریامازس** می‌خوانند. درباره‌ی سیس‌میتریس می‌گویند ۱۵ استادیا ارتفاع داشت و محیط آن هشتاد استادیا بود و بالای آن مسطح بود و حاصلخیز و می‌توانست آذوقه پانصد نفر را تأمین کند. در این‌جا از اسکندر با شکوهمندی پذیرایی شد. او رکسانه دختر اکسیارتس را بزنی گرفت. اما می‌گویند صخره‌ای سغدیانا دو برابر صخره باکتریانا ارتفاع داشت و در این حوالی بود که اسکندر شهر **برنخیدی‌ها** را ویران ساخت. **خشایارشا** اینان را- که داوطلبانه از میهن خود او را همراهی کرده بودند- در آن‌جا اسکان داده بود. اینان ذخایر و گنجینه‌های ایزد **دیدیمه** را به خشایارشا نشان و تحویل داده بودند. می‌گویند اسکندر از آن‌رو این شهر را ویران کرد که از این هتک حرمت آزرده خاطربود و از خیانت اینان تنفر داشت.

۵- **اریستابولس** رودی را که از سغدیانا می‌گذرد **پولی تیمتوس** می‌نامد و این اسم را یونانیان تحمیل کردند (همان‌گونه که اسم‌های بسیاری از دیگر مکان‌ها را تحمیل کردند و پاره‌ای را با اسم‌های نوین نام‌گذاری کردند و در طرز نوشتن بسیاری جای‌های دیگر را دست بردند.) و پس از آبیاری کردن آن سرزمین به بیابان شنی رسیده و در شن فرو می‌رود مانند رود **آریوس** که ازکشور آرین‌ها می‌گذرد. می‌گویند کسانی که اطراف رود اوکسوس زمین را می‌کندند چشمه‌ای از روغن یافتند. معقول است که پنداشت همان‌گونه که مایعات قابض و قیری و گوگرددار در زمین جاری

هستند مایعات روغنی نیز پیدا می‌شود. اما کمیابی این‌گونه مواد اسباب شگفتی است. بعضی می‌گویند که **اوخوس** از میان باکتریانا می‌گذرد و بقول دیگران از کنار آن. بنا به گفته پاره‌ای با **اکسوس** تا دهانه‌اش تفاوت دارد زیرا جنوبی‌تر از اوکسوس است هر چند که هر دو به دریای کاسپین، در هیرکانیه، می‌ریزند. اما گروه دیگری می‌گویند در آغاز تفاوت دارد اما بعد با اکسوس یکی می‌شود و در بسیاری از نقاط حتی شش یا هفت استادیا پهنا پیدا می‌کند. اما رود **یاکسارتس** از آغاز تا پایان رودی سوای اوکسوس است. هر چند که هر دو به یک دریا می‌ریزند اما به گفته **پتروکلس** مصب‌های‌اند و با یکدیگر هشتاد استادیا فاصله دارد. به گفته بعضی فرسنگ پارسی معادل شصت استادیا و بنا به گفته دیگران برابر پاسی با چهل استادیا است. چون رو به سرچشمه‌های رود نیل کشتیرانی می‌کردم مقیاس دیگری را به‌کار می‌بردند و فاصله از یک شهر تا شهر دیگر را با **شونی** می‌سنجیدند. در بعضی جاها همان مقدار شونی حکایت از مسافتی زیادتر می‌کند و در دیگر جایها کمتر. این تفاوت‌ها از آغاز روزگار تا بحال نسل به نسل حفظ شده و انتقال یافته است.

۶- از هیرکانیه رو به سمت مشرق تا سغدیانا برویم قبایلی زندگی می‌کنند که نخست پارسیان با آنان برخورد کردند - مرادم قبیله‌هایی است که در تاروس درونی* زندگی می‌کنند - و سپس مقدونیان و آنگاه پارتیان با آنان روبرو شدند. قبیله‌هایی که در آنسوی دورتر این قبیله، در یک خط مستقیم، قرار دارند به قیاس شباهت‌های همانند باید پنداشت که سکاها هستند هر چند نشنیده‌ام تا به‌حال به قلمرو شمالی‌ترین این اقوام سفر شده باشد. آنگاه که اسکندر در تعقیب **بسوس**** و **اسپیتمنس** بود سعی کرد تا بدان‌جا رود اما چون بسوس زنده دستگیر شد و بازگشت داده شد و سپیتمنس را بربرها کشتند از این سفر منصرف شد. اتفاق رأی وجود ندارد که کسی توانسته باشد از هند به هیرکانیه کشتی‌رانی کرده باشد اما **پتروکلس** می‌گوید این ممکن است.

* یعنی در شمال تاروس.

** ساتراپ باکتریا در سلطنت داریوش سوم.

۷-گفته شده که بخش پایانی تاروس که **ایمایوس** خوانده شده و دریای هند مرز آن است نه در سمت مشرق بیشتر از هند ادامه می‌یابد و نه به دریا ختم می‌شود بلکه چون به سوی شمال می‌رود دریا به تدریج از درازا و پهنای هند می‌کاهد و سبب می‌شود تا رو به شرق آن بخش از آسیا، که در نقشه آمده و در میان تاروس و اقیانوسی که دریای کاسپین را پر می‌کند قرار دارد، اندک‌اندک باریک شود. بیشترین درازای این بخش از دریای هیرکانیه تا اقیانوس که در برابر ایمایوس واقع است تقریباً ۳۰۰۰۰ استادیا است و راه به موازات کوهپایه تاروس است و پهنای آن ۱۰۰۰۰ استادیاست . زیرا همان‌گونه که گفته شد فاصله‌ی **خلیج ایسوس** تا دریای شرقی در هند تقریباً ۴۰۰۰۰ استادیا و تا **امیسوس** از غربی‌ترین نقطه ستون‌های هرکول ۳۰۰۰۰ استادیای دیگر. پس نشستگی خلیج ایسوس اندکی در سوی شرق از [پس نشستگی خلیج] **امیسوس** بیشتر است. فاصله از ایسوس تا سرزمین هیرکانیه تقریباً ۱۰۰۰۰ استادیا بوده و موازی است با فاصله ذکر شده در بالا از ایسوس تا هند. بنابراین درازی بخش ذکر شده در بالا رو به شرق بخش وصف شده باید ۳۰۰۰۰ استادیا باشد. اگر چنان‌که می‌گویند درازای دنیای مسکون که به شکل شنل است، واقعاً ۷۰۰۰۰ استادیا باشد پس بیشترین پهنای آن سی‌هزار استادیا است. این فاصله را با خط نصف‌النهاری که از هیرکانیه تا پارس کشیده شود می‌توان اندازه گرفت. چون بنا به گفته آپولودروس اهل **ارتمیته** فاصله‌ی از **هیرکانیه** تا ارتمیته ۸۰۰۰ استادیاست و فاصله‌ی از آن‌جا تا دهانه‌ی دریای پارس نیز ۸۰۰۰ استادیا است و از دهانه دریای پارس تا دورترین نقاط حبشه ۸۰۰۰ استادیا یا اندکی کمتر است. بنابراین شش هزار استادیا باقی می‌ماند. این مقدار باید فاصله فرورفته‌ترین نقطه دریای هیرکانیه تا دهانه همان دریا باشد. چون این پاره از دنیای مسکون، در جهت مشرق، باریک‌تر و باریک‌تر می‌شود می‌توان گفت که به کارد آشپزخانه بی‌شباهت نیست. می‌توان تصور کرد کوه‌هایی که در خطی مستقیم گسترده شده‌اند لبه‌ای کارد آشپزی‌اند. ساحلی که از دهانه دریای هیرکانیه آغاز شده

و تا **تاماروم** ادامه دارد مطابقت خواهد یافت با طرف دیگر کارد که با انحنایی به نوک تیز کارد پایان می‌یابد.

۸- حال باید به شرح پاره‌ای آداب و رسوم غیر معمول این اقوام به کلی بیگانه با تمدن، که شایعات فراوان در آن باره رایج است، بپردازم. به عنوان مثال آداب و رسوم قبیله‌های ساکن پیرامون قفقاز و سرزمین‌های کوهستانی. به طور کلی می‌گویند آنچه که **یوروپیدوس** بدان اشاره می‌کند از جمله این عادات و رسوم است: «چون کودکی متولد می‌شود به سبب انبوه غم و اندوهی که در طول زندگی خود با آن روبرو خواهد شد برایش سوگواری و گریه و زاری می‌کنند و از سوی دیگر آنگاه که نعشی را از خانه‌ای بیرون می‌برند شادی می‌نمایند و دعای خیر. زیرا سرانجام درد و رنج دنیوی مرده به آخر رسیده است. می‌گویند که رسم پاره‌ای از آنان این است که بزرگترین جنایت‌کاران را به قتل نمی‌رسانند بلکه آنان و فرزندانشان را از مرز خود بیرون می‌افکنند. این خلاف رسم در **بیگ‌هاست** زیرا آنان افراد را، حتی برای ناچیزترین گناه، به قتل می‌رسانند. در بیگ‌ها زمین را به عنوان مادر هستی پرستش و ستایش می‌کنند و آنچه را که مؤنث باشد نه قربانی می‌کنند و نه می‌خورند. چون مردها هفتاد ساله می‌شوند آنان را سر می‌برند و گوشت آنان را نزدیک‌ترین بستگان آنان می‌خورند. اما زنان کهن‌سال را خفه کرده و درگور می‌نهند. اما مردانی را که پیش از هفتاد سالگی بمیرند نمی‌خورند و تنها دفن می‌کنند. **سیژنی‌ها*** در تمام آداب و رسوم از پارس‌ها تقلید کرده و همانند آنان هستند. اما اسبهایی دارند که کوچک و پشم‌آلوداند که نمی‌توانند سواری را حمل کنند اما در دسته‌ای از چهار اسب به یکدیگر بسته می‌شوند و آن‌ها را زن‌هایی، که از کودکی برای این کار آموزش دیده‌اند، اداره می‌کنند. زنی که بهتر از دیگران بتواند این‌گونه دسته اسب را هدایت کند با هر مردی که پسند او باشد حق دارد هم بستر شود. می‌گویند هستند اقوامی که ممارست می‌کنند تا سرهایشان هرچه ممکن است

* برای آگاهی درباره‌ی سیژنی‌ها، نک، جغرافیای اداری هخامنشیان صفحات ۵-۱۸۳ انتشارات دکتر محمود افشار- تهران ۱۳۷۵.

درازتر بنماید و پیشانی آنان از چانه آنان جلوتر و برآمده باشد. **تپیری‌ها** رسم دارند که مردانشان لباس سیاه بر تن کنند و گیسوان بلند داشته باشند و زن‌های آنان لباس سفید می‌پوشند و موهایشان را کوتاه می‌کنند. در فاصله‌ی میان در بیگ‌ها و هیرکانیان زیست می‌کنند. آن‌کس، که همگان به پذیرند از دیگران شجاع‌تر است با هر زنی که بپسندد ازدواج می‌کند. کاسپین‌ها کسانی را که بیش از هفتاد سال دارند آنقدر گرسنگی می‌دهند تا بمیرند و نعش آن‌ها را در بیابان می‌افکنند و از فاصله‌ی دور مراقبت می‌کنند. دیدند مرغان نعش را از تابوت بیرون می‌آورند در گذشته را عاقبت به‌خیر می‌دانند. اگر طعمه حیوانات وحشی و سگ‌ها شد وی را چندان خوش‌اقبال نمی‌دانند. اما اگر طعمه هیچ جانوری نشد او را نفرین کرده و شوربخت می‌دانند.

۱۲

۱- چون بخشهای شمالی آسیا را تاروس شکل می‌دهد - مرادم آن بخش‌هایی است که آسیای بیرون از تاروس* خوانده می‌شود- نخست به وصف آن می‌پردازم. این بخش‌ها تمام یا بیشتر نواحی کوهستانی را شامل می‌شود. وصف تمام آنچه در آن‌سوی دروازه‌های کاسپین قرار دارد به علت توحش مردم ساکن آن‌جا ساده‌تر است. تفاوت چندان ندارد که گفته شود از این اقلیم** هستند یا از اقلیم دیگری. حال آنکه برای وصف آنچه در مغرب واقع است منابع فراوان در دسترس است. بنابراین باید بپردازم به بخش‌هایی که در همسایگی دروازه‌های کاسپین قرار دارند. در غرب همسایه دروازه‌های کاسپین **ماد** است. سرزمینی که در روزگاری هم گستردگی بسیار داشت و هم نیرومندی فراوان. در میانه‌ی تاروس واقع است. ناحیه

* نک ۵ تا۱-۱-۱۱.
** برای تعریف اقلیم، نک جلد اول، کتاب اول صفحه ۲۲ و زیرنویس ۲.

ماد به بخش‌های بسیار تقسیم می‌شود و شامل دره‌های بزرگ و وسیع است همانند **ارمنیه**.

۲- این کوهستان در **کاریه** و **لیکیه** آغاز می‌شود. در آن‌جا نه چندان پهنا دارد و نه ارتفاعی چشم‌گیر. از روبروی **خلیدونیا**، که جزیره‌هایی در ابتدای ساحل **پامفالیا** هستند ارتفاع می‌گیرد. سپس رو به شرق ادامه می‌یافته و دره‌های طولانی **کیلیکیه** را دربر می‌گیرد آنگاه در یک‌سو کوهستان **آمانوس** از آن مشتق می‌شود و در سمت دیگر کوه‌های **آنتی‌تاروس** که **کمانا** واقع در **کاپادوکیه‌علیا** در آن واقع می‌شود. **آنتی‌تاروس** در **کتونیا** پایان می‌گیرد حال آنکه آمانوس تا رودفرات و ملیتینه ادامه می‌یابد. در این‌جاست که **کماجنه** همسایه کاپادوکیه می‌شود. کوهستان‌های آن‌سوی فرات به نوبه خود ادامه کوه‌هایی‌اند که پیش از این یادآور شدیم. با این تفاوت که رود فرات آنها را می‌شکافد تا از میان آنها بگذرد. در این‌جا بر پهنا و ارتفاع آن هابه مقدار چشمگیر افزوده شده و شاخه‌های فراوان می‌یابد. به‌هر حال جنوبی‌ترین بخش آن تاروس اصلی است که ارمنیه را از بین‌النهرین سوا می‌کند.

۳- از این‌جا هر دو رود، و مرادم **فرات** و **دجله** است، می‌گذرند و بین‌النهرین را احاطه کرده و در **بابلستان** فاصله‌ی آندو به یکدیگر به اندک‌ترین مقدار می‌رسد و سپس هر دو به دریای **پارسیان** می‌ریزند. فرات نه تنها تناورتر است بلکه با پیچ و خم فراوانش از کشورهای بیشتری می‌گذرد. سرچشمه‌های آن در ناحیه شمالی تاروس است و رو به غرب رفته از ارمنیه بزرگ عبور می‌کند و وارد ارمنیه کوچک می‌شود. ارمنیه کوچک در طرف راست و اکیلیسنه در چپ آن است آنگاه رو به جنوب خم می‌شود و در این خم است که مرز **کاپادوکیه** را تعیین می‌کند. پس از پشت سر گذاشتن این سرزمین‌ها به ناحیه کماجنه در سمت راست و اکیلیسنه و **سوفنه** در ارمنستان بزرگ از طرف چپ وارد سوریه شده سپس بازپیچ می‌خورد و از بابلستان می‌گذرد و به خلیج فارس می‌ریزد. دجله که از بخش‌های جنوبی همان کوهستان سرچشمه می‌گیرد چون به حوالی **سلوکیه** می‌رسد به فرات نزدیک شده و

با آن بین‌النهرین را تشکیل می‌دهد. آنگاه همانند فرات به همان خلیج پارس می‌ریزد. سرچشمه‌های فرات و دجله تقریباً ۲۵۰۰ استادیا از یکدیگر دوری دارند.

۴-کوهستان تاروس در سمت شمال شاخه‌های بسیار پیدا می‌کند یکی از آنها را به اصطلاح آنتی‌تاروس می‌نامند زیرا کوهی نیز که سوفنه را در دره‌ای میان آن کوه و تاروس احاطه می‌کند با همین اسم خوانده می‌شود. در دور دست فرات نزدیک ارمنیه کوچک، رو به شمال در مجاورت آنتی‌تاروس، کوهستانی بزرگ با شاخه‌های متعدد قرار دارد که **پریادرس** نام دارد. شاخه دیگر کوهستان **موزخین** است. شاخه دیگری نیز هست که اسم‌های گوناگون دارد. این کوهستان‌ها هستند که تمام ارمنیه را با ایبریا و آلبانیا می‌پوشانند. کوهستان‌های دیگر رو به شرق سرکشیده‌اند. مرادم آن کوهستان‌هایی است که در بالای دریای کاسپین واقع شده و تا ماد گستردگی داشته و منظورم از ماد تنها **ماد اتروپاتیان** نیست بلکه تمام ماد بزرگ را در نظر دارم. نه تنها این بخش‌های از کوهستان **پراخوآتراس** نامیده می‌شوند بلکه آنهایی که تا دروازه‌های کاسپین گسترده‌اند و آنهایی که باز هم بیشتر رو به شرق می‌روند، یعنی آنهایی که به مرز آریا می‌رسند، نیز به همین نام خوانده می‌شوند پس کوهستان‌های شمال این نام‌ها را دارند. حال آنکه کوهستان‌های جنوب، در سوی دورتر فرات، در گستردگی خود رو به شرق از کاپادوکیه و کماجنه، در ابتدایشان، **تاروس** واقعی خوانده می‌شود که سوفنه و بقیه ارمنیه را از بین‌النهرین جدا می سازد. اما هستند کسانی که این‌ها را با نام کوهستان **گردیاین** می شناسند. **ماسیوس** کوهی که مشرف به **نسیبیس** و **تیگرانوکورته** است. آنگاه تاروس ارتفاع بیشتر یافته و **نیفاتس** خوانده می‌شود. سرچشمه‌های دجله در همین حدود، در بخش جنوبی این سرزمین کوهستانی است. سلسله کوه‌های نیفاتس باز هم دورتر و دورتر شده و کوهستان زاگروس که ماد را از بابلستان جدا می‌سازد تشکیل می‌دهد. پس از زاگروس که مشرف بر بابلستان است سرزمین کوهستانی **الی‌مائی‌ها** [عیلام] و **پریتکانی‌ها*** و در

* برای آگاهی بیشتر درباره‌ی پریتکانی‌ها، نک، توین بی جغرافیای اداری هخامنشیان، انتشارات دکتر محمود افشار صفحه، ۶۹-۶۸و۹۵،تهران ،۱۳۷۹.

بالای ماد سرزمین **کاسی‌ها** واقع شده است. ماد و ارمنیه که در وسط قرار دارند از بسیاری کوهستانها و فلات ها و جلگه‌های پست و دره‌های بزرگ تشکیل می‌شود. قبیله‌های بیشماری که در این کوهستان‌ها زندگی می‌کنند از نظر تعداد افراد کوچکند و کوچی بوده و بیشتر اوقات به راهزنی مشغولند. پس من ماد را، که شامل دروازه‌های کاسپین نیز می‌شود، و ارمنیه را در درون تاروس جای می‌دهم.

۵- به شیوه‌ای که من آن‌ها را جای می‌دهم این قبیله‌ها در شمال واقع می‌شوند زیرا در داخل تاروس قرار می‌گیرند. اما اراتوستنس که آسیا را به «آسیای جنوبی» و «آسیای شمالی» و یا به چندین «شهر»* تقسیم می‌کند و بعضی را شهرهای شمالی و پاره‌ای را شهرهای جنوبی می‌خواند دروازه‌های کاسپین را مرز میان دو اقلیم می‌شمارد. بنابراین منطقی این بود که مقصود او از جنوبی بخش‌های جنوبی‌تر باشد که رو به شرق گسترش دارند و نه دروازه‌های کاسپین که در ماد و ارمنیه است و می‌بایست منظور او از شمالی بخش‌های شمالی‌تر باشد. به هر حال هرگونه که می‌خواهند تقسیم کنند واقعیت این است که گفته شد. اما شاید اراتوستنس هیچ‌گاه متوجه نشده بود که هیچ بخشی از ارمنیه و یا از ماد در بیرون تاروس قرار ندارد.

۱۳

۱- ماد به دو بخش تقسیم می‌شود. یک بخش آن را ماد بزرگ می‌خوانند که پایتخت آن **اکباتانا** است. شهری بزرگ شامل قصرهای سلطنتی شاهنشاهی **مادها**. (پارتیان امروز نیز از آن به عنوان اقامتگاه سلطنتی استفاده می‌کنند. شاهان پارت تابستان‌ها را در آن‌جا به سر می‌برند زیرا ماد کشوری سردسیر است. اما اقامتگاه

* اراتوستنس و دیگر جغرافیانویسان باستانی رسم داشتند شکل کشورها و یا ناحیه‌ها را با اشیاء آشنا و روزمره تشبیه کنند. مثلاً **اسپانیا** را چون پوست گاو و **پلوپونز** را چون برگ چنار و **ساردنیا** را چون جای پای آدمی می‌دیدند در این‌جا واژه یونانی سفراکیدس Sphracides به معنای شهر یا نگین با همین مفهوم به کار رفته و مراد از شهر شکل شهر یا شهر مانند است.

زمستانی آنان در **سلوکیه** نزدیک بابل است). بخش دیگر **ماد آتروپاتیان** است که همان نام سردار اتروپاتس است. **اتروپاتس** نگذاشت سرزمین او، که بخشی از ماد بزرگ بود، مطیع و رعیت مقدونیه‌ای‌ها بشود. افزون بر این چون به شاهی برگزیده شد سرزمین خود را به صورت کشوری جداگانه و مستقل درآورد و سلسله بازماندگان او تا بحال این استقلال را حفظ کرده‌اند. این بازماندگان نخست با شاهان ارمنیه و سوریه و در روزگاران بعد با شاهان پارت ازدواج‌های سیاسی کرده‌اند.

۲- این سرزمین در شرق ارمنیه و **ماتیانه** و غرب ماد بزرگ شمال هر دو قرار دارد. در جنوب همسایه‌ی ناحیه اطراف تو رفتگی دریای هیرکانیه و ماتیانه است. با در نظر گرفتن نیرومندی آن کشور کوچکی نیست. **اپولونیدوس** می‌گوید می‌تواند ۱۰۰۰۰ نفر سوار و ۴۰۰۰۰ نفر پیاده تجهیز کند. بندری در **کپائوتا** دارد که نمک در آن متبلور و منجمد می‌شود. این نمک اگر به بدن برسد خارش و درد می‌آورد. شفای آن روغن زیتون است. اگر کسی لباس‌های ژنده را در آب آن بشوید نو می‌شود. ارمنیه و پارت دو همسایه نیرومند این کشوراند که بیشتر وقت‌ها بدان حمله می‌آورند. اما ماد در برابر آنان پایداری می‌کنند و اگر جایی را از دست بدهد دوباره پس می‌گیرد. مثلاً چون ارمنیان مغلوب رومیان شدند ماد **سیمباکیه** را پس ستاند. با قیصر روم دوستی دارد اما در همان حال دل پارتیان را نیز به‌دست می‌آورد

۳- کاخ سلطنتی تابستانی آنان در جلگه «**کزکه**» و قصر زمستانی آنان در دره «**وراء**» است که **آنتونی** آن را به هنگام لشکرکشی علیه پارت‌ها محاصره کرد. این دژ از [رود] **اراکسس** که مرز میان ارمنیه و آتروپاتن است فاصله زیاد دارد. دوهزار و چهارصد استادیا. این‌ها گفته‌های **دلیوس** است که از دوستان آنتونی و یکی از فرماندهان سپاه او بود و شرح درباره‌ی لشکرکشی آنتونی علیه پارتیان نوشت. تمام نواحی این کشور حاصلخیز است. بخش شمالی که کوهستانی و سنگلاخ و سرد می‌باشد زیستگاه آن کوه‌نشینانی است که **کادوسی** و **اماردی** و **تپیری** و **کیرتی** نامیده

می‌شوند و دیگر اقوام همانند که کوچ می‌کنند و اهل شکاراند. سلسله کوه‌های **زاگروس** و **نیفاتس** این اقوام را پراکنده ساخته است. **کیرتی‌های** پارس و ماردی‌ها (که گاهی امردیها را چنین می‌خوانند) و کسانی که در ارمنیه هنوز همین نام را دارند دارای خصلت و سرنوشت همانندند.

۴- کادوسی‌ها اندکی کمتر از **آریانی‌ها** سرباز پیاده دارند زوبین اندازهای آنان یکتا و چیره‌دست‌اند. در جاهای سنگلاخ سربازان پیاده به جای سوارکاران می‌جنگند. آنچه روزگار را بر آنتونی تنگ و سیاه کرد طبیعت این سرزمین نبود بلکه راهنمای او **ارتاوازدس**، شاه ارمنی‌ها بود که طرف مشورت او بود. گرچه به دوستی با آنتونی متظاهر بود اما علیه او توطئه می‌کرد. آنتونی شتابزده بود بی‌احتیاطی کرد و او را مشاور و تصمیم‌گیرنده امور جنگی خود ساخت. آنتونی آنگاه او را کیفر داد که بسیار دیر شده بود و معلوم شد که در موارد فراوان به رومی‌ها خیانت کرده است. تنها او نبود. راهنمای دیگری از **زیوگمه** روی فرات تا مرز آتروپاتن سپاه رومیان را هشت هزار استادیا راهی برده بود که دو برابر فاصله از راه مستقیم بود. و وی سپاه روم را از مناطق کوهستانی و نواحی بیراهه و مسیرهای دائره‌وار هدایت کرده بود.

۵- در روزگار باستان مادبزرگ،* پس از در هم شکستن شاهنشاهی **آشوریان**، فرمانروای تمام آسیا شده بود. اما بعد در روزگار **آستیاگس** سیروس و پارسی‌ها آن اقتدار بزرگ را از ماد گرفتند. اما ماد همچنان وقار و شکوه گذشته خود را نگاه داشت. اکباتانه اقامتگاه تابستانی شاهان پارس بود. بعدها پس از برافتادن شاهنشاهی پارسیان و استقرار سلوکیان در سوریه اقامتگاه تابستانی مقدونیه‌ای‌ها شد. هنوز تا به امروز همان گونه مزایا و امنیت را برای شاهان پارت فراهم می‌آورند.

۶- ماد بزرگ در مشرق با پارتیا و کوهستان **کاسی‌ها** محدود می‌شود. کاسی‌های کوهستانی و غارتگر درگذشته با **الی‌مائی** همراه می‌شدند. در جنگ علیه شوشی‌ها

* در ترجمه‌ی انگلیسی متن ارمنیه بزرگ آمده که با بقیه مطلب سازگار نیست اما در متن یونانی ماد بزرگ آمده است.

و بابلیان با یکدیگر متحد بودند و ۱۳۰۰۰ نفر کماندار به کمک آنان فرستاده بودند. **نئارخوس** می‌گوید در آن‌جا چهار قوم راهزن وجود داشت و پس از پارسیان مردی‌ها قرار داشتند و **اوخی‌ها** [خوزی] وآلی‌مائی پس از ماردی‌ها وشوشی‌ها وکاسی‌ها پس از مادها و با آنکه هر چهار قوم از شاهان باج سبیل می‌گرفتند آنگاه که شاه از اکباتانا عازم بابل می‌شد می‌بایست برای کاسی‌ها هدایایی بفرستد. اما چون اسکندر بدان‌جا حمله برد، در فصل زمستان آنان را ادب کرد، تا از تجاوز دست برداشتند. پس با ماد بزرگ در شرق هم مرزاند و همچنین **پریتکانی‌ها** که با پارسی‌ها مرز مشترک داشته و آنان نیز کوه‌نشین و راهزنند. در شمال با کادوسی‌ها که بالای دریای هیرکانیه زندگی می‌کنند و دیگر قبیله‌هایی که پیش از این شرح آنان را دادم. در جنوب **اپولیونیاتیس** که در روزگارکهن **سیتاکنه** خوانده می‌شد وکوه‌های زاگرس در همان‌جایی که **ماساباتیکه** متعلق به ماد قرار دارد. هر چند که پاره‌ای می‌گویند در مالکیت **الی‌مائی‌هاست**. در مغرب با اتروپاتن و بخش‌هایی از ارمنیه. در ماد شهرهای یونانی‌نشین هم وجود دارد که مقدونیه‌ای‌ها بنیاد گذاشته‌اند. از جمله **لائودیکیه، اپامیه** و شهری* در نزدیکی **راگا** و خود راگا که **نیکاتور**** آن‌را بنا کرد وی آن‌جا را **یوروپوس** می‌خواند و اشکانیان **ارساکیه** می‌نامند. در پانصد استادیایی جنوب دروازه‌های کاسپین قرار دارد. بنا به گفته اپولودروس اهل ارتمیته.

۷- بیشتر این سرزمین مرتفع و سردسیر است. کوهستان مشرف بر اکباتانا و حوالی راگا و دروازه‌های کاسپین و به‌طورکلی نواحی شمالی که تا ماتیانه و ارمنیه ادامه دارند همین‌گونه آب و هوا دارند. اما ناحیه زیر دروازه‌های کاسپین که از زمین‌های پست وگود تشکیل می‌شود بسیار حاصلخیز بوده و در آن‌جا همه‌گونه میوه، به استثنای زیتون، به عمل می‌آید و هر جا زیتون به عمل آید خشک است و روغن ندارد. این‌جا نیز همانند ارمنیه سرزمینی بسیار مناسب برای پرورش اسب است. در این‌جا مرغزاری است که «چراگاه اسب» نامیده شده وکسانی که از پارس

* هراکلیا، نک (۱-۹-۱۱).
** سلوکوس نیکاتور پایه‌گذارخاندان سلوکیدها ۳۸۰-۳۱۲ ق- م.

و بابل به دروازه‌های کاسپین سفر کنند از آن می‌گذرند. می‌گویند در روزگار پارسیان پنجاه هزار یابو در آن‌جا چرا می‌کردند و این گله اسب به شاه تعلق داشت. اما درباره‌ی اسب‌های نسایی که چون بهترین و بزرگترین اسب‌ها بود شاهان سواران آن می‌شدند پاره‌ای می‌گویند از همین نژاد بودند و دیگران می‌نویسند که از ارمنیه. اسب‌هایی که امروزه اسب پارتی خوانده می‌شوند، از نظر شکل و قامت با اسب‌های **هلادیک** و دیگر اسب‌های یونانی تفاوت دارند. از این گذشته علفی را که بهترین خوراک اسب است از آن‌رو «**مدیک**» می‌خوانیم که در واقع از این‌جا به‌دست می‌آید. در این سرزمین **سلفیوم** نیز تولید می‌شود. به همین مناسبت شیره **مدیک** نام دارد که معمولاً به مرغوبی شیره به‌دست آمده از **سیرنائیک** نیست. اما گاهی حتی از آن نیز بهتر است. شاید به علت تفاوت‌های اقلیمی و یا اینکه تیره دیگری از همین گیاه است و دور نیست که شاید کسانیکه به گرفتن این شیره مشغولند با شیوه‌ای این کار را انجام می‌دهند که خواص آن پس از آنکه مدتی انبار شد حفظ می‌شود.

۸- چنین است وصف این سرزمین. اما درباره‌ی ابعاد آن- درازا و پهنای آن کم یا بیش با هم برابر است. پهناورترین بخش‌ها باید از گردنه‌ای باشد که دروازه ماد خوانده شده تا دروازه‌های کاسپین از راه **سیگریانه**، ۴۱۰۰ استادیا است. آنچه درباره‌ی مالیات پرداخت شده آن‌جا گزارش می‌شود با وسعت و نیرومندی آن سرزمین سازگار است. کاپادوکیه هر سال به پارسیان، افزون بر مالیاتی که با نقره پرداخت می‌شد، ۱۵۰۰ اسب و ۲۰۰۰ قاطر و ۵۰۰۰۰ گوسفند می‌داد. حال آنکه مالیات ماد دو برابر آن است.

۹- درباره ی عادت‌ها و رسم‌های ایشان بیشتر با ارمنیان یکسان است زیرا سرزمین‌های آنان همانندند. اما می‌گویند برپادارنده این عادت‌ها و رسم‌ها مادها برای ارمنیان بوده‌اند. پیش از آن هم برای پارسیان، که بعدها جانشین و سرور مادها شدند. مثلاً ردائی که امروزه ردای پارسی خوانده می‌شود و علاقه ر عشق زنان به تیراندازی و سوارکاری و احترام و عزّتی که برای شاهان خود قایل هستند و زیور و

آلات زنان و حرمت آسمانی که مردم برای شاه دارند از جمله رسوم و عادات پارسیان است که از مادها اقتباس کرده‌اند. این معنا به ویژه درباره‌ی طرز لباس پوشیدن زنان صادق است زیرا سربند و کلاه و عرق‌چین نمدی که پارسیان بر سر می‌گذارند و نیم‌تنه‌ای که سر آستین‌های آن به نوک انگشتان می‌رسد و شلوارها و تمام لباس هایی که مادها می‌پوشند برای مناطق سردسیر و شمالی مناسب است و نه برای مناطق گرمسیر جنوبی و بیشتر اقامتگاه‌های پارسیان در حوالی دریای سرخ [=مراد خلیج فارس] است که حتی از کشورهای بابلستان و شوش نیز جنوبی‌تر است. اما پس از بر افتادن مادها بخش‌هایی از سرزمین‌هایی که تا ماد ادامه داشت پارسیان به دست آوردند اما رسم‌های مغلوب‌شدگان چنان در نظر مغلوب‌کنندگان برای جلال سلطنتی با شکوه و مناسب آمد که تن دادند تا به جای برهنه بودن و تنها ستر عورت کردن جامه زنانه بر تن کنند و تمام بدن خود را با لباس به‌پوشانند.

۱۰- می‌گویند **مدیا** آنگاه که همراه با جیسون بر این نواحی مسلط بود این‌گونه لباس پوشیدن را مرسوم ساخت و هرگاه به جای شاه به میان همگان می‌رفت صورت خود را نیز می‌پوشاند .همچنین می‌گویند زیارتگاه‌های پهلوان‌های جیسونی که این اندازه مورد احترام بربرها است (و در طرف چپ بالای دروازه‌های کاسپینی کوهی است که جیسینیوم نام دارد) یادبودهای جیسون بوده حال آنکه مراسم و لباس مردم این سرزمین کار **میدیا** است. موید این ادعا جیسونیای ارمنیه و خود اسم ارمنیه است و نکاتی دیگر که به موقع ذکر خواهم کرد.

۱۱- از دیگر رسم‌های مادها این است که دلیرترین مردان را به شاهی برمی‌گزینند. اما این رسم تمام مادها نیست بلکه تنها در میان کوه‌نشینان آن‌جا مرسوم است. از این رایج‌تر این رسم است که شاهان ماد همسران متعدد داشته باشند. این رسم کوه‌نشینان ماد است اما تمام مادها اجازه ندارند بیش از پنج زن داشته باشند. اما زن‌های ماد می‌خواهند که شوهرانشان هر چه بیشتر همسر داشته باشند و اگر کمتر از پنج همسر داشته باشد آن‌را فاجعه می‌دانند. هر چند که تمام ماد

حاصلخیز است و بخش شمالی آن فقیر است مردم آن‌جا با میوه‌ی درختان زندگی می‌کنند. از سیب کماجی می‌پزند که آن‌را می‌برند و خشک می‌نمایند و از بادام برشته نان فراهم می‌آورند و از بعضی ریشه‌ها شراب می‌سازند و گوشت حیوانات وحشی را مصرف می‌کنند، زیرا حیوانات اهلی را پرورش نمی‌دهند. این بود نکاتی که بایستی درباره‌ی مادها می‌افزودم. اما در زمینه مؤسساتی که در سراسر ماد مورد استفاده همگان است چون همان مؤسساتی است که پارسیان دارند و پارسیان بر اینان مسلط بوده‌اند به هنگام وصف پارسیان از این مؤسسات گفتگو خواهم کرد.

۱۴

۱- درباره‌ی ارمنیه: کوه‌های تاروس روبروی بخش جنوبی آنست که ارمنیه را از تمام سرزمین میان دو رود فرات و دجله، که بین‌النهرین خوانده می‌شود، جدا می‌سازد. بخش شرقی آن هم مرز است با ارمنیه بزرگ و آتروپاتن. در شمال آن کوه‌های **پاراخواتراس** که مشرف به دریای کاسپین است و آلبانیا و ایبریا و قفقاز قرار دارد. قفقاز این اقوام را دربرگرفته و مرز ارمنیه است. با کوه‌های **موزخین** و **کلچیان** و تا آن‌جایی که **تیبارانی** خوانده می‌شود همسایه است. در غرب همین اقوام‌اند و کوههای **پاریادرس** و **اسکیدسس** که تا ارمنیه کوچک و زمین‌های اطراف فرات ادامه داشته و ارمنیه را از کاپادوکیه و کماجنه جدا می‌سازد.

۲- فرات که از طرف شمالی تاروس سرچشمه می‌گیرد نخست رو به مغرب در ارمنیه جریان دارد آنگاه رو به جنوب خمیده شده و سپس ارمنیه و کاپادوکیه و کماجنه آنگاه تاروس را می شکافد و از تاروس بیرون رفته و به مرز سوریه می‌رسد. آنگاه تا بابل، در جهت جایگاه برآمدن آفتاب در زمستان، تمایل پیدا کرده و در آن‌جا با دجله بین‌النهرین رابوجود می‌آورد و هر دو رود در خلیج پارس پایان

می‌یابند. چنین است محیط ارمنیه که تقریباً تمام بخش‌های آن کوهستانی است مگر چند نقطه‌ای که درکنار ماد است. اما **تاروسی** که در بالا از آن یاد شد در طرف دور فرات روبروی کماجنه و ملیتنه- سرزمین‌هایی که با این رود به‌وجود آمده‌اند- از نو آغاز می‌شود. کوه **ماسیوس** کوه مشرف بر **میکدونیان‌های** بین‌النهرین در جنوب است. **نیسبیس** در این سرزمین واقع است ولی **سوفنه** در بخش‌های شمالی میان **ماسیوس** و **آنتی‌تاروس** قرار دارد. آنتی‌تاروس از فرات و تاروس شروع شده و در سوی بخش‌های شرقی ارمنیه پایان می‌پذیرد. به این ترتیب از یک سو سوفنه را احاطه می‌کند اما در طرف دیگر اکیلیسنه است که میان آنتی‌تاروس و زمین‌هایی که فرات آبیاری می‌کند قرار گرفته. اما پیش از آنکه رودخانه در سمت دیگر خمیده شود. شهر سلطنتی سوفنه، **کراکاتیوکرتا** است. پشت کوه ماسیوس در دور دست مشرق و برابر **گوردیانه** کوه **نیفاتس** واقع است. سپس کوه **آبوس** که هم فرات و هم **اراکسس** از آن‌جا جاری می‌شود. فرات به سوی غرب و اراکسس به سوی شرق و آنگاه کوهستان **نیباروس** را داریم که تا فاصله‌ی دور ماد گسترده است.

۳- هم اکنون مسیر فرات را وصف کرده‌ام. اما **اراکسس** نخست تا اتروپات به سوی شرق جریان دارد. آنگاه به سمت غرب می‌پیچد و بعد به سوی شمال و نخست از «**ازارا**» و **ارتاکسته**، شهرهای ارمنیان و از میان جلگه **ارکسنه** گذشته به دریای کاپسین می‌ریزد.

۴- در خود ارمنستان کوهستان‌ها و فلات‌های فراوانی هست که در آن‌جا حتی درخت رز به سختی می‌روید و دره‌های بسیار که معدودی از آنان حاصلخیزند. مثلاً جلگه **اراکسنه** که رود ارکس از آن می‌گذرد و پیش از رسیدن به دریای کاسپین از حدود آلبانیا می‌گذرد. پس از اینها **سکاسنه** است که با آلبانیا و رود سیرو س هم مرز است. و آنگاه **گوگارنه** است. در تمام این سرزمین انواع میوه و درختان کاشته شده و درختان همیشه سبز فراوان است و در آن‌جا حتی زیتون می‌روید. **فائونه** از ایالات ارمنیه است و **کومیسنه** و **ارخیستنه** که بیشتر نیروی سواره نظام از آن‌جا تأمین

می‌شود. **خورزنه** و **کامبی‌سنه** شمالی‌ترین نواحی بوده بیشتر از هر جای دیگر برف‌گیر هستند و با کوه‌های قفقاز و ایبریا و گلخیس هم‌مرزاند. می‌گویند در گردنه‌های این‌جا بیشتر اوقات تمام یک کاروان، آنگاه که طوفان برف سنگین روی می‌دهد، زیر برف فرو می‌روند. برای مقابله با این خطر مردم لوله‌های چوبی با خود دارند تا در صورت بروز حادثه و برف‌گیر شدن سر آنها را از برف بیرون آورند تا از یکسو هوا برای تنفس داشته باشند و از سوی دیگر کسانی که به کمک آنها می‌آیند جای آنان را بتوانند پیدا کنند و یاری رسانند تا از زیر برف بیرون آیند و نجات یابند. می‌گویند از برفها توده‌های تو خالی یخ درست می‌شود که در درون آن محفظه یخین آب گوارا یافت می‌شود. همچنین می‌گویند موجودات زنده در برف تولید می‌شوند (**آپولونیدس** اینان را **کرم** و **تئوپانس کرم چوبی** می‌خواند) و درون مجوف آنها آب گوارایافت می‌شود و مردم با پاره کردن غلاف یخین آنها از آن آب می‌نوشند. می‌گویند طرز پیدایش این جانوران همانند پیدایش پشه‌هایی است که از شعله‌های آتش با جرقه‌های معدنها بیرون می‌جهند.

۵- گزارش می‌کند که ارمنیه هر چند در آغاز کشور کوچکی بود اما به دست **ارتکسیاس** و **زریادریس** توسعه یافت. این دو از فرماندهان زیر دست انیتوخوس* کبیر بودند. اما پس از شکست او خود. در محل، شاه شدند (**ارتکسیاس** شاه سوفنه و **اکیسنه**، **اودمانتیس** و چند ایالات دیگر و **زریادریس** شاه سرزمین اطراف **ارتاکسته**) سپس به اتفاق با منضم کردن بخش‌هایی از سرزمین‌های اقوام همسایه بر وسعت قلمرو خود افزودند. به این شرح که **کاسپیانه** و **فائونیتیس** و **بسروپودا** رااز ماد و سرزمین کنار کوهستان **پریادرس** و **خورزنه** و **گوگارنه** راکه این آخری در طرف دور رود سیروس است- از ایبریانی‌ها و **کارنیتیس** و **گزرگسنه**، که در مرز ارمینه کوچک است، را از **چلبی‌ها** و **موزینوکی‌ها** و اکیلسنه و سرزمین‌های اطراف آنتی‌تاروس را از کاتانیان‌ها و **تارونیتیس** را از سوری‌ها گرفته‌اند. می‌گویند که اینان

* شاه سلوکی سوریه در سالهای ۱۸۷-۲۲۳ ق- م.

همه با یک زبان گفتگو می‌کنند.

۶- شهرهای ارمنیه از این قرارند. **ارتاکسته** که **ارتکسیاسته** نیز خوانده می‌شود. مـی‌گویند بـنیاد آن را **هانیبال کارتاژی** گـذاشـته بـوده است و نـامش را از اسـم ارتاکسیاس شاه اقتباس کرده بودند و شهر **ارکساته**. این دو شهر بر ساحل رود ارکس قرار دارند. ارکسنه نزدیک مرز اتروپاتیا است حال آنکه ارتاکسته در جلگه ارکسنه واقع شده و شهری زیبا و مقر سلطنتی آن کشور است زیرا بر باریکه‌ی شبه جزیره مانند بنا شده که دیوارهایی آن را در تمام جهات رودخانه حفظ مـی‌کند مگـر در برزخی که با خندق و خاکریز در برگرفته شده است. خزاین **تیگرانس** و **ارتاوازدس*** در نزدیکی شهر در دژهای **بابیرسا** و **اولانه** حفظ می‌شوند. دژهای دیگری هم در روی فرات دارند یکی از این دژها، **ارتاگراس** که **ادور** فرمانده آن بود شورش کرد اما سرداران قیصر پس از محاصره‌ای طولانی آن‌را غارت کردند و حصارهایش را ویران ساختند.

۷- در این سرزمین رودخانه‌های چندی جاری هستند از همه مشهورتر **فاسیس** و **لیکوس** است که به دریای **پونتیک** می‌ریزند (ارتوستنس از روی اشتباه به جای **لیکوس** نـوشته است **ترمودون**). رودهـای سـیروس و اراکس بـه دریـای کـاسپین می‌ریزند و فرات و دجله به دریای سرخ [خلیج فارس].

۸- ارمنستان دریاچه‌های بزرگ نیز دارد یکی از آن‌ها **مانتیانه** نام دارد که معنایش رنگ آبـی است. پس از دریـاچه مـیوتیس بـزرگترین دریـاچه آب شـور است کـه می‌گویند تا **آتروپاتی** گستردگی دارد. از آن‌جا نمک استخراج می‌کنند. آب آن سودا دارد و لباس‌ها را پاک و نو می‌کند. اما به همین عـلت آب آن آلوده بـوده و قـابل آشامیدن نیست. رود دجله پس از سرچشمه گرفتن از سرزمین کوهستانی **نیفاتس** از این دریاچه می‌گذرد و آب آن، به سبب سرعت جریان، بـا آب دریـاچه مـخلوط نمی‌شود. به همین مناسبت این رود را **تیگریس** می‌نامند. زیرا واژه‌ی مادی بـرای

* به ترتیب پدر و پسری بودند که شاه ارمنیه بودند.

تیرتیگریس است. در رودخانه انواع ماهی پیدا می‌شود اما دریاچه تنها یک نوع ماهی دارد. در گوشه دریاچه، رود، به گودالی می‌ریزد. پس از آنکه در زیرزمین مسافت قابل ملاحظه‌ای را می‌پیماید نزدیک **خالونیتییس** بروی زمین می‌آید. از این‌جا رود رو به پایین به سوی **اوپیس** و دیوار **سمیرامیس** می‌رود و **گوردیانه** و تمام بین‌النهرین را در طرف راست می‌گذارد. اما فرات بر عکس همین سرزمین را در طرف چپ خود دارد. چون به یکدیگر نزدیک شده و سرزمین بین‌النهرین را بوجود می‌آورند اولی از سلوکیه گذر کرده و به خلیج پارس می‌رسد و دومی از بابل عبور می‌کند تا به همان دریا برسد. هم اکنون در این‌باره، آن‌جا که علیه اراتوستنس و ابرخس استدلال می‌کردم، متذکر این نکات شدم.

۹- در **سیس‌پریتیس** نزدیک **کابالا** معادن طلا است. اسکندر سربازانی را به فرماندهی **متون** بدان‌جا فرستاد که مردم محل آنان را نابود ساختند. معادن دیگر نیز در آن‌جا وجود دارد از جمله **ساندیکس**. ارمنیه برای پرورش اسب چنان مناسب است که دست‌کم از ماد ندارند. اسب نسایی که شاهان ایران سوار آن می‌شدند در این‌جا پرورش می‌یابد. **ساتراپ ارمنیه** هر سال بیست هزار کره اسب به هنگام جشن **میتراکان** [-جشن مهرگان] برای شاه پارس می‌فرستاد. **ارتاوازدس** هنگامی که همراه با **آنتونی** به ماد حمله کرد شش هزار اسب که برای جنگ با جوشن پوشیده شده بود به او نشان داد. نه تنها مادها و ارمنیان به این‌گونه واحدهای سوار فخر می‌کنند بلکه آلبانی‌ها نیز اسب کاملاً جوشن‌پوش شده را به‌کار می‌گیرند.

۱۰- آنچه در پایین خواهد آمد نشانه اندکی است از ثروت و توانمندی این کشور. چون پمپی **تیگرانس** پدر ارتاوازدس را به پرداخت شش هزار تالان نقره مجبور کرد وی بی‌درنگ نسبت به سربازان رومی این‌گونه بخشش کرد. به هر سرباز پنجاه درخما. به هر **سنتورین** [=فرمانده صد نفر] هزار درخما و به هر **هیپارخ** و هر **چیلیارخ** یک تالان.

۱۱- **تئوفانس** درازا و پهنای این سرزمین را چنین می‌دهد. پهنا صد شونی و

درازا دو برابر پهنا و هر شونی را معادل ۴۰ استادیا می‌داند. اما این برآورد او است. به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود که آن‌چه را او پهنا می‌داند درازا بدانیم و آنچه را وی پهنا می‌داند درازا بشمار آوریم. پهنا را نیمی یا اندکی بیشتر از آنچه او می‌گوید تخمین می‌زنم.

۱۲- درباره‌ی نژاد ارمنیان این داستان کهن نقل شده است: **ارمنوس** اهل **ارمینویم**- یکی از شهرهای **تسالی** که میان **فیره** و **لریسای** واقع درکنار دریاچه **بوبیه** واقع بود- جیسون را در سفر به ارمنستان همراهی کرد. **کرسیلوس** اهل **فارسال** و **مدیوس لاریسائی** که از همراهان اسکندر بودند می‌گویند که اسم ارمنیه از نام ارمنوس گرفته شده است - پاره‌ای از پیروان ارمنوس در اکیلیسنه، که در روزگارهای پیشین جروسوفنه بود، اقامت گزیدند. بقیه در **سیسپریتیس** و **کالاخنه** و **ادیابن** در بیرون کوهستان‌های ارمنستان ساکن شدند. می‌گویند که لباس ارمنیان مانند لباس مردم **تسالی** است. مثلاً نیم‌تنه‌های درازی که در نمایشها **تسالیانی** خوانده شده و به دور سینه بسته می‌شود. یا شنل‌هایی که با سگک بسته می‌شوند نوعی دیگر از لباس است که در نمایش‌ها مظهر اهل **تسالی** بودن است. تسالی‌ها مخصوصاً ردای بلند بر تن می‌کردند زیرا از میان تمام اقوام یونانی آنان در شمالی‌ترین ناحیه، که سردترین نواحی بود، زندگی می‌کردند. همچنین علاوه می‌کنند که شیوه اسب سواری ارمنیان و مادها شبیه به شیوه سواران تسالی است. در تأیید این ادعاها متذکر بناهای یادبودی می‌شوند که سلاطین آن کشور به یاد سفر جیسون بنا کرده‌اند. مانند معبد جیسون در **ابدرا** که توسط **پارمنیون** بنا شده بود.

۱۳- می‌گویند که اسم اراکس را ارمنوس و همراهانش از آنرو بر روی این رود گذاشتند که شباهت داشت با رود **پنیوس** در تسالی. رود پنیوس را نیز گاهی اراکس می‌خوانند زیرا واژه‌ی اراکس در یونانی معنای شکاف را می‌رساند و رود پنیوس با شکافی **اوسا** را از **اولیمپوس** جدا می‌ساخت و این شکاف را **تمپه** می‌خواندند. می‌گویند در گذشته دور رود اراکس در ارمنیه پس از سرازیر شدن از کوهستان

دریایی در جلگه پایین به وجود می‌آورد زیرا به دریا راه نداشت. اما جیسون برای آنکه آن‌جا را مانند **تمپه** سازد شکافی ایجاد کرد تا این رود بتواند خود را به دریای کاسپین برساند. این‌گونه بود که جلگه **ارکسنه** که این رود از آن‌جا عبور کرده و به دریا می‌رسد از صورت دریا بیرون آمد. این شرح از اراکس شاید پذیرفتنی باشد. اما آنچه هرودوت می‌گوید اصلاً پذیرفتنی نیست. هرودوت می‌گوید رود چون از سرزمینی **ماتینی** بیرون می‌آید به چهل شاخه تقسیم شده و سکاها را از باکتریان جدا می‌سازد. **کالیستانس** نیز گفته‌ی هرودوت را تکرار می‌کند.

۱۴- هم چنین می‌گویند پاره‌ای از **اینیان‌ها** در **ویتیا** اقامت کردند و دیگران بالای ارمنیه در آن‌سوی کوه **ابوس** و **نیباروس**. این دو کوهستان بخش‌هایی از تاروس هستند و ابوس نزدیک راهی است که از اکباتانا به معبد **باریس** می‌رود. همچنین می‌گویند جمعی معلوم از مردم تراکیه که به **سراپری** [-گردن زن‌ها] شهرت داشتند در آن‌سوی ارمنیه نزدیک **گورانی‌ها** و مادها سکنی گزیدند. اینان مردمی کوهستانی و خشن و سرکش بودند که گردن زن بودند. زیرا در بریدن سر دشمنان اصرار می‌کردند. در رابطه با مادها هم اکنون من از **مدیا** یاد کردم. از تمام آنچه گفته شد حدس می‌زنند که مادها و ارمنیان از تسالیان بوده و از نسل جیسون و **مدیا**اند.

۱۵- این چنین است آنچه از قول مردم باستان گفته می‌شود اما وصف اخیر که با روزگار پارسیان آغاز شده و تا امروز ادامه یافته به‌گونه‌ی خلاصه از این قرار است: پارسیان و بعد مقدونیان مالک ارمنیه بودند. سپس آنان که بر سوریه و ماد تسلط داشتند بر این‌جا تسلط نیز یافتند. آخرین اینان **اورنتس** از بازماندگان **هیدارنس** یکی از **هفت پارسی*** بود؛ آنگاه سرزمین ارمنیه را **ارتاکسیاس** و **زریادریس** از فرماندهان **انتیوخوس‌کبیر**، که با روم جنگید. میان خود تقسیم کردند زیرا چون شاه آن‌جا را در اختیار این دو نفر گذاشته بود بر آن‌جا حکومت می‌کردند. اماچون شاه از رومیان شکست خورد این دو به رومیان پیوستند و قلمرو آنان خودمختار شناخته شد و بر

* نک هرودت. کتاب سوم. بند ۷۰.

خود لقب شاه نهادند. **تیگرانس** یکی از بازماندگان **ارتاکسیاس** بود و آنچه را ارمنیه واقعی بود در اختیار داشت که همسایه ماد و آلبانیا و ایبریا بود و تا گلخیس و کاپادوکیه کنار یوکسینه ادامه داشت. اما **ارتانس سوفنه‌ای**، که بر بخش‌های جنوبی و آنچه در مغرب بود حکمرانی داشت از بازماندگان زاریادریس بود. **تیگرانس** او را شکست داد و خود آقای تمام ارمنستان شد. در زندگی تیگرانس چندی اقبال به تیگرانس روی آورد و آنگاه به او پشت کرد. در آغاز او در دست پارتیان گروکان بود.به پارتیان وعده داد که هفتاد دره از سرزمین ارمنستان، به آنان واگذار کند و آنان آزادش گذاردند و اجازه یافت تا به میهن خود بازگشت نماید. چون نیرومند شد نه تنها آن هفتاد دره را پس گرفت بلکه به سرزمین پارتها در حوالی **نینوس** و اربلا حمله برد و آن‌جاها را غارت و ویران کرد. فرمانروایان **اتروپنه** و **گوردیه** را مطیع خود ساخت. بین‌النهرین را متصرف شد و از فرات گذر کرد. سوریه و فینیقیه را گرفت. حال که تا به این حد عالی مقام شده بود شهری را در ایبریا میان این نقطه و زیگومه و روی فرات بنیاد نهاد. آنگاه مردم دوازده شهر یونانی را که ویران ساخته بود بدان‌جا انتقال داد و نام آن شهر را **تیگرانه کورته** نهاد. اما **لوکولوس** سردار رومی که علیه **میتراداتس** جنگیده بود پیش از آنکه **تیگرانس** بنای شهر را به انجام رساند از راه رسید . نه تنها یونانیان را به شهرهای موطن خود باز پس فرستاد بلکه به شهر ناتمام حمله برد و آن‌را ویران ساخت و تنها روستایی برجا گذاشت* و **تیگران** را از سوریه و فینیقیه بیرون راند. جانشینی او **ارتاوازدس** تا زمانی‌که با رومیان دوستی داشت از جاه و جلال برخوردار بود. اما آنگاه که به رومیان خیانت کرد و در جنگ با پارتیان به سود پارتیان گام برداشت کیفر گناه خود را پس داد. **آنتونی** او را به عنوان اسیر به **اسکندریه** برد و زنجیر بر دست و پایش نهاد و در خیابانهای شهر به نمایش گذاشت. مدتی در زندان بود آنگاه که جنگ **اکتیان** آغاز شد به قتل رسید. پس از او چندین نفر به عنوان شاه در آن‌جا سلطنت کردند اما اینان دست نشانده قیصر و

* در سال ۶۰ ق- م.

رومیان بودند. امروزه نیز آن سرزمین همین‌گونه اداره می‌شود.

۱۶- مادها و ارمنی‌ها هنوز از آداب مذهبی و آیین‌های مقدس پارسیان پیروی می‌کنند. اما ارمنیان به **انایتیس** [=اناهید] ارادت خاص دارند و به افتخار آن ایزدبانو در نقاط گوناگون پرستشگاه بر پا کرده‌اند به‌خصوص در اکیلیسنه. در این‌جا برای خدمت به ایزدبانو غلامان و کنیزهای مرد و زن را به‌کار می‌گیرند. والا مقام‌ترین شهروندان دختران دوشیزه خود را وقف خدمت به این ایزدبانو می‌کنند. رسم براین است که این دختران مدتی طولانی در پرستشگاه ایزد بانو روسبی‌گری کنند تا آنگاه شوهر کنند. هیچ کس از به همسری گرفتن اینان روگردان نیست. هرودوت هم شرحی همانند درباره‌ی زنان لیدیه می‌آورد و می‌گوید که یک‌یک آنان روسبی‌گری می‌کردند. اینان چنان با مشتریان خود با مهربانی رفتارکرده و از آنان میزبانی می‌کنند و بدان‌ها هدایا می‌دهند و می‌گیرند. بیشتر وقت‌ها آنچه هدیه می‌دهند به مراتب از آنچه دریافت می‌دارند زیادتر است. دختران اشخاص توانگر را وسیله فراهم می‌آورند تا بتوانند چنین با سخاوت رفتارکنند. اما اینان هرکس راکه از راه برسد به خود راه نمی‌دهند. بلکه کسانی راکه با آنان مساوی و هم‌رتبه هستند ترجیح می‌دهند.

-در سال ۶۰ ق - م.

کتاب دوازدهم

۱

۱- * **کاپادوکیه** بخش‌های فراوان دارد و تغییرات بسیار به خود دیده است. ساکنان آن‌جا، که با یک زبان گفتگو می‌کنند، کسانی هستند که در جنوب محدود به تاروس **کیلیکیه‌اند** و در مشرق با گلخیس و ارمنیه. اقوامی که زبان‌های گوناگون دارند هم‌مرزاند در شمال با یوکسینه تا مصب **رود هالیس** و در غرب با قبیله **پافلاگونی**ها و آن بخش از **گلاتی**های ساکن **فریگیه** که تا قلمرو **لیکونیان** پراکنده‌اند و آن کیلیکیه‌ای‌هایی که **کیلیکیه تراکیه**** را در تصرف دارند.

۲- اما اقوامی که با یک زبان گفتگو می‌کنند: باستانیان یکی از این اقوام را، **کاتونیان‌ها**، هویتی مشخص داده و میان آنان با مردم کاپادوکیه فرق گذاشته و اینان را قومی جداگانه می‌دانند. هنگام فهرست کردن این اقوام قبیله **کاتونیا** را پس از کاپادوکیه می‌آورند. آنگاه مردم اطراف فرات و سپس طوایفی را که در آن سوی

---

*- پژوهشگران توافق دارند که بخش آغازین این کتاب گم شده است.
**- کیلیکیه دشوار.

فرات زندگی می‌کنند. از جمله کاتونیای **ملیتنه** که در میان **کاتونیا** و فرات واقع شده و هم‌مرز **کماجنه** است. کاپادوکیه به ده بخش تقسیم می‌شود که هر بخش معادل یک دهم آن سرزمین است. این‌گونه بود که، در همین زمان من، شاهانی که پیش از **ارخلائوس** بودند بر چندین بخش از کاپادوکیه حاکم می‌گماشتند. کاتونیا نیز یک دهم کاپادوکیه است. در زمان من هریک از این دو سرزمین فرمانروای خود را داشت. اما چون کاتونیان در مقام مقایسه با مردم کاپادوکیه نه در زبان آنان تفاوتی دیده می‌شود و نه در دیگر آداب و رسوم بنابراین جای شگفتی است که چگونه تمام آثار دال بر اینکه اینان دو قوم جداگانه‌اند به کلی نابود شده. به هر حال اینان قبیله‌ای جداگانه بودند. اما **آریاراتس**، نخستین کسی که شاه کاپادوکیه شد، آنان را به زیر سلطه خود درآورد.

۳- کاپادوکیه گویی دماغه‌ای است در شبه جزیره‌ای بزرگ که از دو سو با دو دریا احاطه شده است. با خلیج **ایسیان** تا سرحد **کیلیکیه** دشوار و با **یوکسینه** تا **سینوپه** و ساحل **تیبارنی**. مراد من از شبه جزیره تمام سرزمین‌های واقع در مغرب کاپادوکیه و این سوی دماغه است. همان سرزمینی که هرودوت آن را «کشور این طرف رود **هالیس**»* می‌خواند. زیرا کشوری بود سراسر در تملک **گرزوس** و **هرودوت** او را جبار قبایل این طرف رود هالیس می‌خواند. اما مؤلفان امروزی این طرف تاروس را آسیا نامیده‌اند و اسم تمام قاره آسیا را بر این کشور نهاده‌اند. سکنه این «آسیا» از نخستین اقوام واقع در شرق تشکیل می‌شود. **پافلاگونیان‌ها**، **فریکیه‌ای‌ها**، **لیکونین‌ها** و آن‌گاه **بی‌تی‌نه‌ای‌ها** و **میسیان‌ها** و **اپیکتتوس** و افزون بر اینها **تروآد** و **هلسپونتیا**. پس از آن **ئیولین‌های دریانشین** و **یونیه‌ای‌ها** -که یونانی‌اند - و همچنین **کارین‌ها**، **لیکیه‌ای‌ها** و در خشکی داخل **لیدی‌ای‌ها**. درباره دیگر قبیله‌ها پس از این گفتگو خواهم کرد.

۴- پارسیان، به هنگام حمله **مقدونیان**، کاپادوکیه را به دو ساتراپ‌نشین بخش کرده بودند. مقدونیان رضایت دادند یکی از این دو ساتراپی سلطان‌نشین شود ولی مایل نبودند که ساتراپی دیگر نیز چنین کند. یکی از این دو را کاپادوکیه حقیقی، یا کاپادوکیه نزدیک تاروس و یا حتی کاپادوکیه بزرگ خواندند دیگری را پونتوس نام

* هرودوت ۲۸، ۶. ۱

نهادند. اما دیگران به آن نام **کاپادوکیه پونتیکا** دادند. در حال حاضر از تقسیمات اداری کاپادوکیه بزرگ خبری نداریم زیرا پس از مرگ ارخلائوس شاه، به امر قیصر و تصویب سنا، تبدیل به یکی از ایالات روم شده است. اما در روزگار سلطنت ارخلائوس و سلاطین پیش از او این سرزمین به ده بخش تقسیم می‌شد. پنج بخش نزدیک تاروس بود. مرادم ملیتنه، کاتانویا، کیلیکیه، **تیانیتیس** و **گارسواریتیس** است. **لاویانسنه، سارگارواسنه، ساراوانه، خامانته**، و **موریمنه** پنج بخش باقی مانده بودند. بعدها رومیان بخش یازدهمی را که از کیلیکیه جدا کرده بودند به بازماندگان ارخلائوس بخشیدند. مقصودم سرزمین‌های اطراف **کاستابالا** و **کبیسترا** است که تا **دربه** گسترش دارد و در این اواخر متعلق به **انتیپاتر** راهزن دریایی بود. تمام دیگر سرزمین‌هایی که در ماجرای دزدی دریایی شرکت داشتند، یعنی بخشی از کیلیکیه دشوار، در حوالی **الایوسا** و تمام نقاطی که در دزدی دریایی دست داشتند به ارخلائوس واگذار شد.

۲

۱- ملیتنه مانند کماجنه بوده و سرتاسر آن پوشیده از باغ میوه است. از این بابت در کاپادوکیه یکتا است. نه تنها در آن‌جا زیتون به عمل می‌آید بلکه انگوری دارد که شراب آن دست کم از شراب یونان ندارد. در برابر **سوفنه** واقع است. فرات از میان ملیتنه و کماجنه می‌گذرد و مرز آن دو است. در آن‌سوی رودخانه دژی استوار به کاپادوکیه تعلق دارد که **تومیسا** خوانده می‌شود. این دژ را به مبلغ یکصد تالان به **امیر سوفنه** فروخته بودند. اما **لوکولوس** آن را به مناسبت دلاوری امیر کاپادوکیه، که او را در جنگ علیه **میترادات‌س** یاری داده بود، به وی هدیه کرد.

۲- **کاتانیا** سرزمین پهن و پستی است که همه‌چیز تولید می‌کند مگر درختان همیشه سبز. کوه‌ها آن را احاطه کرده‌اند. ازجمله کوه **امانوس** که یکی از شاخه‌های تاروس کیلیکیه‌ای است. و **آنتی تاروس** در جهت مخالف منشعب می‌شود. امانوس

از کاتانیا تا کیلیکیه و دریای سوریه رو به غرب و جنوب ادامه دارد. تمام خلیج ایسوس و جلگه‌های کیلیکیه را که در آن وسط قرار دارد، و مایل به طرف تاروس است، دربرمی‌گیرد. اما آنتی تاروس اندکی به شمال منحرف می‌شود و در ضمن رو به شرق ادامه می‌یابد تا آنکه در خشکی، دور از مرز، پایان می‌یابد.

۳- انتی تاروس دره‌های عمیق و باریک دارد و **کومانا** و پرستشگاه **نیو***، که مردم آن را **ما** می‌خوانند، در این دره‌ها قرار دارد. شهر بزرگی است که ساکنان آن بیشتر خادم پرستشگاه و پای‌بند عقاید دینی هستند. ساکنان شهر از کاتانیون‌هایند. هرچند اسماً رعیت شاه می‌باشند، اما از بسیاری جهات مطیع روحانیون‌اند.

روحانی بزرگ آن‌جا متولی پرستشگاه است. به هنگام اقامت من در آن‌جا بر تمام خادمین پرستشگاه، که شش هزار نفر مرد و زن بودند، ریاست داشت. پرستشگاه صاحب املاک بی‌شماری است که درآمد آن در اختیار روحانی مزبور است. بعد از شاه شخص دوم **کاپادوکیه** است و اصولاً روحانیون و شاه از یک دودمان‌اند. تصور می‌شود **اورستس** و خواهرش **ایفی‌جنیا** این رسوم آیینی را از **سکاهای توریک** [سکاهای تورانی] به این‌جا آورده‌اند. مراد آیین پرستش **ارتمیس تاروپولوس** است. **رود ساروس** از این شهر می‌گذرد و از آبکندهای تاروس گذشته و دشت‌های کیلیکیه را آبیاری کرده و به دریا می‌ریزد.

۴- اما رود قابل کشتیرانی **پیراموس** از میان جلگه سرچشمه گرفته و از کاتونیا می‌گذرد. در جلگه گودالی وجود دارد که رود را در آن می‌توان دید که از راه‌آبه‌های طولانی زیرزمینی پنهان می‌گذرد و سرانجام به روی زمین می‌آید. اگر کسی از بالا زوبینی را داخل آب کند نیروی آب جاری چنان زیاد است که به سختی می‌توان زوبین را در آب فرو برد. اما رود هرچند به علت عمق و پهنای آن حجم بزرگی دارد چون به تاروس می‌رسد به گونه‌ای چشم‌گیر جمع و تنگ می‌شود. شکافی هم که رود درکوه‌ها ایجاد کرده تماشایی است. چون صخره‌ای است که از میان به دو نیم کرده باشند. برآمدگی‌های، هریک از طرف‌های شکاف، مطابق است با، فرورفتگی‌های، طرف مقابل آن هم آن‌چنان که می‌توان یکی را با دیگری جفت

*- ایزدبانوی جنگ، (ایلیاد، کتاب پنجم، بند ۳۳۳).

کرد. این را به چشم خود دیدم که شکاف تا قله کوه ادامه داشت و فاصله دو طرف شکاف از یکدیگر دو یا سه **پلترا** بود. فرورفتگی‌های یک طرف مطابق بود با برجستگی‌های طرف برابر. تمام بستر رود صخره‌ای است و شکاف آن چنان تنگ و باریک است که سگ یا خرگوشی می‌تواند از روی آن بجهد. این شکاف آبراهه رود است که همیشه لبریز از آب و عرض آن مانند کانال است؛ مسیر پرپیچ و خم رود، عرض باریک و ژرفای تنگ آن، باعث می‌شود صدایی چون رعد از فاصله‌ی دور به گوش مسافر برسد. این رود هنگام گذر از میان کوهستان‌ها و جلگه‌های کاتانیا و کیلیکیه آن مقدار رسوبات همراه خود می‌آورد که از قول یکی از پیشگویان [پرستشگاه‌ها] نقل شده است: «کسانی که بعدها پا به عرصه وجود می‌گذارند شاهد خواهند بود که امواج سیمگون رود پیراموس ساحل مقدس خود را تا **قبرس** از رسوبات پر خواهد کرد». تردیدی نیست که همین اتفاق در مصر نیز روی داده است زیرا رود نیل با رسوبات خود به گونه‌ای منظم دریا را به عقب رانده و بر خشکی می‌افزاید. به همین دلیل است که هرودوت مصر را «هدیه رود نیل» می‌خواند و هومر به هنگام گفتگو از **فاروس** می‌گوید: «در دریای آزاد قرار دارد». زیرا در روزگار پیشین برخلاف امروز، فاروس، به سرزمین مصر وصل نبود.

۵- روحانیت **داکیوس** در مرتبه سوم اهمیت واقع است. هرچند به اهمیت پرستشگاه **اینو** نیست، اما به اندازه خود در خور توجه است. در این جا مخزن بزرگی از آب شور وجود دارد که محیط آن چون دریاچه‌ای می‌نماید. ارتفاعاتی پرشیب، در این جا، کارِ سد را می‌کنند. شیب این ارتفاعات چنان تند است که برای بالا رفتن از آن به پله‌کانی چون نردبان نیاز است. می‌گویند این آب نه زیاد می‌شود و نه مخرجی دارد که پیدا باشد.

۶- نه در جلگه کاتانیان و نه در سرزمین ملیتنه شهر پیدا نمی‌شود. بلکه دژهایی در کوهستان‌ها برپا است. مرادم «**ازامورا**» و «**داستارکوم**» است. پرستشگاهی دارد از آن **آپولوی کاتانیا** که در سراسر کاپادوکیه مورد احترام بسیار است. مردم کاپادوکیه آن‌را الگوی پرستشگاه‌های خود کرده‌اند. در دیگر ولایات، مگر در دو ولایت، نیز شهر وجود ندارد. در دیگر ولایات‌ها تنها در ولایت **سارگاروانسه** شهری کوچک به

اسم **هارپا** هست. رود **کارمالاس** نیز از این‌جا گذشته به دریای کیلیکیه می‌ریزد. دژ **ارگوس** در دیگر ولایت‌ها است. دژی رفیع نزدیک تاروس است. هم‌چنین **نورا** که اکنون **نرواسوس** خوانده می‌شود و **یومنس**، در آن، محاصره طولانی را تحمل کرد. در روزگار من محل خزینه **سیسینس** است که به شاهنشاهی کاپادوکیه حمله برد. **کادنه** که مقر سلطنتی و شهر مانند است به او تعلق دارد. در مرز **لیکائونیا** نیز شهر و پرستشگاه **گارسائویرا** قرار دارد. این پرستشگاه سه هزار خادم داشته و روحانی آن‌جا سالانه درآمدی معادل ۱۵ تالان دارد که حکایت می‌کند که املاک پرستشگاه حاصلخیز و پردرآمد است. مقام این روحانی نیز برای تمام عمر بوده و از نظر مقام بعد از روحانی **کومانا** است.

۷- تنها دو ولایت شهر دارند. شهر **تیانا** در ولایت **تیاتیتیس** درکوهپایه تاروس و همسایگی دروازه‌های کیلیکیه است. این‌جا آسان‌ترین و پررفت‌وآمدترین راه از کیلیکیه به سوریه است. **یوزبیای** نزدیک تاروس خوانده می‌شود. قلمرو آن بیشتر صاف و حاصلخیز است. تیانا بر روی تل **سمیرامیس*** بنا شده و استحکامات چشم‌گیر دارد. **کاستابالا** و **کبیسترا** که به کوهستان نزدیک‌ترند در حوالی همین شهرند. پرستشگاه **ارتمیس پارسی** در **کاستابالا** است. می‌گویند زنی که بزرگترین روحانی آن پرستشگاه است با پای برهنه روی آتش گداخته راه می‌رود و خم به ابرو نمی‌آورد. در این‌جا نیز همان داستان **اورستس** و **تاروپولوس**، به گونه‌ای مکرر، شنیده می‌شود. می‌گویند این بانو را به این سبب پارسی می‌نامند که او را از آن «سو» آورده بودند. شهر **تبانا** در یکی از ولایت‌های ده‌گانه است که پیش از این یادآور شدم. آن‌هایی که بعدها ضمیمه شدند در جمع این ولایت‌ها نمی‌آورم. مقصودم کاستابالا و سیبیسترا و پاره‌ای از نقاط کیلیکیه دشوار - مثلاً جزیره حاصلخیز - **الیوسا**، که ارخلائوس بیشتر اوقات خود را با شکوه و جلال در آن‌جا می‌گذراند، است. اما **مازاکنه** مرکز این سرزمین در ولایتی که آن هم کیلیکیه نام دارد واقع است. این شهر را **یوزبیا**نیز می‌خوانند. اما به دنبال اسم آن نزدیک **ارگیوس** را می‌افزایند زیرا در زیر این کوه است که بلندترین کوه‌ها بوده و قله آن همیشه از برف پوشیده

*- تل‌های بی‌شماری را به سمیرامیس منسوب می‌دارند.

است. معدود کسانی که به این قله صعود کرده‌اند می‌گویند از فراز آن، اگر هوا صاف باشد، هم دریای **پونتس** را می‌توان دید و هم دریای **ایسیان** را. رویهم‌رفته **مازاکنه** به گونه‌ای طبیعی محل مناسبی برای شهر نیست زیرا نه آب دارد و نه طبیعت آن‌جا را برای دفاع آماده ساخته است و به علت بی‌توجهی حکمرانان شهر حصار هم ندارد. (شاید از روی عمد چنین کرده‌اند تا ساکنان شهر با دلگرمی به حصارهای شهر به غارت اطراف نپردازند). از اینها گذشته هرچند زمین‌های اطراف همه صاف‌اند ولی بی‌حاصل و نکاشته‌اند چون شنی بوده و زیر آن سنگلاخ است. اندکی دورتر از شهر به جلگه‌ای می‌رسیم که چندین استادیا گسترش دارد و آتشفشانی و پر از گودال‌های آتشین است. بنابراین نیازمندی‌های زندگی را باید از فاصله دور تدارک دید. افزون بر این آنچه به ظاهر مزیّت می‌نماید همراه با خطرها و دشواری‌هاست. هرچند در تمام کاپادوکیه جنگل یافت نمی‌شود اما اطراف ارگیوس جنگل هست و می‌توان در آن نزدیکی الوار فراهم آورد. اما ناحیه‌ی پایین دست جنگل‌ها نیز آتشین بوده و در همان حال سفره‌های آب سرد زیرزمینی هم دارد. ولی نه آتش و نه آب به روی زمین نمی‌آیند و به این سبب زمین پوشیده از علف است. در پاره‌ای نقاط زمین مردابی است و شب هنگام آتش از آن زبانه می‌کشد. کسانی که با طبیعت آن‌جا آشنا بوده و از خطرها آگاهند می‌توانند به تهیه الوار و تخته بپردازند. اما این سرزمین برای بیشتر مردم ناآشنا و خطرناک است و مخصوصاً برای چهارپایان که در گودال‌های پنهانی آتش می‌افتند.

۸- در جلگه روبروی شهر رودی است به نام **ملاس** که تا شهر ۴۰ استادیا فاصله دارد. از ناحیه‌ای سرچشمه می‌گیرد که سطح آن از شهر پست‌تر است. به این علت برای ساکنان شهر سودمند نیست. زیرا آب آن به زمین‌های اطراف شهر سوار نمی‌شود. آب در مرداب‌ها و دریاچه‌ها پراکنده شده و در تابستان هوای شهر را ناپاک می‌کند و کارکردن در معادن سنگ ناحیه را دشوار می‌سازد. تخته‌سنگ‌های فراوان در اطراف هست که ساکنان **مازاکنه** از آنها برای بنایی استفاده می‌کنند اما چون آب روی سنگ را می‌گیرد استخراج آن آسان نیست. این مرداب‌ها در همه‌جا آتشفشانی هستند. رود ملاس راهی به رود فرات داشت. شاه **اریاراتس**، که پس از

مادها در آن‌جا شاه شد، این راه‌آبه تنگ را سد بست و از جلگه اطراف دریاچه‌ای دریاوار ساخت و جزیره‌هایی - مانند **سیکلادیس** - را که به خشکی راه نداشتند جدا ساخت تا در آن‌جا وقت خود را با بازی‌های کودکانه بگذراند. اما سد ناگهان شکست و سیل راه افتاد و فرات لبریز شد و خاک کاپادوکیه را سیل برد و بسیاری از روستاها و باغستان‌ها نابود شد و به بخش عمده از سرزمین **گالاتین‌ها**، که در فریگیه بود، آسیب رساند. مردم به رومی‌ها شکایت بردند و آنها وی را مجبور ساختند که ۳۰۰ تالان تاوان به مردم به دهد. همین اتفاق در **هرپا** روی داد. در آن‌جا نیز روی رود **کارامالاس** سد بست. آن سد هم شکسته شد و سیل پاره‌ای از نواحی کیلیکیه و **مالوس** را که در همسایگی بود ویران کرد. نقاطی که زیان دیده بودند تاوان دریافت کردند.

۹- هرچند ناحیه مازاکه، از بسیاری جهات برای سکونت مناسب نیست اما شاه آن‌جا را بر دیگر نقاط ترجیح می‌دهد زیرا مرکز ناحیه‌ای است که الوار و سنگ مناسب برای بنایی دارد. در ضمن مرکز تولید علوفه نیز هست. چون حشم‌داری می‌کنند به مقدار هنگفت علف نیاز دارند. شهر در واقع محل مناسبی برای چادر زدن است. اما درباره‌ای امنیت مردم آن، چه برای خودشان و چه برای بردگانشان، به دژهای مستحکم خود متکی هستند که بسیارند و به شاهان و دوستان آنان تعلق دارد. فاصله **مازاکه** از **پونتس** تقریباً هشتصد استادیا در جهت جنوب است و تا فرات اندکی کمتر از دو برابر آن مقدار. تا دروازه‌های کیلیکیه و **اردوگاه سیروس*** از طریق **تیانا** شش روز راه است. تیانا در میانه راه واقع است و با سیبیسترا سیصد استادیا فاصله دارد. مردم **مازاکنه** تابع قوانین «**خاروند**»ها بوده و معمولاً برای حل و فصل دعاوی خود داوری را انتخاب می‌کنند که وظایف او شبیه است به وظیفه‌ها و اختیارات داورهای انتخابی رومی‌ها. اما **تیکرانس ارمنی** پس از حمله به کاپادوکیه مردم آن‌جا را به روز سیاه نشاند و تمام آنان را بی‌استثنا ناچار ساخت به بین‌النهرین مهاجرت کنند تا در شهری که ساخته بود، **تیکرانه کرته**، سکونت نمایند. اما بعد که

* مترجم تصور می‌کند مراد از سیروس در این‌جا کوروش صغیر برادر اردشیر اول است که با سپاهی از یونانیان مزدور، از جمله گزنفون، در آن‌جا نیرو جمع کرد. به جنگ برادرش اردشیر اول رفت و شکست خورد و کشته شد.(م)

تیکرانه کرته سقوط کرد کسانی که توانستند به سرزمین اصلی خود بازگشتند.

۱۰- اندازه‌های این سرزمین به شرح زیر است. پهنا از پونتوس تا تاروس تقریباً ۱۸۰۰ استادیا و درازا از لیکونیا و فریگیه تا فرات در شرق و ارمنیه تقریباً ۳۰۰۰ استادیا. سرزمینی بسیار عالی است نه تنها از نظر تولید انواع میوه‌ها بلکه مخصوصاً از دیدگاه کشت غلات و حشم‌داری. با آنکه از پونتس جنوبی‌تر است اما سردتر است. **باگادانیا** هرچند که مسطح بوده و جنوبی‌ترین (زیرا در کوهپایه تاروس قرار دارد) نقاط است اما درختان میوه‌دار ندارد. عمدتاً چراگاه گورخرها است. مخصوصاً در اطراف گارسائویرا، لیکونیا و **موریمنه**. در کاپادوکیه رنگ سرخی تولید می‌شود که آن را **سینوپه‌ای** می‌نامند که بهترین رنگ قرمز دنیاست هرچند رنگ قرمز **ایبرین** [= سواحل غربی اسپانیا] با آن رقابت می‌کند. این رنگ را از آن رو سینوپه‌ای می‌نامند که تا پیش از آنکه مردم **افیسی** با کاپادوکیه رفت و آمد کنند بازرگانان عادت داشتند آن را به سینوپه بیاورند. می‌گویند معدن‌چیانی که برای ارخلائوس کار می‌کردند در سرزمین گالاتین‌های ورقه‌های بلور و عقیق رنگارنگ پیدا کرده بودند. در یک نقطه هم سنگی سفیدرنگ، که مانند عاج بود، پیدا شد و قطعات آن به اندازه‌ی سنگ چاقوتیزکن بود و از آن برای ساختن دسته شمشیرهای کوتاه استفاده می‌شد. در جای دیگر سنگ‌هایی پیدا شد که شفاف بودند و آنها را صادر می‌کردند. مرز میان پونتس و کاپادوکیه، کوهستان‌های موازی با سلسله کوه‌های تاروس است که از دورترین نقطه کماجنه، نزدیک دژ **داسمنده**، که بر سراشیبی تندی قرار دارد، آغاز می‌شود و تا دورترین نقطه **لاویاسنه** گسترش دارد. هم کماجنه و هم لاویاسنه از ولایت‌های کاپادوکیه‌اند.

۱۱- رومی‌ها بلافاصله پس از پیروزی بر **آنتیوخوس**، به تمشیت امور اداری آسیا پرداختند و با قبیله‌های گوناگون و شاهان هر سرزمین طرح دوستی و اتحاد ریختند. در همه جا با شاهان معاهده‌ها بستند. اما در کاپادوکیه هم با شاه رابطه برقرار کردند و هم با رؤسای قبیله‌ها. چون اجاق دودمان سلطنتی خاموش شد رومی‌ها بر طبق عهد و قراری که با رؤسای قبیله‌ها بسته بودند به آنان حق دادند که بر طبق عادات و رسوم و قوانین خود زندگی کنند. اما سفارتی از سوی مردم

کاپادوکیه به روم آمد و تقاضا کرد که شاهی برای آنان برگزیده شود. رومی‌ها شگفت زده شدند که مردمی باشند که آزادی را نخواهند و از آن خسته شده باشند. ناچار به آنان اجازه دادند که هر کس را می‌خواهند از میان خود به عنوان شاه انتخاب کنند. آنان **اریوبارزانس*** را برگزیدند اما سه نسل بعد اجاق خاندان او نیز خاموش شد. ارخلائوس، که بومی محل نبود، از سوی **آنتونی** به شاهی آن‌جا منصوب گردید. چنین است وصف کاپادوکیه بزرگ. اما وصف کیلیکیه دشوار را، که بر کاپادوکیه افزوده شده بود، ترجیح می‌دهم آن‌گاه که به وصف تمام کیلیکیه می‌پردازم آن را شرح بنمایم.

۳

۱ - درباره‌ی پونتس؛ **میترادتس یوپاتور** [= مهرداد ششم = مهرداد کبیر] به شاهی آن‌جا رسید. سرزمینی را که در محدوده‌ی رود هالیس بود تا **تیبارانی** و ارمنیه و همچنین سرزمین واقع در این سوی هالیس، یعنی ناحیه‌ای که تا **اماستریس** می‌رسید، و بخش‌های معین از **پافلاگونیه** در قلمرو او بود. وی نه تنها ساحل غربی را تا **هراکلیا**، که موطن فیلسوف پیرو افلاطون، **هراکلیوس** بود، به دست آورد بلکه در سوی مخالف کرانه دریا تا کلخیس و ارمنیه کوچک دست اندازی کرد و این نقاط را بر قلمرو پونتس افزود. در آن زمان که پمپی، میترادتس را برانداخت تمام این سرزمین‌ها در محدوده‌ی متصرفات پونتس بود. پمپی بخش‌های نزدیک به ارمنیه و اطراف کلخیس را میان امیرانی که دوش به دوش او جنگیده بودند تقسیم کرد. آنچه را باقی مانده بود به یازده ولایت بخش کرد و آنها را بر «**بی‌تی‌نیه**» افزود تا از آن دو، ایالتی واحد، تشکیل شود. سلطنت بخش‌های معین از **پافلاگونیه** را، که در خشکی و در آن میان واقع بود، به بازماندگان **ییلامنس** واگذار کرد. همان‌گونه که اختیار گالاتین‌ها را نیز به ساتراپ‌های موروثی داد. اما فرمانروایان بعدی رومی گاه‌به‌گاه

* این اسم آشکارا ایرانی است. (م)

تقسیمات دیگری را معمول داشتند. نه تنها سلطان و امیر را منصوب و معزول می‌کردند بلکه در مواردی شهری را آزاد اعلام می‌داشتند و شهر دیگری را به امیری می‌سپردند. پاره‌ای را هم تبعه و رعیت خود روم محسوب می‌داشتند. در طی صفحات بعد شرح جزییات امور را چنانکه هست، متذکر خواهم شد. اما به آنچه درگذشته مقرر بود تنها اشاره خواهم کرد مگر اینکه تذکر نکته‌ای سودمند باشد. با **هراکلیا** شروع می‌کنم که غربی‌ترین نقطه ناحیه است.

۲- چون از **پرپونتیس** به داخل دریای یوکسینه کشتی‌رانی شود در سمت چپ بخش‌های مجاور **بیزانتیوم** واقع می‌شود (که به تراکیه‌ای‌ها تعلق داشته و «بخش‌های دست چپ پنتوس» خوانده می‌شود). در سمت راست بخش‌هایی که مجاور **خالسدون** است. نخستین بخش از آن **بی‌تی‌نیه‌ای‌ها** و بعدی متعلق به **ماریاندی‌ها** (و قومی که **کائوکونس** نام دارد) است. سپس تا رودخانه هالیس در مالکیت **پافلاگونیها** است. از آن‌جا به بعد به **کاپادوکیه‌های پونتیک** و اقوامی که قلمرو آنان تا کلخیس گسترش دارد تعلق دارد. تمام این نواحی بخش‌های دست راست پونتوس خوانده می‌شود. [میتراداتس] یوپاتر بر تمام این کرانه، که از کلخیس آغاز می‌شد و تا هراکلیا گسترش داشت، فرمانروایی می‌کرد و پس از برافتادن اوپمپی تمام این منطقه را تصرف کرد. اما سرزمین‌های دوردست‌تر، که تا دهانه‌ی پونتس و خالسدون ادامه داشت، در قلمرو شاه **بی‌تی‌نیه** باقی ماند. اما چون سلسله‌ی این شاهان برافتاد رومی‌ها همین مرزها را حفظ کردند. هراکلیا به پونتوس افزوده شد و بخش‌های دورتر به بی‌تی‌نیه تعلق یافت.

۳- اما بیشتر مؤلفان پذیرفته‌اند که بی‌تی‌نیه‌ای‌ها همان **میسیان‌های** کهن‌اند و این نام نوین را تراکیه‌ای‌ها روی آنان گذاشتند - بی‌تی‌نیه‌ای‌های تراکیه‌ای و **تی‌نیان‌ها** - که در سرزمین مزبور ساکن شدند. به عنوان گواه این مدعا می‌گویند هنوز در تراس قومی ساکن است که بی‌تی‌نیه نامیده می‌شود و ساحل نزدیک **اپولونیا** و **سالمیدوسوس تینیاس** خوانده می‌شود. گمان من بر این است که **بربریک‌ها**، که پیش از اینان در **میسیه** اقامت گزیده بوده‌اند، نیز تراکیه‌ای بودند. می‌گویند میسیه‌ای‌ها همان مردمی هستند که به تراکیه کوچ کرده و ساکن شدند و حال خود را **مئوسیان**

می‌خوانند.* چنین است وصفی که از این قوم کرده‌اند.

۴- اما درباره‌ی ماریا ندینی‌ها و کائوکونها اتفاق‌قول نیست. می‌گویند هراکلیا در سرزمین ماریادینی واقع شده و آن را میلسیان‌ها بنیاد گذاشتند. اما درباره‌ی اینکه کی هستند و از کجا آمده‌اند مطلبی نیامده است. از سوی دیگر مردم این قوم شبیه بی‌تی‌نیه‌ها بوده و نه از نظر زبان و نه از دیگر خصوصیات وجه مشخص و تفاوتی با هم ندارند. پس معقول است فرض شود اینان نیز نخست از اقوام تراکیه بوده‌اند. **تئوپومپوس** می‌گوید **ماریاندینوس** بر بخشی از پافلاگونیا که در تصرف سلاطین متعدد بود، تسلط داشت. آنگاه به سرزمین ببریک‌ها حمله برد و آن‌جا را صاحب شد و سرزمینی را که رها کرده بود به نام خود نام‌گذاری کرد. هم‌چنین روایت شده میلیسیان‌ها، که هراکلیا را بنیاد نهادند، ماریاندینی‌ها را که پیش از آنان صاحب آن سرزمین بودند، مجبور ساختند تا برای آنان بیگاری کنند و آنان را خرید و فروش می‌کردند به شرط آنکه از آن سرزمین تبعید نشوند (زیرا دو قوم در این باره به توافق رسیده بودند).

۵- اما درباره‌ی **کائوکونیان‌ها** که گزارش شده در کرانه واقع در همسایگی ماریاندینی‌ها زندگی کرده و قلمرو آنان تا رود **پارتنیوس** گسترش داشت و شهر آنان **تی‌یوم** بود. بعضی می‌گویند که اینان در اصل از **سکاها** بوده‌اند و عده‌ای آنان را یکی از قبیله‌های مقدونیه‌ای می‌دانند. هستند کسانی هم که می‌گویند اینان از مردم **پلاسژیان** هستند که هم‌اکنون در جای دیگر از آنان یاد کرده‌ام.

۶- هراکلیا شهری است که نه تنها بندرهای خوب دارد بلکه از دیگر لحاظ نیز جالب است. می‌بینیم افزون بر دیگر پیشرفت‌ها چند کوچ‌نشین نیز ایجاد کرده است. زیرا هم **خرسنسوس** [در شبه جزیره کریمه امروزی] و هم **کالاتیس** از کوچ‌نشین‌های هراکلیا هستند. در آغاز، شهری خودمختار بود. آنگاه برای مدتی به تصرف جباران درآمد. سپس آزادی را بازیافت. بعدها چون به تصرف روم درآمد شاه‌ها در آن‌جا فرمانروایی کردند. رومی‌ها بدان شهر کوچ کردند. بخشی از شهر و قلمرو آن به رومی‌ها واگذار شد. اما **ادیاتوریکس** پسر **دومندکلیوس** که سالار

* نک، ۲ - ۳ - ۷

گالاتیان بود توانست با پشتیبانی انتونی آن بخش از شهر را که به مردم هراکلیا تعلق داشت تصرف کند. اندکی پیش از نبرد **اکسیوم** به تحریک آنتونی شبانه به رومی‌ها حمله برد و آنان را قتل عام کرد. پس از پیروزی [**اوگستوس**] در اکسیوم دستگیر شد و او را به نمایش گذاشتند و همراه پسرش اعدام شد. این شهر در ایالت پونتیک است که با بی‌تی‌نیه یکی شده است.

۷- در فاصله‌ی خالسدون و هراکلیا چند رودخانه جاری است. از جمله **پسیلیس** و **کالپاس** و **سنگاریوس** که ذکر این آخری در ایلیاد آمده است. سنگاریوس نزدیک روستای **سنگیا**، که در فاصله‌ی ۱۵۰ استادیایی از **پسینوس** است، سرچشمه دارد. از بخش عمده فریگیه‌ی اپیکتتوس و همچنین بخشی از بی‌تی‌نیه می‌گذرد. اگر از آن‌جایی که به **رود گالوس** می‌پیوندد حساب کنیم اندکی پیش از ۳۰۰ استادیا با **نیکومدیا** فاصله دارد. رود گالوس در **مودرا** نزدیک هلسپونت آغاز می‌شود. این همان سرزمین فریکیه‌ی اپیکتتوس است که پیش از این در تصرف بی‌تی‌نیه بود. بر حجم رود سنگاریوس پس از پیوستن به رود گالوس افزوده شده از آن پس قابل کشتیرانی می‌شود و تا مصب خود مرز بی‌تی‌نیه است. جزیره **تینایا** در برابر این کرانه است. گیاه **اکونایت** [= اقونیطون = تاج‌الملوک] در سرزمین هراکلیا می‌روید. شهر ۱۵۰۰ استادیا از پرستشگاه خالسدونیان‌ها و پانصد استادیا از رود سنگاریوس فاصله دارد.

۸- درباره شهر تی‌یوم‌نکته سزاوار یادآوری نیست مگر اینکه **فیله‌تیروس**، بنیان‌گذار سلسله شاهان **اتالیک**، از آن‌جا برخاست. آنگاه نوبت رود **پارتینوس** (= دوشیزه = اسم گلی است که از آن گلبند و تاج گل می‌سازند) است که از نواحی پوشیده از گلهای وحشی می‌گذرد و از پافلاگونیا سرچشمه می‌گیرد. بعد به پافلاگونیا و **انه‌تی** می‌رسیم. مولفان نمی‌دانند که مراد هومر از «انه‌تی» آن‌جا که می‌گوید «و سنگدلی **پیلی‌منس** سبب شد تا پا فلاکونی‌ها از سرزمین انه‌تی -که در آن‌جا قاطر وحشی زاییده و پرورش می‌شد - بیرون رانده شوند»*، کجا بوده است. زیرا در روزگار ما در پافلاگونیا جایی به نام انه‌تی دیده نمی‌شود. اما پاره‌ای می‌گویند

* ایلیاد، کتاب دوم، بند ۸۵۱.

در ناحیه‌ی **ایگیالوس** که با **اماستریس** ده شونی فاصله دارد روستایی به این نام هست. اما **زنودوتوس** می‌نویسد: «انه‌تی» و آنگاه می‌افزاید که هومر آشکارا به **امیسوس** امروزی اشاره می‌کند. برخی نیز می‌گویند قبیله‌ای که انه‌تی نام داشت و با کاپادوکیه‌ای‌ها هم‌مرز بودند همراه با کیمری‌ها به جنگ رفتند و سرانجام به دریای آدریاتیک رانده شدند. اما اتفاق رأی همگان است که قبیله انه‌تی که پیلی‌منس ازآنان بود بلندآوازه‌ترین قبیله‌های پافلاگونیان بوده و با پیشوایی او و با تعداد بسیار زیاد به جنگ رفتند. رهبر خود را از دست دادند و پس از سقوط تروا به آن‌سوی تراس رفته و آنقدر مهاجرت کردند تا به سرزمین **انه‌تیان** امروزی رسیدند. بنا به نوشته پاره‌ای از مؤلفین **انتنور** و فرزندانش در این لشکرکشی شرکت کردند و همان‌گونه که به هنگام وصف ایتالیا آوردم، در فرورفتگی [دریای] **ادریاتیک** اقامت گزیدند. بنابراین معقول است که به این سبب انه‌تی ناپدید شده و اثری از آنان در پافلاگونیا پیدا نشود.

۹- اما پافلاگونیان؛ مرز آنان در مشرق رود هالیس است که به گفته‌ی هرودوت «از جنوب و از میان سوریه‌ای‌ها و پافلاگونیان جاری شده و به دریای یوکسینه می‌ریزد». اما مراد او از سوریه‌ای‌ها مردم کاپادوکیه است که امروزه هنوز **سوریه‌ای‌های سپید*** نامیده می‌شوند. حال آنکه کسانی که در بیرون تاروس واقع‌اند تنها سوریه‌ای خوانده می‌شوند. کسانی که در داخل تاروس هستند، به هنگام مقایسه، نسبت به کسانی که در بیرون تاروس زندگی می‌کنند پوستشان اندکی تیره‌تر است و به همین دلیل آنانی را که در بیرون تاروس هستند «سفید» نامیدند. **پیندار** می‌گوید «آمازون‌ها سپاه **آشوری** را که با نیزه‌هایشان تا بدان‌جا رسیده بود منصرف کردند»** که آشکارا نشان می‌دهد موطن **[امازونها]** در **تمیسکیرا** بوده است. تمیسکیرا در قلمرو **امیسنی** واقع است. این ناحیه به سوریه‌ای‌های سپید تعلق دارد که ساکن سرزمین پس از رود هالیس‌اند. پس پافلاگونیان، در شرق به رود هالیس

* درباره وجه‌تسمیه سوریه سفید نک، توین بی، جغرافیای اداری هخامنشیان، ترجمه فارسی، ص ۹، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۹.

** همین‌گونه اصطلاح و کلمه را داریوش کبیر در سطح ۴۷-۴۶ از بند چهارم کتیبه A داریوش در نقش رستم به کار می‌برد. آنجا که می‌گوید: «... آن‌گاه خواهی دانست که نیزه مرد پارسی تا چه فاصله‌ی دوری رفته است». (م)

محدودند. در جنوب با فریگیه و گالاتین‌هایی که در میان آنان سکنی داده شده‌اند. در غرب با بی‌تی‌نیه و ماریاندینی (زیرا نژاد کائوکونیان‌ها در همه‌جا نابود شده است). در شمال با یوکسینه. این سرزمین به دو بخش تقسیم می‌شود. بخش داخلی و بخش واقع در کرانه دریا. هریک از اینها از رود هالیس تا بی‌تی‌نیه گسترش دارد. [میترادتس] یوپاتور نه تنها بخش ساحلی تا هراکلیا را در تصرف داشت بلکه قسمت نزدیک بخش داخلی را -که تا آن سوی رود هالیس ادامه داشت (و رومی‌ها این‌جا را مرز ایالت پونتیک اعلام کرده‌اند)- نیز مالک بود. باقیمانده بخش داخلی، حتی پس از برافتادن میتراداتس، مطیع چند سلطان بود. اما درباره‌ی پافلاگونیان‌های داخلی، آنهایی که رعیت میترادتس نبودند، بعدها گفتگو خواهم کرد. در این‌جا می‌پردازم به سرزمینی که در تسلط او بود یعنی **پونتس**.

۱۰- بعد از رود **پارتنیوس** شهر **اماستریس** قرار دارد. این نام زنی است که آن را بنیاد نهاد. بر شبه جزیره‌ای است که در هر دو سوی دماغه آن بندر هست. اماستریس همسر **دیوتیسوس** جبار هراکلیا بود و دختر **اوکسیاترس** برادر داریوش [سوم] که با اسکندر جنگید. اماستریس این شهر را از چهارآبادی **سساموس** و **کیتروم** و **کرومنه** (که هومر هنگام فهرست کردن ناوهای پافلاگونیان از آن نام می‌برد)* و **تییوم** به‌وجود آورد و تشکیل داد. اما دیری نگذشت که تییوم شورش کرد و از این اتحادیه بیرون شد. اما سه آبادی دیگر با هم متحد ماندند. **سساموس** نام ارگ آماستریس است. کیتروم روزگاری بارانداز سینوپی‌ها بود. آن را به نام **کیتوروس** پسر **فریکسوس** اسم‌گذاری کرده‌اند. بهترین و بیشترین چوب شمشاد در قلمرو اماستریس، مخصوصاً در اطراف کیتروم، می‌روید. **گرانه ئیگیالوس** درازناک و بیش از یکصد استادیا طول داشته و روستایی به همین نام دارد. شاعر [= هومر] آن‌جاکه می‌گوید: «**کرومنه** و **ئیگیالوس** و **اریتینه** سر به فلک کشیده»** مرادش همین روستاست. بعضی‌ها هم نوشته‌اند «**کرومنه** و **کوبیالوس**». می‌گویند **اریترینی** امروزی را بدان سبب به این نام می‌خوانند که رنگ آن مایل به سرخی بوده و دو صخره مرتفع‌اند. پس از ئیگیالوس دماغه بزرگی است موسوم به **کارامبیس** که رو به شمال و

* ایلیاد، کتاب دوم، بندهای ۸۸۵-۸۵۳.
** ایلیاد، کتاب دوم، بند ۸۵۵.

تا **خرسونسه** سکاها ادامه می‌یابد. از آن با عنوان **کریوم‌توپن** نیز به کرّات یاد کرده‌ام. **پونتوس، یوکسینه،** را بـه دو دریـا بـخش مـی‌کند. پس از **کارامبیس** بـه شـهرهای **کینولیس** و **انتی‌کینولیس** و **ابنوتیخوس** و شهرکوچک **ارمنه** می‌رسیم که ضرب‌المثل معروف «آدم بی‌کار دور ارمنه را دیـوار مـی‌کشد» اشـاره بـه آن‌جـاست. یکـی از روستاهای سینوپی‌ها بوده و بندرگاه دارد.

۱۱- پنجاه استادیا پس از ارمنه شهر **سینوپه** است. مهم‌ترین شهر این بخش از دنیاست. ملیسیان‌ها این شهر را بنیاد گذاشتند. در آن‌جا پایگاه دریایی ساختند که بر دریای **کیانیه** تسلط داشت. در بسیاری از جنگ‌ها حتی در بیرون از کیانیه با یونانیان همدست بودند. این شهر هرچند زمان درازی مستقل بود اما نتوانست آزادی خود را نگاهداری نماید و پس از محاصره سقوط کرد. نخست به انقیاد **فارناکس** درآمد و بعد هم جانشینان او تا اینکه به میتراداتس یوپاتر رسید که رومیان او را برانداختند. میتراداتس برای سینوپه اهمیت زیاد قایل بود و آنرا پایتخت قلمرو خود می‌دانست. طبیعت و دست آدمی سینوپه را آراسته و مزیّن کرده است. برگردن شبه جزیره‌ای واقع است که در هر دو سوی آن بندرگاه‌ها و لنگراندازهای طبیعی وجود دارد. برای صید ماهی تُن بسیار مناسب است. پیش از این شرح داده‌ام که از نظر صید این‌گونه ماهی سینوپه در رتبه دوم است و **بیزانتیان** در رتبه سوم. افزون بر اینها شبه‌جزیره را سواحل از هر سو برآمده محافظت می‌کند. در بعضی نقاط این برآمدگی‌ها توخالی است و شکاف‌های صخره‌ای دارد که به هنگام بالا آمـدن آب دیـده نـمی‌شوند. بنابراین از آن سو نمی‌توان به شهر حمله کرد. تنها به علت وجود ایـن شکـاف‌ها نیست بلکه تمام سطح صخره بریدگی دارد. با پای برهنه نمی‌توان از روی آن گذر کرد. زمین ارتفاعات مُشرِف بر شهر حاصلخیز بـوده و پـوشیده است از بـاغ‌های سبزی‌کاری گوناگون. مخصوصاً در حومه‌ی شهر. حصار شهر زیباست. شهر را بـا انواع ورزشگاه‌ها و بازارها و ردیف ستون‌ها آراسته‌اند. با آنکه این‌چنین مستحکم بود دو بار سقوط کرد. یکباره به دست **فارناکس** که ناگهان و بی‌خبر بدانجا حمله آورد و بعد توسط **لوکولوس** و جبّاری که در آن‌جا پادگان داشت شهر از بـیرون و درون مورد حمله واقع شد. **بکخیدس** از سـوی شـاه پـادگان آن‌جـا را فـرماندهی

می‌کرد. همیشه نگران خیانت مردم از درون شهر بود. از او حرکات وحشیانه سرمی‌زد. آدم می‌کشت. مردم نه توانایی آن را داشتند که مردانه از خود دفاع کنند و نه اینکه با سازش تسلیم شوند و روحیه خود را از دست داده بودند. بهر حال شهر سقوط کرد و لوگولوس به شهر آسیبی نرساند تنها کُره **بیلاروس** و مجسمه **اتولیکوس** - کار دست **ستینس** - را، که به عنوان بنیانگذار شهر مورد پرستش بود، همراه خود برد. شهر زیارتگاهی برای **اتولیکوس** داشت. می‌گویند وی از همراهان **جیسون** بوده و این محل را تصاحب کرده بود. بعدها که میلیسان‌ها به مزایای محل و ضعف مردم بومی پی بردند آن را تصرف کرده و صاحب شدند و بدانجا کوچ‌نشین فرستادند. در حال حاضر عده‌ای از رومیان نیز بدانجا مهاجرت کرده‌اند و بخشی از شهر و قلمرو آن بدانها تعلق دارد. از هیرون ۳۵۰۰ استادیا و از هراکلیا ۲۰۰۰ استادیا و از کارامبیس ۷۰۰۰ استادیا فاصله دارد. مردان بزرگی از آن‌جا برخاسته‌اند. از جمله فیلسوف مشهور **دیوژنس** شکاک و **تیموتئوس پاتریون**. از شعرا، شاعر طنزپرداز **دیفلیوس** و از مورخان **باتون** که کتاب «**پرسیکا**» تألیف اوست.

۱۲ - آنگاه مصب رود هالیس است. این اسم از واژه‌ی **هالی** [= معدن نمک]، که از جوار آن می‌گذرد، گرفته شده است. سرچشمه‌اش در کاپادوکیه بزرگ و نزدیک سرزمین پونتیک است. پهناور است و رو به غرب جریان دارد. سپس رو به شمال می‌پیچد و از **گالاتیا** و پافلاگونیا گذر کرده مرز این دو کشور را با سوریه‌ای سفید مشخص می‌سازد. هم در **سینوپیتیس** و هم در تمام سرزمین کوهستانی گسترده تا بی‌تی‌نیه و اراضی بالادست ساحل، الوار بسیار مناسب، که به آسانی حمل می‌شود، برای کشتی‌سازی فراوان است. در سینوپیتیس هم چوب **افرا** فراوان است و هم درخت **فندق** که از آن میز می‌سازند. سرتاسر زمین‌های قابل کشت بالادست دریا را زیتون کاشته‌اند.

۱۳ - پس از مصب هالیس **گازالونیت‌ها** قرار دارند که تا **سارامنه** ادامه می‌یابند. سرزمینی صاف و حاصلخیز است که همه‌چیز تولید می‌کند. گوسفندداری هم می‌کنند. از گله‌های آنان پوست و پشم به دست می‌آید. پشمی که بسیار لطیف است و در تمام کاپادوکیه و پنتوس مانند آن کمیاب است. در این‌جا غزال، که در

دیگر نقاط اندک است، فراوان دیده شود. یک بخش از این سرزمین در تصرف **امیسنی‌ها** است. اما بخش دیگر آنرا پمپی تا نواحی **فارناکیه** و **تراپیزوس** و مرز کلخیس و ارمنیه کوچک به **دیوتاروس** داد. او که در آن زمان بر ولایت گلاتیان‌ها حکمروایی داشت شاه این نواحی نیز شد. اما پس از مرگ او قلمروش میان بازماندگان او تقسیم شده است.

۱۴- سارامنه پس از **کازلون** است که شهر عمده آن **امیسوس** تاسینوپه ۹۰۰ استادیا فاصله دارد. تئوپمپوس می‌گوید میلیسان‌ها آن را بنیاد گذاشتند*... نخست کاپادوکیه‌ای‌ها و بعدها **اتنوکولوس** و **آتنی‌ها** به آن‌جا مهاجرت کردند و اسم آن را تغییر داده **پیریوس** گذاشتند. میترادات کبیر این شهر را نیز تصرف کرد و آن‌جا را آراست و پرستشگاهی در آن بنیاد گذارد. این شهر را نیز لوکولوس محاصره کرد. فاراناکس نیز از بوسپروس بدانجا حمله کرد. پس از آنکه توسط قیصر، که به مقام خدایی رسیده بود،** آزاد شد آنتونی از نو برای آن‌جا سلطانی برگزید. آنگاه شهر به دست جباری بنام **استراتوان** افتاد و ویران شد. پس از نبرد اکسیوم (۳۱ ق.م) قیصر اگوست آن را آزاد ساخت و امروز شهری آباد است. گذشته از حومه‌ی دلپذیر بر تمیسکیریا، سرزمین **آمازون‌ها** و **سیدنه** تسلط دارد.

۱۵- تمیسکیریا جلگه است. در یک سو کرانه دریاست و در سوی دیگر کوهستانی است پوشیده از جنگل انبوه و نهرها و رودهای جاری که از همان کوهستان سرچشمه می‌گیرد. پاره‌ای از این نهرها به یکدیگر می‌پیوندد و رود **ترمدون** را، که از میان دشت می‌گذرد، تشکیل می‌دهد. به همین شیوه رود دیگری از **فانوریه** جاری است و از همان جلگه می‌گذرد و رود **ایریس** نام دارد. سرچشمه این رود در خود پونتوس بوده و پس از عبور از میان شهرکومانه در پونتس و دشت حاصلخیز **دزی‌مونیتیس**، که در غرب است، رو به شمال تمایل پیدا می‌کند و ازکنار مقرّ سلطنتی باستانی **گازیورا**، که حال متروکه است. عبور می‌کند. دوباره به **عقب**، به سمت شرق، می‌چرخد و پس از پیوستن به رود **سکیلاکس** و چند رود دیگر از

* متن افتادگی دارد.

**- پس از نبرد با فارناکس در حوالی زلا بود که سزار به سنای روم نوشت «آمدم، دیدم، پیروز شدم». درباره‌ی «زلا» نک کتیبه بیستون، بند ۲۹ (م).

زیر حصار شهر پدری من **اماسیه** - که استحکامات نیرومند دارد - گذر کرده به فانوریه می‌پیوندد. در این‌جا رود **لیکوس** که از ارمنیه جاری می‌شود به آن ملحق شده و به همان نام ایریس خوانده می‌شود. سپس به تمیسکیرا و به دریای پونتیک می‌رسد. به این سبب جلگه‌ی مزبور همیشه مرطوب بوده و پوشیده از علف است و می‌تواند گله‌های گوسفند و اسب را در خود جای دهد. کاشت ارزن و ذرت خوشه‌ای در آن‌جا نه تنها حاصل فراوان بلکه بی‌نهایت می‌دهد. آب چنان زیاد است که تا به حال هیچگاه خشکسالی نشده و کسی به یاد ندارد که حتی یک بار هم در آن‌جا قحطی شده باشد. کوهپایه‌های آن چنان آکنده از درختان خودجوش و میوه‌های آشنا و وحشی مانند انگور و گلابی و سیب و فندق است که هر وقت سال هرکس بدانجا رود مقادیر هنگفت میوه خواهد یافت. در همان هنگام که شاخه‌های درختان میوه از بَر زیاد سنگینی می‌کند زیر آنها، بر روی برگها، مقادیر زیاد میوه پراکنده است. به سبب همین فراوانی میوه‌ها انبوه حیوانات وحشی در آن‌جا موج می‌زنند.

۱۶- پس از تمیسکیرا، **سیدنه**، نیز در جلگه‌ای قرار دارد که مانند تمیسکیرا پرآب نیست. در ساحل چندین دژ دارد. از جمله دژ **سیده** که اسم سیدنه از آن گرفته شده است و «**چاباکا**» و «**فابدا**». قلمرو **امیسوس** در این‌جا پایان می‌پذیرد. از این شهر نیز مردان نامدار برخاسته‌اند. **دیمتریوس** پسر **راتانئوس** و **دیونیسودروس** ریاضی‌دان که هم اسم هندسه‌دان اهل **ملیان** است و **تیرانیون** صرف و نحودان که استاد من بود.

۱۷- پس از سیدنه شهر مستحکم **فارناکیه** است. پس از آن **تراپیزوس** که شهری یونانی است و از امیسوس تا آن‌جا ۲۲۰۰ استادیا راه است. فاصله‌ی از آن‌جا تا فاسیس تقریباً ۱۴۰۰ استادیاست. بنابراین فاصله از **هیرون*** تا **فاسیس** رویهمرفته تقریباً ۸۰۰۰ استادیا می‌شود. اندکی کمتر یا بیشتر. اگر از امیسوس پا به پای ساحل کشتیرانی شود نخست به دماغه‌ی **هراکلیان** و آنگاه به دماغه **جیسینیوم** و **گنتس** و شهر **کی توروس** می‌رسیم. مردم این‌جا را برای سکونت به شهر فارناکیه بردند. سپس می‌رسیم به **ایزخوپولیس** که حال ویرانه‌ای بیش نیست و خلیجی که دو آبادی نه

* نک ۱۱-۳-۱۲.

چندان بزرگ **کراسوس** و **هرموناسا** در آن‌جا است. تراپیزوس در نزدیکی **هرموناسا**است و بعد از آن کلخیس. در همین حوالی آبادی باید باشد به نام **زیگی‌پولیس**. پیش از این کلخیس و سواحل بالادست آن را وصف کردم.

۱۸- بالادست تراپیزوس و فارناکیه اقوام تی‌بارنی [= طبری؟] و خالدائی و **سانی** -که پیش از این **ماکرون‌ها** خوانده می‌شدند - و ارمنستان کوچک قرار دارد. **اپای‌تی** که در روزگار پیش **کرکیتی** خوانده می‌شدند نیز در همین حول و حوش هستند. دو رشته کوه سرزمین این اقوام را دربرگرفته است. کوه دشوار **سکیدیسس** که در بالای کلخیس به **کوهستان موزخیان** وصل می‌شود و **کوهستان پارایادرس** که از ناحیه‌ی سیدنه و تمیسکیرا تا ارمنیه کوچک گسترش داشته و بخش شرقی پونتوس را شکل می‌دهد. تمام اقوامی که در این کوهستان‌ها به سر می‌برند از بیخ و بن وحشی‌اند. اما **هپتاکومتی‌ها** از دیگران وحشتی‌ترند. پاره‌ای از آنان روی درخت‌ها و در برجک‌های چوبی زندگی می‌کنند. به همین سبب در روزگار باستان آنان را «**موزی‌نکوی**» می‌خواندند. برجک چوبی را «**موزینی**» می‌گفتند. گوشت حیوانات وحشی و میوه‌های جنگلی می‌خورند. از روی شاخه‌های درختان به روی راهگذران بی‌خبر می‌جهند. هپتاکومتی‌ها سه گردان شش صدنفره از سپاه پومپی را، به هنگام گذر از آن سرزمین کوهستانی، از پا درآوردند. ظرف‌هایی از عسلی، که هوش را می‌زداید، بر سر راه آنان گذاردند و چون سپاهیان پمپی آنرا نوشیدند بی‌هوش شدند. آنگاه بدانها حمله آورده به آسانی نابودشان کردند. پاره‌ای از این بربرها را «**بیزر**»ها می‌نامند.

۱۹- **خالدائی‌های** امروزی را در روزگار باستان **چلبی‌ها*** می‌خواندند. فارناکیه درست در برابر قلمرو آنان قرارگرفته است. در آن‌جاست که صید انواع ماهی آسان بوده و رواج دارد. امروزه در ساحل تنها معادن آهن وجود دارد. هرچند که در گذشته معادن نقره هم بود. رویهمرفته در این ناحیه ساحل باریک است و کوهستان‌ها آکنده از معدن و جنگل. زراعت چندانی در این ناحیه نمی‌شود. اما

* برای آگاهی بیشتر درباره **چلبی‌ها** و معادن آهن آسیای صغیر نک: هرتزفلد، ایران در شرق باستان، ترجمه فارسی، صفحات ۱۶۷-۱۶۴، انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۱، تهران.

معدنچیان از آنچه از معادن به دست می‌آورند و ماهیگران از صید ماهی هامور و دلفین سود می‌برند. دلفین‌ها با خوردن دیگر ماهیان فربه می‌شوند و چون به ساحل نزدیک شوند صید آنان آسان است. این مردم تنها کسانی هستند که ماهی دلفین را صید می‌کنند و از چربی آن استفاده‌های گوناگون می‌نمایند.

۲۰- گمان می‌کنم که قومی را که شاعر [= هومر] در فهرست خود پس از پافلاگونیان نامبرده و **هلیزونی** می‌خواند هم اینان باشند. می‌گوید: «هلیزونی‌ها را **اودیوس** و **اپیستروفوس** فرماندهی می‌کردند، در **الیبه** دوردست که زادگاه نقره است». چون متن را دستکاری کرده و به صورت **چلیبه دوردست** درآورده‌اند باید پنداشت که درگذشته به جای «**چلیبه**» «**الیبه**» بوده است. به خصوص در میان بربرها اسامی دچار تغییرات فراوان می‌شود. مثلاً پاره‌ای از تراکیه‌ای‌ها **سینتیس** خوانده می‌شدند. بعدها **سینتی** شدند و سرانجام **سای**. **ارخیلخوس** می‌گوید: «یکی از **سای‌ها** سپر مرا دزدید، اسلحه‌ای بی‌خطر، که آن را کنار درختچه‌ای، نهاده بودم.» همین قوم را امروز **ساپائی** می‌نامند. اینان همه در حول و حوش **آبدره** و جزیره **لمنوس** می‌زیند. به همین روال اقوام مشهور به **بریگس**‌ها و **بریگی**‌ها و **فریگی**‌ها قومی واحدند. همین‌گونه‌اند **میسی‌ها** و **میونی‌ها** و **می‌یونی‌ها**. گفتگوی بیشتر در این باره سودی ندارد. **دیمتریوس** اهل **سکپسیس** درباره‌ی تبدیل اسم «**الیبه**» به «**چلیبه**» تردید دارد و توجه ندارد که آنچه به دنبال آمده مؤید این مطلب است. مخصوصاً اینکه هومر چلیبی‌ها را **هلیزونی** می‌خواند و عملاً نظر دیمیتریوس را رد می‌کند. اما نظر خود من، اجازه دهید تا فرضیّات اینان را درکنار نظرات دیگر منتقدان بنهیم و آنگاه عقیده خود را نیز بیاورم تا داوری شود.

۲۱- بعضی در متن دست‌کاری کرده و این اسم را «**آلازونس**» و بعضی دیگر «**آمازونس**» می‌خوانند و به جای واژه‌های از «**الیبه**» می‌نویسند از «**الوپه**» و یا «**الوبه**». سکاهای آن سوی رود **بوریستنس** را «**آلازونس**» و یا «**کالیپیدی**» و اسم‌های دیگر می‌نامند. اسم‌هایی که **هلنیکوس** و **هرودوت** و **یودوکسوس** بر ما تحمیل کرده‌اند. **افوروس** اهل **کیمه** نیز آمازون‌ها را میان **میسیه** و **کاریه** و **لیدیه** نزدیک کیمیه جای می‌دهد. این نظر شاید نامعقول نباشد زیرا احتمالاً مراد او سرزمینی است که بعدها

زیستگاه **ئولیان‌ها** شد و پیش از آنان موطن آمازون‌ها بوده است. شهرت دارد که اسم بعضی از شهرهای آن سرزمین اسامی است که آمازون‌ها بکار می‌بردند. مقصودم **افسوس**، **سمیرنه**، **کیمه** و **میرینا** است. اما چگونه می‌توان الیبه و یا به گفته‌ی بعضی‌ها الوپه یا الوبه را در این ناحیه سراغ گرفت؟ و تکلیف قیدهای «دور دست» و «زادگاه نقره» چه می‌شود؟

۲۲- این ایرادها را **افوروس**، با دست‌کاری در متن روپوشی، می‌کند و می‌نویسد «آمازون‌ها را **اودیوس** و **اپیستروفوس** از الوپه‌ی دور دست، زیستگاه آمازون‌ها، رهبری کردند» اما با این‌گونه رفع ایراد کردن دچار افسانه دیگری می‌شود زیرا الوپه را در این ناحیه نمی‌توان یافت. دست‌کاری او در متن و بدعت‌های او آشکارا با آنچه در متن‌های کهن‌تر آمده مغایرت دارد. اما **سکپسیان** ظاهراً نه نظر اوفوروس را می‌پذیرد و نه حدس کسانی را که می‌پندارند منظور **هالیزونی** نزدیک **پالنه**، که پیش از این به هنگام وصف مقدونیه متذکر آنان شدم، بوده است. از این گذشته از درک این معنی عاجز است که چگونه ممکن است عشایر آن‌سوی رود بوریستنس متحد شده و به یاری مردم تروا آمده باشند. مخصوصاً عقاید **هکاتوس** اهل **میلتوس** و **منکراتس ئیلائی**، یکی از شاگردان **کرنوکراتس** و **پالیفاتوس** را تأیید می‌نماید. هکاتوس در کتاب خود «محیط زمین» می‌گوید رود **اودرسیس** نزدیک شهر **آلازیا** از دریاچه **داسکالیتیس** در سمت مغرب سرچشمه می‌گیرد و از جلگه **میگدونیا** گذشته به رود **رینداکوس** می‌پیوندد. سپس اضافه می‌نماید که اکنون شهر آلازیا متروکه شده و بسیاری از روستاهای آلزونی‌ها، که رود **اودریسس** از آن‌جا می‌گذرد مسکونی بوده و دراین روستاها، مخصوصاً در اطراف **کیزیسنه** برای اپولو احترام خاص قایل‌اند. منکراتس نیز در کتاب خود **محیط هلسپونت** می‌گوید در بالادست ناحیه‌ی **میرلیا** باریکه‌ی کوهستانی است که در اشغال قبیله هالیزونی‌ها است. نیز اضافه می‌کند که این اسم را باید با دو «لام» تلفظ کرد، اما شاعر برای رعایت وزن شعری تنها یک «لام» به‌کار برده است. اما **پالیفاتوس** می‌گوید که نیرویی را که **اودیوس** و **اپیستروفوس** فرماندهی می‌کردند از میان آمازون‌ها که در آنزمان در الوپه و اکنون در زلیا سکونت دارند، راه افتاده بود. چگونه می توان عقاید اینان را سزاوار تصویب و

تأیید دانست. اینان نه تنها در متن‌های کهن دست می‌برند بلکه نه معادن نقره را نشانی می‌دهند و نه معلوم می‌دارند الوپه و میرلیا درکجاست. حتی اگر بپذیریم که واقعاً الوپه و یا آلازیائی در ایلیوم وجود داشته قید «از دوردست» توجیه نمی‌شود. زیرا به تحقیق این جاها به مراتب به **تروا** نزدیک‌ترند تا به **افسوس**. دمتریوس می‌گوید کسانی که عقیده دارند آمازون‌ها در همسایگی **پیگلا** و میان افسوس و مگنزیا و **پرینه** سکونت دارند یاوه سرائی می‌نمایند زیرا قید «از دور دست» را نمی‌توان بر این ناحیه اطلاق کرد. اطلاق این معنا بر ناحیه‌ی **میسیا** و **تئوترانیا** به مراتب غیر ممکن‌تر است

۲۳- آری، سوگند به خدا، ادامه می‌دهد که از خود مطالبی را بر متن افزوده مثلاً جمله «از اسکانیای دوردست» و یا «**ارنیوس**» نام داشت زیرا مادر محترمه‌اش به هنگام تولد این اسم را روی او گذاشته بود» و یا «**پنلوپ** کلید خم‌شده را به دست‌های توانای خود گرفت».آمدیم و این‌ها را پذیرفتیم اما نکات دیگری را نمی‌توان تأیید کرد، زیرا به کسانی که می‌گویند جمله مورد نظر در متن را باید خواند «از چلبیه دوردست» جوابی معقول نمی‌دهد. از یک‌سو تصدیق می‌کند که هر چند امروزه در سرزمین چلبیه معدن نقره‌ای وجود ندارد اما بعید نیست که در گذشته چنین معدنی در چلبیه بوده است. از سوی دیگر مدعی می‌شود که احتمالاً این معادن نقره به اندازه ی معادن آهن شهرت نداشته‌اند که سزاوار یادآوری باشند. باید از وی پرسید چه عاملی مانع آن بوده که معادن نقره نیز مانند معادن آهن معروفیّت داشته باشد؟ آیا معقول است فراوانی آهن باعث شهرت مکانی بشود و فراوانی نقره چنان اثری نداشته باشد؟ شاید در روزگار پهلوانان [عصر جنگ تروا] از وجود معادن نقره بی خبر بوده ولی معدن نقره را بعدها کشف کرده و در زمان هومر این خبر به همه‌جا رسیده بوده. آیا می‌توان بر هومر، که این مطلب را تصریح می‌کند، ایراد گرفت؟ باید پرسید اصولاً آوازه‌ی این معادن چه‌گونه به گوش هومر رسیده بوده است؟ باید پرسید آوازه‌ی معادن مس واقع در **تمسا** در **ایتالیا** چه‌گونه به گوش هومر رسیده بوده است؟ می‌توان پرسید که آوازه‌ی ثروت شهر **تبس** واقع در مصر که فاصله‌ی آن از هومر دو برابر فاصله او از **کلده** بوده چگونه به گوش هومر رسیده

بوده است؟ دیمتریوس حتی باکسانی که از نظرات آنان دفاع می‌کند هم قول نیست. زیرا وقتی ادعا می‌کند این مکانها در حوالی سکپسیس، زادگاه خودش، واقع بوده از روستاهایی به اسم **نیا** و **ارگیریا** و **آلازونیا** نیز اسم می‌برد. انگار این مکان‌ها نزدیک سکپیس و رود **ایسپوس** بوده‌اند. این مکان‌ها، اگر واقعاً وجود می‌داشته‌اند بایستی نزدیک سرچشمه ایسپوس قرار گرفته باشند. اما هکاتوس می‌گوید این مکان‌ها در آن‌سوی مصب این رود واقع بوده‌اند. پالیفاتوس نیز می‌گوید اینان [=آمازون‌ها] پیش از این در الوپه می‌زیستند و اکنون در زلیا. گفته‌هایش با آنچه نامبردگان گفته‌اند، هم آهنگ نیست و اگر گفته‌های منکراتس با آنچه اینان می‌گوید وفق دارد وی حتی متذکر نمی‌شود که «الوپه» یا «الوبه»، یا با هر املایی که می‌خواهد باشد، چگونه جایی بوده است. خود دمتریوس هم در این زمینه حرفی برای گفتن ندارد.

۲۴- اما درباره اپولودوروس که همین موضوع را در کتاب خود «صف بندی نیروهای مسلح تروا» آورده هم اکنون پاسخ او را داده‌ام. اما باید بار دیگر به این مطلب بپردازم. می‌پندارد نباید پذیرفت هالیزونی‌ها در آن‌سوی رود هالیس می‌زیسته‌اند زیرا نیروهای هیچ یک از متحدین تروا از آن‌سوی رود هالیس نیامده بودند. پس نخست باید از وی پرسید هالیزونی‌های این‌سوی رود هالیس که «اهل الیبه دوردست» و جایی‌که زادگاه نقره است چه کسانی بودند.؟ به این پرسش نمی‌تواند پاسخ دهد. سپس باید از او سئوال کرد دلیل این‌که نمی‌پذیرد نیروهای متحد از سرزمین آن‌سوی هالیس آمده باشند چیست.؟ زیرا اگر تمام نیروهای متحد با تروا به استثنای تراکیه‌ای‌ها، در این سوی رود هالیس می‌زیسته‌اند مانع و رادعی وجود نداشت از کرانه‌ی دورتر هالیس، سرزمین آن‌سوی سوریه سفید، متحدی به یاری نیامده باشند. آیا برای قبایلی که علیه تروا می‌جنگیدند مانند آمازون‌ها و تررها و کیمریان ممکن بود که از آن‌سوی رود به این سوی رود گذر کنند اما امکان چنین گذری از رودخانه برای متحدین تروا وجود نداشت.؟ آمازون‌ها به طرفداری از **پریام**حاضر به جنگ نبودند به علت این واقعیت که پریام به طرفدرای از فریکیه‌ای‌ها با آمازون‌ها جنگیده بود. هومر از قول پریام می‌گوید «...من در میانشان [=فریگیه‌ای‌ها] چون هم‌پیمانی بودم، آن روزی که با زنان جنگجوی آمازون، که

[=فریگیه‌ای‌ها] چون هم‌پیمانی بودم، آن روزی که با زنان جنگجوی آمازون، که هم‌طراز مردانند، کارزار کردیم».* اما نظر به این‌که سرزمین مردم هم مرز آمازون‌ها آنقدر از تروا دور نبود که پاسخ مثبت به تقاضای کمک تروا برایشان دشوار باشد و انگیزه سیاسی وجود ندارد که اینان از مردم تروا دلتنگی و یا کینه داشته باشند تصور نمی‌کنم از شتافتن به یاری مردم تروا دریغ کرده باشند.

۲۵- در ضمن اپولودروس نمی‌تواند چنین عقیده‌ای را به مؤلفین باستانی نسبت دهد. جملگی آنان بر این باورند که هیچ یک از مردم آن‌سوی کرانه هالیس در جنگ تروا شرکت نداشتند. شواهدی دال بر خلاف این امر وجود دارد. به‌هر حال **مئاندریوس** می‌گوید مردم آنتی نخست از سرزمین سوریه‌ی سفید راه افتاده به یاری تروائی‌ها آمدند و بعد هم با تراکیه‌ای‌ها سوار بر کشتی در گوشه‌های دور دست خلیج ادریاتیک سکنی گزیدند. اما آن مردم آنتی که در این لشکرکشی شرکت نداشتند کاپادوکیه‌ای شدند. آنچه اکنون خواهد آمد مؤید این نظریه است. مرادم این واقعیت است که در تمام آن بخش از کاپادوکیه نزدیک هالیس که در طول پافلاگونیا گسترش دارد در میان مردم دو زبان محاوره رایج است و این هر دو زبان سرشارند از اسم‌های پافلاگونیه‌ای مانند. **باگاس، بیاساس، اینیاتس، راتوتس، زاردوکس، تبیوس، گاسیس، اولگاسیس،** و **مانس** و این اسامی در شهرهای بامونیتیس، پیمولیتیس، گازلونیتیس. و دیگر نواحی مرسوم‌اند. خود اپالودوروس از قول **زنودوتوس** شعری از هومر نقل می‌کند که می‌گوید «از سرزمین آنتی که در آن‌جا قاطر وحشی یافت می‌شود» و اضافه می‌کند که هکاتوس اهل میلتوس می‌پندارد مردم آنتی همان مردم امیسوس‌اند. اما همان‌گونه که پیش از این گفتم مردم امیسوس به سوریه ی سفید تعلق دارند که خارج از رود هالیس است

۲۶- اپولودروس در یک جایی هم اظهار می‌دارد که منبع آگاهی‌های هومر از پافلاگونیان کسانی بوده‌اند که پای پیاده از آن سرزمین گذر کرده بودند. به این سبب از ساحل پافلاگونیه بی‌اطلاع بوده است. همان‌گونه که از بقیه سواحل پونتیک نیز

* ایلیاد کتاب سوم بند ۱۸۹.

بی‌خبر بود. زیرا در غیر این‌صورت از آن‌ها اسم می‌برد.[1] بر عکس می‌توان در پاسخ او گفت بر اساس آنچه شرح دادم آشکار است که هومر تمام کرانه‌ها را طی کرده بود و آنچه را سزاوار یاد آوری بود متذکر شده است و اگر از **هراکلیا** و **اماستریس** و سینوپه اسم نمی‌آورد به این دلیل ساده است که این شهرها در عصر هومر بنیاد گذاشته نشده بودند. اگر هم از داخله و خشکی گفتگو می‌کند نباید مایه تعجب باشد. از این گذشته این واقعیت که هومر از بسیاری نقاط شناخته شده اسم نمی‌آورد نمی‌تواند دلیل ناآگاهی او باشد. این نکته را در بخش‌های پیشین این کتاب نشان دادم . اپولودوروس اصرار دارد که هومر از بسیاری چیزها و نقاط معروف اطراف پونتس بی‌خبر بوده است. زیرا در غیر این‌صورت اسم آنها را می‌آورد. شاید بتوان این ادعا را در موارد معین و نکات با اهمیت پذیرفت مثلاً سکاها و دریاچه میوتیس و رود ایستر. اگر چنین نبود هومر در بیان مشخصات قومی این عشایر به اصطلاحاتی چون **گالاک‌توفاگیه** و **ابییه** و یا «مردمی بسیار عادل» و یا **هیپه‌موگلی‌متکبر** اکتفا نمی‌کرد و از نفس نمی‌افتاد که سکتین‌ها را **سائوروماآتی** و یا **سرمتی** بخواند. بعید نیست این اسامی یونانیان برای این عشایر باشد . آنگاه هم که از تراکیه‌ها و میسیان‌های کنار ایستر سخن می‌گوید اسم رود ایستر را که بزرگترین رودهاست، نمی‌آورد. مخصوصاً آن‌جا که می‌خواهد مرزهای مکان‌ها را مشخص سازد و از کیمری‌ها نام می‌برد متذکر بوسپوروس یا دریاچه میتوس نمی‌شود.

۲۷- اما در مورد مطالبی که نه در آن روزگار اهمیت چندان داشته و نه با هدف‌های این کتاب وفق دارد چگونه می‌توان بر هومر ایراد گرفت که آنها را از قلم انداخته است. مثلاً در موردرود تا نائیس که تنها به این علت اهمیت دارد که مرز میان اروپا و آسیا است. اما مردم آن‌روزگار نه تنها هنوز با اسم های آسیا و اروپا آشنا نبودند بلکه دنیای مسکون، مانند امروز، به سه قاره تقسیم نشده بود. اگر چنین نبود هومر در یک جایی به علت اهمیت مطلب، متذکر آن می‌شد. همانگونه که از **لیبیا** اسم می‌برد و از لیپ‌ها ، بادهایی که از مغرب لیبیا می‌وزند، یاد می‌کند. اما چون

۱- مثلاً در ۶-۳-۷ 1 - MArsHaUinis of the Marshauinis Ttrdjan forces
۲-مثلاًدر ۶-۳-۷ ۳- ایلیاد ۱۸۹-۳

قاره‌ها را از یکدیگر جدا نمی‌دانستند لزومی نبود که متذکر تانائیس شود. البته هومر مطالب بسیاری، سزاوار یادآوری، را مورد توجه قرار نداده است. چه فراوانند که اتفاقات و تصادفات که در گفته‌ها و رفتار شخص دیده می‌شود. از تمام آنچه گفته شد آشکار است که هر کس ایراد می‌گیرد که هومر به سبب عدم آگاهی مطلبی را از قلم انداخته و در داوری شتاب‌زدگی می‌کند. لازم است در این زمینه شواهدی ارایه شود تا این خطای در داوری ثابت شود بدبختانه موارد این‌گونه داوری نامنصفانه کم نیست. به عنوان مثال در مورد رودها. اگر کسی به گوید که هومر به علت بی‌اطلاعی و جهالت اسم رودی را نیاورده است باید بگوییم که این کس یاوه‌گویی می‌کند. زیرا هومر از رودخانه **ملس** که از کنار شهر سمیرنه می‌گذرد نام نمی‌برد ولی بیشتر مؤلفان این شهر را زادگاه او می‌دانند. وی از رودهای **هرموس** و **هیلوس** یاد می‌کند. متذکر رود **پاکتلوس** که به بستر این دو رود می‌ریزد نیز نیست حال آنکه از کوه تمولوس که این رود از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد اسم می‌آورد. از شهر سمیرنه و دیگر شهرهای یونیه نیز اسم نمی‌آورد. متذکر **میلتوس**، **ساموس**،**لسبوس** و **تندوس** هست اما از ذکر اسم بیشتر شهرهای ئیولیان پرهیز کرده است. یادآور رود **لتیوس** که از نزدیکی شهر مگنزیا می‌گذرد و رود **مارسیاس** که به **مئاندر** می‌پیوندد نیز نیست. اما از مئاندر و **رهسوس** و **هپتاپوروس**، **کارسوس** و **رودلوس** و بقیه که بیشتر آنها نهرهای کوچکی بیش نیستند اسم می‌آورد. هر جا از سرزمین‌ها و شهرها با هم گفتگو می‌کند گاهی اسم رودها و کوه‌ها را می‌آورد و گاهی هم نمی‌آورد. بحر حال از ذکر اسامی رودها در **ایتولیا** و **ایتیکا** و چند کشور دیگر اجتناب ورزیده است. اما اگر می‌بینیم که اسامی رودهای کشورهای دور دست را آورده ولی اسم رودهای نزدیک را نمی‌آورد به علت بی‌اطلاعی نبوده بلکه همگان اسامی این رودها را می‌دانسته‌اند و او لزومی نمی‌دیده که اسامی آشنا برای همگان را متذکر شود. همچنین به تحقیق اگر اسم پاره‌ای از اقوام نزدیک را می‌آورد و اسم بعضی دیگر را نمی‌آورد و به علت ناآگاهی نبوده است. مثلاً اسم **لیکیه‌ای‌ها** و **سولیمی** را آورده ولی **میلیایی** را نیاورده است. از **پامفیلیان‌ها** و **پیسیدین‌ها** نیز اسم نمی‌برد. راجع به پامفلاگونیها و فریکیه‌ای‌ها و **میسیان‌ها** گفتگو می‌کند اما میراندینی‌ها و تینیان یا بی‌تی‌نه‌ای و بربریک‌ها را از قلم

می‌اندازد. به آمازون‌ها توجه می‌کند اما به سوریه های سفید و سوریه‌ای‌ها و کاپادوکیه‌ای‌ها و لیکونیان عطف نمی‌نماید. حال آنکه به کرّات از فینیقیه‌ای‌ها و مصری‌ها و حبشه‌ای‌ها اسم می‌برد. متذکّر جلگه‌ی **الی‌یان** و **اریمی** می‌شود اما درباره‌ی قبیله‌ای که این دو طایفه بدان تعلق دارند سکوت می‌کند. بنابراین این‌گونه داوری درباره ی شاعر آنگاه درست است که ثابت شود بر خلاف واقع سخن گفته است. اما حتی در این مورد نیز نمی‌توان با آنچه آپولودوروس می گوید موافقت کرد. مرادم آن جایی است که آپولودوروس جسارت ورزیده ادعا می‌کند که «هیپه موگلی متکبر» و «گالاکتوفاکی» را هومر جعل کرده است. چنین است وضع اپولودوروس. حال می‌پردازم به وصف آنچه اکنون نوبت آن است.

۲۸- در بالای ناحیه فارناکیه و تراپیزوس، تیبارنی‌ها* و خالدائی‌ها واقع شده‌اند که سرزمین آنان تا ارمنیه کوچک گسترش دارد. این سرزمین نسبتاً حاصلخیز است. ارمنستان کوچک، مانند سوفنه همیشه به جبّاران تعلق داشت که گاهی نسبت به دیگر ارمنیان با دوستی رفتار می‌کردند و گاهی تنها به امور خود می‌پرداختند. خالدائی‌ها و تیبارنی‌ها رعیت آنان به شمار می‌آمدند و حوزه‌ی فرمانروایی آنان تا تراپیزوس و فارناکیه گسترش داشت. اما چون بر قدرت میترادتس یوپاتور افزوده شد نه تنها مقام خود را به عنوان فرمانروای کلخیس تثبیت کرد بلکه بر این اقوام نزدیک نیز مسلّط شد و آنها را از تسلّط **انتی‌پاتر** پسر **سیسیس** بدرآورد. آن‌چنان به این ناحیه دلبستگی پیدا کرد که در آن‌جا هفتادوپنج دژ مستحکم بنا نهاد و خزاین خود را به آن‌جا منتقل ساخت. مهم‌ترین این دژها عبارت بودند از: **هیدارا، بس‌جئودارزیا** و **سینوریا**. به همین علت بود که **تئوفانس** املاء نام این دژ را به **سیی‌نوریا** که معنای «مرز» را می‌رساند تغییر داد. در سلسله کوه‌های **پاریادرس** نقاط بسیاری، که برای ساختن دژ مناسب‌اند، یافت می‌شود. نه تنها پر آب و پوشیده از جنگل است بلکه دره‌های تنگ و صخره‌های دور از دسترس فراوان دارد. به هر حال در این‌جا بود که قلعه‌هایی برای دفاع از خزینه‌های خود بنا کرد. سرانجام نیز

*- برای آگاهی بیشتر درباره تیبارنی‌ها = تی‌بری‌نوی‌ها [= طبری‌ها و طپورستان] نک، **توین‌بی** جغرافیای اداری **هخامنشیان**، ص ۳۵، و صفحات ۵۶-۵۱، ترجمه فارسی، انتشارات **موقوفات دکتر محمود افشار**، تهران، ۱۳۷۵.

میتراداتس به این دورترین ناحیه سلطان‌نشین پونتس پناه برد. البته پس از آنکه پمپی به کشور او حمله کرد و کوهستان پر آب **داستریا** در **اکیلیسنه** (فرات هم در همان نزدیکی است و **اکیلیسنه** را از ارمنستان کوچک جدا می‌سازد) تصرف کرد. میتراداتس در آن ناحیه به محاصره افتاد و ناچار از طریق کوهستان به کلخیس گریخت و از آن‌جا به بوسپروس [شبه جزیره گریمه] رفت. پمپی در نزدیکی آن‌جا، در ارمنستان کوچک، شهری بنا نهاد به نام **نیکوپولیس** که تا به حال دوام آورده و نسبتاً پرجمعیت است.

۲۹- اما در ارمنستان کوچک: این سرزمین را هرچند سال یکی از دست‌نشاندگان روم فرمانروایی می‌کند. این اواخر **ارخلائوس** حاکم آن‌جا بود. اما تیبارنی‌ها و خالدائی‌ها که تا کلخیس و فارناکیه و تراپیزوس گسترش دارند تحت فرمانروایی زنی به نام **پیتودوریس** هستند که بانویی خردمند و لایق فرمانروایی بر امور حکومتی است. او دختر پیتودوروس اهل **ترالس** است. به همسری **پولمون** درآمد و تا زنده بود در سلطنت با او شریک بود. چون پولمون، در سرزمین **اسپورگیانی**‌ها یکی از اقوام وحشی **سیندیکه**، کشته شد به جای شوهر نشست. از پولمون دو پسر و یک دختر داشت. دخترش همسر **کوتیس** اهل **ساپاین** [که شاه **اودریسه** بود] شد که در اثر خیانت به قتل رسید. این دختر بیوه شد و اکنون بزرگترین فرزندانش حکومت می‌کند. اما دیگر پسران پیتودوروس یکی از آنان شهروندی معمولی است که مادرش را در امر حکومت یاری می‌دهد و دیگری به عنوان شاه ارمنستان بزرگ منصوب شده است. پیتودوروس به عقد ارخلائوس درآمد و تا آخر با او به سر برد. اما اکنون بیوه است و نه تنها در مکان‌هایی که در بالا ذکر شد بلکه بر دیگر نقاط حساس، که اکنون وصف خواهم کرد، فرمانروایی می‌کند.

۳۰- سیدنه و تمیسکیره همسایه‌ی فارناکیه‌اند. فاناروبه، که بهترین بخش پونتس است، مُشرِف بر اینهاست. زیتون‌کاری بسیار و تاکستان‌های زیاد و دیگر فرآورده‌های نیک دارد. طرف راست آن در پناه کوه‌های **پاریادرس** است. طول آن سرزمین با آن کوه‌ها موازی است. در سمت چپ آن کوه‌های **افیلاموس** و **لیتروس** قرار دارد. دره‌ای است با درازی بسیار و پهنای فراخ. **رود لیکوس** که از ارمنیه جاری

می‌شود و **رود ایریس** که از گذرگاه‌های باریک، نزدیک **اماسیه**، سرچشمه می‌گیرد این سرزمین را طی می‌کند. دو رود در میانه‌های دره به یکدیگر می‌پیوندند. در این نقطه شهری است که به نام اولین کس که آنرا فتح کرد **یوپاتوریا** خوانده می‌شد اما پومپی بنای ناتمام آن را به پایان رساند و بر قلمرو آن افزود و عده‌ای را در آن‌جا خانه داد و اسم آن را **مگنوپولیس** نهاد. این شهر در میان جلگه است و **کابیرا** که در کوهپایه پاریادرس قرار دارد در یکصدو پنجاه استادیایی جنوب آن بوده و همان فاصله را با اماسیه واقع در غرب دارد که از ماگنوپولیس دور است. میتراداتس ششم در کابیرا کاخ داشت و در آن‌جا آسیاب‌های آبی به کار انداخته بود. در همین‌جا باغ‌وحش ایجاد کرده و شکارگاه داشت و معدن استخراج می‌کرد.

۳۱- **کاینون خوریون** یا **کاخ نوین** در این‌جاست. صخره‌ای است مرتفع. به گونه‌ای طبیعی برای دفاع بسیار مناسب بوده و در فاصله‌ی کمتر از دویست استادیایی کابیرا است. بالای آن چشمه‌ای است که نهری تناور از آن‌رو به پایین سرازیر است. در پای آن رودی است و دره‌ای ژرف. ارتفاع صخره از گردن به بالا بسیار زیاد و غیرقابل نفوذ است. حصاری حیرت‌انگیز دارد که بخشی از آن را رومی‌ها ویران کرده‌اند. تمام سرزمین اطراف با چنان جنگل انبوهی پوشیده شده و کوهستانی بی‌آب است که دشمن نمی‌تواند در فاصله‌ی ۱۲۰ استادیا آن‌جا اردو بزند. گرانبهاترین خزاین میتراداتس در این‌جا نگاهداری می‌شد که حال در **کپیتولیوم** از سوی پومپی انبار شده است. شهبانو پیتودوریس مالک این سرزمین است که در همسایگی قلمرو بربریان بوده شامل **زلیتیس** و **مگالوپولیتیس** نیز هست. اما از **کابیرا*** پمپی شهری ساخت و اسم آنرا **دیوس‌پولیس** نهاد و بعد پیتودرویس به زیبا کردن شهر پرداخت و نام آن را به **سباسته** تغییر داد و آن شهر را اقامتگاه سلطنتی کرد. در آن‌جا پرستشگاه «**مین**» نیز قرار دارد که فارناکس بنا کرد. قصبه **امریا** مکانی مقدس است با تعدادزیادی بردگان و خادمان پرستشگاه. تمام میوه‌های این ناحیه باید به دست روحانیونی که در آن‌جا خدمت می‌کنند چیده شود. سلاطین ناحیه

* در فاصله میان شهر کرمان امروزی و روستای قریةالعرب (که اسم آنان را متصدیان بی‌اطلاع و بدسلیقه اکنون گلزار گذاشته‌اند) آثار شهری به نام غبیرا دیده می‌شود که ظاهراً شهری یونانی‌نشین بوده است(م).

آن‌چنان حرمتی برای این پرستشگاه قایلند که سوگند سلطنتی را چنین ادا می‌کنند: «از بخت سلطان و اقبال مین فارناکس». پرستشگاه از آن «ماه» است همانند پرستشگاه‌های **البانیائی‌ها** و پرستشگاه‌های واقع در **فریگیه***. مرادم از «مین» ماه است همانند **مین‌اسکیوس** در نزدیکی **انطاکیه**‌ای که در حوالی **پیسیدیا** است و آن مین که در کشوری که انطاکیه پایتخت آن است قرار دارد.

۳۲- **کُمانه پونتیک** بالای فانوریه است. هم‌چنین نام شهری در کاپادوکیه است. وقف همان ایزدبانو است و بر الگوی همان شهر بنا شده. باید بگویم که تقریباً چگونگی قربانی کردن‌ها و اعتقادات دینی و احتراماتی که به روحانیون می‌گذارند، به خصوص در روزگار شاهان پیش، با آنچه در کمانه کاپادوکیه رواج دارد یکی است. این است مراسمی که به جا می‌آورند: هر سال دوبار شمایل ایزدبانو را در شهر گردش می‌دهند و روحانی بزرگ سربند می‌بندد و از نظر مقام در مرتبه دوم پس از شاه است.

۳۳- پیش از این یادآور شدم که **دوری لائوس** که فرماندهی با تجربه بود پدر جد مادری من بود و **دوری لائوس** دوم که برادرزاده اولی بود و پسر **فیلیتروس** از سوی میتراداتس ششم به افتخارات بزرگ رسیده بود. مخصوصاً مورد عنایت روحانیت کُمانه بود. اما به علت شرکت در توطئه‌ای به سود رومیان دستگیر شد. با نابودی او تمام خاندان همراه او دوچار بدنامی شدند. اما مدّت‌ها بعد دائی مادرم **موآفرنس**، پیش از به هم خوردن بساط سلطنت، به جاه و مقام شامخ رسیده بود. اما همراه با شاه، **موآفرنس** و بستگانش، دچار تیره‌روزی شدند. به استثنای آن عده‌ای اعضای خانواده که قبلاً بر شاه شوریده بودند، از جمله جد مادری من. جد مادری من از یکسو متوجه شده بود که فرشته پیروزی پشت به شاه کرده و روی به **لوکولوس** آورده. از سوی دیگر کینه شاه را به دل گرفته بود زیرا پسر دایی او **تیبیوس** و فرزندش **تئوفیلیوس** را کشته بود و بر آن شد که هم انتقام آن دو و هم انتقام خود را از شاه بگیرد. با **لوکولوس** بیعت کرد و سبب شد تا پانزده پادگان به نفع لوکولوس شورش کنند. با آنکه در برابر این خدمت‌ها وعده‌های فراوان داده بودند چون

* نک ۷-۴-۱۱ و ۲۰-۸-۱۲.

فرماندهی جنگ به دست پمپی، که جانشین لوکولوس شده بود افتاد، ورق برگشت. میانه پمپی با لوکولوس به هم خورده بود. پمپی دوستان لوکولوس را دشمنان خود می‌دانست. چون جنگ پایان گرفت و پمپی به روم برگشت چنان پیروزی کامل یافته بود که سنای روم تعهداتی را که لوکولوس نسبت به پاره‌ای از مردم پونتوس کرده بود تصویب نکرد. پمپی دلیل می‌آورد که این بی‌عدالتی است که جنگ و پیروزی را یک کس به دست آورد و توزیع و تقسیم پاداش‌ها در دست دیگری باشد.

۳۴- در روزگار شاهان امور، کُمانه همان‌گونه که گفته شد اداره می‌شد. اما چون قدرت به دست پمپی افتاد ارخلائوس را به سِمَت بزرگ روحانیت منصوب کرد. علاوه بر املاک وقف بر پرستشگاه اراضی واقع در محیط ۲ شونی (یا شصت استادیا) را به او سپرد و دستور داد تا تمام مردم ساکن در آن محدوده از فرمان ارخلائوس اطاعت کنند. او فرمانروای این نقاط بود و بزرگ و صاحب خادمان پرستشگاه که در شهر می‌زیستند. اما اجازه نداشت این مردمان را بفروشد. تعداد خادمان پرستشگاه افزون بر شش هزار نفر بودند. ارخلائوس فرزند همان ارخلائوسی بود که سولا و سنای روم به او عنایت داشتند و همچنین با **گابینیوس** که مقام کنسولی داشت دوست بود. چون گابینیوس به سوریه رفت تا به جنگ پارتها رود ارخلائوس به امید شرکت در تهیه‌ی مقدمات جنگ با پارتیان، بدان‌جا رفت. اما این امید را کنار گذاشت و به دنبال آرزوی بزرگ‌تری شتافت. از قضای روزگار در آن زمان **بطلیموس**، پدر **کلئوپاترا**، را مصریان بیرون رانده بودند و دختر دیگر او، خواهر بزرگ‌تر کلئوپاترا، را بر تخت سلطنت مصر نشانده بودند. در جستجوی همسری، از خاندان‌های سلطنتی، برای او بودند. ارخلائوس خود را به نمایندگان وی عرضه داشت و چنان وانمود کرد که پسر میتراداتس یوپاتر است. به همسری شهبانوی مصر پذیرفته شد و شش ماه در آن‌جا سلطنت کرد. ارخلائوس را گابینیوس در جنگ تن‌به‌تن، آنگاه که قصد داشت سلطنت مصر را برای بطلمیوس باز ستاند، به قتل رساند.

۳۵- اما پسر او به مقام روحانی بزرگ رسید و بعد از او **لیکومدس**، که چهارصد شونی دیگر بر قلمرو او افزوده شد. اما اکنون که وی خلع شده است این مقام را

دی‌تیوتوس پسر آدیاتریکس دارد که به علّت خصلت‌های پسندیده از سوی قیصر به این سمت منصوب شده است. قیصر پس از آنکه **آدیاتریکس** و همسر و کودکانشان را جزو غنایم جنگی در روم به نمایش گذاشت تصمیم گرفت او را همراه با بزرگترین پسرانش به قتل رساند. (دی تیوتوس بزرگترین همه بود) اما چون پسر دومی به سربازان، که برای بردن آنها به قتلگاه آمده بودند، گفت که او بزرگترین پسران آدیاتریکس است میان دو برادر مناقشه طولانی درگرفت. سرانجام پدرو مادر توانستند دی‌تیوتوس را وادار سازند که به فداکاری برادرش رضایت دهد. زیرا او سن بیشتر داشت و با تجربه‌تر بود قیم و ولی مناسب‌تری برای مادرش و دیگر برادران بود. این چنین شد که پسر دومی همراه با پدر کشته شد. حال آنکه برادر مسن‌تر باقی ماند و به مقام ریاست روحانیت رسید. ظاهراً پس از آنکه آنان به قتل رسیدند قیصر از ماجرا آگاه گردید و از این ماجرا اندوهگین شد. بازماندگان را سزاوار عنایت و توجه خود دید و مقام مورد گفتگو را به آنان واگذار کرد.

۳۶- کُمانه شهری است پرجمعیت و برای مردم ارمنیه باراندازی است با اهمیت. در آن زمان که ایزدبانوی شهر را به گردش درمی‌آورند مردم شهرها و روستاهای اطراف، چه زن یا مرد، برای شرکت در مراسم جشن به شهر می‌آیند. کسانی که نذر کرده‌اند در آن‌جا مجاور شوند به افتخار ایزدبانو قربانی‌ها می‌کنند. مردم شهر با رفاه و تجمل زندگی می‌کنند و تاکستان‌های فراوان دارند. انبوهی از زنان در آن‌جایند که خود را وقف ایزدبانو کرده و خودفروشی می‌کنند. این شهر از یک دیدگاه، **کورینت** کوچکتری است زیرا در کورینت نیز به علت وجود انبوهی اززنان روسبی، که در پرستشگاه افرودیت بودند، تعداد زیادی بیگانگان بدانجا می‌آمدند تا خوش بگذرانند. بازرگانان و سربازانی که بدانجا می‌رفتند دار و ندار خود را از دست می‌دادند و این ضرب‌المثل درباره‌ی آنان رایج شد «سفر به کورینت برای همه خوش‌اقبالی نمی‌آورد». چنین است وصفی که از کمانه می‌کنم.

۳۷- تمام سرزمین‌های اطراف در تسلط پیتودوریس است. نه تنها **فانارویه** بلکه **زلیتیس** و **مگالوپولیتیس** را نیز صاحب است. درباره‌ی فانارویه پیش از این گفتم. درباره‌ی **زلیتیس**، همان شهری است که زلا نام دارد و روی تل سمیرامیس بنا شده

است. معبد **انایتیس**، که مورد احترام ارمنیان است، نیز در آن‌جاست. مشخصّه آیین‌هایی که در این‌جا اجرا می‌شود قدوسیّت آنهاست. در این‌جاست که مردم پونتوس سوگندهای مربوط به موارد با اهمیت را می‌خورند. تعداد فراوان خادم‌های پرستشگاه و احتراماتی راکه در دوره‌ی شاهان برای روحانیت آن‌جا قایل بوده‌اند پیش از این شرح دادم. اما امروزه همه‌چیز در اختیار پیتودوریس است. چه بسیار کسان که در کاهش تعداد خدام پرستشگاه و سوءاستفاده از دیگر منابع آن شریک بوده‌اند. قلمرو مجاور - مرادم زلیتیس است - نیز کاهش پیدا کرد. زیرا در روزهای آغازین شاهانی که بر زلا فرامانروایی می‌کردند آن‌جا را نه چون شهر بلکه به عنوان محوطه‌ی مقدس **ایزدان پارسیان** می‌شناختند. روحانی بزرگ آن‌جا صاحب و ارباب همه‌چیز بود. انبوهی از خدّام پرستشگاه و جمعی از روحانیون در آن‌جا بوده و منابع فراوان داشت. آن ناحیه مقدس، و روحانیون آن‌جا، رعیت او و ملازمان بی‌شمار او بودند. پومپی ایالت‌های زیادی را بر محدوده‌ی زلیتیس افزود و آن را **زلا** نام نهاد و همین کار را با شهر مگالوپولیس کرد وآن را با **کولوپنه** و **کامیسنه** یکی ساخت. این دو شهر آخری با ارمنیه کوچک و **لاویاسنه** هم‌مرزند. معدن نمک دارد و دژ کهن **کامیسا**، که حال ویرانه شده، در آن‌جاست. حکمران‌های بعدی رومی بخشی از این سرزمین را به روحانیون کمانه و بخشی را به روحانیون زلا و بخشی رابه **اته‌پوریکس** از بازماندگان حاکم گالاتیا واگذار کردند. اما اکنون که اته‌پوریکس درگذشته است این بخش، که وسعت چندان ندارد، مطیع روم است و آن را ایالت می‌نامند (این دولت کوچک تشکیلات سیاسی خود را دارد. زیرا مردم **کارانا** را به آن ضمیمه ساخته و آن سرزمین را **کارانیتیس** می‌نامند) اما بقیه در تسلط پیتودوریس و دی‌تیوتوس است.

۳۸- آنچه باقی مانده وصف آن بخش‌هایی از پونتس است که میان این سرزمین و کشورهای امیسنی‌ها و سینوپه‌ای‌ها قرار دارد. یعنی سرزمینی که تا کاپادوکیه و گالاتیه و پافلاگونیه گسترش دارد. پس از سرزمین امیسنی‌ها، که تا رود هالیس ادامه دارد، **فازمونیت‌ها** واقع‌اند که پمپی اسمش را **نیاپولیتیس** گذارد. روستای **فازمون** را شهر اعلام کرد و گفت **نیاپولیس** [= شهر نو] نام دارد. مرز شمالی این کشور محدود

می‌شود به کازلونیت‌ها و سرزمین امیسین‌ها. رود هالی مرز مغرب آن است و شرق آن فاناروئه و در بقیه اطراف با کشور من، یعنی سرزمین اماسین‌ها که از تمام سرزمین‌های نامبرده وسیع‌تر و بهتر است، محدود می‌شود. بخش فازامونیت در جهت فاناروئه را دریاچه‌ای، دریا مانند، می‌پوشاند که **استفانه** نام داشته و ماهی فراوان دارد و تمام اطراف آن را انواع علف‌های گوناگون فراگرفته است. بر ساحل آن نیرومند **ایکیزاری** واقع است که اکنون متروک شده. در همان حوالی کاخی سلطنتی است که آن نیز ویران شده است. بقیه این سرزمین بی‌درخت بوده و غله‌خیز است. بالای کشور اماسین‌ها چشمه‌هایی هست که برای سلامتی بسیار سودمند است. دژ **سگیلوم**، که بر کوهی پرشیب ساخته شده، در این جاست. سگیلوم ذخایر آب بزرگ دارد ولی اکنون به آن توجه نمی‌شود. اما شاهان از آن انواع استفاده را می‌کردند. در این‌جا بود که **ارساکز** یکی از پسران شاه فارناکس، که می‌خواست گذشته‌ی دودمان خود را زنده کند، بی‌موافقت یکی از حکمرانان محلی دست به شورش زد. دستگیر و کشته شد. هرچند دژ را پولمون و **لیکومدس** که هر دو شاه بودند گشودند اما آنچه باعث تسلیم دژ شد کمبود آذوقه بود و نه نیروی سپاه. ارساکز بی‌تهیه آذوقه به دژ پناه برده بود و چاه‌های آب مخزن‌ها را نیز از پیش، به امر پمپی، با سنگ پر کرده بودند. پمپی این دستور را داده بود تا راهزنان نتوانند از آن محل استفاده کنند. امور اداری فازمونتیس را پمپی اینگونه ترتیب داده بود. اما فرمانروایان رومی این سرزمین را نیز میان سلاطین منطقه تقسیم کردند.

۳۹- شهر من، **اماسیه**، در دره‌ی بزرگ و ژرفی قرار دارد که **رود ایریس** از آن می‌گذرد. با کمک طبیعت و دوراندیشی آدمی شهری است که با عالی‌ترین وضع طرح‌ریز شده است. هم مزایای شهر را دارد و هم سودمندی‌های دژی مستحکم را. بر بالای صخره‌ای، فراگرفته با پرتگاه‌ها، قرار دارد. شهر در سراشیبی تندی که به رودخانه می‌رسد، بنا شده. بر ساحل رودخانه حصارکشیده‌اند و در دو سوی آن، تا بالای بلندی، نیز دیوارهای رفیع ساخته‌اند. بلندی از دو قلّه تشکیل می‌شود که به گونه‌ای طبیعی با یکدیگر متصل‌اند و چون برج‌هایی* با عظمت می‌نمایند. کاخ و

*- مقصود این است که دو قله مانند دو برج هستند و نه اینکه بر سر هر یک برجی بنا شده باشد.

بناهای سلطنتی در این محوطه قرار دارند. قله‌ها را باریکه برزخ مانندی به یکدیگر مربوط می‌سازد و از ساحل و حومه تا آن بالا پنج یا شش استادیا راه است. از برزخ نامبرده تا بالای قلّه یک استادیای دیگر باید صعود کرد. چنان شیب تندی دارد که هیچ آدمیزادی نمی‌تواند به آن ارتفاع دست یابد. در داخل صخره مخزن آب هست. آب شهر از آن‌جا تأمین می‌شود. دو کانال لوله مانند در صخره تراشیده‌اند یکی به سوی رودخانه و دیگری به سوی برزخی که دو قله را به یکدیگر متصل می‌سازد. بر روی رودخانه دو پل زده‌اند یکی از شهر به حومه و دیگری از حومه به سرزمین‌های بیرون از حصار راه دارد. در این پل دومی است که کوه‌های مشرف بر قله پایان می‌گیرد. دره‌ی دنبال رودخانه در آغاز گشاد نیست اما بعد پهناور شده و جلگه **خیلی‌کوموم** (= دره‌ی هزار روستا) را به وجود می‌آورد. آنگاه سرزمین‌های **دیاکوپنه** و **پیمولیسنه** پیش می‌آیند که حاصلخیزند و تا رود هالیس گسترش دارند. این‌جا بخش‌های شمالی کشور اماسین‌ها است که ۵۰۰ استادیا درازا دارد. آنگاه به ترتیب بقیه آن سرزمین که به مراتب درازتر از این است و تا **بابانموس** و **گزیمنه** -که خود تا رود هالیس ادامه دارد- گسترش می‌یابد. درازای کشور این است حال آنکه پهنای آن از شمال تا جنوب نه تنها به زلیتیس می‌رسد بلکه تا فاصله دور «**ترکمی**» در کاپادوکیه ادامه دارد. در گزیمنه معادن استخراج نمک هست و از این‌جاست که رودخانه اسم هالی را به خود می‌گیرد. در اثر جنگ‌های میتراداتس کبیر در سرزمین میهن من زمین بائر و دژ ویران فراوان است. اما درخت زیاد دارد. بخشی از آن چراگاه بوده و برای پرورش اسب و حشم‌داری مناسب است. سرتاسر آن برای سکونت آدمی مساعد و مطلوب است. اماسیا را نیز به شاهان داده بودند، اما امروزه برای خود ایالتی رومی است.

۴۰- آنچه باقی مانده آن بخش از ایالت پونتیک است که در آن سوی رود هالیس قرار دارد. مرادم سرزمین اطراف کوه **اولگاسیس** در همسایگی سینوپه است. کوه اولکاسیس بسیار بلند و سخت‌گذر است. پرستشگاه‌هایی را که در جای‌جای این کوه بنا کرده‌اند از آن مردم پافلاگونیه است. سرزمین‌های اطراف آن رویهمرفته خوب‌اند. از جمله **بالاینه** و **دومانیتیس** و رود **امنیاس** از این سرزمین اخیر می‌گذرد.

در این‌جا بود که میترادتس کبیر سپاه **نیکومدس بی‌تی‌نه‌ای** را از بیخ و بن برافکند. خود او در این جنگ حضور نداشت و فرماندهان او جنگ را اداره کردند. نیکومدس با تنی چند از افرادش توانست بگریزد. به موطن خود رفت و از آن‌جا عازم ایتالیا شد. میتراداتس او را دنبال کرد. نه تنها در همان یورش اول بی‌تی‌نیه را تصرف کرد بلکه آسیا را تا کاریه و لیکیه نیز صاحب شد. در این‌جا نیز مکانی را شهر اعلام داشتند، منظورم **پمپیوپولیس** است ؛ کوه **ساندراکورگیوم** در این شهر است. نه چندان دور از دژ سلطنتی پیمولیسنه که حال ویرانه است. از این‌جا به بعد سرزمین دو طرف رودخانه پیمولیسنه خوانده می‌شود. کوه ساندارکورگیوم توخالی است. معدنچیان حفره‌های عظیم در زیر آن ایجاد کرده‌اند. معدن را شهروندانی که صاحب برده بودند اداره می‌کردند. اینان مجرمینی را که در بازار می‌فروختند به عنوان برده خریده بودند. نه تنها کار کردن در این معدن دشوار است بلکه هوای معدن به علت بوهای بدی، که از رگه‌های فلز برمی‌خیزد، غیرقابل تحمل بوده و زهرآلود است. کسانی که در آن‌جا کار می‌کردند محکوم به مرگ زودرس بودند. این معدن بیشتر وقت‌ها تعطیل است زیرا سودآور نیست. نه تنها دویست نفر کارگر لازم دارد بلکه چون به سبب بیماری و مرگ نابود می‌شوند پیوسته باید برای جایگزینی آنان برده خریداری کرد.

۴۱- پس از پمپیوپولیس بقیه سرزمین پافلاگونیه است که در مغرب تا بی‌تی‌نیه ادامه دارد. این سرزمین با آنکه وسعتی ندارد در روزگار پیش از من چندین فرمانروا داشت. اما اکنون اجاق خاندان شاهان خاموش شده و از متصرفات روم است. رومیان سرزمین‌های هم‌مرز با بی‌تی‌نیه را **تیموتیتیس** و **گزاتوریکس** نام نهادند. همچنین **مارمولیتیس**، **سانیسنه** و **پوتامیا**. افزون بر اینها **کیمیاتنه** که دژ استوار **کیمیاتا** که در کوهپایه مجاور کوه **الگاسیس** بود. میتراداتس مشهور به **کتیستس** از این دژ، آنگاه که تسلط خود را بر پونتوس تثبیت کرد، به عنوان پایگاه عملیات استفاده می‌کرد. و این دژ در تصرف بازماندگان او، تا عصر میترادتس ششم [کبیر]، باقی بود. آخرین کسی که بر پافلاگونیه فرمانروایی کرد **دیوتوروس** پسر **کاستور** بود که **فیلادلفوس** لقب داشت و **گنگرا**، مقر سلطنتی «**مورزیوس**» را صاحب بود که شهری

کوچک بود و دژی داشت.

۴۲- یودوکسوس از نوعی ماهی اسم می‌برد که در پافلاگونیه از جاهای مرطوب بیرون آورده می‌شود. اما آن جا را مشخص نمی‌سازد. می‌گوید: «ماهی‌ها را از جاهای مرطوب اطراف دریاچه **اسکانیان**، پایین‌دست **کیوس**، بیرون می‌آورند». اما توضیح بیشتری که موضوع را شفّاف سازد نمی‌دهد. چون به وصف آن بخش از پافلاگونیه که هم‌مرز با بی‌تی‌نیه بوده و رو به پافلاگونیه غربی است مشغولم سعی خواهم کرد که درباره‌ی این ناحیه نیز توضیحاتی بدهم. آنگاه با شرح سرزمین‌های این مردم و پافلاگونیه‌ای‌ها از نو شروع خواهم کرد که وصف این نواحی را با توضیحاتی درباره سرزمین‌هایی رو به جنوب، که تا تاروس ادامه می‌یابند، درهم بیامیزم. این نواحی با پونتوس و پافلاگونیه موازیند. چنین نظم و تقسیماتی را طبیعت منطقه پیش می‌آورد.

۴

۱- بی‌تی‌نیه از غرب محدود است به پافلاگونیه و ماریاندینی و بخشی از **اپیک-تتی**. در شمال با دریای پونتیک از مصب رود سانگاریوس تا دهانه دریا در بیزانتیوم و کالسدون. در غرب با پروپونتیس. و در طرف جنوب با «میسیه» و یا آنچه فریگیه‌ی اپیکتتوس خوانده می‌شود. اما هستند کسانی که آن را **فریگیه هلسپونت** [سفلی] نیز می‌خوانند.

۲- در این سرزمین آخری کالسدون، که **مجارین‌ها** آن را بنا نهادند، روستای **خری‌سوپولیس** و یکی از پرستشگاه‌های کالسدونیان قرار دارد. اندکی بالاتر چشمه‌ای است به نام «**از اریتیا**» که در آن تمساح‌های کوچک پرورش می‌یابد. پس از کالسدون خلیج «**استاکنه**» است که آن را بخشی از پروپونتیس می‌دانند؛ در این خلیج بود که شهر **نیکومدیا** پی افکنده شد و بنام یکی از شاهان **بی‌تی‌نیه**، که بنیادگذار آن بود، نامیده شد. اما بسیاری از شاهان به سبب آوازه‌ی اولین [=

نیکومدیس] به همین اسم ملقب شدند از جمله بطلمیوس. **شهراستاکوس** در خود خلیج واقع بود که مجارین‌ها و آتنی‌ها و بعدها **دوئی‌دالسوس**ها در آبادی آن سهم داشتند و خلیج را به نام شهر، استاکوس، اسم گذاشتند. **لیزیماخوس** آن را با خاک برابر ساخت و سکنه این شهر را بنیانگذار نیوکومدیا بدان‌جا کوچ داد.

۳- در دنبال خلیج استاکنه خلیج دیگری است که بیشتر به سوی مطلع خورشید متمایل است. **پروسیاس** که پیش از این **کیوس** نامیده می‌شد در این خلیج است. کیوس را **فیلیپ** فرزند **دمتریوس** و پدر **پرسئوس** ویران ساخت. پرسئوس خرابه‌های این شهر و ویرانه‌های شهر مجاور **میرلیا** را به پروسیاس، که وی را در ویران‌کردن این شهرها یاری داده بود، بخشید. پروسیاس هر دو شهر را از نو مرمت کرد و کیوس را به نام خود پروسیا نامید و آن دیگری، میرلیا، را به نام همسر خود آپامیه خواند. این همان پروسیاسی است که از **هانیبال** استقبال کرد. هانیبال پس از شکستی که از آنتیوخوس دید، بنابر پیمانی که با آتالوس بسته بود، به فریگیه هلسپونت عقب نشست. این سرزمین پیش از این **فریگیه کوچک** نام داشت و اتالوس آن را **فریگیه اپیکتتوس** [= تازه تصرف شده] نام نهاد. بالای پروسیا کوهی است موسوم به **ارگانتونیوم**. این کوه صحنه‌ی افسانه مربوط به **هیلاس**، یکی از یاران **هراکلس**، است که همراه او با کشتی «**ارگو**» به سفر دریایی رفت و چون برای آوردن آب شیرین به خشکی رفت حوری دریایی او را ربود. کیوس نیز از یاران هراکلس بود و چون از کلخیس بازگشت در این‌جا ماند و شهری را، که به نام او **کیوس** خوانده شد، پی افکند. هنوز در این‌جا در روز معین جشنی می‌گیرند و اهالی پروسیا در دسته‌ای راهپیمایی می‌کنند و هیلاس را صدا می‌زنند و جنگل را برای پیدا کردنش جستجو می‌نمایند. مردم پورسیا در اداره‌ی حکومت خود چون از رومی‌ها جانبداری می‌کنند توانسته‌اند آزادی خویش را حفظ کنند. پورسیا بر **اولیمپوس میسیان** قرار دارد. شهری است که با کفایت اداره می‌شود و در مرز فریگیه و میسیان واقع بوده و پروسیاس که با **کرزوس** جنگید آن را بنا کرد.

۴- نشانه‌گذاری مرز میان بی‌تی‌نیه و فریگیه و میسیان‌ها و یا حتی **دولیون**‌های اطراف **کیزیکوس** و میگدونیان‌ها و تروا دشوار است. با آنکه همگان پذیرفته‌اند که

فریگیه‌ای‌ها و میسیان‌ها لااقل دو قبیله «جدا» هستند و ضرب‌المثلی می‌گوید: «مرزهای میسیان‌ها از فریگیه‌ای جدا است» اما نشانه‌گذاری مرز میان آن دو سخت است. سبب این امر این است که بیگانگانی که بدان جا رفتند چون بربر و سپاهی بودند آنچه را تصرف کرده بودند. محکم نچسبیدند بلکه بیشتر اوقات جابه‌جا می‌شدند. جمعی را از محل سکونت خود بیرون می‌کردند چندی بعد خود بیرون رانده می‌شدند. می‌توان حدس زد که تمام این قوم‌ها در اصل تراکیه‌ای بودند زیرا آن سو [= طرف اروپایی] در تصرف تراکیه‌ای‌ها است و تفاوتی میان مردم این سو با آن سو دیده نمی‌شود.

۵- تا آن‌جایی که می‌توان حدس زد شاید بتوان میسیه را میان بی‌تی‌نیه و مصب رود **ایسپوس**، آن‌جایی که به دریا می‌ریزد، جا داد. می‌توان گفت با دریا تماس داشته و تاکوه اولیمپوس واقع در میسیه گسترش دارد. اپیکتتوس در داخل و اطراف میسیه واقع شده ولی به دریا دسترسی ندارد و تا بخش‌های شرقی دریاچه **اسکانیان** و اطرافش ادامه دارد. نواحی اطراف را نیز به نام همان دریاچه می‌خواندند. بخشی از این ناحیه به فریگیه تعلق داشت و بخشی به میسی‌ها. اما بخش متعلق به فریگیه از تروا دورتر بود. در واقع گفته شاعر را آن‌جا که می‌گوید: «فورسیس و اسکانیوس سالار مردم فریگیه بودند. همان مردمی که از اسکانیای دور دست، آمده بودند*» باید این‌گونه تعبیر کرد و معنای فریگیه اسکانیا را استنباط کرد زیرا تلویحاً برمی‌آید که مراد از اسکانیای دیگر، اسکانیای میسی‌ها که نزدیک **نیکیه** امروزی است می‌باشد. این همان اسکانیائی است که شاعر در رابطه با آن می‌گوید «... و **پالمیس** و **اسکانیوس** و **موریس** پسران **هیپوتیون** گرد آمده بودند».** موریس پیش کسوت میسه‌ای‌هایی بود که در جنگ تن به تن استاد بودند و این دو تن زُوز پیش از اسکانیای حاصلخیز آمده بودند تا جایگزین یاران خویش شوند. جالب توجه است که هومرازیکسو از اسکانیوس پیشوای فریگیه‌ای‌ها سخن می‌راند که از اسکانیا آمده بود از سوی دیگر از اسکانیوسی گفتگو می‌کند که پیش‌کسوت میسی‌ها است و از اسکانیا آمده است. در آثار هومر به کرات به نام‌هایی برمی‌خوریم که همانند و

*- ایلیاد کتاب دوم، بند ۸۶۲. **- ایلیاد، کتاب دوم، بند ۸۲۴

شاهد هستیم که بسیاری را با نام‌های دریاچه‌ها و مکان‌ها لقب می‌دهد.

۶- باز هم خود هومر است که اشاره می‌کند ایسپوس مرزمیسیه‌ای‌هاست. از کوهپایه تراوا، بالای ایلیوم که در تسلط اینی‌ها - که آنان را داردانیا می‌خوانند - بود،اسم می‌آورد. آنگاه لیکیه را رو به شمال قرار می‌دهد، سرزمینی که از **پانداروس** اطاعت می‌کرد و زلیا در آن‌جا قرار داشت، و می‌گوید:

«آنان که در زلیا، پست‌ترین کوهپایه‌ی کوه ایدا جای داشتند، مردم بسیار توانگر تروا، که آب‌های تیره‌رنگ ایسپوس را می‌نوشیدند»*

در زیر دست زلیا، نزدیک دریا و این سوی ایسپوس جلگه **ادراستیا**، کوه تریا و مردم **پیتیا** قرار دارند (یعنی به‌طور کلی **کزیسنه** امروزی نزدیک به **پریاپوس**) که هومر پس از زلیا از آن یاد می‌کند. آنگاه دوباره متوجه بخش‌های شرقی و مناطق طرف دوردست ایسپوس می‌شود. با این ترتیب نشان می‌دهد که سرزمین‌های تا ایسپوس را حدود شمالی و شرقی تروا می‌داند. بی‌تردید میسیه و اولیمپوس پس از تروا قرار دارند. روایت‌های باستانی حکایت از چنین توزیع و استقراری از قبایل می‌کنند. تفاوت‌هایی، که امروزه شاهد هستیم، ناشی از این واقعیت است که فرمانروایان گوناگونی که یکی پس از دیگری بر منطقه تسلط یافته‌اند پاره‌ای از قبیله‌ها را در یکدیگر ادغام و پاره‌ای را از یکدیگر جدا ساخته‌اند. پس از سقوط تروا میسیه‌ها و فریگیه‌ای‌ها صاحب این منطقه شدند. آنگاه نوبت به لیدیه‌ای‌ها همراه با ایولیان‌ها و ایونیه‌ها رسید. آنگاه پارسیان و مقدونیان. سرانجام، رومیان. در این روزگار سیادت رومی‌ها است که شاهدیم اغلب اقوام زبان و هویت خود را از دست داده‌اند زیرا این سرزمین را به گونه‌ی دیگر تقسیم‌بندی کرده‌اند. اما صلاح من در این است که آنگاه به این مطالب برسم که به وصف شرایط امروزی می‌پردازم و در ضمن توجه داشته باشم که در روزگار باستان شرایط چگونه بوده است.

۷- شهر بی‌تی نیوم بالای تیوم واقع شده و مشرف بر اطراف **سالون** است. در سالون چراگاه‌های خوب یافت می‌شود. شهرت پنیر سالون در اثر کیفیت عالی همین چراگاه است. این شهر در داخل بی‌تی‌نیه است. همانند شهر **«نیکیه»** که

*- ایلیاد، کتاب سیزدهم، بند ۷۰۲.

پایتخت بی‌تی‌نیه بوده و در کنار دریاچه **اسکانیان** قرار دارد. اطراف این شهر را جلگه‌ای بزرگ فراگرفته که هرچند بسیار حاصلخیز است اما در تابستان هوای سالمی ندارد. نیکیه را نخست **انتی‌گنوس*** پسر فیلیپ پایه‌گذاری کرد و آن را آنتیگونیا خواند. لیزیماخوس اسم شهر را به نام همسر خود - نیکی - تغییر داد. او دختر انتی‌پاتر** بود. محیط شهر ۱۶ استادیا و مربع شکل است. در جلگه واقع شده و چهار دروازه دارد. خیابان‌های شهر بر یکدیگر عمودند. از میدان وسط شهر می‌توان هر چهار دروازه شهر را دید. اندکی بالاتر از دریاچه اسکانیان شهر «**اوتریه**»، درست در مرز بی‌تی‌نیه و مشرق،قرار دارد. می‌گویند «اوتریه» را به افتخار **اوترئوس** نام نهاده بودند.

۸- نخستین کسی که گواهی می‌دهد بی‌تی‌نیه اقامتگاه میسیان‌ها بوده **سکیلاس** اهل **کاریانده** است. وی دریاسالار داریوش کبیر بود که به امر آن شاه در اقیانوس بزرگ به سفر اکتشافی پرداخت که دو سال و نیم طول کشید (هرودوت کتاب چهارم، بند ۴۴). وی می‌گوید که میسیان‌ها در حوالی دریاچه اسکانیان زندگی می‌کنند. **دیونوسیوس** در کتاب «**بنیادگذاری شهرها**» می‌نویسد «تنگه **کالسدون** و **بیزانتیوم** که حال **بسپوروس تراکیه** نامیده می‌شود در ایام کهن‌تر بسپوروس میسیان‌ها خوانده می‌شد. این مطلب خود دلیلی است بر اینکه میسیان‌ها از اهل تراکیه‌اند. گذشته از اینها **یوفوریون** می‌گوید. «در کنار آبهای اسکانیوس میسیان». آن‌جایی که **اسکندر ایتولیایی** می‌نویسد «درکنار نهرهای اسکانیا زندگی می‌کنند، در کرانه دریاچه اسکانیان، همانجایی که **دولیون** پسر **سیلنوس** و **ملیا** می‌زیست»، اشاره به همین مطلب است زیرا جز در این‌جا دریاچه‌ای به نام اسکانیا وجود ندارد.

۹- از بی‌تی‌نیه مردان فراوان مشهور در دانش و علم برخواسته‌اند. از جمله **گزنوکراتس** که فیلسوف بود. **دیونیسوس بی‌تی‌نه‌ای** که در دیالکتیک تبحر داشت و **هیپاراخوس***** و **تئودوسیوس بی‌تی‌نه‌ای** و پسرانش که ریاضی‌دان بودند و

*- شاه آسیاکه در نبرد **ایپسوس** از لیزیماخوس شکست خورد و در سن ۸۱ سالگی در این نبرد کشته شد.
**- نایب‌السلطنه مقدونیه که در سال ۳۳۴ ق.م از سوی اسکندر منصوب شده بود.
***- ابرخس دانشمند نجوم که کشف تقدیم اعتدالین را به غلط به وی نسبت داده‌اند و ابداع‌کننده تقسیم ربع مسکون به هفت اقلیم است (م).

اسکلپیادس پزشک اهل **پروسا**.

۱۰- در جنوب بی‌تی‌نیه، میسیان‌های اطراف اولیمپوس و فریگیه‌ای‌های هلسپونتی قرار دارند. گالاتی‌ها در جنوب پافلاگونیان‌اند. در جنوب این دو، فریگیه‌ی بزرگ است و **لیگونیا** که تا کیلیکیه و تاروس پیسیدین گسترش دارد. اما چون نواحی مجاور پافلاکونیه با پونتوس و کاپادوکیه و اقوامی که هم‌اکنون وصف کردم همسایه‌اند مناسب این است که نخست به وصف نواحی واقع در این همسایگی بپردازم و آنگاه به سراغ نقاطی بروم که بعد از آن واقع‌اند.

۵

۱- گلاتین‌ها در جنوب پافلاگونیان واقع‌اند و اینان سه قبیله‌اند. دو قبیله «**تروکمی**» و «**تولیستوبوگی**» که به نام رؤسای آن دو قبیله خوانده می‌شوند. قبیله سومی **تکتوساگز** همان نام اصلی قبیله در سرزمین **کلتیکا*** را حفظ کرده‌اند. گالاتی‌ها پس از مهاجرت‌های طولانی و سرگردانی درازمدت، اراضی تحت تصرف شاهان «اتالیک» و «بی‌تی‌نه‌ای» را، به زور متصرف شدند. سرانجام داوطلبانه توافق کردند ناحیه‌ای که امروز گالاتیا خوانده می‌شود به آنها واگذار شود. می‌گویند به هنگام مهاجرت از اروپا به آسیا فرمانده بزرگ آنان «**لئونوریوس**» نام داشت. این سه قبیله با یک زبان سخن می‌گفتند و هیچ تفاوتی با یکدیگر نداشتند. هر قبیله‌ای به چهاربخش تقسیم می‌شد و هر بخش را یک **تتراخی** می‌نامیدند. هر تتراخی، تتراخ یا کلانتر خود را داشت و یک داور و یک فرمانده نظامی که این هر دو زیردست تتراخ بودند. شورای دوازده تتراخی سیصد نفر عضو داشت و در «**درینمتوم**» اجتماع می‌کردند. شورا تنها به موارد قتل رسیدگی می‌کرد و راجع به دیگر امور تتراخ‌ها تصمیم می‌گرفتند. چنین بود تشکیلات گالاتیا، در روزگار گذشته، اما در عصر حاضر قدرت در اختیار سه نفر و آنگاه دو نفر و سرانجام یک نفر متمرکز شد

*- نواحی شمالی کوه‌های پیرنه در فرانسه امروزی (م).

که **دیوتاروس** نام داشت و اکنون **امینتاس** جانشین او شده است. اما امروزه رومی‌ها هم این سرزمین و هم ولایتی را که تحت امر امینتاس بود تصرف کرده و به عنوان یک ایالت واحد اداره می‌کنند.

۲- **تروکومی** صاحب بخش‌های نزدیک پونتوس و کاپادوکیه‌اند. این قدرتمندترین بخش گالاتیاست. سه پادگان حصارکشیده شده دارند. در **تاویوم**، بارانداز مردم این بخش از منطقه، مجسمه‌ای عظیم برنزی از **زئوس** برپاست و محوطه‌ی مقدس او که مردم به آن‌جا پناه می‌برند و بست می‌نشینند. دوم دژ «**میترادیاتوم**» که پومپی آنرا به **بوگودیاتاروس** بخشید و آن را از سلطان‌نشین پونتوس جدا ساخت. سوم «**دانالا**» محلی که پومپی و لوکولوس در آن‌جا مذاکره کردند. پومپی به جانشینی لوکولوس آمده بود تا جنگ را فرماندهی کند. لوکولوس فرماندهی را به پومپی واگذار کرد تا بازگردد و در مراسم پیروزی‌هایش شرکت نماید. پس تروکومی صاحب این نواحی است و **تکتوساگزها** بر بخش‌های نزدیک فریگیه‌ای بزرگ در همسایگی «**پسینوس**» و «**اورکائورکی**» تسلّط دارند. دژ **انکیره** به تکوساگزها تعلق دارد که با شهر فریکیه‌ای نزدیک لیدیه در حوالی **بلائودوس** هم‌نام است. قبیله **تولیستوبوگی** در مرز بی‌تی‌نیه و فریگیه‌ی اپیکتتوس متمرکزاند. دژهای آنان «**بلوکیوم**» و «**پیوم**» است که اولی اقامتگاه سلطنتی «**دیوتاروس**» بود و خزاین خود را در دژ دومی نهاده بود.

۳- **پسینوس** بزرگترین بارانداز این بخش از دنیا است. پرستشگاه مادر ایزدان، که بدو حرمت بسیار می‌گذراند، در آن‌جاست. «**اگدیستیس**» نام دارد. روحانیت این‌جا درگذشته فرمانروای منطقه بوده و از تمام مزایای روحانیت برخوردار بود. با آنکه بارانداز باقی است اما این مزایا کاهش زیاد یافته است. صحن زیارتگاه را شاهان «اتالیک»، آنگونه که سزاوار چنان مکان مقدّسی است، بنا نهادند. محرابی دارد و رواقی آراسته با مرمر سفید. رومی‌ها در بلندآوازه ساختن این معبد تلاش کردند و به توصیه‌ی **سیبیل هاتف** شمایل ایزدبانو را به آن‌جا بردند. همچنان که در مورد **اسکله‌پیوس** در **اپیدائوروس** کرده بودند. بالای شهر، کوه **دیندیموم** واقع است. از این رو آن سرزمین را **دیندمینه** می‌نامند. همان‌گونه که **کیبله** را نیز به نام **کیبلا** موسوم

ساختند. رودخانه سانکاریوس در همان نزدیکی‌ها جاری است. مردم باستانی فریگیه، «**میدا**»ها و «**گوردیو**»ها که پیش از این می‌زیستند، در کنار این رود زندگی می‌کرده‌اند. مردم دیگری نیز در این سرزمین اقامت داشته‌اند که اکنون از شهرهای آنان روستاهای کوچکی باقی مانده است مانند **گوردیوم** و **گربئوس** که مقر سلطنتی **کاستور** پسر **سائوکاندرایوس** بود و دیوتوروس پدر زن کاستور در همانجا کاستور و دختر خودش را به قتل رساند. سپس دژ را ویران کرد و آبادی را برانداخت.

۴- دریاچه **تاتا** پس از گالاتیا رو به جنوب به موازات فریگیه‌ی بزرگ و نزدیک **موریمنه** واقع است اما بخشی از فریگیه‌ی بزرگ بشمار می‌آید. این سرزمین همراه با این دریاچه تا کوه‌های تاروس گسترده است و بیشتر آن در مالکیت امینتاس است. دریاچه **تاتا** در واقع گودال نمک است. آب آن چنان زود برگرد آنچه در آن غوطه خورد می‌بندد که مردم ریسمان را حلقه می‌کنند و در آن می‌اندازند و چون بیرون می‌آورند حلقه‌های نمک به دست می‌آورند. به علت نمکین بود آب دریاچه و زود منجمد شدن آن، مرغهایی که با آب آن تماس پیدا کنند پرهایشان از کار می‌افتد و گرفتار می‌شوند.

۶

۱- چنین است تاتا. ناحیه‌ی اطراف **اورکائورکی** و **پیت‌نیسوس**، و همچنین فلاتهای لیکونیان‌ها، سرد و بی‌درخت است. هرچند بی‌آب است اما چراگاه خرهای وحشی است. حتی در آن نقاطی که آب یافت می‌شود چاه‌های آن‌جا عمیق‌ترین چاه‌های دنیاست. مانند «**سوآتره**» که در آن‌جا آب خرید و فروش می‌شود. (روستایی بزرگ نزدیک **گارسوائورا**). با آنکه در این سرزمین رود و نهری جاری نیست برای گوسفندداری استعداد دارد. اما پشم آنها لطیف نیست ولی بسیاری از این راه توانگر شده‌اند. امینتاس در این‌جا بیش از سیصد گله گوسفند داشت. این ناحیه دو دریاچه دارد. دریاچه بزرگتر **کورالیس** و آن دیگری **تروگیتیس**

است. شهر **ایکونیوم** در همین حوالی است که جمعیت بسیار داشته و مردم آن از کسانی که در ناحیه مذکور در بالا زندگی می‌کنند مرفه‌تر و توانمندترند. این‌جا در تصرف پولمون بود. ناحیه مورد گفتگو نزدیک تاروس است که کاپادوکیه و لیکونیه را از کیلیکیه دشوار، که در پایین است، جدا می‌سازد. مرز میان لیکونیه و کاپادوکیه از میان **کورپاسوس** که از روستاهای لیکونیه است و شهر **گارسوئورا** که شهری کاپادوکیه‌ای است، می‌گذرد. فاصله میان این دو نقطه مستحکم ۱۲۰ استادیا است.

۲- ناحیه **ایسااوریکه**، در نزدیکی تاروس، نیز جزو لیکونیا است. از دو روستا با همین نام که یکی را **ایسائوره کهن** و دیگری را **ایسائوره نو** می‌خوانند، که هر دو مستحکم، هستند تشکیل می‌شود. اهالی این دو روستا تعدادی روستاهای دیگر را که پناهگاه دزدان بود در اختیار داشتند. برای رومی‌ها مخصوصاً **پوبلیوس سرویلیوس** ملقب به **ایسائوریکوس**، که از دوستان من بود، دردسر فراوان درست کردند. او این نقاط را مطیع ساخت و بسیاری از پناهگاههای دزدان دریایی را که در کرانه دریا بود ویران کرد.

۳- «**دربی**» در کنار ایسااوریکه است و از همه‌جا به کاپادوکیه نزدیک‌تر بوده و مقر حکومت جبار ناحیه، **انتی پاتر** «دربه‌ای»، بود. **لاراندا** را نیز در تصرف داشت. اما دربی و هر دو ایسائوره، درزمان من، از آن امینتاس شده بود که **دربتس** را کشت و ایسااوریکه را رومی‌ها به او واگذار کردند. پس از آنکه ایسائوره کهن را ویران کرد برای خود در آن‌جا کاخی ساخت. حصاری نو برای این محل پی ریخت اما زنده نماند تا آن را بالا بیاورد. به سرزمین **هوموناده‌ی**ها حمله کرد و در شبیخونی، توسط کیلیکیه‌ای‌ها، نخست اسیر و سپس به قتل رسید.

۴- چون انطاکیه نزدیک پیسیدیه و سرزمین گسترده تا اپولونیاس نزدیک اپامیه کیبوتوس و بخش‌هایی از کوهپایه و لیکونیه را در تصرف داشت می‌خواست کیلیکیه‌ای‌ها و پیسیدیان‌ها را، که ساکن تاروس بودند و به قلمرو او تجاوز می‌کردند، نابود کند. بسیاری از دژهایی را که تا آن زمان گشوده نشده بودند از جمله **کرمنا** را فتح کرد. اما حتی درصدد تصرف **سندالیوم** که میان کرمنا و **ساگالاسوس** است برنیامد.

۵- حال کرمنا در تصرف مهاجران رومی است و ساگالاسوس از همان فرماندار رومی اطاعت می‌کند که تمام سلطان‌نشین آمینتاس را فرمانروا است. تا اپامیه یک روز راه فاصله دارد و از بالای دژ تا آپامیه ۳۰ استادیا است. **سلگسوس** نیز خوانده می‌شود. این شهر را نیز اسکندر گشوده بود. امینتاس، کرمنا را تصرف کرد. به سرزمین هومونادئی‌ها که تصور می‌شد نیرومندتر از آنست که گشوده شود یورش آورد و جبار آن‌جا را کشت و بر همه‌جا تسلط یافت. اما با حیله‌ی زن جبار هومانادئی‌ها اسیر شد و توسط مردم به قتل رسید. اما **سرینیوس** (حاکم سوریه) محل را در محاصره گرفت و مردم آن‌جا را از گرسنگی مجبور به تسلیم کرد. چهار هزار نفر مردان آن‌جا را اسیر ساخت و در دیگر نقاط اسکان داد. آن سرزمین را از مردانی که به سن بلوغ رسیده بودند تهی کرد. در میان قله‌های تاروس که شیب بسیار دارد و در بیشتر نقاط بیرون از دسترس‌اند جلگه پست و حاصلخیزی قرار دارد که به چند دره تقسیم می‌شود. مردمی که این جلگه را زراعت می‌کنند در غارهای برآمدگی‌های بالای کوهستان می‌زیند و بیشترآنان مسلح‌اند و پیوسته می‌خواهند به سرزمین دیگران حمله برده آن‌جا را غارت کنند. بدنه‌ی کوهستان حصار سرزمین آنان است.

۷

۱- پیسیدیان‌ها و مخصوصاً زلگی‌ها که برجسته‌ترین قوم پیسیدن هستند به این‌ها متصل‌اند. بیشتر آنها در ارتفاعات تاروس به سر می‌برند و بعضی نیز بالای **سیدی** ، **اسپندوس**، شهرهای پامفیلیانی، و در تپه‌ها زندگی می‌کنند و همه جا را زیتون‌کاری کرده‌اند. ناحیه بالاتر از این‌جا را (حال درکوهستان هستیم) در تصرف **کتنی‌ها** است که با **زلگی**‌ها و **هومونادی**‌ها هم‌مرزند. اما **سکالیس‌ها** در این سوی تاروس که روبروی **میلاس** واقع است سکنی دارند.

۲- ارته میدروس می‌گوید شهرهای پیسیدین‌ها عبارتند از **زلگه، زاگالاسوس**

پتنلیسوس، ادادا، تیمبریادا، کرمنا، پیتیاسوس، امبلادا، انابورا، سینده، اراسوس، تریاسوس و **ترمسوس**. پاره‌ای از این شهرها در کوهستان‌ها قرار دارند و بعضی در کوهپایه‌های هر دو طرف، تا پامفیلیا و میلیاس در مرز فریگیه‌ای‌ها، لیدیه‌ایها و کاریه‌ای‌ها، گسترش دارند. هرچند بیشتر درطرف شمال‌اند اما همه قبیله‌های آرام و صلح‌جویند. اما پامفیلیان، که در بیشتر خصوصیات نژادی با مردم کیلیکیه مشترک هستند، از راهزنی دریایی روگردان نیستند. با آنکه کوهپایه‌ی جنوبی تاروس را در اشغال دارند اجازه می‌دهند مردمی که در مرزهای آنان زندگی می‌کنند در صلح بسر برند. شهرهای سینده و امبلادا و **تابی** در مرز فریگیه و کاریه واقع‌اند و **شراب امبلادانی** که مصرف دارویی دارد از این‌جا صادر می‌شود.

۳- دیگر اقوام پیسیدین که در بالا نام برده شد و درکوهستان‌ها زندگی می‌کنند. به قبیله‌های متعدد تقسیم می‌شوند که هریک برای خود جبّاری دارند. مانند کیلیکیه‌ایها در راهزنی دریایی مهارت دارند. می‌گویند در ایام باستان **لی‌لگ‌ها**، که قبیله‌ای چادرنشین بودند، با مردم این‌جا مخلوط شدند و چون سرشتی همانند داشتند در همانجا اقامت گزیدند. شهر **زلکه** را نخست لاسدیمونیها بنا کردند و پیش از آنان **کالخاها**. بعد شهر استقلال یافت. به علت حکومت باکفایت و قانونمند چنان وسعت یافت که جمعیت آن به بیست هزار نفر رسید. طبیعت ناحیه‌ی اطراف نیز بسیار مساعد است. در میان ارتفاعات تاروس سرزمینی پیدا می‌شود چنان حاصلخیز که می‌تواند چندین ده هزار نفر را آذوقه دهد. در بسیاری نقاط زیتون کاشته و تاکستان احداث کرده و برای انواع حشم چراگاه دارد. در بالای این سرزمین جنگل‌هایی است که درختان گوناگون دارد. اما درختی که از همه بیشتر یافت می‌شود **استیراک** است. درختی که نه تنها تناور می‌شود بلکه راست بالا می‌رود. درختی که از چوب آن زوبین می‌سازند، زوبینی شبیه به آنچه از چوب درخت زغال‌اخته درست می‌کنند. در این درخت نوعی کرم هست که چوب را می‌خورد و در تنه درخت زاد و ولد می‌نماید و آنقدر از درون تنه درخت می‌خورد که سرانجام به روی تنه درخت می‌رسد. نخست تراشه‌هایی مانند سبوس یا خاک اره بیرون می‌ریزد. این تراشه‌های خاک اره مانند در پای درخت جمع می‌شود. آنگاه از

درخت شیره‌ای تراوش می‌کند که خیلی زود می‌بندد و شبیه به صمغ می‌شود. بخشی از این شیره روی تراشه یا خاک اره که جمع شده پای درخت جمع شده می‌ریزد و با خاک آغشته می‌شود. شیره‌ای که بر روی این معجون جمع می‌شود و آنچه بر خود تنه درخت می‌بندد و خشک می‌شود خالص است. مردم این شیره مخلوط با تراشه و خاک را که خالص نیست طالب‌اند. زیرا از شیره خالص به مراتب معطرتر است و مقادیر هنگفت از آن را به عنوان کُندر برای پرستش ایزدان به کار می‌برند. زنبق زلگی و روغنی که از آن گرفته می‌شود نیز خواهان زیاد دارد. راه ورود به ناحیه اطراف شهر و قلمرو زلگی‌ها به طور کلی دشوار است زیرا سرزمینی کوهستانی و پر از پرتگاه و دره است. این پرتگاه‌ها و دره‌ها را رودهای گوناگون از جمله رودهای **یوریمدون** و **سستروس**، که از کوه‌های **زلگیک** گذشته و به دریای پامفیلیه می‌ریزند، به وجود آورده‌اند. اما در راهها، روی این رودها، پل زده‌اند. به سبب این استحکامات طبیعی منطقه‌ی زلگیک‌ها حتی یک‌بار نیز، درگذشته دور و یا نزدیک، مجبور به اطاعت از دیگران نشده است. مردم این‌جا بدون مزاحم همیشه از مواهب طبیعی سرزمین خود بهره‌مند بوده‌اند مگر در نواحی پایین دست پامفیلیه و داخل تاروس که همیشه بر سر آن نواحی با سلاطین جنگ داشته‌اند. پس از برقراری رابطه با روم این مناطق را با شرایط معلوم تصرف کردند. به نزد اسکندر نیز سفیر فرستادند و پذیرفتند که به عنوان کشوری دوست فرمان او را بخوانند. اما امروزه رعیت روم هستند و بخشی از قلمروی می‌باشند که پیش از این مطیع امینتاس بود.

۸

۱- همان‌گونه که گفتم میسیان‌ها و فریگیه‌ای هایی که در اطراف کوه اولیمپوس زندگی می‌کنند در مرز بی‌تی‌نیه، رو به جنوب، زندگی می‌کنند. هر یک از این قبیله‌ها به دوبخش تقسیم می‌شوند. زیرا یک بخش از فریگیه را فریگیه‌ی بزرگ می‌نامند.

این همان بخشی است که **میداس** فرمانروای آن بود و آن را گالاتین‌ها تصرف کرده بودند. اما بخش دیگر را فریگیه‌ی کوچک می‌خوانند که در هلسپونت و اطراف اولیمپوس است. مرادم آن سرزمینی است که اکنون فریگیه‌ی اپیکتتوس نام دارد. میسیا نیز به دو بخش تقسیم می‌شود. یکی **اولیمپنه** که ادامه‌ی بی‌تی‌نیه و فریگیه‌ی اپیکتتوس است و به گفته ارته‌میدروس توسط میسیان‌هایی که در طرف دور ایستر زندگی می‌کردند اشغال شده بود. بخش دیگر سرزمین واقع در اطراف رود **کایوس** و **پرگامنه** است که تا رود **تیوترانیا** و مصب آن گسترش دارد.

۲- همان‌گونه که به کرّات یادآور شدم مرزهای این بخش‌ها چنان درهم‌آمیخته و آشفته است که حتی نمی‌توان گفت آیا سرزمین‌های اطراف **کوه سیپلیوس** جزو فریگیه‌ی بزرگ است یا فریگیه‌ی کوچک. این‌جا همان مکانی است که می‌گویند **تانتالوس** فریگیه‌ای و **پلوپس** و **نیوبه** در آن‌جا می‌زیستند. این که کدام یک از این دو نظر درست است به جای خود اما آشفتگی مرزها آشکار است. بنابراین همان‌گونه که پیش از این گفتم تعیین مرزهای این‌جا وظیفه‌ایست بس دشوار.

۳- لیدیه‌ای‌ها و **مینونیان‌ها** -که هومر آنان را **میونی**‌ها می‌خواند - با این اقوام و با یکدیگر عوضی گرفته می‌شوند. بعضی آنان را یک قوم و پاره‌ای دو قوم متفاوت می‌دانند. یکی از علّت‌های این آشفتگی این است که بعضی می‌گویند میسیان‌ها تراکیه‌ای بوده‌اند و دیگران اعتقاد دارند که آن‌ها از نژاد لیدیه‌ای‌هایند. اینان توجیه باستانی را که **گزانتوس لیدیایی** و **منکراتس ئیلائی** نقل می‌کنند می‌پذیرند. بر طبق این توجیه بُن اسم میسیان از درختی که به زبان لیدی‌ای **میسی** خوانده می‌شد و معادل آن در زبان یونانی **اوکسیا**[= درخت زان] می‌باشد گرفته شده است. این درخت در اطراف کوه اولیمپوس فراوان است. در گذشته دوردست، به سبب یک نذر دینی، یک دهم جمعیت آن ناحیه از آن‌جا بیرون رانده شدند و میسیان‌های امروزی بازماندگان آن تبعید شدگانند. می‌افزایند که زبان آنان مخلوطی است از زبان لیدیه‌ای و زبان فریگیه‌ای زیرا هر چند اینان مدتی در اطراف کوه اولیمپوس می‌زیستند اما آنگاه که فریگیه‌ای‌ها از تراکیه به این سو آمدند و فرمانروای تروا و سرزمین‌های نزدیک آن کشتند در همان‌جا اقامت گزیدند. حال آنکه میسیان‌ها به

حوالی سرچشمه‌های **رود کایکوس**، نزدیک لیدیه، کوچ کردند.

۴- آنچه باعث پیدا شدن افسانه‌هایی از این دست می‌شود درهم آمیخته شدن قبیله‌های ساکن محل و حاصلخیزی سرزمین‌های این سوی رود هالیس، به خصوص در خطه‌ی ساحلی، است. این حاصلخیزی سبب شده که از نقاط مختلف بدانجا حمله شود و به گونه‌ای پیوسته میان مردم آن سوی ساحل و مردم این‌جا، و در میان خود ساکنان محل، جنگ و زدو خورد باشد. مخصوصاً در زمان جنگ تروا و بعد از آن که حملات و مهاجرت‌های پی درپی رخ داد. هم بربرها و هم یونانیان انگیزه پیدا کرده بودند که درصدد تصرف سرزمین‌های یکدیگر برآیند. پیش از جنگ تروا نیز وضع از همین قرار بود زیرا در آن دوره نیز قبیله‌های **پلاسژیان‌ها** و **کائوکونیان** و **لی‌لگ‌ها** وجود داشتند. همان‌گونه که پیش از این گفتم اینان در روزگار باستان به نقاط مختلف اروپا کوچ می‌کردند. شاعر [= هومر] اینان را از متحدین مردم **تروا** می‌داند اما نمی‌گوید که آنان از خشکی مقابل بدانجا آمده بودند. وصف فریگیه‌ای‌ها و میسیان‌ها به روزگارهای پیش از جنگ تروا می‌رسد. اینکه دو گروه لیکیه‌ای وجود دارد این شک را برمی‌انگیزد که اینان در اصل یک قبیله بوده‌اند. اما نمی‌دانیم که آیا این لیکیه‌ای‌های تروا بودند و یا لیکیه‌ای‌های نزدیک کاریه که این سرزمین را اشغال کردند. شاید همین موضوع درباره‌ی کیلیکیه‌ای‌ها نیز صادق باشد. زیرا اینان نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند. اما دلیلی در دست نداریم که کیلیکیه‌ای‌ها پیش از جنگ تروا وجود داشته‌اند.

۵- نه تنها کارین‌ها، که در ایام کهن جزیره‌نشین بودند، بلکه مشهور است لی‌لگ‌ها نیز با کمک مردم **کِرِت** خشکی‌نشین شدند و از جمله شهر **میلتوس** را پی افکندند. هم‌چنین آبادی **ترمیلیا** را در سرزمینی که امروز کاریه نامیده می‌شود بنا نهادند. می‌گویند این مهاجران را **سارپدن کرتی**، برادر **مینوس** و **رادامانتوس** بدینجا آورد. هرودوت می‌گوید که هم او بود که نام **ترمیلیا** را روی قومی گذاشت که پیش از آن **میلیا** خوانده می‌شد و حتی قبل از آن **سولیم** نام داشت. اما چون **لیکوس** پسر **پاندیون** به آن‌جا رفت مردم آن‌جا را با نام خود، لیکیائی، موسوم کرد. مطابق این گفته سولیم‌ها و لیکیه‌ای هر دو یک قوم هستند. اما شاعر [= هومر] میان آنان فرق

قـایل است. مـی‌گوید **بلرفونتوس** از لیکـیه بـه راه افـتاد و «بـا سـولیم‌های رشـید جنگید».* پسرش **پیساندر** نـیز «هـنگام جـنگ بـا سـولیم‌ها بـه دست ارس کشـته شد».** از سارپدون به عنوان شهروند لیکیه نیز سخن می‌راند.***

۶- اما همان‌گونه که پیش از این گـفتم انگـیزه ایـن جـنگ‌ها حـاصلخیزی ایـن سرزمین بوده و بسیاری رویدادهای پیش از جنگ تروا گواه این مدعاست. می‌گویند حتی امازون‌ها نیز به خود جرئت دادند به آن‌جا حمله کنند و نه تنها **پیریام** بلکه **بلروفونتس** مجبور شد علیه آنان لشکرکشی کند: بـی‌علت نـیست کـه بسـیاری از شهرهای ایام کهن نام‌های آمازونی داشتند. در دشت تروا تپه‌ایست که مردم آن را «**باتیه**» می‌خوانند. جاودانگان آن را «**گور میرنیای بالا پرش**»**** صدا می‌کردند. مورخان عقیده دارند که این لقب اشاره به آمازون‌ها است. زیرا آمازون‌ها بودند که «**بالاپرش**» لقب گرفته بودند چون گردونه‌های جـنگی خـود را بـا سـرعت بسـیار می‌راندند. جزایر مجاور نیز به سبب حاصلخیزی همین سرنوشت را پیدا کرد. در میان این جزایر، به گواهی هومر، جزیره **رودس** و جزیره **کوس** حتی پیش از جنگ تروا توسط یونانیان اشغال شده بود.*****

۷- پس از جنگ تروا مهاجرت‌های یونانیان و **تررها** و تاخت و تاز کیمری‌ها و لیدیه‌ای‌ها و پس از آنها پارسیان و مقدونیه‌ای‌ها و آخر از همه گالات‌ها همه‌چیز را به هم ریخت و آشفته ساخت. اما این همه ابهام تنها ناشی از تغییراتی از این دست نیست. مورخان هم بی‌تقصیر نیستند. زیرا درباره‌ی یک موضوع یک گـونه سـخن نمی‌گویند. تروا‌ها را فریگیه‌ای و لیکیه‌ای‌ها را کاریه‌ای می‌خوانند. با دیگر اقوام نیز همین‌گونه رفتار می‌کنند. اما مردم تروا چنان نیرومند شده بودند، که از آغازی ناچیز کارشان به جایی رسیده بود که خود را شاه شاهان می‌خواندند. شاعر تمام اقوامی را که همراه با تروا می‌جنگیدند **تروایی** و تمام طوایف قبایل را که علیه آنها بودند **دانان** و **آخائی** می‌خواند. البته معقول نیست که ما پافلاگونیه را بخشی از تروا بدانـیم. همچنین کاریه و یا سرزمینی که با کاریه هم‌مرز است، یعنی لیکـیه، را جـزو تـروا

*- ایلیاد، کتاب ششم، ۱۸۴.
**- ایلیاد، کتاب ششم، ۲۰۴.
***- ایلیاد، کتاب ششم، ۱۹۸.
****- ایلیاد، کتاب دوم، ۸۱۳.
*****- نک ۷۰-۲-۱۴.

دانستن خطاست. مرادم آن جایی است که شاعر می‌گوید «همچون دسته‌های پرندگان با فریادهای دل‌شکاف پیش رفتند»* و یا درباره دشمنان آنان می‌گوید «اما آخائی‌ها با سکوت آلوده با خشم به مقابله شتافتند»**. در بسیاری جاها نیز اسامی را به گونه‌های مختلف به کار می‌برند. با چنین وصفی نهایت کوشش را باید بنمایم تا از میان جزئیات فراوان، آنچه را که درست است بنویسم. بهرحال اگر مطلبی در خصوص تاریخ باستان از نظرم بیفتد و یا آن را درست ندانم از ذکر آن پرهیز خواهم کرد. زیرا شایسته‌ی دانش جغرافیا نیست. جغرافیانویس نباید در این رشته خلاف بگوید. بلکه بایستی وضع را همان‌گونه که امروز هست شرح دهم.

۸- پس بالای پروپونتیس دو رشته کوه هست. اولیمپوس میسیائی و کوه **آیدا**. ناحیه‌ی بی‌تی‌نیه در کوهپایه اولیمپوس است حال آنکه تروا میان کوه آیدا و دریا قرار داشته و با کوهستان هم‌مرز است. تروا و نواحی واقع در جنوب آن را پس از این شرح خواهم داد. اکنون می‌پردازم به شرح سرزمین کوه اولیمپوس و بخش‌هایی که پس از آن می‌آیند و تا تاروس و نواحی موازی، که پیش از این شرح دادم، گسترش دارد. کوه الیمپوس نه تنها آکنده از جمعیت است بلکه بر فراز آن جنگل‌های بزرگ و نقاطی چنان مستحکم وجود دارد که به آسانی می‌تواند پناهگاه مطلوب راهزنان باشد. از میان این راهزنان بیشتر جبّارانی برمی‌خیزند که مدتها با قدرت راهزنی می‌کنند. **کلئون** از جمله اینان بود که در زمان خود من رئیس دسته‌های راهزن بود.

۹- کلئون از مردم روستای **گوردیوم** بود. بعدها بر وسعت آن افزود و آن‌جا را **جولیوپولیس** نام نهاد. اما از همان آغاز استوارترین دژها را، که **کالیدیوم** نام داشت پناهگاه و پایگاه راهزنان کرده بود. مدتی آلت دست آنتونی بود زیرا به مأمورینی که برای **لبینوس** مالیات جمع می‌کردند حمله می‌برد. در آن زمان لبینوس فرمانروای آسیا بود (۳۹-۴۰ ق.م) و کلئون مانع کار او می‌شد. اما در طی جنگ **اکتین** علیه آنتونی شورید و از فرماندهان قیصر شد و بیش از آنچه سزاوار بود پاداش یافت. افزون بر آنچه آنتونی به او واگذارکرده بود اجازه یافت سر سلسله خاندانی شود. از راهزنی کارش به جایی رسید که مقام روحانی بزرگ یکی از ایزدان میسائی، **زئوس**

* ایلیاد، کتاب سوم، بند ۲. ** - ایلیاد، کتاب سوم، بند ۸.

ابرتنوس، را به دست آورد و بخش‌هایی از **مورینه** را مانند **ابرتنه** -که جزو میسیان است، تصرف کرد. سرانجام نیز روحانی بزرگ کمانه در پونتوس شد. اما یک ماه پس از رفتن به کُمانه درگذشت. علت مرگ او پرخوری مکرر بود. اما پاره‌ای می‌گویند مورد خشم ایزدبانو قرارگرفته بود. زیرا اقامتگاه روحانی و پرستاران زن پرستشگاه، که در محوطه محصور زیارتگاه قرار دارد، بایستی به گونه‌ای آشکار از مصرف گوشت نجس خوک پاک و طاهر باشد. حقیقت آنکه در آن شهر اصلاً گوشت خوک مصرف نمی‌شود و کسی حق آوردن آن را به شهر ندارد. اما کلئون چون به شهر وارد شد با زیرپا گذاشتن این تحریم خصلت و تبار راهزنی خود را نشان داد. گوئی که نه به عنوان روحانی بلکه چون کسی که مأمور نجس کردن آنچه پاک است بدانجا آمده بود.

۱۰- چنین است وصف کوه اولیمپوس. شمال آن اقامتگاه بی‌تی‌نیه‌ای‌ها و میگدونیان‌ها و دولیون‌ها است. دیگر جاهای آن درتصرف میسیان‌ها و اپیکتتی‌ها است. مردمی که در اطراف کیزیکوس، از رود ایسپوس گرفته تا رود **رینداکوم** و دریاچه **داسکلیوم** می‌زیند بیشتر از دولیون‌هایند. مردمی که پس از آنان تا سرزمین **میرلین‌ها** اقامت دارند **میگدونیانی** هستند. بالای دریاچه داسکلیون دو دریاچه بزرگ دیگر هست. دریاچه **اپولونیاتیس** و دریاچه **میلتوپولیس**. شهر **داسکالیوم** در نزدیکی دریاچه داسکالیوم است و شهر **میلتوپولیس** درکنار دریاچه میلتوپولیس و درکنار دریاچه سومی شهر «**اپولونیای کنار رینداکوس**». اما در حال حاضر بیشتر این نقاط به کیزیسنه‌ای‌ها تعلق دارد.

۱۱- کیزیکوس جزیره‌ای در پروپونتیس است که با دو پل به خشکی متصل می‌شود. حاصلخیزترین خاک را دارد. محیط آن تقریباً ۵۰۰ استادیاست. شهری دارد با همین نام با دو لنگرگاه و پناهگاه برای بیش از دویست کشتی. یک بخش شهر بر زمین صاف است و بخش دیگر آن روی کوهی که **ارکتون - اروس** خوانده می‌شود که معنایش کوه خرس‌هاست. در پس این کوه، کوه دیگری است موسوم به دیندیموس که به قله‌ی تکی منجر می‌شود و پرستشگاه دیندیمنه، مادر ایزدان، آن‌جاست، که توسط **ارگونائوت‌ها** بنا شد. این شهر چه از نظر وسعت و زیبایی و

مدیریت عالی چه در جنگ و چه در صلح با بهترین شهرهای آسیا رقابت می‌نماید. تزیینات و بناهای آن از نمونه‌ی شهرهایی چون رودس و **ماسالیا** و **کارتاژ** باستانی است. از ذکر بسیاری از جزییات پرهیز خواهم کرد اما باید یادآور شد که سه نفر مأمور مدیریت بناهای همگانی و وسایل دفاعی هستند و سه نفر مأمور انبارها. یکی از آنها انبار اسلحه و وسایل رفاهی بوده و دیگری مملو از غلات است. برای جلوگیری از فساد غلات آن را با خاکی که کربنات آهک دارد می‌آمیزند. در جنگهای میتراداتس بود که سودمندی و مزایای این گونه پیش‌بینی از قبل فاش شد. میترادتس کبیر ناگهان بدانجا حمله کرد. با یکصدوپنجاه هزار نفر پیاده و سواره نظامی نیرومند کوه برابر شهر را متصرف شد. سپس حومه شهر را گرفت. آنگاه نیروی خود را به کوهپایه مشرف به شهر انتقال داد. نه تنها در خشکی بلکه با چهارصد ناو جنگی در دریا نیز به جنگ پرداخت. کیزیکوسی‌ها تمام این حمله‌ها را دفع کردند و با حفر تونلی برابر تونلی که میتراداتس حفر می‌کرد نزدیک بود او را اسیر کنند. اما او با عقب‌نشینی از تونلی، که خود حفر کرده بود، این نقشه را عقیم ساخت. سردار رومی لوکولوس، هرچند که دیر شده بود، اما شبانه نیروی کمکی برای شهر فرستاد. قحطی نیز به یاری شهر آمد. میتراداتس که پیش‌بینی لازم را نکرده بود و برای سپاه پرجمعیتش تدارکات لازم را فراهم نیاورده بود دچار کمبود مواد غذایی شد. با دادن تلفات بسیار ناچار از جزیره بیرون شد. اما رومی‌ها شهررا پاداش دادند. امروزه شهری آزاد است. قلمرو وسیع دارد. افزون بر نواحی که از گذشته داشت اکنون صاحب سرزمین‌هایی است که رومیان به شهر بخشیدند. در **تروآد** بخش‌های اطراف **زلیا** را در تصرف دارند و در اطراف رود ایسپوس جلگه ادرستیا و بخشی از دریاچه **داسکلیتیس** از آن آنهاست. بقیه‌اش در تصرف بیزانتیهاست. افزون بر دولیون‌ها و میگدونی‌ها سرزمین وسیعی را که تا دریاچه میلتوپولیس گسترش دارد و خود دریاچه را در اختیار دارند. رود **رینداکوس** از این ناحیه می‌گذرد. این رود از «**ازانیتیس**» سرچشمه می‌گیرد و ازمیسیه **ابرتنه**، رودهای دیگر از جمله رود **مکستوس** که از **انکیرا** جاری است، بدان می‌پیوندد. روبروی جزیره **بسبیکوس** به دریای **پروپونتیس** می‌ریزد، در جزیره کیزیسنه کوهی پوشیده از

جنگل به بنام **ارتاکه** وجود دارد. در برابر این کوه جزیره‌ای کوچکی به همین نام است. در همان حوالی دماغه **ملانوس** قرار دارد که کشتی‌هایی که از کیزیکوس روانه **پیریاپوس** هستند از کنار آن می‌گذرند.

۱۲- شهرهای «**ازانی**» و «**ناکولیا**»، **کوتی‌یایوم**، **میدیایوم**، **دوریلیوم** و **کادی** در فریگیه‌ی اپیکتتوس قرار دارند. بعضی می‌گویند کادی متعلق به میسیه است. میسیه در داخل از اولیمپنه تا پرگامنه و دشت کایکوس ادامه دارد. بنابراین میان کوه آدا و **کاتاکه‌کائومنه** واقع است. این محل آخری را بعضی جزو میسیه می‌دانند و برخی بخشی از قلمرو می‌یونیان‌ها.

۱۳- بالای فریگیه‌ی اپیکتتوس، رو به جنوب، فریگیه‌ی بزرگ واقع است که نواحی **پسینوس** و **اورکائورسی** در سمت چپ و لیکونیه و کاریه در طرف راست آن قرار می‌گیرد. آن بخش از فریگیه که «**پاروریا**» نام دارد در فریگیه اپیکتتوس است. همچنین آن بخش از فریگیه که نزدیک پیسیدیا است و نواحی اطراف **آمورویوم** و **یومنیا** و **سینادا** و **اپامیه کیبوتوس** و **لائودیکیه**. این دو شهر از بزرگترین شهرهای فریگیه‌اند. در حوالی این دو شهر...* قرار دارد و شهرهای **افرودیسیاس**، **کلوسی** و **تمیسونیوم**، **سانائوس**، **متروپولیس** و **اپولونیاس**؛ شهرهای **پلاتی**، **تابه**، **یوکارپیا** و **لیسیاس** از اینها نیز دورترند.

۱۴- فریگیه‌ی پاروریا سلسله کوه‌هایی دارد که از مشرق به مغرب کشیده شده است. پایین آنها در هر دو طرف دشتی بزرگ است که در آن شهرهای فراوانی بنا شده. در سمت شمال **فیلوملیوم** و در آن سو **انطاکیه نزدیک پیسیدیه**. شهر اولی در جلگه است حال آنکه دومی در میان تپه‌ها قرار دارد. جمعی از رومی‌ها در آن‌جا سکونت گزیده‌اند. در این شهر **ماگنتان‌ها** را، در نزدیکی رود **مئاندر**، مجبور به اقامت کرده بودند. رومی‌ها آنان را، همان زمان که بقیه‌ی آسیای صغیر را در این سمت تاروس به **یومنس** دادند، از تابعیت شاهان آزاد ساختند. مقرّ روحانی بزرگ **مین ارکیوس** در این‌جاست. تعدادی بنده پرستشگاه و چندین زیارتگاه دارد. اما پس از مرگ امینتاس بساط روحانیت توسط کسانی، که به عنوان وارث او به این‌جا آمده

*- متن افتادگی دارد.

بودند، برچیده شد. **سینادا** شهر بزرگی نیست. اما در برابر آن جلگه‌ای را، که هشتاد استادیا محیط دارد، زیتون کاشته‌اند. پشت آن روستای **دوکیمیه** و معدن سنگ مرمر **سیندیک** واقع است. در آغاز از معدن سنگ‌هایی با اندازه‌های کوچک استخراج می‌کردند. اما اکنون به علت سخاوت و ولخرجی رومی‌ها ستون‌های بزرگ یک تخته از آن‌جا می‌آورند که به علت رنگهای گوناگون تقریباً همانند مرمر سفید می‌نماید. هرچند حمل و نقل این گونه بارهای سنگین به ساحل دریا دشوار است اما ستون‌ها و تخته‌سنگ‌های بزرگ و زیبا را به روم حمل می‌کنند.

۱۵- **اپامیه** بارانداز بزرگ آسیا است. مراد من در این جا از اصطلاح آسیا مفهوم ویژه آن [= آسیای صغیر] است و در درجه دوم پس از **افسوس** قرار دارد. بازار و انبار مشترک کالاهای **ایتالیا** و **یونان** است. آپامیه در نزدیکی دهانه‌های رود **مارسیاس**، که از داخل شهر سرچشمه می‌گیرد، قرار دارد. در حومه شهر جریان می‌یابد آنگاه تند و سیلاب‌وار به **مئاندر** می‌پیوندد. رود **اورگاس** که با جریانی ملایم و کند دشت صافی را طی می‌کند نیز به مئاندر می‌ریزد و در جلگه مئاندر مرز میان کاریه و لیدیه می‌شود. در این‌جا رود آن‌چنان پیچ و خم می‌یابد که هرچه را خمیده باشد «**مئاندروار**» می‌خوانند. سرانجام از خود کاریه که اکنون در تصرّف یونیه‌ای‌ها است می‌گذرد و در میان **میلتوس** و **پرینه** به دریا می‌ریزد. از ارتفاعات **کلینی** که شهری به همین نام در آن‌جا وجود دارد می‌گذرد. **انتیوخوس** سوتر مردم شهر کلینی را به اپامیه امروزی انتقال داد. اپامیه را به نام مادر خود **اپاما** دختر **ارتابازوس** که همسر سلوکوس نیکاتور بود نام نهاد. می‌گویند صحنه‌ی افسانه اولیمپوس و مارسیاس و زورآزمایی میان مارسیاس و اپولو در همین جا بوده است. در همان نزدیکی دریاچه‌ای است که در آن خیزرانی می‌روید که از آن نی نوازندگی را می‌سازند. سرچشمه رودهای مارسیاس و مئاندر همین دریاچه است.

۱۶- **لائودیکیه** که درگذشته وسعتی نداشت، با آنکه بر اثر محاصره میترادتس یوپاتور آسیب زیاد دید، در زمان ما و پدران ما وسیع شده است. آنچه باعث رشد آن شده حاصلخیزی سرزمین و ثروت پاره‌ای از شهروندان آن بود. نخست **هیرون** که میراثی معادل دو هزار تالان برای شهر باقی گذارد و عمارت‌های زیادی را بنا کرد

و شهر را بدان‌ها آراست. بعدها **زنو** آموزگار معانی بیان و فرزندش **پولمون**، که به سبب شجاعت و درستی، از سوی انتونی و اگوستوس سزاوار سلطنت دانسته شد. در سرزمین اطراف لائودیکیه گوسفند بسیار خوب پرورش می‌یابد که نه تنها پشم آن از نظر لطافت بی‌نظیر بوده و حتی از پشم **میلسیان** نرم‌تر است بلکه رنگ سیاه یکدست آن رقیب ندارد. مردم لائودیکیه از این راه درآمد بسیار دارند. در ناحیه مجاور **کولوستی** نیز پشمی به دست می‌آید که سرخ‌رنگ است. در این‌جا رود **کاپروس** همانند رود **لیکوس**، که رودی نسبتاً پهناور است، به مئاندر می‌پیوندد. از آن به بعد است که **شهر را لائودیکیه نزدیک لیکوس** می‌خوانند. کوه کادموس بر شهر مشرف است و رود لیکوس از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد. همانند رود دیگری که به نام کوه رود کادموس خوانده می‌شود. لیکوس در بیشتر مسیر خود در زیرزمین جریان دارد و علامت آنست که این سرزمین آکنده از گودال‌های زیرزمینی و منطقه‌ای زلزله‌خیز است. اگر می‌خواهید سرزمینی را سراغ گیرید که زلزله‌خیز باشد لائودیکیه و سرزمین همسایه آن «**کارئورا**» است.

۱۷- **کارئورا** مرز میان فریگیه و کاریه است. روستاست. مسافرخانه و چشمه‌های آب گرم جوشان دارد. پاره‌ای از این چشمه‌ها در بستر رود مئاندر و بعضی در بالای ساحل آن قرار دارد. می‌گویند یک بار مردی که روسبی‌خانه داشت با تعداد زیادی زن در یکی از این مسافرخانه‌ها اقامت کرده بود. شبانه زلزله‌ای روی می‌داد که سبب شد تمام این زنان در زیرزمین مدفون شوند. باید بگویم تمام قلمرو واقع در همسایگی رود مئاندر زلزله‌خیز و مورد تهدید آب و آتش است. دامنه این وضع تا داخله ادامه دارد. این شرایط از جلگه‌ها شروع شده تا **خارونیا**، مقصودم **خارونیوم** در **هیراپولیس** و **اخاراکا** و در **نیسایس** و در حوالی **مگنزیا** و **میوس** است. زمین این نواحی سست و ترد است و نمک زیاد دارد. شاید به همین سبب است که رود مئاندر این چنین پیچ و خم دارد. زیرا زمین سست است و رود هر دم مسیر خود را تغییر می‌دهد و مقدار زیادی رسوبات با خود می‌برد و در بخش‌های مختلف ساحل انبار می‌کند. اما مقدار زیادی از این رسوبات با فشار آب به دریا می‌رسد. واقعیت این است که از رسوبات جمع شده در دریا شهر **پرینه**، که در روزگار گذشته

در ساحل قرار داشت امروز شهری است در خشکی که با دریا چهل استادیا فاصله پیدا کرده است.

۱۸- وجه تسمیه فریگیه **کاتاکه کائومنه** که در تصرف میسیان‌ها و لیدی‌ها است به دلیل‌هایی است که در پایین خواهد آمد. در **فیلادلفیا**، که شهری نزدیک آن‌جاست، دیواری سالم نمی‌توان یافت. شهر هر روز تکان می‌خورد و دیوارها شکاف برمی‌دارد. مردم پیوسته متوجه لرزش‌های زمین بوده و تمام بناها را با درنظرگرفتن این واقعیت طرح‌ریزی کرده و می‌سازند. از جمله دیگر شهرها **اپامیه** نیز، پیش از آنکه شاه میتراداتس بدانجا رود، نیز به خود زلزله دیده بود. چون میتراداتس ویرانه‌های شهر را به چشم خود دید یک‌صد تالان برای مرمت شهر هدیه کرد. می‌گویند همین حادثه نیز در روزگار اسکندر روی داده بود. به احتمال زیاد به این سبب به رغم اینکه شهر دور از دریا، است در این سرزمین **پسیدون** را پرستش می‌کنند، شهری را هم که **کلینیا** می‌خوانند به همین امر مربوط می‌شود. کلینوس پسر پسیدون از **کلینو** یکی از دختران **دانائوس** بود. داستان کوه **سیپیلوس** و ویرانی آن را نیز نباید افسانه دانست زیرا در زمان خود ما **مگنزیا** که در کوهپایه آن واقع است در اثر زلزله با خاک یکسان شد. با همان زلزله نه تنها **سارد** بلکه شهرهای پرآوازه دیگر نیز آسیب شدید دیدند. اما امپراطور (مقصود **تیبریوس** است) با پرداخت پول خرابی‌ها را آباد کرد همان‌گونه که پدرش هنگامی که مردم **ترالیس** سیه‌روز شدند کمک کرد تا شهر بازسازی شود.

۱۹- باید به سخنان مورخان باستانی گوش فرا داد. مثلاً **کزانتوس** که تاریخ لیدیه را نوشت شرح می‌دهد که این سرزمین چه تغییرات حیرت‌انگیز به خود دیده است که پیش از این در جای دیگر این اثر بدان* اشاره کردم. این واقعیت را هم باید به یاد آورد که صحنه‌ی داستان افسانه‌ای **اریمی** و رنج و درد **تیفون** همین جاست و به همین مناسبت این ناحیه را **کتاکه کائومنه** = سرزمین سوخته می‌نامند. تردیدی هم نیست که سرزمین واقع میان رود مئاندر و لیدیه همین‌گونه ساختاری دارد. وجود تعداد زیاد دریاچه‌ها و رودها در آن‌جا به سبب گودال‌های فراوان زیرزمینی است.

*- ۱۱-۴-۱۳.

دریاچه واقع در فاصله میان لائودیکیه و آپامیه، هرچند که چون دریا می‌نماید، اما بوئی ناخوش و گندناک دارد که از زیرزمین می‌آید. می‌گویند در این‌جا رسم است که علیه ایزد رود مئاندر در محاکم دادگستری طرح دعوا می‌کنند. چون رودخانه مسیر خود را تغییر می‌دهد مرز زمین‌های واقع در کرانه را دگرگون می‌سازد. چون ایزد در دادگاه محکوم می‌شود او را جریمه می‌کنند. جریمه‌ها از محل درآمد عبور از گذرگاههای رودخانه پرداخت می‌شود.

۲۰- پرستشگاه «**مین کاروس**» میان لائودیکیه و **کارورا** قرار دارد و سخت مورد احترام و اعتقاد همگان است. در زمان من **زئوکسیس** مکتب پزشکی معتبری در آن‌جا تأسیس کرد که پس از او توسط **اسکندر فیلالتس** ادامه یافت. همانند دوره‌ی پدران ما که **هیکسیوس** مکتب پزشکی **اراسیستراتین** را پایه‌گذاری کرده بود. هرچند که مورد حاضر با آنچه بود شباهت چندان ندارد.

۲۱- پاره‌ای از مؤلفان از قبیله‌های فریگیه‌ای نام می‌برند که حال اثری از آنان باقی نمانده است. مثلاً **برکینت‌ها**. **الکمن** می‌گوید «با نی آهنگی **کربسیانی** نواخت که نوایی فریگیه‌ای است». گودالی را که از آن بخارهای بدبو و مسموم‌کننده بیرون می‌آید گودال **کربسیان** می‌خوانند. این را به چشم می‌توان دید اما قومی به نام کربسیان‌ها وجود ندارد.

کتاب سیزدهم

۱

۱ - حال به پروپونتیس و کرانه آن، از رود ایسپوس به آن طرف بازگشته و با همان نظم پیشین به وصف آن می‌پردازیم. نخستین کشور در این کرانه دریا **تروواد** [=تروا] است. شهرت این سرزمین، به رغم ویرانی و پریشانی امروزی آن، هر نویسنده‌ای را ناچار از ذکر جزئیات و شرح تفصیلات می‌کند. امید آنکه خواننده این روده درازی را ببخشد و از این بابت سرزنشم نکند. گناه برگردن آنهایی است که نسبت به دانستن آنچه بلندآوازه و باستانی است شوق و ولع دارند. عوامل دیگری نیز بر طولانی شدن این بحث اثر گذاشته‌اند. از جمله فراوانی اقوامی که در این سرزمین مهاجرنشین برپا داشته‌اند خواه یونانی تبار باشند و یا بربرنژاد. مورخان نیز در این زمینه بی‌تقصیر نیستند زیرا درباره‌ی موضوعی واحد اتفاق نظر دارند و یک سخن می‌گویند و نه آنچه می‌گویند روشن و بی‌ابهام است. هومر از برجسته‌ترین اینان

است. چه بسیار مطالب و نکاتی را نقل کرده که درباره آنها باید به حدس و گمان پرداخت. پس ناچارم پس از آوردن چکیده‌ای، از وصف طبیعت ناحیه میان گفته‌های هومر و آنچه دیگران نقل کرده‌اند به داوری نشسته و رای دهم.

۲- خط ساحلی پروپونتیس از **کیزیسنه** و ناحیه‌ی **ایسپوس** و رود **گرانیکوس** تا **آبیدوس** و **سستوس** گسترش دارد. حال آنکه بخش‌های حول و حوش **ایلیوم** و **تندوس** و **اسکندریه** متعلق به تروا از ابیدوس تا **لکتوم** ادامه می‌یابد. پس کوه **ایدا**، که تا دماغه **لکتوم** ادامه دارد، مُشرِف بر تمام این نقاط است. بخش‌های اطراف **آسوس**، **ادرامیتیوم**، **اتارنئوس**، **پیتانه** و خلیج **الیاتیک** در ناحیه‌ی متشکل از دماغه لکتوم تا رود کایکوس و محلی که **کانه** خوانده می‌شود قرار دارد. جزیره **لسبین‌ها** در موازات این ساحل و روبروی تمام نقاط بالا واقع است. سپس بخش‌های اطراف کیمه که تا رود **هرموس** و **فوکیه** ادامه دارد قرارگرفته و این نقطه آخری آغاز سرزمین ایونیه و پایان قلمرو **ئیولی‌ها** است. موقعیت جغرافیایی نقاط بالا به شرحی است که گفته شد اما هومر، به طور کلی، می‌گوید که ترواییها بر سرزمینی که از ناحیه رود ایسپوس و کیزیسنه امروزی شروع می‌شود و تا رود کایکوس دنباله دارد تسلط داشته‌اند. سرزمین تحت تسلط آنان میان هشت یا نه دودمان تقسیم می‌شد. اما بخش عمده از نیروهایی که به کمک آنان آمده بود از جمله متحدین آنان محسوب می‌شدند.

۳- اما مرزهایی را که مولفان بعدی فهرست کرده‌اند با آنچه گفته شد منطبق نیست. تعاریف گوناگون به کار می‌برند که ما را با چندین گونه مرزبندی روبرو می‌کند. علت اصلی این تفاوت‌ها مهاجرنشین‌های یونانی‌اند. مهاجرنشین‌های ایونیه‌ای تا این حد موجب اختلاف نمی‌شوند. لابد به این سبب که ایونیه‌ای‌ها از تروا فاصله دورتری داشتند. این مهاجرنشین‌های بیشتر از ایولین‌ها بودند. آبادی‌های ایولین‌ها در سرتاسر سرزمین واقع میان کیزیسنه تا رود کایکوس پراکنده بود. حتی از این هم بیشتر نفوذ کرده و ناحیه‌ی میان رودهای کایکوس و **هرموس** را

نیز تصرف کرده بودند. می‌گویند در واقع مهاجرت ایولین‌ها چهار نسل زودتر از کوچ ایونیه‌ای‌ها آغاز شده بود. اما به کرات دچار وقفه شد و به این علت مدت زمان بیشتری ادامه یافت. می‌گویند نخستین سرکرده مهاجرین **اورستس** بود که در **ارکادیا** درگذشت. پسرش **پینتیلوس** جای او را گرفت و شصت سال پس از جنگ‌های تروا، یعنی تقریباً زمان بازگشت **هراکلیدی** به **پلوپونسوس** تا تراس پیش رفت؛ آنگاه **ارخلائوس** فرزند پنتیلوس فرماندهی نیروهای ایولینی را بر عهده گرفت و از حوالی کیزیسنه نزدیک **داسکالیوم** گذر کرد و تا رودخانه کایکوس پیش رفت. **گراس** جوان‌ترین پسر ارخلائوس، خود را به رودخانه **گرانیکوس** رسانید. چون تجهیزات بهتری داشت بخش عمده نیروهای خود را به جزیره **لسبوس** منتقل کرد و آن‌جا را به تصرف درآورد. می‌افزایند **کلئوس** پسر **دوروس** و **مالائوس** که از اولاد **اگامنون** بودند نیروهای خود را تقریباً همزمان با پنتیلوس گرد آورده بودند اما در حالی که ناوگان پنتیلوس هم‌اکنون از تراس به آسیا رفته بود اینان مدت‌ها در اطراف **لوکریس** و کوه **فریکوس** معطل شدند. بعدها بود که از دریا گذشتند و **کیمه فریگونیان** را که اسم آن‌را از کوه **لوکریان** اقتباس کرده بودند، بنیاد نهادند.

۴- بنابراین همان‌گونه که گفتیم ایولین‌ها در سرتاسر آن سرزمینی که هومر آن را تروا می‌خواند پراکنده بودند. اما مولفان بعدی پاره‌ای این اسم را بر تمام ایولی‌ها اطلاق می‌کنند و بعضی تنها بر بخشی از آن. هستند کسانی که این اسم را روی تمام تروا می‌گذارند و بقیه روی بخشی از آن و با یکدیگر در هیچ مطلبی اتفاق قول ندارند. به عنوان مثال در رابطه با مکان‌های مختلف در پروپونتیس هومر آغاز خاک تروا را رود ایسپوس می‌داند. حال آنکه یودوکسوس اول خاک تروا را **پرایاپوس** و **ارتاکه**، آن نقطه در جزیره کیزیسنه که در برابر پریاپوس قرار دارد، می‌داند و محدوده آن را کوچک‌تر می‌کند؛ **داماتس** محدوده‌ی این سرزمین را حتی از این هم کوچک‌تر دانسته **پاریوم** را اول خاک آن به حساب می‌آورد؛ **داماستس** دامنه خاک تروا را تا دماغه لکتوم گسترش می‌دهد. حال آنکه مولفان دیگر انتهای آن سرزمین را نوعی

دیگر معلوم می‌دارند. **خارون** اهل **لامپساکوس** گستره آن را سیصد استادیای دیگر کم می‌کند و **پراکتیوس** را، که با پاریوم ۳۰۰ استادیا فاصله دارد، آغاز خاک تروا می‌داند. اما از سوی دیگر آنرا تا **ادرامیتیویم** ادامه می‌دهد. **سکیلاس** اهل **کاریاندا** آغاز خاک تروا را آبیدوس می‌داند. **یوفوروس** نیز می‌گوید که قلمرو ایولیه‌ها از ابیدوس تا کیمه است و دیگران محدوده‌ی آن را به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌کنند.

۵- اما بهترین مشخصهٔ وضع جغرافیایی تروا، به معنای درست اصطلاح، کوه **ایدا** است. کوه بلندی که هرچند رو به مغرب و دریای غربی دارد امابه سوی شمال و ساحل شمالی نیز اندک خمیدگی پیدا می‌کند. این خمیدگی دنباله خط ساحلی پروپونتیس است که از تنگه واقع در حوالی اپیدوس تا رود ایسپوس و کیزیسنه گسترش دارد. اما مراد از دریای غربی آبهایی است که از پروپونتیس بیرونی و **دریای‌اژه** تشکیل می‌شود. کوه ایدا، کوهپایه‌ای دارد هزارپا مانند که از تپه‌های متعدد تشکیل شده و با دو حد نهایی محدود می‌شود. یکی دماغه واقع در همسایگی زلیا و دیگری **دماغه لکتوم**. دماغه‌ی اولی در داخل خشکی اندکی بالای کیزیسنه (امروزه زلیا به کیزیسنه تعلق دارد). اما دماغه‌ی لکتوم که در سرراه دریایی میان جزیره‌ای تندوس و لسبوس واقع شده تا دریای اژه گسترش می‌یابد. پس آنگاه که هومر می‌گوید

«**هیپنوس و هرا در لکتوم، دریا را وانهادند و به فراز ایدا، آن کوهسار پوشیده از چشمه ساران و مادر ددان وحشی رسیدند**»*

واقعیت عینی لکتوم را وصف می‌نماید. حق دارد بگوید لکتوم بخشی از کوه ایدا است. کسانی که به قصد رفتن به کوه ایدا از کشتی پا به ساحل می‌گذارند نخست باید در لکتوم پیاده شوند. اگر می‌گوید ایداکوهساری پوشیده از چشمه‌ساران است خلاف نمی‌گوید زیرا این کوه چنان منابع آبی سرشاری دارد که رودخانه‌های بزرگ

* ایلیاد، ۲۸۳-۱۴.

بسیاری از آن سرچشمه می‌گیرد. جای دیگری هومر می‌گوید:

«تمام رودهایی که از فراز کوه ایدا به دریا می‌ریزند، رود **رسوس** و **هپتاپوروس**».*

و دیگر اسم‌های رودها را که به دنبال آورده که هم‌اکنون نیز شاهد جریان آنان هستیم. به این ترتیب هومر از یکسو در وصف لکتوم** و زلیا می‌گوید که دو منتهی‌الیه کوهپایه ایدا هستند و از سوی دیگر با درستی کامل **گاراگاروس** را به عنوان قلّه‌ی این کوه تشخیص داده و آن را **چکادگارگاروس** می‌خواند. نکته‌ی جالب این است که هم‌اکنون نیز در بخشهای بالایی کوه ایدا مکانی هست که مردم آن را **گارگاروم** خوانده و اسم شهر ایولیانی **گارگارا** از آن گرفته شده است. اگر از پروپونتیس آغاز کنیم، فاصله میان زلیا و لکتوم، ابتدای ناحیه‌ای است که تا تنگه‌های ابیدوس گسترش دارد. در آن سوی پروپونتیس بخش‌هایی واقع‌اند که تا لکتوم ادامه دارند.

۶- در یکی از دو سوی لکتوم با خلیج پهن و گشاده‌ای روبر می‌شویم که از تورفتگی کوه ایدا در خشکی ایجاد می‌شود. در سوی دیگر **کانه** واقع است که دماغه‌ایست روبروی لکتوم. همان‌گونه که پیش از این گفتم شهرهای ایولین‌ها در این خلیج واقع‌اند که تا مصب **رود هرموس** ادامه دارند. در بخش‌های آغازین این کتاب یادآور شدم که هنگام کشتیرانی از بیزانتیوم، رو به جنوب، راه دریایی به خط مستقیم نخست به **سستوس** و ابیدوس، از میان پروپونتیس، می‌گذرد. آنگاه به موازات ساحل آسیا تا کاریه ادامه می‌یابد. بنابراین شایسته این است که به هنگام شنیدن آنچه هم‌اکنون خواهد آمد این نکته را مدّنظر داشته باشیم. هرگاه از خلیج معینی در ساحل نام می‌برم بایستی بلافاصله دماغه‌هایی را که این خلیج‌ها را به وجود می‌آورند به یاد آورد و چنان پنداشت که آن دماغه‌ها روی خط واحدی قرار دارند.

* ایلیاد، ۹-۱۲

** ایلیاد ۲۸۴ -۱۴.

۷- اما درباره آنچه هومر می‌گوید: آنان که موضوع را با دقّت بیشتر مطالعه کرده‌اند حدس می‌زنند تمام این ساحل به تصرّف تروا درآمده بود و با آنکه میان نه دودمان تقسیم شده بود، به هنگام جنگ‌های تروا، مطیع پریام بودند که در آن روزگار تروا خوانده می‌شد. مثلاً آخیل [=آشیل] و سپاه او چون، از همان آغاز ماجرا، متوجه شدند مردم ایلیوم در پشت حصارها پناه گرفته‌اند کوشیدند با حمله و یورش به اینجا و آن‌جا نواحی مجاور را به تصرف خود درآورند. هومر از قول آخیل می‌گوید:

«... با کشتی‌هایم دوازده شهر پرجمعیت را به تاراج بردم و در خشکی یازده شهر واقع در سرزمین زرخیز تروا را تصرف کرده‌ام».

آشکار است مراد هومر از «تروا» در اینجا آن بخشی از خشکی است که آن را آخیل چپاول و غارت کرده بود؛ از جمله دیگر نقاطی که آخیل آنها را غارت کرد سرزمین واقع در برابر جزیره لسبوس در همساگی **تبه** و **لیرنسوس** و **پداسوس**، که به للگ‌ها تعلق داشت و سرزمین تحت سیطره **یوروپیلوس** پسر **تلفوس** بود. هومر می‌گوید این نقاط و از جمله خود لسبوس غارت شدند: «به تن خود لسبوس را که نیکو ساخته شده بود تصرف کرد» و «لیرنسوس و پدوس را غارت کرد».* و «لیرنسوس و بناهای تبه را ویران ساخت».** در لنسوس بود که بریزیس را به اسیری گرفت «و او را از لیرنسوس روانه غربت کرد»*** بنا به گفته هومر به هنگام این اسیرگیری بود که شهرهای **مینس** و **اپیستروفوس** سقوط می‌کنند و این مطلب را از آن‌جا می‌دانیم که چون بریزیس در سوگ همسرش، **پاتروکلوس**، شیون‌کنان می‌گوید:

«تو، حتی نگذاشتی در آن زمان که اخیل همسرم راکشت و شهر مقدس مینس را ویران ساخت اشک بریزم».****

اگر هومر لیرنسوس را شهر مقدس مینس می‌خواند دلیل است که مینس شاه آن‌جا بوده و در اثنای نبرد کشته شده بود. اما **خریسیس** در شهر تبه اسیر می‌شود

* ایلیاد کتاب نهم بند ۱۲۹
** ایلیاد کتاب بیستم بند ۹۲
*** ایلیاد کتاب دوم بند ۶۹۲
**** ایلیاد کتاب نوزدهم بند ۲۹۵

زیرا هومر می‌گوید «به تبه، شهر اپیتون مقدّس رفتیم»* و بعد هم می‌افزاید که خریسیس از جمله‌ی غنیمت‌هایی بود که از آن‌جا آوردند. **اندروماخه** هم از همانجا آمد.

«اندروماخه دختر ایتیون خوش قلب، ایتیونی که در دامنه **پلاکوس**، کوه پوشیده از جنگل، می‌زیست و شاه مردم کیلیکیه بود».**

پس از مینس این دومین شاه از شاهان تروا است. بر وفق این حقایق، مؤلفان می‌پندارند که این گفته اندروماخانه:

«که‌ای هکتور و ای برمن، به یقین به هنگام تولد ما هر دو از روز تولد سرنوشتی همانند ویژه داشتیم. تو در تروا و من در قصر پریام».***

را نباید آنچنان تفسیر کرد که معنایش این شود که هکتور در تروا و اندروماخه در تبه زاییده شده بودند بلکه مراد این بوده که گفته شد ما هر دو زاده‌ی تروا هستیم. تو در دودمان پریام و من در دودمان تبه. سومین شاه سلطان **للک‌ها** بود که او نیز از اهالی تروا محسوب می‌شد. هومر آورده است «**آلتس** که بر للک‌های دلیر سالار بود»**** و پریام از دختر او صاحب دو پسر به نام‌های **لیکائون** و **پولیدوروس** شد. تردیدی نمی‌توان داشت آنانی که در زیر فرمان هکتور فهرست شده‌اند همه مردم تروا بوده‌اند.

«تروایی‌ها را هکتور کبیر فرماندهی می‌کرد که کلاه‌خودش برق می‌زد».*****

پس از آن نوبت مردمی بود که تحت فرمان **اینیاس** بودند «**داردانیان** را پسر سلحشور **انخیسس** فرماندهی می‌کرد»******. فرمانده **لیکیه‌ای‌ها پانادا روس** بود که آنان نیز از مردم تروا محسوب می‌شدند. می‌گوید:

«بر آنان که در زلیا، در ژرف‌ترین دره‌های کوه ایدا می‌زیستند و بر تروایی‌های توانگر که از آب‌های گل‌آلود رود ایسپوس می‌نوشتند

* ایلیاد کتاب یکم بند ۳۶۶
** ایلیاد، کتاب بیست‌ودوم بند ۴۷۷
*** ایلیاد، کتاب بیست‌وسوم بند ۴۷۷
**** ایلیاد، کتاب دوم بند ۸۱۶
***** ایلیاد، کتاب بیستم بند ۸۳
****** ایلیاد، کتاب دوم بند ۸۲۴

پانداروس فرزند صاحب افتخار لیکانون فرمانده بود».

و این ششمین دودمان بود. پس تردید نمی‌توان داشت آنهایی که در سرزمین واقع میان رود ایسپوس و اپیدوس می‌زیستند تروایی بوده‌اند... اما این واقعیت که پریام، یکّه و تنها فرمانروای بزرگ تمام این سرزمین‌ها بود از آنچه آخیل به پریام می‌گوید استنباط می‌کنیم. هومر آن گفته‌ها را چنین نقل می‌کند:

«... و درباره‌ی تو ای سالار پیر ما را گفته‌اند که پیش از این نیکبخت و کامیاب بوده‌ای، می‌گویند که ای مرد سالخورده چون ثروتی بی‌حساب داشتی نه تنها فرمانروای تمام جزیره لسبوس، که دریا آن را فرا گرفته، و شهر **ماکار** بودی بلکه سرتاسر فریگیه و نواحی بالادست آن را تا هلسپونت بی‌حد و مرز، در تحت تسلّط خود داشتی».*

۸- چنین بود شرایط موجود در روزگار جنگ‌های تروا. اما بعدها انبوهی از تغییرات رویداد. بخش‌های اطراف کیزیکوس تا حوالی **پراکتیوس** را مهاجران فریگیه‌ای اشغال کردند و سرزمین‌های اطراف ابیدوس به تصرف مردم تراکیه درآمد. پیش از دو قوم **بربریک**‌ها و **دریوپ**‌ها بر آن‌جا مسلط بودند. سرزمین‌های مجاور را **تررها** که تراکیه‌ای بودند اشغال کردند. بر جلگه تبه، لیدیه، که در آن روزگار **میونیان**‌ها نامیده می‌شدند و باقی مانده‌های **میسیان‌ها** سیادت یافتند. از آن‌جایی که هومر ئیولیان و تروا را در یکدیگر ادغام می‌کند و چون ئیولیان صاحب تمام سرزمین از رود هرموس تا خط ساحلی کیزیکوس و سرزمین مجاور آن تا رود ایسپوس بودند خطا نخواهد بود اگر بگویم سرزمین ئولیان از رود هرموس تا لکتوم وسرزمین بعد از آن، که تا رود ایسپوس ادامه دارد، گسترده است. اما آن‌جا که به شرح جزئیات خواهم پرداخت دوباره میان این دو تفاوت قایل شده و وضع را همان‌گونه که امروز هست شرح خواهم داد.

۹- پس بر طبق گفته هومر سرزمین تروا پس از شهر کیزیکوس و رود ایسپوس

* ایلیاد، کتاب بیست‌وچهارم بند ۵۴۳

آغاز می‌شود. زیرا همان‌گونه که آمد می‌گوید «بر آنان که در **زلیا**، در ژرف‌ترین دره‌های کوه ایدا می‌زیستند و بر تروادهای توانگر که از آب گل‌آلود رود ایسپوس می‌نوشیدند، **پاندوروس**، فرزند صاحب افتخار لیکائون فرمانده بود». هومر اینان را لیکیه‌ای‌ها نیز می‌نامد. اسم دیگر اینان، به مناسبت دریاچه‌ی **افنیتیس**، **افنی**، بود زیرا در گذشته دریاچه **داسکیلیتیس** به این نام خوانده می‌شد.

۱۰- زلیا در دورترین نقطه کوهپایه کوه **ایدا** واقع شده و از کیزیکوس ۱۹۰ استادیا و از نزدیک‌ترین ساحل دریا، که رود ایسپوس در آن‌جا به دریا می‌ریزد، ۸۰ استادیا فاصله دارد. هومر به ترتیب از نقاط ساحلی که پس از رود ایسپوس واقع شده‌اند نام می‌برد. می‌گوید:

«و کسانی را که **ادراستیا** و سرزمین ایسپوس را صاحب بودند و **پی‌تیا** و کوه شیب‌دار **تریا** را در تصرف داشتند توسط **ادراستوس** و **امفیوس** زره کتانی‌پوش و دو پسر **مرویس** اهل پرکوته فرماندهی می‌شدند».*

این نقاط در پایین دست زلیا قرار گرفته. اما، تا ساحل، در تصرف مردم کیزیکوس و **پریاپنی** است. رود **تارسیوس** که همانند رود **هپتاپوروس**. راه بیست بار از روی آن می‌گذرد، نزدیک زلیا بوده و هومر متذکر آن است. رودی هم که از **نیکومدیا** به **نیکیه** می‌آید بیست و چهار گذرگاه دارد. رودی که از **فولوی** به سرزمین **ئیلیان‌ها** می‌گذرد نیز در نقاط متعدد قابل عبور است... رود **اسکارتون** بیست‌وپنج گذرگاه دارد. رودی هم که از سرزمین **کوسکینی** به **الاباندا** می‌رسد نیز گذرگاههای متعدد دارد. رودی که از **تیانا** از طریق تاروس وارد **سولی** می‌شود هفتادوپنج محل عبور دارد.

۱۱- تقریباً ...** استادیا بالای دهانه رود ایسپوس تپه‌ای است که آرامگاه **ممون** پسر **تیتونوس** در آن‌جاست. روستای ممون نیز در همان نزدیکی است. **رود گرانیکوس** که در فاصله میان ایسپوس و رود پریاپوس جریان دارد عمدتاً از دشت ادراستیا می‌گذرد. در همین جا بود که اسکندر ساتراپ داریوش را در طی

*- ایلیاد ۸۲۸-۲

**- تعداد استادیا از متن اصلی افتاده است.

نبردی سخت شکست داد و بر تمام سرزمین‌های واقع در داخل تاروس و فرات و شهر **سیدنه** و قلمرو وسیعی که همین نام را دارد و درکنار رودگرانیکوس واقع است، اما اکنون شهر خرابه‌ای بیش نیست، تسلّط یافت. در مرز میان قلمرو کیزیکوس و پریاپوس محلی است به نام **هارپاگیه** که بنا به قول پاره‌ای از مؤلفین افسانه‌ها **گنامیده** را در اینجا ربودند. هر چند دیگران می‌گویند این حادثه در دماغه‌ی داردانیان و نزدیک داردانیه اتفاق افتاد.

۱۲- پریاپوس شهری بندری درکنار دریاست که لنگرگاه دارد. پاره‌ای می‌گویند این شهر را میلسیان‌ها، همزمان با بنیادگذاری شهرهای مهاجرنشینی ابیدیوس و **پروکونسوس**، بناکردند. حال آنکه دیگران کیزیسنی‌ها را پایه‌گذار آن می‌دانند. آن‌جا را به اسم **پاریاپوس** که معبود محلی‌ها بود، خواندند. سپس بعدها این پرستشگاه به **اورنیه**، نزدیک کورینت، انتقال یافت. پاره‌ای اعتقاد دارند که پرستش این ایزد در آن محل به این مناسبت بود که وی را فرند **دیونیسوس** و حوری جنگلی می‌دانستند چون سرزمین آنان پوشیده از تاکستان‌هاست. تاکستان‌هایی که یا متعلق به اینان است و یا از آن همسایگان آنان. مرادم مردم **پاریانی** و **لامپاسکانی** است. به هر حال می‌گویند خشایارشا لامپاسکوس را به تمیستوکل واگذارکرد تا شراب سفره‌خانه او از آن‌جا تأمین شود. اما بعد از آن زمان، مردم محل، پاریاپوس را به مقام ایزدی رساندند. زیرا حتی هسیود نیز از او بی‌خبر بود. با ایزدان اتیکائی از قبیل **اورتانه** و **کونیسالوس** و **تیخون** و دیگران همانند است.

۱۳- این سرزمین را ادراستیه و یا جلگه ادراسیته می‌خوانند زیرا رسم است که مردم در اینجا برای یک سرزمین دو اسم بگذارند. مانند «تبه» و «جلگه تبه» و یا **میگدونیا** و **جلگه میگدونیا**. بسیاری از جمله کالیستنس می‌گویند ادراستیا را به نام ادراستوس شاه، نخستین کسی، که برای **نمسیس** معبدی بنا کرد نام‌گذاری کردند. این شهر میان پاریاپوس و پاریوم است. در پایین دست آن جلگه‌ای است به همین

نام و در آن هاتفی پیشگویی می‌کند که در پرستشگاه **اپولوی اکتیوس** و **ارتمیس**....* اما چون پرستشگاه ویران شد تمام اسباب و اثاثیه و سنگ‌کاری‌های آن به پاریوم انتقال یافت که در آن‌جا زیرنظر **هرموکریون** محرابی بنا شد که ابعاد زیبای آن چشمگیر بود. این پرستشگاه نیز مانند زلیا از رونق افتاد. در اینجا معبد ادراستیا و نمسیس وجود ندارد. اما پرستشگاهی ادراستیا درکیزیکوس برپا است. **انتیماخوس** چنین می‌گوید: ایزدبانوی بزرگ **نمسیس** در اینجاست و دیگر ایزدان این بخش را به او واگذارکرده‌اند. ادراستوس نخستین کسی بود که برای او محرابی در نزدیکی رود ایسپوس بنا کرد و در آن‌جا با نام **ادراستیه** پرستش می‌شود.

۱۴- شهر پاریوم کنار دریا است. بندر آن از بندر پریاپوس بزرگ‌تر است از قلمرو پریاپوس کاسته و بر سرزمین متعلق به پاریوم افزوده‌اند. مردم پاریوم مناسبات نیکو، با شاهان **اتالیک**، که مردم پاریاپوس از رعایای آنها بودند، برقرارکرده و اجازه یافتند تا بخش بزرگی از آن را بر سرزمین خود بیفزایند. در اینجا افسانه‌ای رواج دارد. افسانه این است که **افیوجنی‌ها** [= مارزاده‌ها] از خویشان و بستگان قبیله مار هستند و شهرت دارند که مردان افیوجنی می‌توانند مانند جادوگران اشخاص مارگزیده را شفا دهند. اینان نخست با خواندن افسون‌هایی رنگ کبود بدن مارگزیده را به بدن خود منتقل می‌کنند و آنگاه ورم و درد نیش مار را فرو می‌نشانند. طبق این افسانه نخستین بنیادگذار این قبیله ماری بوده که به شکل آدمیزاد درآمده بود. شاید این شخص از افراد قبیله **پسیلی** ساکن **لیبیا**** بوده که نفوذش در قبیله‌اش دوام آورده بود. پاریوم را میلسیان‌ها و اریتریان‌ها و **پاریان‌ها** بنیاد گذاشتند.

۱۵- **پیتیا** در ناحیه **پیتیوس**، واقع در قلمرو پاریوم، در زیر کوهی پوشیده از درخت سرو واقع شده است. میان پاریوم و پیریاپوس در جهت **لینوم** در ساحل دریا واقع است. حلزون لینومی را، که بهترین حلزون‌های دنیا است از اینجا می‌آورند.

۱۶- پروکنسوس باستانی و پروکنسوس امروزی در راه ساحلی از پاریوم به

*- متن در اینجا افتادگی دارد.

**- نک ۱۷-۱-۴۴

پریاپوس قرار دارد. شهری است که معدن سنگ مرمر سفید دارد و مرمر آن مورد پسند و مرغوب است. بهترین آثار هنری این بخش از دنیا، مخصوصاً در کیزیکوس از این سنگ مرمر ساخته می‌شود. **آریستیس** - سراینده حماسه **اریماسپیان** - که یکی از شیادان* به نام روزگار بود از اهالی پیروکنسوس بود.

۱۷- درباره‌ی کوه **تریا** پاره‌ای می‌گویند این همان سلسله‌ی کوه‌های **پیروسوس** است که از آن مردم کیزیکوس است و در مجاورت زلیا واقع شده و مردم لیدیه در آن‌جا برای خود شکارگاهی ترتیب داده بودند که بعدها پارسیان از آن استفاده می‌کردند. در آن‌جا معبدی وجود دارد متعلق به مادر ایزدان که به **معبد تریا** شهرت دارد.

۱۸- **لامپاکوس** نیز شهری در کنار دریاست که، همانند ابیدوس. بندرگاهش رونق دارد. فاصله‌اش با ابیدوس تقریباً ۱۷۰ استادیا است. پیش از این **پیتیوسا** خوانده می‌شد همانند **خیوس**. شهر کوچک **کالی‌پولیس** در کرانه مقابل خرسونسوس واقع است. بر دماغه‌ای که، تا دور دست در جهت شهر لامپساکوس ادامه می‌یابد قرار دارد. فاصله آن از روی دریا تا اسیا بیشتر از ۴۰ استادیا نیست.

۱۹- در فاصله‌ی میان لامپساکوس و پاریوم رودی و شهری به نام **پیسوس** هست که شهر آن ویران شده. مردم این شهر که همانند اهالی شهر لامپساکوس از مهاجرین میلسیان‌ها بودند در شهر اخیر ساکن شدند. هومر دوبار به این محل اشاره می‌کند. یکی آن‌جا که می‌گوید «و سرزمین پیسوس» و دیگری آنگاه که می‌گوید «مردی ثروتمند در پیسوس می‌زیست». در این مورد دوم هجای اول اسم را جا انداخته است. رودخانه را حال با این اسم آخری یعنی پیسوس می‌خوانند. **کلنی** که مشرف بر لامپساکوس است در داخل سرزمین **لامپساکنه** قرار دارد و از دیگر مهاجرنشین‌های میلسیان است. شهر دیگری هم به همین نام در دریای بیرون هلسپونتین وجود دارد که تا ایلیوم ۱۴۰ استادیا فاصله داشته و زادگاه **کینوس** است.

*- نک: هرودوت ۱۳-۴.

[شاه **کلنی** که در جنگ‌های تروا به دست آخیل کشته شد]. **اناگسیمنس** می‌گوید نقاط دیگری نیز در قلمرو اریتریان و **فوکی**‌ها و تسالی وجود دارد که کلنی نام دارند. در قلمرو پاریوم نیز محلی به نام **ایلیوکلنی** هست. ناحیه **گرگیتیوم** در قلمرو لامپساکوس است که تاکستان‌هایی مفصل و شراب فراوان دارد. پیش از اینها در قلمرو کیمه نیز شهری به نام گرگیتا وجود داشت که زادگاه **کفالون گرگیتی** بود. هنوز هم در قلمرو کیمه، نزدیک لاریسا، به محلی به نام گرگیتیوم اشاره می‌کنند. **تئوپتلموس** اهل پاریوم بود. **خارون** مورخ و **ادیمنتوس** و **اناگسیمنس** خطیب و **مترودروس**، دوست و مصاحب اپیکوروس، از اهالی لامپساکوس بوده‌اند. به یک روایت خود اپیکوروس را نیز باید از مردم لامپساکوس به شمار آورد زیرا نه تنها بخش عمده از عمر خود را در آن شهر گذراند بلکه روابط صمیمانه با بزرگان آن شهر یعنی **ایدومنئوس** و **لئونوتوس** و مریدان آنان داشت. **اگریپا** اثر مشهور مجسمه‌ساز نامدار **لیسیپوس** را که «شیر به خاک افتاده» نام داشت از اینجا برد و آن را به پرستشگاهی در حوالی روم هدیه کرد.

۲۰- پس از لامپساکوس شهر ابیدوس و دیگر جاهای میان این دو شهر است که هومر آنها را با قلمرو لامپساکوس و بخش‌هایی از پاریوم (این دو شهر به هنگام جنگ‌های تروا هنوز بنا نشده بودند) سر هم دانسته و درباره‌ی آن می‌گوید:

> «... و آنان که در حول **پرکُتی** و **پراکتیوس** می‌زیستند و **سستوس** و ابیدوس و **اریسبی** را صاحب بودند توسط **اسیوس** پسر **هیرتاکوس** هدایت می‌شدند.... که سوار بر اسب‌هایی کرند درشت‌اندام از اریسبی و رود **سلییس** آمده بودند»*.

از این گفته هومر که اسیوس از اریسبی آمده بود می‌توان احتمال داد که اریسبی مقرّ سلطنتی بوده است. اما این مکان‌ها چنان گمنام و ناشناخته هستند که محققین درباره‌ی آنان اتفاق قول ندارند و تنها می‌توان گفت که در حوالی لامپساکوس و

*- ایلیاد ۸۳۵-۲

پاریوم و پرکُتی باستانی بوده‌اند و اسم آنها عوض شده است.

۲۱- اگر این گفته‌ی هومر درست باشد که آسیوس از اریسیبی و رودخانه سلیپس آمده بود می‌توان نتیجه گرفت که **سلیپس** در نزدیکی اریسبی جریان داشته است. رودی به نام **پراکتیوس** وجود دارد اما، برخلاف آنچه گروهی پنداشته‌اند، شهری به این نام سراغ نداریم. این رود نیز در میان آبیدوس و لامپساکوس جریان دارد. به همین قیاس جمله «در حول پراکتیوس می‌زیستند» را باید چنین تعبیر کرد که مقصود هومر این بوده که دراطراف این رودخانه می‌زیسته‌اند. همین امر در مورد جملات زیرین نیز صادق است. «و آنهایی که درکنار رود زیبای **کفیسوس** می‌زیستند» و «آنهایی املاک معروف درکنار رود **پارتنیوس** داشتند». شهری هم به نام **اریسبا** در لسبوس بود که به **متیمانی‌ها** تعلق داشت. رودی هم به نام اریسبوس در تراس وجود دارد، که همانگونه که پیش از این یادآور شدم **کبرنیان**‌های تراکیه‌ای در اطراف آن زیستگاه دارند. اسم‌های مشترک در میان سرزمین تروا و تراکیه فراوانند. به عنوان مثال در تراکیه قبیله‌ای است که **اسکینی‌ها** نام دارند و رودی که آن را **اسکیوس** می‌خوانند و حصاری که آن را حصار **اسکیونی** صدا می‌کنند و در تروا هم دروازه‌های **اسکینی** شناخته بود. **تراکیه‌های گزانتیانی** را می‌شناسیم و رودخانه گزانتوس که در قلمرو تروا جاری است. در سرزمین تروا رود اریسبوس را سراغ داریم که به رود **هربوس** می‌پیوندد و شهری به نام اریسبی. در سرزمین تروا رودخانه است که رهسوس نام دارد و رهسوسی هم بود که شاه تراکیه‌ای‌ها بود. اسم **اسیوس** را هومر در جای دیگر نیز می‌آورد و می‌گوید «اسیوس عموی مادری هکتور پرورش دهنده اسب بود برادر **اکابه** و پسر دیماس که در فریگیه کنار نهر **سنگاریوس** می‌زیست».*

۲۲- میلسیان‌ها شهر ابیدوس را، پس از کسب اجازه از **گیگیس** شاه لیدیه، بنیاد گذاشتند زیرا این ناحیه و تمام تروا زیر سلطه او بود. دماغه‌ای هم به نام گیکاس در

* ایلیاد کتاب شانزدهم، بند ۷۱۷

نزدیکی داردانوس هست. ابیدوس در دهانه‌ی پروپونتیس و هلسپونت واقع شده و فاصله آن از لامپسکوس و ایلیوم ۱۷۰ استادیا است. این تنگه است که اروپا را از آسیا جدا می‌سازد. در آن جا مکانی است به نام **هپتاستادیوم** که خشایارشا در این نقطه پلی زد تا از آسیا به اروپا لشکرکشی کند. آن دماغه‌ی اروپایی که طرف دیگر این تنگه است، و پل در آن‌جا زده شد، به‌مناسبت شکل آن خرسونسوس نام دارد و محل پل در روبروی ابیدوس واقع است. **سستوس** به سبب نزدیکی با ابیدوس، بهترین شهرهای خرسونسوس است. تا آن زمان که فرمانداری‌ها بر طبق اینکه در آسیا هستند و یا در اروپا، تقسیم نشده بودند از ابواب جمعی ابیدوس به شمار می‌رفت. هرچند از میان بندر ابیدوس تا بندر سستوس سی استادیا فاصله است اما با پلی که روی تنگه زدند راه به مراتب کوتاه‌تر شد. زیرا پل را از نزدیک ابیدوس به آن مکان، در پروپونتیس، زدند که از همه جا بدان نزدیک‌تر بود. نزدیک سستوس مکانی است موسوم به **آپوباترا** [= محل پیاده شدن از کشتی]. پل که از کنار هم نهادن کشتی‌ها، یا جسر، درست کرده بودند به این نقطه وصل می‌شد. سستوس به پروپونتیس نزدیک‌تر بوده و بالادست جریان آبی است که از پروپونتیس خارج می‌شود. بنابراین گذر به این سوی تنگه ازسستوس آسان‌تر است زیرا کافی است که کشتی اندکی از بندر سستوس دور شود تا جریان آب کشتی را بدان‌سو بیاورد. اما آنان که بخواهند از ابیدوس به این طرف گذر کنند نخست باید تقریباً هشتاد استادیا در برابر ساحل مقابل کشتی‌رانی کنند تا به برجی برابر سستوس برسند. سپس در جهتی مورب به سوی سستوس کشتی برانند تا با تمام نیروی جریان آب رو در رو نشوند. پس از جنگ‌های تروا ابیدوس نخست موطن تراکیه‌ای‌ها و سپس میلسیانی‌ها شد. اما این شهرها را داریوش پدر خشایارشا آتش زد. مرادم شهرهای واقع در پروپونتیس است. ابیدوس نیز همین سرنوشت شوم را پیدا کرد. داریوش پس از لشکرکشی به سرزمین قبایل بیابانگرد سکاها خبردار شد که این عشایر تدارک لازم را می‌بینند تا از این تنگه گذر کنند و انتقام ظلم و ستمی را که بر آنان روا

داشته بود بگیرند. داریوش نگران بود مبادا مردم این شهرها وسایل گذر سپاه دشمن را از تنگه فراهم آورند بدین سبب با آتش زدن این شهرها خواست مانع از این شود که سکاها بتوانند از تنگه گذر نمایند. این امر و دیگر تحولات و گذشت زمان دلیل آشفتگی است که در نام‌گذاری جغرافیایی این محل دیده می‌شود. اما درباره سستوس و خرسونسوس به هنگام وصف ناحیه تراس راجع این نقاط توضیحات لازم را دادم. **تئوپمپوس** می‌گوید سستوس هرچند کوچک است اما استحکامات استوار دارد و با دیواری مضاعف که دویست پا پهنا دارد به بندرگاه خود متصل است. به این علت و به سبب جریان دریایی بر تنگه تسلط دارد.

۲۳- **استیرا** در تروا و بالای ناحیه ابیدوس قرار دارد. این شهر ویرانه شده از آن مردم ابیدوس است. اما در روزگار گذشته شهری مستقل بود و صاحب معادن طلا. ذخیره این معدن طلا همچون معدن طلای کوه تمولوس، در همسایگی **پاکتولوس**، اکنون تمام شده است. فاصله ابیدوس تا ایسپوس به خط مستقیم ۷۰۰ استادیا است.

۲۴- قلمرو ایلیوم در بیرون ابیدوس است. بخش‌های ساحلی آن تا لکتوم کشیده می‌شود. پاره‌ای از جلگه تروا و بخش‌های بیرون کوه آیدا متعلق به **اینی‌یائی‌هاست**. هومر از این دو بخش آخری با دو نام یاد می‌کند. یک جا می‌گوید: «داردانی‌ها را به نوبه خود فرزند دلیر **انخیسس** فرماندهی می‌کرد». و به این ترتیب مردم بومی را «داردانی» می‌خواند. در جای دیگر می‌گوید: «داردانیا»: «تروائی‌ها و لیکیه‌ای‌ها و داردانیان که جنگ تن به تن می‌کردند». معقول است گمان برد که در روزگار باستان شهر داردانیا در این حوالی بوده است. هومر متذکر شهر شده بود و می‌گوید «زئوس نخست **داردنوس** را زاد و شهر **داردانی** را پی افکند».* اما اکنون کوچک‌ترین اثری از این شهر در آن سرزمین دیده نمی‌شود.

۲۵- افلاطون می‌پندارد، پس از وقوع طوفان، سه‌گونه تمدن پیدا شد. نخست

*- ایلیاد کتاب ۲۰ بند ۲۱۵

تمدنی که در میان مردمی که بر فرازکوه‌ها می‌زیستند جوانه زد. این تمدن ساده و بَدَوی بود. مردم هنوز از آب‌هایی که با ژرفی زیاد جلگه‌ها را فراگرفته بودند هراس داشتند؛ دوم تمدنی که در میان مردم کوهپایه‌ها رشد کرد زیرا به تدریج آبی که جلگه‌ها را فراگرفته بود فرونشست و مردم اندک‌اندک دل و جرئت یافتند. سوم آن تمدنی بود که در جلگه‌ها شکوفا شد، می‌توان از تمدن‌های نوع چهارم وپنجم و حتی بیشتر نیز سخن گفت. اما آخرین تمدن آن بود که در سواحل دریا و جزیره‌ها جلوه‌گر شد. یعنی آن هنگام که سرانجام ترس و هراس آدمی از آب و سیل فروکش کرده. می‌توان گفت مشخص کننده مراحل گوناگون تمدن مقدار هراس و یا جرئت آدمی در برخورد و رویارویی با دریا است. تمدن اصولاً رابطه‌ی مستقیم دارد با منش و طرز برخورد افراد جامعه با پدیده‌های طبیعی و اجتماعی. بیشی یا کمی جرأت آدمی، در برخورد با پدیده دریا و تبعات آن، می‌تواند نمایانگر مراحل گوناگون تمدن باشد. بی‌پروایی یا هراس در برخورد با دریا می‌تواند بر مراحل گوناگون تمدن و فرهنگ اثر نماید. مانند داشتن خصلت‌های نیک و یا وحشیانه که خود پایه‌ای است برای به دست آوردن صفات متعادل‌تر در مرحله‌ی بعدی است. اما در مرحله‌ای بعدی نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. مرادم خصلت‌های روستایی و شبه روستایی و شهرنشینی است. باکسب خصلت شهرنشینی و تحوّل تدریجی این مراحل به موازات بهبودی رفتار و منش همراه با تغییر در محل سکونت و نحوه‌ی زندگی منجر به آداب‌دانی و فرهنگ متعالی می‌شود. افلاطون در تأیید این معنی به اشعار هومر استناد می‌جوید که به عنوان مثال مرحله‌ی اول تمدن نمونه زندگی **سیکلوپها** را بیان می‌کند که با میوه‌های نکاشته شده امرار معاش کرده و بر فرازکوه‌ها در غارها می‌زیستند. می‌گویند «تمام این چیزها کاشته نشده و شخم نزده می‌روید». افلاطون در بند ۶۸۰ کتاب سوم قوانین از زبان شخصی آتنی این چنین می‌گوید:

> تا آن‌جا که می‌دانم قانون اساسی جامعه‌ی بلافاصله پس از طوفان امروز به نام «پدرسالاری» خوانده می‌شود. آن قانون امروز هم در

بسیاری از نقاط یونان و دیگر سرزمین‌ها جاری است. حتی هومر نیز در وصف مسکن **سیکلوپها** به آن این‌گونه تمدن اشاره می‌کند:

«آن‌جا نه انجمنی هست و نه قانونی. مردمان در غارهای با سقف بلند که در کوه کنده‌اند بسر می‌برند. مرد برای زنان و فرزندان خود قانون وضع می‌کند و کسی را با کسی کاری نیست».

آیا این قوانین زاده‌ی اندیشه کسانی نبود که بر اثر ویرانی‌های ناشی از طوفان تنها مانده بودند و به صورت خانواده‌های منزوی دور از یکدیگر زندگی می‌کردند؟ بدیهی است در این گونه خانواده‌ها آنکه سالخورده‌تر است و تجربه بیشتر دارد حکومت را از پدر و مادر به ارث می‌برد و بر دیگران حکم می‌راند، اعضای جوانتر خانواده چون مرغکانی که به دنبال مادر می‌دوند او را پیروی می‌کنند و هر قانونی را که آقای خانواده وضع کند می‌پذیرند و عملاً در جامعه‌ی پادشاهی بسر می‌برند. با گذشت زمان خانواده‌ها بزرگتر می‌شوند و چندین خانواده گرد هم می‌آیند و در پای کوه به زراعت می‌پردازند. کشت‌زارها را با دیواری از خار و خاشاک محصور می‌کنند تا از آسیب جانوران مصون بماند. بدین‌سان جامعه‌ای بزرگتر پدید می‌آید. هنوز خانواده در زیر فرمان سالخورده‌ترین عضو خود به سر می‌برد و به رسوم و آداب پیشین وفادار است. چون پدر هر خانواده قوانین مشخصی را برای فرزندان و نوه‌های خود به‌جا گذاشته است. اما هر خانواده قوانین خود را برتر از قوانین دیگران می‌شمارد و به قوانین خانواده‌های دیگر اعتنا نمی‌کند. اینجاست که ما بی‌آنکه خود متوجه شویم با مسئله آغاز قانون‌گذاری مواجه شده‌ایم. رفته‌رفته در جامعه‌ای که از چندین خانواده تشکیل یافته نیاز پیدا می‌شود که از میان جامعه چندکس را برگزینند تا اینان قوانین همه خانواده‌ها را به دقت بررسی کنند و از آن میان آنها آنچه را برای تمام جامعه سودمندتر می‌دانند به بزرگان همه خانواده‌ها پیشنهاد کنند. این برگزیدگان که قانون‌گذار خوانده می‌شوند معلوم می‌کنند که زمام حکومت جامعه به دست کدام کسان باید سپرده شود. بدین سان حکومت

پدرسالاری به حکومت اریستوکراسی یا پادشاهی تبدیل می‌شود. اما نوع سومی هم از حکومت وجود دارد که همه اقسام حکومت‌ها و قوانین اساسی را در خود جمع دارد. این همان نوعی است که هومر پس از ذکر دو نوع دیگر بدان اشاره کرده و گفته است:

«پس از آن داردانیا را بنا نهاد
زیرا ایلیون، شهر مقدس سخنوران
هنوز در جلگه ساخته نشده بود.
بلکه آنان در پای کوه ایدا که چشمه‌های فراوان دارد
مسکن داشتند».*

این مرحله سوم مرحله اسکان در جلگه‌ها است و معاصر است با زمان زندگی ایلوس. وی بنیانگذار سنتی ایلیوم است که شهر را هم به نام او خواندند. می‌توان پنداشت که به همین دلیل او را در میان جلگه به خاک سپردند و به همین مناسبت هومر می‌گوید:

«هم‌اکنون مردم تروا در میان جلگه، پس از درخت انجیر خودرو به گور ایلوس باستانی رسیدند».**

اما حتی ایلوس نیز هنوز جرات کافی نیافته بود و ترسش نریخته بود زیرا شهر را نه در جایی که امروز قرار دارد بلکه در نقطه‌ی شرقی‌تر و مرتفع‌تر که با شهر امروزی سی استادیا فاصله دارد پی‌ریزی کرد. همان جایی که امروز روستای ایلیان واقع شده، نزدیک کوه ایدا و داردانیا. اما مردم امروز ایلیوم که به شکوه و جلال شهر امروزی خود فخر می‌فروشند اصرار دارند که این شهر همان شهر باستانی است و شهادت هومر را نمی‌پذیرند. پژوهشگران دیگر نیز به این نتیجه رسیده‌اند که محل شهر چندین بار تغییر کرده است و شهر امروزی ایلیوم در روزگار گرزوس، شاه لیدیه، بنا شده است. پس مسلّم است که اینگونه جابجایی از نقاط مرتفع به نقاط

*- اودیسه، کتاب نهم، ۱۰۹ و ۱۱۴-۱۱۲ **- ایلیاد، کتاب یازدهم، بند ۱۶۶.

پست‌تر واقع در جلگه‌ها و سواحل دریاها در طول زمان انجام گرفته و نمایانگر مراحل گوناگون تمدن و چگونگی تحولات جامعه‌ی آدمیان است. اما هنوز در این زمینه باید جستجو و تحقیق بیشتر انجام گیرد.

۲۶- همچنین می‌گویند که شهر امروزی ایلیان‌ها مدت‌ها روستایی ساده بود که در آن پرستشگاه کوچک و بی‌ارزشی برای **آتنه** بنا کرده بودند. اسکندر مقدونی پس از آنکه در نبرد با **داریوش سوم** در سواحل رود گرانیکوس پیروز شد بدین پرستشگاه رفت و به نشانه شکرگذاری این پرستشگاه را با انواع هدایا و نذرهای گرانبها آراست. آن روستا را شهر خواند. کسانی را مأمور ساخت تا در آن‌جا بناها و ساختمان‌های باشکوه و پرهزینه برپا دارند. شهر را از پرداخت هر نوع مالیات و عوارض وباج معاف داشت. پس از آنکه شاهنشاهی ایرانیان را برانداخت نامه‌ای تفقدآمیز بدان شهرفرستاد و تعهد کرد تا از آن شهری بزرگ بسازد و معبدی باشکوه در آن‌جا بنا کند و مقرر دارد تا مسابقه‌هایی، از نوع بازی‌های المپیک، در آن‌جا اجرا شود. پس از آنکه اسکندر درگذشت **لیزیماخوس** بدان شهر عنایت مخصوص پیدا کرد. پرستشگاهی در آن‌جا بنا کرد و حصاری با محیط چهل استادیا به دور شهر کشید که امروز فرسوده شده وضع دلخراشی دارد. بعد هم لیزیماخوس به شهر اسکندریه که **انتیگنوس** آن را پی افکند و آن را **انتیگونا** نام نهاده بود علاقمند شد. اسم آن‌را عوض کرد و **اسکندریه** نام نهاد. می‌پنداشت سزاوار است جانشینان اسکندر با بنا کردن شهرهایی به نام اسکندر مراتب قدرشناسی خود را نسبت به او ابراز دارند و یاد او را جاویدان سازند. باید اقرار کرد که شهر مزبور دوام آورده و توسعه یافته و امروزه نه تنها اقامتگاه مهاجران رومی است بلکه یکی از شهرهای بزرگ دنیا است.

۲۷- چون رومی‌ها برای نخستین بار پا به آسیا نهادند و **انتیوخوس کبیر** را از سرزمین‌های واقع در این سوی تاروس بیرون راندند ایلیوم امروزی روستایی شهرک‌مانند بود. **دیمتریوس** اهل **سکپسیس** می‌گوید به هنگام کودکی از آن شهر

دیدن کرده بود و آن‌جا را چنان متروکه یافته بود که بناهای آن‌جا حتی بام‌های آجری نداشتند. **هگسیانکس** می‌گوید آنگاه که قبیله گالاتیان از اروپا به این سوی تنگه و آسیا آمدند نیاز به پایگاهی داشتند. نخست به این شهر رفتند اما بی‌درنگ از آن‌جا بیرون آمدند زیرا حصار و برج و بارو نداشت. اما بعدها وضع آن‌جا بهتر شد و ترقی کرد. بار دیگر رومی‌هایی که زیر فرمان **فیمبریا** بودند، در اثنای جنگ‌های مهرداد کبیر، آن‌جا را محاصره و ویران کردند. فیمبریا آنگاه که **والریوس فلاکوس** با سِمَت فرماندهی سپاه روم به جنگ مهرداد کبیر آمد سمت معاونت او را داشت. اما شورش کرد و فرمانده خود را در حوالی **بی‌تانیه** به قتل رساند و خود فرمانده سپاه روم شد. به سوی ایلیوم رفت. مردم ایلیوم، چون او را یاغی می‌دانستند، به شهر راه ندادند. او ناچار به زور متوسل شد، و در روز یازدهم محاصره، شهر را تصرف کرد. لاف می‌زد این شهر را در ظرف مدت یازده روز تصرف کرده است، حال آنکه اگامنون که ناوگانی متشکل از هزار کشتی داشت و تمام یونان از او حمایت می‌کرد پس از دهسال، آن هم با زحمت و مشقّت، این شهر را گشوده بوده است. یکی از اهالی شهر ایلیوم در پاسخ او گفت «بلی چنین است که می‌گویی زیرا امروزه پهلوانی چون هکتور در ایلیوم نبود تا از آن دفاع کند». سپس **سولا** وارد معرکه شد. فیمبرا را برانداخت و با مهرداد صلح کرد تا به سرزمین خود بازگردد. با مرمّت‌ها و نوسازی بناها از مردم ایلیوم دلجویی کرد. اما در عصر خود من، قیصری که به مقام خدایی رسیده بود، بیش از اینها به فکر مردم این شهر بود و کوشید تا از اسکندر مقدونی در آبادانی این شهر تقلید کند. اسکندر نه تنها حکومت سلطنتی را به این شهر بازآورد بلکه به هومر نیز ارادت خاص می‌ورزید. به هرحال حکایت از نسخه‌ای از اشعار هومر می‌کنند که به **نسخه‌ی صندوقچه** شهرت دارد و می‌گویند اسکندر همراه با **کالیستنس** و **اناکساراخوس** این نسخه را پیدا کرده و بر آن یادداشت‌ها نوشته بود. آن را در صندوقچه‌ای که در خزانه‌ی پارسیان یافته بود جای داد. به این دلایل بود که اسکندر به ایلیان‌ها عنایت خاصی داشت. اما سزار نه تنها به علت علاقه‌ی به

اسکندر بلکه به سبب شواهد شناخته شده دالّ بر خویشاوندی با ایلیان‌ها و با تعصب ناشی از عنفوان جوانی می‌خواست نسبت به آنان اظهار محبت و مهربانی کند. این شواهد عبارت از این واقعیت بودند که سزار رومی بود و رومی‌ها **اینیاس** را یکی از بنیانگذاران روم می‌دانند. دیگر این که اسم **ایلیوس** از نام شخصی به نام ایلوس اقتباس شده بود که یکی از نیاکان سزار دانسته می‌شد و این ایلوس نام خود را از ایلوسی گرفته بود که شهرت داشت از اعقاب اینیاس بوده است. این گونه بود که سزار نه تنها بر قلمرو ایلیوم افزود بلکه اجازه داد تا آزادی خود را حفظ نماید و از پرداخت هرگونه مالیات و باج و خراج معاف باشد. هنوز که هنوز است مردم این شهر از این مزایا بهره‌منداند. اما اینکه این محل آن ایلیومی که هومر متذکر آن است نیست از ملاحظات زیرین استنباط می‌شود. اما نخست باید شرح کلی درباره‌ی ناحیه مورد بحث بدهم و دنباله مطلب را از همانجا که رها کردم از سر می‌گیرم.

۲۸- پس از ابیدوس دماغه داردانیا، که اندکی پیش متذکر آن شدم، و شهر **داردانوس** است که با ابیدوس هفتاد استادیا فاصله دارد. رود **رودیوس** درفاصله‌ی میان این دو شهر به دریا می‌ریزد. روبروی دهانه‌ی این رود، در خرسونسوس، **کینوس - سما** واقع است که می‌گویند آرامگاه **آگابه** است. اما جمعی می‌پندارند که رود رودیوس به رود ایسپوس می‌پیوندند. این هم یکی از رودهایی است که هومر در ایلیاد از آن یاد کرده است. در کتاب دوازدهم، بند بیستم می‌گوید «**رسوس، هیتاپوروس، کارسوس** و رودیوس». داردانوس یکی از آبادی‌های باستانی و کهن است. اما چنان مورد بی‌عنایتی بود که شاهان ابیدوس به کرّات جای آن را عوض کردند و باز دوباره در همان محل باستانی برقرار ساختند. در اینجا بود که سردار رومی، **کرنلیوس سولا**، با **میترادات** مشهور به **یوپاتور** ملاقات و مذاکره کرد و درباره‌ی شرایط پایان دادن به جنگ به توافق رسیدند.

۲۹- **افرینیوم** در همسایگی اینجاست و زیارتگاه مقدس متعلق به هکتور در نزدیکی آن واقع است. و دریاچه **پتلئوس** در همان حوالی است.

۳۰- سپس شهر **روتیوم** است که بر روی تپه‌ای بنا شده. کرانه نزدیک آن پست است. آرامگاه و پرستشگاه **ایاس** [= آژاکس] در این کرانه است. تندیس ایاس هم در آن‌جاست که آنتونی به مصر برد. اما قیصر اگوست آن را نیز، همانند دیگر تندیس‌ها، به شهرهای صاحب تندیس‌ها برگرداند. انتونی برای جلب رضایت زن مصری [= کلئوپاترا] بهترین و زیباترین اشیاء وقف شده را به مصر برد. اما اگوست این اشیاء را به پرستشگاه‌های ایزدان مربوطه پس داد.

۳۱- پس از روتیوم شهر ویرانه **زگیوم** قرار دارد که پایگاه دریایی و **بندر آخین‌ها** و اردوی آنان بود که **استومالیمنه** [= دهانه مرداب] نام دارد و مصب رود **اسکاماندر** است. پس از آنکه **رود سیموئیس** و اسکاماندر در جلگه به یکدیگر می‌پیوندند مقادیر هنگفتی رسوبات به دریا می‌برند که دهانه را مسدود کرده و باعث پیدایش آبگیرها و مرداب‌ها می‌شود. در برابر دماغه زگیوم در خرسوسنوس **الیوسا** و پرستشگاه **پرتوسیلائوس** قرار دارد که شرح هردوی آنها را هنگام وصف تراکیه آوردم.

۳۲- درازای این کرانه به خط مستقیم از روتیوم تا زگیوم و بنای یادبود اخیل ۶۰ استادیا است. در پایین ایلیوم واقع شده. مقصود ایلیوم امروزی. که بندر اخین‌ها از آن دوازده استادیا فاصله دارد، نیست. بلکه ایلیوم کهن است که در جهت کوه ایدا و سی استادیایی در خشکی قرار دارد. در زیگیوم پرستشگاه و تندیس اخیل برپا شده است. همانند یادبودهایی برای **پاتروکلوس** و **انتیلخوس**. مردم ایلیوم برای این چهار پهلوان و **ایاس** قربانی‌ها می‌کنند. اما عنایتی به **هراکلس** ندارند. موجب این بی‌مهری این است که هراکلس شهر را غارت کرد. اما آن را به کلی ویران نساخت تا دیگران آن را با خاک یکسان سازند. به همین دلیل است که هومر در وصف این رویداد می‌گوید «شهر ایلیوس را غارت کرد و کوچه و بازار آن را بیوه ساخت» و مراد از «بیوه ساختن کوچه و بازار شهر» این است که جمعیت مرد شهر را نابود کرد اما از خود شهر ویرانه‌ای نساخت. اما دیگران را که مردم سزاوار پرستش دانسته و چون ایزدان

برایشان قربانی‌ها می‌کنند شهر را از بیخ و بن ویران کردند. شاید در توجیه این امر بگویند که دیگران در راه حق می جنگیدند در صورتی که هراکلس جنگی را آغاز کرد که در آن حق با او نبود. حال آنکه هراکلس این جنگ را به سبب اسب‌های **لائومدون** آغاز کرده بود.* اما پاره‌ای از مؤلفان می‌گویند چنین نبوده و آنچه موجب بروز اختلاف و جنگ شد اسب‌ها نبودند بلکه پاداشی بود که در عوض نجات دختر قرار بود به هراکلس پرداخت شود. اما این دلایل موضوع مطالعه ما نیست زیرا این گونه ناسازگاری‌های میان روایت‌های گوناگون یک افسانه پایان ندارد. شاید هم تقصیر از ماست که به دلایل معقول‌تر توجه نمی‌کنیم تا بدانیم چرا مردم ایلیوم بعضی از تعهدات خود را انجام دادند و از زیر بار بعضی شانه خالی کردند. ظاهراً از گفته‌های هومر آشکار می‌شود که ایلیوم آن زمان شهری کوچک بوده است. زیرا صراحت دارد که هراکلس تنها با شش فروند کشتی و عده‌ای اندک شهر ایلیوم را غارت کرد**. از همین گفته آشکار می‌شود، که همانگونه که پیش از این گفتیم، پریام در آغاز صاحب آوازه چندانی نبود و بعدها شاه شاهان شد. اگر اندکی دریای بیشتر در کرانه پیش برویم به **اخیوم** می‌رسیم که آغاز آن بخش از خشکی است که به **تندوها** تعلق دارد.

۳۳- چنین است نقاط ساحلی. دشت تروا که در خشکی واقع بوده و رو به مشرق و کوه ایدا گسترش دارد، مشرف بر اینجاست. آن بخش از این جلگه که در کنار کوه است چندان پهنا ندارد. در سمت جنوب تا اسکپسیس و رو به شمال تا زلیای لیکیان‌ها ادامه دارد. این همان سرزمینی است که هومر آن را ملک **اینی‌ها** دانسته و آن را داردانیا می‌نامد. **کبرنیا** زیر دست این ناحیه واقع شده و بیشتر مسطح بوده و تقریباً موازی با داردانیا است. روزگاری در آن‌جا شهری بود که **کبرنه** نام

*- برای فرو نشاندن آتش خشم پوزیدون، ایزد دریاها، لائومدون دختر خود هسپونه را در دماغه اگامیه برهنه کرد و تنها گذاشت تا اینکه هیولای دریایی او را ببلعد. هراکلس تعهد کرد که هیولا را بکشد و دختر را نجات دهد به شرط آنکه لائومدون اسب‌های جاویدان و نامیرای خود را به او دهد. لائومدون شرط را پذیرفت و هراکلس به تعهد خود عمل کرد ولی لائومدون از تحویل دادن اسب‌ها خودداری کرد و موجب شروع جنگ شد.

**- ایلیاد، کتاب پنجم، بند ۶۴۱.

داشت. **دمتریوس** می‌پندارد که قلمرو تحت تسلط هکتور در ایلیوم از پایگاه دریایی تاکبرنه در خشکی گسترش داشته است. می‌گوید که قبر **پاریس** و **اوینونه** همسر او، پیش از آنکه هلن را برباید، در آن‌جا بوده است. هومر نیز می‌گوید **کبرونیوس** - که لابد این شهر یا سرزمین به نام او خوانده شده بود - «پسر نامشروع پریام **شکوهمند** بود».* این گفته نامعقول نیست و کبرنیا تا قلمرو اسکپسیس ادامه دارد. رود سکاماندر که از آن میان می‌گذرد مرز است. مردم کبرنیا با مردم اسکپسیس پیوسته نزاع داشتند تا اینکه **انتیگنوس** اهالی هر دو شهر را در **انتیگونیا**، که اکنون اسکندریه نامیده می‌شود مجبور به اقامت کرد. می‌افزاید مردم کبرنه با دیگران در اسکندریه باقی ماندند اما اهالی اسکپسیس با اذن لیزیماخوس به سرزمین نیاکان خود بازگشتند.

۳۴- بنا به گفته‌ی دمتریوس از رشته کوه‌های ایدا دو پوزه به سوی دریا جدا می‌شود. یکی مستقیماً به روتیوم و دیگری به زیگیوم می‌رود و خطی نیم‌دایره را تشکیل می‌دهند. در جلگه‌ای پایان می‌یابند که به اندازه ایلیوم از دریا فاصله دارد؛ ایلیوم امروزی در انتهای دو پوزه مذکور واقع می‌شود. حال آنکه آبادی کهن در میان دو آغاز این دو پوزه‌ی قرار دارد. می‌افزاید این دو پوزه هم جلگه‌ی **سیموئیسیان** را که رود **سیموئیس** از میان آن می‌گذرد، فرا می‌گیرد و هم **جلگه‌ی سکاماندرین** را که رود سکاماندر در آن جاری است. اسم خاص جلگه تروا بر این ناحیه اطلاق می‌شود. بر طبق گفته‌ی هومر بیشتر جنگ‌ها در همین جا، که فراخ‌تر است، رخ داد. نقاطی را هم که هومر از آنها اسم می‌برد مانند **ارینوس** و گور **آستیس**** و یا **تبه***** و بنای یادبود ایلوس همین‌جاست. رودهای سکاماندر و سیموئیس پس از آنکه به ترتیب از نزدیکی زیگیوم و روتیوم می‌گذرند، اندکی پیش از ایلیوم امروزی، به یکدیگر پیوسته آنگاه به‌سوی زیگیوم رفته و استومالیمنه را تشکیل می‌دهند. دو جلگه مذکور در بالارا بلندی خاکی که به خط مستقیم، میان دو پوزه پیش گفته

*- ایلیاد، کتاب شانزدهم، بند ۷۳۸.
**- ایلیاد کتاب دوم، بند ۷۹۳.
***- ایلیاد کتاب دوم، بند ۸۱۳

وجود دارد، از یکدیگر جدا می‌سازد. این بلندی از ایلیوم امروزی آغاز شده و تا کبرنیا ادامه دارد.

۳۵- اندکی بالاتر از اینجا در فاصله سی استادیایی از شهر امروزی روستای ایلیان‌ها قرار دارد که می‌پندارند در روزگار باستان شهر ایلیوم آن‌جا بوده است. ده استادیا بالاتر از روستای ایلیان‌ها تپه **کالیکولونه** قرار دارد که رود سیموئیس از پنج استادیایی آن می‌گذرد. با این توضیح معنای این شعر هومر آشکار می‌شود.

«آرس مانند طوفان سیاه، بانگ هراس‌انگیز خود را به گوش می‌رساند؛ از بالای برج‌های ایلیون مردم تروا را دل می‌داد، و بزودی بسوی سیموئیس که کنار تپه کالیکولونه جاری است شتافت».*

اگر نبرد در جلگه اسکاماندرین درگرفته بوده است امکان آن می‌رود که آرس هم از فراز برج‌های ارگ ایلیوم و هم از بالای بلندی کالیکولونه نزدیک رود سیموئیس، به تشویق جنجگویان خود می‌پرداخته است. اما چون کالیکولونه چهل استادیا از ایلیوم امروزی فاصله دارد چه لزومی داشت که هومر از نقطه‌ی گفتگو کند که جبهه جنگ بدان‌جا نمی‌رسیده است؟ همچنین جمله «سهم لیکیان‌ها در جهت **تیمبرا** بود»** بیشتر مناسب محل باستانی در جلگه تیمبریای مجاور است. رود تیمبریوس از این دشت گذشته و نزدیک پرستشگاه **اپولوی تیمبریان** به رود سکاماندر می‌پیوندد. اما تیمبریا از ایلیوم امروزی پنجاه استادیا فاصله دارد. از این گذشته **ارینوس** که سنگلاخ و پوشیده از درختان انجیر وحشی است در پایین محل قدیمی شهر است. بی‌سبب نیست که هومر از قول اندروماخه می‌گوید:

«سپاهیان را نزدیک ارینوس مستقر ساز. از این جا بهتر و آسان‌تر از دیگر نقاط می‌توان از حصارهای شهر بالا رفت».***

وارینوس با ایلیویوم امروزی فاصله‌ی زیاد دارد. افزون بر این اندکی پایین‌تر آن درخت بلوطی قرار دارد که هومر در رابطه با اخیل می‌گوید:

* ایلیاد کتاب بیستم، بند ۵۱
** ایلیاد، کتاب دهم، بند ۴۳۰
*** ایلیاد، کتاب ششم، بند ۴۳۳

«تا من پیشاپیش صف‌های آخائی‌ها بودم هکتور جرئت نمی‌کرد که در فاصله دورحصار جنگ کند و تنها تا دروازه‌های سکائی‌ها و درخت بلوط می‌آمد» *.

۳۶- اما پایگاه دریایی که هنوز هم به همین نام خوانده می‌شود چنان نزدیک ایلیوم امروزی است که هر انسان معقولی از بی‌شعوری یونانیان و بزدلی مردم تروا شگفت‌زده می‌شود.

[بقیه این بند و پنج بند بعدی شرح جزییات اختلاف نظرها و آراء متناقص مؤلفان یونان باستان درباره‌ی محل شهر ایلیوم است همراه با نقل قول‌های شاعران و مورخان ناآشنا برای خواننده فارسی‌زبان، بهمین جهت از ترجمه آن صرفنظر شد.]

۴۳- لقب **کوه هزارچشمه** برای کوه ایدا اسمی بامسمی است. تعداد بی‌شماری رود و نهر از این کوه سرچشمه می‌گیرد. مخصوصاً در آن بخش‌هایی از کوهستان که در قلمرو داردانوس - حتی تا اسکپسیس - و ایلیوم قرار دارد. دمتریوس که خود بومی منطقه بود و با خصوصیات جغرافیایی محل آشنایی کامل داشت در جایی می‌گوید «یکی از ارتفاعات کوهستان ایدا را **کوتیلوس** می‌نامند. این بلندی در حدود یکصدوبیست استادیا بالای اسکپسیس واقع شده و رودهای سکاماندر و گرانیکوس و ایسپوس - که این دو رود آخری رو به شمال جریان دارد - و رود پروپونتیس مجموعه‌ی رودهایی‌اند که از به‌هم پیوستن نهرهای جاری از چند چشمه واقع در این کوه پیدا می‌شوند. اما رود سکاماندرکه رو به غرب جریان دارد تنها یک سرچشمه دارد. تمام این چشمه‌ها در نزدیکی یکدیگر واقع شده و در محوطه‌ای که کمتر از بیست استادیا محیط دارد ظاهر می‌شوند. رود ایسپوس از همه طولانی‌تر است و فاصله‌ی پایانش از سرچشمه آن تقریباً پانصد استادیا است. تمام این نکات را هومر متذکر بوده و می‌گوید:

«... و به جای خرمی رسیدند که دو چشمه‌ی سکاماندر مواج از آن‌ها

* ایلیاد، کتاب نهم، بند ۳۵۲

جاری می‌شود. یکی از دو چشمه آبهایش جوشان است [= آب گرم است] و با دود و بخاری که از آن برمی‌خیزد پوشیده شده است. چشمه دیگر حتی در گرماگرم تابستان آبی به سردی آب یخ تگرگی دارد».*

مورد مناقشه است. زیرا از یک سو اکنون در آن حوالی چشمه‌ای آب گرم وجود ندارد. از سوی دیگر سرچشمه سکاماندر در آن‌جا نیست. بلکه در کوهستان بوده و تنها یک سرچشمه دارد و نه دو تا. اما می‌توان حدس زد که شاید چشمه‌ی آب‌گرم خشک شده است و چشمه‌ی آب سرد به علت جریانی زیرزمینی از سکاماندر جدا شده و اکنون در این محل ظاهر می‌شود. حتی می‌توان گفت که چون در نزدیکی سکاماندر بوده آن را سرچشمه سکاماندر فرض کرده‌اند زیرا رسم است، که به این شیوه، چندین سرچشمه را به رودی واحد منسوب دارند.

۴۴- رود **اندریوس** به سکاماندر می‌پیوندد. اندریوس از **کارسنه** که سرزمینی کوهستانی با کشتزارهای دلپذیر است سرچشمه می‌گیرد. در طول داردانیا تا نواحی زلیا و پیتیا گسترش دارد. می‌گویند پیش از این نام این سرزمین را از رود **کارسوس** گرفته بودند. هومر نیز می‌گوید «رودهای رهسوس، هپتاپوروس، کارسوس و رودیوس»** و شهری در این حوالی با اسم همین رود وجود داشت که اکنون ویران شد. دمتریوس در این باره می‌گوید «رود رهسوس را اکنون رهوتیس می‌نامند مگر اینکه مراد آن رودی باشد که به رود گرانیکوس می‌پیوندد. مسافر باید از رود هپتاپوروس، که **پولی‌پوروس** نیز خوانده می‌شود هفت بار گذر کند تا از ناحیه‌ای معروف به «سروناز»[1] به روستای **ملینی** و **اسکپلیوم**، که لیزیماخوس آن را بنیاد نهاد، برسد. درباره‌ی «سروناز» شاه اتالوس اول چنین می‌نویسد «محیط آن ۲۴ پا است و تنه‌ی آن، پس از آنکه از ریشه‌اش شصت و هفت پا ارتفاع یافت و به سه شاخه، که فاصله‌های آنها از یکدیگر برابر است، تقسیم می‌شود. این سه شاخه بار دیگر با یکدیگر متصل می‌شوند و تاجی را می‌سازند و سرجمع بلندی درخت دو پلتراو

*- ایلیاد، کتاب بیست و دوم، بند ۱۴۷. **- ایلیاد، کتاب دوازدهم، بند ۲۰.

1- Beautiful pine

پانزده ذراع می‌شود [= تقریباً ۲۲۵ پا]، از آن درخت تا **آدرمی‌تیوم** واقع در شمال ۱۸۰ استادیا فاصله است. رود کارسوس از ناحیه‌ی **مالوس** جریان می‌یابد که میان **پالاسکپسیس** و **آخیوم**، آن بخش از خشکی که به **تندیان‌ها** تعلق دارد، واقع است. سرانجام به رود ایسپوس می‌پیوندد. رود رودیوس از **کلیندریا** و **گوردوس**، که از «سروناز» شصت استادیا فاصله دارند، جریان می‌یابد و به رود ایسپوس می‌ریزد.

۴۵- در دست چپ دره‌ی ایسپوس نخست **پولیخنا** قرار دارد که آبادی محصوری است. آنگاه پالاسکپسیس؛ سپس **الیزونیوم** (این نام را جعل کرده‌اند تا شاهدی باشد بر فرضیه‌ای هالیزونی‌ها که پیش از این درآن باره شرح لازم را دادم). آنگاه شهر **کارسوس** که حال متروکه است و **کاراسنه** و رود کارسوس. این رود نیز صاحب دره‌ی قابل ملاحظه‌ایست که از دره‌ی رود ایسپوس کوچک‌تر است. سپس نوبت به دشت‌ها و فلات زلیا می‌رسد که به‌گونه‌ای دلنشین کشت و کار شده‌اند. در سمت راست رود ایسپوس، در میان پولیخنا و پالاسکپسیس به **نی-کومه** و **ارگیریا** [= نقره شهر] می‌رسیم. اینها نیز نام‌های جعلی هستند تا گواه درستی فرضیه مذکور باشند و پاسخی باشد برای این پرسش که «پس معادن نقره کجاست؟». اما شهر الیبه و یا الوپه، و یا هر جور دیگر که می‌خواهند آن‌را ملاء کنند، در کجا واقع است؟ کسانی که با این جسارت نام‌های جغرافیایی را جعل می‌کنند نباید که از جعل این اسم نیز احساس شرمندگی کرده‌باشند. اما در این امر اهمال کرده و مشت خود را باز نموده و درک واقعیت را آسان کرده‌اند.

۴۶- پس از دماغه‌ی **زیگیان** و اخیلوم به **آخائیوم** می‌رسیم یعنی آن بخش از خشکی که به **تندیان** تعلق دارد. بعد هم به خود **تندوس** که از خشکی تنها ۴۰ استادیا فاصله دارد. تقریباً هشتاد استادیا محیط داشته و شهری از آن ئیولیان‌ها دارد همچنین دو بندر و پرستشگاهی برای **اپولوی سمینتیان**. در اطراف آن چند جزیره کوچک واقع است، مخصوصاً دو جزیره که سرراه سفر به لکتوم قرار دارند و **کلیدنه** خوانده می‌شوند. پاره‌ای این اسم را بر خود جزیره تندوس اطلاق می‌کنند. و

هستند کسانی که آن را **لیوکفریس** می‌نامند. صحنه‌ی وقوع افسانهٔ **تنس** است که جزیره به اسم او نامگذاری شده و هم‌چنین افسانه **کیکنوس**، شخصی که متولد تراکیه بوده و به گفته بعضی‌ها پدر **تنس** و شاه **کولونیه** بود.

۴۷- کولونیه و لاریسا مجاور آخائیوم بودند و پیش از آن جزو آن بخش از خشکی محسوب می‌شد که به تندیان‌ها تعلق داشت. سپس می‌رسیم به **خریسا** که بر ارتفاع صخره‌ای مشرف بر دریا بنا شده و **هماگزیتوس** که پایین‌تر و مجاور لکتوم است. اکنون اسکندریه همسایه اخیوم است. دیگر شهرها همانند چند پایگاه دیگر به اسکندریه منضم شده‌اند. از جمله **کربنه** و **نیندریا** و اسکندریه بر قلمرو آنان مسلط است. محلی را که امروزه اسکندریه در آن واقع است پیش از این **زیگیا** می‌خواندند.

۴۸- پرستشگاه اپولوی سمینیتیا در خریسا نیز برپاست. نمادی که راز این اسم‌گذاری است در آن‌جا نهفته است. مرادم تندیس موشی است که زیر شمایل اپولو نهاده‌اند. این آثار از کارهای هنری و دست ساخته‌های **سکوپاس** اهل **پاروس** است. این مکان تاریخچه و یا افسانه موش را تداعی می‌کند. می‌گویند چون **تیوکریان‌ها** از جزیره کرت به اینجا آمدند هاتفی پیش‌گویی کرده بود «که اینان باید در آن جایی رخت اقامت بیفکنند که موجودات زیرزمینی بدانان حمله کنند» شهرت دارد که در حوالی هاماکزیتوس انبوهی از موش‌ها شبانه از زیرزمین به درآمدند و آنچه از جنس چرم در سلاح‌ها و تجهیزات آنان بود جویدند. پس تیوکریان‌ها در همان نقطه اقامت گزیدند. آنان بودند که کوه ایدا را به این اسم، که پیش از آن اسم کوهی در کرت بود، خواندند. **هراکلیدس** اهل **پونتوس** می‌گوید که اینان انبوه جمعیت موشها را که در حول وحوش پرستشگاه می‌زیستند مقدس می‌شمارند وبه این دلیل تندیس موش را در زیر پای شمایل اپولو نهاده‌اند. دیگران می‌گویند که شخصی **تیوکر** نام از ولایت **تروز** که امروزه **گزی‌پتونس** خوانده می‌شود به اتیکا آمد. اما تیوکریان‌ها به کرت نرفتند. به نشانه‌ای دیگر، دال بر وجود روابط

نـزدیک مـیان تـروا و مـردم اتـیکا، ایـن واقـعیت است کـه **اریختونیوس** یکـی از بنیان‌گذاران نخستین هر دو قبیله بود. اما این گفته مولفان اخیر است. اما آنچه در **جلگه تبی** و خریسا، که روزگاری در آن‌جا بود، یافت می‌شود بـا آنـچه کـه هـومر می‌گوید همخوانی بیشتر دارد و پایین‌تر به ایـن مـطلب خـواهـم پـرداخت. اسـم **سمینتئوس** در بسیاری نقاط بکار می‌رود از جمله در همسایگی هاماگزیتوس که دو محل را به اسم سمینتیوم می‌خوانند. نقاط دیگری با همین اسم در قلمرو لاریسا دیده می‌شود. در قلمرو پاریوم نیز محلی به نام سمینتیا وجود دارد. هـمچنین در رودس ولیندوس، و بسیاری نـقاط دیگـر، کـه پـرستشگاه سـمینتیوم نـام دارنـد. به‌هرحال جدا از اینها* جلگه هالسیان است که وسعت چندان ندارد و با فاصله از لکتوم درخشکی است و کفه‌ی نمک نزدیک هاماگزتیوس که در آن‌جا بـا وزیـدن **بادهای آتسیان** نمک به گونه‌ای طبیعی متبلور می‌شود. در لکتوم مـحرابـی بـرای دوازده ایزد برپاست که می‌گویند اگاممنون آن را برپا ساخته است. تمام این نقاط در حواشی ایلیوم درفاصله‌ای اندکی بیش از دویست استادیا قرار دارند. همین مطالب درباره‌ی نقاط اطراف ابیدوس واقع در آن سو صادق است. هرچند کـه ابـیدوس اندکی نزدیک‌تر است.

۴۹- با دو برابرکردن فاصله لکتوم به چشمگیرترین شهرهای ئیولیان‌ها و خلیج **ادرامیتیوم** می‌رسیم. همان نقطه‌ای که هومر پیش از این اکثریت للک‌هـا را در آن مـحل جـا مـی‌دهد. هـمچنین کـیلیکیه‌ای‌هـا را. سـرزمین سـاحلی مـیتیلنیان‌ها و روستاهای متعلق به آن جماعت از این قوم که در خشکی می‌زیند در هـمین جـا است. همین خلیج را خلیج **ایدیان‌ها** نیز می‌نامند زیرا رشته کوهی که از لکتوم تاکوه ایدا ادامه دارد در بالای بخش اول خلیج واقع است و بنا به گـفته هـومر للگ‌هـا نخست در اینجا می‌زیسته‌اند.

۵۰- هم‌اکنون در این باره شرح کافی داده‌ام. حال باید بیفزاییـم کـه هـومر از

*- متن یونانی ظاهراً در اینجا مغشوش است.

شهری به نام پداسوس که به للگ‌ها تعلق داشت و از شاه التس اطاعت می‌کرد حکایت کرده و می‌گوید «التس، فرمانروای للک‌های جنگجو که در بالای حصار بلند پداسوس واقع در ساحل ساتینوس»*. محل این شهر متروکه را هنوز می‌توان دید. پاره‌ای از مولفین به اشتباه آورده‌اند، در پای کوه پاتینوس، که این تصور القاء می‌کند که شهر پداسوس در پای کوه ساتینوس قرار داشته است. حال آنکه کوهی به نام ساتینوس وجود ندارد اما رودی هست با این اسم که از کنار شهر می‌گذرد. شهری که اکنون متروکه است. هومر از این رود اسم برده و می‌گوید:

«... و با ضربه زوبین نیزه تیز خود به سوی ساتینوس جهید و این پسر انوپولس راکه از بطن یکی از حوریان بی‌نظیر دریایی کنار رود ساتینوس به دنیا آمده بود زخمی کرد».**

جای دیگر می‌گوید:

«... در پشت حصارهای بلند پداسوس درکرانه‌های سبز و شاداب ساتینوس سلطنت می‌کرد»***.

این رود در زمستان‌ها آن هم به صورت تندآبی جاری است اما همین‌که هومر از آن اسم برده باعث آوازه آن شده است. این نواحی در واقع دنباله داردانیا و سکپسیا بوده و گویی داردانیای دومی است که در ارتفاع پایین‌تر قرار دارد.

۵۱- تمام نواحی پیش از دریای روبروی لسبوس به **آسیان‌ها** و **گارگاریان‌ها** تعلق دارد. این نواحی را قلمرو **انتاندروس** و **کبرنیان‌ها** و **نیندریان‌ها** و **هاماگزیتیان** فرا گرفته است. **انتاندریان‌ها** دربالای هاماگزیتوس‌اند. گویی که در درون لکتوم قرار دارند، اما در عمق بیشتر خشکی و نزدیک‌تر به ایلیوم. فاصله آنان از ایلیوم یکصدو سی استادیا است. کبرنیان‌ها از اینان نیز بالاتر بوده، و داردانیان‌ها حتی از اینان نیز بالاترند و تا پالاسکپسیس و خود سکپسیس ادامه دارند. **الکیوس** شهر انتاندروس را شهر **للک‌ها** می‌خواند. اما سکپسیان‌ها آن را از شهرهای مجاور خود به حساب

*- ایلیاد، کتاب بیست و یکم، بند ۸۶.
**- ایلیاد، کتاب چهاردهم، بند ۴۴۳
***- ایلیاد، کتاب ششم، بند ۳۴

می‌آورند. بنابراین در قلمرو کیلیکیه‌ای‌ها واقع می‌شود. قلمرو کیلیکیه‌ای‌ها ادامه قلمرو للک‌هاست. قلمرو کیلیکیه‌ای‌ها نشانه‌ای جناح چپ کوهستان ایدا است. با این همه قلمرو کیلیکیه‌ای‌ها از قلمرو للک‌ها پست‌تر بوده و به آن بخش از کرانه متصل می‌شود که نزدیک ادرامیتیوم است.* در فاصله چهل استادیا پس از لکتوم به محلی **که پولی مدیوم** نام دارد می‌رسیم. پس از هشتاد استادیای دیگر **آسوس** است که اندکی بالاتر از دریاست. آنگاه در فاصله‌ی یکصد و بیست استادیا به **گارگرا** می‌رسیم که بر آن دماغه‌ای واقع است که خلیج **ادرامیتنه** را تشکیل می‌دهد. تمام ساحل از لکتوم تا **کانه** به همین نام خوانده می‌شود که شامل خلیج الیاتیک نیز هست. اما به معنی ویژه کلمه آن بخش از ساحل **ادرامیتنه** نام دارد که دماغه‌ای که گارگرا بر آن واقع است دربرمی‌گیرد و دماغه‌ی **پیرها** که **افرودیزیوم** برآن قرار دارد. پهنای دهانه‌ای از این دماغه تا آن دماغه صدوبیست استادیاست. انتاندروس در درون این انحنا قرار گرفته و بالای آن کوهی است که اسکندریه خوانده می‌شود و می‌گویند داوری درباره‌ی **پاریس** درآن‌جا صورت گرفت و همچنین شهر **اسپانائوس** که بازار الوارهای به دست آمده از کوه ایدا است. مردم الوارها را برای فروش به اینجا می‌آورند و به خریداران عرضه می‌دارند. سپس به **استیرا** می‌رسیم که زیارتگاهی برای **ارتمیس استیرایی** دارد. درنزدیکی درامیتیوم شهری است که آتنی‌ها در آن‌جا سکنی گزیدند، هم بندر دارد و هم پایگاه دریایی. شهر متروکه **کیستنه**، که بندر نیز دارد، در بیرون دماغه و خلیج پیرها واقع است. بالاتر از آن معدن مس است و آبادی‌های **پرپرینه** و تراریوم و دیگر آبادی‌های همانند این دو. در بخش بعدی ساحل، روستاهای میتیلیان‌ها قرار دارد. مرادم **کوریفانتیس** و **هراکلیاست**. پس از این نقاط به **اتیه** می‌رسیم و **اترنئوس** و **پیتانه** و دهانه‌های رودکایکوس ؛ حال به خلیج ایلیاتیک رسیده‌ایم. در ساحل آن طرفی رود **الیا** و بقیه خلیج تا **کانه** قرار دارد. اما باید به عقب بازگردم تا اگر نکته‌ی با اهمیتی از

*- ترجمه این جمله به علت مغشوش بودن متن یونانی دقیق نیست.

قلم افتاده یادآور آن شوم. نخست می‌پردازم به سکپسیس.

۵۲- پالاسکپسیس مُشرِف بر **کبرن** و نزدیک بلندترین بخش کوه ایدا است. در حوالی **پولیخنا** واقع است. در ایام کهن سکپسیس خوانده می‌شد. اما بعدها ساکنان آن‌جا را به نقطه‌ای در ۶۰ استادیایی پایین دست، سکپسیس، امروزی منتقل کردند. این انتقال به امر **سکاندریوس** پسر هکتور و **اسکانیوس** فرزند اینیاس انجام شد. می‌گویند این دو خاندان مدتهای مدید سلطنت سکپسیس را در دست داشتند. بعدها در آن‌جا حکومت الیگارشی برقرار شد و میلسیان‌ها نیز به عنوان شهروند در آن‌جا پذیرفته شدند. اما بازماندگان خاندان‌های سلطنت لقب شاه، و پاره‌ای از مزایای موروثی، را حفظ کردند. سپس انتیگنوس مردم اسکپسیس را رعیّت اسکندریه ساخت. اما لیزیماخوس آنان را آزاد کرد و به موطن خود بازگشتند

۵۳- دیمتریوس بر این باور است که سکپسیس مقرّ سلطنتی اینیاس بوده است زیرا در میانه راه نواحی تحت تسلط اینیاس و لیرنسوس، که بنا به گفته‌ی هومر بعدها اینیاس بدانجا گریخت قرار گرفته است. همان وقتی که اخیل اینیاس را تعقیب می‌کرد. بهرحال هومر از قول اخیل می‌گوید:

«آیا آن روزی که نزدیک گله‌هایت به تو حمله آوردم فراموش کردی و از یاد بردی چگونه شتابان ازکوه ایدا گریختی و تا به لیرنسوس نرسیدی حتی پشت سرت را هم نگاه نکردی؟ و من نیز دنبال تو بدانجا آمدم و شهر را غارت کردم».*

اما این داستان‌های تکراری درباره‌ی اینیاس با آنچه هم‌اکنون درباره‌ی بنیادگذاری سکپسیس گفتم همخوانی ندارد. زیرا بر طبق این داستان‌ها اینیاس توانست به سبب دشمنی با پریام از جنگ جان سالم بدر برد. باز هومر در این‌باره می‌گوید:

«او [= اینیاس] همیشه با پیریام بلندآوازه خصومت می‌ورزید زیرا هرچند در میان رزمندگان سرفراز و بلندمرتبه بود اما پیریام به او احترام

*- ایلیاد، کتاب بیستم، بند ۱۸۸.

نمی‌گذاشت»*

همکاران او در حکومت، **آنتنور** و فرزندان او، نیز به سبب میزبانی که از **منالائوس** کرده بودند جان سالم به‌در بردند. **سوفوکلس** می‌گوید به هنگام تصرف تروا پوست پلنگی بر در خانه آنتنور آویختند تا علامت آن باشد که خانه او مورد تعرض و غارت قرار نگیرد. آنتنور و فرزندانش همراه با بازماندگان **هنتی** به **تراس** گریختند و از آن‌جا به **هنتیسه ادریاتیک** پناه بردند. در آن‌جا اینیاس جمعی از پیروان خویش را گردآوری گرد همراه پدرش انخسیس و پسرش اسکانیوس به کشتی نشست و راهی سرزمین‌های دیگر شد. پاره‌ای می‌گویند در کنار کوه اولمپ مقدونیه رخت اقامت افکند. جمعی هم می‌گویند شهر **کاپیا** نزدیک **مانتینیه** در **ارکادیا** را پی افکند. سرانجام پاره‌ای می‌پندارند که در **ایگستا** واقع در **سیسیل** به خشکی آمد و همراه با المپوس اهل تروا **اریکس** و **لیلی‌بیوم** را تصرف کرد و اسم رودهای اسکاماندر و سیموئیس را روی رودهای اطراف **ایگستا** گذاشت. آنگاه بنا به گفته هاتفی که توصیه کرده بود بایستی در آن محلی اقامت گزینند که‌در آن‌جا مجبور شده باشد سفره غذای خود را بخورد. این واقعه در سرزمین‌های **لاتین** در همسایگی **لاوینویوم** رخ داد. گوشتی را که برای او پخته بودند چون سفره‌ای حاضر نبود، روی نان کلفتی گذاشتند و او ناچار نانی را که در ضمن سفره او هم بود بخورد. اما هومر هیچ‌یک از این داستان‌ها را نمی‌پذیرد و با شرحی هم که درباره‌ی بنیادگذاری سکپسیس شایع بود روی خوش نشان نمی‌دهد. آشکارا می‌گوید اینیاس در تروا باقی ماند و به حکومت رسید و این حکومت را برای فرزندان و فرزندان فرزندان خود به ارث باقی گذاشت زیرا خاندان پریام نابود شده بود او می‌گوید:

«دودمان پریام مورد خشم و غضب زئوس فرزند کرونوس [= سیاره زحل = ایزد زمان] قرار گرفتند و حال نوبت اینیاس و فرزندان و فرزندان فرزندان اوست که بر تروا حکومت کنند».**

*- ایلیاد، کتاب سیزدهم، بند ۴۶۰.

**- ایلیاد، کتاب بیستم، بند ۳۰۶

هومر به کلی با کسانی که می‌گویند اینیاس حتی تا ایتالیا رفت و در آن‌جا جان به جان آفرین سپرد مخالف است. این دسته از مولفان می‌گویند معنای این جمله از هومر که می‌گوید: اینیاس و فرزندان وفرزندان فرزندان او بر همه حکومت خواهند کرد این است که او به ایتالیا رفت و بذر نسل رومی‌ها را، که سرانجام فرمانروای همه شدند. در آن‌جا کاشت.

۵۴- فیلسوفان پیرو مکتب سقراط همه از سکپسیس برخواستند. از جمله **اراستوس** و **کوریسکوس** و **نیلوس** پسر **کوریسکوس**. این آخری نه تنها شاگرد ارسطو و تئوفراستوس بود بلکه کتابخانه تئوفراستوس، که شامل کتابخانه ارسطو هم بود، به ارث برد. به‌هرحال ارسطو کتابخانه خود را همراه با مدرسه خویش به تئوفراستوس واگذار کرد. تا آن‌جایی که می‌دانم ارسطو نخستین کسی بود که به جمع کردن کتاب پرداخت و به شاهان مصر آموخت چگونه کتابخانه برپا دارند. تئوفراستوس کتابخانهٔ خویش را به نلیوس واگذار کرد. نلیوس این کتابخانه را به سکپسیس انتقال داد و آن را برای وارث خویش، که مردمی عامی بودند، و حتی نمی‌دانستند چگونه از کتابها مواظبت و نگاهداری کنند، باقی گذارد. اینان چون با خبر شدند که شاهان اتالیک، که شهر در تسلّط آنان بود، با جدّیت در جستجوی کتاب هستند، تا کتابخانه‌ای در پرگاموم بنیاد گذارند، کتاب‌های خود را در گودالی زیرزمین پنهان ساختند. بعدها که کتابها از رطوبت و بید صدمه دیده بود بازماندگان نلیوس آنها را به قیمت گران به **اپلیکون** اهل **تئوس** فروختند. هم کتابهای ارسطو را و هم کتاب‌های تئوفراستوس را. اپلیگون بیشتر کتاب‌دوست بود تا فیلسوف و به مرمت کتاب‌ها پرداخت و نسخه‌های نوینی را رونویسی کرد و هرجا افتادگی داشت باخطا و غلط فراوان اصلاح کرد و این کتاب‌های مغلوط را منتشر ساخت. حاصل کار اینکه شاگردان نخستین مکتب **پریپاته‌تیکس** که پس از تئوفراستوس قصد تلمذ داشتند کتاب در اختیار نداشتند مگر آثاری معدود آن هم در سطحی عامیانه و بنابراین به گونه‌ای سودمند قادر به اندیشیدن درباره‌ی مسایل واقعی نبودند. به

ناچار درباره‌ی مطالب سطحی و پیش‌پاافتاده پرگویی کرده و لاف و گزاف زدند. بعدها که مکتب ارسطو دوباره صاحب این کتابها و متن‌ها شد، هر چند بهتر می‌توانستند بیندیشند و مانند ارسطو تفکر کنند، به ناچار بیشتر اندیشه‌های خود را از محتملات شمردند. زیرا در کتاب‌های آنان غلط‌های فراوان وجود داشت. رومیان نیز در این زمینه بی‌تقصیر نبودند. زیرا پس از مرگ اپلیکون سردار رومی سولا که آتن را تسخیر کرده بود کتابخانه اپلیکون را به روم منتقل ساخت. این کتابخانه در روم در اختیار **تیرانیون** نحوی که به ارسطو علاقه خاص داشت قرار گرفت. او توانسته بود که همانند دیگر کتابفروشان رضایت خاطر کتاب‌دوست‌ها را به دست آورد. کتابفروشان این کتاب‌ها را به نسخه نویسان بی‌سواد سپردند تا نسخه‌نویسی کنند. اینان در مقابله نسخه‌های تازه کتابت شده با متن‌های قدیمی اهمال کتاب کردند و متن‌ها را صفحه‌شماری نکردند. همان امری که هنوز هم هنگام کتابت از روی نسخه‌های نویسی چه دراینجا و یا اسکندریه رخ می‌دهد - حال به آنچه در این باره باید یادآور شوم پایان می‌دهم.

۵۵- دمتریوس نیز اهل سکپسیس بود. این همان دیمتریوس نحوی است که به کرات از او نقل قول کردم. مؤلف اثر معروف به «فهرست و نظم نیروهای مسلح تروا» است. وی معاصر **کراتس** و **اریستارخوس** بود. بعدها از سکیسیس **متروردوس** برخاست که از فلسفه دست کشید و به سیاست پرداخت و درآثار خود بیشتر فن بلاغت را تعلیم می‌داد. در این رشته سبکی نو ابداع کرد که بسیاری را مجذوب خود ساخت. به سبب آوازه‌ای که پیدا کرده بود، هرچند تهی‌دست بود، توانست مورد توجه میترادت یوپاتور قرار کرد و با همسرش همراه او به کشتی نشست و به پونتوس رفت. مورد توجه و احترام خاص قرار گرفت و به چنان مقام قضایی رسید که حتی شاه نمی‌توانست در آراء او تقاضای تجدید نظر کند. اما خوش‌اقبالی او دوام نیاورد و دشمنی کسانی را به خود جلب کرد که همانند او عادل نبودند. چون به سفارت نزد **تیکراتس ارمنی** فرستاده شد پشت به میترادتس کرد و برخلاف

میلش تیکرانس او را به نزد میترداتس پس فرستاد. اما در آن زمان خود میترادتس از قلمرو موروثی خود گریخته بود. ترودوروس در راه درگذشت شاید به امر شاه یا در اثر بیماری. هر دو را سبب مرگ او ذکر کرده‌اند. چنین است شرح احوال پاره‌ای از شهروندان سکپسیس.

۵۶- پس از سکپسیس قلمرو **اندیرا** و **پیونیا** و گارگارا قرار دارد. در حوالی اندیرا سنگی یافت می‌شود که چون آن را بسوزانند تبدیل به آهن می‌شود و اگر همراه با نوعی خاک در کوره‌ای گداخته شود نوعی نقره تقلبی [= روی] می‌شود. اگر آن را با مس درهم آمیزند از آن مخلوطی به دست می‌آید که آن را «مس کوهی» گویند. این است نقاطی که همانند نقاطی که در همسایگی آسوس قرار دارند در تصرف للگ‌ها درآمد.

۵۷- طبیعت سبب شده تا **اسوس** دژی استوار و با استحکامات نیرومند باشد. راه بالا رفتن بدانجا از دریا و بندر شیب‌دار و طولانی است. بندر آن از خندقی بزرگ پیدا شده که، ژرف و وسیع است. این گفته **ستراتونیکوس** چنگ‌زن «اگر می‌خوهی مرگ زودتر به سراغت بیایدی به اسوس برو» به‌همین مناسبت است. **کلینتس**، فیلسوف رواقی، از اهل اسوس است. به جای **زنوی** اهل **کیتیوم** به مدیریت مکتب رسید و بعدها این مقام را به **خریسیپوس** اهل **سولی** واگذار کرد. ارسطو نیز مدتی به سبب خویشاوندی ناشی از وصلت با خاندان **هرمیاس** جبار مدتی در اینجا درنگ کرد. هرمیاس خواجه بود و غلام یکی از صرافان مشهور. پس از آنکه به آتن رفت در محضر افلاطون و ارسطو به تلمذ پرداخت. چون به مسقط‌الرأس خود بازگشت در حکومت با صاحب و ارباب خود، که هم‌اکنون بر نواحی **اترنئوس** و **آسوس** تسلط یافته بود، شرکت کرد. چون ارباب و صاحبش درگذشت جانشین او شد. به دنبال ارسطو و گزنوکراتس فرستاد و بدان‌ها عنایت ورزید و دختر برادر خود را به زوجیت ارسطو درآورد. **ممنون** اهل رودس، که در آن هنگام در خدمت پارسیان بود و از سوی آنان فرماندهی می‌کرد. هرمیاس را دعوت کرد تا هم از او پذیرایی کند و هم

دادوستد. اما او را دستگیر کرد و نزد شاه پارس فرستاد. به دستور شاه به دار آویخته شد. اما فلاسفه مذکور توانستند، پیش از آنکه پارسیان شهر را تصرف کنند، از آن‌جا بگریزند و جان سلامت به در برند.

۵۸- **میرسیلوس** می‌گوید آسوس را **متیمنیان‌ها** پی‌افکندند. **هلانیکوس** نیز آن‌را همانند گارگارا و **لامپونیا** شهری متعلق به ایولیان‌ها می‌داند. گارگارا را **اسیان‌ها** بنیاد گذاردند. اما مردم و شهروندان خوبی نداشت زیرا شاهان پس از ویران کردن **میلتوپولیس** جمعی از مردم آن‌جا را به این شهر کوچ داده بودند. پس به قول دمتریوس‌اهل سکپسیس، شهروندان گارگارا، نیمه‌بربر هستند. اما بنا به گفته هومر تمام این نقاط به للک‌ها تعلق داشت. للک‌هایی که پاره‌ای آنان را نماینده کارین‌ها می‌دانند. هومر میان این دو قوم تفاوت قایل می‌شود. می‌گوید:

«مردم کاریه، مردم پثونی که کمان‌هایشان خم دارد وللک‌ها و کوکون‌ها...
در کنار دریا هستند».*

پس با مردم کاریه تفاوت دارند و در میان قومی می‌زیستند که رعیت اینیاس بودند. آنهایی که هومر آنها راکیلیکه‌ای می‌خواند، اینان را چنان غارت کرده و آزار دادند که به کاریه مهاجرت کرده و نواحی اطراف هالیکارناسوس را صاحب شدند.

۵۹- اما شهر پداسوس، که اینان آن را ترک کردند، دیگر وجود ندارد. اما در قلمرو خشکی هالیکارناسوس شهری بود که **پداسا** نام داشت و این ناحیه را امروزه پداسیس می‌خوانند. می‌گویند در این ناحیه لااقل هشت شهر برپا بود که تمام ساکنان آنها للک‌ها بودند و زمان‌های گذشته جمعیت للک‌ها چنان انبوه بود که نه تنها بخش‌هایی از کاریه را، که تا **میندوس** و **بارگیلیا** گسترش داشت، تصرف کرده بودند بلکه بخش بزرگی از پیسیدیا را نیز مالک بودند. اما بعدها همراه باکاریه‌ای‌ها به اطراف لشکرکشی کردند و چنان در سرتاسر یونان پراکنده شدند که اصل قبیله محو شد. کالیستانس می‌گوید **مائوسلوس** شش شهر از این هشت شهر را در شهر

*- ایلیاد، کتاب دهم، بند ۴۲۸

واحدی، هالیکارناسوس، متحد ساخت. اما دست به ترکیب **سینگلا** و مینـدوس نزد. اینان همان پداسیان‌هایی‌اند که هرودوت درباره‌ی آنان می‌گوید که چون قرار باشد بداقبالی و سیاه‌روزی بدانان و همسایگانشان روی آورد **کاهنه آتنه** ریش درمی‌آورد و تا بحال سه بار چنین شده است. در قلمرو امروزی **استراتونیکیه** نیز شهر کوچکی به نام **پداسوم** وجود دارد. آرامگاه‌ها و استحکامات آثار للک‌ها در سرتاسرکاریه و میلتوس دیده می‌شود.

۶۰- به گفته هومر، پس از للک‌ها، در بخش بعدی کرانه، کیلیکیه‌ای‌ها می‌زیستند. مرادم آن بخش ازکرانه است که اکنون در تصرف مردم **ادرامیتنیی** و **اتارنیتی** و **پیتانائی** بوده و تا دهانه رود کالیکوس گسترش دارد. همان‌گونه که گفتم کیلیکیه‌ای‌ها به دو شاخه تقسیم می‌شدند. یکی آن شاخه که رعیت **ئیتیون**ها بودند و آن دیگری از **مینس** اطاعت می‌کردند.

۶۱- هومر درباره **تبه** شهر هیتیون‌ها می‌گوید: «به شهر تبه، شهر مقدس هیتیون‌ها رفتیم»* اگر این گفته او که **خریسه‌ایس** در تبه اسیر شد درست باشد آنگاه آشکارا اشاره می‌کند خریسه، که پرستشگاه اپولوی سمینتایی در آن بود، نیز به هیتیون‌ها تعلق داشته است زیرا می‌گوید:

> «به تبه رفتیم و آن‌جا را غارت کردیم و تمام آنچه را غارت کرده بودیم بدینجا آوردیم. غنایم را میان خود قسمت کردند و خریسه را برای فرزند اتئوس اختصاص دادند و کنار گذاشتند».**

هم‌چنین مدعی است لیرنسوس به مینس تعلق داشت زیرا اخیل «لیرنسوس و حصارهای تبه را ویران کرد». و مینس و **اپیسترافوس** را به قتل رساند. بنابراین آن جایی که **بریزیس** می‌گوید: «... تو حتی نگذاشتی آنگاه که اخیل تیزپا شوهرم را به قتل رساند و شهر مقدس مینس را ویران ساخت.» آشکار است که مراد هومر تبه (که به هیتیون‌ها تعلق داشت) نبوده بلکه به لیرناسوس اشاره می‌کند. این هر دو شهر در

*- ایلیاد، کتاب اول، بند ۳۶۶. **- ایلیاد، ۱و۳۶۶ و

آن جلگه‌ای واقع بودند که بعدها به نام جلگه تبه شهرت یافت. جلگه‌ای در ایام پیشین که به علت حاصلخیزی مورد منازعه و ادعای میسیان‌ها و لیدیه‌ای‌ها بوده است. بعدها هم یونانیان ساکن ایولیس و لسبوس بدانجا کوچیده و آن را تصاحب کردند. اما اکنون بخش عمده‌ی آن به مردم ادرامیتنی تعلق دارد. زیرا تبه ولیرناسوس در آن‌جایند و این مکان دومی دژی استوار است. تبه از اورامیتیوم شصت استادیا و از آن مکان دیگر در دو جهت مخالف هشتاد وهشت استادیا فاصله دارد.

۶۲- **خریسه** و **کیلا** نیز در قلمرو ادرامیتییوم قرار دارد. هنوز هم در نزدیکی تبه محلی است که کیلا خوانده میشود و پرستشگاه **اپولو کیلیایی** در آن‌جاست. رود کیلیائوس، که از کوه ایدا سرچشمه می‌گیرد، از نزدیکی آن می‌گذرد. این نقاط نزدیک قلمرو انتاندروس‌اند. اسم کیلیوم، واقع در جزیره لسبوس، از نام این محل اقتباس شده است. میان گارگارا و انتاندروس نیز کوهی است که کیلیوم خوانده می‌شود. **دایس** اهل **کولونی** می‌گوید که پرستشگاه اپولون کیلیایی را در کولونی، ئیولیان‌های که با کشتی از یونان آمده بودند، بنیاد گذاشتند. می‌گویند پرستشگاه اپولوی کیلیایی دیگری نیز در خریسه برپا شد. نمی‌دانیم که آیا این همان اپولوی سمینتیایی است یا اپولوی دیگری.

۶۳- خریسه شهر بندری کوچکی در ساحل دریا بود. تبه نزدیک و مُشرِف بر آن است. در اینجا نیز پرستشگاهی از آن اپولوی سمیتنیایی وجود داشته و **خریسه‌ایس** در اینجا می‌زیسته است. اما حال این محل متروکه شده و پرستشگاه رابه خریسه امروزی نزدیک هماگزیتوس انتقال دادند. این واقعه آنگاه روی داد که کیلیکیه‌ای‌ها بیرون رانده شدند و بخشی از آنان به پامفیلیا رفتند و بخش دیگربه هماگزیتوس. آنهایی که با تاریخ روزگار پیشین آشنا نیستند می‌گویند خرسیس و خریس‌ایس در این خریسه زندگی می‌کردند و هومر از این محل نام می‌برد. اما باید به یاد آورد که نخست در اینجا بندری یافت نمی‌شود ولی هومر می‌گوید: «آنگاه که به بندرگاه ژرف رسیدند» و دیگرآنکه پرستشگاه برکناره‌ی دریا واقع نیست حال آنکه هومر

می‌گوید:

«خریسه‌ایس از کشتی مخصوص سفر دریایی قدم به بیرون نهاد و اودیسئوس حیله گر وی را به محراب برد و به آغوش پدر عزیزش سپرد».*

هومر می‌گوید نزدیک تبه است اما با آن‌جا فاصله‌ی زیاد دارد. سرانجام هومر می‌گوید که خریسه‌ایس در اینجا اسیر شد. از این گذشته در این نواحی محلی کیلا نام پیدا نمی‌شود و اثری از پرستشگاه اپولوی کیلیایی نمی‌یابیم. خریسه کیلیکیه‌ای تا پایگاه دریایی تقریباً هفتصد استادیا فاصله دارد که کم و بیش معادل یک روز سفر دریایی، یا همان مسافتی که اودیسئوس کشتی‌رانی کرده بود، برابر است. می‌گویند بی‌درنگ پس از پیاده شدن به خشکی برای ایزد قربانی می‌کرد و چون شب فرا رسید در همان‌جا بیتوته کرد و صبح روز بعد سوار بر کشتی بادبان کشید و رفت. اما فاصله‌ی از هماگزیتوس حتی یک سوم آنچه گفته شد نیست و اودیسئوس می‌توانست این فاصله را یک روزه بپیماید و قربانی را انجام دهد و به پایگاه دریایی بازگردد. مقبره‌ای هم در نزدیکی پرستشگاه اپولو هست که گور **کیلوس** خوانده می‌شود که پشته‌ای بزرگی است. می‌گویند که کیلوس راننده گردونه‌ی **پلوپ** بوده و بر این ناحیه حکومت می‌کرده است. شاید که کیلیکیا را به نام او اسم‌گذاری کرده بودند و یا برعکس.

۶۴- داستان **تیوکریان‌ها** و موش - که لقب سمینتیان از آن گرفته شده زیرا سمینتی مفهوم موش را ایفاد می‌کند- بایستی به این جا اطلاق شود.

۶۵- قلمرو اطراف ادرامیتیوم از آن میسیان‌ها است. هرچند که روزگاری به لیدیه‌ای‌ها تعلق داشت. هنوز هم در ادرامیتیوم دروازه‌ای به نام دروازه لیدیه وجود دارد زیرا می‌گویند بنیادگذار شهرلیدیه‌ای‌ها بوده‌اند. می‌گویند روستای مجاور **استیرا** به میسیا تعلق دارد. پیش از این شهرکوچکی بوده که در محوطه‌ای مقدس آن پرستشگاه **ارتمیس استیرایی** برپا بود و **انتاندریان‌ها** سرپرست و مسئول اجرای

*- ایلیاد، کتاب اول، بند ۴۳۸

مراسم آن بودند. اینان در همسایگی می‌زیستند. از خریساکه در آن‌جا نیز پرستشگاه و محوطه‌ی مقدس هست بیست استادیا فاصله دارد. در پنجاه استادیایی داخل خشکی شهر تبه واقع است که اکنون خرابه است. تبه هفتاد استادیا از استیرا و شصت استادیا از **اندیرا** فاصله دارد. اما اینها همه نام‌های آبادی‌های متروکه و بی‌جمعیت و یا تندآب‌های زمستانی‌اند و به این علت نام آنها یادآوری می‌شود که اهمیت تاریخی دارند.

۶۶- اسوس و ادرامیتیوم شهرهای قابل ملاحظه‌اند. اما ادرامیتیوم در اثنای جنگ‌های متیرادات بداقبالی آورد. برای خوش‌آمد شاه ودیودروس اعضای شورای شهر قتل‌عام شدند. این شخص از فرماندهان سپاه میترادتس بود اما ادعا می‌کرد که فیلسوف است و از اعضای اکادمی و شخصی دادگستر و آموزگار بلاغت. همراه میترادتس به پونتوس رفت و چون میترادتس برانداخته شد به کیفر کارهای زشت خود رسید. از وی شکایات زیادی شد و چون نتوانست این‌همه بدنامی و رسوایی را تحمل کند در شهر خودش، از شرم، با نخوردن غذا خودکشی کرد. یکی دیگر از شهروندان ادرامیتیوم خطیب مشهور **گزونکلس** بود، که به مکتب اسیایی تعلق داشت، و در جدل و مناظره چیره‌دست و توانا بود و آنگاه که آسیا را متهم به همکاری با میتراداتس کردند در سنای روم از جانب آسیا دفاعی بلیغ کرد.

۶۷- در نزدیکی استیرا دریاچه ژرفی است که **ساپرا** نام دارد و به ساحل سنگلاخ راه دارد. در زیر اندیرا پرستشگاهی وقف مادر ایزدان اندیرایی برپا است. همچنین غاری در آن‌جا هست که تا **پالیه** ادامه دارد. پالیه آبادی است که در فاصله‌ی یکصدوسی استادیایی اندیرا واقع است. از وجود این گذرگاه زیرزمینی آنگاه خبردار شدند که بزی در دهانه آن افتاد و روز بعد در حوالی اندیرا، چوپانی که به قصد ادای قربانی بدانجا آمده بود بز را پیدا کرد. **اتارنئوس** موطن **هرمیاس جبار**است. آنگاه به پیتانی می‌رسیم که شهری است صاحب دو بندر و رود **اونوس** که از کنار آن می‌گذرد از آن‌جا مردم ادرامیتیوم راه‌آبه‌ای ساخته‌اند.

ارکه‌سیلائوس عضو اکادمی از همشاگردی‌های زنو از مردم پیتانی است. در پیتانی، نزدیک دریا، محلی است که **اتارنئوس** پایین **پیتانی** نام دارد. مقابل آن جزیره‌ای است که **الیوسا** خوانده می‌شود. می‌گویند که در پیتانی آجر روی آب می‌ایستد همانند خاکی که در **تیرهنیا** پیدا می‌شود زیرا خاک آن از مقدار مساوی آب، سبک‌تر است. بنابراین روی آب شناور می‌ماند. پوزیدونیوس روایت می‌کند که در **ایبریا** آجری را دیده است که با گلی خاک‌مانند قالب زده بودند و نقره‌جات را با آن می‌شد صیقل داد و روی آب شناور می‌شد. پس از پیتانی به رود کایکوس می‌رسیم که در فاصله‌ی سی‌استادیایی به خلیج الایتیک می‌ریزد. در ساحل آن طرفی رود کایکوس در فاصله‌ی دوازده استادیایی از رود، شهر **الیا** قرار دارد که بندر دریایی مردم **پرگامن** است و از پرکاموم صدوبیست استادیا فاصله دارد.

۶۸- در فاصله‌ی صداستادیایی به **کانه** می‌رسیم که دماغه‌ایست در برابر لکتوم و خلیج ادرامتینه را شکل می‌دهد که خلیج الایتیک بخشی از آن است. کانه شهر کوچکی است از آن **لوکریان**‌های که از **کینوس** آمده بودند و در قلمرو کانیان‌ها واقع است. درست برابر جنوبی‌ترین انتهای جزیره لسبوس. این قلمرو تا حوالی جزیره‌های **ارگینوسیه** و دماغه‌ی بالای آنها، که **ایژا** نامیده می‌شود ادامه دارد ایژا اسم تمام کوهستانی بود که حال **کانه** یا **کانی** خوانده می‌شود. این کوه در جنوب و مغرب دریا را دربرگرفته است. شمال آن محدود است به جلگه کایکوس که پست‌تر از آن است. شمال آن قلمرو **ئیلایا** است. این کوهستان ارتفاعی مجزی و مشخص است هرچند که شیب آن رو به دریای اژه است و منشاء آن از اسم آن دریا است. بعدها خود دماغه را ایژا نام دادند و بقیه را کانه یا کانی خواندند.

۶۹- **تیوترانیا** در میان الیاو پتیانی و آترنئوس و پرگاموم واقع شده و از هیچ یک از این شهرها بیش از هفتاد استادیا فاصله ندارد و در این سوی رود کایکوس واقع است. حکایت می‌کنند که **تیوتراس** سلطان کیلیکیه‌ای‌ها و میسیان‌ها بود. **یوروپیدس** می‌گوید **ایوکی** و فرزندش **تلپوس** را، آنگاه که پدر ایوگی فهمید که

دخترش از هراکلس باردار شده و تلپوس را زاییده، مادر و فرزند را در صندوقی نهاد و به دریا افکند. اما با مشیت آتنه امواج دریا صندوق را به دهانه کایکوس به ساحل افکندند و تیوتراس محبوسین در صندوق را نجات داد و مادرکودک را به همسری خودگزید وکودک را چون فرزند خویش پرورش داد. البته این داستان افسانه است. اما لابد خوش‌اقبالی روی آورده بود که این زن **ارکادیانی** به همسری شاه میسیان‌ها درآمده باشد و فرزندش وارث تاج و تخت آن‌جا شود. به هر حال یقین است که تیوتراس و تلپوس با عنوان شاهی بر سرزمین‌های اطراف تیوترانیا و کایکوس فرمانروایی می‌کرده‌اند. هرچند فقط تا آن‌جا متذکرداستان است که می‌گوید:

«چه مردی بود پسر تلپوس، قهرمان یوریپیلوس که با شمشیر برنزی می‌جنگید و در اطراف او دوستانش، کتیان‌ها، به مناسبت هدیه‌ای که زنی داده بود به قتل می‌رسیدند.*

می‌بینیم که هومر به جای آنکه مطلبی را به وضوح اظهارکند ما را با معمایی روبرو ساخته است، زیرا نه می‌دانیم که کتیان‌ها چه کسانی بودند و نه خبر داریم که مراد از هدیه‌ای که زنی داده بود چیست؟

۷۰- از اینها بگذریم و به آنچه آشکار است بپردازیم. بنا به گفته هومر آشکار است که یوروپیلوس در ناحیه‌ی کایکوس فرمانروایی می‌کرده است. شاید بخشی ازکیلیکیه‌ای‌ها رعیّت او بودند و اگر چنین بوده باشد آنگاه از سه دودمان تشکیل می‌شدند و نه دو دودمان[1]. آنچه موید این نظر است وجود تندآبی موسوم به **کتیوس** در قلمرو الیائی است. این نهر به تندآبی همانند می‌پیوندد و هردو به کایکوس می‌ریزند. اما رود کایکوس برخلاف آنچه **بکخیلیدس** می‌گوید ازکوه ایدا سرچشمه نمی‌گیرد. گفته‌ی یوروپیدیس نیز درست نیست که ادعا می‌کند «مارسیاس از دورترین نقطه ایدا، **کلینا**، به راه می‌افتد». زیرا فاصله کلینا از ایدا بسیار زیاد است و سرچشمه‌ای کایکوس نیز در دوردست قرار دارد زیرا هر دو رود در

*- اودیسه، کتاب یازدهم، بند ۵۲۱.

۱- نک، ۶۷ و ۷-۱-۱۳.

جلگه جاری هستند. **تمنوس** کوهی است که مرز این جلگه یا جلگه **اپیا** است. جلگه‌ای که در داخل خشکی و بالای جلگه تبه واقع است. ازکوه تمنوس آن رودی جاری است که میسیوس نام دارد و در پایین سرچشمه‌های کایکوس به آن می‌ریزد. در حوالی سرچشمه‌های این رود روستایی است که **گرگیتا** نام دارد و اتالوس، گرگیتی‌ها تروا، را پس از آنکه جای آنان را ویران ساخت، بدان‌جا انتقال داد.

۲

۱- از آن‌جایی که جزیره لسبوس چنان اهمیتی، دارد که شایسته است شرحی جداگانه بدان اختصاص داد می‌پردازیم بدان شرح. جزیره لسبوس: این جزیره در برابر آن بخش ازکرانه دریا واقع است که از لکتوم تاکانی گسترده شده. در اطراف آن جزیره‌های فراوان وجود دارد که پاره‌ی میان جزیره لسبوس و خشکی واقع‌اند و بعضی‌ها در آن سو. حال باید به شرح اینها پرداخت. اینان ئیولیانی‌اند و بی‌درنگ باید بیفزاییم که جزیره لسبوس پایتخت و مرکز شهرهای ئیولیانی‌ها است اما باید از آن نقطه‌ای آغازکنم که از آن‌جا پیمودن کرانه‌ی واقع در برابر جزیره را شروع می‌کنم.

۲- چون از لکتوم به قصد اسوس بادبان افراشته شود سرزمین لسبین‌ها از زگریوم، دماغه آن در شمال، آغاز می‌شود. **متیمنا** در همین حول و حوش است. یکی از شهرهای لسبوس است که از ساحل کشیده شده از اسوس تا **پولی مدیوم** شصت استادیا فاصله دارد. چون دور تا دور تمام جزیره هزار وصد استادیا است پاره‌ای از فواصل آن چنین است. از **متیمنا** تا **مالیا**، یعنی جنوبی‌ترین دماغه، برای کسی که جزیره در دست راست او واقع باشد - مقصودم آن نقطه‌ای است که کانی دقیقاً و مستقیماً مقابل جزیره است - سیصد و چهل استادیا. از آن‌جا تا **زیگریوم** که درازای جزیره است پانصد و شصت؛ سپس تا **متیمنا**، دویست و ده. میتیلنه که

بزرگ‌ترین شهر جزیره است و در میان متیمنا و مالیا واقع است هفتاد استادیا از مالیا و صدو بیست استادیا ازکانی فاصله دارد و همین فاصله از **ارگینوسیه**، که سه جزیره کوچک موازی با کانی‌اند، دارد. در فاصله‌ی میان میتیلنه و متیمنا. در همسایگی **ایگیروس**، باریک‌ترین پهنای جزیره است. از **یوریپوس** تا **پیرها** فقط بیست استادیا راه است. پیرها در ضلع غربی جزیره قرارگرفته و از مالیا صدوبیست استادیا فاصله دارد. میتیلنه دو بندر دارد که ورودیه بندر جنوبی را می‌توان به هنگام لزوم بست و تنها ظرفیت پنجاه کشتی را دارد. اما بندری که رو به شمال است بزرگ و عمیق بوده و با موج شکنی محافظت می‌شود. در فاصله‌ی نه چندان دور از این دو بندر جزیره کوچکی است که بخشی از شهر در آن جزیره است. شهر همه‌گونه تجهیزات داشته و هیچگونه کم و کسری ندارد.

۳- از میتیلنه مردان بلندآوازه برخاسته‌اند؛ در اوایل ایام **پیتاکوس** یکی از هفت خردمندان هفتگانه؛ **الکایوس** شاعر و برادرش **انتیمنیداس** که بنا به گفته الکایوس آنگاه که به طرفداری از بابلیان شمشیر می‌زد پیروزی چشمگیری به دست آورد و توانست پهلوان سپاهی که برای بابلیان می‌جنگید و بلندی قد او از پنج ذراع اندکی کمتر بود، به خاک افکند. البته در جوار تمام اینان باید از شاعره‌ی بلندآوازه **سافو** نام برد که شعرهای غنایی او از ظرافت و لطافت خاص برخوردار است. در زمینه شعر هیچ زن دیگری را سراغ ندارم که بتواند، حتی به مقدار اندک، با سافو رقابت نماید. در آن روزگار به سبب اختلافات موجود در جامعه چندین جبار بر جزیره حکمروایی می‌کردند، این اختلافات داخلی مضمون اصلی آن دسته از اشعار **الکایوس** است که با عنوان «اشعار فتنه‌انگیز» شهرت یافته‌اند. یکی از جباران مذکور **پیتاکوس** نام داشت. الکایوس در اشعار خود نه تنها پیتاکوس را هجو می‌کرد و ناسزا می‌گفت بلکه با جباران دیگر نیز همین‌گونه رفتار می‌کرد. بگذریم که خود او نیز در شعله‌ورکردن آتش اختلافات و ایجاد ناامنی و شورش بی‌دخالت نبود. اما پیتاکوس از تمایلات سلطنت‌طلبانه استفاده کرد تا حکومت الیگارشی حاکم محل را برانداخت و آنگاه استقلال شهر را دوباره بازگرداند. **دیوفانس** نیز یکی از

سیاستمداران محلی بود و با پمپی بزرگ روابط دوستی صمیمانه داشت و صاحب توانایی‌های مؤثر بود. توانست پمپی را برای به‌دست آوردن کامیابی‌های بزرگ یاری دهد. با این شیوه توانست به سرزمین آباء و اجدادی خود چه از طریق پمپی و چه مستقیماً خودش خدمات عمده بنماید و به مقام یکی از بااعتبارترین شهروندان یونان برسد. از او پسری به جا مانده است که مارکوس پمپی نام دارد. قیصر اوگوست یک‌بار او را به مقام دادستانی کل آسیا منصوب داشت و هم‌اکنون نیز یکی از نزدیک‌ترین دوستان **امپراطور تیبریوس** به شمار می‌رود. یک بار نزدیک بود آتنی‌ها، برای همیشه، در پیشگاه تاریخ شرمسار و سرافکنده شوند و آن وقتی بود که رأی دادند تا تمام جوانان میتیلنه‌ای که به سن بلوغ می‌رسند کشته شوند، اما تغییر رأی دادند و یک روز پیش از اجرای این حکم دستور نقض آن به دست سرداری که مأمور اجرای حکم بود رسید.

۴- **پیرها** با خاک یکسان شده است. اما هنوز حومه آن خالی از سکنه نشده و بندر دارد و بنابراین راهی به طول هشتاد استادیا آن را از طریق ارتفاعات به میتیلنه مربوط می‌سازد. پس از پیرها شهر **ارسوس** قرار دارد. بر تپه‌ای بنا شده و تا دریا گسترش دارد. زیگریوم بیست و هشت استادیا با ارسوس فاصله دارد. **تئوفراستوس** و **فانیاس** از شاگردان و پیروان ارسطو، اهل ارسوس بودند. تئوفراستوس در آغاز **تیرتاموس** نام داشت اما ارسطو نام او را به تئوفراستوس برگرداند. با این تمهید از یک‌سو ناهم‌آهنگی اسم پیشین او را از میان برداشت و از سوی دیگر حرارت و گرمی سخن او را مجسم ساخت. ارسطو بلاغت در سخن را به تمام شاگردان خود آموخته بود. اما تئوفراتس از دیگران بلیغ‌تر سخن میراند. **انتیسا** شهری صاحب بندر است که از نظر اهمیت پس از زیگریوم قرار دارد. آنگاه متیمنا و سپس شهر **اریون**. این اسم شخصی است که بنا بر افسانه نقل شده، توسط هرودوت و پیروان او، به دست دزدان دریایی به دریا انداخته شد. اما ماهی دلفینی به کمک او آمد و او را به سلامت به **تیناروم** رساند. اریون آوازه‌خوان بود و سه‌تار می‌نواخت. می‌گویند **ترپاندر** نیز همین پیشه را داشت و در همین جزیره به دنیا آمده بود و او نخستین

کسی بود که چنگی با هفت سیم به جای چهار سیم ابداع کرد. این شعر در این زمینه به او منسوب است:

«به خاطر تو بود که نوای چهار آهنگ را کنار گذاشتم تا برایت نغمه‌های نوینی با چنگ هفت‌سیمی بسرایم».

هلانیکوس مورخ و **کالیاس** که شعرهای سافور و الکایوس را تعبیر و تفسیر می‌کرد نیز اهل لسبوس بودند.

۵- در تنگه‌ی حد فاصل قاره‌ی آسیا و جزیره لسبوس تقریباً ۲۰ جزیره کوچک وجود دارد. **تیموستنس** می‌گوید تعداد این جزیره‌ها به چهل هم می‌رسد. این جزایر را **هکاتونسی** می‌نامند. معنای هگاتونسی **اپولونسی** است. زیرا اپولو را به نام هکاتومنس نیز می‌خوانند. در تمام طول این کرانه‌ها برای اپولو احترام و عزت فوق‌العاده قایل بوده برای او انواع القاب مانند **سمینتیان** و یا کیلیایی و یا **گرینایایی** به کار می‌برند. **پوردوسلنه** که شهری با همین نام دارد نزدیک این جزیره‌ها است. در برابر این شهر جزیره‌ی دیگری، که بزرگتر است اما با همین اسم خوانده می‌شود، واقع است که خالی از سکنه بوده و پرستشگاهی مخصوص آپولو دارد.

۶- لسبوس در فاصله‌ی مساوی از تندوس، لمنوس و جزیره کیوس قرار دارد. می‌توان گفت مساحت میان این نقاط اندکی کمتر از پانصد استادیا است.

۳

۱- مردم می‌پرسند اگر للک‌ها و کیلیکیه‌ای‌ها تا این حد با اهالی تروا بستگی و نزدیکی داشته‌اند پس چرا این نام در فهرست رزمندگان تروا نیامده است. نامعقول نیست که احتمال دهیم چون رهبران آنان نابود و شهرهایشان غارت شد معدودی از کیلیکیه‌ای‌ها که باقی مانده بودند سیادت و فرمانبرداری از هکتور را پذیرفته باشند.

می‌دانیم که ایتیون و فرزندانش، پیش از آنکه فهرست مذکور فراهم شود، به قتل رسیده بودند. هومر در ایلیاد می‌گوید:

«... اخیلوس تنومند تبه را که حصارهای بلند داشت ویران کرد و ایتیون را کشت و شهرهای کیلیکیه‌ای‌ها را با خاک یکسان کرد و هفت برادرم در یک روز توسط اخیل تنومند و تیزپا روانه دنیای دیگر شدند».*

به همین ترتیب رعایای مینس نیز رهبران و شهر خود را از دست دادند

«مینس و اپیسترافوس را به خاک افکند و شهر مینس را غارت کرد».**

اما همین هومر هنگام وصف نبردها للگ‌ها را از قلم نمی‌اندازد و صراحت دارد

«که در سمت دریاکارین‌ها و پیونیان‌هایی که کمان‌های خمیده دارند وللگ‌ها و کائوکون‌ها قرار دارند».***

جای دیگر می‌گوید:

«با نیزه‌اش سینه **ساتنیوس** فرزند **اوینوپس** را که حوری دریایی برای انوپوس شبان گله‌ها، نزدیک کرانه‌های **ساتنیوئیس**. زاییده بود شکافت.»

للک‌ها نیز چنان از صفحه‌ی روزگار برنیفتاده بودند که برای خود تشکیلاتی نداشته باشند زیرا هنوز شاه آنان برقرار بود. هومر می‌گوید «التس، شاه للگ‌های جنگ‌پرست» و شهر آنها نیز کاملاً ویران نشده بود زیرا باز هومر می‌گوید:

«مادرم دختر **التس** پیر، شاه للگ‌های جنگی، بر فراز حصار بلند **پداسوس** و سات‌نیوتیس»****

با اینها همه هومر اسم للک‌ها را در فهرست جنجگویان شرکت‌کننده در جنگ‌های تروا نمی‌آورد. شاید بدان سبب که چنان تشکیلات مهمی نداشتند که سزاوار یادآوری باشند و یا آنکه آنان را به علّت بستگی که با هکتور داشتند جزو

*- ایلیاد کتاب ششم، بند ۴۱۴
**- ایلیاد، کتاب نوزدهم، بند ۲۹۶.
***- ایلیاد، کتاب دهم، بند ۴۲۸.
****- ایلیاد، کتاب هفتم، بند ۸۷.

ابواب جمعی او محسوب داشته است. لیکائون برادر هکتور می‌گوید:

«از مادرم دختر الئس زاییده شدم که بعد از من چندان عمری نکرد، همان الئس که شاه للگ‌های جنگ‌پرست بود».

چنین‌اند احتمالاتی را که در این زمینه می‌توان یادآور شد.

۲- حدود گسترش قلمرو کیلیکیه‌ها را نیز باید به گونه‌ای احتمالی به حساب آورد. همین امر درباره‌ی **پلاسژیان‌ها** و **کتیان‌ها** هم صادق است. **کتیان‌ها** زیر فرمان یورپیلوس بوده و میان این دو قوم می‌زیستند، در مورد کیلیکیه‌ای‌ها و مردم تحت فرماندهی یوریپیلوس آنچه از گفته‌های هومر می‌توان نتیجه‌گیری کرد این است که اینان در محدوده‌ی رود کایکوس می‌زیستند. اما در مورد پلاسژیان‌ها بنا به گفته هومر و آنچه از تاریخ‌ها استنباط می‌شود اینان را باید پس از دو قوم یاد شده در بالا جای داد. آنچه هومر می‌گوید چنین است

«هیپوتویوس، پیشوای قبیله‌های پلاسژیا بود که در جنگ با نیزه مهارت داشتند و در لاریسای حاصلخیز می‌زیستند. هیپوترس و پیلیانوس فرزندان آرس که هر دو از قبیله پلاستریان‌ها بوده و فرزند لتوس بود، که خود پسر تیوتاموس بود».

از این عبارت برمی‌آید که پلاسژیان‌ها جمعیتی انبوه بوده‌اند زیرا می‌گوید: «قبیله‌ها» و نه «قبیله» و زیستگاه آنان را نیز معلوم کرده که **لاریسا** بوده است. تعیین مکان پلاسژیان‌ها از این‌رو دشوار است که آبادی‌هایی که لاریسا نامیده می‌شدند فراوان بودند و طبیعی است که منظور بایستی نزدیک‌ترین آنها بوده باشد. مشکل تعیین جای اینان از اینجا آغاز می‌شود که تعداد آبادی‌هایی که لاریسا نام داشتند فراوان بوده و طبیعی است که باید نزدیک‌ترین آنها را منظور کرده باشند. از همه نزدیک‌تر لاریسای واقع در جوار کیمه است. از سه لاریسای موجود در منطقه آنکه نزدیک هاماگزیتوس بود در دیدرس چشم ایلیوم و بسیار بدان نزدیک است. تقریباً دویست استادیا با محل جنگ فاصله داشته و نمی‌توان گفت که **هیپوتویوس** در دوردست از

این جا به قتل رسیده باشد. بیشتر احتمال می‌رود مراد لاریسای نزدیک کیمه باشد و فاصله این دو از یکدیگر هزار استادیا است. لاریسای سوم روستایی است در قلمرو افسوس در جلگه رود کایستر. می‌گویند در ایام باستان شهر بزرگی بوده است و مقر پرستشگاه اپولوی لاریسائی و بیشتر به کوه تومولوس نزدیک بود تا به افسوس. از افسوس یکصدو هشتاد استادیا فاصله داشت و می‌توان گفت که در تسلط میونیان‌ها بوده است. اما مردم افسوس که بعدها صاحب قدرت شدند بخش بزرگی از سرزمین میونیان را -که امروزه لیدیه‌ایها خوانده می‌شوند - تصرف کردند. بنابراین آن را نمی‌توان لاریسای پالاسژیان‌ها دانست. در واقع دلیل قابل قبولی در دست نداریم که در روزگار مورد بحث لاریسای بنا شده در جلگه کایستر اصلاً وجود خارجی داشته است. این گونه استدلال درباره‌ی افسوس صادق نیست. تمام تاریخ «ئیولیان‌ها، که بلافاصله پس از عصر تروا آغاز می‌شود گواه وجود لاریسایی در نزدیکی کیمه است.

۳- می‌گویند کوچ‌کنندگانی که از **فریگیوم**، کوهستان **لوکریان بالای ترموپیل** به راه افتادند در همان مکانی که کیمه امروز قرار دارد بارانداختند. چون دیدند که پلاسژیان‌ها به علت جنگ‌های تروا ضعیف‌اند و از رمق افتاده، اما هنوز مسلط بر لاریسا که هفتاد استادیا از کیمه فاصله داشت، در سرحد متصرفات آنان آبادی **نیون‌تیخوس** را بنا نهادند. بعد لاریسا را تصرف کردند و کیمه را بنیاد گذاشتند و آنچه از پلاسژیان‌ها باقی مانده بود در آن‌جا سکنی دادند. کیمه را، به یاد کوهستان لوکارین، **کیمه‌ی فریکونیس** نام نهادند. به همین شیوه لاریسا را نیز لاریسای فریگونیس اسم گذاشتند. از مجموع ملاحظات تاریخی آشکار است که پلاسژیان‌ها روزگاری قبیله‌ای بزرگ بوده‌اند. **منکراتس اهل الیا** در اثر خود موسوم به «**بنیادگذاری شهرها**» می‌گوید تمام آن ساحلی را که امروزه ساحل یونیه می‌خوانند و از **میکاله** و حوالی جزیره‌ها آغاز می‌شود، در روزگارهای پیشین، زیستگاه قبیله پلاسژیان‌ها بوده است. اما مردم جزیره لسبوس می‌گویند که مدت‌ها زیر فرمان

شخصی به نام پیلئوس به سر برده بودند و این همان کسی است که هومر او را بزرگ پلاسژیان‌ها می‌داند. پس اگر کوه جزیره لسبوس را هنوز پیلئوس می‌نامند به علت زنده نگاه داشتن خاطره پیلئوس است. **خیان‌ها** نیز می‌گویند که **پلاسژیان‌های تسالی** بنیادگذار شهر آنان بوده‌اند. اما قوم پلاسژیان که در مهاجرت کردن و کوچیدن چیره‌دست بودند به سرعت بر جمعیت آنان افزوده شد و با همان سرعت، مخصوصاً در هنگام مهاجرت ئیولیانها و یونیه‌ای‌ها به آسیا، از صفحه روزگار ناپدید شد.

۴- اما در مورد لاریسی‌ها و مردم لاریسی‌های کایستریان - و لاریسی‌ها فریکونیانی‌ها و **لاریسی‌های تسالی** است رویداد خاصی اتفاق افتاد. اینان هر سه در سرزمین‌هایی اقامت کرده بودند که از رسوبات رودهای کایستر و هرموس و پنیوس بوجود آمده بود. می‌گویند در لاریسای فریکونیان است که یاد **پیاسوس** زنده مانده است. وی بزرگ پلاسژیان‌ها بود و دلباخته دختر خود، لاریسا، شد و به او تجاوز کرد. برای این معصیت مجازات شد. روزی دخترش او را دید که بر خم شرابی خم شده است تا آن را بیازماید. پاهای او را گرفت و بلند کرد و در خم شراب انداخت. چنین است آنچه قدیمی‌ها نقل می‌کنند.

۵- **اژیه** را باید بر شهرهای امروزی ئیولیان‌ها افزود. همچنین **شهر تمنوس** را که زادگاه **هرموگوراس** مولف کتاب «**هنر بلاغت**» است. این شهر در ناحیه کوهستانی واقع است که میان قلمرو کیمه و قلمرو فوکیان‌ها و سرزمین **سیمرنه‌ایها** قرار دارد. رود هرموس ازکنار آن می‌گذرد. مگنزیا که در زیر کوه **سیپیلوس** واقع شده، و به امر رومی‌ها شهری آزاد محسوب می‌شود، از این شهر دور نیست. این شهر نیز، در اثر زلزله‌ها، اخیراً آسیب دیده است. در بخش مقابل که متمایل به کایکوس بوده اگر از لاریسای خیان‌ها به کیمه برویم، و از رود هرموس گذر کنیم، مساحت هفتاد استادیا است. از آن‌جا تا **میرنیا** چهل استادیا؛ سپس تا **گرینیوم** همان اندازه ؛ از آن‌جا به **ایلیا** می‌رسیم. اما به گفته ارتمیدوروس اگر از کیمه به **ادی** برویم و پس از طی چهل استادیا از آن‌جا به دماغه **هیدرا** می‌رسیم که همراه با دماغه مقابل، **هارماتوس**،

خلیج الیاتیک را تشکیل می‌دهد. وسعت دهانه‌ی این خلیج با در نظرگرفتن پیچ و خم‌های موجود در خلیج تقریباً هشتاد استادیا است. میرنیا که شهری متعلق ئیولیان‌ها بوده و بندر دارد در فاصله شصت استادیایی واقع است. آنگاه به بندر آخین‌ها می‌رسیم که محرابی برای دوازده ایزد دارد. سپس شهر گرینیوم و محراب اپولو و هاتفی باستانی و زیارتگاهی آراسته با سنگ مرمر گرانبها که تا آن‌جا چهل استادیا فاصله است. تا ایلیا هفتاد استادیا راه است که بندر و پایگاه دریایی آن به شاهان اتالیک تعلق داشته و بنیاد آن را **منسوس** و **آتنی‌هایی** که همراه او از ایلیوم آمده بودند گذاشته‌اند. راجع به نقاطی که بعد از اینجا قرار دارند، از جمله **پیتانه** و **اتارنئوس** و دیگر محل‌های ناحیه، پیش از این شرح لازم را داده‌ام.

۶- کیمه بزرگترین و بهترین شهرهای ئیولیان‌ها است. آن‌جا را همراه با لسبوس می‌توان شهر مرکزی و پایتخت دیگر شهرهای ناحیه دانست، که تعداد آنها به سی می‌رسد. از مجموع این شهرها تعدادی، نه چندان کم، از میان رفته‌اند. اهالی کیمه را به علت ساده‌لوحی مسخره می‌کنند، می‌گویند تا سیصد سال پس از تاسیس شهر حقوق گمرکی بندر شهر را به اجاره نداده بودند، این مدت طول کشید تا متوجه شدند در شهری ساحلی زندگی می‌کنند. بنابراین شهرت یافتند مردمی هستند که مدت‌های مدید طول کشید تا درک کردند که در شهر واقع در کنار دریا زندگی می‌کنند. داستان دیگری نیز درباره‌ی آنها گفته می‌شود. چون لازم شد برای مخارج شهر پول قرض کنند رواق‌های شهر را گرو گذاشتند. چون در روز موعود نتوانستند دین خود را بپردازند از راه رفتن در رواق‌های شهر ممنوع شدند. بعد باران گرفت و کسانی که پول قرض داده بودند دلشان به حال اینان سوخت و در شهر جارچی راه انداختند که مجاز هستند برای مصون ماندن از گزند باران از رواق‌ها گذر کنند. از آن به بعد مردم شهر هر موقع که باران ببارد منتظرند که منادی‌های جار بزنند که «زیر رواق‌ها بروید» در غیر این‌صورت از باران خیس می‌شوند. یوفوروس که بی‌تردید اعجوبه‌ای بود و از پیروان **ایزوکارتس** بود و کتاب‌های **تاریخ** و کتاب **درباره اختراع**

را نوشته است از این شهر برخواسته بود. همین‌گونه است **هسیود** شاعر که مقدم بر **یوفروس** بود. زیرا خود هسیود می‌گوید که پدرش، **دیوس**، کیمه ئیولیان را ترک گفته و به **بئوتیا** مهاجرت کرده و «در نزدیکی **هلیکون** ساکن روستایی شد که در زمستان بسیار سرد بود و تابستانی چون جهنم داشت و در دیگر فصل‌ها نامطبوع بود». در اینکه هومر از مردم کیمه باشد اتفاق نظر نیست. اما همه توافق دارند که اسم شهر از نام آمازون‌ها گرفته شده، همانند میرینا که آن نیز اسم آمازونی است، در جلگه تروا زیر **باتیه** قرار دارد. افروس را نیز مسخره می‌کنند زیرا چون از رویدادهای شهر خودش بی‌خبر بود آنگاه که از جنگ‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌های دیگر شهرها در «تاریخ» خودش خبر می‌دهد چون به شهر خودش می‌رسد می‌گوید «در آن عصر در کیمه صلح و صفا برقرار بود». چون پیش از این درباره کرانه‌های تروا و ئیولیان سخن گفته‌ام، حال مناسب است که به اختصار درباره خشکی واقع در داخله تا تاروس نیز توضیحاتی بدهم.

۴

۱- **پرگاموم** شهری بلندآوازه است در مدت طولانی سلطنت شاهان اتالیک از رفاه و ثروت چشمگیر برخوردار بود. بر نواحی اطراف تسلط و تفوق دارد. حال باید به وصف این ناحیه بپردازم و به گونه‌ای مختصر درباره‌ی اصل و تبار این شاهان و اینکه از کجا و چگونه پیدا شده‌اند بگویم. پرگاموم در آغاز محل نگاهداری خزاین و نقدینه‌های لیزیماخوس بود. وی فرزند **اگاتوکلس** و یکی از جانشینان اسکندر بود. ساکنان آن‌جا بر فراز بلندترین قله کوه می‌زیستند. کوه مخروطی شکل است و به قله تیزی منتهی می‌شود. حفاظت از این پایگاه و خزاین موجود در آن، که بالغ بر نه هزار تالان می‌شد، بر عهده **فیله‌تروس** اهل **تییوم** بود. وی از کودکی خواجه بود. به هنگام

تشییع جنازه‌ای مراسمی برپا شده بود. جمعیت هنگفتی در آن مراسم شرکت کرده بودند. پرستاری که فیلتروس کودک را برای تماشا همراه خود برده بود در میان فشار جمعیت گرفتار می‌شود و این فشار، ناشی از ازدحام جمعیت، به جایی می‌رسد که سبب ضربه‌خوردن و خواجه شدن کودک می‌شود. با وجود این نقص بدنی در تربیت و پرورش او کوشش فراوان به عمل آمد که بی‌نتیجه نماند. بعدها معلوم شد که سزاوار و لایق چنان توجه و مراقبتی بوده است. سال‌های سال نسبت به لیزیماخوس وفادار ماند. اما با **ارسینوئه** همسر لیزیماخوس که به او اهانت کرده بود خصومت داشت. تمهیداتی فراهم آورد تا پرگاموم، که آماده برای تغییر و تحول بود دست به شورش و انقلاب زد. لیزیماخوس که درگیر دشواری‌های داخلی بود ناچار شد پسر خود **اگاتوکلوس** را به قتل رساند. **سلوکوس نیکاتور** به سرزمین تحت تسلط او حمله آورد و لیزیماخوس را برانداخت. سلوکوس نیکاتور نیز به نوبه خود در اثر غدر و حیله به دست بطلمیوس **کرائونوس** ناجوانمردانه کشته شد. در تمام طول این آشوب‌ها و بی‌نظمی‌ها فیله‌تروس خواجه مسئولیت پایگاه مزبور را بر عهده داشت و با وعده و وعید و آداب‌دانی نظر مساعدت همه کسانی را که صاحب قدرت و نفوذ بودند به دست آورد. به هر حال به مدت بیست سال ارباب آن پایگاه و صاحب اختیار خزاین و ثروت موجود در آن محل بود.

۲- دو برادر داشت. **یومنس** برادر بزرگتر و **اتالوس** برادر کوچک‌تر بود. یومنس پسری هم‌نام خودش داشت که به فرمانروایی پرگاموم رسید و صاحب مستقل نواحی اطراف شد. سرانجام در میدان نبرد با **انتیوخوس** فرزند **سلوکوس** در حوالی شهر سارد روبرو شد و او را شکست داد. پس از بیست و دو سال سلطنت درگذشت. اتالوس فرزند اتالوس و **انتیوخیس**، دختر **اخئیوس**، به جای او نشست. پس از آنکه توانست در نبردی هولناک بر قبیله گالاتیان پیروز شود ادعای سلطنت کرد. اتالوس نه تنها با رومی‌ها روابط دوستانه و نزدیک داشت بلکه در جنگ رومی‌ها با فیلیپ، همراه با ناوگان جنگی مردم **رودس**، شانه به‌شانه رومی‌ها در

جنگ شرکت کرد. پس از چهل و چهار سال سلطنت به هنگام سالخوردگی درگذشت. از خود چهار پسر به جای گذاشت. این پسران را از **اپولونیس**، زنی از مردم کیزیکوس، پیدا کرده بود. این چهار پسر به ترتیب **یومنس، اتالوس، فیله‌تیروس** و **اتنیوس** نام داشتند. دو پسر جوان‌تر شهروند معمولی بودند و آن دو دیگر به عنوان شاه سلطنت کردند. یومنوس به طرفداری از رومی‌ها با انتیوخوس کبیر و بعد هم علیه **پرسئوس** جنگید و رومی‌ها به عنوان پاداش تمام سرزمین‌های این سوی تارسوس را، که مطیع انتیوخوس بود، به او واگذار کردند. تا پیش از آن قلمرو پرگاموم نواحی که تا دریا و خلیج‌های الیاتیک و ادرامیتنه گسترش داشت شامل نبود. شهر را توسعه داد و اطراف آن را جنگل‌کاری کرد. برادر بزرگ‌تر که عاشق شکوه و جلال بود نماهای مجلل و کتابخانه‌های مفصل و زیارتگاه‌های متعدد بنا کرد. شهر پرگاموم را بدان‌جا رساند که امروز هست. یومنس پس از چهل و نه سال سلطنت تاج و تخت را به پسری که از **استراتونیسه** دختر **اریاترس** ، شاه کاپادوکیه، پیدا کرده بود سپرد. برادرش اتالوس را به عنوان قیم پسرش، که خیلی جوان بود، و شاهنشاهی که دست و پاکرده بود منصوب کرد. پس از بیست و یکسال برادرش که سالخورده شده بود، و کامیابی‌های فراوان به دست آورده بود، درگذشت. به عنوان مثال به یاری الکساندر پسر انتیوخوس شتافت تا دمتریوس را در جنگ شکست دهد. به طرفداری از رومی‌ها با فیلیپ دروغی جنگید. در لشکرکشی به تراس **دیجیلیس**، شاه **کینی‌ها**، را شکست داد. **پروسیاس** را که پسرش علیه وی تحریک کرده بود به قتل رساند. شاهنشاهی خود را زیر نظر قیمی به اتالوس واگذار کرد. **اتالوس** ملقب به **فیلومتور** پس از پنج سال سلطنت در اثر بیماری درگذشت و قلمرو خود را به عنوان ارثیه به روم بخشید. رومی‌ها این سرزمین را به صورت یکی از ایالات روم درآورده و آن را آسیا نام نهادند. همانند اسم قاره آسیا. رود کایکوس از کنار شهر و جلگه کایکوس می‌گذرد. از سرزمینی عبور می‌کند که بسیار حاصلخیز بوده و بهترین نقاط در میسیا است.

۳- مردم پرگاموم در عصر من شهرت بسیار یافته‌اند. از جمله **میترادتس** فرزند **منودوتس** و **ادوبوگیون**. منودوتس از خاندان رؤسای طوایف قبیله گالاتیان بود. می‌گویند ادوبوگیون معشوقه شاه میتراداتس بود و به همین علت خویشان او نام فرزندش را میترادتس گذاشتند و چنین تظاهر کردند که او پسر شاه بوده است. به هر حال یکی از دوستان نزدیک قیصری، که ادعای خدایی می‌کرد، شد و به چنان مرتبه از عنایت و توجه قیصر رسید که به عنوان بزرگ خاندان مادرش و شاه بوسپوروس و دیگر نواحی منصوب شد. به دست **اساندر** که نه تنها شاه فارناکس را کشت، بلکه بوسپوروس را نیز تصرف گرفت، برانداخته شد. به این علت‌ها میتراداتس را صاحب آوازه می‌دانند. از جمله دیگر مردان نامدار پرگاموم **اپولودروس** نحوی است که کتاب «نحو» را نوشت و پیشوای فرقه **اپولودریان‌هاست**. اینکه پیروان این فرقه چه می‌گویند از حوصله این نوشته خارج است. انواع مکاتب فلسفی رواج داشت و دارد و من صلاحیت داوری درباره‌ی آنان ندارم از آن جمله فرقه‌های اپولودروس و تئودرورس است. اما دوستی با قیصر اگوست، که آپولودروس آموزگار او در رشته بلاغت بود، سبب آوازه‌ی بلند او شده است. شاگرد شایسته‌ای دارد به نام **دینوسوس** که لقب **اتیکوس** را داشته و نه تنها سوفسطای قابلی است بلکه مورخی با تجربه و سخنرانی بلیغ است.

۴- هنگام عزیمت از جلگه و شهر به سوی مشرق به شهر **اپولونیا** می‌رسیم که بر مکانی بلند بنا شده است. اما اگر به سوی جنوب برویم به رشته کوهی می‌رسیم که با عبور از آن به شاهراهی برمی‌خوریم که به **سارد** می‌رود. در طرف چپ آبادی مقدونی نشین **تیاتیرا** قرار دارد. در دست راست **اپولونیس** واقع است که از پرگاموم سیصد استادیا فاصله دارد و مسافت از آن‌جا تا سارد نیز همین اندازه است. اسم آن را از اپولونیس کیزیسنه اقتباس کرده‌اند. سپس جلگه هرموس و شهر سارد است. بیشتر سرزمین واقع در شمال پرگاموم در تصرف میسیان است. مرادم سرزمینی است که در سمت راست مرز کیلیلیه اپیکتتوس و بی‌تی‌نیه قرار گرفته.

۵- **سارد** شهری است بزرگ، هرچند که سابقه‌ی آن به اندازه تروا باستانی نیست. اما کهن به حساب می‌آید. دژی استوار دارد. شهر سلطنتی لیدیه‌ای‌ها بود. لیدیه‌ای‌ها را هومر میونیان می‌خواند؛ مولفین اخیر هم همین نام را بکار می‌برند اما هستند کسانی که آنان را با لیده‌ای‌ها یکی نمی‌دانند. معقول این است که این هر دو را یک قوم بدانیم. کوه مقدس تومولوس مشرف بر سارد است. در چکاد آن محل دیده‌بانی است که دهلیزی سقف‌دار است و توسط **پارسیان** با مرمر سفید بنا شده و از آن‌جا تمام جلگه پایین دست، مخصوصاً جلگه رود کایستر، را می‌توان دید و مراقبت کرد. در آن اطراف لیدیه‌ای‌ها و مقدونیه‌ای‌ها و میسیان‌ها زندگی می‌کنند. رود **پاکتولوس** ازکوه تومولوس سرچشمه می‌گیرد. می‌گویند این رود در روزگارهای پیشین همیشه مقدار زیادی خاک طلا با خود می‌آورده است. افسانه ثروت گرزوس و نیاکان او از اینجا آغاز شده بود. اما اکنون خاک طلا تمام شده، رود پاکتولوس به رود هرموس می‌پیوندد. همانند رود هیلوس، که اکنون **فریگیوس** خوانده می‌شود، آن هم به هرموس می‌ریزد. به گفته هرودوت این سه رود و رودهای کم‌اهمیت‌تر دیگر به یکدیگر پیوسته و در حوالی فوکیه به دریا می‌ریزند. همان‌گونه که پیش از این یادآور شدم رود هرموس در میسیه ازکوه مقدس **دیندیمنه** سرچشمه گرفته و از سرزمین کاتاککائومنه و قلمرو ساردیس و جلگه‌های مجاور گذر کرده و به دریا می‌رسد. در پایین شهر سارد جلگه‌های سارد و **سیروس** و **هرموس** و کایستر واقع‌اند که به یکدیگر متصل بوده و بهترین جلگه‌هایند. در چهل استادیایی شهر به **گیگیه** می‌رسیم که هومر متذکر آن است. بعدها اسم آن را تغییر داده و **کلوئه** گذاشتند. در آن‌جا پرستشگاه **ارتمیس کلوئه‌ای** واقع است که همگان آن را بسیار مقدس می‌دانند. می‌گویند در جشنواره اینجاست که **رقص سبد** انجام می‌گیرد.

۷- بناهای یادبود شاهان در نزدیکی دریاچه کلوئه قرار دارد. در سارد تپه بزرگی هست که بنا به گفته‌ی هرودوت آرامگاه **الیاتس** پدر گزروس است. هرودوت

می‌گوید* این بنا بیشتر به دست مردم کوچه و بازار، مخصوصاً زنان خودفروش شهر، ساخته شد. می‌افزاید تمام زنان این شهر خودفروشند و پاره‌ای آرامگاه الیاتس را یادبود روسبیان می‌خوانند. بعضی می‌گویند دریاچه مجاور مصنوعی است و آن را ایجاد کرده‌اند که سرریز آب رودخانه‌ها را، چون طغیان می‌کنند، در آن ذخیره کنند. **هیپی‌یا** شهری است که هنگام فرود از کوه تومولوس به جلگه کایستر سرراه قرار دارد.

۸- **گالیستنس** می‌گوید سارد به کرات اشغال شده است. نخست توسط **کیمری‌ها**، آنگاه توسط **تررها**، سپس به دست **لیکین‌ها** افتاد و سرانجام سیروس آن را در روزگار گرزوس تصرف کرد. بعدها شهر به علت حاصلخیزی نواحی اطراف رونق و بزرگی گذشته خود را به دست آورد. در روزگار اخیر به سبب زلزله‌های مکرر بسیاری از بناهای خود را از دست داده است. خوشبختانه پیش‌بینی‌های **تیبریوس** فرمانروای امروزی ما، که سخاوتمند و دست و دلباز است، سبب شد که نه تنها این شهر بلکه شهرهای بسیار دیگری مرمت و نوسازی شوند. مرادم دیگر شهرهایی است که در اثر زلزله دچار سیاه‌روزی همانند شده بودند.

۹- از خاندان واحدی در سارد مردان نامی برخاسته‌اند. دو خطیب مشهور که هردو **دیو دوروس** نام داشتند و آنکه مسن‌تر بود **زوناس** خوانده می‌شد که برای دفاع از منافع آسیا به کرات نطق و خطابه ایراد کرد. در عصر شاه میتراداتس متهم شد که قصد داشته شهرها را وادار به شورش و انقلاب نماید اما توانست با دفاع بلیغ از خود رفع اتهام نماید. دیودورس جوان، که از دوستان من است، نه تنها مولف رساله‌های تاریخی است بلکه در سرودن انواع شعر استاد است. تاریخ‌نویس روزگار باستان، **گزنتوس** به تحقیق از اهالی لیدیه خوانده می‌شد. اما اینکه آیا از شهر سارد بوده است یا نه بر من معلوم نیست.

۱۰- پس از لیدیه‌ای‌ها میسیان‌ها قرار دارند و شهر **فیلادلفیا** که همیشه در

*- هرودوت، کتاب اول، تواریخ، بند ۹۳.

معرض زلزله است. دیوارهای خانه‌ها پیوسته ترک برمی‌دارد. بخش‌های مختلف شهر در طول سالها آسیب‌های زیاد دیده‌اند. به همین علت است که تعداد ساکنان شهر اندک بوده بیشتر مردم زندگی را در مزارع و روستاها می‌گذرانند. از لطف روزگار سرزمین آنان حاصلخیز است. با این همه همان تعداد اندکی که ساکن شهرهایند اسباب شگفتی‌اند زیرا با وجود خطرات ناشی از زلزله چنان به خانه و کاشانه خویش دلبستگی دارند که در آن خانه‌های خطرناک روزگار می‌گذرانند. از این بیشتر، آدمی از کسانی شگفت‌زده است، که این شهر را در این محل زلزله‌خیز بنیان گذاردند.

۱۱- پس از این ناحیه سرزمین **کاتاککائومنه** قرار دارد که درازایش پانصد استادیا و پهنایش چهارصد استادیا است. آن‌جا را می‌توان هم **میسیا** خواند و هم **میونیا**. (هر دو اسم را به کار می‌برند). در تمام این سرزمین هیچ‌گونه درختی جز درخت تاک یافت نمی‌شود که از آن شراب کاتاککائومینی می‌گیرند. از نظر کیفیت از دیگر شراب‌های مشهور هیچ دست‌کمی ندارد. سطح جلگه‌ها از خاکستر پوشیده شده و زمین‌ها کوهستانی و سنگلاخ سیاه رنگ‌اند. انگار که آن‌جا را در آتش سوزانده‌اند. پاره‌ای حدس می‌زنند این حاصل صاعقه‌ها و انفجارهای آتشین زیرزمینی بوده و ابایی ندارند که آن‌جا را صحنه‌ی داستان افسانه‌ای طوفان بدانند. گزانتوس می‌گوید شخصی **اریموس** نام شاه این ناحیه بود. اما معقول نیست پنداشته شود که تمام این سرزمین به علت انفجارهای زیرزمینی ناگهانی و یکباره آتش گرفته و سوخته است. معقول‌تر این است که حدس زنیم آتش زیرزمینی به تدریج این سرزمین را به این صورت درآورده و امروزه منبع آتش آن پایان یافته است. در آن‌جا سه گودال دیده می‌شود که مردم آنان را «کوره‌ی آتش» می‌خوانند. هریک از آنها از دیگری تقریباً چهل استادیا فاصله دارند. در اطراف آنان تپه‌های بلند و دره‌های زیاد دیده می‌شود که می‌توان حدس زد ناشی از انباشت موادی هستند که از درون زمین به بیرون پرتاب شده‌اند. از آن‌جا می‌دانیم این گونه خاک و زمین برای پرورش تاک مستعد

است که با سرزمین **کاتان** که انباشته از خاکستر است و بهترین شراب‌ها را به مقدار هنگفت تولید می‌کند، همانند است. پاره‌ای از نویسندگان با درنظر کیفیت این گونه زمین‌ها است که **دینوسیوس** ایزد شراب را «**آتش‌زاده**» می‌خوانند.

۱۲- بخش‌های واقع در جنوب، تاکوهپایه تاروس، میان فریگیه‌ای‌ها و کارین‌ها و لیدیه‌ای‌ها و حتی میسیان‌ها تقسیم شده. متصرفات هریک چنان با دیگران درهم آمیخته و به یکدیگر متصل می‌شوند که با سختی هرچه تمام‌تر می‌توان حد و مرز آنها را مشخص کرد و از یکدیگر جدا ساخت. آن‌چه باعث شدت یافتن این آشفتگی و سردرگمی می‌شود این است که رومی‌ها نه تنها این مناطق را بر حسب قبایل ساکن در هر بخش تقسیم نکرده‌اند، بلکه راه دیگری را انتخاب کرده و بنای تقسیمات اداری را بر شوراهای عمومی و یا دربارهای محلی گذاشته‌اند. کوه تومولوس کوه عظیم و مشخصی است. محیط پیرامون آن چندان وسعتی ندارد. تمام آن در قلمرو لیدیه قرار دارد. اما کوهستان **مینوگیس** بنا به گفته تئوپمپوس در جهت مقابل گسترش داشته و از کالینی آغاز شده و تا میکاله ادامه دارد. بنابراین بخش‌های کالینی و **اپامیه** آن در تصرف فریگیه‌ای‌ها است و بعضی بخش‌های دیگر در تصرف میسیان‌ها و لیدیه‌ای‌ها. باقیمانده از آن کارین‌ها و ایونیه‌ها. همین وضع درباره‌ی رودها و مخصوصاً رود **مئاندر** صادق است که مرز میان پاره‌ای از قبیله‌ها است اما هرجا از میان کشوری می‌گذرد موضوع تشخیص و تحدید دقیق را دشوار می‌سازد. همین مسئله را باید تعمیم داد بر جلگه‌هایی که در یکی از دو طرف نواحی کوهستانی و یا حوضه‌های رودها واقع می‌شوند .البته من نباید سعی کنم که در این رشته دقت مساحین حرفه‌ای را داشته باشم. شاید همین که مطالب منتقل شده از پیشینیان را ذکر کنم کفایت می‌نماید.

۱۳- در همسایگی شرق جلگه کایستر، که میان **کوه‌های سوگیس** و تومولوس واقع است جلگه **کیلبیان** قرار دارد. وسیع است و پرجمعیت و حاصلخیز. سپس دشت **هیرکانیه** است. اسمی که مهاجران ایرانی، که از هیرکانیه بدینجا آمده‌اند،

(جلگه سیروس هم به همین شیوه توسط مهاجران ایرانی نامگذاری شده است) روی این جلگه گذاشته‌اند. آنگاه جلگه **پلتین** (حال در قلمرو فریگیه هستیم) و جلگه‌های **کیلانیان** و **تابنه** که جمعیتی مخلوط از فریگیه‌ای‌هایند و در این نقاط عناصر پیسیدیان هم زندگی میکنند و اسم جلگه‌ها را از آنان اقتباس کرده‌اند.

۱۴- باگذر از سلسله کوه‌های **مسوگیس** در فاصله‌ی میان قلمروهای کارین‌ها و **نیسا**، که سرزمینی در سوی دورتر رود مئاندر بوده، و تا **کیبی‌راتیس** و **کابالیس** گسترش دارد، به چندین شهر می‌رسیم. نخست نزدیک مسوگیس در مقابل لائودیکیه شهر **هیراپولیس** است. چشمه‌های آب گرم و **پلوتونیوم** در آن‌جا واقع است. آبهای این چشمه به آسانی سفت و منعقد شده تبدیل به سنگ می‌شود. مردم این آب را از طریق نهرها و جوی‌ها به آن‌جا که لازم است هدایت می‌کنند تا دیواری از سنگ یک‌پارچه بسازند. اما پلوتونیوم، در زیر یک پیش‌آمدگی سرزمین کوهستانی بالای چشمه‌های آب گرم شکافی با اندازه‌های معتدل وجود دارد که یک نفر به آسانی می‌تواند از آن بگذرد و وارد محوطه‌ی عمیق سرپوشیده‌ای شود که نرده‌ای چهارضلعی دارد. محیط نرده تقریباً نیم پلتروم [= ۵۰ پا] است. این محوطه چنان مملو از بخار و مه است که به سختی می‌توان زمین را دید. برای کسانی که از خارج به نرده نزدیک می‌شوند هوای آن‌جا بی‌زیان است. زیرا در شرایط معمولی میان محوطه بخار نیست و مه فقط در داخل سرپوشیده است. اما هر خانواری که وارد سرپوشیده شود بلافاصله می‌میرد. گاوهایی که بدانجا برده شوند بر زمین افتاده و می‌میرند. من خودم پرستوئی را در آن‌جا پرواز دادم و در اندک مدتی آخرین نفسش را کشید. اما **گالی‌ها** [= کاهنان سیبل] که خواجه هستند بی‌هراس وارد سرپوشیده می‌شوند و تا عمق آن پایین می‌روند، اما دیده‌ام که تا آن‌جا که می‌توانند از نفس کشیدن خودداری می‌کنند. نمی‌دانم که آیا این مصونیت آنان به علت نقص عضو آنان است یا بدان سبب است که از خدام زیارتگاه‌اند و یا اینکه موهبتی سماوی است همانند کسانی که دچار صرع می‌شوند. شاید هم در

وجود بعضی اشخاص پادزهر بخارهای سمی به ودیعت گذاشته شده است. می‌گویند این خاصیت تبدیل آب به سنگ در رودخانه‌های لائودیکیه نیز وجود دارد هرچند که آب‌های آن‌جا آشامیدنی هستند. آب‌های **هیراپولیس** برای رنگ کردن انواع پشم بسیار مناسب‌اند، تا بدان‌جا که با پشم‌های رنگ شده با قرمزدانه و یا ریشه روناس رقابت می‌کنند، و آب گرم چنان فراوان است که شهر مملو است از انبوه گرمابه‌های طبیعی.

۱۵- طرف دور مئاندر پس از **هیروپولیس** است. هم اکنون شرح نواحی اطراف لائودیکیه و آفرودیکیه و بخش‌های گسترده شده تا **کارورا** را داده‌ام. پس از آن نواحی واقع در مغرب‌اند. مرادم شهر **انطاکیه کنار مئاندر** است که در کاریه است. بخش‌های مربوط به جنوب یعنی **کیبیرا** و **سیندا** و **کابالیس** که تا تاروس و لیکیه ادامه دارند. انطاکیه شهری با ابعاد متوسط است و در آن جای مئاندر است که نزدیک فریگیه بوده و پلی روی رودخانه است. قلمرو انطاکیه در هر دو کرانه رود، قابل ملاحظه است. بسیار حاصلخیز بوده و انجیر انطاکیه‌ای از آن‌جا به دست می‌آید. این‌گونه انجیر را انجیر سه‌برگی نیز می‌نامند. این منطقه نیز زلزله‌خیز است. سوفسطائی بلندآوازه **دیوترفوس**، که **هیبریس** بزرگ‌ترین خطیب معاصر شاگرد او بوده است از آن‌جا برخاست.

۱۶- می‌گویند مردم کابالیس همان سولیمی‌هایند. تپه مشرف بر دژ واقع در **ترمسیانس** سولیمی خوانده می‌شود. حصار **بلرفون** در همان نزدیکی است و آرامگاه پسرش **پیساندر** که در نبرد علیه سولیمی‌ها به قتل رسید نیز در همان‌جاست. **ترمسوس** از شهرهای پیسیدیان‌ها است و نزدیک بالای سر کیبیرا قرار دارد.

۱۷- می‌گویند مردم **کیبیراتیه** از بازماندگان لیدیه‌ای‌اند که کابالیس را تصرف کرده و بعدها همسایه پیسیدیان‌ها شدند. لیدیه‌ای‌ها در همانجا سکونت کردند و شهر کهن را به جای دیگر منتقل کردند. محلی که استحکامات بسیار داشت و محیط حصار آن یکصد استادیا بود. چون در شهر قوانین نیکو جاری بود نیرومند شد.

روستاهای وابسته به آن از پیسیدیا و مجاورت میلیاس تالیکیه گسترده شد. سه شهر همسایه **بوبوبن** ، **بالبورا** و **اونواندا** به آن منضم شده این اتحادیه را **تتراپولیس** نام نهادند. در این اتحادیه هریک از این سه شهر صاحب یک رأی و شهر کیبیرا صاحب دو رأی است. کیبیرا می‌تواند چهل هزار نفر سرباز پیاده و دو هزار نفر سوار بسیج کند. این شهر را همیشه جباران اداره می‌کردند. اما جبارانی که عدالت و انصاف را همیشه مراعات می‌کردند. اما حکومت جباران در روزگار **مواگتس** برافتاد. میورنا آن را برانداخت. و **بالبورا** و **بوبن** را به قلمرو لیکین‌ها افزود. با تمام این احوال دستگاه قضایی کیبیرا از جمله بهترین و کاراترین دستگاههای قضایی در آسیا است. مردم کیبیریا به چهار زبان سخن می‌گویند. زبان‌های **پیسیدانی**، **سلومی**، **یونانی** و **لیدیه‌ای** اما هیچ‌گونه اثری از زبان لیدیه‌ای‌ها در کیبیرا باقی نمانده است. **میلیا** رشته کوهی است که از باریکه **ترمسوس** و گداری که از آن می‌گذرد تا داخله تاروس در جهت **ایسیندا** تا **سکالسوس** و کشور اپامیه‌ای‌ها ادامه دارد.

کتاب چهاردهم

۱

۱- حال باید به یونیه‌ای‌ها و کاریه‌ای‌ها و کرانه‌های بیرون از کوهستان تاروس پرداخت. سرزمین اخیر پیش از این در تصرّف لیکه‌ای‌ها و پامفیلیان‌ها و کیلیکیه‌ای‌ها بود. به این ترتیب وصف شبه‌جزیره [آسیای صغیر]، که چنانکه قبلاً گفتیم پهنای آن همان راهی است که از دریای پونتیک به دریای ایسیک می‌رود، پایان می‌پذیرد.

۲- طول راه دریایی به دور یونیه تقریباً ۳۴۳۰ استادیا است. علت طولانی بودن این راه یکی خلیج‌های زیادی است که در سر راه کشتی‌رانی قرار دارد و دیگر شکل این سرزمین، که شبه جزیره‌ای گسترده است، می‌باشد. اما فاصله راه خشکی از این ساحل به آن کرانه زیاد نیست. به عنوان مثال فاصله از اِفسوس تا سمیرنه به خط مستقیم ۳۲۰ استادیا است. زیرا تا متروپولیس ۱۲۰ استادیا و بقیه تا سمیرنه است.

حال آنکه راه دریایی میان این دو شهر اندکی کمتر از ۲۲۰۰ استادیا است. به هر حال مرزهای ساحل یونیه از پوسیدیوم میلیسیان‌ها و مرزهای کاریه تا **فوکیه** و رود **هرموس**، که پایان ساحل یونیه است، گسترش دارد.

۳- **فریکیدیس** درباره‌ی این کرانه دریا می‌گوید در روزگارهای پیش میلتوس و میوس و نواحی اطراف میکاله و افسوس در تصرّف کاریه‌ای‌ها بود. کرانه دریا از آنجا به بعد تا فوکیه، **خیوس** و ساموس را -که زیر فرمان **انکیوس** بود - للگ‌ها صاحب بودند. اما این هر دو قوم را یونیه‌ای‌ها بیرون راندند و اینان در بخش باقیمانده از کاریه ساکن شدند. می‌گوید فرماندهی یونیه‌ای‌ها را **اندروکلوس** فرزند مشروع **کودروس** شاه آتن بر عهده داشت که مهاجرین یونیه‌ای را پیشوایی می‌کرد. یونیه‌ای‌ها بعد از ایولیان‌ها بودند و اندروکلوس شهر اِفسوس را بنیان گذارد و آن را پایتخت یونیه‌های مستقر در آنجا قرار داد. هنوز هم بازماندگان دودمان او لقب «شاه» را دارند و از مزایای خاصی برخوردارند. مثلاً بهترین نشیمن‌گاه **در** محل مسابقات بدانان تعلق دارد و جامه ارغوانی رنگ، که علامت سلطنت است، بر تن می‌کنند و به جای چوبدست عصای سلطنتی به دست می‌گیرند. سرپرستی قربانی‌کردن‌ها به افتخار **دیمتر الیوزینیان** بر عهده‌ی آنان است. میلتوس را **نلیوس** که از **پیلیان‌ها** بود پی افکند. مسنیان‌ها و **پیلیان‌ها** خود را قوم و خویش یکدیگر می‌دانستند و به همین علت است که شاعران اخیر **نستور** را **مسنیانی** می‌خوانند. می‌گویند جمع زیادی از پیلیان‌ها **ملانتوس** پدر کودروس و پیروان او را تا آتن همراهی کردند و تمام این اقوام در مهاجرت دسته‌جمعی یونیه‌ای‌ها شرکت داشتند. قربانگاهی را که **نیلوس** در **پوسیدون** نصب کرد هنوز می‌توان دید. **کیدرلوس**، فرزند نامشروع کودروس، شهر میوس را پایه گذاری کرد. **اندروپومپوس** که ناحیه موسم به **ارتیس** را تصرّف کرد، شهر **لبدوس** را بنا کرد. بنا به گفته‌ای **میمنرموس** در متن «**نانو**» شهر **کلوفون** به دست **اندریمون** که پیلیانی بود احداث شد. شهر **پرینه** را نخست **اپیتوس** فرزند **نلیوس** و سپس **فیلوتاس** که مهاجرین **تبس** را

بدان‌جا آورد آباد کردند. شهر **تئوس** را نخست **اتاماس** پی‌ریزی کرد و به همین سبب **اناکریون** آنجا را **اتامانتیس** نامید. به هنگام مهاجرت یونیه‌ها **نایوکلوس**، فرزند نامشروع کودروس و پس از او **اپوئیکوس** و **داماسوس**، که آتنی بودند، و **گِرس** اهل **بوئتیا** بدان‌جا پرداختند. **اریتری** را **کنوپوس**، که او نیز فرزند نامشروع کردروس بود، بنا کرد. فوکیه را آتنی‌ها به سرپرستی **فیلوژنس** بنا کردند. **کلازومنه** را **پارالوس** ساخت. خیوس را **اگرتیوس**، که مخلوطی از اقوام گوناگون همراهی می‌کردند، برپا کرد. **ساموس** نخست توسط **تمبریون** و بعدها **پروکلس** مسکونی شد.

۴- این دوازده شهر یونیه است. بعدها مردم سمیرنه که توسط اهالی اِفسوس تشویق شده بودند نیز به این مجمع پیوستند و متحد شدند. در روزگار باستان که افسوس هنوز سمیرنه خوانده می‌شد مردم این دو همشهری بشمار می‌آمدند. **کالینوس** در التماسی که به درگاه **زئوس** می‌کند اِفسوسی‌ها را سمیرنه‌ای خوانده و می‌گوید «بر سمیرنه‌ای‌ها ترحم کن». جای دیگر می‌گوید که «به یادآور که سمیرنه‌ای‌ها در نذر تو ران‌های چاق گاوهای نر را سوزاندند». سمیرنه، **آمازونی** بود که افسوس را تصرّف کرد اسم شهر و اسم قوم از اینجا ریشه گرفته است. همان‌گونه که پاره‌ای از افسوسی‌ها را به نام **سیسیربی**، **سیسیبریتی** می‌نامند. **هیپوناکس** نیز آشکارا مکانی متعلق به افسوس را سمیرنه خوانده و می‌گوید «در بیرون شهر در سمیرنه واقع میان **تراکیه** و **لپرااکته** می‌زیست». **لپرااکته** اسم کوه **پریون** است، که بالای شهر و بخشی از حصار شهر روی آن ساخته شده. به هر حال هنوز متصرفات آن سوی کوه پریون را **سرزمین پشت لپرا** می‌خوانند و اراضی کنارکوه و اطراف **کورسوس** «تراکیه» نامیده می‌شود. در روزگار پیش شهر برگرد **آتنئوم**، که حال در خارج از شهر و نزدیک **هیپلیوس** قرار دارد، بنا شده بود. پس سمیرنه نزدیک **ژیمناسیوم** امروزی، در پشت شهر حالیه، میان تراکیه و لپرااکته قرار داشت. مردم سمیرنه پس از جدا شدن از مردم افسوس به محل سمیرنه امروزی که در تصرّف لکک‌ها بود حمله آوردند ولکک‌ها را بیرون کردند و سمیرنه باستانی را بنیاد

گذاشتند که با سمیرنه امروزی ۳۰ استادیا فاصله داشت. اما بعد در آنجا نیز به نوبه خود مورد حمله **ایولان‌ها** قرارگرفتند و به **کلوفون** پناه بردند. سپس با پشتیبانی مردم کلوفون به سرزمین خود هجوم می‌آوردند و آن را بازپس گرفتند. این وقایع را میمنرموس در «نانو» متذکر شده یادآوری می‌کند که سمیرنه همیشه مورد منازعه بوده است. می‌گوید «پس از بیرون شدن از پیلوس، شهر شیب‌دار نلیوس، با کشتی به آسیای زیبا آمدیم. با نیروی بی‌حد و حصر خود در شهر دوست‌داشتنی کلوفون ساکن شدیم. از آنجا به راه افتادیم از رود **استی‌یس** گذشتیم و، به خواست ایزدان، سمیرنه ایولیان‌ها را تسخیر کردیم». آنچه در این‌باره گفته شد کافی است. اما هنوز باید جزئیاتی چند را شرح دهد. با نقاط اصلی آغاز می‌کنم. یعنی آنجایی که نخستین بنیادگذاری‌ها انجام گرفت. مرادم اطراف میلتوس و افسوس است. زیرا اینان بهترین و بلندآوازترین شهرها هستند.

۵- بعد از پوزیدیوم میلسیانی، در هیجده استادیایی داخل خشکی، هاتف **اپولوی دیدمیوس** در میان **برانخیدی**،[۱] قرار دارد. این پرستشگاه را **خشایارشا** مانند بقیه پرستشگاهها، به استثنای پرستشگاه افسوس - به آتش کشید. برانخیدی خزائن و دفینه‌های جمع شده از نذورات این ایزد را تحویل خشایارشا دادند و همراه او روانه شدند تا از گزند مجازات، به باد دادن گنجینه‌های پرستشگاه و خیانت به آن، در امان باشند. اما بعدها میلسیان‌ها بزرگترین پرستشگاه دنیا را در اینجا بنا کردند که به علت اندازه‌های آن هیچ‌گاه نشد بر آن سقف زد. به هر حال محیط پرستشگاه چنان وسیع است که می‌توان روستایی را در آن جای داد. در داخل و خارج محصوره‌ی پرستشگاه بیشه‌ای زیبا و مقدس برپا است. زیارتگاه و هاتف در محوطه‌ی مقدس دیگری قرار دارد. صحنه اسطوره **برانخوس** و **عشق آپولو**[۲] در اینجاست. معبد با گرانبهاترین نذورات، که عمدتاً از آثار هنری اولیه می‌باشند، آراسته شده است.

۶- افروس می‌گوید «در آغاز مردم **کرت** شهر **میلتوس** را پایه‌گذاری و حصارکشی

کردند. مراد شهر میلتوس[۳] باستانی است که مهاجرین اهل میلتوس جزیره کرت به پیشوایی **سارپدون** در اینجا پی افکندند و همان نام شهر خودشان، میلتوس، را روی آن نهادند. پیش از آن این منطقه در تصرّف للگ‌ها بود. بعدها **پنلوس** و همراهانش شهر امروزی را مستحکم و آماده دفاع ساختند. شهر امروزی چهار بندر دارد. یکی از آنها چنان وسیع است که می‌تواند ناوگانی را در خود پناه دهد. کامیابی‌های این شهر فراوان است. اما از همه با عظمت‌تر تعداد کثیر شهرهای مهاجرنشین است که مستعمره آن می‌باشد. همه جای پونتس اوکسینه پوشیده از شهرهای مستعمره میلتوس است. همچنین تمام ناحیه پروپونتیس و چندین ناحیه دیگر. **اناگیمنس** اهل **لامپاسکوس** می‌گوید میلسیان‌ها جزیره‌های **ایکاروس** و **لروس** در نزدیکی هلسپونت و **لیمنی** در خرسنسوس و **ابیدوس** و **اریسبا** و **پیسوس** در آسیا؛ **ارتاکه** و **کیزیکوس** در جزیره **کیزیسنه و اسکپسیس** واقع در داخله تروا از جمله مستعمرات میلتوس است. اما در وصف دقیقی که خواهم کرد دیگر شهرهایی را که وی از قلم انداخته یادآور خواهم شد. هم مردم میلتوس و هم **دالیان‌ها** به اپولوی «**الیوس**» ایزد «سلامتی و بهبودی» اعتقاد دارند. واژه‌ی «اولین» مفهوم سلامتی را می‌رساند. اپولو ایزد شفا و بهبودی است. اسم ایزدبانو **ارتمیس** از اینجا پیدا شد که همگان باور دارند این ایزدبانو سبب می‌شود تا مردم **ارتمیس**[۴] [= سالم و در امان] باشند. **هلیوس** [= خورشید] و **سلنا** [= ماه] چون باعث حرارت هوا می‌باشند با سلامتی و شفا و بنابراین با ایزدبانو ارته‌میس رابطه نزدیک و مستقیم دارند. بیماری‌های مهلک و مرگ‌های ناگهانی را نیز به این ایزدان منسوب می‌دارند.

۷- مردان بلندآوازه‌ی که در شهر میلتوس تولد یافته‌اند فراوانند. از جمله **طالس** یکی از خردمندان هفتگانه و پایه‌گذار دانش فلسفه طبیعی و **اناگسیمندر** که شاگرد او بود و **اناگسیمنس** که از شاگردان اناگسیمندر بود. **هکاتوس** معاصر من که مولف «تاریخ» است و **ایسخنیس** خطیب که به علت بی‌پروایی در سخن گفتن در حضور پمپی بزرگ تا آخر عمر در تبعید بسر برد. اما شهر با بستن دروازه‌های خود (بروی

اسکندر مقدونی مورد هجوم و انهدام لشکر مقدونی قرار گرفت. همانند مورد **هلیکارنوسوس** که توسط پارسیان به زور تصرّف شد. **گالیستانس** می‌گوید **فرینیکوس** شاعر تراژدی‌نویس را به سبب نوشتن نمایشنامه «تصرّف میلتوس به دست داریوش» مبلغ یک هزار درخما جریمه کردند. جزیره **لادی** در برابر و نزدیکی میلتوس است. همانند دیگر جزیره‌های کوچک واقع در همسایگی **تراکیه** محل لنگرانداختن دزدان دریایی است.

۸- بعد خلیج **لاتمیان** است که شهر کوچک موسوم به **هراکلیای** پایین **لاتموس** و صاحب لنگرگاه در آن قرار دارد. نخست لاتموس نام داشت هم نام کوهی که بالای آن قرار دارد. از گفته هکاتوس برمی‌آید که وی نیز همانند هومر می‌پنداشت کوه لاتموس پیش از این کوه **فتیرس** نام داشته است زیرا هومر گفته است که «کوه فتیرس بالای لاتموس است». اما پاره‌ای هم می‌گویند مراد او کوه **گریوم** است که تقریباً موازی با لاتموس بوده و در خشکی از میلسیا رو به شرق از طریق کاریه تا **یوروموس** و **خالکه تور** گسترش دارد. این کوه در بالای هراکلیا بوده و ارتفاع زیاد دارد. در اندک فاصله از آن، پس از گذر از رود کوچک نزدیک لاتموس، در غاری سنگ گور **اندیمیون** دیده می‌شود. از هراکلیا تا شهر کوچک **پیرها** در حدود یکصد استادیا راه است.

۹- اما راه از میلتوس تا هراکلیا، اگر خمیدگی خلیج‌ها را هم به حساب بیاوریم، اندکی بیش از یکصد استادیا است. حال آنکه فاصله از میلتوس تا پیرها به خط مستقیم تنها ۳۰ استادیا است. در مورد مکان‌های مشهور خواننده باید این جزئیات خشک جغرافیایی را تحمل کند.

۱۰- از پیرها تا دهانه **مئاندر**، که از مرداب‌ها و آب‌های کم‌عمق پوشیده شده، ۵۰ استادیا است. اگر با قایق پارودار سی استادیا به داخل خشکی برویم به شهر **میوس**، یکی از دوازده شهر یونیه‌ای‌ها، می‌رسیم. این شهر به علت جمعیت اندک اکنون جزو میلتوس به حساب می‌آید. می‌گویند خشایارشا این شهر را به عنوان

خرج ماهی سفره و شهر **مگنزیا** را به عنوان خرج نان سفره و شهر **لامپسکوس** را به عنوان هزینه شراب سفره تمیستوکل به او واگذار کرده بود.(۵)

۱۱- در فاصله‌ی چهار استادیایی آنها به روستای **تیمبریای** کاریه‌ای، نزدیک **اورنوم** که اسم غاری مقدس است، می‌رسیم. این غار را **خارونیوم** نیز می‌نامند زیرا بخارهای مسموم‌کننده از آن متصاعد می‌شود. بالای آن شهر **ماگنزیای کنار مئاندر** قرار دارد که از مستعمره‌های ماگنزی‌های اهل تسالی و کرت هستند. به زودی در این‌باره توضیحاتی خواهم داد.

۱۲- پس از دهانه مئاندر کرانه‌ی **پیرینه** که شهر پیرینه مشرف بر آن است قرار دارد. همچنین کوه **میکاله** که پوشیده از جنگل‌های آکنده از حیوانات وحشی است. این کوه در بالای قلمرو **سامیان‌ها** بوده و با آن - در آن سوی دماغه **تروگلیان** - برزخی را تشکیل می‌دهد که هفت استادیا پهنا دارد. پاره‌ای از مولفین شهر پرینه را **کادمه** می‌خوانند زیرا فیلاتوس، بنیادگذار شهر، از مردم **بوتیه** بود. **بیاس** یکی از خردمندان هفتگانه روزگار باستان از اهالی پرینه بود. در این رابطه است که **هیپوناگس** می‌گوید «در دفاع از نظر خودش حتی از بیاس پیرنیه‌ای نیز نیرومندتر بود».

۱۳- اندکی دورتر از دماغه تروکلیان جزیره‌ای به همین نام قرار دارد. بنابراین نزدیک‌ترین راه، با گذر از **سونیوم**، ۱۶۰۰ استادیا است. در این راه نخست **ساموس** و **ایکاریا** و **کورسیا** در دست راست و صخره‌های **ملانتیان** در دست چپ قرار می‌گیرد. بقیه راه از میان جزیره‌های **کیکلادس** می‌گذرد. دماغه تروکلیان نوعی پوزه‌ی کوه میکاله است. در جوار میکاله کوه دیگری است که در قلمرو افسوس می‌باشد. مرادم کوه **پکتیس** است که کوهستان **مسوگیس** در آنجا پایان می‌گیرد.

۱۴- فاصله‌ی دماغه تروکلیان تا ساموس پنجاه استادیا است. ساموس و بندر آن رو به جنوب است. در این بندر پایگاه نیروی دریایی قرار دارد. بخش عمده آن بر زمین مسطحی است که امواج دریا سواحل آن را می‌شویند. اما بخشی از آن تا

بلندی کوه‌های مشرف به آن گسترش دارد. هنگام کشتی‌رانی، به سوی شهر، پوسیدیوم در دست راست قرار دارد که دماغه‌ای است و با کوه میکاله برزخی به طول هفت استادیا به‌وجود می‌آورد. در آنجا پرستشگاه پوسیدون واقع است و در برابر آن جزیره‌ای است **نارتکیس** نام. در سمت چپ حومه‌ی نزدیک **هرایوم** و رود **ایمبراسوس** قرار دارد. هرایوم از معبدی باستانی و زیارتگاه و مخزن بزرگ الواح مکتوب تشکیل شده است. معبد افزون بر این الواح، گنجینه‌ای از الواح مذهبی و دعا دارد و تالار کوچکی سرشار از انواع آثار هنری باستانی. معبد که سرباز و بی‌سقف است از انواع مجسمه‌های بسیار عالی انباشته است. در آن میان سه مجسمه عظیم کار دست **میرون** دیده می‌شود که بر پایه‌هایی نصب شده‌اند. **آنتونی** این مجسمه‌ها را به یغما برد. اما **سزار اگوست** مجسمه **اتنا** و **هراکل** را باز پس فرستاد تا بر همان پایه‌ها دوباره نصب شوند. اما مجسمه زئوس را به **کاپیتالیوم** فرستاد و در آنجا تالاری مخصوص این مجسمه بنا کرد.

۱۵- محیط گرد جزیره ساموس ششصد استادیا است. در اوایل ایام، که جزیره در تصرّف کاریه‌ها بود، نخست **پارتنیا** و سپس **آنتموس** و آنگاه **ملام فیلوس** و سرانجام ساموس خوانده شد. شاید این آخری اسم یکی از پهلوانان محلی بوده باشد و شاید هم اسم یکی از مردم **ایتاکا** و یا **کفالینا** که در آنجا مستعمره‌ای را بنیاد نهاده بود. در ساموس دماغه‌ای است که تقریباً در برابر **درپانوم** واقع در **ایکاریا** قرار گرفته و **امپلوس** نام دارد. اما کوهی که به این جزیره شکل کوهستانی داده نیز همین نام را دارد. با آنکه در تمام جزایر اطراف و بیشتر سواحل خشکی‌های آن حدود بهترین شراب‌ها تولید می‌شود شراب ساموس تعریفی ندارد. مثلاً در جزیره‌های کیوس و لسبوس و **کوس**. تردیدی هم نیست که شراب اِفسوسی و یا **متروپولیتنی** از شراب‌های خوب است. در کوه **مسوگیس**، کوه **تملوس** و سرزمین **کاتاککائومنه**، کنیدوس، سیمرنه و دیگر نقاط کم‌اهمیت‌تر، خواه برای مقاصد طبی و یا مجالس خوشگذرانی، شراب بسیار عالی تولید می‌شود. پس ساموس از نظر شراب خوش

اقبال نیست. اما از دیگر لحاظ سرزمینی نظر کرده و برکت یافته است. همین کافی است بیاد بیاوریم همه و همیشه قصد تصرّف و تصاحب آن را داشته‌اند و به عنوان ضرب‌المثل **مئاندر** گفته است در ساموس حتی شیرمرغ هم به دست می‌آید. به همین علت جبّارانی که با آتنی‌ها دشمنی داشتند در آنجا استقرار یافته بودند.

۱۶- اوج اقتدار جباران در عصر **پولیکراتس** و برادرش **سیلوسون** بود. پولیکراتس چه از نظر خوش‌اقبالی و چه از دیدگاه توانمندی‌های طبیعی بی‌نظیر و درخشان بود و توانست بر دریا تسلط یابد و آقایی کند. به عنوان نمونه‌ای از اقبال بلند او می‌گویند روزی عمداً انگشتری خود را، که سنگی کنده‌کاری شده و بسیار گرانبها بود، به دریا انداخت. در اندک زمانی ماهیگری همان ماهی، که این انگشتر را بلعیده بود، صید می‌کند و چون شکمش را پاره می‌نماید انگشتر را می‌یابد. می‌گویند چون شاه مصر از این ماجرا با خبر شد پیشگویی کرد و گفت کسی که تا این حد خوش‌اقبال است به زودی با سیاه‌روزی روبرو خواهد شد و سعادت او مبّدل به بدبختی خواهد شد. همین‌طور هم شد. اندکی بعد مورد سوءظن ساتراپ پارسی قرار گرفت و دستگیر شد و به دار آویخته شد. **ملیک** شاعر آوازه‌خوان از مصاحبان پولیکراتس بود و تمام اشعار او در مدح پولیکراتس است. در زمان پولیکراتس بود که فیثاغورس از قدرت گرفتن جباران دلگیر شد و به مصر و بابل سفر کرد تا عطش خود را به فراگرفتن علم و دانش فرو نشاند. چون بازپس گشت و دید که حکومت جباران دوام آورده است بادبان به سوی ایتالیا کشید و تا آخر عمر در آنجا به سر برد. چنین است وصف احوال پولیکراتس.

۱۷- **سیلسون**[۶] را برادرش پولیکراتس به بازی نمی‌گرفت و شهروندی معمولی بود. اما **داریوش** پسر **هیستاسب** پیش از آنکه شاه ایران شود وی را دیده بود جامه‌ای ارغوانی رنگ به تن داشت که در نظر داریوش مقبول می‌افتد. سیلسون جامه را به داریوش هدیه می‌دهد. پس از اینکه داریوش شاه ایران شد، به پاس این سخاوتمندی، سیلسون را به سمت جبار ساموس منصوب کرد. اما سیلسون با

چنان ظلم و ستمی فرمانروایی کرد که شهر خالی از سکنه شد و از آن موقع این ضرب‌المثل رواج یافت «که به اراده سیلسون جا فراخ شده است».

۱۸- آتنی‌ها نخست **پریکلس** را، به عنوان فرمانده، مأمور به ساموس کردند. **سوفکل** شاعر نیز او را همراهی کرد. او با محاصره شهر، ساموسیان یاغی را در موقعیت دشوار قرار داد. بعد هم دو هزار نفر را به کمک او فرستادند از جمله **نئوکلس** پدر **اپیکور** فیلسوف، که به قول آتنی‌ها استاد و معلّم بود. می‌گویند اپیکور در ساموس و **تنوس** پرورش یافت و در هیجده سالگی به شهروندی آتن انتخاب شد. مئاندر شاعر طنزگو نیز در همان موقع به شهروندی آتن رسید. **کروئوفیولوس** نیز از اهالی ساموس بود و می‌گویند میزبان هومر بوده و هومر شعر **اویخالیا** را به خط خود نوشته و بدو هدیه داده بود. اما **کالیماخوس**، در لطیفه‌ای، خلاف این را نقل می‌کند. بدین معنی که شعر را **کرئوفیلوس** سروده و آن را به هومر استناد داده است. پاره‌ای گرئوفیلوس را معلم هومر می‌دانند و دیگران می‌گویند چنین نبوده و استاد هومر **اریستیس** اهل **پروکونس** بوده است.

۱۹- پس از جزیره ساموس جزیره **ایکاروس** قرار دارد. به همین مناسبت دریای مجاور را دریای **ایکاری** می‌خوانند. اسم این جزیره را از اسم ایکاروس پسر **دیدالوس** گرفته‌اند. می‌گویند ایکاروس با نیّت پرواز کردن بال درست کرده بود و همراه پدرش از جزیره‌ی کِرِت پرواز کرد. چون در آسمان ارتفاع گرفتند حرارت آفتاب مومی را که بالها را به شانه‌های آنها وصل کرده بود ذوب کرد و اینان در جزیره ایکاروس به زمین نشستند. تمام محیط جزیره ۳۰۰ استادیا است. بندر ندارد. در پاره‌ای از نقاط می‌توان لنگر انداخت. مناسب‌ترین جا برای لنگراندازی **هیستی** نام دارد. دماغه‌ای که رو به غرب گسترده است‌دارد . در این جزیره نیز پرستشگاهی برای ارتمیس ساخته‌اند که **تائوروپولیوم** نامیده می‌شود و شهری کوچک بنام **اوینوی**. شهر کوچک دیگری نیز در دماغه **دراکاتوم** واقع است که همین اسم را دارد و در آن حوالی محلی برای لنگرانداختن است. این دماغه هشتاد استادیا با دماغه

کانتاریوس واقع در ساموس فاصله دارد و این کوتاه‌ترین فاصله میان دو جزیره است. اما امروزه جزیره ایکاریوس جمعیت چندانی نداشته و اهالی ساموس بیشتر برای چرای احشام خود از آن استفاده می‌کنند.

۲۰- پس از تنگه ساموس و کوه میکاله، هنگام سفر دریایی به افسوس، ساحل افسوس در طرف چپ قرار می‌گیرد. بخشی از این ساحل به ساموس تعلق دارد. در این باریکه ساحلی نخست **پانیونیوم** واقع است که سه استادیا از سطح دریا بلندتر است. جشنواره **پان -ایونیه**، که در میان ایونیه‌ها مشترک است، هر سال در اینجا گرفته شده و در آنجا، برای جلب عنایت و رضایت **پسیدون‌هلیکونیان**، قربانی‌هایی انجام می‌شود. شرح این ماجرا را به هنگام وصف پلوپونز آوردم. آنگاه به **نیپولیس** می‌رسیم که درگذشته متعلق به مردم افسوس بود اما حال در مالکیت مردم ساموس است. اینجا را با **ماراتسیوم** که از ساموس دورتر بود معاوضه کردند. سپس شهر کوچک **پیگلا** است که **اگامنون** پرستشگاه ارتمیس **مونیخیا** را در آنجا پی‌افکند و بخشی از سربازان خود را در آنجا سکونت داد. می‌گویند نشیمنگاه پاره‌ای از سربازان او زخم شده و عفونت کرده بود. سربازانی که این‌گونه بیمار شده بودند در آنجا اقامت گزیدند و این اسم روی آن محل باقی ماند. پس از آن بندر **پانورموس** و پرستشگاه **ارتمیس افسوسی** است و آنگاه شهر اِفسوس. در همین ساحل اندکی بالاتر از سطح دریا **اورتیگیا** واقع است که بیشه‌ای دل‌انگیز است با انواع درختان و بیش از همه درخت سرو. رود **کنخریوس** از اینجا می‌گذرد. می‌گویند **لتو**[۸] پس از وضع حمل در این رود شستشو کرد. جایگاه افسانه‌ای زایمان **اورتیگای** پرستار و مکان مقدس وضع حمل و درخت زیتونی که در آن نزدیکی بود در اینجاست. مشهور است که ایزدبانو پس از وضع حمل در آنجا استراحت کرد. کوه **سولمیسوس** مشرف به این بیشه است. می‌گویند **کیورت‌ها** در اینجا استقرار یافته بودند و با صدای چکاچک اسلحه خود چنان باعث وحشت **هرا**، که از رشک و حسد **لتو** را مراقب بود، شدند که لوتو توانست زایمان کودکان خود را از هرا پنهان نماید.

چندین معبد در این ناحیه وجود دارد که پاره‌ای از ایام باستان باقی مانده و بعضی را نیز اخیراً ساخته‌اند. در معبدهای باستانی بت‌های چوبی کهن فراوان وجود دارد. در معابدی که اخیراً ساخته شده آثار **اسکوپاس** جمع‌آوری شده از جمله پرده‌ای لوتو که عصای سلطنتی به دست دارد و اوریتگای بچه به بغل در کنار او ایستاده است. هر سال جشنواره‌ای همگانی در اینجا برپا می‌شود. رسم است جوان‌ها در جلال و شکوه ضیافت‌هایی که برپای دارند با یکدیگر رقابت و چشم‌هم‌چشمی کنند. در همان موقع جمعی از کیورات‌ها نیز گرد هم‌آیی دارند که در آن بعضی مراسم قربانی اسرارآمیز انجام می‌گیرد.

۲۱- ساکنان شهر افسوس از کاریه‌ای‌ها و للگ‌ها تشکیل می‌شد. اما **اندروکلوس** آنان را بیرون راند و بیشتر همراهان خود را در اطراف **آتنئوم** و **هیپلیوس** و بخشی از سرزمین‌های واقع در دامنه‌های کوه **کروسوس** مسکن داد. ساکنان افسوس تا زمان کروسوس اینان بودند. اما بعدها مردم از کوهها پایین آمدند و تا روزگار اسکندر در اطراف معبد زندگی می‌کردند. **لیزیماخوس** به گرد شهر امروزی حصار کشید اما مردم به تغییر محل اقامت خود رغبت نداشتند. وی مدتی صبر کرد تا بارانی سیل‌آسا راه افتاد و راههای فاضلاب‌های شهر را مسدود کرد تا شهر را آب فراگرفت. آنگاه ساکنان شهر حاضر شدند تغییر مکان دهند. اسم زن خود **ارسینویه** را روی شهر گذاشت. اما اسم قدیمی دوام آورد و از خاطرها نرفت. شهر را شورایی انتخابی اداره می‌کند.

۲۲- اما درباره‌ی پرستشگاه **ارتمیس**، نخستین معمار و مهندس آن **خرسیفرون** بود و بعد معمار دیگری بر وسعت آن افزود. اما چون شخصی به نام **هروستراتوس** آنجا را آتش زد مردم پرستشگاه بهتری برپا داشتند. مخارج بنای معبد را زنان شهر با فروختن زیور آلات و دیگر متعلقات خود تأمین کردند. ستون‌های معبد کهن را نیز فروختند. گواه این مطالب فرمان‌هایی است که در آن زمان صادر شد. **ارته‌میدروس** می‌گوید؛ **تیمیوس** اهل **تائورمینوم** که از این فرمانها بی‌خبر است و اصولاً آدمی

حسود و یاوه‌سرا است (و به همین علت او را **اپیتمیوس** [= مفتری] لقب داده بودند) می‌گوید هزینه بنای معبد از محل گنجی که پارسیان در آنجا به امانت گذارده بودند تأمین شد. اما کسی گنجی را به امانت به آنان نسپرده بود و اگر هم چنین بوده، به هنگام آتش سوزی معبد اصلی، بایستی نابود شده باشد. مخصوصاً که پس از آتش‌سوزی سقف معبد فرو ریخت و چه کسی حاضر است به گنجینه‌ای به امانت گذاشته شده در محوطه‌ای مقدس، که سقف آن باز است، دست بزند؟ ارته‌میدروس اضافه می‌کند که اسکندر نزد مردم افسوس سوگند خورد که تمام هزینه‌ها را، چه در گذشته و یا در آینده، پرداخت کند به این شرط که این سخاوتمندی او در کتیبه‌ای نقر و در پرستشگاه نصب شود. اما مردم افسوس به قبول این شرط راضی نشدند. ارته‌میدروس ضمن تحسین از مردم افسوس می‌گوید اینان به اسکندر پاسخ دادند مناسب نیست که خدا [= اسکندر] به دیگر خدایان نذر و هدیه دهد.

۲۳- پس از اتمام بنای پرستشگاه که اثر **خیروکراتس** بود (همان کسی که شهر اسکندریه را بنا کرد و به اسکندر پیشنهاد کرده بود که کوه **آتوس** را چنان شبیه به اسکندر بتراشد که او را در حال ریختن نوعی نوشابه از ابریقی در ظرفی بزرگ نشان دهد و در دو طرف راست و چپ کوه دو شهر بنا کند و رودخانه‌ای را از این شهر بدان شهر جاری سازد). پس از اتمام ساختمان پرستشگاه آثار ارزنده فراوانی به آن‌جا هدیه شد ولی محراب پرستشگاه تنها با آثار **پراکسیتلس** مزین بود. بعضی آثار **تراسون** را نیز به من نشان دادند. همان کسی که زیارتگاه **هکاته** را ساخته بود. از جمله مجسمه مومی **پنلوپه** پیره‌زن **یوریکلیا**. روحانیون پرستشگاه همه خواجه بودند و آنان را **مگابیزیی** می‌خواندند. همیشه در جستجوی بیگانگانی بود که سزاوار این رتبه رفیع باشد و بدانان احترام زیاد می‌گذاشتند. دوشیزگان شهر مجبور بودند که روحانیون را در انجام وظایف همراهی کنند. اما هرچند هنوز پاره‌ای از این سنت‌ها و رسم‌ها رعایت می‌شود ولی چه بسیاری از آنها که فراموش شده است. اما

معبد هنوز محل بست نشستن و پناهگاه است هرچند که محدوده‌ی بست اغلب در حال تغییر است. مثلاً آن موقع که اسکندر آن‌را یک استادیا توسعه داد. یا آنگاه که **میتراداتس** از روی بام تیری از کمان انداخت و پنداشت که اندکی از یک استادیا بیشتر رفته است. یا آن زمان که آنتونی این محدوده را دو برابر کرد تا اینکه بخشی از شهر هم محل بست‌نشستن باشد. اما این توسعه محل بست نشستن اسباب دردسر شد و مردم را گرفتار جنایتکاران ساخت و به این علت قیصر اوگوست امر به لغو آن داد.

۲۴- شهر صاحب زرادخانه و بندر است. مهندسان ورودیه بندر را تنگ‌تر کرده‌اند. اما مهندسان و شاهی که آنان را امر داده بود چنین بکنند، اتالوس فیلادلفوس، ناکام شدند. تصور می‌شد که ورودیه برای کشتی‌های بزرگ تجاری عمق کافی داشته باشد. در خود بندر هم به علت رسوبات رود **کایستر** بعضی نقاط کم‌عمق بودند. می‌پنداشتند اگر سدی در محل ورودیه بندر بزنند نتیجه مطلوب خواهد بود. اما برعکس شد زیرا رسوباتی، که حال راه خروج آن بسته شده بود، سبب شد تا خود دهانه بندرگرفته و کم‌عمق شود. پیش از آن جذر و مد دریا مقادیر هنگفتی از رسوبات را به دریای آزاد می‌برد. چنین است وضع بندر. اما شهر به علت مزایای طبیعی که دارد روز بروز بزرگ‌تر می‌شود و اکنون بزرگ‌ترین بارانداز آسیا در این سوی تاروس است.

۲۵- از این شهر مردان مشهوری برخاسته‌اند: در ایام **باستان هراکلیتوس** گمنام و **هرمودوروس** که هراکلیتوس درباره‌ی او می‌گوید «حق این است که تمام اهالی افسوس را که به سن بلوغ رسیده‌اند از دار مجازات آویزان کنند زیرا مؤثرترین و سودمندترین کسان، هرمودوروس، را از شهر خود تبعید کردند و گفتند که نمی‌خواهیم در میان ما کسی باشد که تا این اندازه سودمند و مؤثر باشد. بگذارید که در جای دیگر و در میان مردم دیگر باشد». شهرت دارد پاره‌ای از قوانین روم را هرمودوروس نوشت. **هیپوناکس** شاعر نیز از اهالی افسوس بود؛ همچنین

پارهاسیوس و **اپلس** نقاش. و این اواخر اسکندر خطیب که **لیخنوس**[= چراغ] لقب داشت. نه تنها سیاستمدار و تاریخ‌نویس بود بلکه از خود منظومه‌ای به جا گذاشت که در آن موقعیّت اجرام سماوی را وصف کرده و وضع جغرافیایی قاره‌ها را شرح داده است.

۲۶- پس از دهانه کایستر دریاچه‌ای است که از دریا تا داخل خشکی گسترش داشته و **سلینوسیا** خوانده می‌شود. پس از آن دریاچه‌ی دیگری است که با یکدیگر متصل‌اند. از این دو دریاچه عوائد هنگفت به دست می‌آید. شاه ایزدبانو را از این عوائد، هرچند مقدس بود، محروم ساخت. اما رومی‌ها آن را به ایزدبانو برگرداندند. مأمورین گردآوری مالیات نیز باج راه وصولی را با زور به نفع خود هزینه می‌کردند. اما ارتمیدروس به عنوان سفیر به روم اعزام شد و توفیق یافت تا عوائد دریاچه‌ها را برای ایزدبانو بازستاند و درباره‌ی شهر **هراکلئوتیس**، که در حال شورش بود، همانگونه که مطلوب بود تصمیم گرفته شد. پس از مراجعت مجسمه‌ی او را از طلا ساختند و در پرستشگاه نصب کردند. در دورترین گوشه‌های دریاچه معبدی سلطنتی برپاست که می‌گویند اگامنون آن را بنا کرده است.

۲۷- آنگاه به کوهستان **گالزیوس** و شهر ایونیه‌ای **کلوفون** و محوطه‌ی مقدس **آپولوکلاریوس** می‌رسیم که روزگاری هاتفی باستانی در آنجا بود. داستانی در آنجا بر سر زبان‌ها است که **کالخاس** پیامبر همراه با **آمفیلخوس** فرزند **امفیارائوس** پای پیاده در راه مراجعت از تروا به اینجا می‌رسند و در **کلاروس** با پیامبر دیگری، **موپسوس** نام فرزند **مانتو**، دختر **تیرسیاس**، روبرو می‌شود و چون او را پیامبری برجسته‌تر از خود می‌یابد از غصه دق می‌کند. **هسیود** این افسانه را به شکل زیر بازنویسی کرد: کالخاس از موپسوس می‌پرسد: «دلم از انجیرهای این درخت انجیر وحشی، هرچند کوچک‌اند، شگفت زده است. آیا می‌توانی بگویی چند دانه انجیر بر درخت است؟.. موپسوس در پاسخ می‌گوید «تعداد آنان ده‌هزار است و وزن آنها یک پیمانه و نیم. اما یک دانه زیادی است که آن را نمی‌توان وزن کرد». هسیود می‌افزاید «که

تعداد وزن همین مقدار بود و آنگاه مرگ چشمان کالخاس را بست». اما **فریکیدس** می‌گوید سئوالی که کالخاس مطرح کرد در رابطه با خوکی آبستن بود و از موپوسوس پرسید که خوک ماده چند بچه در شکم دارد که موپوس پاسخ می‌دهد سه تا و یکی از آنان ماده است. چون آشکار شد که حق با موپسوس است کالخاس از غصه جان سپرد. بعضی می‌گویند کالخاس سئوال مربوط به خوک ماده را مطرح ساخت و موپوس سئوال مربوط به درخت انجیر وحشی را و خود به آن پاسخ درست داد و حال آنکه کالخاس نتوانست پاسخ صحیح بدهد و به همین مناسبت همانگونه که پیش‌بینی شده بود از غصه مرد. **سوفوکلس** در اثر خود موسوم «**بازیافتن هلن**» از قول هاتفی مرگ کالخاس را به هنگام رویارویی با پیامبری از خود برجسته‌تر پیش‌بینی می‌کند. اما صحنه‌ی این رویارویی و مرگ کالخاس را به کیلیکیه منتقل می‌سازد.

۲۸- زمانی مردم کلوفون نیروی دریای و سواره‌نظام چنان نیرومند و قابلی داشتند که در هر نبرد دشواری اگر سواره‌نظام کلوفون به سود طرفی وارد جنگ می‌شد آن طرف شاهد پیروزی را در آغوش می‌کشید. ضرب‌المثل «کلوفون را به کار گرفت» از همین‌جا ریشه گرفته است و مراد از آن این است که «به تحقیق درگیری با نتیجه مطلوب پایان خواهد یافت». از جمله مردان بلندآوازه که اهل کلوفون بوده‌اند از اینان می‌توان نام برد. **میمنرموس** که هم استاد فلوت زدن بود و هم در سرودن مرثیه‌ها تبحر داشت. **گنزوفانس**، فیلسوف طبیعی‌دان، که منظومه‌ی «**سیلی**» را در هجو هومر و هسیود - از خود به جا گذاشت. **پیندار** متذکر شخصی به نام **پولیمناستوس** است که موسیقی‌دانی بلندآوازه بود. پاره‌ای هم می‌گویند هومر اصلاً اهل این شهر بود. به خط مستقیم با افسوس هفتاد استادیا فاصله دارد. اما اگر پیچ و خم خلیج‌ها را نیز در محاسبه منظور کنیم یکصد وبیست استادیا می‌شود.

۲۹- پس از کلوفون **کوههای کوراکیوس** و جزیره‌ای که وقف ارتمیس است و به همین سبب آهوها، برای وضع حمل از آب گذشته، بدان‌جا می‌روند می‌رسیم. سپس شهر **لبدوس** است که ۱۲۰ استادیا با کلوفون فاصله دارد. اینجا زیستگاه و

محل گردهم‌آیی هنرمندان **دیونسیاک** یونیه است. در اینجا هر سال مسابقات و جشنواره‌هایی به افتخار دیونیسوس برپا می‌دارند. اینان در ایام پیش در **تئوس**، شهر یونیه‌ای بعد از کلوفون، می‌زیستند. اما چون آشوب همه‌جا را فراگرفت، به افسوس پناه بردند. چون اتالوس آنان را مجبور به اقامت در **میونسوس** واقع در میان **تئوس و لبدوس** کرد مردم تئوس سفارتی به روم گسیل داشته تا رومیان اجازه ندهند میونسوس بر علیه آنان تجهیز و مستحکم شود و به لبدوس مهاجرت کردند. مردم لبدوس هم، که از کمی جمعیت رنج می‌بردند، از آنان با آغوش باز پذیرایی کردند. تئوس یکصدوبیست استادیا با لبدوس فاصله دارد. در این میان جزیره‌ایست، **اسپیس**، که بعضی‌ها آن را **ارکونوسوس** می‌خوانند. میونسوس بر بلندی شبه جزیره مانند قرار دارد.

۳۰- تئوس نیز بر شبه جزیره‌ای واقع بوده و بندر دارد. **اناکرئون** شاعر آوازه‌خوان از اهالی تئوس بود. در زمان او مردم تئوس که تاب تحمّل تکبر و نخوت پارسیان را نداشتند از شهر خود به **ابدرا**، شهری واقع در تراکیه، کوچیدند. بیت مربوط به ابدرا که می‌گوید «ابدرا مستعمره‌ی زیبای تئوسی‌ها» از همان وقت سر زبانها افتاد. اما بعدها پاره‌ای از آنان مراجعت کردند. همانگونه که پیش از این گفتم **اپلیکون** نیز از مردم تئوس بود. **هکاتوس** مورخ نیز اهل آنجاست. در سی استادیایی شمال شهر بندر دیگری است که **گرهیدیه** نام دارد.

۳۱- بعد از آن **خالاکیدیس** و تنگه خرسونسوس واقع است که به مردم تئوس و **اریتره‌ای‌ها** تعلق دارد. اینان در این سوی تنگه و مردم تئوس و **گلازومنیان‌ها** در خود تنگه می‌زیند. بخش جنوبی تنگه در اشغال مردم تئوس و بخش شمال در تصرّف گلازومنیان است و قلمرو آنان با ناحیه‌ی ارتیره‌ای‌ها متصل می‌شود. در ابتدای برزخ مکانی است که **هیپوکرمنوس** خوانده شده که در میان قلمرو اریتره‌ایها در این سوی برزخ و سرزمین گلازومیان در آن سوی برزخ قرار دارد. محوطه‌ای مقدس وقف بر اسکندر پسر فیلیپ مشرف بر خالاکیدیس است. مسابقات به افتخار

اسکندر، که مورد تصویب شورای عمومی ایونیه‌هاست، در اینجا برگزار می‌شود. راه زمینی از طریق برزخ میان محوطه مقدس وقف بر اسکندر و خالکیدیس تا هیپوکرمنوس پنجاه استادیا است. اما راه دریایی میان این دو نقطه بیش از هزار استادیا می‌باشد. تقریباً در میانه این دایره شهر یونیه‌ای اریتری قرار دارد که بندری داشته و چهار جزیره کوچک موسوم به **هیپی** در نزدیکی آن است.

۳۲- پیش از رسیدن به اریتری شهر کوچک **اری** واقع است که به تئوسی‌ها تعلق دارد. آنگاه به کوه مرتفع کوریکوس و بندر پایین آن **کاسیستس** و بندر دیگری، **ارتیراس** و چند بندر دیگر می‌رسیم. می‌گویند آبهای ساحلی کوه کوریکوس همیشه شکارگاه دزدان دریایی **کوریکانی**، که برای حمله به کشتی‌ها تمهیدی نوین بکار می‌بردند، بوده است. می‌گویند کوریکانی‌ها در بنادر مختلف رفت و آمد می‌کردند و بازرگانانی را که کشتی‌های آنان در آن بنادر لنگر انداخته بودند تعقیب کرده و گفته‌های آنان را استراق سمع می‌کردند تا بدانند چه کالایی درکشتی داشته و عازم کجا هستند. آنگاه جمع می‌شدند و به کشتی‌هایی که به دریا رفته بودند حمله می‌بردند و کالاهای آن را غارت می‌کردند. از اینجاست که اشخاص فضولی را که سعی می‌کنند گفته‌های پنهانی و خصوصی مردم را بشنوند کوریکانی می‌خوانیم و این ضرب‌المثل را داریم که «این مطلب به گوش کوریکانی‌ها رسیده است». مراد اینکه شخصی می‌خواسته مطلبی را پنهان نگاه دارد اما کسانی را که به مراقبت از او گماشته بودند از آنچه بدانان مربوط نبوده، آگاه شده‌اند.

۳۳- پس از کوه کوریکوس جزیره کوچک **هالونسوس** واقع است. آنگاه به **ارگنوم** و دماغه قلمرو **اریتره‌ای‌ها** می‌رسیم. با پوسیدیوم واقع درکیوس اندکی فاصله دارد و با آن تنگه‌ای را تشکیل می‌دهند که ۶۰ استادیا پهنا دارد. کوه بلند میماس که پوشیده از جنگل و سرشار از شکار است در فاصله‌ی میان اریتره یا **هیپوکرمنوس** قرار دارد. سپس روستای **سیبلیا** و دماغه **ملینا**، که معدن سنگ آسیاب دارد، واقع است.

۳۴- اریتریا زادگاه و موطن **سیبلیا** ، زنی از مردم باستان بود که از غیب الهام می‌گرفت و می‌توانست وقایع آینده را پیشگویی کند. در روزگار اسکندر نیز زن دیگری که **اتانائیس** نام داشت از همین موهبت توانایی پیشگویی برخوردار بود و اهل همین شهر بود. در زمان من **هراکلیدس** که پزشکی **هروفیلیانی** و با **اپولونیوس** اهل **میس** هم‌شاگردی بود در این شهر به دنیا آمد.

۳۵- اما درباره‌ی جزیره‌ی **کیوس**، محیط آن نهصد استادیا است. شهر صاحب بندری بزرگ است. پایگاه دریایی آنجا هشتاد کشتی را در خود جای می‌دهد. اگر جزیره در دست راست باشد نخست به پوسیدیوم می‌رسیم. آنگاه به **فانی** که بندرگاهی ژرف دارد و پرستشگاه اپولوو بیشه‌ای از درخت‌های نخل. سپس **نوتیوم** است که کرانه آن برای لنگر انداختن کشتی‌ها مناسب است. بعد **لایوس** که ساحل آن هم برای لنگرانداختن کشتی دشواری ندارد. از آنجا تا شهر از راه خشکی تنها ۶۰ استادیا راه است. اما راه دریایی، که هم‌اکنون وصف کردم، سیصد و شصت استادیا می‌شود. بعد دماغه **ملینا** است که جزیره **پسیرا** در فاصله ۵۰ استادیایی برابر آن واقع شده و شهری با همین نام دارد. محیط جزیره چهل استادیا است. سپس نوبت به سرزمین **اریوسیا** می‌رسد که سنگلاخ است و بندر ندارد و در حدود سی استادیا وسعت دارد و بهترین شراب یونان از آنجا به دست می‌آید. **پلینیائوس** مرتفع‌ترین کوه جزیره است. در این جزیره معدن سنگ مرمر وجود دارد. مردان بلندآوازه کیوس عبارتند از: **یون** شاعر و نمایشنامه‌نویس، **تئوپومپوس** مورخ و **تئوکرتیوس** فیلسوف سوفسطائی. مردم کیوس مدّعی هستند که هومر از اهالی آنجا بوده و گواه محکم که بر این ادعا ارائه می‌دهند وجود خاندانی به نام هومری‌ها است که می‌گویند از بازماندگان دودمان هومراند. متذکر این نکته پیندار است. در یک زمان مردم کیوس ناوگانی داشتند که موجب شد آزادی بیابند و هوس ایجاد شاهنشاهی در سر بپرورانند. اگر رو به جنوب کشتی‌رانی شود فاصله‌ی کیوس از لسبوس تقریباً ۴۰۰ استادیا است.

۳۷- سپس به خلیج دیگری می‌رسیم که سمیرنه کهن، در فاصله‌ی ۲۰ استادیایی سمیرنه امروزی، در آن واقع شده است. پس از آنکه لیدیه‌ای‌ها سمیرنه را با خاک یکسان کردند مردم سمیرنه نزدیک به ۴۰۰ سال در روستاها به سر بردند. آنگاه نخست **انتیگنوس** و سپس لیزیماخوس آنها را گردهم آوردند و امروزه شهر آنان زیباترین شهرها است. بخشی از آن در کوهستان و دارای حصار است اما بخش بزرگ‌تر آن در جلگه و نزدیک بندر و کنار متروم واقع در جوار ورزشگاه قرار دارد. خیابان بندی شهر در سطح عالی بوده و بیشتر خیابان‌ها تا حد امکان صاف و مستقیم‌اند، خیابان‌ها همه سنگفرش شده‌اند. رواق‌های مربع شکل بزرگ دو طبقه دارد. شهر صاحب کتابخانه عمومی است. رواق مربع شکلی هم به عنوان یادبود هومر دارند که زیارتگاه و مجسمه چوبی هومر در آنجا است. مردم سمیرنه نه تنها ادعا می‌کنند هومر همشهری آنها بوده بلکه سکه‌ی برنزی هم ضرب کرده‌اند که اسم آن **هومریوم** است. رود **ملس** از کنار شهر می‌گذرد و افزون بر دیگر تجهیزات شهر بندری دارد که می‌توان ورودیه آن را بست. اما مهندسین شهرسازی مرتکب خطایی شده‌اند که اشتباه کوچکی نبوده است. چون خیابان‌ها را سنگفرش می‌کردند در ایجاد آب‌روهای فاضلاب قصور کردند. بنابراین گاهی، بخصوص هنگام ریزش باران، خیابان‌های شهر از زباله پوشیده می‌شود. در اینجا بود که **دولابلا** پس از محاصره **تربنیوس** را، دستگیر و به قتل رساند. وی یکی از کسانی بود که قیصر به مقام خدایی رسانده شده را با مکر و حیله کشته بود. بسیاری از بخش‌های شهر را آزاد* کرد.

۳۸- پس از سمیرنه شهر کوچک **لیوکیه** است. پس از مرگ **اتالوس فیلومتر اریستونیکوس** که از بازماندگان خاندان سلطنتی بود و می‌خواست حکومت را غصب کند در این شهر شورش کرد. پس از آنکه افسوسی‌ها او را در نبرد دریایی که در نزدیکی قلمرو **کیمه‌ای‌ها** رویداد شکست دادند او به داخل شهر رفت و جمع

* در چند متن آمده است «خراب کرد».

کثیری از مردم تنگدست را به دور خود جمع کرد و به غلامان و بردگان وعده آزادی داد. ناگهان به **تیاتیرا** حمله برد. آنگاه **آپولونیس** را تصرّف کرد و سعی خود را بر تصرّف دژ متمرکز ساخت. اما چندان دوامی نیاورد. شهرها سپاهی را علیه او تجهیز کردند و **نیکومدس بی‌تی‌نه‌ای** و شاهان کاپادوکیه نیز نیروی کمکی فرستادند. آنگاه پنج سفیر از روم آمدند و سپس سپاهی به فرماندهی کنسول **پوبلیوس کراسوس** و بعد هم به فرماندهی **مارکوس پرپرناس** از راه رسید که اریستونیکوس را زنده دستگیر کرد و به روم فرستاد و جنگ پایان گرفت. اریستونیکوس در زندان جان سپرد. پرپرناس بیمار شد و درگذشت. در حوالی لیوکیه نیز جمعی به کراسوس حمله کردند و او را به قتل رساندند. سپس **مانیوس اکوئیلیوس** با عنوان کنسولی همراه با ده نفر معاون بدان‌جا آمد و ایالت را تحت فرمان حکومتی درآورد که تا امروز دوام آورده است. پس از لیوکیه شهر **فوکیا** است که پیش از این هنگام وصف **ماسالیا** شرح آن را آوردم. آنگاه مرز میان ایونیه‌ها و ایولیان‌ها قرار دارد. اما در این باره نیز پیش از این گفته‌ام. در خشکی واقع در بالای کرانه یونیه باید نقاط مسکونی را شرح دهم که مردم آنها در مجاورت راهی زندگی می‌کنند که از افسوس به انطاکیه و رود مئاندر می‌رود. این نقاط را مخلوطی از مردم لیدیه و کاریه و یونان در تصرّف دارند.

۳۹- نخستین شهر پس از افسوس شهر **ماگنزیا** است که به ایولیان‌ها تعلق داشته و چون درکنار رود مئاندر واقع است به نام **ماگنزیای کنار مئاندر** مشهور است. اما شهر به رود **لتیوس** که به رود مئاندر می‌پیوندد نزدیک‌تر است. رود لتیوس از کوههای **پاکتیس** واقع در قلمرو افسوس سرچشمه می‌گیرد. رود لتیوس دیگری در **گورتینه** است و لتیوس سومی در **تریکه** و حتی لتیوس چهارمی در **لیبیای غربی**. شهر در جلگه‌ای نزدیک کوه **توراکس** قرار دارد. می‌گویند **دافیتاس** نحوی را در این جا به جرم اینکه در شعری شاهان را هجو کرده‌اند مصلوب کردند. شهرت دارد هاتفی به دافیتاس توصیه کرده بود از رفتن به حوالی کوه توراکس پرهیز کند.

۴۰- تصور می‌شود اهالی ماگنزیا بازماندگان **دلفیان‌ها**، که در تپه‌های **دیدیمان** سرزمین تسالی سکونت داشته‌اند، می‌باشند. پرستشگاه **دیدیمنه**، مادر ایزدان، نیز در همانجا بوده است. روایت می‌کنند همسر تمیستوکل، و یا به قول بعضی دختر او، کاهنه آن پرستشگاه بود. اما این پرستشگاه اکنون وجود ندارد زیرا شهر به جای دیگر منتقل شده است. پرستشگاه **ارته‌میس لئوکفرینه** در شهر امروزی است. هرچند از نظر ابعاد صحن زیارتگاه و نذورات به پای پرستشگاه واقع در **افسوس** نمی‌رسد اما از نظر هماهنگی و تناسب بنای واقع در محوطه‌ی مقدس به مراتب عالی‌تر است. از نظر ابعاد پس از پرستشگاه‌های افسوس و دیدیمی در آسیا از همه‌جا بزرگتر است. می‌دانیم درگذشته **تررها**، که از اقوام کیمریائی بودند، ماگنزیا را، به رغم ثروت و رفاهی که داشت، نابود کرده بودند و بعد هم میلسیان‌ها آن محل را صاحب شدند. **کالینوس** متذکر است اهالی مگنزیا هنوز ثروتمنداند و در جنگ علیه افسوس‌ها پیروز شدند. اما **ارخلیخوس** از تیره‌روزی که بر سر مردم ماگنزیا آمده بود با خبر بوده است. زیرا می‌گوید «سوگواری بر بلاهایی که بر سر مردم تئوس آمد و نیز آنچه بر مردم ماگنزیا گذشت». از همین‌جا می‌توان پی برد که وی اخیرتر از **کالینوس** بوده است. **کالینوس** از هجومی پیشین، که توسط کیمری‌ها صورت گرفته بود، خبر می‌دهد. آنجا که می‌گوید: «سپاهیان نیرومند کیمریان حمله آوردند».

۴۱- مردان مشهور ماگنزیا عبارتند از **هگزیاک** خطیب که بیش از هرکس دیگر آنچه را که سبک «آسیایی» نامیده می‌شود رواج داد و سنت‌های دیرپای **اتیک** را به فساد کشاند. **سیموس** شاعر آوازه‌خوان که سبک به ارث مانده از دیگر شاعران آوازه‌خوان را کنار گذاشت و مروج سبک **سیمودیا** شد. در نابودی سبک سنتی **لیزیودی**، **ماگودی** و **کلئوماخوس** مشت‌زن هم -که دلباخته کنیزکی فاحشه شده بود- دخیل بودند. **سوتادس** نخستین کسی بود که محاوره‌ی معمولی را مکتوب ساخت و پس از او **اسکندر اتیولیائی** چنین کرد. هرچند این دو نفر این نوع گفتار را

به هنگام نقل قول رواج دادند ما **لیسیس** بود که آن را وارد آواز و ترانه کرد. **سیموس** قبل از او نیز چنین کرده بود. اما در مورد **اناگسه‌نور** آوازه‌خوان و نوازنده، که تماشاخانه‌ها او را به شهرت رساندند، بیشتر از حمایت آنتونی برخوردار بود که حتی او را مأمور جمع‌آوری باج چهار شهر کرد و برای او تعدادی محافظ شخصی گماشت. اما شهر موطن او افتخارات بیشتری به او بخشید و اجازه یافت لباس ارغوانی رنگ نذر زئوس شده را بر تن کند. دلیل این مدعا شمایل نقاشی شده اوست که در بازار شهر نصب شده. مجسمه‌ای برنزی او را نیز در یکی از تماشاخانه‌ها برپا داشته‌اند. در کتیبه زیر آن نوشته‌اند: «به تحقیق دل‌انگیزترین کار گوش دادن به آواز خواننده‌ای چون این مرد است که صدایش همچون آوای ایزدان است».

۴۲- پس از مگنزیا به راهی می‌رسیم که به **ترالیس** می‌رود. کوه **مسوگیس** در دست چپ است و جلگه رود مئاندر، که در تصرّف لیدیه‌ای‌ها و ایونیه‌ای‌ها و ایولیان‌های مگنزیا است، در دست راست. همین‌گونه موضع‌نگاری را باید تا **نیسا** و **انطاکیه** تعمیم داد. شهر ترالیس بر موضعی ذوزنقه شکل بنا شده. استحکامات رفیع طبیعی دارد. اطراف شهر را برای دفاع تجهیز کرده‌اند. از نظر شهروندان توانگر و ثروتمند با هریک از دیگر شهرهای آسیا برابری می‌کند. همیشه عده‌ای از مردم آنجا مقامات عالیه ایالتی را در اشغال دارند. از این جمله است **پیتدوریس** که بومی شهر نیسا بود و بعد، به علت شهرت محل، به ترالیس نقل‌مکان کرد. با جمعی اندک از نزدیکان برجسته پمپی بود. چون شاهان صاحب ثروتی بیش از دو هزار تالان شده بود. هرچند اموالش را قیصری، که به مقام خدایی رسیده بود [ژولیوس سزار]، مصادره کرد و فروخت اما به سبب دوستی نزدیک با پمپی اموال خود را بازستاند و دست نخورده برای فرزندانش به‌جا گذاشت. او پدر پیتیدوریس شهبانوی امروزی پونتس است که شرح حال او را پیش از این آوردم. در عصر من **منودوروس** نیز که مردی دانشمند و با وقار بود همانند پیتیدوروس، به شکوه و جلال رسید. به سمت

روحانی بزرگ **زئوس لاریسیوس** منصوب شد اما توسط حزب مخالف که با **دمتیوس اهنوباربوس** نزدیک بودند، دچار سیه‌روزی شد. جاسوسان دمتیوس به او خبر دادند که وی در شورش ناوگان دست داشته و به این سبب اعدام شد. از اینجا خطیب‌های بلندآوازه برخاسته‌اند. مانند **دیوینسکلوس** و پس از او **داماسوس سکومبروس**. می‌گویند شهرترالیس را **ارگیوها** و پاره‌ای از **ترالیان‌های** تراکیه پی افکندند. به همین علت نیز اسم آنجا را ترالیس گذاشتند. در اثنای جنگ‌های میترادا‌تس، جبارهایی که فرزند **کراتیپوس** بودند برای مدت کوتاهی بر شهر فرمانروایی کردند.

۴۳- شهر نیسا نزدیک کوه **مزوگیس** بوده و بیشتر آن در دامنه‌های کوه بنا شده است. در واقع می‌توان گفت که دو شهر است زیرا نهری خروشان، که دره‌ای ایجاد کرده، شهر را به دو بخش تقسیم می‌کند. در یک جا پلی دو شهر را به یکدیگر متصل می‌سازد. شهر پایینْ دست با تماشاخانه‌ای آراسته شده وگذرگاهی زیرزمینی برای نهر تند آب دارد. در نزدیکی تماشاخانه دو بلندی است. زیر یکی از آنها ورزشگاه جوانان است و زیر بلندی دیگر بازار شهر و ورزشگاه بزرگسالان. مانند ترالیس جنوب شهر را جلگه‌ای فراگرفته است.

۴۴- درسرراه میان ترالیس و نیسا روستایی است که به مردم نیسا تعلق داشته و **اخاراکه** خوانده می‌شود. در آنجا محوطه مقدس برای **پلوتو** و زیارتگاهی برای **کوره** بنا شده است. محلی هم دارند به نام **خارونیوم** که غاری است مشرف بر محوطه مقدس که طبیعتی زیبا دارد. می‌گویند بیمارانی که به شفای این ایزدان اعتقاد دارند برای بازیافت سلامتی خود بدانجا می‌روند. در روستای مجاور نزد روحانیون با تجربه بسر می‌برند. این روحانیون، از سوی بیماران، شب را در غار به سر می‌برند تا در عالم رویا طریق شفای بیماری‌ها بدان‌ها الهام شود. خود این روحانیون نیز سبب برانگیختن توانایی شفا دادن ایزدان می‌شوند. اغلب بیماران را به داخل غار برده و در آنجا می‌گذارند تا روزی چند را بدون غذا و بی‌سرو صدا، مانند حیواناتی که در

لانه خود خزیده‌اند، بسر برند. گاهی نیز خود بیماران در رویا طریق معالجه خود را بیابند اما باز هم همیشه از روحانیون مقیم آنجا استفاده می‌کنند. ورود به این غار برای دیگران قدغن و حتی مرگ‌آور است. هر سال در **اخاراکه** جشنواره‌ای برپا می‌کنند، در اثنای این جشنواره است که شرکت‌کنندگان می‌توانند درباره این مطالب آگاهی بیابند. در همین جشنواره به هنگام نیم‌روز جوانان ورزشکار که برهنه شده و تن خود را با روغن تدهین کرده‌اند گاو نری را به عجله به داخل غار وارد کرده و در آنجا رهایش می‌کنند. گاو فاصله‌ی کوتاهی را طی می‌کند و بر زمین می‌افتد و جان می‌سپارد.

۴۵- در فاصله‌ی سی استادیایی نیسا پس از گذشتن از کوه تمولوس و کوه مزوگیس و در جنوب این کوه محلی است به نام **لیمون** [= چمنزار] که مردم نیسا و اطراف برای برگزاری جشنواره بدانجا می‌روند. در فاصله نه‌چندان دور از لیمون زمین حفره‌ای نظر کرده دارد که می‌گویند به همان ایزدان تعلق داشته و تا اخارا که ادامه می‌یابد. آنجایی که هومر می‌گوید «در چمنزارهای آسیا» منظورش همین **محل** بوده است. در همانجا معبدی وقف یکی از قهرمانان **کایستر** و شخصی به نام **اسیوس** قرار دارد. رود کایستر از نزدیکی این محل می‌گذرد.

۴۶- داستانی بر سر زبان‌هاست که سه برادر با نام‌های **اتیمبرادوس** ، **هیدرالوس** و **اتیمبروس** که از **لاسدمون** آمده بودند سه شهر، در اینجا، به نام‌های خود بنا کردند. اما بعد شهرها خالی از سکنه شد و باقیمانده سکنه این نقاط شهر نیسا را بنا کردند. اما مردم نیسا ایتمبروس را بنیانگذار اصلی شهر نیسا می‌دانند.

۴۷- در نزدیکی نیسا، آن سوی رود مئاندر، آبادی‌های قابل ذکر هست. مرادم **کوسکینیا** و **اورتوزیا** است. در این سوی رود آبادی‌های **بریولا**، **ماستائورا** و **اخارکه**. در بالای شهر در کوهستان روستای **اروما** قرار دارد که بهترین شراب **مزوگیتی** یعنی **شراب ارومین** را از آنجا می‌آورند.

۴۸- مردان بلندآوازه که در نیسا به دنیا آمده‌اند عبارتند از: **اپولونیوس** فیلسوف

رواقی و با استعدادترین شاگرد **پانیتیوس**. **منکراتس** شاگرد **اریستارخوس**. **اریستودموس**، پسر او آنگاه که در نهایت کهولت سن بود دوره‌ای درس‌های او را من فراگرفتم. **سوستراتوس** برادر **اریستودموس** و **اریستودموس** دیگری که پسر عموی او بود و استادان پمپی کبیر بودند و هر سه از بزرگان دانش نحو به‌شمار می‌آمدند. استادی که معانی بیان درس می‌داد در رودس و در شهر موطن خود دو مدرسه داشت. صبح‌ها معانی بیان تدریس می‌کرد و عصرها علم صرف و نحو. اما آنگاه که در روم آموزگار فرزندان پمپی بود به تدریس دستور زبان قناعت می‌کرد.

۲

۱- به آن سوی مئاندر که می‌رسیم تمام بخش‌های باقی مانده به کاریه‌ای‌ها تعلق دارد. در این صفحات لیدیه‌ای‌ها با کاریه‌های‌ها مخلوط نشده‌اند و تمام این سرزمین به استثنای بخشی از کرانه دریا که در تصرّف میلسیان‌ها و میسیان‌ها است از آن کاریه‌ای‌هاست. کناره‌ی ساحلی از **پیریا** [= خشکی اصلی] و **رودیان کنارآب** آغاز شده در **پوسیدیوم میلیسانی** پایان می‌گیرد. اما در خشکی داخل دنباله‌های پایانی کوههای تاروس است که تا نزدیکی‌های رود مئاندر گسترش دارد. می‌گویند ارتفاعات مشرف بر جزایر **خالیدونیان‌ها** - جزایر واقع در بیرون محدوده‌ی پامفیلیه و لیکیه- نطفه‌های آغاز تاروس بوده و از آنجاست که کوهستان تاروس بلندی می‌گیرد. اما واقعیت این است که تمام بخش‌های لیکیه رو به خارج و در جهت جنوب آن با یکی از رشته‌های تاروس از سرزمین **کیبیران‌ها** تا ساحل خشکی متعلق به رودس ، جدا می‌شود. از اینجا به بعد این رشته کوه کم‌ارتفاع شده و بخشی از تاروس به حساب نمی‌آید. علت هم این است که در طول و عرض این سرزمین برجستگی‌ها و فرورفتگی‌ها به گونه‌ای برابر پراکنده‌اند و به شکل دیواری جداکننده

نیستند. سفر دریایی از کناره ساحل، با درنظرگرفتن پیچ و خم‌های خلیج‌ها، چهار هزار و نهصد استادیا است. حال آنکه فاصله پریا تا ساحل خشکی متعلق به رودس ۱۵۰۰ استادیا است.

۲- خشکی متعلق به رودس در **دیدالا** واقع در قلمرو رودسی‌ها آغاز شده و به کوه به اصطلاح **فونیکس**، که آن نیز در قلمرو رودسی‌ها، قرار دارد خاتمه می‌یابد. دور از این ساحل جزیره **الیوسا** واقع است که از جزیره رودس ۲۰ استادیا فاصله دارد. در میان این دو چون رو به مغرب، به سوی دیدالا به موازات ساحل لیکیکیه و پامفیلیه و لیکیه، کشتی رانده شود به خلیجی به نام **کلائوکوس** می‌رسیم که بندرهای خوب دارد. بعد از آن **ارته‌میسیوم** که دماغه‌ای است و معبدی دارد. پس از آن محوطه‌ی مقدس **لتو**، در شصت استادیایی بالای آن مشرف بر دریا، شهر **کالیندا** واقع است. پس از آن شهر **کائونوس** و رود **کالبیس** که در نزدیکی **کائونوس** است. رودی ژرف و قابل کشتیرانی است. میان این دو شهر **پیسیلیس** قرار دارد.

۳- ورودیه‌ی بندر شهر به هنگام لزوم بسته می‌شود و صاحب تعمیرگاه کشتی است. بالای شهر، روی ارتفاعات، دژ **ایمبروس** بنا شده است. با اینکه سرزمینی حاصلخیز است اما اتفاق قول است که در تابستان و پاییز به علت گرما و فراوانی میوه، هوایی ناسالم دارد. درباره هوای ناسالم آنجا داستان‌هایی بر سر زبان‌هاست. از جمله اینکه می‌گویند چون **استرتونیکوس** شاعر بدیهه‌سرا و نوازنده متوجه رنگ زرد و افسرده چهره‌ی مردم کائونوس شد شعری سرود که تقریباً این معنی را می‌رساند. «همانگونه که هر سال برگ‌های درختان زرد می‌شوند مردم شهر نیز چنین‌اند». می‌گویند چون مردم شهر از او ایراد گرفتند که معنای شعر او این است که اهل شهر مریض هستند در پاسخ گفت «چگونه می‌توان گفت که مردم شهر بیمار هستند حال آنکه حتی مرده‌های شهر نیز راه می‌روند و پرسه می‌زنند». یک بار مردم شهر علیه **رودسی‌ها** شورش کردند اما با رأی قضایی رومی‌ها دوباره شهر به مالکیت رودسی‌ها درآمده. خطابه‌ای هم از **مولون** با عنوان «علیه کائونیان‌ها» به جا مانده

است. می‌گویند زبان مردم آنجا همان زبان مردم کاریه است، اما اصلاً از جزیره **کرت** بدان‌جا مهاجرت کرده و عرف و عادات مخصوص خود را دارند.

۴- بعد شهر کوچک **فیزیکوس** است که بندر دارد و محوطه‌ی مقدس **لتو**. پس از آن **لُریما** است که ساحلی سنگلاخ است و مرتفع‌ترین کوه ناحیه در آنجاست. در بالای این کوه دژ **فونیکس** ساخته شده که همان نام کوه را روی آن گذاشته‌اند. دور از این کوه در فاصله چهار استادیایی جزیره‌ی **الایوسا** قرار دارد که محیط آن هشت استادیا است.

۵- شهر **رودس** در دماغه‌ی شرقی **جزیره رودس** واقع است. چه از حیث بنادر و چه از نظر راهها و حصارها، و به طور کلی بناهای همگانی، بر تمام شهرها برتری و مزیت دارد و نمی‌توانم هیچ شهر دیگری را برابر یا تقریباً برابر آن بدانم تا چه رسد که بگویم از آن برتر است. رواج نظم و قانون در آنجا بی‌نظیراست و رویهمرفته به بهترین وضع ممکن اداره می‌شود. مخصوصاً در امور مربوط به کشتی‌رانی نهایت اهتمام را دارند. بطوری که مدت‌های مدید بر دریاها مسلط بودند و دزدان دریایی را برانداختند و مورد توجه و عنایت رومیان و شاهانی شدند که هم با رومیان دوستی داشتند و هم با یونانیان. نتیجه این شد که نه تنها خود مختار ماندند بلکه شهر آنان با انواع هدایا و نذرها آراسته شد. اشیاء بسیار نفیسی که نه تنها در **دیونیوسیوم** و ورزشگاهها حفاظت می‌شود بلکه در دیگر جاها نیز نصب شده است. مهم‌ترین این‌ها مجسمهٔ غول‌پیکر **هلیوس** است که در وصف آن شاعر عروضی گفته «ارتفاع آن ده بار هفت ذراع است و کار دست **خارس لیندیایی** است». اما چون در اثر زلزله فرو افتاد و زانویش شکسته شد هنوز بر زمین افتاده است. و بنا به توصیه هاتفی مردم سعی در نصب مجدد آن نکرده‌اند. این بهترین و گرانبهاترین نذری بود که بدین شهر اهدا شد (به هر حال اتفاق قول است که یکی از عجایب هفتگانه دنیا است). نقاشی‌های **پروتوجنس** در آنجاست مخصوصاً تابلوی **یالیسوس** و تصویر **ساتیر** که در کنار ستونی ایستاده و کبک نری روی آن نشسته است. این کبک را نقاش تا آن

اندازه شبیه طبیعت ساخته بود که چون تابلو نصب شد مردم چنان محو تماشای آن می‌شدند که کسی به ساتیر توجه نمی‌کرد. هرچند تصویر ساتیر نیز بی‌اندازه چشمگیر و جذاب بود. اما کسانی که به پرورش کبک اشتغال داشتند بیش از همه شگفت‌زده شده بودند. زیرا کبک‌های رام شده خود را می‌آوردند و روبرو کبک نقاشی شده می‌گذاشتند. آنچه مایه تعجب می‌شد این بود که حتی کبک‌های طبیعی کبک نقاشی شده را چنان طبیعی می‌دیدند که آنرا صدا می‌کردند و سبب جلب توجه مردم عابر می‌شدند. چون پروتوجنس می‌دید که مردم از توجه به موضوع اصلی پرده نقاشی غفلت می‌ورزند از مراقبان محوطه‌ی مقدس اجازه گرفت تا تصویر کبک را محو سازد. سرانجام نیز چنین کرد. با اینکه در جزیره رودس حکومت دموکراتیک برقرار نیست اما به تمام کارهای مردم رسیدگی می‌شود. مخصوصاً از انبوه مردم تنگدست پرستاری می‌شود. بنابراین نیازمندی‌های مردم برآورده شده و توانگران از نیازمندان حمایت و پرستاری می‌کنند و این یکی از رسوم بازمانده از ایام باستان است. مؤسسات خیریه مذهبی دارند که نیازهای تنگدستان را برطرف می‌کند و بدین وسیله از یکسو نیازهای ضروری تهیدستان برآورده می‌شود و از سوی دیگر هیچگاه کمبود نیروی انسانی فعال، مخصوصاً به هنگام تجهیز ناوگان، احساس نمی‌شود. اما درباره‌ی لنگرگاه‌های طبیعی. پاره‌ای از آنها را استتار می‌کنند و ورود بدان‌ها برای همگان قدغن است. هرکس که در این باره جاسوسی کند و یا به داخل آنها راه پیدا کند به مجازات مرگ محکوم می‌شود. در اینجا نیز مانند **ماسالیا** و **کیزیکوس** هرچه مربوط به بناهای نظامی و تولید جنگ‌افزار و انبار اسلحه و دیگر چیزهای مربوط است نهایت سخت‌گیری به عمل می‌آید. حتی بیش از دیگر نقاط در این گونه امور دقت و مراقبت دارند.

۶- مردم رودس مانند اهالی هلیکارنوس و کنیدوس و کوس از **نژاد دوریان‌ها** هستند. دوریان‌هایی که پس از مرگ **کودروس** شهر **مگرا** را بنیاد گذاردند دو دسته شدند. پاره‌ای در همانجا ماندند و بعضی نیز همراه با **التیمنس ارگیویی** در استعمار

کرت شرکت جستند. بقیه در رودس و شهرهایی که نام بردیم پراکنده شدند. اما این رویدادها پس از روزگار هومر واقع شد زیرا در زمان او هنوز کنیدوس و هالیکارنوس بنا نشده بود. اما جزیره‌های رودس و کوس وجود داشتند و هراکلیدی‌ها ساکن آنجا بودند. آنگاه چون **تله پولموس** به سن رشد رسید «در اندک زمانی دایی مورد عنایت پدرش، لیمکنیوس را که پیر شده بود، به قتل رساند. بلافاصله به ساختن و تجهیز ناوگانی پرداخت و چون سپاهی عظیم گردآورد رهسپار جنگ شد». آنگاه هومر می‌افزاید «در ضمن سفر به رودس رسید و همراهان خود را در سه قبیله در آنجا اسکان داد». و اسم شهرهای آن زمان را می‌آورد: «**لیندوس، یالیسوس و کامیروس** که با گچ سفیده شده بود». هنوز شهرهای مردم رودس بنا نشده بود. هومر هیچگاه از دوریان‌ها نام نمی‌برد. اما اگر واقعیت داشته باشد که **هراکلس** و **لیکیمنیوس** در آنجا سکونت گزیده بوده‌اند شاید به ایولین‌ها و مردم بوئتیکا اشاره می‌کند. اما اگر چنانکه دیگران می‌گویند تله‌پولموس از **ارگوس** و **ترینس** عزیمت کرده بوده باز هم مهاجرین نمی‌توانستند از دوریان‌ها باشند زیرا بایستی بیش از مراجعت **هراکلید** صورت گرفته باشد. درباره‌ی **کوآن**‌ها نیز هومر می‌گوید «آنان را **فیدیپوس** و **انتیفوس** پسران **تسالوس** فرزند **هراکلس** پیشوایی می‌کردند» و این اسامی بیشتر بر نژاد ایولیان‌ها دلالت دارند تا بر دورین‌ها.

۷- در ایام باستان رودس را **افیوسا** و **ستادیا** و سپس **تلخینیس** می‌خوانند. اسمی که از مردم **تلخینی**، که در آن جا توطن اختیار کرده بودند، اشتقاق یافته است. بعضی‌ها می‌گویند تلخینی‌ها خبیث و جادوگرند و آبهای **ستیکس** را با گوگرد آلوده کرده بر حیوانات و گیاهان می‌ریزند تا نابود شوند. اما دیگران می‌گویند برعکس چون اینان در انواع حرفه‌ها مهارت داشتند مورد حسد و بدخواهی دیگر پیشه‌وران قرار گرفتند و بدنام شدند. اینان نخست از کِرِت به قبرس و از آنجا به رودس آمده بودند و نخستین کسانی بودند که با آهن و برنج کار کرده و سازنده اصلی داس **کرونوس** اینان بوده‌اند. پیش از این نیز از ایشان یاد کرده بودم اما به علت

افسانه‌های فراوانی که درباره‌ی آنان شایع است ناچارم بار دیگر آنچه را درباره‌ی آنان می‌گویند یادآور شوم تا مطلبی از قلم نیفتد.

۸- بر طبق افسانه‌ها **هلیادی** پس از تلخینی‌ها جزیره را تصاحب کردند و یکی از آنان که **کرکافوس** و همسرش، **کیدیپه**، صاحب فرزندانی شدند که شهرهایی به نام آنان پی افکندند. مراد این بیت است «لیندوس و یالیسوس وکامیروس سفید شده با گچ». بعضی هم می‌گویند تله‌پلموس بنیادگذار این شهرها بوده و نام بعضی از دختران **دانائوس** را روی آن شهرها گذاشته است.

۹- شهرامروزی به هنگام جنگ‌های پلوپونز پی افکنده شده و معمار آن همان مهندسی بود که **پیرائوس** را بنیاد گذاشته و طرح کرده بود. اما از پیرائوس اثری باقی نمانده است زیرا نخست لاسدمونیها دو حصار آن را ویران کردند و سپس **سولا** فرمانده رومی.

۱۰- می‌گویند منبع ثروت مردم رودس دریاست. آنهم نه از هنگامی که شهر امروزی را پی افکندند بلکه از روزگار باستان و پیش از برقرار **بازی‌های المپیک**. اینان به منظور تضمین امنیت مردم خود به سفرهای دراز دریایی، دور از موطن خود، می‌رفتند. حتی به **ایبریا** رسیدند و رودس آنجا را بنیاد گذاشتند که بعدها به تصرّف **ماسالیوت‌ها** درآمد. **پارته‌نوپه** را در میان **اوپیکی‌ها** و همراه با **کوان‌ها** شهر **الپیه** را در میان **دائونیان** بنیاد گذاشتند. بعضی می‌گویند که پس از ترک تروا جزیره‌هایی که **گمنیزیه** نام دارد را آباد کردند. بنا به گفته **تمیوس** بزرگ‌ترین این جزائر پس از هفت جزیره - **ساردنیا**، **سیسیل**، **قبرس**، **کرت**، **یوبیه**، **کیرنوس** و **لسبوس** - بزرگ‌ترین جزیره است. اما این گفته حقیقت ندارد زیرا جزیره‌های بزرگتری هم وجود دارد. می‌گویند قینیقیه‌ای‌ها **جیمنتس** را **بالاریدس** می‌خوانند و به این علت جیمنزیه، بالاریدس خوانده می‌شود. پاره‌ای ازمردم رودس در **سیباریس** واقع در **خونیا** اقامت گزیدند. هومر نیز گواهی می‌دهد که مردم رودس از زمان‌های باستان توانگر و ثروتمند بوده‌اند. از همان روزهای نخستین که شهرهای خود را بنیاد گذاردند. می‌گوید:

«... با یاران خود به رودس رسید و همراهان خود را بر حسب قبیله‌های آنان در سه شهر سکونت داد. در آنجا زئوس که فرمانش بر ایزدان و مردم رواست بدیشان مهر ورزید و دارایی سرشاری بهره‌ی آنان ساخت».*

دیگران از جمله پیندار می‌گویند این قطعه اشاره‌ای است به افسانه‌ای که بر طبق آن آنگاه که **آتنه** از سر زئوس زاییده شد باران طلا بر جزیره بارید» محیط این جزیره یکصد و بیست استادیا است.

۱۱- از شهر که راه بیفتیم و جزیره در دست راست باشد نخست به **لیندوس** می‌رسیم که شهری است واقع در کوهستان و تا دوردست جنوب به سوی اسکندریه گسترش دارد. در شهر لیندوس پرستشگاه مشهور **آتنه لیندیا** قرار دارد که توسط دختران **دانائوس** بنا شده است. در روزگارهای اوّلیه ساکنان لیندوس همانند ساکنان شهر کامیروس و شهر یالیسوس حکومت مستقل داشتند اما بعدها همه با رودس یکی شدند. **کلئوبولوس** یکی از خردمندان هفتگانه از مردم شهر لیندوس بود.

۱۲- پس از لیندوس **اکسیا** که دژی مستحکم است قرار دارد و بعد از آن **مناسیریوم**. آنگاه کوه **اتابیریس** که نظرکرده زئوس اتابیروس است. آنگاه **کامیروس** و سپس **یالیسوس** که روستایی است و بالای آن قلعه‌ایست که **اوخیرما** نام دارد. بعد هم شهر رودس در فاصله‌ی تقریباً هشتاد استادیایی. در آن میان **توانتیوم** قرار دارد که دماغه‌ای است؛ در فاصله نه چندان دوری از توانتیوم **خالکیه** و در مجاورت آن **سپورادس** واقع است که پیش از این یادآور آنها شدم.

۱۳- مردان نام‌آوری که از رودس برخاسته‌اند، چه فرمانده جنگی و چه ورزشکار و قهرمان، فراوانند. نیاکان **پانیتوس** فیلسوف از جمله اینان بود. از میان خطیب‌ها و سیاستمداران و فیلسوفان باید از خود پانیتوس نام برد و **ستراتوکلس** و **اندرونیکوس** و **کئونیدوس** رواقی؛ پیش از اینان **پراگسیفانس** و **هیرونیموس** و

*- ایلیاد، کتاب ٦٦٨.

یودموس. **پوسیدونیوس** در رودس به امور حکومتی پرداخت و تدریس هم می‌کرد. اما او بومی شهر **اپامیه** در سوریه بود. همین معنی درباره‌ی **آپولنیوس مالاکوس** و مولون نیز صادق است زیرا اینان از قوم الاباندی بوده و شاگردان **منکلس** خطیب بودند. اپولونیوس مالاکوس پیش از ملون به رودس آمد و در آنجا اقامت گزید. می‌گویند چون ملون به رودس آمد اپولونیوس خطاب به وی به جای اینکه بگوید «التون [= تازه از راه رسیده به گویش عوامانه] دیرآمده‌ای هستی «گفت «ملون» [= تازه از راه رسیده به اسلوب ادبی] دیر آمده هستی». **پیساندر** شاعر و مؤلف **هراکلیا** نیز از اهل رودس بود، همانند **سیمیاس** نحوی و **اریستوکلس** معاصر خود من. **دیونیسیوس** تراکیه‌ای و **آپولونیوس** که مؤلف «**ارگانائوت**» بود نیز هرچند در اصل از مردم اسکندریه بود اما رودسی دانسته می‌شوند. آنچه درباره‌ی رودس گفتم کافی است.

۱۴- اما درباره‌ی کرانه کاریه که پس از رودس می‌آید. در **لوریمه** آغاز شده ناگهان رو به عقب در سمت شمال می‌پیچد. به خط مستقیم تا دریای **پروپونتیس** ادامه می‌یابد. گویا نصف‌النهاری است که اندکی کمتر از پنج هزار استادیا طول دارد. بقیه‌ی کاریه در طول این خط واقع شده همانند ایونیه‌ای‌ها و ایولین‌ها و تروادها و بخش‌های اطراف کیزیکوس و بیزانتیوم. پس از لوریمه به **کینوس سیما** و جزیره‌ی **سیمه** می‌رسیم.

۱۵- آنگاه می‌رسیم به **کنیدوس** که دو بندر دارد. یکی از آنها را می‌توان مسدود کرد و ناوهای جنگی با سه ردیف پاروزن را در خود جای می‌دهد وگنجایش ۲۰ ناو را دارد. در اندک فاصله‌ی آن جزیره‌ای است که تقریباً هفت استادیا محیط داشته و مرتفع است و بی‌شباهت به محل اجرای نمایش نیست. با سدی به خشکی متصل شده. سبب می‌شود تا کنیدوس شهری مضاعف بنماید زیرا بخش عمده‌ی جمعیت شهر ساکن این جزیره هستند که بندرها را در پناه خود دارد. برابر آن، در دریای آزاد. جزیره **نیسیروس** واقع است. اشخاص برجسته برخاسته از کنیدوس

عبارتند از نخست **یودوکسوس** ریاضیدان و یکی از دوستان افلاطون. **اگاتارخیدس** مورخ و معاصر با خود من، **تئوپومپوس** دوست قیصری که به مقام خدایی رسیده بود و نفوذ زیادی در قیصر داشت و با پسر او نزدیک بود. سپس نوبت می‌رسد به **کتزیاس** پزشک مخصوص **اردشیر** و مولف کتابهای **آسیریکا** و **پرسیکا**. پس از کنیدوس شهرهای کوچک **کراموس** و **بارگاسه** واقع‌اند که مشرف به دریا هستند.

۱۶- سپس مقّر سلطنتی سلسله‌های کاریه‌ای یعنی شهر **هالیکارناسوس**. آرامگاه **موسلوس**، یکی از عجایب هفتگانه دنیا، را ارتمیس به یاد شوهر خود در اینجا بنا کرد. چشمه و فواره‌ی **سالماکیس** در اینجاست. بی‌دلیل تهمت می‌زنند هرکسی از آب آن بنوشد زن‌صفت و نامرد می‌شود. ظاهراً دلیل زن‌صفتی مردان را آب یا هوا می‌داند و حال آنکه سبب این حالت ثروت هنگفت و زندگی شهوانی است که باعث نامردی می‌گردد. **هالیکارناسوس** ارگ دارد و **ارکونسوس** در بیرون شهر است. از جمله بنیادگذاران شهر می‌توان از **آنته‌ها** و **تروزنیان‌ها** نام برد. مردم بلندآوازه این شهر عبارتند از: **هرودوت** مورخ که بعدها **توریانی** خوانده شد. زیرا در تصرّف و استعمار **توری** شرکت داشت و **هراکلیتوس** شاعر و دوست کالیماخوس. معاصر خود من دیونیسوس مورخ.

۱۷- این شهر نیز آنگاه که با زور به تصرّف اسکندر درآمد آسیب فراوان دید. **هکاتمنوس**، شاه کاریه، سه پسر داشت به نام‌های **مائوسلوس**، **هیدریوس** و **پیکسوداروس**. دو دختر نیز داشت. مائوسلوس که پسر بزرگ‌تر بود خواهر بزرگ‌تر خود **ارتمیسیا** را به زنی گرفت و پسر دومی هیدریوس خواهر کوچک‌تر خود را، که **ادا** نام داشت. مائوسلوس به شاهی رسید و چون فرزند نداشت، پس از مرگ او، زن و خواهرش، ارتمیسیا، جانشین او شد. آرامگاهی را که ذکر آن گذشت برای شوهر فقید خود بنا کرد. چون وی نیز از غم از دست دادن شوهر دق کرد هیدریوس به مقام شاهی رسید. او نیز دچار بیماری شد و درگذشت. سلطنت به همسرش **ادا** رسید. اما تنها پسر بازمانده از هکاتمنوس، یعنی پیکسداروس،[۹] او را تبعید کرد.

چون با پارسیان دوست بود خواست ساتراپی بدانجا فرستاده شود تا در فرمانروایی وی را یاری دهد. چون او نیز درگذشت ساتراپ پارسی صاحب هالیکارنوس شد. هنگامی که اسکندر به آنجا رسید ساتراپ به مقابله او برآمد و شهر محاصره شد. زن ساتراپ نیز **ادا** نام داشت. دختر پیکسداروس که از زنی کاپادوکیه‌ای به نام **افینتس** بود. اما آن دختر هکاتمنوس که ادا نام داشت و پیکسداروس او را تبعید کرده بود به اسکندر پناه برد و از او خواست تا پادشاهی را که از وی گرفته شده بود باز پس ستاند. در عوض وعده داد به اسکندر در خاموش کردن آتش شورشی که آن سرزمین را فراگرفته بود، و بیشتر سران شورشی از بستگان ادا بودند، یاری کند. **دژ الیندا** مسکن خود را نیز به اسکندر تسلیم کرد. اسکندر پذیرفت و او را شهبانو ساخت. چون شهر به استثنای ارگ آن تصرّف شد اسکندر محاصره ارگ را به ادا واگذار کرد. ارگ نیز سرانجام، پس از محاصره، که به خشونت و بی‌رحمی کشیده شد، تصرّف شد.

۱۸- سپس به دماغه **ترمریوم** می‌رسیم که به **میندیان‌ها** تعلق دارد و درست در برابر دماغه **سکانداریا**، متعلق به جزیره کوس، واقع است.

۱۹- شهر **کوان‌ها** در روزگار باستان **استیپالیا** خوانده می‌شد و مردم آن، در جای دیگری، کنار دریا می‌زیستند. آنگاه شورشی رخ داد و مردم محل سکونت خود را جابجا کرده به محل امروزی، نزدیک **سکاندریوم**، منتقل شدند. اسم شهر را نیز عوض کردند و همان اسم جزیره کوس را نام شهر نیز دانستند. شهر بزرگی نیست. اما زیباترین شهری است که دیده‌ام. منظره آن، آنگاه که از سوی دریای آزاد به شهر نگریسته شود، بسیار دلنشین و دلپذیر است. ابعاد جزیره در حدود پانصد و پنجاه استادیاست. همه‌جای آن‌را باغ‌های میوه کاشته‌اند. اما مانند کیوس و لسبوس شراب بسیار عالی دارد. در سمت جنوب آن دماغه‌ای هست که فاصله‌ی آن تا **نسیروس** شصت استادیا بوده و **لکتیر** خوانده می‌شود. (در نزدیکی لکتیر جایی است که **هالیسارنا** نام دارد) و در مغرب آن روستایی است به نام **ستومالیمنه** و

محلی به نام **دراکانوم**. دراکانوم از شهر کوس دویست استادیا فاصله دارد. اما به سبب دماغه لکتیر سی و پنج استادیا به طول راه افزوده می‌شود. در حومه شهر پرستشگاه **اسکلپی‌یوم** وجود دارد که شهرت عالم‌گیر داشته و انبوهی از آثار نفیس نذر آنجا شده است. از جمله آنها تصویر **آنتی‌گنوس** اهل **اپلس** بود. تصویر **افرودیت انادویومنه** در اینجا نگاهداری می‌شد. اما حالا نذر قیصر به مقام خدایی رسیده در روم است. بنابراین اگوستوس، تصویر زنی را که بنیان‌گذار دودمان او بود، به پدر خود هدیه داد. می‌گویند در ازای تسلیم این تصویر یک صد تالان از باجی که مقرّر شده بود جزیره کوس بپردازد کاسته شد. شهرت دارد غذاهای پرهیزی که **بقراط** نسخه آنها را می‌داد از روی معالجاتی که در الواح نذری آنجا ضبط بود برداشته شده بود. بنابراین یکی از مردان مشهور جزیره کوس بقراط [۱۰] است. **سیموس** پزشک نیز از همانجاست. همانند **فیلتاس** که افزون بر پزشکی شعرهم می‌گفت و نقّاد ادبی نیز بود. معاصر با من **نیکیاس** که خود از مقام جباری کوس استعفا داد و **اریستون** شاگرد و جانشین **پری‌پانتیک**. **تئومنستوس**، چنگ‌زن مشهورکه رقیب **نیکیاس** بود نیز بومی این جزیره بود.

۲۰- در ساحل خشکی، نه چندان دور از قلمرو میاندین‌ها شهر **استی‌پالیا** و دماغه‌ای **زفریوم** واقع است. بلافاصله به شهر **میندوس** می‌رسیم که بندر دارد. بعد از میندوس شهر **بارگلیا** است. میان این دو بندر **کاریاندا** و جزیره‌ای به همین نام وجود دارد که موطن **کاریاندین‌ها** بوده است. **اسکیلاس** مورخ باستانی در اینجا به دنیا زاده شد. پرستشگاه **ارتمیس کیندیاس**، که می‌گویند چون باران در آنجا می‌بارد پرستشگاه را تر نمی‌کند، در حوالی بارکلیا قرار دارد. مکانی هم در اینجا بوده که **کیندیه** خوانده می‌شد. از بارکلیا یک دانشمند مشهور برخاسته **پروتارخوس** فیلسوف اپیکوری که استاد **دیمتریوس لاکانی** بود.

۲۱- سپس می‌رسیم به **یاسوس** که بر جزیره‌ای نزدیک ساحل قرار دارد. بندرگاه دارد. معاش عمده مردم را دریا تأمین می‌کند. دریا سرشار از انواع ماهی است. اما

خاک این سرزمین ضعیف و بی‌حاصل است. از این بابت حکایت‌های فراوان درباره‌ی مردم یاسوس بر سر زبان‌هاست. از جمله می‌گویند روزی آوازه‌خوانی دوره‌گرد برای مردم به سرایندگی مشغول بود و جمعی به آواز و نوازندگی وی گوش می‌دادند. چون ناقوس، به علامت شروع حراج ماهی، به صدا درآمد تمام شنوندگان برای رفتن به بازار ماهی‌فروش‌ها پراکنده شدند. تنها یک نفر به جای ماند که گوش او سنگین بود. شنیدند که نوازنده به وی گفت: «عالیجناب از این افتخاری که به من دادید و برای شنیدن آواز من درنگ کردید تشکر میکنم و این احساس موسیقی‌خواهی شما را صمیمانه تبریک می‌گویم. همه با شنیدن صدای ناقوس رفتند و تنها شما باقی مانده‌اید». مرد پاسخ داد: «چه گفتی؟ آیا ناقوس فروش ماهی به صدا درآمده است». چون نوازنده جواب مثبت داد مرد خداحافظی کرد و او نیز به دنبال معامله ماهی رفت. فیلسوف اهل دیالکتیک **دیدوروس** در اینجا تولد یافته بود. لقب **کرونوس** را برای او جعل کردند. این لقب استاد او اپولونیوس بود که بعدها بر **دیدوروس** نیز اطلاق شد.

۲۲- پس از یاسوس به **پوسیدیوم** میلسیان‌ها می‌رسیم. در داخل خشکی سه شهر عمده قرار دارند. **میلاسا**، **استراتونیکیا** و **الاباندا**. آبادی‌های دیگر نیز در آن حول و حوش وجود دارند که یا متّکی به این شهرها و یا شهرهای ساحلی می‌باشند. از جمله اینها **امیزون**، **هراکلیا**، **یوروموس** و **خالکتور** است. درباره‌ی اینها مطلب گفتنی ندارم.

۲۳- اما درباره‌ی میلاسا - در جلگه‌ای بسیار حاصلخیز واقع است. مشرف بر جلگه، کوهی مرتفع است که بهترین معدن سنگ مرمر در آنجاست. بودن این معدن در این محل مزیّت فوق‌العاده‌ای است. این معدن سنگ مرمر فراوان دارد. در دسترس و نزدیک است. سنگ‌های آن برای بناها، مخصوصاً پرستشگاه‌ها و دیگر بناهای عمومی، مورد نیاز است. از این رو شهر تا آنجا که ممکن بوده با رواق‌های مرمرین و معابد زیبا آراسته شده است. اما مایه‌ی شگفتی است که این شهر را، از

روی نادانی، در پایین پرتگاهی پرشیب بنا کرده‌اند. می‌گویند یکی از فرماندهانی که این شهر را دیده بود گفته بود «کسی که این شهر را بنا گذاشته نه تنها مجنون و ترسو بوده بلکه از شرم هم بویی نبرده بوده است». میلاسیان‌ها دو پرستشگاه برای زئوس دارند. یکی را پرستشگاه **زئوس اوزوگو** می‌خوانند و دیگری را پرستشگاه **زئوس‌لابراندونوس**. اولی داخل شهر است. حال آنکه لابراندا روستایی است در دوردست شهر واقع در کوه. مشرف بر گداری که از الاباندا به میلاسا می‌رود. در لابراندا زیارتگاهی باستانی و مجسمه‌ای از **زئوس‌ستراتیوس** دارد. مورد احترام و اعتقاد همه‌ی مردم اطراف و میلاسیان‌ها است. راه از زیارتگاه تا میلاسا را، که تقریباً شصت استادیا می‌شود، سنگفرش کرده‌اند و آن را راه مقدس نامیده دسته‌های مذهبی مردم در طول آن راه‌پیمایی می‌کنند. مقام روحانی بزرگ این محل مادام‌العمر بوده و همیشه به باشخصیت‌ترین خاندان شهر تعلق دارد. این دو پرستشگاه مخصوص این شهر است. اما پرستشگاه سومی به نام **زئوس کارینی** وجود دارد که به تمام مردم کاریه تعلق داشته و میان کاریه‌ای‌ها و میسیانی‌ها مانند دوبرادر شریک تقسیم می‌شود. روایت شده که میلاسا در روزگار باستان روستایی بود و موطن اصلی دودمان هکاتمنوس‌ها در کاریه بود. نزدیک‌ترین بندر شهر فیزیکوس است که پیش بندر شهر محسوب می‌شود.

۲۴- در زمان من میلاسا دو شخصیت برجسته داشت که هر دو خطیب و از بزرگان شهر بودند. **اتیدموس** و **هیبریس**. اتیدموس از نیاکان خود ثروت هنگفت به ارث برده بود و اعتبار و حیثیت زیاد داشت. هوشیاری خود او نیز بر آن افزوده شد و نه تنها از بزرگان شهر خود به شمار می‌آمد بلکه یکی از پرافتخارترین مردم آسیا [= مراد آسیای صغیر است] نیز بود. اما هیبریس آنگونه که در مدرسه خود نقل کرده بود، و دیگر هم شهری‌های او نیز تأیید می‌کردند، از پدرش قاطررانی و قاطری هیزم‌کش به ارث برده بود. با همین‌ها امرار معاش می‌کرد. نزد **دیوترفس** اهل انطاکیه مدت کوتاهی درس خواند. آنگاه مراجعت کرد و خود را «تسلیم منشی دفتر بازار

کرد». چون او را در این دفتر از این سو به آن سو منتقل ساختند و درآمدی کسب نکرد به امور سیاسی پرداخت. از نزدیک گفتگوهای شورای محلی را تعقیب کرد. در مدتی کوتاه صاحب قدرت شد و در حیات اتیدموس موجب شگفتی او شد. پس از مرگ اتیدموس زمام امور شهر را به دست گرفت. تا وقتی که اتیدموس زنده بود با قدرت بر امور مسلط بود. هم قدرتمند بود و هم در اداره شهر کفایت داشت و سودمند بود. با اینکه گاهی استبداد به خرج می‌داد، چون آنچه می‌کرد به نفع شهر بود، ایرادی بر وی گرفته نمی‌شد. به هر حال مردم شهر از این جمله هیبریس، که در پایان خطابه‌ای گفته شد، استقبال و هلهله کردند «اتیدموس تو شیطانی هستی که وجودت برای شهر ضرورت دارد. نه با تو می‌توان زندگی کنیم و نه بی‌تو می‌توانیم حیات داشته باشیم». با تمام این احوال هرچند هیبریس قدرت زیاد یافته بود و شهرت داشت که شهروندی لایق و خطیبی توانا است در مخالفت با **لابینوس** مرتکب اشتباه سیاسی شد. در آن هنگام که دیگران، که فاقد اسلحه بوده و صلح می‌خواستند، تسلیم لابینوس (که با پارتها متحد شده بود و از سپاه آنان -که در آن زمان آسیای صغیر را تسخیر کرده بودند کمک می‌گرفت) شدند . زنوی اهل لائودیکیه و هیبریس که هر دو خطیب بودند با صلح و تسلیم مخالفت کرده باعث شدند که شهرهای ایشان شورش کند. هیبریس در ضمن موجبات خشم و کینه لابینوس را، که جوانی خودخواه و بی‌تجربه بود، با گفته‌های خود فراهم آورد. آنگاه که لابینوس خود را «جبّار پارتی» خواند هیبریس نیز اعلام داشت که وی نیز «جبار کاریه» است. نتیجه این شد که لابینوس با سربازانی که در آسیا جمع کرده بود به جنگ شهر آمد. لابینوس نتوانست هیبریس را دستگیر کند زیرا وی به رودس عقب نشسته بود. اما با بی‌شرمی خانه‌اش را خراب و اثاثیه گرانبهای آن را به غارت برد. به تمام شهر نیز آسیب رساند. هرچند که هیبریس از اسیا به در رفت اما سرانجام بازگشت و خانه خود و شهر را بازسازی کرد. چنین بود وصف میلاسا.

۲۵- **استراتونیکیا** آبادی است مقدونیه‌ای‌نشین. در اینجا نیز شاهان برای

آراستن شهر به مقدار هنگفت هزینه کرده بودند. در این سرزمین دو پرستشگاه وجود دارد که مشهورترین آنها، پرستشگاه **اکاته**، در **لاگینا** است که به علت جشنواره سالانه جمعیت زیادی در آنجا جمع می‌شوند. پرستشگاه زئوس **خریسا اوریوس**، که به تمام مردم کاریه تعلق دارد، نزدیک شهر است. در اینجاست که گرد هم می‌آیند تا قربانی کنند و درباره‌ی مسائل مورد علاقه همگان شور نمایند و رأی بگیرند. شورای آنان، که نمایندگان تمام روستاها در آن شرکت دارند، **خریسااوریان** نام دارد. کسانی که مانند مردم **کراموس** روستاهای بیشتری را نمایندگی می‌کنند حق رأی زیادتر دارند. استراتونکین‌ها، هرچند که از نژاد کاریه‌ای نیستند، اما در شورا سهیم‌اند زیرا ساکن روستایی هستند که به شورای خریسااوریان تعلق دارد. در اینجا نیز در روزگار نیاکان ما شخصی بلندآوازه زندگی می‌کرد که **منیپوس** خوانده می‌شد و لقب او **کاتوکاس** بود. **سیسرو** در یکی از نوشته‌های خود متذکر است که بهترین خطیب آسیا بوده است. با **گزونکلس** و دیگر خطیب‌های مشهور زمان خود قابل مقایسه بوده است. اما جای دیگری هم با همین نام وجود دارد و آن **استراتونیکیای نزدیک تاروس** است. شهری است کوچک در نزدیکی کوهی.

۲۶- الاباندا نیز در دامنه تپه‌ها قرار دارد. دو تپه که چنان به یکدیگر متصل‌اند که از دور همچون درازگوشی می‌نماید که دو سبد بار آن کرده باشند. **اپولوینوس مالاکوس** به هنگام مسخره کردن این شهر به علت این شکلی که دارد و عقرب فراوانی که در آنجا یافت می‌شود می‌گوید «شهر مانند خری است که سبدهای پر از عقرب بار آن کرده‌اند». هم این شهر و هم **میلاسا** حشرات فراوان دارد. مانند سرزمین کوهستانی میان آن دو. الاباندا شهری است که مردم آن باتجمل و شهوت‌رانی به سر می‌برند. شهر آکنده است از دختران چنگ‌نواز. الاباندی‌های سزاوار یادآوری دو برادر سخنورند. منظورم متکلس است که در بالا اسم او را آوردم و **هیروکلس**. از اپولونیوس و مولون هم باید یاد کرد که موطن خود را به رودس انتقال دادند.

۲۷- از میان روایت‌های گوناگون که درباره‌ی تبار کاریه‌ای‌ها شایع است یکی سزاوار یادآوری است و همه در آن اتفاق قول دارند. کاریه‌ها، که در آن روزگار للگ‌ها خوانده می‌شدند، تبعه **مینوس** بوده و در جزیره‌ها زندگی می‌کردند. سپس به خشکی مهاجرت کردند ساحل و داخله آن را از تصرّف مالکین پیشین آن، که للگ‌ها و **پلاسژیان‌ها**، بود خارج کردند. کاریه‌ای‌ها به نوبه خود مورد حمله‌ی یونانیان - مرادم یونیه‌ها و دورین‌ها است - قرار گرفتند. کاریه‌ای‌ها درباره‌ی امور نظامی اهتمام داشتند. مورخان برای ثبوت این ادعا این دلیل را اقامه می‌کنند که سپربندها و نشانه‌های روی سپر و سینه‌بندها را کاریان می‌خوانند. **اناکرئون** می‌گوید «بیا و بازوانت را در داخل سپربندهای ساخت کاریه‌ای بنه». **الکیوس** نیز می‌گویند «سینه‌بندهای کاریه‌ای را بلرزان».

۲۸- هومر می‌گوید «**ماستالس** [ظاهراً «ماستالس» اشتباه است و «**ناستس**» باید خواند] به نوبه خود کاریه‌ای‌ها را که به زبان بربرها سخن می‌گفتند، رهبری کرد».* باید پرسید چرا هومر با اینکه با بسیاری از قبیله‌های بربر آشنا بوده می‌گوید «کاریه‌ای‌ها به زبان بربرها سخن می‌گفتند» و از خود این قبایل بربرها یاد نمی‌کند؟ این گفته **تیوکیدیس**، که می‌گوید هومر اصطلاح «بربریان» را به کار نبرده نیز درست نیست زیرا هنوز اسمی هلنی در برابر اصطلاح بربرها ابداع نشده بود. خود هومر این ادعا را عملاً رد نمی‌کند زیرا صراحت دارد که اصطلاح هلنی‌ها ناشناخته بوده است. می‌گوید «همسرم که آوازه‌ی او در سرتاسر **هلاس** و **ارگوس** میانه [= یونان] پیچیده است». در جای دیگر می‌گوید «اگر می‌خواهی از سرتاسر هلاس و ارگوس میانه سفر کنی». نکته دیگر اینکه اگر کاریه‌ای‌ها از بربرها نبودند چگونه بود که به زبان بربرها سخن می‌راندند. بنابراین هم تیوکیدیس اشتباه می‌کند و هم اپولودوروس که می‌گویند این اصطلاح را یونانیان و مخصوصاً یونیه‌ای‌ها به عنوان هتاکی و بدگویی درباره‌ی کاریه‌ای‌ها، که با آنان دشمنی و درگیری مسلحانه داشتند،

* ایلیاد، کتاب دوم، بند ۸۶۷.

بکار می‌بردند و از این دیدگاه خود را محق می‌دانستند که آنان را «بربر» بدانند. اما پرسشی را می‌خواهم مطرح کنم: که این است چرا می‌گوید «مردمی بودند که با زبان بربرها سخن می‌راندند». اما هیچگاه حتی برای یکبار آنها را «بربرها» نمی‌داند؟ اپولودروس پاسخ می‌دهد که اسم جمع بربرها با وزن شعری جور نمی‌آمده و هومر به این علت کاریه‌ای‌ها را مستقیماً «بربرها» نخوانده است. اما هرچند که در این مورد وزن شعری سکته پیدا می‌کند اما از نظر حال فاعلی وزن آن تفاوتی با **داردانیان‌ها** ندارد و می‌بینیم که هومر در جای دیگر می‌گوید «تروواها و لیکیه‌ای‌ها و داردانیان‌ها». آنجایی هم که اپولودروس می‌گوید زبان کاریه‌ای زبان خشن و بدصدایی است خلاف می‌گوید زیرا بسیاری از واژه‌های زبان کاریه‌ای همان واژه‌های زبان یونانی است. تصورم بر این است که واژه‌ی «بربرها» در آغاز واژه‌ای مبتنی بر تقلید صدا بود. درباره مردمی اطلاق می‌شد که نمی‌توانستند کلمات را درست ادا کنند و با خشونت سخن می‌گفتند. طبیعت ما چنین است که تمایل داریم صداها را با کلماتی که شبیه آن صدا هستند بفهمیم و درک کنیم و این به علت هم‌صدایی و شباهت آنهاست. از این رو تمام آنها که کلمات را با زمختی و سختی ادا می‌کردند بربر خوانده شدند. طبیعی است صدای سخن گفتن اقوام خارجی - یعنی اقوام غیریونانی - به گوش یونانیان زمخت و خشن بیاید و بدین سبب آنان را «بربرها» خوانده‌اند. پس بر این تصورم که در آغاز اصطلاح بربرها به گونه‌ی طعنه‌آمیز و استهزاگرانه به کسانی اطلاق می‌شد که واژه‌ها را با درشتی و زمختی ادا می‌کردند. آنگاه از واژه سوءاستفاده شد و تعریفی مردم‌شناس پیدا کرد و بدین ترتیب تفاوتی منطقی میان یونانیان از یکسو و تمام اقوام دیگر از سوی دیگر قائل شدند. حال که مدت‌های مدید و طولانی با بربرها رفت و آمد پیدا کرده و با آنان آشنایی قدیمی پیدا کرده‌ایم می‌دانیم که این درشت سخنی آنان نه اینکه ناشی از عیب و ایرادی در اعضاء و جوارح صوتی آنان باشد بلکه از خصوصیات زبان‌های گوناگون آنان است. آنگاه نوع دیگری از تلفظ بربری مورد ایراد در زبان ما پیدا شد.

هرکس به زبان یونانی گفتگو می‌کرد اما کلمات را درست تلفظ نمی‌کرد، بلکه کلمات را چون بربرهایی که تازه زبان یونانی یادگرفته‌اند ادا می‌کرد، می‌گفتند به زبان بربرها سخن می‌گوید. این مورد مخصوص در مورد کاریه‌ای‌ها صادق است. زیرا در آن زمان‌هایی که دیگر مردم با یونانی‌ها رفت و آمد نداشتند، و حتی نمی‌خواستند به اسلوب یونانی زندگی کنند تا چه رسد به اینکه زبان یونانی را یاد بگیرند، کاریه‌ای‌ها که به دنبال دستمزد، مزدور جنگی می‌شدند در سرتاسر یونان پراکنده شده بودند. همان‌وقت‌ها به علت حضور گسترده خود در سرتاسر یونان عامل بربری بودن زبان آنان قوت یافته بود. بعدها که همراه با یونانیان ساکن جزایر شدند بر این قوت افزوده شد. آنگاه چون از جزایر رانده شده و ساکن خشکی آسیا شدند باز هم از یونانیان جدا نبودند. مرادم آن زمانی است که یونیه‌ای‌ها و دورین‌ها نیز از دریا گذشته و پا به قاره آسیا نهادند. اصطلاح «**بربریزه**» نیز از همین منشاء سرچشمه گرفته است. زیرا تمایل طبیعی داریم که هرکس زبان یونانی را بد تلفظ کند بربریزه بخوانیم و نه اینکه مرادمان این باشد که زبان مادری او زبان کاریه‌ای است. بنابراین باید اصطلاح «بربری سخن گفتن» یا «مانند بربرها سخن راندن» را بدین معنی بگیریم که زبان یونانی را بد تلفظ می‌کند.

۲۹- ارتمیدروس می‌گوید چون از فیزیکوس واقع در خشکی متعلق به رودس به افسوس می‌رویم فاصله تا **لاگینا** هشتصد و پنجاه استادیاست. از آنجا تا الاباندا دویست و پنجاه استادیای دیگرو تا ترالیس یکصدو شصت استادیا. در میانه‌ی راه از الاباندا به ترالیس، پس از گذر از رود مئاندر، به راهی می‌رسیم که به ترالیس می‌رود و مرزهای کاریه در اینجاست. سرجمع فاصله از فیزیکوس تا مئاندر در طول راه افسوس ۱۸۰ استادیا می‌شود. از مئاندر اگر طول یونیه را در ادامه همین راه قطع کنیم فاصله‌ی از رودخانه تا ترالیس ۸۰ استادیا است. سپس تا مگنزیا ۱۴۰ استادیا؛ تا افسوس ۱۲۰ ؛ تا سمیرنه ۳۲۰ ؛ تا فوکیه و مرزهای یونیه کمتر از ۲۰۰ ؛ بنابراین درازای یونیه به خط مستقیم، به گفته ارتمیدروس اندکی بیش از ۸۰۰ استادیا است.

چون تمام کسانی که از افسوس به سوی مشرق می‌روند همگی پیوسته از راهی مشترک استفاده می‌کنند ارتیمدروس این راه را نیز تقطیع می‌کند. از افسوس به **کارورا** واقع در مرز کاریه، در سمت فریگیه، از طریق مکنزیا، ترالیس، نیسا و انطاکیه ۷۴۰ استادیا. از کارورا تا فریگیه راه از لائودیکیه، اپامیه، متروپولیس و خلیدونیا می‌گذرد. در آغاز فریگیه کنار **کوهستان، هولمی** قرار دارد که تا کارورا ۹۲۰ استادیا فاصله دارد. در انتهای فریگیه کنار کوهستان و نزدیک لیکونیا از **فیلوملیوم** تا **تیری‌یایوم** اندکی بیش از ۵۰۰ استادیا. آنگاه از لیکونیا از راه لائودیکیه‌ی **کاتاککائومنه** [= سوخته] تا **کورپاسوس** دوردست ۸۴۰ استادیا؛ از کارپوسوس واقع در لیکونیا تا **گارسائورا** - که شهر کوچک مرزی در کاپادوکیه است ۱۲۰ استادیا. آنگاه تا **مزاکه** پایتخت کاپادوکیه از راه **سواندوم** و **ساداکورا** ۶۸۰ استادیا؛ از آنجا تا رودخانه فرات در حوالی **تومیسا**، جایی در سوفنه از راه شهر کوچک **هرفی**، ۱۴۴۰ استادیا. مکان‌های واقع روی خطی مستقیم از اینجا تا هند چه به گفته ارتمیدروس و چه به گفته اراتوستنس یکی است. اما پولیبیوس می‌گوید درباره‌ی این نقاط بیشتر باید به گفته ارتمیدروس اعتماد کرد. با **ساموساتا** در **کماجنه**، که مطابق است با گذرگاه **زیوگمه** در رود فرات، شروع می‌کند و می‌گوید فاصله تا ساموساتا از روی تاروس از مرزهای کاپادوکیه در حوالی تومیسا ۴۵۰ استادیا است.

۳

۱ - پس از ساحل خشکی متعلق به مردم رودس که **دیدالا** مرز آن است، اگر بدان سمت که آفتاب برمی‌خیزد کشتی رانده شود، به لیکیه می‌رسیم که تا پامفیلیا گسترش دارد و سرانجام سر از کیلیکیه‌ای‌های تراکیه‌ای [= دشوار] درمی‌آوریم. بعد هم در سرزمین کیلیکیه‌ای‌ها تا حوالی خلیج ایسوس. اینها همه بخش‌هایی از آن

شبه جزیره‌ای هستند که برزخ خاکی آن، همان‌گونه که گفتم، خط و راهی است که از ایسوس به اماسیوس کشیده می‌شود. پاره‌ای می‌گویند از ایسوس تا سینوپه. اما این سرزمین‌های خارج از تاروس است که از لیکیه تا سولی یا **پمپی پولیس** امروزی ساحل باریکی را تشکیل می‌دهد. آنگاه بی‌درنگ ساحلی که در خلیج ایسوس واقع است از سولی و **طرسوس** شروع شده و در داخل جلگه‌ها پراکنده می‌شود. چون این ساحل را هم شرح و توصیف کنم آنچه باید درباره‌ی کلیه شبه‌جزیره بگویم کامل خواهد شد. آنگاه به دیگر بخش‌های آسیا، که در آن سوی تاروس واقع‌اند، خواهم پرداخت. آخر از همه به وصف لیبیا می‌رسم.

۲- پس از دیدالای متعلق به رودس به کوهی در لیکیه می‌رسیم که هم نام این شهر بوده و دیدالا خوانده شده و اینجا آغاز سفر در ساحل لیکیه است. این ساحل ۱۷۲۰ استادیا طول داشته و سنگلاخ و سفر در آن دشوار است. اما بنادر فراوان دارد. ساکنان آن مردمی زحمتکش و باکفایتند. طبیعت این سرزمین همانند طبیعت سرزمین‌های پامفیلیه و کیلیکیه دشوار است اما مردم پامفیلیه از سرزمین خود به عنوان پایگاه عملیات دزدان دریایی استفاده می‌گردند. چه آنگاه که خود به دزدی دریایی مشغول بودند و چه آنگاه که سرزمین خود را به عنوان بازار فروش اموال دزدی و پایگاه دریایی در اختیار دزدان دریایی می‌گذاشتند. به هر حال در **سیدی**، شهری در پامفیلیا، بندرگاههای تعمیر کشتی به روی کیلیکیه‌ای‌ها باز بود و اینان اسیران خود را در آنجا به حراج می‌گذاشتند تا به بردگی فروخته شوند و ابائی هم نداشتند که اذعان کنند این اسیران در آغاز مردمی آزاد بوده‌اند. اما مردم لیکیه چنان با تمدن و با لیاقت بودند، که هرچند مردم پامفیلیا، به علت تسلط بر دریاها تا ایتالیا نیز نفوذ پیدا کرده بودند، اینان به هیچ‌وجه درصدد کسب مال حرام و نامشروع برنیامدند و از حدود مرزی نیاکان خود، در شورای مردم لیکیه، تجاوز نکردند.

۳- بیست و سه شهر در رای این شورا شرکت دارند. برای تشکیل شورا، در هر شهری که برگزیده شود، گرد هم می‌آیند. شهرهای بزرگ سه رای و شهرهای میانه

دو رأی و شهرهای کوچک یک رأی دارند. مخارج بناهای عمومی و دیگر هزینه‌های همگانی را نیز، به همین نسبت، میان خود تقسیم می‌کنند. ارتمیدروس می‌گوید شش شهر بزرگ لیکیه عبارتند از **گزانتوس، پاتارا، پینارا، اولیمپوس، میرا** و **تلوس**. این شهر آخری در حوالی گداری واقع است که سرانجام به **کیبیرا** می‌رود. در شورا نخست «لیکی ارخ» را [بزرگ لیکیه؟] انتخاب می‌کنند آنگاه دیگر مسئولین و اداره‌کنندگان اتحادیه را. در روزگار گذشته تصمیم‌های راجع به جنگ یا صلح و اتحاد، با این یا آن، در این شورا گرفته می‌شد. اما حال طبیعی است که چنین نکنند. زیرا این گونه تصمیم‌گیری‌ها در حوزه‌ی قدرت رومی‌ها است. مگر اینکه رومی‌ها بدان‌ها اجازه تصمیم‌گیری در این موارد را بدهند و یا اینکه چنین تصمیم‌گیری‌ها به سود آنان باشد. قاضی‌ها و کلانترهای شهرها نیز با همین تناسب آراء در این شورا انتخاب می‌شوند. چون با این ترتیب معقول و خردمندانه اداره می‌شوند توانستند، حتی در تحت تسلط رومی‌ها، از آزادی برخوردار بوده بر طبق آداب و رسوم نیاکان خود زندگی کنند. شاهد از میان رفتن و نابود شدن دزدان دریایی بودند. نخست توسط **سرویلیوس ایسائوریکوس** در آن زمان، که **ایسائورا** را ویران ساخت. بعدها در زمان پمپی بزرگ که بیش از یک‌هزار و سیصد کشتی متعلق به دزدان دریای را آتش زد و آبادی‌های آنان را با خاک برابر ساخت. آن تعداد از دزدان دریایی را که پس از پایان جنگ‌ها زنده مانده بودند به شهر **سولی** آورد و نام آن شهر را **پمپی‌پولیس** گذاشت و عده‌ای را هم به **دیمی**، که از کمی جمعیت رنج می‌برد، انتقال داد. این شهر حال از مستعمره‌نشین‌های روم است. شعرا، مخصوصاً شعرای نمایشنامه‌نویس، قبیله‌ها را با یکدیگر اشتباه می‌کنند. مثلاً تروادها و میسیان‌ها و لیدیه‌ای‌ها را فریگیه‌ای می‌خوانند. همچنین لیکیه‌ای‌ها را که کاریه‌ای صدا می‌کنند.

۴- پس از دیدالا - مرادم کوه‌های لیکیه است - به شهر لیکیه‌ای نزدیک آن، **تلمسوس**، و بندر آن و دماغه **تلمسیس** می‌رسیم. در اثنای جنگ‌های انطاکیه این ناحیه را رومی‌ها به **یومنس** بخشیدند اما چون سلطان‌نشین او از هم پاشید

لیکیه‌ای‌ها دوباره آن را تصرّف کردند.

۵- سپس به **آنتی کراگوس**، کوهی شیب‌دار، می‌رسیم که آبادی **کارمیلسوس** در همان حوالی، در دره‌ی تنگی، واقع است. بعد از آن **کراگوس** است با هشت دماغه و شهری به همین اسم. صحنه وقوع افسانه **خیمیرا** [۱۱] در این کوهستان است. دره‌ی خیمیرا، که از ساحل تا این حدود ادامه دارد، چندان دور نیست. در داخله و دامنه‌های کراگوس شهر **پینارا**، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای لیکیه، قرار دارد. در اینجا **پانداروس** را احترام و عزت می‌گذارند که یکی از پهلوانان جنگ‌های تروا بود. هومر می‌گوید «دختر پانداروس بلبل جنگل سبز». می‌گویند پاندروس از مردم لیکیه بوده است.

۶- آنگاه به رود **گزانتوس**، که پیش از این **سیبریس** خوانده می‌شد، می‌رسیم. پس از ده استادیا پاروزدن در این رود به **لوتیوم** می‌رسیم. شصت استادیا پس از، پرستشگاه به شهر **گزانتیانس**، بزرگ‌ترین شهر لیکیه، می‌رسیم. بعد از گزانتوس شهر **پاتارا**، که آن هم شهر بزرگی است، قرار دارد. این شهر را، که هم بندر دارد و هم پرستشگاهی برای آپولو، **پاتاروس** بنا نهاد. **بطلمیوس فیلادلفوس** آن را نوسازی کرد و اسم آن را **ارسینوی لیکیه** نهاد. اما اسم اصلی به جای ماند.

۷- پس از ۲۰ استادیا شهر **میرا** بر کوهی مشرف بر دریا قرار دارد. پس از مصب رود **لیمیروس** اگر بیست استادیا در خشکی راه‌پیمایی شود به شهر کوچک **لیمرا** می‌رسیم. در فاصله‌ی آن میان جزیره‌ها و بندرهای بی‌شمار قرار دارد. از جمله جزیره **مگیسته** و شهری به همین نام و **کیستنه**. در داخل خشکی **فلوس** و **انتی‌فلوس** و خیمیرا، که پیش از این ذکر آن رفت، قرار دارد.

۸- بعد نوبت به دماغه **هیرا** و سه جزیره سنگلاخی **خلیدونیا** می‌رسد که هرسه به یک‌اندازه‌اند و تقریباً پنج استادیا با یکدیگر فاصله دارند. شش استادیا با ساحل فاصله داشته و یکی از آنها اسکله‌ای برای کشتی‌ها دارد. بنابر رأی اکثر مؤلفین کوهستان تاروس از اینجا شروع می‌شود. نه به این علت که این دماغه ارتفاع زیاد

دارد و دنباله کوه‌های پیسیدین مشرف بر پامفیلیه است، بلکه به مناسبت سه جزیره که در دریا واقع‌اند و مانند پوزه‌ی کوهی در دریا مشخص و برجسته‌اند. اما حقیقت امر این است که کوهستان، که از خشکی ساحلی متعلق به رودس تا بخش‌های نزدیک پیسیدیا ادامه دارد، این بخش را نیز تاروس می‌نامند. تصور می‌شود جزیره‌های خلیدونیا تقریباً در مقابل کانوبوس [یعنی در همان نصف‌النهاری قرار دارند که **کانوبوس** مصر روی آن واقع است] و فاصله تا کانوبوس در حدود ۴۰۰۰ استادیا است. از دماغه هیرا تا **اولبیا** ۳۶۷ استادیا باقی می‌ماند. در این بخش نه تنها **کرامبوسا** قرار دارد بلکه شهر بزرگ **الیمپوس** وکوهی به همین نام واقع است. این کوه را **فونیکیوس** نیز می‌خوانند. آنگاه به باریکه ساحلی **کوریکوس** می‌رسیم.

۹- سپس به شهر با اهمیت **فاسلیس** با سه بندر و دریاچه‌ای که پشت آنجاست می‌رسیم. کوه **سولیما** مشرف بدان است. شهر **ترموسس** که به پیسیدیان تعلق دارد در دره‌ای قرار دارد که به گدار کوهستانی که به **میلیاس** می‌رود منجر می‌شود.

اسکندر برای باز کردن راه، شهر میلیاس را ویران کرد. در نزدیکی فاسلیس کنار دریا گذرگاه‌هایی است که اسکندر سپاه خود را از آنجا عبور داد. در آنجا کوهی است به نام **کلیماکس** که نزدیک دریای پامفیلیه است و نزدیک دریا گذرگاهی باریک دارد. اگر دریا آرام باشد از این گذرگاه می‌توان عبور کرد. اما به هنگام مد و طوفان بخش عمده آن زیر آب می‌رود. گدار کوهستانی پرپیچ و خم و شیب دار است. اگر هوا آرام و خوب باشد مردم از گذرگاه کنار دریا عبور می‌کنند. اسکندر که با هوای طوفانی روبرو شد چون به بلنداقبالی خود پشت‌گرم بود، بیش از آنکه آب دریا پس بنشیند، از این طریق به راه افتاد. نتیجه این شد که تمام روز سربازانش در حالی راه‌پیمایی می‌کردند که آب تا ناف آنها را گرفته بود. این شهر، که در مرز پامفیلیه واقع است، جزو لیکیه محسوب می‌شود اما از اعضای شورای عمومی لیکیه نیست و برای خود تشکیلات ویژه دارد.

۱۰- هومر میان مردم سولیمی و لیکیه‌ای‌ها فرق می‌گذارد. زیرا چون شاه

لیکیه‌ای‌ها **بلروفون** را برای دومین بار به میدان نبرد فرستاد «او با سولیمی‌های صاحب افتخارات جنگید». اما دیگران چنین نمی‌پندارند و می‌گویند لیکیه‌ای‌ها در اوایل ایام سولیمی خوانده می‌شدند و بعد **ترمیلی** نام گرفتند زیرا به رهبری ترمیلی همراه سارپدون از کِرِت بدان‌جا آمده بودند. بعدها لیکیه‌ای نام گرفتند که اشتقاقی است از اسم لیکوس پسر **پاندیون** که چون از موطن خود تبعید شده بود سپاردون به او اجازه داد که در سلطنت شریکش شود. این نظرات با آنچه از شعر هومر برمی‌آید منافات دارد. گمان می‌رود بهترین نظر از آنان است که می‌گویند مراد هومر از سولیمی آن مردمی است که اکنون **میلیایی** خوانده می‌شوند و پیش از این ذکر آنها آمد.

۴

۱- پس از فاسلیس به **اولبیا** که دژی بزرگ در آغاز قلمرو پامفیلیه است می‌رسیم. بعد از آن رود **کاتاراکتس** از کوهستانی مرتفع فرو می‌ریزد. به علت حجم و سرعت زیاد صدای آن از دور شنیده می‌شود. پس از آن شهر **اتالیا**، که به نام بنیادگذار آن **اتالوس فیلادلفوس** نامگذاری شده، واقع است. در حوالی همین شهر آبادی دیگری به نام **کوریکوس** احداث کرد که اکنون شهر کوچکی است و با حصاری بزرگ و مدور احاطه شده است. بنا به گفته کالیستنس، بخشی از ترواییهای کیلیکیه که از جلگه **تبه** به پامفیلیه رانده شدند و مردم شهرهای **تبه** و لیرنسوس بودند در فاصله‌ی میان فاسلیس و اتالیا سکونت گزیده‌اند.

۲- آنگاه به رودخانه **کستروس** می‌رسیم. پس از شصت استادیا کشتی راندن در این رود شهر **پرگی** روی بلندی قرار دارد، و پرستشگاه **ارتمیس پرگه‌ای** در آنجاست. هر ساله در آنجا جشنواره‌ای برگزار می‌شود. چهل استادیا بالاتر شهر مرتفع سیلیوم

است که از شهر پرگه دیده می‌شود. سپس دریاچه بزرگ **کاپریا** و بعد از آن رود **یوریمدون**. پس از شصت استادیا کشتیرانی در این رود شهر پرجمعیت **اسپندوس** است که **ارگیو**ها بنیانگذار آن بود. **پتنلیوسوس** بالادست اسپندوس است. سپس رود دیگری و انبوهی از جزیره‌های کوچک نزدیک آن. آنگاه شهر **سیدی**، که از مستعمرات کیمه‌ای‌ها است، و پرستشگاهی متعلق به **آتنا** دارد. ساحل کیبیراته کوچک در همان نزدیکی است. سپس رودخانه **ملاس** و اسکله‌ی نزدیک آن.

آنگاه شهر **پتولمایس** و پس از آن مرز پامفیلیه و **کوراکسیوم** که آغاز خاک کیلیکیه تراکیه است. تمام طول ساحل پامفیلیه ۶۴۰ استادیا است.

۳- هرودوت می‌گوید مردم پامفیلیه بازماندگان کسانی هستند که **امفیلخوس** و **کالخاس** آنان را رهبری می‌کردند و عمدتاً مردم گوناگونی بودند که از تروا همراه آنان بدر آمدند. بیشتر این گروه در همین جا ماندگار شدند و بعضی از آنها در نقاط بی‌شمار اطراف گیتی پراکنده شدند. کالینوس می‌گوید که کالخاس در **کلاروس** درگذشت. مردمی که موپسوس آنان را رهبری می‌کرد از کوهستان تاروس گذشتند و هرچند پاره‌ای از آنان در پامفیلیه ماندند بقیه در کیلیکیه و سوریه و حتی فینیقیه پراکنده شدند.

۵

۱- اما درباره‌ی کیلیکیه بیرون از تاروس، بخشی از آن **تراکیه** و بخش دیگر آن **پدیاس** خوانده می‌شود. ساحل تراکیه باریک و سنگلاخ است و تقریباً زمین صاف در آن نمی‌توان یافت. از این گذشته چون در کوهپایه تاروس واقع شده زمین آن در جهت شمال تا ایسائورا و **هومونادی‌ها**، نزدیک مرز پیسیدیا، بی‌حاصل و کم‌برکت است. این سرزمین را **تراخیوتیس** و مردم آن را **تراخویتی** می‌خوانند. اما

کیلیکیه پدیاس تا سولی و طرسوس و مرز ایسوس گسترش دارد و همچنین تا بخش‌هایی در سمت شمالی تاروس، که کاپادوکیه‌ای‌ها هستند، ادامه می‌یابد. این بخش عمدتاً از جلگه‌ها و زمین‌های حاصلخیز تشکیل می‌شود. چون بخشی از این سرزمین در درون تاروس و بخشی در بیرون تاروس قرار دارد و هم اکنون درباره آنچه در درون تاروس جای دارد سخن گفته‌ام حال راجع به آنچه در بیرون تاروس واقع است بحث خواهم کرد و با تراکیه‌ای‌ها شروع خواهم کرد.

۲- نخستین جایی که در کیلیکیه بدان می‌رسیم، پایگاه **کوراکسیوم**، دژی که روی صخره‌های بنا شده، است. **دیودوتوس** معروف به **تریفون** از این دژ به عنوان پایگاه عملیات، آنگاه که سوریه‌ای‌ها را علیه شاهان شورانده بود و با آنان می‌جنگید، استفاده می‌کرد. در این جنگ‌ها گاهی پیروز بود و گاهی ناکام. سرانجام تریفون به محاصره **انتیوخوس** پسر **دمتریوس** درآمد و ناچار خودکشی کرد. تریفون و بی‌لیاقتی شاهانی که یکی پس از دیگری بر سوریه و در ضمن کیلیکیه فرمانروایی کردند سبب شد تا دسته‌های **دزدان دریایی کیلیکیه‌ای** تشکیل شوند. تلاشهای ماجراجویانه تریفون و کسانی که از این تلاش‌ها تقلید کردند و اختلاف میان برادران و اقداماتی که علیه یکدیگر انجام می‌دادند سبب شد تا دیگران به این سرزمین هجوم آورند. بیش از هر چیز صادرات برده آنها را به کار ناپسند دزدی دریایی، که معلوم شد بسیار سودآور است، کشانید. نه تنها اسیرکردن و به عنوان برده گرفتن مردم کار آسانی بود بلکه بازار بزرگ و پرثروت نزدیک به محل نیز به رونق این کار دامن زد. مقصودم **شهر دلوس** است که در روز ده هزار برده بدان وارد و از آن صادر می‌شد. این ضرب‌المثل از آن وقت رایج شد «بازرگان، لنگر بیندازد بارت را خالی کن، همه‌اش فروش رفته است». علت اصلی این بود که روم پس از ویران ساختن کارتاژ وکورینت بی‌اندازه ثروتمند شده بود و برده فراوان خریداری می‌کرد. چون دزدان دریایی این کار را پرسود یافتند کارشان رونق گرفت و نه تنها به دنبال غارت کالاهای کشتی‌ها بودند بلکه سمت سرگرم معامله بردگان شدند. شاهان مصر و قبرس به علت

دشمنی با سوریه‌ای‌ها دراین امر دزدان دریایی را تشویق کرده و یاری دادند. چون اهالی رودس نیز با سوریه‌ای‌ها میانه خوبی نداشتند از همکاری با دزدان دریایی دریغ نداشتند. دزدان دریایی، که حال به لباس بازرگان خریدار و فروشنده برده درآمده بودند، علناً به کار کثیف و ناپسند خود مشغول بودند. رومی‌ها هنوز به اوضاع نواحی بیرون از تاروس بی‌توجه بودند. تا آنکه **اسکیپیو امیلایانوس** و اشخاص دیگری را برای بازرسی قبایل و شهرها فرستادند. برای رومیان آشکار شد که شیوع دزدی دریایی عمدتاً ناشی از بی‌لیاقتی فرمانروایان محلی است و چون پس از سلوکوس نیکاتور حقوق ارثی آنان را به رسمیت شناخته بودند رودربایستی داشتند تا این حقوق را از آنان بازپس بگیرند. تمام این عوامل سبب شد تا **پارتیان** صاحب این سرزمین‌ها تا سواحل دوردست فرات را تصرّف کنند. سرانجام پای ارمنیان نیز به معرکه کشیده شد و ارمنیان نه تنها سرزمین‌های بیرون از تاروس را تصرّف کردند و حتی به فینیقیه رسیده و شاهان و تبار آنان را برانداختند. اما اختیار دریا در دست کیلیکیه‌ای‌ها باقی ماند. در این موقع بود که رومی‌ها، هرچند مانع از نشو و نمای آنان نشده بودند ناچار شدند، با آنان جنگ کنند و سپاهی را برای خارج کردن قدرت از دست دزدان دریایی گسیل داشتند. نمی‌توان رومی‌ها را سرزنش کرد زیرا آن‌چنان گرفتار و مشغول به مسائل نزدیک‌تر به خود بودند که نمی‌توانستند به اتفاقاتی که در نقاط دوردست می‌افتد توجه نمایند. این مختصر را ناچار بیان کردم و از شرح جغرافیا که بدان مشغول بودم منحرف شدم.

۳- شهر **آرسینوی** پس از کوراکسیوم است. آنگاه آبادی **اماگسیا** که روی تپه‌ای است و بندری دارد و چوب کشتی‌سازی بدان‌جا می‌آورند. بیشتر چوب سدر است. ظاهر این‌جا بیش از دیگر نواحی چوب درخت سدر مناسب کشتی‌سازی دارد. به همین علت بود که آنتونی این جا را به **کلئوپاترا** واگذار کرده بود تا بتواند برای ساختن ناوگان خود چوب مورد نیاز را تهیه کند. بعد پایگاه **لیرتس** که روی تپه‌ای به شکل پستان بنا شده و اسکله دارد. سپس به شهر و رود **سلینوس** می‌رسیم.

بعد **کراگوس** که صخره‌ای مرتفع است و در ساحل واقع شده. سپس دژ **خارادروس** که اسکله‌ای دارد (کوه **اندریکلوس** بدان مشرف است) ؛ و ساحل آنجا، که **پلاتانیستس** نامیده می‌شود، سنگلاخ است. آنگاه دماغه **انموریوم** که نزدیک‌ترین نقطه خشکی به قبرس است. روبروی دماغه **کرومیوس**، [از دهانه‌های نیل] فاصله این دو دماغه از یکدیگر سیصدو پنجاه استادیاست. راه دریایی در طول ساحل کیلیکیه از مرز پامفیلیه تا انموریوم ۸۲۰ استادیا است آنچه تا سولی باقی می‌ماند در حدود ۵۰۰ استادیا است. در این بخش باقی مانده، نخستین، شهر **ناگیدوس** است. سپس **ارسینوی** که اسکله دارد. بعد هم شهر **ملانیا** و شهر و بندر **کلندریس** واقع است. بعضی از مولفان از جمله ارتمیدروس، را به جای کوراکسیوم ابتدای خاک کیلیکیه می‌دانند و می‌گوید که فاصله‌ی از دهانه‌ی **پلوسیان** تا **اورتاسیا** ۳۹۰۰ استادیا است و تا رود اورنتس ۱۱۳۰ استادیا و بعد تا دروازه‌ها* ۵۲۵ استادیا و تا مرزهای کیلیکیه ۱۳۶۰ استادیا.

۴- آنگاه به **هولمی** می‌رسیم که **سلوکیان‌های** امروزی- پیش از این، در آنجا می‌زیستند اما چون **سلوکیه** کنار **کالی کادنوس** پی افکنده شد بدانجا مهاجرت کردند؛ با دماغه‌ای که سارپدون نامیده می‌شود طول ساحل دو برابر می‌شود و به دهانه‌ی کالی‌کادنوس می‌رسیم. نزدیک کالی‌کادنوس **زفریومی** است که آن نیز بر دماغه‌ای واقع است. از طریق رودخانه می‌توان در داخل خشکی سفر کرد و به شهر پرجمعیت **سلوکیه** رسید که آداب و رسوم کیلیکیه‌ای‌ها و پامفیلیه‌ای‌ها در آنجا دیده نمی‌شود. در همین ایام معاصر بود که فلاسفه بلندآوازه‌ی فرقه‌ی **پری‌پاتیک**، مردانی چون **آتنیوس** و **گزنارخوس**، از آنجا برخاستند. آتنیوس در سیاست نیز دست داشت و در امور حکومتی دخالت می‌کرد. مدتی هم پیشوای مردم سرزمین موطن خود بود. آنگاه چون با **مورنا** دوست شده بود هنگام فرار مورنا او را نیز دستگیر کردند. مورنا علیه قیصر اکوست توطئه‌ای کرده بود که کشف شد. اما چون

*- مرز میان سوریه و کیلیکیه را «دروازه‌ها» می‌نامیدند (م).

بی‌گناهی اتنیوس ثابت شد قیصر دستور آزادی او را داد. چون به روم بازگشت به نخستین کسانی که به ملاقات و استقبال او رفته بودند و او را سئوال پیچ کرده بودند گفت: «از دیار مردگان بازگشته‌ام مرا از در دروازه ظلمت بازگرداندند.» اما عمرش دوامی نیاورد و شب هنگام خانه‌اش فرو ریخت و او در زیر آوار جان داد. اما **گزنارخوس**، که من خود از شاگردان او بودم، مدت زیادی در موطن خود به سر برد و به اسکندریه و آتن و سرانجام روم رفت و تمام عمر را به معلمی گذراند. چون با **اریوس** و قیصر اوگوست دوست بود تا آخر عمر در عزّت و احترام بسر برد. اما اندکی قبل از آنکه درگذرد بینائی خود را از دست داد و سپس به علت بیماری درگذشت.

۵- پس از کالی کادنوس به صخره موسوم به **پویکیله**، که در آن پله‌کانی تراشیده‌اند که راه به سلوکیه‌ی است، می‌رسیم. آنگاه به دماغه‌ای دیگری که هم نام دماغه‌ی پیشین بوده و انموریوم خوانده می‌شود خواهیم رسید. پس از آن **جزیره کرمپوسا** و **دماغه کوریکوس** است که در فاصله ۲۰ استادیایی بالای آن **غار کورکیان** قرار دارد و بهترین زعفران در آن روییده می‌شود. حفره‌ای دایره مانند و بزرگی است که اطراف آن را دیوار صخره‌ای بسیار بلندی فراگرفته. اگر به داخل آن پایین رویم کف آن عمدتاً ناصاف و سنگلاخ اما پوشیده از درخت‌های بوته‌مانند است. هم گیاهانی که همیشه سبزاند و هم آنچه کاشته شده است. قطعاتی که در آن زعفران کاشته‌اند، در میان این بوته‌ها پراکنده‌اند. در اینجا غاری است که چشمه بزرگی دارد و رودی با آب صاف و زلال از آن بیرون می‌آید. رود بلافاصله زیرزمین پنهان شده و پس از طی مسافتی به دریا می‌ریزد. آن را **پیکروم هیدور** [= تلخ آب] می‌نامند.

۶- پس از کوریکوس جزیره‌ی **الیوسا**، که به خشکی نزدیک است، واقع شده: این جزیره را **ارخلائوس** آباد کرد و آنجا را مقر سلطنت خود ساخت. البته پس از آنکه تمام کیلیکیه تراکیه - به استثنای سلوکیه - به او بخشیده شد. همانگونه که پیش از او به امینتاس و باز هم پیش‌تر به کلئوپاترا بخشیده شده بود. طبعیت این

ناحیه آنجا را برای دزدی و مخصوصاً دزدی دریایی مستعد ساخته است. چه از نظر خشکی و چه از نظر دریایی. از نظر خشکی بدان مناسبت که کوهستانی مرتفع و سخت گذر است و قبیله‌های بزرگ در آن سوی آن اقامت دارند. سرزمین این قبیله‌ها جلگه‌ها و زمین‌های کشاورزی بزرگ دارد که تسلط بر آنها آسان است. اما از نظر دریایی نه تنها به علت چوب و الوار مناسب برای کشتی‌سازی غنی است بلکه بندرها و دژها و خلیج‌های پنهانی فراوان دارد. با توجه به این نکات رومی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که بهتر است این سرزمین در تصرّف شاهان باشد تا اینکه والی رومی برای اداره آنجا گسیل شود. زیرا والی مزبور مجبور بود همیشه تعدادی نیروی مسلح در اختیار داشته باشد و بطور دائمی در محل به سر برد. این گونه بود که نه تنها کاپادوکیه بلکه کیلیکیه تراکیه نیز به ارخلائوس واگذار شد. مرز کیلیکیه تراکیه رودخانه لاموس و روستایی به همین نام است که در نیمه‌ی راه سولی به الیوسا واقع می‌شود.

۷- در نزدیکی یال کوهستان تاروس پایگاه دزدان موسوم به **زنیکتوس** قرار دارد. مقصودم هم کوه و هم دژ اولیمپوس است که از فراز آن تمام لیکیه و پامفیلیه و پیسیدیا و میلیاس را می‌توان دید و مراقب بود. اما چون ایسائوریکوس توانست کوهستان را تسخیر کند، **زنیکتوس** خود و خاندان خود را در آتش سوزاند. کوریکوس و فاسلیس و بسیاری از نقاط پامفیلیه بدو تعلق داشت. اما همه را ایسائوریکوس تصرّف کرد.

۸- پس از **لاموس** به شهر عمده سولی که ابتدای خاک کیلیکیه دیگرکه در طرف ایسوس است می‌رسیم. آن را **آخی‌ها** و مردم رودس بنیاد نهادند. چون شهر جمعیت چندانی نداشت پمپی بزرگ آن عده از بقایای دزدان دریایی را، که می‌پنداشت می‌توان به راه راست هدایت کند، در آنجا اقامت داد و وسایل معاش آنان را فراهم آورد و اسم آنجا را به **پمپی پولیس** تغییر داد. از جمله مردان بلندآوازه‌ی سولی **خریسپوس** فیلسوف رواقی است که پدرش از **طرسوس** بدان‌جا

نقل مکان کرده بود. **پیلمون** شاعر طنزنویس نیز ازمردم آنجا بود و **اراتوس** که اثر منظوم **فنومن‌ها** را سرود.

۹- آنگاه زفریوم که همان اسم محل نزدیک **کالی کادنوس** را دارد. آنگاه اندکی مرتفع‌تر از دریا به **انخیاله** می‌رسیم که به گفته اریستوبولس بنیاد آن‌را **ساردانا پالوس** گذاشت. می‌گویند گور ساردانا-پالوس در اینجاست و مجسمه سنگی انگشت دست راستی که در حال بشکن زدن است. این کتیبه‌ایست با حروف آشوری که در آن آمده است «ساردانا پالوس پسر **انا کیندارا گزس** شهرهای آنخیاله و طرسوس را در یک روز بنا کرد. تا می‌توانی بنوش و بخور و عشرت کن که هر چیز دیگر گذرا و بی‌ارزش است». و مراد از مجسمه و انگشت بشکن‌زن همین است. **خورلیوس** نیز متذکر این کتیبه است و به تحقیق ابیاتی که خواهد آمد در همه جا شناخته شده است:

«آنچه را که خورده‌ام و عیش و نوشی که تا حد امکان کرده‌ام، و لذت‌های عشقبازی که چشیده‌ام تنها حاصلی است که از زندگی برده‌ام. حاصلی که اکنون بر باد رفته».*

۱۰- دژ **سیندا** که روزگاری محل نگاهداری خزائن و گنجینه‌های مقدونیان بود مشرف بر انخیاله است. اما چون یومنوس بر انتیگونوس شورید این ذخایر را نیز همراه برد. بالا دست‌تر از اینجا و سولی، شهری است به نام «**اولبه**» که پرستشگاه زئوس را، **اژاکس** پسر **تیوکر**، در آنجا بنا کرد. روحانی متولی این پرستشگاه خاندان حاکم بر کیلیکیه تراکیه را آغاز نهاد. سپس این سرزمین به دست جباران بی‌شمار افتاد و دسته‌های دزدان دریایی تشکیل شد. پس از اینکه دزدان دریایی نابود شدند

*- در پاره‌ای از نسخه‌ها این قطعه به‌طور کامل به شرح زیر آمده است:
«چون به خوبی آگاهیم که موجوداتی میرا هستیم پس برخواسته‌هایت بیفزا و آنها را برآورده کن. از عشرت و خوشگذرانی لذت ببر. پس از مردن از این خبرها نخواهد بود. حتی من که بر نینوای بزرگ فرمانروایی می‌کنم خاک خواهم شد. آنچه را که خورده‌ام و عیش و نوشی که تا حد امکان کردم و لذت‌های عشق‌بازی که چشیده‌ام تنها حاصلی است که از زندگی برده‌ام. حاصلی که اکنون بر باد رفته. این خردمندانه‌ترین توصیه زیرکانه است که به آدم میرا می‌کنم که چگونه زندگی کند.

این سرزمین را **قلمرو تیوکر** نامیدند و تحت فرمان روحانی تیوکر درآمد و روحانی محل را تیوکر و یا آژاکس می‌خوانند. اما **ابا دختر کرونوفانس** با این خاندان ازدواج کرد و سرزمین را به تصرّف و تسلط خود درآورد. پیش از او نیز پدرش به عنوان قیم بر این سرزمین دست یافته بود. اما بعد آنتونی و کلئوپاتر چون از رفتار مودبانه ابا خوششان آمد این سرزمین را رسماً به او هدیه کردند. بعد هم از فرمانروایی برکنار شد اما حکومت در خاندان او باقی ماند. پس از انخیاله به دهانه رود کیندوس در نزدیک **رگما** می‌رسیم. جایی است که به شکل دریاچه درآمده و زرادخانه‌ای باستانی دارد. رود کیندوس که از وسط شهر طرسوس می‌گذرد و سرچشمه‌اش در کوه‌های تاروس است بدین دریاچه می‌ریزد. این دریاچه پایگاه دریایی طرسوس نیز هست.

۱۱- پس تمام کرانه دریا از خشکی برابر رودس آغاز شده و از استوای غربی به سوی استوای شرقی گسترش می‌یابد و در سمت محل زمستانی خورشید خم می‌شود تا اینکه به ایسوس می‌رسد. آنگاه ناگهان رو به جنوب پیچیده و تا فینیقیه ادامه می‌یابد. بقیه آن رو به مغرب تا دوردست ستون‌های (هراکلس در جبل‌الطارق) ادامه یافته و در آنجا پایان می‌گیرد. واقعیت این است که برزخ شبه جزیره‌ای که آن را شرح کردم [مراد شبه جزیره آسیای صغیر است] سرزمینی است که از دهانه کیدنوس و طرسوس تا امیسوس [در دریای سیاه] گسترش دارد. زیرا این کوتاهترین فاصله از امیسوس تا مرزهای کیلیکیه است و فاصله از آنجا تا طرسوس ۱۲۰ استادیا بوده. فاصله از آنجا تا دهانه کیدنوس بیش از این نیست. در واقع از امیسوس تا ایسوس و دریای نزدیک آن راهی کوتاه‌تر از راهی که از طرسوس می‌گذرد نیست و طرسوس به ایسوس نزدیک‌تر از کیدنوس نیست. بنابراین آشکار است که برزخ همین است که گفته شد. اما هنوز خیلی‌ها سرزمینی را که تا خلیج ایسوس ادامه دارد برزخ واقعی می‌دانند. دقیقاً به همین دلیل است که بی‌آنکه تمایز دقیقی قائل شوم خط فرضی را که از رودس به کیدنوس کشیده‌ام برابر با خطی

می‌دانم که تا ایسوس ادامه یابد و تأکید می‌کنم که کوههای تاروس در ادامه همین خط مستقیم تا هندوستان گسترش دارند.

۱۲- اما درباره‌ی طرسوس: در جلگه‌ای واقع شده است. به دست ارگیوز که همراه با **تریپتولموس** در جستجوی **ایو** بود بنیاد گذاشته شد. رود کیدنوس که از پایین ورزشگاه جوانان می‌گذرد شهر را به دو نیم قسمت می‌کند. چون سرچشمه رود از شهر خیلی دور نیست و از تنگه‌ای عمیق گذشته بلافاصله وارد شهر می‌شود آب آن سرد و تندگذر است. آب تنی در آن برای مردم و احشامی که از ورم رگ و پی رنج می‌برند سودمند و شفابخش است. مردم طرسوس چنان پای‌بند کسب دانش و معرفت‌اند که نه تنها در زمینه فلسفه بلکه در تمام رشته‌های علمی از آتن و اسکندریه و هرجای دیگر، که از آن بتوان به عنوان مرکز علم و دانش نام برد، جلو افتاده‌اند. اما تفاوت عمده‌ی آن با دیگر مراکز علمی در این است که برخلاف دیگر شهرها تمام کسان علاقمند به علم و معرفت در طرسوس بومی محل هستند و بیگانگان به اقامت در آنجا رغبت ندارند. اما این اهل علم بومی محل به آنچه در محل فرا می‌گیرند قناعت نمی‌کنند بلکه برای تکمیل تحصیلات به خارج می‌روند. چون تحصیلات آنان کامل می‌شود معددی از آنان در خارج اقامت می‌گزینند و بیشتر آنان به موطن خود بازمی‌گردند. اما عکس آن‌چه گفته شد درباره‌ی دیگر شهرهای مرکز علم و دانش که اسم بردم، به استثنای اسکندریه؛ صادق است. بیشتر اینان در آن شهرها اقامت می‌کنند و اوقات خود را با خوشی در آنجا می‌گذرانند. اما در طرسوس چنین نیست کمتر بومی طرسوس را می‌توان یافت که به علتی در خارج از موطن خود، به هر دلیل که می‌خواهد باشد، اقامت گزیند. در اسکندریه هر دو حالت پیش می‌آید از یک‌سو بیگانگان فراوان برای کسب دانش بدانجا می‌آیند از سوی دیگر شهروندان دانشمند اسکندریه، که به دیگر نقاط رفته‌اند، کم نیستند. از این گذشته طرسوس انواع مکاتب فلسفی دارد. رویهمرفته نه تنها جمعیتی کوشا و شکوفا دارد بلکه شهری توانمند است و سزاوار و لایق لقب شهر مادری.

۱۴- اشخاص زیرین از مردم طرسوس بوده‌اند. از جمله فیلسوفان رواقی **انتی‌پاتر** و **ارخدموس** و **نستور**؛ دو فیلسوف که هر دو **آتنودوروس** نام داشتند یکی از آنان ملقب به **کوردلیون** که مصاحب **مارکوس کاتو** بود و در خانه او جان سپرد و دیگری پسر **ساندون** که **کانانیتس**، اسم روستایی است - لقب داشت و استاد قیصر و مورد احترام او بود. چون پیر شد به شهر خود بازگشت و حکومت مستقر در آن‌جا را که توسط عده‌ای نالایق، از جمله **بوتوس** - که هم‌شهروند بدی بود و هم شاعری بی‌استعداد - اداره می‌شد برانداخت. آنچه باعث برجستگی و پیشرفت بوتوس شد نظر مساعد آنتونی بود که تحت تأثیر مدحی که درباره‌ی پیروزی او در **فیلیپی** سروده بود قرار گرفت. مردم طرسوس استعداد دارند درباره‌ی هر موضوعی بدیهه‌گویی و بدیهه‌سرایی کنند. انتونی به مردم طرسوس قول داده بود که برای آن شهر مسئول تربیت بدنی منصوب کند و به جای شخصی مناسب، برای این شغل، بوتوس را به این سمت گماشت و به وی اطمینان کرد و بودجه لازم را در اختیار او گذاشت. اما بعدها معلوم شد که بوتوس اهل لفت ولیس است. از جمله از بابت خرید روغن زیتون مبالغی را حیف و میل کرده بود. چون این اتهام را در حضور انتونی به او نسبت دادند و در درستی اتهام دلیل آوردند مطلبی را اظهار داشت که سبب خشم انتونی شد. گفته بود: «همان گونه که هومر در مدح اخیل و اگامنون و اودیسوس سروده بوده من نیز تو را مدح گفته‌ام بنابراین سزاوار نیست که اجازه دهی در حضور تو این چنین توهین بشوم». چون مدعی او این مطلب را شنید در پاسخ گفت «آنچه می‌گویی درست است اما هومر نه از اگامنون روغن دزدیده بود و نه از اخیل. اما تو چنین کرده‌ای و باید مجازات شوی». با این احوال با تملق و چاپلوسی توانست خشم آنتونی را فرونشاند و تا برافتادن انتونی به غارت شهر ادامه داد. **آتندوروس** که از این گونه وقایع شهر مطلع بود نخست کوشید تا با اندرز و نصیحت بوتوس و یارانش را به تغییر رفتار و وادار کند اما چون بوتوس دست از نادرستی و کلاشی برنداشت از اختیاراتی که قیصر به او داده بود استفاده کرد و

بوتوس و یارانش را محکوم و از شهر بیرون کرد. اینان نخست با نوشتن شعارهایی مقابله به مثل کردند. از جمله بر دیوارها نوشتند: «کار برای جوانان، اندرز برای عاقله مردان و باد [=گوز] برای پیرمردان». اتندوروس این را به شوخی گرفت و گفت تا بر آن نوشته بیفزایند «رعد برای پیرمردان». شخصی که از شرم بویی نبرده بود و در ضمن دچار اسهال هم بود شبی که از کنار خانه انتودوروس می‌گذشت دیوارو در خانه او را کثیف کرد. روز بعد که اتندوروس در شورا علیه این دسته سخنرانی می‌کرد در ضمن گفت که «گرفتاری‌های بیمارگونه شهر را به انواع گوناگون می‌توان دید مخصوصاً با آنچه در شهر ریده‌اند». اینان همه از رواقیون بودند. اما نستور، معاصر خود من، که استاد **مارسلوس** پسر **اوکتاو** یا خواهر قیصر بود از جمله **اکادمیسین‌ها** به‌شمار می‌آمد. پس از اتندوروس مدیریت شهر طرسوس به دست او افتاد که هم مورد احترام مردم شهر بود و هم مورد توجه مأمورین رومی.

۱۵- از جمله دیگر فلاسفه طرسوس که می‌توان از آنان اسم برد **پلوتیداس** و **دِیُوجِنسْ**اند که از جمله آن فیلسوفانی بودند که از این شهر بدان شهر می‌رفتند و به گونه‌ای با کفایت مکتب‌ها را اداره می‌کردند. دیوجنس را چون مضمونی می‌دادند گویی الهام می‌گرفت و آن را بیشتر اوقات به صورت نظم در قالب تراژدی درمی‌آورد. اما از جمله اهل صرف و نحو که آثار آنان به جا مانده **ارتمیدروس** و **دیودروس** اند. اما بهترین شاعر تراژدی‌نویس که یکی از هفت شاعر بزرگ شناخته می‌شود **دیونیسیدس** بود. اما روم بهتر از هرجای دیگر می‌تواند فهرست دانشمندان طرسوس را ارائه دهد، زیرا انباشته است از دانشمندان اهل طرسوس و اسکندریه. چنین است وصف طرسوس.

۱۶- پس از رود کیدنوس به رود **پیراموس** می‌رسیم که از سرزمین **کاتونیا** سرچشمه می‌گیرد و پیش از این متذکر این رود شده بودم.* به گفته ارتمیدوروس فاصله از آنجا تا سولی به خط مستقیم ۵۰۰ استادیا است. شهر **مالوس**

*- نک، ۴-۲-۱۲ .

در همان حوالی است و بر بلندی بنا شده. این شهر را **امفیلوخوس** و **موپسوس** بنا کردند. موپسوس پسر آپولو از **مانتو** بود که درباره‌ی آنان افسانه‌های فراوان رواج دارد. خود من هم آنجا که راجع به کالخاس نوشتم* و به رقابت میان کالخاس و موپسوس، درباره‌ی توانایی‌های آن دو در پیش‌بینی کردن وقایع، اشاره کردم. پاره‌ای از مؤلفین، از جمله **سوفکلوس**، صحنه‌ی این رقابت را به کیلیکیه منتقل می‌سازند. سوفکلوس نیز به عادت دیگر نمایشنامه‌نویسان پامفیلیه را لیکیه و تروا و لیدیه را فریگیه می‌خوانند. سوفکلوس نیز مانند دیگران می‌گوید که کالخاس در این جا جان سپرد. اما بنابر افسانه‌ی دیگری موضوع رقابت آنان تنها محدود به قدرت و توانایی پیش‌بینی کردن نبود بلکه موضوع حکومت کردن هم در میان بود. می‌گویند موپوس و امفیلوخوس از تروا بدانجا رفتند و شهر مالوس را پی افکندند. سپس امفلیخوس به ارگوس می‌رود. چون از آنجا ناراضی می‌شود به مالوس بازمی‌گردد و چون سهمی در حکومت بدو واگذار نمی‌شود با موپوس جنگ تن به تن می‌کند که هر دو در آن کشته می‌شوند آن دو را در گورهایی که در دیدرس یکدیگر نبودند به خاک می‌سپارند. امروزه آرامگاه آن دو در همسایگی **ماگارسا** نزدیک رود پیراموس است. **کراتس نحوی**، که می‌گویند **پانی‌تیوس** از شاگردان او بوده، در اینجا زاده شده.

۱۷- جلگه **الیان مُشرِف** بر این ساحل است. آنگاه که اسکندر سپاهیان پیاده خود را از سولی و کرانه دریا، از طریق قلمرو مالوس برای جنگ با داریوش در ایسوس هدایت می‌کرد، فیلوتاس سواره‌نظام اسکندر را از راه این جلگه به میدان جنگ رساند. می‌گویند اسکندر به سبب بستگی و خویشی با ارگیوها برای امفیلوخوس قربانی‌ها کرد. هسیود می‌گوید امفیلوخوس در سولی به دست اپولو به قتل رسید. عده‌ای هم می‌گویند در جلگه الیان کشته شد و عده‌ای دیگر مدعی هستند که پس از آنکه از جلگه الیان بازگشت در سوریه در ضمن نزاعی کشته شد.

۱۸- پس از مالوس به شهر کوچک **ایجییه** می‌رسیم که اسکله دارد. آنگاه در

*- نک، ۱۴-۱-۲۷ .

دروازه‌های **امانیدس**، که آنجا نیز اسکله‌ای هست، کوه‌های **امانوس** که از تاروس و بالای کیلیکیه در سمت مشرق گسترش دارند، پایان می‌یابند. اینجا همیشه در تحت تسلط جباران نیرومندی بوده است که پایگاه‌های زیاد داشتند. اما در عصر من یکی از آنان به علت صفات مردانه خود بر دیگران تسلط یافت و از سوی رومی‌ها به مقام شاهی منطقه منصوب شد. مرادم **تارکوندیموتوس** است که جانشینی خود را برای نسل‌های آینده به میراث گذاشت.

۱۹- پس از ایجییه به شهر کوچک و اسکله‌دار ایسوس و رود **پیناروس** می‌رسیم. نبرد میان داریوش و اسکندر در این نقطه روی داد و این خلیج را خلیج ایسوس می‌خوانند. شهرهای **روهسوس**، **میریاندروس**، **اسکندریه**، **نیکوپولیس موپسوستیا** و **پیلی**، که مرز میان کیلیکیه و سوریه است، در اینجا واقع‌اند. پرستشگاه و جایگاه هاتف **ارتمیس ساراپدونی** در کیلیکیه است. پیشگویان این معبد از عالم غیب الهام می‌گیرند.

۲۰- پس از کیلیکیه نخستین شهر سوریه‌ای سلوکیه‌ی واقع در خشکی است که رود اورنتوس در نزدیکی آن به دریا می‌ریزد. فاصله سلوکیه از سولی به خط مستقیم اندکی کمتراز ۱۰۰۰ استادیا است.

۲۱- چون کیلیکیه‌ای‌هائی که هومر می‌گوید در تروا بودند با کیلیکیه‌ای‌های بیرون از تاروس فاصله زیاد دارند، پاره‌ای از مؤلفین، کیلیکیه‌ای‌های مقیم تروا را مهاجرانی می‌دانند که از کیلیکیه بیرون تاروس بدانجا کوچیده بوده‌اند. برای اثبات این مدعا به اسامی مکان مشترک میان دو سرزمین استناد می‌کنند. مانند **تبی** و **لیرنسوس** در پامفیلیه. عده‌ای نیز بر این باورند که کیلیکیه‌ای‌های مقیم تروا از جلگه الیان بدانجا کوچ کرده بوده‌اند. حال که شرح بخش‌های گوناگون شبه جزیره پیش گفته در بیرون تاروس به پایان می‌رسد بایستی شرح زیر را نیز بیفزاییم.

۲۲- اپولودروس در اثر خود به نام «**درباره‌ی فهرست کشتی‌ها**» مطالبی می‌نویسد که شاید بتوان آن را چنین خلاصه کرد. تمام قبایل متحد با تروا که اهل آسیا بودند و

هومر آنها را فهرست می‌کند ساکنان شبه جزیره‌ای بودند که باریک‌ترین برزخ آن میان تورفته‌ترین نقاط دو خلیج سینوپه و خلیج ایسوس است. می‌گوید اضلاع خارجی این شبه جزیره‌ی مثلث مانند یک اندازه نیستند. یکی از این ضلع‌ها از کیلیکیه تا جزیره‌های خلیدونی‌ها و دیگری از جزیره‌های خلیدونی‌ها تا دهانه‌ی دریای یوکسینه و سومی از آنجا تا سینوپه گسترش دارد. نادرست بودن این ادعا را که متحدین تروا تنها محدود به قبیله‌هایی بودند که در این شبه جزیره می‌زیستند با استدلالی که بیش از این ارائه شدنشان دارم. گفتم متحدین تروا محدود به کسانی که در این سوی رود هالیس اقامت داشتند نبوده‌اند. از آن جمله نقاط اطراف فارناکیه - جایی که قبیله هالیزونی سکونت داشت - در آن سوی رود هالیس است. چون در آن سوی خط فاصل میان امیسوس و ایسوس واقع می‌شوند بنابراین در داخل شبه جزیره نبوده‌اند. اما بزرگ‌ترین یاوه‌سرایی نخست این است که شبه‌جزیره را مثلث مانند می‌داند و تعداد اضلاع خارجی آن را سه عدد می‌شمارد. در اینجا ظاهراً ضلعی را که برزخ از آن تشکیل می‌شود چون بر ساحل دریا نیست از اضلاع خارجی نمی‌داند و این تنگه را چنان کوتاه می‌پندارد که گویی ضلعی که به ایسوس ختم می‌شود با ضلعی که به سینوپه پایان می‌گیرد تقریباً وصل به یکدیگراند. در چنین صورتی باید پذیرفت که آری، شبه‌جزیره، مثلث شکل است. اما چون فاصله میان ایسوس تا سینوپه یعنی ضلع چهارم سه هزار استادیا طول دارد این دیگر جهالت محض اپولودروس است نه دانش جغرافیا که یک شکل چهارضلعی را مثلث مانند بخوانیم. جالب آنکه همین شخص کتابی منظوم درباره‌ی دانش ترسیم مکان‌های جغرافیایی نوشته و منتشر کرده است. همین نوع نادانی و بی‌خبری درباره‌ی اشخاصی که حقایق را واژگونه نشان داده و فاصله‌ی میان سینوپه و ایسوس را به نصف یعنی ۱۵۰۰ استادیا تقلیل می‌دهند نیز صادق است. ارتمیدروس از جمله این اشخاص است. زیرا حتی این تقلیل نیز یکی از اضلاع را تا آن حد کوچک نمی‌کند که شبه جزیره به شکل مثلث درآید. اشتباه دیگر

ارتمیدروس این است که اضلاع خارجی را درست، و همانگونه که هستند، تشخیص نمی‌دهد. اینکه می‌گوید «یک ضلع از جزیره‌های خلیدونی‌ها تا ایسوس گسترش دارد» مطابق با واقع نیست. زیرا در این تعریف تمام ساحل لیکیه که ادامه خط مستقیمی است که خود او متذکر آن است، و همچنین خشکی متعلق به رودس که تا فیزیکوس ادامه دارد، از قلم افتاده. از اینجاست که خشکی خم برداشته و ضلع دوم یا غربی، ضلعی که تا پیروپونتیس و بیزانتیوم ادامه می‌یابد آغاز می‌شود.

۲۳- **افوروس** می‌گوید شانزده قبیله ساکن این شبه جزیره بوده‌اند. سه قبیله از آنان هلنی و جمعی هم مخلوط هلنی و بربر بوده و بقیه همه بربر دانسته می‌شدند. سپس می‌افزاید که کیلیکیه‌ای‌ها و پامفیلیه‌ها، لیکیان‌ها، بی‌تی‌نیه‌ای‌ها، پافلاگونی‌ها، ماریاندینی‌ها، تروائی‌ها و کارین‌ها در ساحل دریا می‌زیسته‌اند. اما پیسیدیان‌ها و میسیان‌ها، چلیبیان‌ها، فریگیه‌ای‌ها و میلیان‌ها در خشکی. اپولودروس دراین باره اظهارنظر کرده می‌گوید گالاتین‌ها که در روزگار پس از یوفوروس پیدا شدند هفدهمین قبیله ساکن شبه جزیره‌ی [آسیای صغیر] به شمار می‌آیند. هم او می‌گوید هنگام جنگ تروا قبیله‌های هلنی هنوز در آنجا سکونت نیافته بودند و به سبب گذشت زمان موضوع تشخیص قبیله‌های بربرها در آن دوره بسیار آشفته است. همین‌گونه آشفتگی در فهرستی که هومر، از قبیله‌هایی که در جنگ تروا شرکت داشتند، می‌دهد دیده می‌شود.

۲۴- آشکار است که داوری اپولودروس درباره‌ی گفته افوروس منصفانه نیست و گفته‌های هومر را نیز درهم آمیخته و جعل می‌کند. حق می‌بود که نخست از افوروس پرس و جو کند که چرا چلیبی‌ها راکه در فاصله دوردست مشرق سینوپه و امیسوس واقع بوده‌اند در داخل شبه جزیره به حساب می‌آورد؟ زیرا آنهایی که می‌گویند که برزخ این شبه جزیره خط از ایسوس تا سینوپه است این خط را نوعی دائره طولی می‌دانند که بعضی می‌گویند باید از سینوپه بگذرد و بعضی می‌گویند باید از امیسوس. اما هیچ‌کس نمی‌گوید که از سرزمین چلیبی‌ها، که نسبت به این

خط کاملاً اریب می‌باشد، نیز می‌گذرد. دائره طولی یا نصف‌النهاری که از سرزمین چلیبی‌ها بگذرد باید از ارمنستان صغیر و فرات نیز بگذرد و در این سو تمام کاپادوکیه و کماجنه و کوهستان امانوس و خلیج ایسوس را جدا نماید. به عبارت دیگر اگر سرزمین چلیبی‌ها را نیز جزو شبه جزیره محسوب داریم آنگاه باید کاتونیا و کاپادوکیه و لیکونیا راکه او از قلم انداخته است نیز جزو شبه جزیره آسیای صغیر به حساب آید. از این گذشته به کدام علت افوروس چلیبی‌ها را -که همانگونه پیش از این نشان دادم هومر هلیزونی می‌خواند - در خشکی جای می‌دهد. بسیار معقول‌تر است که آنان را تقسیم کرده و بخشی از آنان را ساکن کرانه دریا و بخش دیگر را ساکن در خشکی بدانیم. همین‌گونه هم باید در مورد کاپادوکیه و کیلیکیه عمل کرد. اما افوروس از کاپادوکیه اسم نمی‌برد و تنها از کیلیکیه‌ی کنار دریا نام می‌آورد. اما چه باید کرد با مردمی که رعیت **آنتی‌پاتر دربتس** بودند و مردم **هومونادی** و قبیله‌هایی که مرز آنان سرزمین پیسیدیان‌ها بود، و هومر در وصف آنان می‌گوید «مردمی که دریا را نمی‌شناسند و به غذایی که می‌خورند نمک نمی‌زنند»*. اینان را در کدام محل باید جای داد؟ در مورد **لیدیه‌ای‌ها** و یا **میونی‌ها** نیز سکوت کرده نمی‌گوید آیا اینان دو قوم بودند یا آنکه مردمی واحد. و آیا جدا و با خود می‌زیستند و یا جزو قبیله‌ای دیگری بوده‌اید؟ بهرحال آنچه ممکن نیست نادیده گرفتن قبیله‌ای با چنین با اهمیت است. اگر افوروس در این‌باره سکوت می‌کند نباید گفت که مطلب مهمی را از قلم انداخته است؟

۲۵- مراد از قبیله‌های مخلوط کدام مردم‌اند؟ با در نظر گرفتن مکانها و نام‌هایی که آورده شد نمی‌توان گفت آیا از این قبایل به اصطلاح مخلوط اسم آورده شده است یا نه. به هر حال اسم این قبایل چیست؟ زیرا گیرم اینها مخلوط شده باشند بهرحال در آن مخلوط اکثریت یا با هلنی‌ها باید باشد و یا با بربرها. آنچه مورد تردید نیست این است که از قبیله نوع سومی که مخلوط شد اطلاع ندارم و باور ندارم که

* اودیسه کتاب یازدهم بند ۱۲۲.

چنین قبیله‌ای یا قبیله‌هایی وجود داشته‌اند.

۲۶- از اینها گذشته چگونه می‌توان پذیرفت سه قبیله‌ی هلنی تبار در این شبه جزیره می‌زیسته‌اند؟ اگر در روزگار باستان آتنی‌ها و یونیه‌ای‌ها مردم واحدی بوده‌اند پس باید ایولیان‌ها و دورین‌ها را نیز قبیله واحدی بدانیم. اما اگر قرار است قبیله‌ها را بر اساس تفاوت‌های امروزی و رسوم و عادات روزگار بعد، از جمله لهجه‌ها، از یکدیگر مشخص سازیم آنگاه باید قبول کنیم که چهار قبیله هلنی‌نژاد وجود دارد. اما همانگونه که نشان دادم ساکنان شبه جزیره، مخصوصاً بر اساس نحوه تقسیم افوروس، تنها یونیه‌ها نبوده‌اند بلکه آتنی‌ها نیز در آنجا سکونت داشته‌اند.

۲۷- اما درباره آنچه هومر در این باره می‌گوید باید حق به اپولودروس داد که می‌گوید در میان قبیله‌های بربر، پس از جنگ‌های تروا، آشفتگی بیش از حد بوجود آمد زیرا بعضی از آنها با بعضی دیگر ادغام شدند. بودند قبیله‌هایی که به کلی پراکنده شدند وگاهی هم اتفاق افتاد که قبیله‌ای به قبیله دیگر پیوست و هویت خود را از دست داد. اما آپولودروس چون می‌خواهد برای اشتباهات هومر دلیل پیدا کند به راه خطا می‌رود. می‌گوید اشتباهات هومر به یکی از دو دلیل بوده است: نخست به این دلیل که شاید سرزمینی هنوز موطن این یا آن قبیله نشده بوده است. دلیل دوم این است که این یا آن قبیله هم‌اکنون با یکدیگر ادغام شده بودند. به عنوان مثال هومر به هیچ یک از دلیل‌های فوق متذکر کاپادوکیه، کاتونیا و لیکونیا نیست زیرا در مورد آنان هیچ‌گونه اطلاع تاریخی در دست نیست. موجب شگفتی است که اپولودروس از یک‌سو نگران این است که چرا هومر متذکر کاپادوکیه‌ای‌ها و لیکونه‌ای‌ها نشده و از او دفاع می‌کند. اما از سوی دیگر این مطلب را مطرح نمی‌سازد که چرا اوفوروس نیز یادآور لیدیه‌ای‌ها و تیئونیان‌ها نیست.*

*- بندهای ۲۸ و ۲۹ فصل پنجم کتاب چهاردهم درباره‌ی همین نوع اختلافات اسم‌گذاری اقوام و قبایل مهجور بود. از ترجمه آن صرف‌نظر شد(م).

۶

۱ - آنچه باقی مانده که باید انجام دهم وصف و شرح جزیره واقع در جنوب شبه جزیره، یعنی **قبرس**، است. هم‌اکنون گفته‌ام دریای محدود شده با مصر و فینیقیه و سوریه و خشکی متعلق به رُوِدس تقریباً از دریاهای مصر و پامفیلیه و آبهای خلیج ایسوس تشکیل می‌شود. جزیره قبرس در خلیج ایسوس واقع است. بخش‌های شمالی آن که نزدیک‌ترین جای جزیره به خشکی است به موازات ساحل کیلیکیه تراکیه است. بخش‌های شرقی آن در خلیج ایسوس است. بخش غربی آن در دریای پامفیلیه و بخش جنوبی آن دریای مصر است. دریای مصر در مغرب با دریاهای لیبیا و **کارپاتین** هم‌آب می‌شود. اما بخش‌های جنوبی و شرقی آن سواحل مصر و دنباله‌ی آن تا سلوکیه را می‌شوید. در شمال هم با قبرس و دریای پامفیلیه محدود می‌شود. دریای پامفیلیه در شمال محدود می‌شود به دورترین نقاط کیلیکیه تراکیه، پامفیلیه و لیکیه تا برسیم به خشکی متعلق به رُوِدس و در مغرب با جزیره رودس و در مشرق با آن بخش‌هایی از قبرس که نزدیک **پافوس** و **اکاماس** است و در جنوب با دریای مصر تلاقی می‌کند.

۲- محیط قبرس اگر خمیدگی‌ها و خلیج‌های آن را در حساب بیاوریم ۳۴۲۰ استادیا است. فاصله‌ی **کلیدس** تا **اکاماس** از راه خشکی و از شرق تا غرب ۱۴۰۰ استادیا است. **کلیدس** دو جزیره واقع در برابر بخش‌های شرقی جزیره بوده و تا **پیراموس** ۷۰۰ استادیا فاصله دارند. اکاماس دماغه‌ای است با دو ارتفاع پوشیده از جنگل که در بخش غربی جزیره واقع شده و در سمت شمال گسترش دارد. نزدیک‌ترین نقطه به **سلینوس** در کیلیکیه تراکیه است و فاصله تا آنجا ۱۰۰۰ استادیاست. اما فاصله آن تا سیدی در پامفیلیه ۱۶۰۰ استادیا و تا جزیره‌های خلیدونی‌ها ۱۹۰۰ استادیا. جزیره مستطیل شکل و دوک مانند است. در پاره‌ای

نقاط به صورت برزخ‌هایی درمی‌آید که معرف پهنای جزیره‌اند. جزیره به چند بخش تقسیم می‌شود که به اختصار آنها را شرح خواهم داد و با نزدیک‌ترین نقطه به خشکی آغاز می‌کنیم.

۳- پیش از این گفتیم که روبروی انموریوم، دماغه‌ای در کیلیکیه تراکیه، دماغه‌ی قبرسی وجود دارد و فاصله‌ی این دو از یکدیگر ۳۵۰ استادیاست. آنگاه اگر جزیره قبرس در دست راست و خشکی در سمت چپ باشد راه به سوی **جزایر کلیدس** در جهت شمال شرقی بوده و به خط مستقیم ۷۰۰ استادیا است. شهر **لاپاتوس** در سر این راه است که نه تنها صاحب اسکله است بلکه محلی هم برای تعمیر کشتی دارد. لاکونیان‌ها و **پراگساندر** آن را بنیاد گذاشتند و درست در برابر شهر ناگیدوس واقع است. آنگاه به پرستشگاه آفرودیت می‌رسیم که جزیره در آنجا باریک می‌شود. از آنجا تا **سالامیس** تنها ۷۰ استادیا راه است. سپس به ساحل آخی‌ها می‌رسیم. می‌گویند **تیوکر** بنیادگذار سالامیس در قبرس، به امر پدرش تلامون به این‌جا تبعید شده بود. آنگاه به شهر بندری **کارپاسیا** می‌رسیم که صاحب بندر است. این شهر در برابر دماغه سارپدون واقع شده. فاصله کارپاسیا از طریق برزخ تا جزایر **کارپاسیه** و دریای جنوب ۳۰ استادیاست. بعد کوهی و دماغه‌ای قرار دارد. کوه را **اولیمپوس** می‌خوانند و پرستشگاه **افرودیت اکرایه**، که زنها حق ورود و بازدید از آنجا را ندارند، در این کوه است. جزیره **کلیدس** و چند جزیره دیگر در اندک فاصله از آن در دریا واقع‌اند. سپس به جزایر **کارپاسیه** و پس از آن به **سالامیس** می‌رسیم که زادگاه **اریستوس** مورخ است. بعد شهر و بندر **آرسیونه** و بندر دیگری به نام **لیوکولا**. دماغه **پدالیوم** که کوهی مرتفع بدان مشرف بوده و ذوزنقه شکل است بعد از آن است. فاصله اینجا تا کلیدس ۶۸۰ استادیاست. آنگاه از راه دریا که پرپیچ و خم و دشوار است به **کیتیوم** می‌رسیم. کیتیوم بندری دارد که می‌توان ورودیه آن را بست. **زنو** بنیانگذار مکتب فلسفی رواقی و هم‌چنین **اپولونیوس** پزشک در اینجا به دنیا آمدند. فاصله از اینجا تا **بریتوس** ۱۵۰۰ استادیاست. پس از آن شهر **اماتوس** است که شهر

کوچک **پالی** و کوه اولیمپوس در سر راه آن واقع شده. آنگاه **کیوریاس** شبه جزیره مانند که فاصله از آنجا تا **ترونی** ۷۰۰ استادیاست. بعد شهر **کیوریوم** و اسکله آن است که توسط **ارگیوزها** بنیاد گذاشته شد. کیوریوم در ابتدای راه رو به مغرب، در جهت جزیره رودس، است. آنگاه **ترتا** و **بوسورا** و **پالیپافوس** که این آبادی آخری در ده استادیایی دریا و اسکله‌ای دارد که پرستشگاه باستانی **افرودیت پافیانی** در آنجاست. سپس دماغه **زفریا** و اسکله‌اش و ارسینوی دیگر. آنجا نیز اسکله و زیارتگاهی وجود دارد. در اندک فاصله از دریا **ایروکپیس** واقع است. بعد می‌رسیم به **پافوس** که **اگاپنور** بنیادگذار آن بود و بندرگاه و زیارتگاهی قابل توجه دارد. از طریق خشکی با پالیپافوس ۶۰ استادیا فاصله دارد. بعضی‌ها می‌گویند فاصله از پافوس تا اسکندریه ۳۶۰۰ استادیاست. پس از پافوس می‌رسیم به **اکاماس** سپس اگر به سوی شرق کشتی رانده شود به شهر **ارسیونه** و محوطه‌ی مقدس زئوس و بعد از آن شهر سولی، که کنار رودی واقع است، و هم پرستشگاه افرودیت در آنجا هست و هم معبد **ایزیس**. **فالروس** و **اکاماس** آتنی اینجا را بنیاد نهادند و ساکنان آنجا را **سولی‌ها** می‌خوانند و زادگاه **استاسانور** یکی از رفقای اسکندر است که یکی از فرماندهان سپاه او بود. بالای آن در داخله شهر **لیمنیا** واقع است پس از آن دماغه **کرومیوس** قرار دارد.

۴- اما آیا نباید از شعرا شگفت مخصوصاً از اهل قلمی که تمام توجه آنان معطوف به سبک نوشتن شگفت‌زده شد؟ مثلاً این گفته **داماستس**که به هنگام بیان طول جزیره از شمال به جنوب می‌گوید از ایروکییس تا کلیدس. اراتوستنس هم با ازکه بر داماستس ایراد می‌گیرد می‌گوید ایروکپیس نه در شمال بلکه در جنوب قرار دارد. واقعیت این است ایروکپیس در جنوب هم نیست بلکه در غرب است همان جایی که پافوس و اکاماس هستند. چنین است وضع جغرافیایی قبرس .

۵- قبرس از نظر حاصلخیزی دست کمی از هیچ یک از دیگر جزایر ندارد. هم شراب خوب در آن جا تولید می‌شود و هم روغن زیتون مرغوب. از نظر تولید

غلاّت نیز خودکفا است. در **تاماسوس** معادن غنی مس پیدا می‌شود. در این معادن سولفات مس و هم‌چنین زنگ مس که مصرف دارویی دارد نیز فراوان است. اراتوستنس می‌گوید در روزگار باستان جلگه‌های قبرس پوشیده از جنگل‌های انبوه بود و بنابراین کشت و زرع نمی‌شد. وجود معادن در این زمینه کارساز شد. زیرا برای آب کردن مس و نقره چوب لازم داشتند جنگل‌ها را قطع می‌کردند. چون دریانوردی آسان شد و ساختن کشتی مرسوم شد. مزید بر علت قطع جنگل‌ها گردید. اما چون باز هم نمی‌توانستند از تجدید رشد جنگل جلوگیری کنند قطع جنگل مجاز شد تا اشخاص بتوانند زمین را برای زراعت آماده سازند و صاحب شوند و از پرداخت مالیات معاف باشند.

۶- درگذشته شهرهای قبرس زیر فرمان جباران بود اما از آن زمان که **بطالسه** بر مصر تسلط یافتند اینان به عنوان بزرگ‌سالاران قبرس تسلط خود را بدانجا گسترش دادند. رومیان نیز در این امر با آنان همکاری داشتند. اما چون آخرین بطلمیوس که برادر پدرکلئوپاتر- شهبانوی معاصر من - بود نسبت به رومیان که پشتیبان او بودند بی‌توجهی و بی‌حرمتی کرد از سلطنت مصرو قبرس خلع شد و رومیان صاحب جزیره قبرس شدند. کسی که موجبات سیاه‌روزی شاه را فراهم آورد **پوبلیوس کلئودیوس پُلخر** بود. وی گرفتار دزدان دریایی کیلیکیه‌ای، که در اوج قدرت بودند، شد. دزدان از وی پول خواستند تا آزادش کنند. وی از شاه مصر تقاضای کمک مالی کرد تا آزاد شود. شاه پولی فرستاد اما مبلغ آن چنان ناچیز بود که دزدان دریایی ان را پس فرستادند و پوبلیوس را بدون اخذ وجه آزاد کردند. چون در روم به مقام تریبیونی رسید **مارکوس کاتوس** را مأمور تصرّف جزیره قبرس کرد. شاه مصر خودکشی کرد. اما کاتوس به قبرس رفت و دارایی شاه را فروخت و پول به‌دست آمده را تحویل خزانه‌داری روم داد. از آن روزگار به بعد قبرس یکی از ایالات رومی شده است. برای مدت کوتاهی آنتونی آن را به کلئوپاترا و خواهرش **ارسینوی** واگذار داد. اما چون روزگار آنتونی بسر آمد جزیره دوباره به تصرّف رومی‌ها درآمد.

کتاب پانزدهم

۱

۱- آن بخش‌هایی از آسیا که هنوز بدان نپرداخته‌ایم در بیرون تاروس قرار دارند به استثنای کیلیکیه، پامفیلیه و لیکیه. مرادم بخش‌هایی است که از **هند** تا رود نیل گسترش داشته و میان تاروس و **دریای جنوبی** جای دارد. پس از آسیا، **لیبیا** است که بعدها به وصف آن می‌پردازم. حال باید از هند آغاز کنم که نخستین و بزرگ‌ترین کشور در مشرق است.

۲- احتیاط حکم می‌کند آنچه را درباره‌ی هند می‌شنویم با شک و تردید تلقی کنیم. زیرا نه تنها دورترین کشورهاست بلکه شمار مردم ما، که آن‌جا را دیده‌اند، اندک است. آنهایی هم که بدان‌جا رفته‌اند تنها بخشی از آن را دیده‌اند. آنچه می‌گویند بیشتر بازگویی گفته‌های دیگران است. حتی آنچه را هم که به چشم خود

دیده‌اند شتاب‌زده و سطحی و همراه با لشکرکشی که از آن کشور گذر می‌کرده بوده است. از این رو چیزهای و رویدادهای همانند را یکسان وصف نمی‌کنند. هر چند در نوشتن چنان می‌نمایند که هرچه شرح می‌دهند دقیق و واقعی است. پاره‌ای از آنان در لشکرکشی واحدی شرکت داشتند. با یکدیگر در آن‌جا روزهایی را گذرانده بودند. مانند کسانی که اسکندر را در تصرف آسیا همراه بودند. اما اغلب گفته‌های یکدیگر را رد می‌کنند. اگر اینان درباره‌ی آنچه خود دیده‌اند این‌گونه با یکدیگر اختلاف دارند تکلیف کسانی که گفته‌های دیگران را بازگو می‌کنند روشن است.

۳- از سوی دیگر بیشتر کسانی که درباره‌ی آن ناحیه قلمفرسایی کرده‌اند در روزگارهای بعدتر نوشته‌اند. کسانی که امروزه نیز به هند دریانوردی می‌کنند آگاهی‌های دقیق ندارند. به هر حال آپولودروس، که کتاب **پارتیکا** را نوشته است، آنگاه که از یونانیانی گفتگو می‌کند که در **باکتریانا** علیه شاهان سوریه‌ای، جانشین **سلوکوس نیکاتور**، شورش کردند می‌گوید چون شاهان یونانی باکتریا نیرومند شدند به هند نیز حمله بردند. اما بردانستنی‌های ما نه تنها چیزی نمی‌افزاید بلکه این دانستنی‌ها را رد کرده و می‌گوید این شاهان بر بخش بزرگ‌تری از آنچه مقدونیان در هند به تصرف آورده بودند تسلط یافتند. می‌گوید **یوکراتیداس** هزار شهر را به اطاعت از خود درآورده بود. اما دیگر مؤلفین می‌گویند در فاصله‌ی میان رود **هیداسپ** و رود **هیپانیس** نه قوم ساکن بودند که پنج‌هزار شهر داشتند و هیچ یک از آن شهرها از شهر **مروپیان**، واقع در جزیره کوس، کوچک‌تر نبود و اسکندر تمام این سرزمین‌ها را تصرف کرد و آن‌را به **پروس** بخشید.

۴- اما از بازرگانانی که امروز از راه مصر و نیل و خلیج عربی* تا هند سفر می‌کنند تنها معدودی تا **رود گنگ** رفته‌اند. اینان نیز شهروندانی خصوصی‌اند و از سابقه تاریخی مکان‌هایی که دیده‌اند آگاهی ندارند. اما شاهان یکی از سرزمین‌های هند، مرادم **پاندیون** است، سفارتی نزد قیصراگوستوس با هدایا فرستاد و یکی از

* مراد از خلیج عربی در این‌جا بحر احمر امروزی است (م).

مرتاض‌های هند، همانند **کالانوس**، که در آتن دست به خودسوزی زد، همراه این سفارت بود.

۵- این گزارش ها را اگر نادیده گرفته و به منابع پیش از لشکرکشی اسکندر به هند رجوع کنیم وضع رااز این هم آشفته‌تر می‌یابیم. معقول است فرض کنیم اسکندر آنچه را در این منابع بود درست پنداشته و باورکرده بوده زیرا خوش‌اقبالی پرده‌ی چشمانش شده نمی‌گذاشت واقعیات را ببیند. به هر حال **نئارخوس** می‌گوید اسکندر چون شنید هم سیروس و هم سیمرامیس به هند لشکرکشیده و از آن‌جا باز پس نشسته و از همراهان سیمرامیس تنها ۲۰ نفر و از لشکریان سیروس فقط هفت نفر جان به سلامت بردند درصدد برآمد تا سپاه خود را از **گدروزیا** بگذراند. اسکندر می‌پنداشت چون اینان ناکام شده بودند اگر بتوانند سپاه پیروزمند خود را به سلامت از میان همان اقوام و نواحی بگذراند افتخار عظیمی نصیب او خواهد شد. این پنداشت سبب شد تا آنچه را در آن منابع آمده بود باور نماید.

۶- تا چه اندازه می‌توان این گزارش‌های مربوط به سیروس و سیمرامیس را باور کرد؟. **مگاستانس** عملاً این استدلال را می‌پذیرد و توصیه می‌کند که داستان‌های کهن درباره‌ی هند را نپذیریم. می‌گوید هیچ‌گاه نه سپاهی هندی و توسط هندیان به دیگرکشورها گسیل شده و نه سپاهی از دیگرکشورها بدان‌جا رفت تا بر هند تسلط یابد.

در دنباله این بند و بندهای هفت و هشت استرابون شرح مفصلی از افسانه‌پردازی‌های رایج در زمان خود درباره‌ی شخصیت‌های افسانه‌ای و رفتن آنان به نقاط دوردست ربع مسکون که تمام اصول حاصل خیال‌پردازی‌های مؤلفین یونانی بوده می‌دهد و آشکارا می‌گوید:

« مورخان و مؤلفان چاپلوس یونانی. با نیّت مهمتر نشان دادن کارهای اسکندر افسانه هرکول و رفتن او به کوهستان قفقاز را برای نجات پرومته از قید و زنجیر و غاری که در آن محبوس بودبه هندوکش منتقل

کرده و حقایق جغرافیایی را جعل نموده و ادعا می‌کنند کوه‌های هندوکش همان کوه‌های قفقاز است بنابراین اسکندر که به هندوکش رسیده بود در واقع روی دست هرکول بلند شده و کوه‌های قفقاز را گشوده است. استرابو نشان می‌دهد که تمام این مطالب جعلی و ساختگی و کاردست مؤلفان و مورخان دروغگو بوده است».

۹- آشکار است این داستان‌ها را چاپلوسان اسکندر از خود ساخته و جعل کرده‌اند. نخست با این واقعیت روبرو هستیم که گفته‌های این مورخان با یکدیگر سازگار نیست. سپس می‌بینیم پاره‌ای از این افسانه‌ها را بعضی مورخان نقل کرده‌اند و دیگران در آن‌باره ساکت‌اند. باورکردنی نیست اعمالی چنین قهرمانانه انجام شده باشد و بعضی مورّخان از آن بی‌خبر مانده باشند. یا اگر خبر آنها را گرفته‌اند از ذکر آن‌ها خودداری کنند. از اینها گذشته شاهدیم آن مردم و اقوامی که می‌گویند این اعمال قهرمانی شگفت‌انگیز در قلمرو آنان رخ داده بکلی از این مطالب بی‌اطلاع اند. افزون بر تمام اینها اعمالی راکه به هرکول نسبت می‌دهند مدت‌های مدید پس از جنگ تِرُوا رخ داد و همه از ساخته‌ها و جعلیّات مؤلف کتاب **ماجراهای هرکول** است خواه مؤلف آن کتاب **پی‌ساندر** باشد یا دیگری.

۱۰- در این‌چنین مواردی باید مطالبی راکه تا اندازه‌ای معتبر باشد پذیرفت. در آغاز، آنگاه که دانش جغرافیا را تعریف می‌کردم، در این باره رأی خود را انشاء کردم و اکنون آن رأی را اصل قرار داده و تنها آن نکاتی را خواهم افزود که موجب شفافیّت مطلب شود. از گفته‌های پیشین من آشکار است که خلاصه شرحی که اراتوستنس درکتاب سوم خود راجع به هند نوشته- یعنی زمانی که اسکندر به هند حمله کرد- قابل اطمینان است. رود سند مرز میان هند و **آریانا** بوده و آریانا واقع در غرب هند، در آن روزگار، زیر فرمان پارسیان بوده است. بعدها بخش عمده آریانا به تصرف هندی‌ها در آمد که آن‌را از تصرف مقدونیان در آورده بودند. آنچه اراتوستنس در این‌باره می‌گوید چنین است:

۱۱- هند در شمال محدود می‌شود به آریانا تا دریای شرقی و پایانه‌های کوهستان تاروس که بومی‌های محل آنها را با اسم‌های **پاروپامیسوس، امودوس، ایمائوس** و دیگر نام‌ها می‌شناسند. اما مقدونیان آنها را قفقازیه می‌نامند. در مغرب با رود سند. اما سمت‌های جنوبی و شرقی؛ که از دو سمت دیگر بسیار بزرگ‌ترند، تا دریای اتلانتیک گسترش می‌یابد و کشور هند به شکل لوزی در می‌آید که هر یک از سمت‌های بزرگ‌تر از سمت روبرو لااقل سه‌هزار استادیا بزرگ‌تر است. این همان تعداد استادیا است که دماغه مشترک میان ساحل جنوبی و ساحل شرقی بیشتر از بقیه ساحل، در دو سو گسترش، یافته است. درازای طرف غربی از کوه‌های قفقاز [=هندوکش] تا دریای جنوبی را معمولاً ۱۳۰۰۰ استادیا می‌دانند. مرادم طول رود سند تا مصب آن است. بنابراین طول طرف برابر، شرق، را که سه هزار استادیا تا دماغه است اگر بر آن بیفزاییم می‌شود، ۱۶۰۰۰ استادیا. پس حداکثر و حداقل پهنای هند چنین است. طول را باید از غرب تا شرق دانست و در این‌جاست که می‌توان با اطیمنان متذکر **پالی‌پوترا** [=پاتیلی پوترا] شد که بر سر راه شاهی که ۱۰۰۰۰ استادیا طول دارد واقع است. طول راه پس از پالی‌پوترا را باید حدس زد. بسته به راهی است که روی رود گنگ از پالی پوترا تا دریا پیموده شود . باید در حدود شش هزار استادیا باشد. پس درازای کشور هند باید لااقل ۱۶۰۰۰ استادیا باشد و از **دفتر روزهای سفر***، که به گفته اراتوستنس مورد قبول همگان است، نیز همین عدد دست می‌آید. این عدد را مگاستنس نیز تأیید می‌کند ولی پاتروکلس می‌گوید هزار استادیا کوتاه‌تر است. حال اگر به این رقم فاصله‌ای را، که دماغه در دریای شرقی جلوتر می‌رود بیفزاییم حداکثر این افزایش مقدار سه هزار استادیا خواهد بود. (یعنی ۱۹۰۰۰ استادیا). این مسافت فاصله‌ی از مصب رود سند در طول ساحل تا، دماغه پیش از این ذکر شده، یعنی مرز و حد شرقی هنداست. مردم موسوم به **کونیاکی** در این جا می‌زیند.

* Register of Day"s journeys

۱۲- از این‌جا متوجه می‌شویم که نوشته‌های دیگران چه تفاوت‌های فاحشی دارند. کتزیاس می‌گوید هند از بقیه آسیا کوچک‌تر نیست. **اونسیکریتوس** می‌گوید که یک سوم بخش مسکون دنیاست. **نئارخوس** می‌گوید تنها راه‌پیمایی در جلگه هند چهار ماه طول می‌کشد. مگاستنس و **دیماخوس** تخمین‌های معتدل‌تری می‌زنند. زیرا فاصله از دریای جنوب تا قفقاز [=هندوکش] را بیش از ۲۰۰۰۰ استادیا می‌دانند. هرچند دیماخوس می‌گوید در بعضی نقاط فاصله بیش از ۳۰۰۰۰ استادیاست. در آغاز گفتگو راجع به هند به اینان پاسخ داده‌ام. در این‌جا کافی است یادآور شوم که گفته‌ی من با نقل قول آن کسانی سازگار است که با اطمینان و بطور قطعی راجع به هند رأی نمی‌دهند.

۱۳- طول و عرض هند را رودخانه‌ها قطع می‌کنند. بسیاری از این رودها به دو رود بزرگ **سند** و **گنگ** می‌پیوندند. پاره‌ای هم از دهانه‌های خود به دریا می‌ریزند. سرچشمه هر یک و تمام آنها کوه‌های قفقاز [**هیمالیا** + **هندوکش**] است. رودها نخست رو به جنوب جاری شده و در همان جهت به جریان خود ادامه می‌دهند. به ویژه رودهایی که به سند می‌ریزند. اما پاره‌ای دیگر رو به شرق تغییر مسیر می‌دهند مانند رود گنگ. رود گنگ از مناطق کوهستانی سرچشمه گرفته و چون به دشت می‌رسد به سوی مشرق می‌پیچد و از کنار **پالی پوترا**- که شهری بسیار بزرگ است- می‌گذرد. آنگاه رو به دریا آورده و از یک دهانه به دریا می‌ریزد. اما رود سند چون به دریا می‌رسد دو دهانه دارد و سرزمینی را که **پاتالنه** نام دارد در بر می‌گیرد و به دلتای رود نیل شباهت پیدا می‌کند. اراتوستنس می‌گوید به علت بخارهایی که از این رودها برمی خیزد و بادهای **اتسیان** است که باران‌های تابستانی باریده و هند را چنان آبیاری می‌کنند که دشت‌ها تبدیل به مرداب می‌شود. در فصل باران کتان و ارزن و کنجد و برنج می‌کارند و در زمستان گندم و جو و حبوبات و دیگر خوردنیهایی که ما با آنها آشنایی نداریم. همین‌جا باید افزود تمام حیواناتی که در حبشه و مصر یافت می‌شود در هندوستان نیز وجود دارند. در رودخانه‌های هند

تمام حیوانات رودخانه‌ای، مگر اسب آبی، یافت می‌شود. هر چند **اونسیکریتوس** می‌گوید اسب آبی نیز در هند پیدا می‌شود. اما درباره‌ی مردم هند: آنان که در جنوب زندگی می‌کنند هم‌رنگ مردم حبشه‌اند و از هر حیث به آنان شباهت دارند مگر از بابت مو (که به علت رطوبت هوا موی آنها پیچیدگی ندارد). کسانی که در شمال هند می‌زیند همانند مصریان‌اند.

۱۴- درباره‌ی **تاپروبانه** [=سیلان] می‌گویند جزیره‌ایست رو به جنوب، در دریای آزاد، که با جنوبی‌ترین بخش هند، سرزمین **کنیاکی** هفت روز با کشتی بادبانی فاصله دارد. می‌گویند در جهت حبشه ۸۰۰۰ استادیا درازا داشته و فیل نیز دارد. اینها گفته‌های اراتوستنس است. اما من هرگاه مطلبی، حاوی آگاهی دقیق، به دست آید بر آن اضافه خواهم کرد.

۱۵- به عنوان مثال اونسیکریتوس می‌گوید اندازه‌ی تاپروبانه، بی‌آنکه میان طول یا عرض آن تفاوتی گذاشته شود، پنج هزار استادیا است و از دورترین خشکی بیست روز راه فاصله دارد. اما سفری است دشوار مخصوصاً برای کشتی‌هایی که بادبان کافی نداشته و دو طرف بدنه کشتی، با چوب‌های مخصوص، مستحکم نشده باشد. جزیره‌های دیگری میان هند و تاپروبانه هست که پاره‌ای به شکل گاو و یا اسب و یا دیگر حیواناتی‌اند که در خشکی زندگی می‌کنند.

۱۶- نئارخوس به هنگام گفتگو درباره‌ی رسوباتی که رودها با خود می‌آورند مثال‌های زیر را نقل می‌کند: می‌گوید دشت **هرموس** و **کایستر** و **مئاندر** و **کایکوس** از آن‌رو به این نام‌ها خوانده می‌شوند که با رسوباتی که توسط رودهایی به همین نام‌ها آورده شده پیدا شده و یا وسعت یافته‌اند. رسوباتی که از کوه‌ها آورده شده، و معمولاً حاصلخیز و نرم است، این رودها آورده‌اند. گویی که جلگه‌ها فرزندان این رودهایند. اگر می‌گویند این اراضی تعلق بدان رودها دارند درست می‌گویند. این همان گفته‌ی هرودوت درباره‌ی نیل و زمین‌ها کنار آنست که می‌گوید مصر هدیه‌ایست که نیل آورده است. به همین دلیل حق با نئارخوس است که گفت اسم

دیگر رود نیل همان اسم سرزمین مصر بوده است.

۱۷- اریستوبولوس می‌گوید فقط در کوهستان‌ها و کوهپایه‌های هند است که هم برف می‌آید و هم باران. اما دشت‌ها به خود برف و باران نمی‌بینند و آنگاه آبدار می‌شوند که رودها بالا بیایند. می‌گوید زمستان‌ها در کوهستان‌ها برف می‌آید. از اول بهار باران ها شروع می‌شود و روز به روز بر شدت بارندگی افزوده می‌شود، تا موسم وزیدن بادهای **اتسیان**، که باران پیوسته و با شدت از ابرها سیل آسا فرو می‌ریزد و شب و روز ادامه می‌یابد تا ستاره‌ی **سماک رامح** طلوع صبحگاهی کند. آنگاه رودها که از آب شدن برف‌ها و باران‌های موسمی لبریز شده‌اند دشت‌ها را فرا می‌گیرند. می‌گوید او و همراهانش چون از کوهستان‌های پاروپامیزادی، پس از غروب **خوشه‌ای پروین**، به سوی هند راه افتادند شاهد این ماجرا بودند. زمستان را در کوهستان‌های سرزمین **هیپاسیان‌ها** و **اساکانوس**‌ها به سر بردند. در آغاز بهار به جلگه‌های پایین و شهر **تکسیلا** آمدند. تکسیلا شهری بزرگ است. از آن‌جا به کنار رود **هیداسپ** و کشور **پروس** آمدند. سفرانان، تا رود هیپانیس، رو به شرق ادامه یافت. از آن‌جا به هیداسپ بازگشتند. باران پیوسته می‌بارید مخصوصاً به هنگام وزیدن بادهای اتسیان. اما با طلوع صبحگاهی سماک رامح باران ایستاد. سپس منتظر ماندند تا کشتی‌های آنان، در رود هیداسپ، ساخته شد و سفر خود را چند روزی پیش از غروب خوشه‌ی پروین آغاز کردند و پس از آنکه پاییز و زمستان را در سفر به سوی ساحل دریا گذراندند. با آمدن بهار و تابستان به هنگام طلوع صبحگاهی ستاره‌ی **کلب** [=**شعرای یمانی**= **شباهنگ**= **سیریوس**] به پاتالنه رسیدند. سفر تا ساحل دریا ده ماه درازا داشت و در این مدت اصلاً باران ندیدند حتی به هنگام شدت وزش بادهای اتسیان و دشت‌ها از آب رودخانه پوشیده بود و چون باد مخالف می‌وزید کشتیرانی در دریا میسر نبود و از خشکی نیز نسیمی نمی‌آمد.

۱۸- نئارخوس نیز دقیقاً همین را می‌گوید اما گفته‌ی اریستوبولوس‌را درباره‌ی باران تابستانی نمی‌پذیرد و می‌گوید در دشت‌ها در تابستان بارندگی می‌شود و در

زمستان باران نمی‌آید. اما درباره‌ی بالا آمدن رودها هر دو گفته‌های یکدیگر را تأیید می‌کنند. نئارخوس می‌گوید چون در بستر رود **اکسینس** اردو زده بودند و رود بالا آمد ناچار شدند اردو را به جایی مرتفع‌تر، که مناسب بود، انتقال دهند. هنگام بالا آمدن آب رودخانه‌ها مصادف بود با انقلاب تابستانی. اریستوبولوس می‌گوید در اوج فیضان رودها ارتفاع آب به چهل ذراع می‌رسد که بیست ذراع بیش از سطح معمولی آب رودخانه است و این بیست ذراع آب است که جلگه‌ها را فرا می‌گیرد. اتفاق گفته دارند که شهرهای واقع بر بلندیها- همانند آنچه در مصر و حبشه اتفاق می‌افتد- به صورت جزیره‌ها در می‌آیند. طغیان آب با طلوع ستاره سماک رامح فروکش می‌کند. می‌افزایند که زمین نیمه مرطوب را با هر وسیله‌ای که در دسترس باشد شخم می‌زنند و بذر می‌افشانند. گیاه رشد می‌کند. خرمن و ثمره خوب می‌دهد. به گفته اریستوبولوس برنج را در زمین‌های آبگیر و محصور نشا می‌کنند. چهار ذراع رشد کرده و نه تنها خوشه‌های متعدد بلکه محصول فراوان نیز می‌دهد. درو تقریباً با غروب خوشه پروین مصادف است. برای جدا ساختن برنج از چلتوک آن‌را مانند جو به باد می‌دهند. برنج در باکتریانا و **بابلستان** و **شوش** و سوریه سفلی نیز می‌روید. **مگیلوس** می‌گوید بذر برنج را پیش از فصل باران می‌کارند اما نیاز به نشا کردن و آبیاری دارد که از مخزن‌های آب تأمین می‌شود. به گفته‌ی اونسیکریتوس **بوسموروم** غله‌ایست، ریزتر از گندم، در زمین‌های میان رودخانه‌ها به دست می‌آید. به هنگام خرمن‌کوبی آن‌را برشته می‌کنند و تا برشته نشود، از محل خرمن‌کوبی برده نمی‌شود، زیرا مردم عهد کرده‌اند چنین کنند تا آن بذر به خارج صادر نشود.

۱۹- اریستوبولوس تنها خصوصیات طبیعی هند را با مصر و حبشه مقایسه نمی‌کند بلکه مشخصاتی را هم که ضد یکدیگرند می‌سنجد. مرادم این است که نیل با باران‌هایی که در جنوب می‌بارد سیلابی می‌شود حال آنکه رودهای هند با برف و باران‌های شمالی. می‌پرسد چرا در هر دو سرزمین، در نواحی میانی، باران نمی‌آید. می‌گوید در مصر از **تبس** تا **سینه** در ناحیه‌ی **مروی** و در هند از **پاتالنه** تا **هیداسپ**

باران نمی‌بارد. اما در سرزمین‌های بالا دست این بخش‌ها هم باران می‌بارد و هم برف. کشاورزی آن‌جا مانند دیگر نقاط خارج از سرزمین هند است. زیرا با باران و برف آبیاری می‌شود. معقول است از این گفته نتیجه بگیریم این سرزمین لابد زلزله خیز است زیرا هم رطوبت زیاد دارد و هم زمین آن شکاف پذیر بوده و بستر رودها تغییر می‌کنند. به هر حال گزارش می‌کند در مأموریتی از سرزمینی گذر کرد که در آن بیش از هزار شهر و روستا، به سبب تغییر بستر اصلی رود سند، متروکه شده بود. رود در بستر دیگری که در سمت چپ افتاده بود چنان ژرفناک شده بود که رود از آبشارها می‌گذشت و سیلاب‌های فصلی رود دیگر زمین‌های دست راست را فرا نمی‌گرفت. نه تنها سیلاب رود بلکه آب معمولی رودخانه نیز دیگر سوار زمین نمی‌شد.

۲۰- گفته انسکریتوس مؤید سیلابی شدن رودها و نبود نسیم خشکی است. می‌گوید کرانه دریا با آب‌های کم‌عمق پوشیده است. به ویژه در دهانه رودها به علت رسوبات و جذر و مد و بادهایی که از سوی دریای آزاد می‌وزد. مگاستانس در حاصلخیزی زمین هند می‌گوید سالی دو بار محصول غله می‌دهد. همین موضوع را اراتوستنس نیز تأیید کرده و از بذرپاشی در زمستان و بذرپاشی در تابستان و نظم آمدن باران خبر می‌دهد. می‌گوید هر سال در دو فصل باران می‌بارد. همین باعث می‌شود تا این سرزمین فصل‌های نیکو داشته و همیشه خرمن فراوان برداشت کنند. درخت‌های آن‌جا میوه بسیار می‌دهد و ریشه گیاهان به خصوص خیزران، به علت طبیعت و گرمای هوا، شیرین می‌شود. زیرا بارانی که از آسمان می‌آید و یا آب رودخانه‌ها با اشعه‌ی خورشید گرم می‌شود. به عبارتی اراتوستنس می‌خواهد بگوید آنچه را دیگر مردمان رسیدن میوه و یا شیره گیاه می‌خوانند در میان هندیان «گرما دادن» می‌نامند. در واقع مزه‌های دلپذیری که در اثر «رسیدن» به دست می‌آید همانند اثر گرم کردن با آتش است. می‌افزاید به همین علت شاخه‌های درختانی که از آنها چرخ ارابه می‌سازند انعطاف پذیرند. می‌افزاید حتی روی پاره‌ای درخت‌ها،

پشم شکوفه، می‌کند [=مقصودش پنبه است]. نئارخوس می‌گوید از این پشم درختی نخ می‌ریسند و پارچه می‌بافند و مقدونیان از آن برای بالش و انباشتن زین اسبان خود استفاده می‌کردند. **سریکا** یا نخی که مردم **سر**[چینی‌ها] از آن لباس تهیه می‌کنند از همین جنس است و ابریشم را از پوست بعضی درختان به دست می‌آورند. درباره‌ی خیزران می‌گوید از آن عسل می‌گیرند. هر چند زنبور ندارند. واقعیت این است که درختی میوه‌دار دارند که از تصفیه میوه‌اش عسل فراهم می‌شود اما اگر کسی آن را به صورت میوه خام بخورد مست می‌کند.

۲۱- حقیقت این است که در هند گیاهان شگفت‌انگیز می‌روید. یکی از آنها که شاخه‌هایش رو به زمین خم می‌شود برگ‌هایش کوچک‌تر از یک سپر نیستند. اونسیکریتس که به‌گونه‌ای سطحی درباره‌ی جزییات سرزمین موزیکانوها، که جنوبی‌ترین بخش هند است، شرح می‌دهد می‌گوید در آن‌جا درخت بزرگی دیده می‌شود که نخست شاخه‌هایش تا ارتفاع دوازده ذراع قد می‌کشد. پس از چنان رشدی رو به بالا به جانب زمین خم می‌شود تا آن‌که به زمین برسد. آن‌گاه شاخه‌ای که این‌گونه به روی زمین رسیده در زمین ریشه می‌دواند و دوباره رو به بالا رشد می‌کند و صاحب کنده می‌شود. شاخه‌های این کنده هابه نوبه خود پس از رشد کافی رو به زمین خم می‌شوند و دوباره ریشه می‌دوانند و به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا آنکه یک درخت چنان سایه‌اندازگسترده‌ای پیدا می‌کند که شبیه می‌شود به چادری با دیرک‌های متعدد.* می‌گوید تنه درختان چنان بزرگ می‌شوند که اگر پنج نفر دست‌های همدیگر را بگیرند به سختی می‌توانند تنه درخت را احاطه کنند. اریستوبولوس نیز آن‌جا که از رود **اکسینس** و پیوند آن با **هیاروتیس** گفتگو می‌نماید راجع به اندازه درختی که شاخه هایش خم می‌شود می‌گوید پنجاه سوار- بقول اونوسیکریتوس صد سوار- می‌توانند به هنگام ظهر در سایه انداز آن از آفتاب پناه گیرند. اریستوبولوس یادآور درخت دیگری است که بزرگ نبوده اما تخمدان‌هایی

* درخت مکرزن.

مانند باقلا دارد که ده انگشت درازی دارند و سرشار از عسل‌اند. می‌گوید کسی را که‌از آن خورده باشد به سختی می‌توان از مرگ نجات داد. اما در مورد اندازه درختان هیچ کدام به پای آنهایی که می‌گویند در اطراف **هیاروتیس** درختی را دیده‌اند که هنگام ظهر سایه آن پنج استادیا درازا داشته است نمی‌رسد. درباره‌ی درختی که میوه آن پشم است اریستوبولوس می‌گوید گل آن تخم دارد و آن‌را جدا می‌سازند و بقیه را مانند پشم حلاجی می‌کنند.

۲۲- اریستوبولوس هم‌چنین از غله‌ای حکایت می‌کند که خودرو بوده و شبیه به گندم است. درکشور موزیکانوها درخت رز وجود دارد و شراب درست می‌کنند. حال آنکه مؤلفین دیگر مدعی هستند در هند شراب نیست. به گفته **آناخارسیس** در هند فلوت و دیگر اسباب موسیقی یافت نمی‌شود مگر سنج و طبل و قاشقک که در اختیار شعبده‌بازان است. اما او و دیگران از فراوانی انواع داروها و ریشه‌های گیاهی شفابخش و مسموم‌کننده و گیاهانی با رنگهای گوناگون خبر می‌دهند. اریستوبولوس می‌افزاید قانونی دارند که بر طبق آن اگر کسی گیاهی مسموم کننده پیدا کند اعدام می‌شود مگر اینکه تریاق یا پادزهر آن را نیز بیابد و اگر چنین علاجی برای آن گیاه یافت از پادشاه پاداش می‌گیرد. می‌گوید جنوب هند، مانند عربستان و حبشه، دارچین و سنبل هندی و دیگر گیاهان خوشبو دارد. زیرا همانند آن سرزمین‌ها از اثرات اشعه خورشید بهره می‌برد اما به علت فراوانی آب بر آنها برتری دارد و به همان نسبت که هوای آن مرطوب‌تر است حاصلخیزتر و بارورتر است. این معنا هم درباره‌ی زمین صادق است و هم درباره‌ی آب. بنابراین حیوانات روی خشکی و حیوانات آبی هند از دیگر جاها بزرگ‌تراند. اما نیل از دیگر رودها بارورتر است و حیوانات عظیم‌الجثه در خود می‌پروراند از جمله حیواناتی که هم در خشکی می‌زیند و هم در آب و زنهای مصری گاهی چهار کودک می‌زایند. ارسطو گزارش می‌کند یکبار زنی هفت قلو زائید. او نیز رود نیل را پربرکت و بارور دانسته می‌گوید به علت حرارت معتدل آفتاب است که عناصر متعددی را به جا می‌گذارد و آنچه را

زیادی و بی‌سود باشد تبخیر می‌کند.

۲۳- شاید به همان علت که ارسطو می‌گوید، چنین می‌شود. مقصودم این است که آب نیل با نصف از حرارتی که دیگر آب‌ها لازم دارد به جوش می‌آید. اما بر طبق شرایط خودش. زیرا آب نیل مسافت بسیار درازی را در بستری سر راست می‌پیماید و اقلیم‌های گوناگون و آب و هوای مختلف به خود می‌بیند، حال آنکه رودهای هند در دشت‌های بزرگ و پهناور پراکنده شده و مدت‌های مدید در یک اقلیم باقی می‌مانند و به همین نسبت آب‌های هند از آب‌های نیل بارورتر است و باز به همین علت است که حیوانات رودخانه‌ای هند بزرگ‌تر و بیشترند و می‌افزاید که از همه‌ی این‌ها گذشته بارانی که سیل‌آسا از ابرهای هند می‌بارد هنگام بارش گرم است.

۲۴- اما گفته اریستوبولوس و پیروان او که می‌گویند در جلگه‌ها باران نمی‌آید با اظهارات بالا سازگار نیست. اونسیکریتوس اعتقاد دارد که آب باران سبب ایجاد تفاوت در حیوانات می‌شود. به عنوان گواه مدعای خود می‌گوید گاو و گوسفندی که از خارج بیاید، پس از نوشیدن آب محل، مانند گاو و گوسفند بومی می‌شود. این ادعای او درست است. اما آنگاه که آب را علت سیاهی رنگ و مانند پشم بودن موهای مردم حبشه می‌دانند از **تئودکتس** ایراد می‌گیرد. تئودکتس اعتقاد دارد آنچه باعث این مشخصات می‌شود خورشید است. می‌گوید: «خورشید که ارابه‌ی خود را از نزدیکی مرزهای این مردم می‌گذراند با نوعی آتش که مشتعل نیست پوست مردم را به سیاه‌رنگ و موهای آنان را مجعد می‌سازد». شاید حق به جانب اونسکریتوس باشد زیرا استدلال می‌کند خورشید به مردم حبشه از دیگر مردم نزدیک‌تر نیست بلکه نسبت به آنان حالت عمودی‌تر دارد پس این گفته که «از نزدیک مرز آنان می‌گذرد» خطاست زیرا فاصله ی خورشید با تمام اقوام یک اندازه است. دیگر آنکه حرارت نمی‌تواند باعث تغییر رنگ شود. طفلی که در رحم است آفتاب به خود نمی‌بیند که تغییر رنگ دهد اشعه آفتاب به کودکی در شکم مادر است نمی‌رسد. شاید عقیده کسانی درست باشد که می‌گویند موجب تغییر رنگ،

آفتاب و سوختگی ناشی از آن است، زیرا باعث کم شدن رطوبت پوست می‌شود. من تأکید می‌کنم این امر واقعیت دارد زیرا هندیان موهایشان مانند پشم نیست و پوست آنان نیز به شدت نسوخته است و این بدان علت است که جو و هوای آن‌جا مرطوب است. کودکانی که در زهدان‌اند به علت مشخصات نطفه رنگ پوست آنان همانند والدین آنان می‌شود. خصوصیات مادرزادی و دیگر همانندی‌ها نیز به همین سبب است. اما این ادعا که فاصله‌ی خورشید با تمام اقوام یکسان است نتیجه مشاهده است و نه استدلال. آن هم مشاهده‌ای که تصادفی نیست بلکه مطابق با این واقعیت است که زمین در مقام مقایسه با کره‌ی خورشید مانند ارزنی است در برابر کوه. اگر مراد از مشاهده تفاوتی است که در احساس گرما می‌کنیم - گرمای بیشتر چون منبع حرارت نزدیک است و گرمای کمتر چون منبع حرارت دورتر است - خورشید با همه یک اندازه فاصله ندارد.

۲۵- آنچه در پایین خواهد آمد یکی دیگر از مواردی است که همگان در شباهت میان هنداز یک سو و مصر و حبشه از سوی دیگر اتفاق نظر دارند. اینکه تمام دشت‌هایی که آب به خود نمی‌بینند بی‌حاصل‌اند. نئارخوس می‌گوید پرسشی را که پیش از این، درباره رود نیل و سرچشمه فیضان آن، مطرح شده بود با رودهای هند می‌توان پاسخ داد زیرا موجب بالا آمدن آب رودهای هند باران‌های تابستانی است. اما چون اسکندر در رود هیداسپ تمساح دید و در **رود اکسینس** باقلای مصری، پنداشت که سرانجام سرچشمه‌های رود نیل را پیدا کرده است. به فکر افتاد تا ناوگانی برای رفتن به مصر فراهم آورد. تصور می‌کرد اگر در این رود کشتیرانی کند به مصر خواهد رسید. اندکی بعد پی برد که این آرزوی او هرگز برآورده نخواهد شد. زیرا نخست باید رودهای عظیم و نهرهای پهناور و پس از آن اوقیانوس را، که سر راه است، باید طی کرد. اقیانوسی که تمام رودهای هند بدان می‌ریزند و آنگاه آریانا و خلیج پارس و عربی و سرزمین **تروگلودیت**‌ها قرار دارد. چنین است وصف بادها و باران‌ها و سیلاب رودها و زیر آب رفتن جلگه‌ها در هند.

۲۶- اما باید پاره‌ای از جزییات مربوط به رودها راکه مربوط به جغرافیا است و از تاریخچه آنها خبر دارم نیز یادآور شوم. به ویژه رودهاکه نوعی مرز طبیعی هستند و از نظر تعیین اندازه‌ها و شکل کشورها، برای هدفی که ما داریم، سودمندند. در مقام مقایسه با دیگر رودخانه ها رود نیل و رودهای هند مزیت‌های برجسته دارند. حقیقت این است که سرزمین‌هایی که این دو [=رود نیل و رودهای هند] از آن می‌گذرند اصولاً قابل سکونت نیستند زیرا نه درآن‌جازراعت ممکن بود و نه رفت و آمد. اگر امروزه این دو سرزمین قابلیت کشاورزی پیدا کرده و در آن‌جاها می‌توان حمل و نقل آبی انجام داد به علت وجود این رودهاست. اما رودهای قابل ذکری که به سند می‌ریزند هم تاریخ آنها را خواهم گفت و هم شرح سرزمین‌هایی که از آن‌جا می‌گذرند. اما درباره‌ی دیگر رودها آنچه درباره‌ی آنها نمی‌دانیم بیشتر از دانستنی‌های ماست. اسکندر بیش از هرکس دیگر در این نواحی رفت و آمد کرد. در آغاز چون کسانی که به داریوش خیانت کرده و او راکشته بودند قصد داشتند در سرزمین باکتریانا شورش و ناآرامی ایجاد کنند اسکندر پنداشت مطلوب است نخست آنان را دنبال کرده و براندازد. بنابراین از طریق آریانا به هند نزدیک شد . هند را در دست راست به جا گذاشت و از کوهستان پاروپامیسوس گذشت و وارد بخش‌ها ی شمالی باکتریانا شد. پس از مطیع کردن اقوامی که در تسلط پارسیان بودند و اقوام دیگر آنگاه عازم هند شد. چه بسیار درباره‌ی آن سرزمین ازاین و آن شنیده بود. هر چند که این گفته‌ها بی‌ابهام و آشفتگی نبود. بنابراین دوباره از همان کوهستان، اما این بار از راه‌های کوتاه‌تر بازگشت و هند را در طراف چپ خود داشت. سپس ناگهان به طرف هند و مرزهای غربی و رود **کوفس** و **خوآسپ** رفت. رود خوآسپ پس ازگذشتن از شهر **گوریس** و شهر دیگری در حوالی شهر **پله‌میریوم** به رودکوفس پیوسته و این هر دو از **بندوبنه** و **گندارتیس** می‌گذرند. پس از تحقیقات آگاه شد که کوهستان‌ها و بخش‌های شمالی نواحی پرجمعیت و حاصلخیزند. حال آنکه سررمین‌های جنوبی کم‌آب بوده بی‌اندازه گرمند و بیشتر به درد زندگانی

جانوران درنده می‌خورد تا آدمیان. پس نخست در صدد تصرف بخش‌هایی که توصیه شده بود بر آمد و در ضمن متوجه رودهای که می‌بایست از آنهابگذرد نیز بود. زیرا این رودها سرزمینی را که او قصد عبور از آن را داشت بطور مورّب قطع می‌کرد و گذشتن از آنها در حوالی سرچشمه‌های آنها دشواری کمتر داشت. در ضمن شنیده بود که چندین رود به یک رودخانه می‌پیوندد و هر چه جلوتر برود بیشتر چنین خواهد شد و گذر از آن‌جا دشوار خواهد بود مخصوصاً که امکان داشت قایق‌های مورد نیاز فراهم نشود. پس پروا کرد و از رود کوفس گذشت و به مطیع کردن اقوام ساکن کوه‌های رو به شرق پرداخت.

۲۷- پس از گذر از کوفس به سند رسید و آنگاه به هیداسپ و سپس به اکسینس و هیاروتیس و سرانجام هیپاتیس. از آن‌جا نتوانست جلوتر رود. بعضاًبه علت نگرانی از آنچه پیش‌گویان گفته بودند و بعضاً بدان سبب که سپاه او از رنج زیاد خسته شده و از آب بارن‌های مداوم صدمه دیده بودند . زیرا پیوسته خیس از باران بوده به ادامه راه‌پیمایی بیشتر رضایت ندادند. بنابراین از بخش‌های شرقی هند [درست این است که بگوید غربی] پیش از تمام نواحی که در این سوی رود هیپاتیس است خبر داریم. آگاهی‌های ما درباره‌ی آن سوی هیپاتیس محدود می‌شود به گفته‌های کسانی که پس از اسکندر از هیپاتیس گذشته و تا رود گنگ و پالی‌پوترا را سیاحت کرده‌اند. پس از کوفس رود سند جریان دارد. نواحی میان این دو رود زیستگاه اقوام **استاکنی** و **ماسیانی** و **نیسائی** و **هیپاسی** است. آنگاه به قلمرو **اساکانوها** می‌رسیم که شهر و پایتخت آنان **متروگا** نام دارد. در نزدیکی سند شهر دیگری است، **پویکلاتیس**، در حوالی آن پلی است که از پیش ساخته‌اند و سپاه می‌تواند از آن بگذرد.

۲۸- **تکسیلا** میان هیداسپ و رود سند است. شهری است گسترده و قانونمند. سرزمین اطراف آن دلباز و بسیار حاصلخیز است. در همسایگی جلگه‌ها است. مردم شهر و شاه آنان با دوستی پذیرای اسکندر شدند و بیش از آنکه به اسکندر باج

دادند از وی هدیه و عطیه گرفتند. کار به جایی رسید که سپاه به شکایت در آمد و می‌گفتند انگار اسکندر پیش از آنکه از رود سند بگذرد کس و کاری نداشت که نسبت به اینان این‌همه سخاوت و دست دلبازی نشان می‌دهد. پاره‌ای می‌گویند این کشور حتی از مصر نیز بزرگ‌تر است. بالای این سرزمین، در کوهستان‌های، کشور **ایساروس** است که نزد اسکندر سفیر فرستادند. این سفیر گفته بود که در کشور آنان دو مار دارند که یکی هشتاد ذراع و دیگری یکصدو چهل ذراع طول دارد. البته این نقل قول از انسیکریتوس است که نباید او را سرپرست راهنمایان اسکندر بلکه مسئول نقل مطالب باور نکردنی دانست. زیرا هر چند آشکار است که تمام همراهان اسکندر ترجیح می‌دادند مطالب خارق العاده را باور کنند و نه آنچه را که واقعیت داشته است، اما بی‌تردید انسیکریتوس در نقل مطالب عجیب و غریب روی دست همگان زده است. اما گاهی گفته‌ای را نقل می‌کند که لااقل ممکن می‌نماید و می‌توان آن را بازگو کرد. حتی کسی که آن گفته‌ها را باور ندارد در آن‌باره نمی‌تواند سکوت کند. به‌هر حال دیگران نیز راجع به مارهای واقعی در کوه‌های **امودی** شرح می‌دهند و می‌گویند که آنها را می‌گیرند و در غارها نگاهداری می‌کنند.

۲۹-کشور **پروس** که گسترده و حاصلخیز است و سیصد شهر دارد میان رودهای هیداسپ و اکسینس واقع است. دیگر آنکه در کوهستان امودی جنگل انبوهی است که اسکندر ازآن‌جاانواع الوارکاج و صنوبر و سدر و دیگر تنه درختان مناسب برای کشتی سازی، آن‌هم به مقدار هنگفت، تهیه دید و به هیداسپ آورد تا کشتی سازی کند. در همان نقطه که از هیداسپ عبور کرده بود، تا به تسخیر کشور پروس بپردازد، در دو طرف رودخانه شهرها بنا کرد . یکی از این شهرها را **بوکفالاس** نام نهاد به نام اسب محبوبش، که در جنگ با پروس زخمی شده و مرده بود (اسم اسب به این مناسبت که پیشانی بزرگی داشت «بوکفالاس» [=گاوسر] بود و اسب جنگی نیرومندی بود که همیشه به هنگام جنگ اسکندر سوار آن می‌شد). شهر دیگر را **نیکیه** نام نهاد که مفهوم پیروزی را می‌رساند. در جنگلی که در بالا نام بردیم چنان

تعدادی میمون‌های بزرگ و دم دار وجود داشت، که به نظر مقدونیان بسیار عجیب می‌آمد و چون تعدادی از آنان بر بالای یال کوه صف کشیده (این حیوان نیز مانند فیل ذهنی دارد مانند ذهن آدمی) بودند مقدونیان تصور می‌کردند که سپاهی از آدمیان هستند و در صدد برآمدند، بمثابه سپاه دشمن، بر آنان حمله کنند. اما مردم تاکسیلاکه همراه آنان بودند واقعیت را برایشان شرح دادند و اینان از حمله منصرف شدند. اسیر کردن این حیوان به دو طریق صورت می‌گیرد. حیوانی است مقلد و در جنگل به مبارزه برمی‌خیزد. شکارچیان چون میمونی را نشسته بر بالای درخت می‌بینند بادیه‌ای پر از آب در برابر گذاشته و از آن آب روی چشمان خود می‌زنند. آنگاه ظرفی را که در آن چسب ریخته‌اند به جای بادیه آب می‌گذارند و دور می‌شوند و در فاصله‌ای به انتظار می‌نشینند. حیوان از درخت پایین می‌آید. صورت خود را با آن آب آغشته به چسب می‌شورد. چون چشمانش را با زو بسته کند پلک چشمانش باز نخواهد شد. شکارچیان نزدیک شده زنده اسیرش می‌کنند. این یک راه است. اما به طریق دیگری نیز عمل می‌کنند. شلوارهای پاچه گشاد می‌پوشند و به حیوان نزدیک می‌شوند. آنگاه پس می‌روند و از این شلوارها، که پاچه آن با چسب آغشته شده، به‌جا می‌گذارند. چون حیوان این شلوار را بر پا می‌کند اسیر کردنش آسان است.

۳۰- پاره‌ای **کاتیه** و کشوری را که **سوپی‌تس**- یکی از سلاطین محلی- بر آن فرمانروایی می‌کند میان این دو رود می‌دانند: اما دیگران می‌گویند در آن‌سوی رود اکسینس و **هیاروتیس** واقع شده و باکشور پروس دوم که پسر عموی پروسی است که اسیر اسکندر شد، هم مرز است. سرزمینی را که مطیع اسکندر شد **گندارنس** * می‌نامند. می‌گویند در کاتیه برای زیبایی ارزش بسیار قایلند. مرادم این است که در آن‌جا به نحوی غیر متعارف از زیبایی و وجاهت تحسین و تمجید می‌کنند. مثلاً از زیبایی سگ‌ها و اسب‌های آن‌جا داستان‌ها می‌گویند.

* پاره‌ای اسم این سرزمین را گنگریه نوشته‌اند زیرا در حوضه‌ی گنگ قرار داشته است (م).

اونسیکریتوس می‌گوید رسم دارند زیباترین فرد را به شاهی برگزینند. و چون کودکی دو ماهه شد جمع می‌شوند تا رأی دهند آیا کودک آن اندازه زیبا هست که طبق قانون سزاوار زنده ماندن باشد یا نه. بر طبق رأی داوری که برای این کار انتخاب شده اجازه می‌دهند که کودک زنده بماند والا او را می‌کشند. مردان موهای خود را، تنها با هدف زیبا شدن، به انواع گوناگون رنگ می‌کنند. دیگر هندیان نیز با دقت و وسواس همین گونه عمل کرده خود و جامه خویش را رنگین می‌سازند. مردم هر چه هم تنگدست باشند شیفته زیورآلات‌اند. می‌گویند مردم کاتی رسم دارند که عروس و داماد یکدیگر را انتخاب کنند. زنان را همراه شوهران در گذشته می‌سوزاندند و از آن‌رو چنین می‌کردند که گاهی زنان شوهر دار به مردی جوان دل می‌بازند و شوهران خود را ترک کرده و یا آنان را مسموم می‌نمایند. به این علت بود که مردم کاتی این قانون را وضع کرده‌اند تا شاید بتوانند از مسموم شدن شوهران به دست زنان جلوگیری شود. اما نه قانون درست توجیه شده است و نه علت آن را. می‌گویند در کشور **سوپی‌تس** کوهی از نمک است که برای تأمین مصرف تمام هند کفایت می‌کند. در دیگر کوه‌های نزدیک معادن طلا و نقره وجود دارد که به گفته **گورگوس**، متخصص معدن، از حیث کیفیت معادنی بی نظیرند. اما چون هندیان در معدن کاری بی‌تجربه‌اند و از آداب فلزکاری و ذوب فلزات بی‌اطلاع از منابع خود بی‌خبرند و یا این‌گونه سودها با ساده‌لوحی برخورد می‌کنند.

۳۱- مؤلفان درباره‌ی صفات نیکوی سگ‌های کشور سوپی‌تس حکایت‌ها می‌کنند. می‌گویند سوپی‌تس یکصد و پنجاه قلاده سگ به اسکندر هدیه داد. برای آنکه قدرت آنها را به اسکندر نشان دهد دو سگ را به جان شیری انداخت. چون نزدیک بود شیر بر آن دو سگ غلبه کند دو سگ دیگر را نیز رها کردند. چون همزور شدند، مبارزه به درازا کشید سوپی‌تس امر کرد که پای یکی از سگ‌ها را بگیرند و عقب بکشند. چون سگ نمی‌گذاشت امر کرد تا پای سگ را قطع کنند. اسکندر راضی به قطع پای سگ نبود. در ابتدا می‌خواست سگ را نجات دهد. اما سوپی‌تس

به او قول داد چهار سگ دیگر به او هدیه کند. آنگاه رضایت داد و پای سگ را قطع کردند تا گریبان شیر را رها کرد.

۳۲- راه‌پیمایی اسکندر و سپاهش به سوی رود هیداسپ عمدتاً رو به جنوب بود. اما از آن‌جا تا هیپانیس بیشتر در جهت شرق ادامه یافت. رویهم‌رفته بیشتر از کوهپایه‌ها عبور شد تا از جلگه‌ها. به هر حال اسکندر از هیپانیس به هیداسپ و پایگاه دریایی بازگشت و به ساختن ناوگان پرداخت تا درازای هیداسپ را با کشتی بپیماید. تمام رودهایی که در بالا نام آورده شد و آخر از همه هیپانیس، با رود سند یکی می‌شوند. می‌گویند پانزده رود عمده دیگر نیز به آن می‌پیوندند و آنگاه در پاره‌ای از جاها بدان اندازه پهناور می‌شود، که به گفته مؤلفین اهل اغراق، یکصد استادیا و به قول نویسندگان معتدل‌تر حداکثر پنجاه و حداقل هفت استادیا عرض پیدا می‌کند. از دو دهانه وارد دریای جنوبی می‌شود و جزیره‌ای را که **پاتالنه** نام دارد شکل می‌دهد . اسکندر پس از آنکه از رفتن به سوی مشرق منصرف شد این راه را پیش گرفت. یکی بدان سبب که نتوانست از رود هیپانیس بگذرد و دیگر آنکه در اثر تجربه به نادرستی گزارشاتی که خیال او را مشوش ساخته بود، مبنی بر اینکه هوای نواحی جنوبی سوزنده است و درآن‌جاجز حیوانات وحشی هیچ آدمی نمی‌تواند دوام بیاورد، پی برده بود. بنابراین به جای بخش‌های قبلی رهسپار این نواحی شد. این گونه بود که آگاهی‌های بیشتری درباره‌ی نقاطی که قبلاً نپیموده بود به‌جا ماند.

۳۳- می‌گویند در سرزمین واقع میان هیپانیس و هیداسپ نه قوم زندگی می‌کنند. تعداد شهرهای آنان به ۵۰۰۰ می‌رسد. هیچ یک از آن شهرها از شهر **مروپیس*** واقع در جزیره **کوس** کوچک‌تر نیستند. اما این تعداد شهر، در سرزمین میان رود سند و هیداسپ، به نظر زیاد می‌آید: هم اکنون تقریباً اقوامی سزاوار یادآوری را ذکر کرده‌ام. [در بند ۲۸] . پس از آنان به ترتیب اقوام زیرین هستند. **سیبی‌ها** که پیش از این درباره‌ی آنان گفتم ** و قبیله‌های بزرگ **مالی** و **سیدراکی**. در کشور مالی‌ها به

* نک، ۹-۲-۱۴.
** در نک، ۸-۱-۱۵

هنگام محاصره شهر کوچکی، اسکندر زخمی شد و نزدیک بود جان دهد. درباره‌ی سیدراکی‌ها هم پیش از این گفتم که بنا بر افسانه‌ای آنان را از بازماندگان دیونیسوس می‌دانند. می‌گوید در نزدیکی پاتالنه دیار اقوام موزیکان‌ها و **سابوها** و سپس **سیندوموانا** و سرزمین **پورتیکانوها** قرار دارد. اسکندر بر تمام آنان چیره شد و این اقوام در کرانه‌های سند زندگی می‌کنند. آخرین سرزمین پاتالنه است که از دو شاخه شدن سند بوجود می‌آید. اریستوبولوس می‌گوید این دو دهانه با یکدیگر ۱۰۰۰ استادیا فاصله دارند. اما نئارخوس می‌گوید ۸۰۰ استادیا. انه‌سیکریتوس هر یک از اضلاع جزیره را، که مثلث شکل است، دو هزار استادیا نقل کرده و می‌گوید رود سند پیش از آنکه به دو شاخه تقسیم شود ۲۰۰ استادیا پهنا دارد. این جزیره را دلتا می‌خواند و مدعی است از دلتای رود نیل نیز بزرگ‌تر است که ادعای نادرستی است زیرا می‌گویند قاعده دلتای نیل ۱۳۰۰ استادیا است و دو ضلع دیگر از آن کوتاهترند. در پاتالنه شهر عمده‌ایست که **پاتالا** خوانده می‌شود و اسم آن را روی جزیره گذاشته‌اند.

۳۴- انسیکریتوس می‌گوید بیشتر سواحل دریای این بخش از دنیا آب‌های کم‌عمق دارند. مخصوصاً در دهانه‌های رودخانه‌هایی که سیلاب و رسوبات می‌آورند و از سوی خشکی باد و نسیم نمی‌وزد و این ناحیه بیشتر در معرض وزش بادهایی است که از سوی دریای آزاد می‌آید. به تفصیل درباره‌ی کشور موزیکانوها سخن رانده و مطالبی را نقل می‌کند که مدعی است درباره‌ی تمام هندیان صادق است. مثلاً اینکه معمولاً بیش از یکصد و سی سال زندگی می‌کنند (بعضی‌ها مدعی هستند که **سرها*** حتی بیش از این عمر می‌کنند) و سلامتی آنان به این علت است که هر چند در سرزمین آنان فراوانی است اما مردم در خوراک امساک می‌کنند. از ویژه‌گی‌های این مردم این است که نهارخوری اشتراکی دارند و با یکدیگر غذا می‌خورند. عمده غذای آنان گوشت شکار است. با اینکه معادن طلا و نقره دارند اما

* ظاهراً مراد از **سرها** مردم چین است (م).

طلا و نقره مصرف نمی‌کنند. به عوض بردگان از جوان‌هایی که در عنفوان شباب هستند استفاده می‌کنند مانند مردم کرت و لاکونیه. از کسب دانش‌ها به جز در زمینه‌ی پزشکی پرهیز می‌کنند زیرا به دست آوردن این‌گونه دانش‌ها را شوم می‌دانند. مخصوصاً از دانش سپاهگیری و همانند آن گریز دارند و قوانین مدّون، مگر برای آدمکشی و خشونت، ندارند. زیرا می‌گویند آدمی را از اینها گریزی نیست. اما آنچه در قراردادها آمده در اختیار آدمی است و اگر کسی با شخصی عهدشکن طرف شد باید صبور باشد و تحمل کند و از همان آغاز باید بداند که چه کسی مورد اعتماد است و کدام کس نیست تا جامعه گرفتار دعاوی قانونی و حقوقی نشود. این است آنچه همراهان اسکندر شرح داده‌اند.

۳۵- اما نامه‌ای انتشار یافته که از قرار معلوم **کراتروس** برای مادرش **اریستوپاترا** نوشته و در آن مطالب بسیار عجیب و غریب آمده که دیگران آنها را تصدیق نمی‌کنند. از جمله اینکه اسکندر تا رود گنگ پیش رفت. می‌گوید خود او رود گنگ را دیده و از هیولاهایی خبر می‌دهد که در ساحل آن بوده‌اند و از بزرگ ترین حیوانات رودخانه‌ای بزرگ‌تر است. آنچه از اندازه‌های پهنا و ژرفای آن می‌گوید باورنکردنی است. همه اقرار دارند که رود گنگ بزرگ ترین رود هر سه قاره است و بعد از آن رود سند است و سومین و چهارمین رود ایستر و رود نیل. اما درباره مشخصات رود گنگ مؤلفان گوناگون نظرات جور و واجور دارند. بعضی می‌گویند پهنای متوسط آن سی استادیا است بعضی دیگر می‌گویند سه استادیا است. مگاستانس می‌گوید پهنای آن متوسط است اما چون پهن می‌شود به ۱۰۰ استادیا می‌رسد و کمترین ژرفای آن ۲۰ بغل است.

۳۶- درباره‌ی پالی‌پوترا می‌گویند در محل تلاقی گنگ با رود دیگری ساخته شده است. شهر هشتاد استادیا درازا و ۱۵ استادیا پهنا دارد. به شکل متوازی‌الاضلاع است. حصاری از چوب دارد که سوراخ سوراخ است تا بتوان از آن سوراخ‌ها تیراندازی کرد. در برابر حصار خندقی است که هم برای دفاع از شهر به

کار می‌آید و هم فاضلاب شهر را به خارج می‌برد. قومی که این شهر در میان آنان ساخته شده **پراسی** نام دارند و بر دیگرقوم ها برتر دارند . هر شاهی کـه درآن‌جـا فرمانروایی می‌کند به نام شهر لقب می‌گیرد و افزون بر نام خود پالی‌پوتروس نـیز خوانده می‌شود. مثلاً شاهی که مگاستانس به سفارت نزد او رفت و ساندروکوتوس [چندراکوپتا؟] نام داشت. همین رسم هم میان پارتیان جاری است و تمام آنان لقب **ارشک** را دارند هر چند که اسم شخصی آنان **ارد** یا **فرهاد** و یا چیز دیگر باشد.

۳۷- مـؤلفان اتـفاق رأی دارنـد کـه سـرزمین آن‌سـوی رود هـیپاتیس بـهترین سرزمین‌ها است. اما درباره‌ی آن شرح دقیقی نمی‌دهند. به علت ناآگاهی و دوری همه چیز را بزرگ می‌نمایند و حیرت‌انگیز جلوه می‌دهند. مثلاً مورچه‌هایی که طلا استخراج می‌کنند و دیگر جانداران، چه حیوان و یا آدمیزاد، کـه شکـل‌های غـیر معمول دارند و به سبب نیروهای طبیعی معین تغییرات کلی پیدا کرده‌اند. مثلاً سرها [چینی‌ها] که می‌گویند عمر دراز دارند و سـن آنـان گـاهی بـیش از دویست سـال می‌رسد. از نظم حکومت نجبا حکایت می‌کنند که بیش از پنج هزار نفر در شورای آنان شرکت می‌کنند و هر یک به دولت مرکزی یک فـیل داده است. مگـاستانس می‌گوید بزرگ ترین ببرها را در میان **پراسی‌ها** می‌توان دید که حتی دو برابر بزرگ ترین شیرها هستند و چنان نیرومند هستند که ببری رام شده را کـه چـهار نـفر راه می‌بردند به قاطری حمله کرد و پای عقب قاطر را به دندان رفت و به‌سوی خود کشید: میمون‌های دم دراز از بزرگ ترین سگ‌ها بزرگ‌ترند و همه‌ی بدن آنان سیاه است مگر چهره‌ی آنان که سفید رنگ است (بر عکس دیگر نقاط). دم آنها بیش از دو ذراع طول دارد. رام هستند و ستیزه جو نیستند. چیزی را نمی‌دزدند. سنگ‌هایی در هند یافت می‌شود به رنگ کندر اما شیرین‌تر از انجیر و یا عسل‌اند. در بعضی جاها خزندگانی بالدار مانند خفاش دیده می‌شود که طول بالهای آنان به دو ذراع می‌رسد. شب ها به پرواز در می‌آیند و ادرار و یا عرق از خود ترشح می‌کند. اگر قطره‌ای از این مایع روی پوست کسی که مراقب نیست بریزد جایش روی پوست

زخمی بدبوخواهد شد. عقرب‌های بالدار عظیم‌الجثه هست. آبنوس دارند. سگ‌هایشان شیردلند. آنچه را به دندان گرفته باشند رها نخواهند کرد مگر آنکه آب در منخرین آنان ریخته شود. پاره‌ای از آنان چنان با شدت گاز می‌گیرند که نه تنها چشمان آنان از حدقه بیرون می‌آید بلکه بر زمین می‌افتد. سگها شیر را بر جای خود میخکوب می‌کنند و گاو را از حرکت باز می‌دارند. حتی می‌کشند زیرا سگ دماغ او را در دهان خود جای می‌دهد.

۳۸- مگاستانس ادامه داده می‌گوید در بخش کوهستانی هند رودی هست **سیلاس** نام که هیچ چیز روی آن شناور نمی شود. اما دموکریتوس، که بیشتر آسیا را سیاحت کرده، این گفته را باور ندارد. ارسطو هم این ادعا را رد می‌کند هر چند فضاهایی چنان رقیق یافت می‌شود که هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند در آن پرواز کند. از این گذشته بعضی بخارهای متصاعد چیزها را به خود جذب می‌کنند انگار که هر چه در آن پرواز کند «بلعیده» می‌شود. همان اثری که کَهرُبا بر کاه می‌گذارد و یا مغناطیس بر آهن. شاید هم در بعضی آب‌ها نیرویی این چنین طبیعی نهفته باشد. این‌گونه مطالب کم یا بیش با تاریخ طبیعی و دانش اجسام شناور ارتباط دارد و در آن رشته‌ها باید تحقیق کرد. اما هنوز باید مطالب زیر و آنچه را به حوزه جغرافیا مربوط می‌شود بیاورم.

۳۹- می‌گوید جمعیت هند به هفت کاست تقسیم می‌شود. محترم‌ترین و در ضمن کم‌عددترین آنها از فلاسفه تشکیل می‌شود. مردم از تک‌تک این فلاسفه هنگام قربانی کردن جهت ایزدان و تقدیم نذورات برای درگذشتگان راهنمایی و ارشاد می‌جویند. شاه آنان را، به طور دسته جمعی، در شورای عالی به کار می‌گیرد. در اول سال تمام فلاسفه بدون استثنا در دربار شاه حاضر می‌شوند. آنچه را اینان در رابطه با رفاه عمومی ناشی از بالا بردن تولید محصولات کشاورزی یا بهبودی وضع جانوران نوشته باشند دولت به اطلاع همگان می‌رساند. اگر سه بار گفته و یا نوشته کسی بر خلاف حقیقت از آب در آمد بقیه‌ی عمرش محکوم به سکوت می‌شود. اما

اگر ثابت شود که به حقیقت واقع پی برده از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض معاف می‌شود.

۴۰- می‌گوید کاست دوم کشاورزانند که نه تنها از نظر تعداد بیشترین‌اند بلکه مورد عزّت و احترام بوده از خدمت سربازی معاف‌اند و در کشاورزی خود از حق آزادی برخوردارند. سربازان حق نزدیک شدن به شهرها و شرکت در دیگر امور را ندارند چه بسا که در زمان و مکان واحد اینان به آرایش جنگی در آمده و جان خود را به مخاطره می‌اندازند. اما کشاورزان همان محل به کار خود مشغولند و شخم می‌زنند و زمین می‌شکافند و در پناه سربازان به کار خود سرگرم‌اند. تمام زمین‌های کشور به شاه تعلق دارد و کشاورز اجاره‌دار است و افزون بر یک چهارم از تمام تولیدات خود اجاره‌بها نیز باید بپردازد.

۴۱- گله داران، چوپانان و شکارچیان کاست سوم هستند اینان اجازه دارند شکار کنند و یا گله و حشم بپرورانند و یا چهارپایان بارکش را بفروشند و یا کرایه دهند. چون همیشه باید حرکت کرده و چادرنشینی کنند زندگی دشواری دارند. چون زمین را از وجود حیوانات درنده و پرندگان بذرخور پاک می‌کنند شاه برای آنان جیره غله معلوم کرده است. هیچ مالک خصوصی نمی‌تواند صاحب اسب یا فیل باشد. مالکیت این دو از مزایای مقام سلطنت است و کسانی هستند که کارشان مواظبت و مراقبت از این‌گونه حیوانات است.

۴۲- ترتیب شکار فیل چنین است: دور زمینی بی‌درخت خندقی، با محیط چهار یا پنج استادیا می‌کنند. ورودی آن پلی باریک است. سه یا چهار فیل ماده رام را در آن محوطه محصور شده رها می‌کنند. شکارچیان در همان نزدیکی در کلبه‌های ناپیدا پنهان می‌شوند. فیل وحشی، در روز، بدان‌جا نزدیک نمی‌شود. اما شب هنگام یک‌یک به آن‌جا می‌آیند چون بداخل محوطه رفتند راه خروجی را بی سر و صدا و پنهانی می‌بندند. آنگاه دلیرترین فیل‌های جنگی رام شده را بداخل محوطه رانده و در ضمن سعی می‌کنند که فیل‌های وحشی بی‌خوراک مانده گرسنه شوند.

آنگاه که فیل‌های وحشی خسته و ناتوان شوند جسورترین فیلبان‌ها از فیل خود پیاده می‌شود و زیر شکم فیلی که سوار آن بوده پنهان می‌شود. از آن‌جا با احتیاط به زیر شکم فیل وحشی می‌خزد و پاهای او را به یکدیگر می‌بندد. چون چنین شد به فیل‌های رام جنگی دستور می‌دهند تا به فیل‌های وحشی حمله کنند و آنان را بر زمین زنند. با تسمه‌هایی از چرم خام گردن فیل وحشی را به گردن فیل رام می‌بندند. بر فیل وحشی سوار می‌شوند. فیل خود را تکان می‌دهد تا کسی را که بر او سوار شده بیندازد. برای جلوگیری، گردن فیل را شکاف می‌دهند و تسمه‌ها را در این شکاف‌ها می‌بندند تا اگر به خود تکان دهد درد و سوزش احساس کند تا آرام شود. از فیل‌ها شکار شده آن‌هایی را که کهن‌سال یا خیلی جوانند رد می‌کنند بقیه را به فیل خانه‌ها می‌برند. پاهای آنان را زنجیر می‌کنند و گردن‌های آنان را به ستون‌های استوار می‌بندند. آنقدر بدان‌ها گرسنگی می‌دهند تا رام شوند و آنگاه نیشکر و علف بدان‌ها می دهند تا بخورند و سلامتی خود را باز یابند. سپس به فیل‌ها یاد می‌دهند که فرمانبری کنند. بعضی فرمان‌ها با کلمات ادا می‌شود و بعضی‌ها با صدا و آوای طبل. فیلی که رام نشود کمیاب است زیرا فیل طبیعتی ملایم و مهربان دارد. از این بابت به حیوانات صاحب عقل شبیه است. دیده شد که فیلی فیلبان خود را، که به هنگام جنگ به علت خونریزی از پا در آمده است، به ناحیه امن و بیرون از میدان کارزار برده است. فیل‌هایی دیده شده که حتی برای نجات فیلبانی که مجروح شده و بر زمین افتاده آن قدر جنگیده‌اند تا فیلبان را نجات داده‌اند. اگر فیلی خشمناک شود و یکی از فیلبان‌ها و یا کسی را که بدان‌ها خوراک می‌دهد بکشد، بعد، به شدت پشیمان و اندوهگین می‌شود. گاهی از شدت غم و اندوه از خوردن غذا خودداری می‌کند. در مواردی دیده شد که فیل آن قدر روزه گرفت تا جان داده است.

۴۳- فیل‌ها با یکدیگر نزدیکی کرده و مانند اسب‌ها در بهار می‌زایند. به هنگام جفت‌گیری است که فیل نر هیجان زده و وحشی و درنده خو می‌شود. در این هنگام است که ماده چربی از منخرینی که کنار خرطوم خود دارد ترشح می‌کند. در موقع

جفت‌گیری فیل‌های ماده نیز همین سوراخ باز می‌شود. دوره بارداری فیل ماده حداکثر هیجده ماه و حداقل ۱۶ ماه است. تا شش سال از فرزند خود پرستاری می‌کند. بیشتر فیل‌ها مانند کهن سال ترین آدمیان عمر می‌کنند. دیده شده است که فیل تا دویست سال هم زنده مانده است. گاهی ممکن است فیل به بیماری‌های شفاناپذیر فراوان دچار می‌شود. اگر چشم فیل خراب شد دوای آن شیر گاو است. اما برای بیشتر بیماری‌ها شراب سیاه بدان‌ها می‌نوشانند. بر زخم فیل مجروح کره آب شده می‌ریزند. (پاره آهن را بیرون می‌آورند) و بر زخم‌ها ضماد گوشت خوک می‌گذراند. انسیکریتوس می‌گوید فیل سیصد سال و در موارد نادر تا پانصد سال عمر می‌کند. اما اوج قدرت و نیرومندی آنان دویست سالگی است و فیل‌های ماده ده سال آبستنی دارند. هم او و هم دیگران اتفاق قول دارند که فیل هندی از فیل لیبیایی [=آفریقایی] نیرومندتر است. اگر بر پاها ی عقب خود به‌ایستد هر حصاری را ویران می‌کند و با خرطوم خود درختان را از ریشه در می‌آورد. نئارخوس می‌گوید برای شکار فیل گاهی تله‌هایی در سر راه آنها می‌نهند و با کمک فیل‌های رام شده که زورمندترند، و توسط فیلبان هدایت می‌شود، فیل وحشی به سوی تله رانده می‌شود. چون رام شدند استعداد یادگرفتن دارند. حتی می‌توان به آنها آموخت که به سوی هدف سنگ یا اسلحه پرتاب کنند. شناگرانی ماهرند. ارابه‌ای که فیل آن‌را براند از تجملات شمرده شده و اسباب بزرگی است. مانند شتر با یوغ رانده می‌شوند. اگر زنی را معشوق او فیل هدیه دهد عزت فراوان می‌یابد. اما این ادعا با این گفته منافات دارد که تنها شاهان می‌توانند صاحب اسب و فیل شوند.

۴۴- نئارخوس می‌گوید پوست مورچه‌هایی که طلا استخراج می‌کنند مانند پوست پلنگ است. اما مگاستانس درباره‌ی این مورچه‌ها چنین می‌گوید: «در میان سرزمین **دردی**‌ها، که قومی بزرگ و ساکن کوهستان‌های مشرق هنداند، فلاتی است که تقریباً سه هزار استادیا محیط دارد. زیر آن معدن طلا است. معدنی که معدنچیان آن مورچه‌هایی به اندازه روباهند. بسیار تند و تیزند و با گوشت حیواناتی که صید

می‌کنند می‌زیند. در زمستان سوراخ‌هایی در زمین می‌کنند و در آن بسر می‌برند. خاک سوراخ را مانند موش‌های گور در برابر آن می‌ریزند. ریزه طلا نیازی به آب کردن ندارد. مردم همسایه سوار بر چهارپایان به‌تنهایی بدان‌جا نزدیک می‌شوند. اگر آشکارا بروند و مورچه‌ها آنان را ببینند بدان‌ها حمله خواهند آورد. اینان ناچار فرار می‌کنند. اگر مورچه‌ها بدان‌ها برسند خودشان و چهارپایانشان را نابود می‌سازند. مردم برای اینکه از دید مورچه‌ها پنهان بمانند گوشت حیوانات وحشی را در نقاط گوناگون می‌نهند. چون مورچه‌ها از اطراف سوراخ‌های خود به سوی این گوشت می‌روند مردم خاکه‌ی طلا را جمع آوری می‌کنند. چون نمی‌دانند طلا را چگونه باید آب کرد آن‌را ناخالص، به هر قیمتی که پیله‌وران بخرند، می‌فروشند.

۴۵- چون در هرجا وصف شکارچیان و حیوانات درنده را می‌آورم آنچه را که مگاستانس و دیگران گفته بودند نقل کردم بایستی مطالب زیر را نیز بیفزایم. نئارخوس از فراوانی و زیادی خزندگان و حشرات و بدکاری آنان در حیرت است. می‌گوید به هنگام طغیان آب‌ها حشرات و خزندگان از دشت‌ها می‌گریزند و به آبادی‌ها روی می‌آورند تا از سیلاب رهایی یابند و خانه‌ها را پر می‌کنند. به این علت است که نه تنها ساکنان خانه‌ها بر تختخواب‌های بلند می‌خوابند بلکه اصلاً خانه را رها می‌کنند و هر بخش‌هایی که این خزندگان در آن‌جا، به علت سیلاب، نابود نشود از جمعیت خالی می‌شود. همان‌گونه که بزرگی پاره‌ای از این خزندگان اسباب زحمت می‌شود در دیگر جاها کوچکی آنان مصون ماندن از گزند آنان را دشوار می‌سازد. خزنده‌های بزرگ زورمنداند. افعی‌هایی که شانزده ذراع درازا دارند دیده شده است. هستند مارگیرانی که می‌گویند می‌توانند زخم مارها را معالجه کنند. این تنها رشته‌ی پزشکی است که این مردم از آن سر رشته دارند زیرا مردم به علت خوردن غذاهای ساده و پرهیز از شراب بیمار نمی‌شوند. اگر هم بیمار شوند توسط دانایان شفا می‌یابند. اما اریستابولوس می‌گوید هیچ خزنده‌ای که این اندازه درشت باشد ندیده است مگر یک افعی که ۹ ارش و یک وجب درازا داشت. من نیز در مصر

افعی به همین اندازه دیدم می‌گفتند از هند آورده‌اند. می‌گوید مارها وافعی ها و عقرب‌های بزرگ فراوانند اما هیچ کدام به اندازه مارهایی که یک وجب قد دارند دردسر نمی‌آفرینند. زیر چادرها، ظرف‌ها و پرچین‌ها پنهان می‌شوند. کسی را که گزیده باشند از تمام سوراخ‌های بدنش خون جاری خواهد شد و درد خواهد کشید. اگر بلافاصله معالجه نشود خواهد مرد. اما معالجه بیمار به علّت خواص گیاهی دارویی هند آسان است. می‌افزاید در سند گاهی تمساحی دیده می‌شود که برای آدمی خطر ندارد و دیگر حیواناتی که در رود نیل یافت می‌شود. مگر اسب آبی، در سند نیز هست. انسیکریتوس می‌گوید که این حیوان نیز در هند پیدا می‌شود. اریستوبولوس می‌گوید به علت وجود تمساح در نیل همه‌گونه ماهی نمی‌توان دید اما در سند انواع ماهی فراوان است. میگوهای کوچک سند تا نواحی کوهستانی دیده شده‌اند. میگوهای درشت فقط تا محل تلاقی سند با اکسینس یافت می‌شوند. این بود آنچه درباره‌ی حیوانات وحشی می‌گویند. حال باز می‌گردم به مگاستانس و آنچه او می‌گوید:

۴۶- پس از گله داران و چوپانان و شکارچیان کاست چهارم است که پیشه‌وران و پیله‌وران و مزدورانند. پاره‌ای از اینان به دولت عوارض می‌پردازند و یا خدمات دولتی انجام می‌دهند. اسلحه‌سازان و کشتی‌سازان، بر طبق قرارداد رسمی، مزد و جیره از شاه دریافت کرده و تنها برای او کار می‌کنند. جنگ‌افزار سپاهیان را سپه‌سالار فراهم می‌آورد، کشتی‌ها را دریا سالار به ناخدایان و بازرگانان می‌سپارد.

۴۷- کاست پنجم رزمندگان‌اند. آنگاه که در خدمت نیستند وقت را به بطالت می‌گذرانند و می نوش می‌کنند. هزینه آنان را خزانه سلطنتی می‌پردازد. از این رو با سرعت برای لشکرکشی آماده می‌شوند زیرا به جز تن خود چیز ی نباید بیاورند.

۴۸- ششم بازرسانند. اینان باید شاه را از آنچه می‌گذرد آگاه کنند. با روسبی‌ها همکاری می‌کنند. بازرسان شهری با روسبیان شهری و بازرسان اردو با روسبیان اردو. اما کسانی به این شغل گماشته می‌شوند که بیش از همه با آنان اطمینان باشد.

۴۹- هفتم مشاوران و ملازمان پادشاه‌اند که رؤسای اداره‌های دولتی بوده و داوران دادگستری‌اند. برطبق قانون از کاست دیگر زنی را به همسری گرفتن و یا تغییر شغل دادن مجاز نیست. هیچ کس حق ندارد بیش از یک شغل داشته باشد مگر اینکه از کاست فیلسوفان باشد زیرا به گفته مگاستنس فیلسوف‌ها برتر از همگان‌اند.

۵۰- صاحبان منصب‌ها: پاره‌ای عضو هیئت بازار و بعضی عضو هیئت شهر و بقیه مسئول سپاهیانند. از میان اینان مأمورین بازار باید امور رودها را تمشیت داده، و مانند مصر، زمین ها را مساحی کنند. آبراهه‌های گرفته را، که آب باید از آن‌جاها به جوی‌ها رود، بازرسی نمایند تا آنکه همه از آنها سود برابر ببرند. کسانی که سرپرست شکارچیان هستند اجازه دارند، مورد به مورد، به افراد پاداش و یا کیفر دهند. عوارض گردآوری می کنند و بر حرفه‌های مربوط به روستا نظارت دارند. مانند تبرداران و نجّارها و کسانی که روی فلز برنج کار می‌کنند و معدنچیان. راهسازی می‌کنند و در هر ده استادیا ستونی می‌گذارند که راه‌های فرعی و فاصله‌ها را نشان می‌دهد.

۵۱- اعضا هیئت شهری به شش گروه پنج نفره تقسیم می‌شوند: یک گروه مأمور نظارت بر هنرها و صنایع دستی است. یک گروه مأمور رسیدگی به امور بیگانگان است. محل اقامت آنان را فراهم ساخته و رفتار آنان را زیر نظر می‌گیرند. برایشان ملازم معین می‌کنند. در سفر آنان را همراهی می‌کنند. اگر درگذشتند ماترک آنان را پس میفرستند. اگر بیمار شوند از آنان پرستاری می‌نمایند. اگر بمیرند آنان را به خاک می‌سپرند. گروه سوم مأمور تولد و مرگ اند که کی و چگونه رخ می‌دهد. هم برای گرفتن مالیات و هم می‌خواهند که، خوب یا بد، از تولد و مرگ اشخاص آگاه باشند. گروه چهارم بر کار داد و ستد و خرید و فروش نظارت دارند. مراقب وسایل وزن کردن بوده توجه دارند به هنگام فروش میوه کم فروشی نشود. یک‌نفر اجازه ندارد، بی‌پرداخت مالیات، یک کالا را دو بار بفروشد. گروه پنجم کسانی هستند که بر

ساخته‌های پیشه‌وران نظارت می‌کنند. مراقبند این اشیاء را بر طبق مُهر بفروشند نو را نو و کهنه را کهنه. هر کس این دو را به‌هم آمیزد جریمه می‌شود. گروه ششم کسانی‌اند که باید یک دهم بهایی را که هر چه خرید و فروش می‌شود وصول نمایند. اگر کسی از مالیات بدزدد به مجازات مرگ محکوم می‌شود. اینهایند وظیفه‌های اختصاصی هر یک از گروه‌ها. اما دسته جمعی به امور خصوصی و همگانی می‌پردازند: مانند مرمت بناهای همگانی و نظارت بر قیمت‌ها و محل بازارها و بندرگاه‌ها و معبدها.

۵۲- از اعضاء هیئت‌های شهری که بگذریم اداره ی عمومی دیگری است که سرپرست امور دفاعی و نظامی است اینان نیز به شش گروه و هر گروه پنج نفر تقسیم می‌شوند. از این گروه‌ها یکی با دریا سالار همکاری می‌کند. دیگری با کسی که مسئول دسته‌های گاوهایی مختص حمل و نقل جنگ افزارها و تدارکات سپاه و علوفه چهارپایان سپاه است. نوکرها هم زیر نظر اینانند. مراد از نوکران طبال‌ها و سنج‌زن‌ها و مهترها وافزار سازها و یاران آنان است. برای جمع‌آوری علوفه با صدای زنگ به اطراف می‌روند. با پاداش وکیفر بر سرعت و امنیت امر جمع آوری علوفه می‌افزایند. گروه سوم کسانی هستند که متصدی پیاده نظام‌اند. گروه چهارم مسئول اسب‌هایند. گروه پنجم به امور مربوط به گردونه‌ها می‌پردازند. گروه ششم امور مربوط به فیل‌ها را انجام می‌دهند. اصطبل اسب ها و فیلخانه‌ها متعلق به دربار است. زرّادخانه نیز همین‌گونه. سپاهیان تجهیزات خود را به زرادخانه می‌سپارند و اسب‌ها را مانند دیگر حیوانات به اصطبل شاهی. بر اسب‌ها دهانه نمی‌زنند. اسب‌ها را با افسار هدایت می‌کنند تا پای آنان از یراق رنجیده نشود و به هنگام کشیدن ارابه توانایی خود را از دست ندهند. در هر گردونه افزون بر راننده دو رزمنده هست. اما بر هودج فیل چهار نفر می‌نشینند. فیلبان و سه نفر کمان‌دار. این سه تن از بالای فیل تیر می‌اندازند.

۵۳- تمام هندیان ساده زندگی می‌کنند به خصوص هنگام لشکرکشی. سر و

صدای بی‌جهت نمی‌کنند و از این بابت نظم را رعایت می‌نمایند. اما بزرگ ترین کَف نفس آنان در زمینه دزدی است. مگاستانس می‌گوید آنگاه که در اردوی **سندراکوتس** بود با آنکه افراد اردو بیش از چهل هزار نفر بودند هیچ روزی نشد که دزدی‌ئی بیش از دویست درخما گزارش شود. آن‌هم در میان مردمی که قوانین نوشته و مدون ندارند. در ادامه می‌گوید خط نوشتن بلد نیستند و همه چیزها را با حافظه نظم و ترتیب می‌دهند. با اینهمه با سعادتند زیرا ساده و صرفه‌جو هستند. شراب نمی‌نوشند مگر به هنگام قربانی کردن‌ها. اما نوشابه‌ای دارند که از برنج می‌گیرند و نه از جو. غذای اصلی آنان برنج جوشیده است. دلیل سادگی آنان قوانین آنهاست در اصل مرافعه‌جو نیستند و به بهانه قرارداد و امانت گذاری اقامه دعوا نمی‌نمایند و گواه نمی‌آورند و مُهر و قفل ندارند. به کسی که مال خود بدو می‌سپارند اطمینان دارند. در خانه و اسباب زندگی خود را نمی‌بندند و محافظ ندارند. اینها همه بر بصیرت آنان دلالت می‌کند. اما دیگر رسوم و عادات آنان را هیچ کس نمی‌تواند پسند کند. همیشه تنها غذا می‌خورند. وقت معین و مشترک برای خوردن نهار و یا صبحانه ندارند. هر موقع که گرسنه شوند می‌خورند. این‌گونه غذا خوردن برای زندگی اجتماعی و متمدن پسندیده نیست.

۵۴- در ورزش‌ها بیش از همه به مالش علاقمنداند که با ترکه‌های نرم آبنوس بدن هایشان را نرمش می‌دهند. تشییع جنازه آنها بی‌تشریفات است. گروه‌های ساده دارند. اما بر خلاف سادگی عمومی شوق و ذوق بسیار دارند تا خود را بیارایند. جامه‌های زردوزی شده بر تن می‌کنند. زیور و آلات مرصع با سنگ‌های گران‌بها و لباس‌های رنگین دارند. چترهای سایه‌انداز دست می‌گیرند. چون به زیبایی بهای بسیار می‌دهند در آرایش و پیرایش خود کوتاهی نمی‌کنند. افزون بر این برای فضیلت و راستگویی ارزش قائلند. به ریش سفیدان و کهن‌سالان، به این شرط عزت و احترام می‌گذارند که خردمند و دوراندیش باشند. همسران متعدد می‌گیرند و آنان را از پدران و مادران آنان می‌خرند. گاهی در برابر یک جفت گاو. بعضی را برای این

انتخاب می کنند که گوش به فرمان باشند و پاره‌ای را برای تمتع جنسی و فرزندان زیاد داشتن. اگر شوهر اصراری نداشته باشد که همسرش پاکدامن باشد زنان اجازه دارند خودفروشی کنند. به هنگام قربانی کردن و بوی خوش سوختن و ساغرریزی نذری حلقه‌ی گل به گردن نمی‌اندازند. حیوان قربانی را سر نمی‌برند. آن را خفه می‌کنند تا بی‌عیب و نقص تقدیم ایزد شود. اگر کسی گواهی دروغ دهد دست و پایش را قطع می‌کنند. اگر کسی باعث نقص عضو دیگری شود نه تنها همان عضو او را معیوب می‌کنند بلکه دست او را نیز می‌برند. اگر سبب شود تا پیشه‌وری، که کاردستی می‌کند، دست یا چشم خود را از دست دهد محکوم به مرگ می‌شود. با آنکه مگاستانس می‌گوید در هند بردگی مرسوم نیست اما اونسیکریتوس اعلام می‌دارد که در کشور موزیکانوها بردگی رواج دارد. از دیگر فضایل آن کشور حکایت‌ها کرده و حکومت آن‌جا را تحسین می‌کند.

۵۵- پرستاری از شاه بر عهده زن‌هاست. آنان را از پدر و مادرشان می‌خرند. محافظین شاه و بقیه نیروی مسلح در بیرون دروازه هستند. اگر زنی شاه را در هنگام مستی به قتل رساند، به عنوان پاداش، همسرش جانشین او می‌شود. فرزندان به دنیا آمده از آن ازدواج وارث تاج و تخت می‌شوند. شاه در اثنای روز نمی‌خوابد حتی در اثنای شب برای خنثی کردن دسیسه‌های قتل باید جا ی خواب خود را عوض کند. اگر برای مقاصد غیر نظامی ازکاخ خود بیرون شود به محاکم دادگستر ی می‌رود و تمام روز را به شنیدن دعواها می‌گذراند. حتی در آن هنگام که نیاز به استراحت دارد. پرستاری از او چنین است. بدنش را با ترکه‌های چوبی مالش می‌دهند و چهار نفر در اطراف او ایستاده‌اند تا وی را بمالند. برای قربانی کردن نیز ازکاخ خارج می‌شود. گاهی همراه زنان، که اطراف آنان را نیزه‌داران فرا گرفته‌اند، به گردش می‌رود. راهی را که می‌خواهد به پیماید با ریسمان می‌بندند. هر کس از ریسمان بگذرد، و به زن‌ها نزدیک شود، به قتل می‌رسد. در جلوی آنان طبال‌ها و سنج‌کوب‌ها حرکت می‌کنند. شاه در محوطه‌ای محصور شکار می‌کند. از

بلندی کرسی واقع درگردونه تیر می‌اندازد. دو یا سه زن تیرانداز کنار او می‌ایستند. اگر در محوطه‌ای غیر محصور بخواهد شکار کند سوار فیل می‌شود. بعضی از زنان سوار گردونه‌اند و بعضی سوار اسب و بعضی سوار فیل و تمام آنان انواع جنگ‌افزار را حمل می‌کنند. به هنگام جنگ نیز همین‌گونه عمل می‌شود.

۵۶- این رسم‌ها در مقایسه با آنچه در میان ما رواج دارد تازه و نو می‌نمایند. اما آنچه خواهد آمد غیر معمول‌تر است: مثلاً مگاستانس می‌گوید که مردهایی که در **کائوکاسوس** می‌زیند با زن‌ها، در ملاء عام، هم‌آغوش می‌شوند. نعش بستگان خود را می‌خورند. میمون‌ها می‌توانند سنگ‌ها را بغلطانند. چون در پرتگاه‌ها به شکار میمون‌ها می‌روند میمون‌ها سنگ‌های بزرگ را بروی کسانی که آنها را دنبال کرده‌اند می‌غلطانند. بیشتر حیواناتی که در سرزمین‌های دیگر اهلی هستند در هند وحشی‌اند. از اسبهایی حکایت می‌کنند که شاخ دارند و سر آنان مانند سر آهوست. نی‌هایی که تا سی بغل درازا دارند و حتی بعضی نی‌ها که روی زمین دراز باشند پنجاه بغل قد دارند و قطر آنها به سه ارش و یا ۶ ارش می‌رسد.

۵۷- اما مگاستانس از قلمرو عقل دور شده وارد سرزمین افسانه‌ها می‌شود و صحبت از مردمی می‌کند که پنج وجب یا سه وجب قد دارند. بعضی منخرین ندارند و در بالای دهان فقط دو سوراخ برای نفس کشیدن دارند. می‌گوید این مردم سه وجبی هستند که به جنگ لک‌لک‌ها و کبک‌هایی که به اندازه غاز هستند می‌روند. می‌گوید اینان تخم لک‌لک‌ها را گردآوری کرده نابود می‌سازند. به این سبب در آن‌جا نه تخم لک‌لک یافت می‌شود و نه لک‌لک جوان. چه بسا لک‌لکی که از این صحنه جنگ جان سالم به در می‌برد سرپیگان برنزی در تن او نشسته است. از همین دست است داستان‌های مربوط به مردمی که از گوش‌های خود به جای رختخواب استفاده می‌کنند و مردمان وحشی و دیگر غول‌های بی‌شاخ و دم. می‌گوید مردم وحشی را نمی‌توان نزد ساندراکوتوس آورد زیرا آنقدر غذا نمی‌خورند تا بمیرند. پاشنه‌های پایشان در جلو است و کف و انگشتان پایشان در

پشت پاهایشان. اما مردمی که دهان ندارند ولی آرام هستند به حضور او آورده می‌شوند. اینان در سرچشمه‌های گنگ زندگی می‌کنند. اینان با دود گوشت‌هایی که کباب می‌شود و بوی میوه‌ها و عطر گل‌ها زندگی می‌کنند زیرا دهان ندارند و فقط سوراخ‌هایی برای نفس کشیدن دارند. اگر بوی بد به مشام آنان برسد رنج می‌برند و به این علت، مخصوصاً در اردو، نمی‌توانند زندگی کنند. می‌گوید فیلسوفان برای او از مردمی سخن گفته اند که تیز پا هستند و می‌توانند حتی از اسب‌ها تندتر بدوند و مردمی که گوشهای آنان چنان بزرگ است که به پاهایشان می‌رسد و می‌توانند در آن‌جا بخوابند و آن چنان نیرومندند که می‌توانند درختان را از ریشه در آورند و زه‌کمان را پاره کنند. مردمی که یک چشم دارند و گوش‌های آنان چون گوش‌های سگ است و چشم آنان در میان پیشانی آنان قرار دارد. موهایشان همیشه سیخ ایستاده است. پستان‌های آنان پشم آلود است. مردمی که دماغ ندارند و همه چیز را می‌خورند از جمله گوشت خام که عمرشان کوتاه است و پیش از آنکه پیر شوند می‌میرند. لب‌های بالای آنان به مراتب از لب‌های پایین آنان جلوتر آمده و برجسته‌تر است. در باره‌ی مردمی که بیش از هزار سال زندگی می‌کنند همان افسانه‌هایی را که **سیمونیدس** و **پیندار** گفته‌اند تکرار می‌کند. گفته **تیماجنس** که از آسمان فلز و برنج می‌بارد نیز افسانه است. اما گفته مگاستنس که رودخانه‌ها خاک طلا می‌آورند، و بخشی از آن به عنوان مالیات به شاه داده می‌شود، به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید زیرا که در ایبریا نیز چنین است.

۵۸- هنگام گفتگو از فیلسوفان مگاستنس می‌گوید آنان که درکوهستان‌ها زندگی می‌کنند در مدح **دیونیسوس** سرود می‌خوانند . گواه این گفته خود را وجود تاک وحشی و عشقه و درخت غار و مورد و شمشاد و دیگر گیاهان همیشه سبز می‌داند. گیاهانی که همانند آن در آن‌سوی فرات دیده نمی‌شود، مگر در پارک‌های عمومی که آنهم با دقت و حوصله زیاد پرورش یافته است. می‌گوید رسم پوشیدن لباس کتان و گذاشتن عمامه و جامه‌های با رنگ های شاد و سنج زدن و طبل کوفتن هنگام

بیرون آمدن شاه ازکاخ از رسوم مربوط به دیونیسوس است. سرانجام اضافه می‌کند فیلسوفان مقیم جلگه‌ها **هراکلس** را می‌پرستند. تمام این گفته‌های مگاستنس چرند و پرند است. بیشتر مؤلفان این گفته‌ها را رد می‌کنند. از جمله راجع به تاک و شراب. زیرا در ارمنستان و تمام بین‌النهرین و بخش‌هایی از ماد و بعد از آن حتی در پارس و کرمانیاو سرزمین‌هایی واقع در آن‌سوی فرات درخت انگور خوب و شراب ناب فراوان است.

۵۹- به هنگام گفتگو از فیلسوف‌ها مگاستنس آنانرا به نوعی دیگر نیز تقسیم می‌کند. اصرار می‌ورزد دو نوع فیلسوف در هند وجود دارد. یکی را **براخمانس** و دیگری را **کارمانس** می‌نامند. شهرت بر اخمانس‌ها بیشتر است زیرا به آنچه می‌گویند بیشتر اعتقاد داشته و بهتر عمل می‌کنند. می‌گوید اینان از همان موقع که نطفه‌ی آنان بسته می‌شود، یعنی آن هنگام که جنین بوده و در زهدان بسر می‌برند، زیر نظر و سرپرستی دانایان قرار دارند. مشهور است که بر اخمانس‌ها به سراغ زن باردار و کودکی که در شکم دارند می‌روند تا برای آسان زائیده شدن کودک دعا بخوانند. اما در حقیقت راهنمایی‌های خردمندانه و اندرزهای عاقلانه به مادر می‌دهند. می‌گویند زنانی که از شنیدن این گفته‌ها حظ برده و خوشحال شوند نهایت خوش‌اقبالی را از جانب فرزندان خود بهره می‌برند. پس از زاییده شدن کودک اشخاص گوناگون یکی پس از دیگری و به ترتیب مأمور پرستاری کودک می‌شوند و هر چه سن کودک بیشتر می‌شود آموزگاران و استادان ورزیده‌تر و فاضل‌تر برای آنان فراهم می‌آورند. فیلسوفان در جنگلی بیرون شهر در محوطه‌ای محصور به سر می‌برند. تنها به برآوردن نیازهای طبیعی خود می‌پردازند. با سادگی زندگی می‌کنند. بر بستری ازکاه و پوست می‌خوابند. از خوردن گوشت و هر غذای حیوانی پرهیز می‌کنند. از لذت هم آغوشی روزه می‌گیرند. تنها به گفته‌های از دل برخاسته گوش می‌دهند. با کسانی به گفتگو می‌نشینند که می‌خواهند گفته‌های آنان را بشنوند. شنونده نباید صحبت کند یا سرفه نماید و یا آب دهان بیرون اندازد. اگر چنین کند از

مجلس آن شخص فیلسوف بیرون رانده خواهد شد زیرا نمی‌تواند بر نفس خود مسلط باشد. چون سی و هفت سال بدین‌گونه زندگی کنند آنگاه به خانه و کاشانه اصلی خود باز می‌گردند. ازادانه و با قید و بند کمتر زندگی می‌کنند. لباس کتان بر تن می‌کنند و به‌گونه‌ای معتدل زیور و آلات طلا بر گوش و دست خود می‌آویزند و غذای حیوانی می‌خورند و به کار هیچ کس دخالت نمی‌کنند. از خوراک تند و تیز و ادویه دار پرهیز می‌کنند. تا آن‌جا که ممکن است همسر می‌گیرند تا هر چه بیشتر فرزند پیدا کنند زیرا از همسران بیشتر تعداد بیشتری فرزند جدی و ساعی پیدا خواهند کرد. چون خدمتکار ندارند لازم است که پرستار بیشتر برای فرزندان داشته باشند. اما همسران خود را از دانش خویش آگاه نمی‌کنند. از یک سو نگران هستند که اگر زن گمراه شد دانش پنهانی آنان را به شخص ناباب و نااهل بازگو کند. از سوی دیگر پروا دارند که اگر زن نیز دانا و باکفایت شود امکان دارد شوهرش را ترک کند. زیرا فردی که لذت و رنج و یا زندگی و مرگ برایش یکسان شود محال است از شخص دیگری اطاعت نماید و مرد دانا و صمیمی و زن دانا و صمیمی چنان فردی می‌شود. بیش از هر چیز راجع به مرگ گفتگو می‌کنند. زیرا بر این باورند که زندگی در این دنیا همانند آن دوره‌ایست که جنین در زهدان مادر است. مرگ برای کسانی که عمر خود را صرف فراگرفتن دانش و آگاهی کرده باشند همچون تولد است و گام نهادن به زنده بودن واقعی یعنی زندگی سعادتمندانه. بنابراین بیش از هر چیز خود را برای مردن آماده می‌کنند. بر این باورند آنچه بر آدمیزاد روی می‌دهد نه خوب است و نه بد. اگر چنین نبود نمی‌بایست از یک رخداد پاره‌ای خوشحال شده و به وجد آیند و جمعی دیگر از همان رخداد اندوهگین و پژمرده شوند. این هر دو حال مانند رویا است. این شدنی نیست که کسی از یک واقعه یا پیغام رنجیده شود. سپس عوض شود؛ از همان رویداد و همان خبر لذت ببرد و حظ کند. مگاستنس درباره‌ی عقاید برخمان‌ها درباره‌ی جهان طبیعت می‌گوید: حکایت از ساده‌لوحی آنان می‌کند زیرا کردار آنان به مراتب از سخن آنان گویاتر است. بدین سبب برای بیان

باورها و نظرات خود معمولاً دست بدامان افسانه‌ها می‌شوند. از بسیاری جهات با یونانیان هم عقیده هستند. مانند یونانی‌ها اعتقاد دارند هستی آفریده شده و فسادپذیر است و چون یونانیان بر این رأی هستند که دنیا کروی شکل است. خدایی که آنرا آفریده و مدیریت می‌کند در تمام آن جاری و ساری است. اینکه عناصر اولیه اشیاء گوناگون‌اند اما عنصر اولی آفرینش آب بوده است. اینکه افزون بر چهار عنصر طبیعی عنصر پنجمی نیز هست که تمام اجرام سماوی و اجسام زمینی از آن ترکیب شده است. و اینکه زمین مرکز کائنات است و مؤلفان درباره‌ی بذر اولی و روح و دیگر نظرات همانند آنان رأی می‌دهند و همانند افلاطون درباره‌ی روح افسانه می‌بافند و راجع به جاودانگی روح و داوری در روز بازپسین و دیگر مفاهیم از این حیث نظرات مشابه دارند. چنین است شرح احوال براخمان‌ها.

۶۰- اما درباره‌ی گارمان‌ها. می‌گوید با عزت ترین اینان «جنگل نشینان» هستند. در جنگل‌ها زندگی می‌کنند. گذران آنان با برگ درختان و میوه‌های وحشی است. تن را با پوست درخت می‌پوشانند. شراب نمی‌خورند. از هم آغوشی پرهیز دارند. رابطه‌ی آنان با شاهان از طریق پیک هاست. شاهان از آنان درباره‌ی علت اشیاء و جنگل‌نشینی و چگونگی التماس و استغاثه بدرگاه الوهیت پرسش می‌نمایند. پس از جنگل‌نشینان، پزشکان مورد احترامند. اینان دانشمندانی انسان دوست‌اند. مردانی که با سادگی زیسته از خانه بیرون نمی‌شوند. با برنج و دوغ جو به سر می‌برند. اینها هم گدایی می‌کنند و یا بدان‌ها هدیه می‌دهند. می‌توانند با جادو و سحر مردم را صاحب فرزندان بسیار کنند. بر طبق خواست پدران و مادران دختر یا پسر بزایند. بیشتر بیماری‌ها را با خوراکی‌ها و پرهیزها درمان می‌کنند. از میان درمان‌های آنان بیشتر روغن‌ها و ضمادهایشان با ارزش است. دیگر درمان‌های آنان زیان دارد. این طبقه و طبقه دیگر تمرین استقامت و تحمل می‌کنند. چه از نظر بردباری در رنج چه از نظر پشتکار. می‌توانند تمام روز را در حالتی معین به ایستند. فالگیر و پیشگو و افسونگران دارند که در آداب و مراسم تشییع تخصص دارند.

برای گرفتن نذورات از این روستا به آن روستا و از این شهر به آن شهر می‌روند. هستند دیگرانی که از اینان بافضیلت‌تر بوده و آداب دان ترند اما اینان نیز از گفتگوهای عامیانه درباره‌ی روز واپسین و جهنم دوری نمی‌جویند زیرا می‌پندارند این گونه گفتگو موجب زهد و وارستگی می‌شود. بعضی زن‌ها نیز مانند مردان به دنبال علم و دانش می‌روند و این‌گونه زنان نیز از لذت هم‌آغوشی پرهیز می‌نمایند.

۶۱- اریستوبولوس می‌گوید با دو آموزگار فلسفه که هر دو براخمان بودند در تاکسیلا دیدار داشته است. آنکه سالدارتر بود سرش را تراشیده بود و آنکه جوان بود گیسوی بلند داشت و هر دو را مریدان دنبال می‌کردند. آنگاه که فرصت داشتند اوقات را در بازار می‌گذراندند و به عنوان اندرزگو به آنان احترام گذاشته می‌شد و اجازه داشتند که هر کالایی را که بخواهند رایگان ببرند. هر کس را درود می‌گفتند بر آنها روغن کنجد می‌ریخت چنان که از سر و رویشان سرازیر می‌شد. چون عسل و کنجد را برای فروش عرضه کرده بودند اینان بی‌پرداخت قیمت از آن‌ها کلوچه می‌ساختند و گذران می‌کردند. به سر میز خوراک اسکندر آمدند و ایستاده غذا خوردند و اسکندر را تحمل آموختند. به جای نزدیکی رفتند. آنکه کهن‌سال بوده پشت بر زمین خوابید و اشعه خورشید و بارش باران را تحمل کرد (زیرا باران از آغاز بهار شروع شده بود). آنکه جوانتر بود بر یک پا ایستاد و کنده‌ای را که ۳ ذراع طول داشت بر سر دست نگاه داشت. چون یک پای او خسته می‌شد پای دیگر را بر زمین می‌گذاشت و آن دیگری را بلند می‌کرد. تمام روز چنین کرد. آنکه جوانتر بود به مراتب از آنکه سالدارتر بود بر تن خویش چیره‌تر بود. تا فاصله‌ی کمی همراه اسکندر شد. اما اندکی بعد بازگشت و رهسپار موطن خود شد. چون اسکندر به دنبال او فرستاد برای اسکندر پیغام داد اگر می‌خواهد از او چیزی کسب کند باید پیرو او شود. اما آنکه سالدارتر بود همراه اسکندر شد و به جمع مصاحبان اسکندر ملحق شد. لباس و طرز زندگی خود را تغییر داد. چون به او ایراد گرفتند که چرا چنین می‌کند پاسخ داد که چهل سالی را که نذر کرده بود ریاضت بکشد تمام کرده

است. اسکندر به فرزندانش هدایا داد.

۶۲- اریستوبولوس از رسوم غیر متعارف و نوظهور در تکسیلا خبر می‌دهد. آنانکه به علت تنگدستی نمی توانند برای دختران خود همسر پیدا کنند آنان‌را در اوج جوانی به بازار می‌برند و شیپور و طبل می‌زنند (همانگونه که هنگام فروش احشام این آلات را به صدا در می‌آورند) تا جمعیتی فراهم آید. برای نخستین کسی که گام جلو نهد نخست پشت دختر را تا شانه برهنه می‌سازند و آنگاه بخش‌های جلوی او را. اگر مورد پسند واقع شود و راضی باشد با شرایط معلوم به همسری آن مرد در می‌آید. نعش مردگان را بیرون می‌اندازند تا طعمه‌ی لاشخورها شود. بعد هم می‌گوید شنیده است در پاره‌ای از قبیله‌ها زنان خوشحال می‌شوند که همراه شوهر درگذشته خود سوخته شوند. به کسانی که بدین امر رضایت نمی‌دهند با حقارت نگاه می‌کنند. این رسم را دیگر مؤلفان نیز گزارش کرده‌اند.

۶۳- انسیکریتوس می‌گوید خود مأمور گفتگو با این گونه آموزگاران فلسفه شد. اسکندر شنیده بوده هستند کسانی که همیشه برهنه‌اند و وجود خویش را وقف تحمل سختی‌ها می‌کنند و اینان از عزت و احترام زیاد برخوردارند. چون از آنان به جایی دعوت شوند دعوت را اجابت نخواهند کرد و خواهند گفت هر کس بخواهد از محضر آنان بهرمند شود باید به خدمت آنان رود تا از گفته‌ها و کردار آنان فیض برد. در چنین شرایطی اسکندر درست نمی‌دانست خود به دیدن آنان رود و یا آنان را مجبور سازد بر خلاف میل خود کاری کنند که رسم گذشتگان آنان نبوده باشد. بنابراین وی بدین مأموریت رفت. پانزده نفر را دید که در فاصله‌ی بیست استادیایی از شهر گرد یکدیگر بودند و هر یک به وضعی ایستاده، نشسته و بی‌حرکت روی زمین خوابیده بودند. تا هنگام غروب که به شهر بازگشتند. تحمل آفتاب سوزان دشوار بود و به هنگام نیمروز چنان گرم بود که با پای برهنه راه رفتن تحمل ناپذیر می‌نمود.

۶۴- انسیکریتوس می‌گوید که یکی از اینان که **کالانوس** نام داشت اسکندر را تا

پارس همراهی کرد. سرانجام نیز همان‌گونه که رسم پدران اوبود خود را بر روی توده‌ای از چوب خشک سوزاند. می‌گوید نخستین بار که کالانوس را دید روی سنگ‌ها درازکشیده بود. به کالانوس می‌گوید شاه وی را مأمورکرده است تا از دانش آموزگاران فلسفه آگاه شده به وی گزارش کند و اگر ایرادی نباشد می‌خواهد به تعالیم اوگوش دهد. چون کانالانوس دید که او شنل بر تن و کلاه لبه‌دار بر سر و پاافزار بر پا دارد خنده سر داد و گفت «در ایام باستان دنیا آکنده بود از انواع خوراک های جو و گندم همانگونه که امروزه از شن و سنگ ریزه پر است. فواره‌ها افشان بودند پاره‌ای با آب و بعضی با شیر یا عسل یا شراب و بعضاً با روغن زیتون. اما به علت پرخوری و تجملات، آدمیزاد، گرفتار غرور و تکبر بیش از حد و اندازه شد. زئوس از این وضع به خشم آمد و هر چه بود ویران ساخت و آدمی را به زندگی رنج‌آور و غم‌آلود محکوم کرد. چون دوباره کَف نفس و دیگر فضایل اجتماعی از نو پیدا شود، بار دیگر فراوانی نعمت و برکت خواهد بود. اما وضع آدمیزاد امروزی از همیشه بدتر است و نخوت و خواسته‌های او بیش از همیشه. بنابراین خطر نابودی همه چیز وجود دارد. اونسیکریتوس می‌افزاید کالانوس به وی گفت اگر می‌خواهد از وی تعلیم بگیرد بهتر است لباس از تن در آورد و همانند او روی سنگ‌ها بخوابد. اونسیکریتوس تردید داشت که چنین بکند یا نکند. در این اثنا **ماندانیسه** که کهن‌سال‌ترین و خردمندترین فلسفه آموزان بود کالانوس را به عنوان کسی که از تکبر بد می‌گوید، اما خود مظهر تکبر است، معرفی کرد. آنگاه ماندانیس اونسیکریتوس را جلو خواند و شاه را تحسین کرد زیرا با آنکه باید به امور چنان شاهنشاهی وسیعی رسیدگی کند باز هم جویای خرد و دانش بود. می‌گوید شاه [=اسکندر] تنها فیلسوفی صاحب جنگ‌افزار است که او تا بحال دیده و این سودمندترین رویداد ممکن است که شخص آن چنان قدرتمند شود که بتواند همگان را خواسته یا نخواسته مطیع خویش سازد اما دیگران را ترغیب و یا حتی مجبورکند که کف نفس بیاموزند و اسب سرکش هوس‌های خود را افسار زنند. سپس پوزش خواست که

برای بیان آنچه در دل دارد باید با واسطه گری سه نفر مترجم، که جز زبانی که عوام بلد هستند چیزی نمی دانند، سخن گوید و بـه ایـن عـلت نـمی‌توانـد مـطالب و مفاهیمی را منتقل سازد که واقعاً سودمند باشند. عرضه اندیشه، با واسطه گری سه مترجم عامی مانند آن است که بخواهند از گل و لای آب زلال و گوارا بدست آورند.

۶۵- به‌هر حال بنا به گفته اونسیکریتوس چکیده گفته‌های او شاید این معنا را می‌رساند. بهترین تعالیم این است که لذت و درد را از روح زدود و اینکه تفاوت است میان درد با رنج. زیرا درد دشمن آدمی است و رنج دوست اوست. آدمی تن را با رنج ممارست می‌دهد تا در عقایدش استوار شود و از جَر و بحث پرهیز کند و بتواند، چه در خلوت و یا در جمع، به همه اندرز نیکو دهد. بنابراین به شهروندان تکسیلا توصیه کرده بود که اسکندر را پذیرا شوند زیرا روی خوش نشان دادن به آنکه بر آنان مزیت و برتری دارد شایسته است. اما اگر در فضیلت و ادراک به پای آنان نرسد آنگاه به سوی نیکی و خوبی گرایش یافته و فرصتی خواهد داشت تـا متعالی شود. انسیکریتوس می‌گوید سپس ماندانیس خواست بداند آیـا یـونانیان چنین آئینی را تعلیم می‌دهند؟. چون پاسخ شنید که فیثاغورث تعالیمی هـمانند داده است و نیز به مردم توصیه کرده از مصرف گوشت پـرهیز کـنند و سـقراط و دیوگنس نیز همین‌گونه تعلیم می‌داده‌اند و خود او نیز از شاگردان دیوگنس بـوده است. ماندانیس پاسخ داد در این صورت می‌توان پذیرفت یونانیان رویهم‌رفته از عقل بی‌بهره نیستند اما از یک رو در خطا و اشتباهند و آن این است که عادت و رسم را بر طبیعت ترجیح می‌دهند. اگر چنین نبود از برهنه بودن شرمگین نبودند و مانند او ساده زندگی می‌کردند زیرا بهترین بناها آن است که تا ممکن است کمتر نیاز به مرمت داشته باشد. انسیکریتوس در ادامـه گـفتار خـود مـی‌گوید ایـنان دربـاره‌ی پـدیده‌های بـیشمار طـبیعت تـحقیق و جسـتجو مـی‌کنند. از جـمله پـیشگویی- خشکسالی- بیماری‌ها. چون از شهر بیرون می‌روند به جاهایی که بـازار تشکـیل می‌شود می‌روند. هر جا با کسی روبرو شوند که انگور یـا انـجیر داشـته بـاشد آن

شخص رایگان به آنان میوه می‌بخشد. اما اگر روغن داشته باشد آن‌را بر سر آنان می‌ریزد و تن آنان را روغن آلود می‌نماید. در سراهای توانگران بروی اینان باز است. حتی به بخش‌های زنانه خانه‌ها می‌روند. با صاحبان خانه هم سفره و هم صحبت می‌شوند. بیماری جسمی را مایه آبروریزی و رسوایی می‌دانند. آنکس که ظن می‌برد در بدنش بیماری پیدا شده است با آتش خودکشی می‌کند. هیزم برای سوزاندن نعش خود فراهم آورده تن خود را با روغن می‌آلاید و بر توده هیزم می‌نشیند و دستور می‌دهد تا آتش را بیفروزند و بی‌آنکه حرکت کند می‌سوزد.

۶۶- نئارخوس درباره‌ی آموزگاران فلسفه چنین می‌گوید: براخمان‌ها به امور دولتی می‌پردازند. مشاوربن شاه‌اند. پاره‌ای از آنان درباره‌ی پدیدهای طبیعی پژوهش می‌کنند. کانالوس یکی از اینان است. همسران آنان در کسب دانش آنان را یاری می‌دهند. تمام آنان به سختی روزگار می‌گذرانند. درباره‌ی رسم‌های دیگر هندیان می‌گوید: قوانین آنان چه عمومی یا فردی تدوین شده و مکتوب نیست. در مقایسه با دیگر اقوام رسم های شگفت‌انگیز دارند. مثلاً در میان بعضی از جماعات به جوانانی که در مسابقه مشت زنی پیروز شود دوشیزه‌ای را جایزه می‌دهند و تا جوانی که قهرمان می‌شود، بی‌هزینه، صاحب همسر شود. در میان بعضی قبایل هندی رسم است کسانی که با یکدیگر خویشی دارند به‌گونه‌ای اشتراکی کشت وکار کنند. چون خرمن بر می‌دارند هرکس آنچه برای گذراندن یکسال لازم دارد به خانه می‌برد بقیه را آتش می‌زنند و نابود می‌کنند تا مجبور به کار کردن شوند و به تن آسایی خو نگیرند. می‌گوید جنگ افزار آنان کمان و تیری است که سه ذراع طول دارد یا زوبین و سپری کوچک و شمشیری پهن که سه ذراع درازا دارد. به جای افسار دماغ بند به‌کار می‌برند که تفاوت چندان با پوزه بند ندارد. پرهٔ دماغ اسب‌های خود را با میخ سوراخ می‌کنند.

۶۷- نئارخوس شرحی دارد درباره تردستی و مهارت کسانی که در هند به کار صنایع دستی می‌پردازند. می‌گوید چون دیدند مقدونیان اسفنج فراوان مصرف

می‌کنند به تقلید از آن با مو و قیطان و ریسمان دسته‌های پشم را به یکدیگر دوختند و با مالش به صورت نمد در آوردند و سپس قیطان و ریسمان را بیرون کشیدند و نمد اسفنج مانند را با رنگ‌های گوناگون رنگ‌آمیزی کردند. سازندگان تن خراش‌ها و دبه‌های روغن مقادیر هنگفتی از این اشیاء تولید کردند. روی پارچه‌های کتانی که بسیار تنگ بافته شده پیام هایی می‌نویسند. هر چند پاره‌ای می‌گویند با خط نویسی آشنا نیستند. برنج را می‌ریزند و ریخته‌گری می کنند و آن‌را با گداختن و کوبیدن بوجود نمی‌آورند. با اینکه گزارش می‌کند که ظرف برنجی ریخته‌گری شده اگر بیفتد مانند سفال قطعه قطعه می‌شود اما دلیل آن‌را بیان نمی‌نماید. از جمله گفته‌ها راجع به هند این است که به جای تعظیم و کرنش به شاه، و دیگر کسانی که مقامی مسئول‌اند و یا در رتبه برتری هستند، برایشان دعا می‌کنند . سنگ‌های قیمتی به دست می‌آورند. مرادم بلور و الماس و یاقوت و لعل و انواع مروارید است.

۶۸- به عنوان نمونه ناهمخوانی آنچه مورخان می‌نویسند شرح احوال کالانوس را که نوشته‌اند با یکدیگر می‌سنجیم: همه می‌پذیرند که او همراه اسکندر رفت و داوطلبانه در حضور اسکندر خودش را سوزاند. اما شرحی که از چگونگی خودسوزی او می‌دهند یکی و هم آهنگ نیست. برای خودسوزی او انگیزه‌ای واحد عرضه نمی‌دارند. پاره‌ای این‌چنین می‌گویند: به عنوان مداح همراه اسکندر شد. بر خلاف رسم مشترک فلسفه آموزان آن سرزمین از مرزهای هند بیرون رفت: رسم این است اینان باید مشاوران شاه هند باشند تا آنان را در داشتن رابطه با ایزدان ارشاد کنند. همانگونه که مغان با شاهان پارس می‌کردند. اما در پازارگاد بیمار می‌شود. نخستین بیماری به عمر او. در هفتاد و سومین سالگی به زندگی خود پایان می‌دهد و به خواهش‌های شاه [اسکندر] اعتناء نمی‌کند. توده‌ای هیزمی را آماده کردند. تختی زرین بر آن نهادند. روی آن دراز کشید. خود را پوشاند و سوخت تا مرد. اما دیگران چنین می‌گویند: کلبه‌ای چوبی ساختند. آن‌را از برگ انباشتند بر سقف آن توده‌ی هیزمی نهادند. در معیت جمعیتی که او را همراهی کردند،

همان‌گونه که خواسته بود، در آن کلبه در بسته رفت. سپس خود را مانند تیری از چوب روی توده‌ای هیزم انداخت و با کلبه سوخت. از سوی دیگر مگاستنس می‌گوید نه تنها خودکشی از باورهای آموزگاران فلسفه هند نیست بلکه آن‌را ناشی از غرور جوانی می‌دانند. کسانی به پیشواز ضربه‌ای مهلک می‌روند و یا در پرتگاه می‌جهند که جسور و نادان‌اند. آنانکه از درد می‌ترسند خود را در آب ژرف غرق می‌کنند. آنانکه زیاد دردمند هستند خود را حلق آویز می‌نمایند. آنانکه طبیعتی آتشین دارند خود را می‌سوزانند. کالانوس از اینان بود. مردی بود که از خود هیچ اختیار نداشت و اسیر و برده ی میز[خوراک] اسکندر بود. به این علت کالانوس را سرزنش کرده و مردود می‌دانند. ولی ماندانیس را تحسین کرده و می‌ستایند. زیرا چون فرستادگان اسکندر ماندانیس را امرکردند که به دیدار پسر زئوس [=اسکندر] به شتابد تا هدیه پاداش گیرد والا کیفر خواهد دید وی پاسخ داد: نخست آنکه اسکندر پسر زئوس نیست زیرا حتی بر بخش کوچکی از زمین نیز فرمانروایی نمی‌کند. دیگر آنکه نیازی به هدیه‌های اسکندر، که هیچ‌گونه رغبتی بدان‌ها حس نمی‌کند، ندارد. سرانجام آنکه از تهدید او هم پروا ندارد زیرا تا زنده است هند خوراک کافی به او خواهد داد و چون درگذرد از قید کالبد رنجه شده از گذر سال‌ها خواهد رست و زندگانی روشن‌تر و زلال‌تر خواهد یافت. نتیجه این شد که اسکندر او را تحسین کرد و تسلیم شد.

۶۹- مطالب زیر را نیز مورّخان درباره‌ی هند می‌گویند. اینکه هندیان زئوس و رود گنگ و ایزدان محلی را پرستش می‌کنند. چون شاه گیسوی خود را می‌شوید جشنی بزرگ بر پا می‌دارند. در بزرگ نشان دادن ثروت خویش با یکدیگر رقابت می‌کنند. می‌گویند بعضی از مورچه هایی که طلا استخراج می‌کنند بال دارند. رودها با خود، همانند رودهای ایبریا، خاک طلا می‌آورد. در راه‌پیمایی‌ها به هنگام جشن‌ها فیل‌ها را با طلا و نقره می‌آرایند و هم‌چنین گردونه‌های اسب دار و گاوهای ارابه کش بسیاری را رژه می‌دهند. سپس نیروهای نظامی با لباس‌های رسمی به دنبال می‌آیند.

آنگاه ظرف‌های بزرگ زرین که پایه‌ای بزرگ داشته و بدنه آنها یک بغل قطر دارد. انواع میز و صندلی‌های بلند و جام‌ها و تغارهای بزرگ برای تن‌شویی که بیشتر از مس ساخته شده و با سنگ‌های قیمتی زمرد،لعل، الماس مرصع شده است. جامه‌های رنگین زری دوزی و گاوهای کوهان دار که رام شده‌اند و ببرها و شیرها و انواع پرندگان رنگارنگ خوش‌الحان. **کلیتراخوس** از ارابه‌های چهار چرخی حکایت می‌کند که رو ی آنها درختان پهن برگ می‌گذارند و انواع پرندگان اهلی بر شاخه‌های درخت آویزانند. می‌گوید از میان این پرندگان مرغ انجیرخوار از همه خوش صداتر است. مرغی را که **کاترئوس** می‌نامند و زیباترین و رنگین‌ترین پرها را دارد و در زیبایی نزدیک‌ترین مرغ به طاووس است.

۷۰- نویسندگان به هنگام طبقه‌بندی فیلسوفان هندی **پرامنی** را در مقابل اخمان‌ها می‌نهند. اینان فرقه‌ای مجادله گر و ستیزه جو هستند. براخمان‌ها به پژوهش در رشته‌های تاریخ طبیعی و نجوم می‌پردازند اما پرامنی‌ها آنان را ریشخند و مسخره کرده و شیاد و نادان به حساب می‌آورند. پاره‌ای از این ها را**پرامنی کوهی** و بعضی را **پرامنی برهنه** و دیگران را **پرامنی شهری** یا **پرامنی همسایه** می‌خوانند. پرامنی کوهی پوست آهو بر تن می‌کنند و خورجین‌های آکنده از انواع گیاهان دارویی با خود دارند. چنان می‌نمایند که به درمان مردم می‌پردازند. افسون و جادو نیز می‌کنند و حرز و طلسم هم می‌دهند. **پرامنی‌های برهنه** چنانکه از اسم آنان بر می‌آید، برهنه هستند، در هوای آزاد به سر می‌برند. همانگونه که پیش از این گفتم تا سی و هفت سال تمرین تحمل کردن می‌نمایند. زنان با آنان رفت و آمد می‌کنند اما با آنان هم بستر نمی‌شوند. این‌گونه فیلسوفان عزت و احترام زیاد دارند.

۷۱- می‌گویند «پرامنی شهری» در شهرها زندگی کرده و لباس کتان می‌پوشند. اگر به روستا بروند پوست آهوبره یا غزال بر تن می‌کنند. اما هندیان رویهمرفته لباسی سفید می‌پوشند. کتان سفید یا پنبه سفید. بر خلاف آنانی که می‌گویند جامه های به شدت رنگین بر تن می‌کنند. گیسوان و ریش همه بلند است و قیطان بر آن

می‌کنند و آن‌را با سربندی می‌پوشانند.

۷۲- ارتمیدروس می‌گوید رود گنگ از کوه‌های امودا سرچشمه گرفته و رو به جنوب می‌رود چون به شهر گنگ می‌رسد رو به مشرق می‌پیچد و به پالی پوترا و دهانه‌اش در دریا می‌رود. یکی از شاخانه‌های آن را **ایدانس** می‌خواند. می‌گوید در آن هم تمساح هست و هم دلفین. مطالب دیگری نیز می‌گوید که چنان آشفته و بی دقت است که ذکر آنان بیهوده است. اما شاید لازم باشد شرحی را که **نیکلائوس دمشقی** می‌دهد نقل کرد.

۷۳- می‌گوید در انطاکیه نزدیک **دافنه** بر حسب اتفاق سفیرهای هند را، که به نزد قیصراوکوست می‌رفتند، دید. از نامه آشکار بود که تعداد سفرا بیش از سه نفر بوده اما فقط سه نفر باقی مانده بودند (می‌گوید خودش آنها را دید) و بقیه به علت طولانی بودن راه سفر درگذشته بودند. نامه به خط یونانی و روی پوست نوشته شده بود. آشکار بود نویسنده نامه پروس است. وی با آنکه خود بر ششصد شاه دیگر شاهی می‌کرد با این همه می‌خواست با قیصر روابط دوستانه داشته باشد. نه تنها به قیصر اجازه می‌داد از قلمرو او گذر کرده به هر جا می‌خواهد برود بلکه می‌خواست در هرگونه سودای شرافتمندانه با او همکاری نماید. نیکلائوس می‌گوید چنین بود آنچه در نامه به قیصر نگارش یافته بود. هدیه هایی را که برای قیصر فرستاده بودند هشت نوکر برهنه، که تنها لنگی بر تن داشتند و بدن آنان با عطریات آغشته بود، حمل می‌کردند. هدایا عبارت بود از مجسمه‌ای کوچک، مردی که بی‌دست تولد یافته بود و خودم او را دیدم. افعی و ماری بزرگ به درازای ده ذراع. لاک‌پشت آبی که سه ذراع قد داشت. کبکی که از لاشخور بزرگ‌تر بود. همراه این‌ها مردی بود که بعدها در آتن خود را سوخت. بعضی‌ها چون نکبت بدان‌ها روی می‌آورد خودکشی می‌کنند تا از بلای مختوم رهایی یابند. هستند بعضی نیز که از فرط سعادت و خوشبختی زندگانی خود را پایان می‌دهند مانند مورد این مرد. می‌افزاید این مرد تا آن زمان در آنچه خواسته بود کامیاب شده بود و

حال لازم بود از جان دست بکشد زیرا در صورتیکه در این‌جا منتظر می‌ماند وقت آن بود تا واقعه‌ای ناگوار بر او رخ دهد. پس بر تن روغن مالید و لنگی بر خود بست و با خنده‌رویی میان توده‌ی هیزم فروزان جست. برگور او چنین نوشتند. « در این‌جا **زارمانوخکاس** آرمیده است. از هندیان اهل **بارگوسا** بود. بر طبق سنت نیاکان هندی خود را جاودانی ساخت».

۲

۱- بعد از هندوستان **آریانا** قرار دارد. نخستین بخش از سرزمین‌های تحت تصرف ایرانیان بعد از رود سند و ساتراپی‌های علیا که در آن‌سوی کوه‌های تاروس واقع‌اند. آریانا از جنوب و شمال با همان دریا و کوه‌هایی که هندوستان را فراگرفته محدود می‌شود و با همان رودخانه سند که در میان آریانا و هندوستان جریان دارد. مرزاریانا از این رود، در سمت مغرب، تا خط فرضی که از دروازه‌های کاسپین تا **کرمانیا** کشیده شود، ادامه دارد. بنابراین به شکل چهار ضلعی است ضلع جنوبی آن از مصب سند و پاتالنه آغاز شده و در کرمانیا و خلیج فارس پایان می‌یابد. در این‌جاست که خشکی برجستگی شدیدی به صورت دماغه‌ای رو به جنوب پیدا می‌کند. آنگاه کرانه، در درون خلیج رو، به فارس انحنا می‌پذیرد. آریانا نخست زیستگاه **اربی‌ها** است. اسم آنان همانند اسم رودخانه **اربیس** است. رودی که حد فاصل میان آنان و قوم بعدی، یعنی **اوریته‌ها**، است. نئارخوس می‌گوید کرانه‌ی سرزمین **اربی‌ها** هزار استادیا طول دارد. اما این ناحیه را هنوز باید جزو هندوستان حساب کرد. آنگاه به طایفه ی خود مختار اوریتیه می‌رسیم. درازی ساحل دریای سرزمین متصرفی این قوم ۱۸۰۰ استادیا است. سپس **ایختوفاکیه** است که ۷۴۰۰ استادیا طول دارد. طول ساحل از کرمانیا تا پارس ۳۷۰۰ استادیا است.

درازای این کرانه رویهم‌رفته ۱۲۹۰۰ استادیا است.

۲- سرزمین **ایختوفاکیه** هم سطح دریاست. بیشتر آن بی‌درخت است مگر درخت نخل و نوعی خار و درخت گز. آب ندارد. فراورده‌های کشاورزی و دامی در آن‌جا اندک است. مردم و دام آنان با ماهی سد جوع می‌کنند. از آب باران و چاه‌ها می‌آشامند. گوشت احشام آنان مزه و بوی ماهی می‌دهد. مصالحی که در بناهای خود بکار می‌برند بیشتر استخوان وال و پوسته‌ی صدف است. از دنده‌های وال برای سقف و ستون و از استخوان دهان آن برای چهارچوب در استفاده می‌کنند. استخوان حفره‌های ستون فقرات وال را چون هاون بکار می‌برند. گوشت ماهی را در آفتاب خشک می‌کنند و در این گونه هاون‌ها می‌کوبند و با کمی آرد مخلوط کرده از آن نان می‌سازند. با آهن آشنا نیستند. اما آسیاب سنگی دارند که سنگ آن‌را از نقاط دیگر می‌آورند. نمی‌دانیم چون سنگ آسیا صاف می‌شود آن‌را چگونه دوباره سُنقر می‌کنند. خودشان می‌گویند با سنگ و با همان شیوه که سرپیکان ها و زوبین‌های خود را، که در آتش محکم شده‌اند، تیز می‌کنند. ماهی را گاهی در ظرف‌های سفالی سرپوشیده می‌پزند اما اغلب خام می‌خورند. برای ماهیگیری از جمله تورهایی را که با الیاف درخت خرما بافته‌اند بکار می‌برند.

۳- **گدروزیه** بالای سرزمین ایختوفاکیه قرار دارد. هوای آن‌جا مانند هوای هندوستان گرم نیست. اما از دیگر نقاط آسیا گرم‌تر است. در تابستان اندکی میوه و آب در آن‌جا یافت می‌شود. در دیگر فصل‌ها دست‌کمی از ایختوفاکیه ندارد. در آن‌جا ادویه به دست می‌آید و سنبل هندی و کندر فراوان است. سپاه اسکندر به هنگام گذر از این سرزمین از برگ این درختان، برای پوشاندن خیمه‌ها و زیرانداز، استفاده می‌کرد. در ضمن از بوی خوش آنها بهره‌مند می‌شد. بازگشت سپاه، از هندوستان چنان برنامه‌ریزی شده بود که در تابستان به گدروزیا برسند. تابستان در گدروزیا باران می‌بارد و رودخانه و چاه‌ها آب دارند. در زمستان خشک می‌شوند. در آن فصل باران در نواحی شمالی و کوهستان‌ها می‌بارد. چون رودخانه‌ها آب‌دار

شـود در دشت‌هـای نـزدیک سـاحل، چـاه‌ها آب‌دار مـی‌شود. شـاه [=اسکـندر] پیشاپیش سپاه مأمورانـی فـرستاده بـود تـا در نـواحـی بـی‌آب چـاه حـفر کـنند و ایستگاه‌هایی برای او و ناوگانش تهیه نمایند.

۴- سپاه را به سه بخش تقسیم کرد. خودش با سپاهی که ازکدروزیا می‌خواست گذر کند همراه شد. هیچ گاه بیش از پانصد استادیا از ساحل دریا دور نمی‌شد تا بتواند در ضمن تدارکات مورد نیاز ناوگان نئارخوس را فراهم آورد. با آنکه ساحل دریا سنگلاخ و صعب‌العبور بود اغلب به آن نزدیک می‌شد. بخش دیگر سپاه را به فرماندهی **کراتروس** به داخل منطقه فرستاد تا از یک‌سو آریانا را مطیع کند و سپاه را به آن سرزمینی هدایت نماید که اسکندر قصد آن‌را داشت. دریا سالاری ناوگان را به نئارخوس سپرد و اونسیکریتوس را فرمان داد تا تحت فرماندهی نئارخوس ناوگان را به موازات ساحل و هم آهنگ با راه‌پیمایی سپاه ناوبری نماید.

۵- نئارخوس می‌گوید چون شاه تدارک سفر را دید او نیز در آغاز پـاییز، بـه هنگام پدیدار شدن خوشه‌ی پروین در مغرب، بادبان کشید. هنوز باد موافق وزیدن نگرفته بود که اهل محل شورش کردند تا آنان از سرزمین خود بیرون کنند. از رفتن شاه [[=اسکندر]] جرئت یافته و جویای استقلال بودند. کراتروس از هیداسپ براه افتاد و از سرزمین **ارختی** و **درنگه** [[=سیستان امروزی]]گذر کرد و به **کرمانیا** رسید. اما سفر اسکندر و سپاهی که همراه او آکنده از مشقت و اندوه بود. می‌بایست از سرزمین‌های خشک و بی‌آب و علف گـذر کـند. آذوقـه مـورد نـیاز را بـه سـختی می‌توانست تهیه نماید. آن‌هم به مقدار اندک و از فواصل بسیار دور. به ناچار قحطی در اردو حکمفرما شد. چارپایان و حیوانات بارکش از پا در آمدند. اثاثیه و لوازم سپاه در بیابان‌ها به جا ماند. آنچه آنان را نجات داد نخل‌های خرما بود که نه تنها میوه‌ی آن بلکه کلم سر درخت نخل را می‌خوردند. می‌گویند اسکندر از قبل با صدمات و مشقات این سفر آشنا بود. شهرت داشت سمیرامیس هنگام عقب نشینی از هند توانست تنها بیست نفر از سپاهش را نجات دهد و کوروش هفت نـفر را. دوست

داشت سپاهی انبوه را از این راه عبور دهد تا افتخار این پیروزی بی‌سابقه در تاریخ به حساب او نوشته شود.

۶- سرزمین‌هایی که می‌بایستی از آن بگذرد نه تنها بی‌آب و علف بود بلکه هوای بسیار گرمی داشت. اغلب جاها زمین پوشیده از ریگ داغ و عمیق بود. گاهی با تپه‌های ریگ فروان روبرو بودند. راه‌پیمایی در این‌گونه تپه‌ها دشوار بود. می‌بایست از تپه‌ها بالا و پائین رفت . به علت فاصله‌ی زیاد میان چاه‌ها گاه لازم می‌آمد در یک نوبت دویست یا سیصد استادیا و یا حتی ششصد استادیا، در تاریکی شب، راه‌پیمایی کرد. هیچگاه در نزدیکی چاه اطراق نمی‌کردند. لااقل در سی استادیایی چاه اردو می‌زدند. احتیاط می‌کردند تا سربازان از شدت عطش آب بیش از اندازه ننوشند. اتفاق افتاده بود که سربازان غرق در اسلحه خود را به درون چاه افکنده و مانند مردم غرق شده آنقدر آب می‌نوشیدند تا خفه می‌شدند. بعد هم جنازه آنان باد میکرد و روی آب چاه شناور می‌شد و آب را آلوده می‌ساخت. بعضی که از تشنگی به تنگ آمده بودند در وسط راه زیر آفتاب سوزان بر زمین دراز می‌کشیدند و آنقدر دست و پا میزدند تا جان دهند . مثل کسانی که دوچار حمله صرع شده باشند. گاهی از راه به کناررفته و از خستگی و بی‌خوابی بی‌حال می‌شدند. آنها که از ستون اصلی عقب می‌افتادند از سرگردانی در راه‌ها و گرما و عطش هلاک می‌شدند. سرانجام پاره‌ای سالم به مقصد رسیدند اما پس از تحمل مشقات فراوان. سیلابی که نیمه شب به راه افتاد عده‌ای را غرق کرد. مقدار هنگفتی از بارو بنه و اشیاء گوناگون نابود شد. از جمله بسیاری از وسایل و لوازم سلطنتی. راهنمایان یکبار از روی نادانی سپاه را آن‌چنان به دور از ساحل دریا بردند که دیگر دریا دیده نمی‌شد. شاه [[=اسکندر]] متوجه اشتباه ایشان شد. خود به جلو افتاد تا راه به سوی ساحل دریا را پیدا کند. چون به ساحل رسید با حفر چاه توانست آب آشامیدنی به دست آورد و سپاه به آن‌جا هدایت شد . هفت روز، با ذخیره کافی آب آشامیدنی، درکنار ساحل راه رفت. آنگاه باز رو به خشکی از ساحل دور شد

۷- گیاهی مانند برگ **غار** فراوان بود. هر حیوانی که به آن لب می‌زد گرفتار صرع می‌شد و می‌مرد. دهانش کف می‌کرد. گیاه خارداری هم بود که زمین اطراف آن از میوه خیار مانند آن پوشیده می‌شد. شیره این میوه به چشم هر جانداری که می‌رسید کوری می‌آورد. چه بسیار کسانی که از خوردن رطب نارس جان دادند. خطر مارها از همه‌ی این مشقات زیادتر بود. بر فراز تپه‌های ریگی بوته‌هایی روییده بود که مارها در زیر آن بوته‌ها لانه داشتند. زهر نیش این مارها کشنده بود. در سپاه شایع شد که تیرهای اوریتی‌ها، ساخته از چوب و باپرداخت آتش به زهری کشنده آلوده است و بطلمیوس با همین نوع تیر به‌گونه‌ای خطرناک مجروح شده و چه بسا کارش تمام باشد. بعد هم شایع شد اسکندر در خواب شخصی را دیده که گیاهی را به او شناسانده بود. اندرز داده بود ریشه و ساقه و برگ آن گیاه را بکوبند و در محل زخم بگذارند. اسکندر چون از خواب بیدار شد این رویا را به خاطر آورد. سراغ گیاه را گرفت. معلوم شد همه جا فراوان است. به آنچه در خواب دیده بود عمل کرد و پادزهر لازم پیدا شد. اوریتی‌ها چون آگاه شدند که اسکندر پادزهر سم تیر آنان را پیدا کرده است به اطاعت از اسکندر گردن نهادند. اما معقول اینکه بپذیریم لابد کسی که از این راز آگاه بوده آن‌را نزد اسکندر فاش می‌کند. بعد هم به منظور تبلیغات و تملق شاخ و برگ‌های غیر طبیعی بر داستان افزوده‌اند. شش روز پس از ترک سرزمین اوریتی‌ها، سپاه به مقر نایب‌السلطنه‌نشین **گدروزیا** رسید. سپاه پس از استراحت کوتاهی در آن‌جا راهی **کرمانیا** شد.

۸- چنین است و وضع جغرافیایی نواحی جنوبی آریانا کرانه های کدروزیا و ولایت اوریتی‌ها که پشت ساحل دریا سکنی دارند. سرزمینی است بسیار وسیع. خود کدروزیا آنقدر در خشکی پیش می‌رود که به **درنگیانا** و **اراخوتی** و کوهستان **پاروپامیزادی** می‌رسد. درباره‌ی آریانا اراتوستنس چنین می‌گوید (بهتر از او نمی‌توانم آن سرزمین را وصف کنم): آریانا در مشرق محدود است به رود سند. در جنوب به دریای بزرگ. در شمال باکوهستان پاروپامیزادی [هندوکش] و دنباله‌های

آن تا حوالی دروازه‌های دریای کاسپین. نواحی غربی آن مطابق است با همان مرزهایی که پارتیا را از ماد جدا می‌سازد و کرمانیا را از پارس و **پریتیکانی‌ها**. می‌گوید پهنای آن سرزمین به درازی رودخانه سند است از کوهستان پاراپامیزادی تا دهانه‌های آن رود. برابر با دوازده هزار استادیا (بعضی می‌گویند سیزده هزار استادیا). درازای آن همان است که در تألیف موسوم به **کاروانسراهای** * آسیا به دو گونه آمده است. از دروازه‌های دریای کاسپین، از طریق سرزمین پارت‌ها تا شهر **اسکندریه** واقع در ولایت **اری‌ها** تنها یک راه وجود دارد. از آن‌جا به بعد راهی به خط مستقیم، از گذرگاه‌های کوهستانی گذشته، و سرانجام به **اورتوسپانا**، محل تلاقی سه راهی که از باکتریا می‌آید، می‌رسد. **باکتریا** شهری است واقع در سرزمین پیروپامیزادی. راه دیگر از **آری** اندکی رو به جنوب منحرف شده و به **پیروفتاسیا** در **درنگیانا** می‌رود. بقیه ی راه از مرزهای هندوستان گذشته و به رود سند می‌رسد. بنابراین راهی که از سرزمین‌های درنگیانا و **اراخوتی** می‌گذرد طولانی‌تر بوده و درازی آن پانزده هزار و سیصد استادیا است. اگر یک‌هزار و سیصد استادیا از این رقم کم شود درازی این سرزمین به خط مستقیم ۱۴۰۰۰ استادیا می‌شود. طول کرانه دریا خیلی کمتر از این نیست. مؤلفینی هستند که طول شش هزار استادیا کرانه ساحلی سرزمین کرمانیا را نیز به رقم فوق اضافه می‌کنند. به این ترتیب بر جمع طول راه می‌افزایند. آشکار است که این مؤلفین یا طول تمام خلیج‌های واقع در کرانه را نیز در محاسبه منظور می‌دارند و یا آن قسمت از ساحل کرمانیا را، که در داخل خلیج فارس است، نیز به حساب می‌آورند. اینان اسم آریانا را نیز بر بخشی از پارس و ماد و هم‌چنین قسمت‌هایی از باکتریا و سغدیانا در شمال اطلاق می‌نمایند. زیرا مردم این نواحی با زبان واحد، که لهجه‌های آن تفاوتهایی اندک با یکدیگر دارند، سخن می‌گویند.

۹- موقعیت جغرافیایی قبیله‌های ساکن این نواحی چنین است: پاروپامیزادی‌ها

* Asiatic Statiins

به موازات رود سند. در بالای آن‌جا کوهستان پاروپامیسوس قرار دارد. سپس در جنوب اراخوتی. بعد رو به جنوب اهالی گدروزیا همراه با دیگر قبیله‌ها که در سواحل دریا زندگی می‌کنند. سند هم عرض تمام این نواحی است. پاره‌ای از سرزمین‌های کنار سند به هندیها تعلق دارد. هر چند در گذشته از مستملکات ایرانیان بود. اسکندر آنها را از سرزمین‌های آریانی جدا ساخت و آبادی‌های یونانی‌نشین در آن‌جا بنیاد گذاشت. اما **سلوکوس نیکاتور** این سرزمین ها را به **سندراگوتوس** [شاه **مئوریائی** هند] واگذار کرد. با شاهان هند وصلت‌های سیاسی انجام داد. بعلاوه پانصد فیل نیز سر گرفت. **آری‌ها** در مغرب پاروپامیزادی در همسایگی ارخوتی‌ها و مردم کدروزیا و درنگیانا. آری‌ها نه تنها در مغرب بلکه در شمال نیز با مردم درنگیانا همسایه‌اند و تقریباً بخش کوچکی از آن سرزمین را احاطه کرده‌اند. باکتریان‌ها در سمت شمال آریا و پاروپامیزادی‌ها قرار دارند و اسکندر از کوه‌های قفقاز- مراد هندوکش است- عبور کرد و از سرزمین آنان گذشت. در مغرب پس از آری‌ها پارت‌ها و نواحی اطراف دروازه‌های کاسپین قرار دارد. در جنوب این ناحیه بیابان کرمانیا واقع است. آنگاه بقیه کرمانیا و گدروزیا.

۱۰- برای آشنایی نزدیک‌تر با این سرزمین‌های کوهستانی بهترین راه جستجوی بیشتر درباره‌ی راهی است که اسکندر هنگام تعقیب **بزوس** از سرزمین پارت‌ها به سوی باکتریا طی کرد . اسکندر نخست به آریانا آمد. آنگاه به میان مردم در نگیانا رفت. در آن‌جا پسر **پارمنیو** را، که علیه اوتوطئه می‌کرد، بقتل رساند. کسانی را نیز مأمور کرد به اکباتان رفته پدر **فیلوتاس** را، که در توطئه شرکت داشت، هلاک کنند. می‌گویند مأمورین، سوار بر شتر جماز، راهی را که معمولاً سی روز یا حتی ۴۰ روز طول می‌کشید در یازده روز طی کردند تا مأموریت خود را انجام دادند. مردم درنگیانا در شیوه‌ی زندگی، از هر حیث، از پارسی‌ها تقلید می‌کنند. بسیار کم شراب می‌نوشند و سرزمین آنان سرشار از معادن قلع و روی است. اسکندر از سرزمین درنگیانا به میان قبیله **اورگتی‌ها** که **کوروش** آنان را چنین نامیده بود رفت و سپس به

سراغ اراخوتی‌ها رفت. به هنگام غروب صورت فلکی پروین، از سرزمین کوهستانی پاروپامیزادی، که در آن فصل از برف پوشیده و برای سفر دشوار بود گذر کرد. روستاهای بسیار و آباد تمام نیازهای سپاه اسکندر، مگر روغن، را برآورده کردند و از رنج سفر سپاهیان کاستند. نواحی جنوبی کوهستان پاروپامیزادی به هندوستان و آریانا تعلق دارد. اما سرزمین‌های واقع در شمال این کوهستان: آنچه در مغرب است از آن باکتریانا و آنچه درمشرق است به بربرهای هم مرز با باکتریانا تعلق دارد. اسکندر زمستان را در این‌جا گذراند. هندوستان در بالای دست راست واقع بود. شهری را بنیاد گذاشت، آنگاه از کوه‌ها گذر کرد و وارد باکتریا شد. راهی را که در پیش گرفته بود از بیابانی می‌گذشت که هیچ گیاهی در آن نبود مگر معدودی بته‌های **بنه**. آن بیابان چنان خشک و بی‌حاصل بود که سپاهیان مجبور به مصرف گوشت خام چارپایان خود شدند زیرا در آن‌جا هیزم و خاشاکی برای افروختن آتش پیدا نمی‌شد. اما صمغی که درآن‌جافراوان بود برای هضم غذای خام مؤثر و سودمند بود. پانزده روز پس از بنیاد گذاشتن شهر و ترک قرارگاه زمستانی به شهر **ادراپسا** در باکتریانا رسید.

۱۱- در حوالی همین نواحی، که با هندوستان هم مرز است، **خاآرنه** قرار دارد. از تمام مستحلکات پارتی‌ها به هندوستان نزدیک‌تر است. فاصله‌ی آن از آریانا از طریق ولایت اراخوتی‌ها و سرزمین کوهستانی، که در بالا ذکر آن آمد، نوزده هزار استادیا است. کراتروس از این سرزمین عبور کرد. همه‌ی طوایفی را که اطاعت نمی‌کردند به انقیاد در آورد تا از سریع‌ترین راه به اردوی اسکندر به پیوندد. سرانجام هر دو سپاه با هم به کرمانیا رسیدند. اندکی بعد نئارخوس با ناوگان خود وارد خلیج فارس شد. البته پس از تحمل سختی‌ها و مشقات بسیار و برخورد با وال‌های بزرگ و ترسناک.

۱۲- معقول است حدس زنیم آنهایی که سفر دریایی را انجام دادند در بیان آنچه بر سر آنان آمده اغراق‌گویی کنند. اما از گفتار آنان بر می‌آید با صدمات و

گرفتاری‌های بسیار دست به گریبان بوده‌اند. اما آنچه بیشترین دردسر را برای آنان فراهم آورد خود بیم و هراس بود. بیش از همه نگران وال‌ها بودند که از منخرین آنان آب فواره می‌زد و انبوه مه که در بیشتر راه مانع بود ملوانان از آنچه در اطرافشان می‌گذرد با خبر باشند. ملوانان چون از علت مه آگاه نبودند به وحشت افتاده بودند اما راهنمایان ناوگان خبر دادند که حیوانات دریایی باعث بوجود آمدن مه می‌شوند و با نواختن شیپور و طبل می‌توان آنان را فرار داد. آنگاه نئارخوس ناوگان را بسمت وال‌ها، که مانع از پیشرفت او بودند، هدایت کرد و شیپورها را به صدا در آورد. وال‌ها به زیر امواج دریا فرو رفته‌و از سوی دیگر سر در آوردند. گویی برای نبرد دریایی صف‌آرایی کرده بودند. اما اندکی بعد دور شدند.

۱۳- کسانی که امروزه با کشتی عازم هندوستان می‌شوند نیز از ابعاد این حیوانات، و اینکه چگونه از آب سر در می‌آورند، سخن می‌گویند. اما شنیده نشده که در دسته‌های بزرگ حرکت کنند و یا اینکه به کشتی‌ها حمله نمایند ولی تأیید می‌کنند از صدای داد و فریاد و سرنا و شیپور فراری می‌شوند: نقل می‌کنند این جانوران نزدیک خشکی می‌آیند. اما استخوان‌های آنها را که مرده‌اند امواج دریا بساحل می‌آورد. همانگونه که پیش از این ذکر شد ایختوفاکیه‌ها از این استخوان‌ها برای اسکلت‌بندی کلبه‌های خود استفاده می‌کنند. نئارخوس می‌افزاید اندازه‌ی وال ۲۳ بغل است. می‌گوید ملوانان ناوگان می‌پنداشتند در راه جزیره‌ای هست که اگر کشتی نزدیک آن لنگر بیندازد غرق می‌شود. اما این باور صحت ندارد. می‌گوید قایق کوچکی به این جزیره نزدیک شد و ناپدید گردید. چند نفر را به دنبال آن می‌فرستند. به جزیره نزدیک می‌شوند اما جرئت نمی‌کنند در آن پیاده شوند. هرچه گمشدگان را صدا می‌کنند پاسخی نمی‌شنوند. با آنکه خودش و دیگران جزیره را موجب گم شدن اینان می‌دانستند به آن‌جا می‌رود و در آن نزدیکی لنگر می‌اندازد و با عده‌ای در جزیره پیاده می‌شوند. اما اثری از گمشدگان نمی‌یابد. به ناوگان بر می‌گردد و دیگران را مطّلع می‌سازد که آنچه درباره‌ی آن جزیره می‌گویند صحت

ندارد. (در غیر این صورت حق می‌بود که خود او و کسانی که با او در جزیره پیاده شده بودند نیز سر به نیست شوند). لابد قایق کوچک به علت دیگری ناپدید شده بوده زیرا هزار علت دیگر ممکن بود.

۱۴- کرمانیا آخرین پاره از سرزمین آن ساحلی است که از مصب رود سند آغاز می‌شود، گرچه بسیار شمالی‌تر از مصب رود سند است. نخستین دماغه‌ی سرزمین کرمانیا به مقدار زیادی در سمت جنوب پیش می‌رود. کرمانیا پس از آنکه همراه با دماغه‌ی جلو آمده از شبه جزیره عربستان - که از این سوی خلیج پیدا است - رو به داخل خلیج فارس پیچ می‌خورد ادامه دارد تا به سرحد پارس برسد. کرمانیا سرزمین پهناوری است که رو به داخل خشکی در میان گدروزیا و پارس واقع است. اما بیش از گدروزیا، در سمت شمال، امتداد می‌یابد. دلیل این مدعا وجود انواع میوه‌های فراوان در آن سرزمین است. آن‌جا همه‌گونه درختان میوه را می‌توان یافت به استثنای درخت زیتون. گدروزیا تفاوت چندانی با سرزمین محل سکونت ایختوفاکیه ندارد به همین سبب در آن‌جا بیشتر محصولات کشاورزی به دست نمی‌آید و غلات به دست آمده را برای روز مبادا انبار می‌کنند. اونسیکریتوس از وجود رودخانه‌ای درکرمانیا خبر می‌دهد که با خود ذرات طلا می‌آورد. می‌گوید در آن‌جا معدن نقره و مس و خاک سرخ فراوان است. دو کوه دارد یکی از گوگرد و دیگری از نمک است. کرمانیا بیابانی دارد که هم با پارتیاو هم با **پاریتاکنه** هم مرز است. محصولات کشاورزی آن همانند پارس است. از جمله انگور. انگور مشهور کرمانیا که گاهی خوشه‌های آن به دو ذراع میرسد از همین سرزمین به دست می‌آید. خوشه‌های پر از دانه‌های بزرگ انگور و این گونه انگور در آن‌جا بیشتر از هر جای دیگر محصول می‌دهد. درکرمانیا اسب کم است. به همین سبب مردم آن‌جا بیشتر سوار خر می‌شوند. حتی در هنگام جنگ. مردمانی جنگجواند و برای ایزد جنگ، **ارس**، نیز خر قربانی می‌کنند. تا زمانی که سر یکی از دشمنان خود رانبریده و برای شاه خود هدیه نیاورد ازدواج نمی‌کنند. شاه کرمانیا تمام این سرهای بریده را در

قصر خود انبار می‌کند. زبان این سرهای بریده را می‌برد و با آرد آغشته می‌کند خودش می‌چشد. سپس آن‌را به کسی که هدیه آورده است پس می‌دهد تا آن‌را با بستگانش بخورند. هر شاهی که برایش تعداد بیشتری سر هدیه بیاورند از احترام بیشتری برخوردار است. نئارخوس می‌گوید زبان و بیشتر آداب و رسوم مردم کرمانیا شباهت زیاد دارد با مردم ماد و پارس. برای گذر از این‌سو به آن‌سوی دهانه‌ی خلیج فارس یک‌روز کافی است.

۳

۱- پارس پس از کرمانیا واقع است. بخش عمده این سرزمین در ساحل خلیجی واقع است که با اسم آن سرزمین مشهور است. اما بخش بزرگ‌تر آن، مخصوصاً در جهت درازای آن، سرزمینی است که از جنوب کرمانیا آغاز و تا مرز سرزمین‌های قبیله‌های ماد ادامه دارد. سرزمین پارس سه گونه است چه از نظر طبیعت و چه از نظر گرمای هوای آن. نخست در ساحل دریا که هوای آن داغ و سوزان است و زمین آن ریگ و بی‌حاصل. مگر درخت خرما (طول این بخش در حدود ۴۴۰۰ یا ۴۳۰۰ استادیا است و پایان آن در ساحل بزرگ ترین رودخانه ناحیه است که **اُراتیس** خوانده می‌شود). آنگاه بخش پشت ساحل دریا که همه‌گونه محصولی از آن به دست می‌آید و هموار است و برای پرورش احشام بسیار مناسب بوده از انبوه رودخانه‌ها و دریاچه‌ها پوشیده است. بخش سوم، واقع در شمال، سردسیر و کوهستانی است. شترداران در سرحد این ناحیه زیست می‌کنند. بنا به گفته اراتوستنس درازای این سرزمین رو به شمال و دروازه‌های دریای کاسپین از دماغه‌ی معلومی در حدود هشت هزار استادیا و بقیه تا دروازه‌های کاسپین بیش از دو هزار استادیا نیست. پهنای آن در داخل از شوش تا پرس‌پولیس ۴۳۰۰ استادیا و از آن‌جا

تا مرز کرمانیا ۱۶۰۰ استادیای دیگر است. قبیله هایی که در این سرزمین زندگی می‌کنند **پتیش‌خوری‌ها** و **هخامنشیان** و **مغ‌ها**یند. مغ‌ها با تعصب و حرارت دنبال زندگی والاترند اما **کرتی‌ها** و **مردی‌ها** راهزنند.

۲- باید ولایت **شوش** را از ابواب جمعی پارس دانست. میان پارس و بابلستان قرار دارد و مهمترین شهرها، **شوش**، درآن‌جاواقع است. پس از آنکه کوروش و پارس‌ها بر مادها سیادت یافتند متوجه شدند که زیستگاه خود آنان، پارس، در انتهای شاهنشاهی قرار دارد و شوش به **بابل** و دیگر قبیله‌ها نزدیک‌تر است. پس پایتخت شاهنشاهی خود را به شوش منتقل ساختند. افزون بر این از اینکه شهر بر بلندی ساخته شده و با پارس هم مرز بود راضی بودند. از اینها مهمتر آنکه شوش هیچگاه به خودی خود صاحب اهمیت نبوده و همیشه مطیع دیگران و بخشی از تشکیلات سیاسی بزرگ‌تری بوده است. مگر در ایام باستانی یعنی روزگار پهلوانان. شهر شوش را می‌گویند **تیتونوس** پدر **ممنون** بنیادگذارده و محیط آن یکصدو بیست استادیا و بیضی شکل بوده است. ارگ آن **ممنونیوم** نام داشت و مردم شوش را **کیسائی‌ها** می‌گفتند. **ایزخیلوس** نیز مادر **ممنون** را **کیسیا** می‌نامد: می‌گوید ممنون را در حوالی **پالتوس** واقع در سوریه به خاک سپردند. کنار رودخانه **باداس**. این مطلب را **سیمونیدیس** در منظومه موسوم به «ممنون» نقل می‌کند. بعضی‌ها نوشته‌اند حصارها و پرستش‌گاه‌ها و کاخ‌های شاهی شوش نیز همانند بناهای بابل از خشت پخته با ملاط قیر ساخته شده‌اند. پولی‌کلیتوس می‌گوید شهر شوش حصار و دیوار نداشت اما محیط آن بیش از دویست استادیا بود.

۳- هر چند به کاخ‌های شوش بیش از هر جای دیگر رسیدگی و هزینه می‌شد اما کاخ‌های **پرس‌پولیس** و **پاسارگاد**، در شکوه و عظمت، دست کم از شوش نداشتند. به هر حال خزاین و گنج‌ها و ثروت و آرامگاه نیاکان پارسی‌ها در این نقاط بود. زیرا از یک سو این سرزمین را از گذشتگان خود به ارث برده بودند و از نظر طبیعت هم چنان بود که استعداد دفاعی بسیار مطلوبی داشت. کاخ‌های دیگر سرزمین‌ها نیز

شکوهمند و مجلل بودند.. کاخی، که در **گبای** [=اصفهان] که در بالادست سرزمین پارس قرار دارد و کاخی که در کرانه دریا، در محل موسوم به **تائوکی** بنا کرده بودند. آنچه آمد کاخ‌های دوره‌ی شاهنشاهی ایرانیان بود. شاهان ایام بعد کاخ‌های دیگر بنا افکندند که البته در جلال و شکوه به پای کاخ‌های پیشینیان نمی‌رسید. پارس دوچار سیاه روزی شد، نه تنها به دست مقدونیان، بلکه توسط پارتیان و شاهدیم با آنکه پارسیان زیر فرمان شاه خود به سر می‌برند اما این شاهان نفوذ و توانایی چندانی ندارند و مطیع و تحت الحمایه شاه پارت هستند.

۴- شهر شوش، دور از دریا در داخل خشکی و کنار رود کارون، در انتهای پل، قرار دارد و صاحب تمام نواحی اطراف تاساحل است. کرانه‌های اختصاصی آن بیش از سیصد استادیا بوده از انتهای کرانه‌های پارس شروع و تا مصب دجله ادامه دارد. رود **خوآسپس** از میان شهر شوش می‌گذرد و در همان کرانه به دریا می‌ریزد. از سرزمین **اوکسی‌ها** سرچشمه می‌گیرد. سرزمینی کوهستانی که میان شوش و پارس را فرا گرفته است. راهی سخت و دشوار دارد. انبوهی از دره‌های تنگ و باریک و سنگلاخ. نه تنها گذر از آن‌جا دشوار است بلکه زیستگاه و پناهگاه راهزنانی، چنان بلندآوازه است که حتی، شاهان، هنگامی که می‌خواهند فاصله‌ی میان شوش و پارس را طی کنند به آنها باج و حق عبور می‌پردازند. پلی‌کلیتوس می‌گوید **خواسپس**و **اولای [کرخه]** و هم‌چنین **دجله** نخست در دریاچه‌ای به یکدیگر می‌پیوندند و آنگاه به دریا می‌ریزد. می‌گوید در حوالی این دریاچه بازاری برپاست. زیرا به علت سدهایی که از روی تعمد ساخته‌اند کالاهای بازرگانی را نمی‌توان از راه رودخانه به داخل حمل و یا از داخل صادر کرد. تمام کالاها، از این جا به بعد، از راه زمینی حمل می‌شود. می‌گویند مسافت تا شوش هشتصد استادیا است. اما مؤلفین دیگر می‌گویند رودهایی که از سرزمین شوش می‌گذرند سرانجام به شط بزرگی تبدیل می‌شود که **دجله** است و این یکی شدن در نزدیکی آبراه‌های فرات صورت می‌گیرد. به همین علت است که دجله چون به مصب خود می‌رسد

پاسی‌تیگریس نام می‌گیرد.

۵- نئارخوس می‌گوید ساحل فارس را آب‌های کم‌عمق فرا گرفته و با مصب فرات به انتها می‌رسد. در آن‌جا قریه‌ایست که کالاهای عربستان به آن‌جا وارد می‌شود. از آن‌جا به بعد ساحل عربستان است که نزدیک مصب فرات و پاسی-تیگریس قرار دارد. در تمام این فاصله، آن میان، دریاچه‌ای است. همان دریاچه‌ای که دجله به آن می‌ریزد. یکصدو پنجاه استادیا بالای مصب رود دجله پلی از قایق ساخته‌اند که شوش را به پارس متصل کند. این پل در ۶۰ استادیایی شوش قرار دارد. پاسی‌تیگریس در حدود دو هزار استادیا از **اُراتیس** فاصله دارد. از راه خشکی و از طریق دریاچه تا مصب دجله ششصد استادیا می‌شود. نزدیک مصب روستایی است که مردم آن از اهالی شوش‌اند و تا شوش پانصد استادیا فاصله دارد. راه از دهنه‌ی فرات تا بابل، که از سرزمینی بسیار حاصلخیز می‌گذرد، سه هزار استادیا است. اونسیکریتوس می‌گوید تمام رودها به دریاچه می‌ریزد از جمله دجله و فرات. اما فرات دوباره از دریاچه بیرون می‌آید و از مصب خودش به دریا می‌ریزد.

۶- به هنگام گذر از قلمرو **اوکسی**، در همسایگی خاک پارس، چندین گردنه باریک دیگر وجود دارد. چون اسکندر به قصد کسب اطلاع از نواحی با اهمیت پارس و خزاینی که پارسیان در طول مدت دراز سیادت بر آسیا در آن نقاط جمع‌آوری کرده بودند وارد پارس شد از دروازه‌های پارس و این گردنه‌ها عبورکرد. از چند رودخانه، که در این سرزمین جاری بود و به خلیج فارس می‌ریخت، گذشت. پس از رود خواسپس به رود **کوپراتاس** و **پاسی‌تیگریس** می‌رسیم که این دومی از سرزمین اوکسی‌ها سرچشمه می‌گیرد. رودی نیز هست به نام **سیروس** [رودخانه کُر= کورا] که از پارس پائین- در همسایگی **پاسارگاد** می‌گذرد. شاه اسم این رود را بر خود پذیرفت و اسم خودش را از **اگراداتوس** به سیروس مبدل ساخت. اسکندر در نزدیکی پرسپولیس از رود **اراکسس** گذشت. پرسپولیس، پس از شوش، زیباترین و بزرگ ترین شهر بنا شده بود. کاخی داشت از هر حیث چشمگیر، به

خصوص به علت ارزش هنگفت خزاینی که در آن‌جا نهفته بود. رود اراکسس از سرزمین **پری‌تاکیه** می‌گذرد است و رود **مدوس**، که از ماد سرچشمه می‌گیرد، به آن می‌پیوندد. این رود از دره‌ای بسیار حاصلخیز در مرز کرمانیا و بخش‌های شرقی پارس، از جمله پرسپولیس، می‌گذرد. اسکندر کاخ پرسپولیس را آتش زد تا انتقام یونانیان را بگیرد. زیرا ایرانیان معابد و شهرهای یونانیان را با آتش و شمشیر ویران کرده بودند.

۷- سپس اسکندر به پازارگاد که از کاخ‌های کهن سلطنتی بود رفت. در باغی گور کوروش رادید. برجی کوچک، که در میان انبوه درختان، پنهان بود. آرامگاه بنیادی استوار داشت و روی آن مزاری سقف دار با ورودیه‌ای بسیار تنگ بود. اریستوبولوس می‌گوید، به امر اسکندر، از این ورودیه تنگ عبور کرد تا مقبره را تزیین نماید. تختی زرین و میزی که روی آن چند جام بود و تا بوتی از طلا و انبوهی از پوشیدنی‌ها و زینت و آلاتی، که با جواهرات مرصع بودند، دید. اینها همه را در اولین بازدید دیده بود. اما در بازدید بعدی تمام این اشیاء را دزدیده بودند و به یغما رفته بود مگر تخت و تابوت که فقط شکسته شده بود. دزدان جسد را به جای دیگر برده بودند و این امر دلیلی بود که یغماگری کار دزدان بوده است و نه ساتراپ [محل] زیرا دزدان تنها چیزهایی را به‌جا گذاشته بودند که حمل آن دشوار بود. دزدی در همان وقتی روی داده بود که مقبره را محافظانی، که مغ بودند و روزی یک گوسفند و ماهی یک اسب جیره داشتند، پاسداری می‌کردند. اما همان‌گونه که دوری سرزمین‌هایی که اسکندر بدان‌جاها رفته بود، یعنی باکتریا و هند، سبب عملیات خلاف قانون فراوان شده بود این‌هم یکی از آن اعمال بود. اریستوبولوس ادامه می‌دهد که در آرامگاه کوروش این کتیبه نقر شده بود .

«ای آدم. من کوروش هستم که برای پارسیان شاهنشاهی برپا کردم و شاه آسیا شدم. پس بر آرامگاه من حسد مبر».

اما اونسیکریتوس می‌گوید که برجی ده طبقه [برخی با ده ردیف سنگ بود] داشت و

جسد کوروش در بالاترین طبقات بود و کتیبه‌ای به زبان یونانی داشت که با الفبای پارسی نوشته شده بود و می‌گفت.

«من که در این‌جا خفته‌ام کوروش شاه شاهانم»

درکتیبه‌ای دیگری همین معنا را به زبان پارسی نوشته بودند.

۸- اونسیکریتوس کتیبه مربوط به آرامگاه داریوش را به شرح زیر نقل می‌کند:

«با دوستانم دوست بودم. در اسب سواری و تیراندازی سرآمد دیگرانم. همه هنرها را دارم به عنوان شکارچی بهتر از همه هستم.»

اریستوس اهل **سالامیس** هر چند که مدتها پس از مؤلفین بالا می‌زیست، می‌گوید برج فقط دو اشکوب دارد و بزرگ است و آرامگاه در روزگار جانشینی* پارسیان ساخته شده بود و همیشه از آن محافظت می‌شد. در آن‌جا کتیبه‌ای به زبان یونانی بود که نقل شد و کتیبه‌ای به زبان پارسی با همان معنا. کوروش به پاسارگاد احترام می‌گذاشت زیرا در آن‌جا بود که در آخرین نبرد بر **آستیاک مادی** پیروزی یافت و شاهنشاهی آسیا را به خود اختصاص داد. در آن‌جا شهری را بنیاد نهاد و به یاد بود پیروزی خود کاخی در آن‌جا بنا کرد.

۹- اسکندر تمام ثروت و خزاین پارس را به شوش، که هم‌اکنون آکنده از خزاین و تجهیزات بود، انتقال داد. به شوش هم به چشم اقامتگاه سلطنتی و پایتخت نگاه نمی‌کرد. بابل را در نظر گرفته بود. می‌خواست بر بناهایش بیفزاید. در آن‌جا نیز خزاینی انباشته بود. می‌گویند سوای آنچه در بابل و در اردو بود ارزش آنچه در شوش و پارس اندوخته بود چهل هزار تالان و بقولی پنجاه هزار تالان می‌شد. دیگران گزارش می‌کنند تمام خزاین و گنج‌ها را در اکباتان جمع کردند و آنها را یکصد و هشتاد هزار تالان ارزش گذاشتند. ثروتی راکه داریوش [سوم] هنگام فرار از ماد به همراه داشت هشت هزار تالان برآورد کرده‌اند. توسط قاتلین او به یغما رفت.

۱۰- به هر حال اسکندر بابل را بیشتر می‌پسندید زیرا دیده بود نه تنها از دیگر

* مراد زمان پیروزی پارسیان بر مادی‌ها است.

جاها بزرگ‌تر است بلکه از جهات دیگر نیز برتر است. هر چند شوش حاصلخیز است اما هوایی داغ و سوزنده دارد. مخصوصاً در حومه شهر. می‌گویند به هنگام ظهر، که خورشید به شدت می‌تابد، سوسمارها و مارها از جاده‌ها عبور نمی‌کنند زیرا از شدت گرما در میان راه می‌سوزند و می‌میرند. هیچ جای دیگر فارس، با اینکه در نواحی جنوبی‌تر واقع‌اند، این‌چنین گرم نیست. آب سرد را اگر برای استحمام در آفتاب بگذارند بلافاصله گرم می‌شود و اگر جو را در آفتاب پهن کنند، چون جویی که در تاوه ریخته باشند، برشته می‌شود. از این رو به اندازه دو ذراع بر سقف خانه‌ها گل می‌نهند و به علت سنگینی وزن سقف، مردم، خانه‌های کم عرض و دراز می‌سازند. با آنکه چوبی که برای سقف بکار می‌برند اندک و نایاب است مردم مجبور هستند به علت گرمای خفقان‌آور خانه‌های بزرگ بسازند. تنه نخل خاصیت یکتایی دارد زیرا با آنکه سخت است با گذشت زمان نه تنها رو به پایین خم نمی‌شود بلکه به علت سنگینی رو به بالا انحنا می‌یابد و سقف را بهتر نگاه می‌دارد. می‌گویند آنچه موجب گرمای طاقت فرسای شوش می‌شود کوه‌های سر به آسمان کشیده واقع در شمال آن‌جایند، که مانع از وزیدن و آمدن بادهای شمال می‌شود. این بادها از بالای کوه‌ها می‌وزند به سطح جلگه نمی‌رسند و هوای مناطق جنوبی‌تر شوش را خنک می‌کنند. اما در شوش برگ تکان نمی‌خورد، به‌خصوص در موسم وزیدن بادهای اتسیان که دیگر بخش های تفسیده از گرما را خنک می‌کند.

۱۱- شوش چنان سرشار از غلات است که جو و گندم معمولاً هر تخم صد تخم و گاهی دویست تخم می‌دهد. به همین سبب مردم شیارهای شخم را نزدیک هم نمی‌زنند. زیرا ریشه‌ها انبوه شده و مانع از جوانه زدن می‌شوند. در آن‌جا تاک وجود نداشت تا اینکه مقدونیان کاشتن تاک را در شوش و بابل مرسوم کردند. اما در آن‌جا پدمان نمی‌کنند بلکه چوب‌هایی که نوک آهنی دارند در زمین فرو کرده آنگاه آنها را بیرون می‌آورند و بلافاصله به جای آن تاک می‌نشانند. چنین است وضع داخل سرزمین پارس. اما سواحل آن کم‌عمق است و بندرگاه ندارد. نئارخوس می‌گوید در

طول کشتیرانی با ناوگان خود از هند تا بابل، حتی یک نفر، راهنمای بومی نتوانست پیدا کند و در طول ساحل لنگرگاهی ندید و با دریانوردان مجرب برخورد نکرد که بتوانند او را هدایت نمایند

۱۲- در همسایگی شوشستان آن بخش از بابلستان قرار دارد که پیش از آن **سیتاکنه** و اکنون **آپولونیاتیس** خوانده می‌شود. در بالا دست آن‌جا، چه در شمال و چه در مشرق، سرزمین **الی‌مائی‌ها** [عیلامی‌ها] و **پراتاکنی‌ها** واقع است که مردمی شروراند و به دشواری راه‌های کوهستان‌های خود متکی‌اند. اما پراتاکنی‌ها با اپولونیائی‌ها فاصله کمتری دارند و بنابراین خطر بزرگ‌تری برای اپولونیائی‌ها می‌باشند. الی‌مائی‌ها هم با آنان می‌جنگند و هم با مردم شوش . از سوی دیگر **اوکسی‌ها** با الی‌مائی‌ها در زدوخورداند. اما امروزه از شدت این درگیری‌ها کاسته شده است. علت این امر هم قدرت پارتی‌ها است که تمام مردم این نواحی مجبور به تبعیت از آنان‌اند. اگر روزگار بر وفق مراد پارت‌ها باشد اتباع آنها نیز در رفاه و آسایشند اما اگر شورشی شده باشد، که معمولاً هست، همان‌گونه که در عصر خود شاهد هستیم، سرانجام‌ها به یکدیگر شباهت نخواهد داشت و گوناگون خواهد بود. پاره‌ای از ناآرامی سود برده‌اند حال آنکه آرزوهای دیگران بر آورده نشد. چنین است حال و احوال سرزمین‌های پارس و شوش.

۱۳- اما رسوم و عادات پارس‌ها همانند این مردم و مادها و چند قوم دیگر است. با آنکه مؤلفین درباره‌ی این اقوام مطالبی نوشته‌اند من نیز باید آنچه را مناسب با مقصودم است بیان کنم. پارس‌ها نه بت می‌سازند و نه محراب برپا می‌کنند. بلکه بر بالای کوه‌ها نذر و قربانی می‌کنند. آسمان را چون زئوس می‌دانند. به هلیوس که آن‌را میترا می‌نامند و **سلنا** (ماه) و **افرودیت** (ناهید) و آتش و زمین و بادها و آب احترام می‌گذراند . صمیمانه دعا می‌کنند و در محلی تطهیر شده قربانی می‌کنند. حیوان قربانی را تاج بر سر می‌گذارند. **مغی** که مراسم قربانی را انجام می‌دهد گوشت قربانی را میان مردم تقسیم می‌کند مردم گوشت را با خود می‌برند و سهمی

برای ایزد به جا نمی‌گذارند. زیرا بر این باورند که ایزد تنها خواهان روح قربانی است و نه چیز دیگر. اما هستند مؤلفینی که می‌گویند اندکی ازگوشت قربانی را نیز بر آتش می‌نهند.

۱۴- مخصوصاً برای آتش و آب قربانی می‌کنند. قربانی که تقدیم آتش می شود چوب خشکی است که پوست آن‌را کنده‌اند و اندکی پیه روی آن می‌نهند. آنگاه روغن روی آن ریخته و آن‌را از زیر روشن می‌نمایند. با دهان آتش را پف نمی‌کنند بلکه‌آن‌را باد می‌زنند. اگر کسی بر آتش پف کند یا چیزی مرده و کثیف روی آن بگذارد به قتل می‌رسد. اگر بخواهند برای آب قربانی کنند نزدیک دریاچه یا رودخانه و یا چشمه‌ای می‌روند و نزدیک آن گودالی حفر می‌کنند و آنگاه قربانی را سر می‌برند و سخت مراقب‌اند تا آب با خون آلوده نشود. سپس قطعات گوشت را روی مورد یا دسته گل گذاشته و مغ با ترکه‌های باریک بر گوشت زده و دعا زمزمه می‌کند. روغن آغشته با شیر و عسل روی آن می‌ریزند اما نه روی آتش و یا در آب بلکه روی زمین. مدت‌های مدید زمزمه می‌کنند و در دست خود دسته‌ای از ترکه‌های نازک مورد می‌گیرند.

۱۵- در کاپادوکیه (فرقه بزرگی از مغان وجود دارند که **پیریتی** [=آتش‌افروزان] خوانده می‌شوند و آن‌جا معابد فراوانی برای ایزدان پارسیان بر پاست) حیوان نذری را مردم با شمشیر نمی‌کشند بلکه او را با چماقی هلاک می‌کنند. آتشکده‌های وسیع بزرگ آتش‌پرستی دارند. در وسط این محوطه‌های محصور محرابی است که روی آن مقادیر زیادی خاکستر است و مغان آتش را در آن‌جا همیشه فروزان نگاه می‌دارند. هر روز بدان‌جا می‌روند و حدود یکساعت زمزمه می‌کنند . دسته ترکه خود را در برابر آتش می‌گیرند و بدور سر خود عمامه‌های بزرگ نمدی می‌پیچند بطوریکه روی صورت آنها آویزان باشد و لب‌هایشان را بپوشاند. همین‌گونه مراسم را در پرستشگاه‌های **اومانوس** و **انایتیس** انجام می‌دهند. این پرستشگاه‌ها نیز محوطه‌های محصور مقدس دارد. به هنگام انجام مراسم مردم مجسمه چوبی

اومانوس را حمل می‌کنند. این است آنچه با چشم خود دیده‌ام. اما دیگر نکات و آنچه که خواهد آمد نقل قول از دیگر مورخین است.

۱۶- ایرانیان نه در آب ادرار می‌کنند و نه خودشان را در رودی مـی‌شویند. از استحمام در رودخانه و یا انداختن حیوانی مرده و یا آنچه ناپاک بدانند در آب پرهیز می‌کنند. برای هر ایزدی هم که نذر قربانی کنند نخست آتش را ستایش می‌کنند

۱۷- شاهان موروثی بر آنان حکومت می‌کنند. هر کس که اطاعت نکند سر و دست‌هایش را قطع کرده و بدنش را بدور می‌اندازند. مردها زن بسیار می‌گیرند. در ضمن صیغه‌های متعدد نیز دارند تا آنکه فرزندان فراوان داشته باشند. شاه هر سال، به هر کس فرزند بیشتر داشته باشد، جوائزی را مقرر می‌دارد. کودکان را تا چهار ساله نشوند به حضور پدر و مادر خود نمی‌آورند. پس از ازدواج، در آغاز اعتدال بهاری، زفاف را انجام می‌دهند. داماد آنگاه وارد حجله عروس می‌شود کـه در تـمام روز نخست تنها یک دانه سیب‌درختی بخورد و بعد به خوردن اندکی مغز استخوان شتر کفایت کرده باشد.

۱۸- از سن پنج سالگی تا بیست و چهار سالگی باید تیراندازی و انداختن زوبین و اسب‌سواری و راست‌گویی را بیاموزند. داناترین آنها استادان دانش‌اند. تعلیمات خود را با افسانه‌ها درهم می‌آمیزند و از افسانه ها استفاده آموزشی می‌کنند و رفتار و کردار ایزدان و نجیب‌ترین افراد را با سرود و بی‌سرود تمرین می‌کنند. این استادان، دانش‌آموزان خود را، با کوفتن بر ظروف برنجین از خواب بیدار مـی‌کنند. در یک مکان جمع می‌آورند تا آنکه مسلح شوند و به شکار روند. جوانان را به دسته‌های پنجاه نفری تقسیم می‌نمایند و پسران شاه و یا ساتراپ‌ها را به عنوان رهبر هر گروه معین کرده و فرمان می‌دهند تا همه به دنبال رهبر خود در مسابقه دوئی که سی یا چهل استادیا طول دارد شرکت کنند. در ضمن لازم است یک‌یک درس‌های خود را پس دهند. همان وقت به آنان می‌آموزند که با صدای بلند حرف بزنند و درست تنفس کنند و چگونه ریه‌های خود را بکار گیرند. هم‌چنین بدانان می آموزند تا گرما و

سرما و باران را تحمل نمایند و از نهرهای سیل‌آسا چنان بگذرند که اسلحه‌ها و لباس آنان تر نشود. گله داری را یاد می‌گیرند و اینکه شب را در هوای آزاد به سر برند و با میوه‌های وحشی مانند پسته و بلوط وحشی و گلابی وحشی خود را سیر نمایند. خوراک روزانه آنان پس از تمرینات ورزشی عبارتست از نان و کلوچه جو و هل و اندکی نمک و گوشت آب پز یا کباب شده. اما جز آب چیزی نمی‌آشامند. شکار را با انداختن نیزه از روی اسب، تیر و کمان و یا فلاخن از پای در می‌آورند. در آخر روز درخت‌کاری و ریشه‌کنی و ریشه جمع‌کنی (برای مقاصد دارویی) و ساختن اسلحه و هنر بافتن پارچه کتانی و بافتن تور برای شکار را فرا می‌گیرند. جوانان به گوشت حیوانات وحشی که شکارکرده‌اند دست نمی‌زنند. رسم است آن‌را به خانه بیاورند تا شاه به کسانی که در مسابقه دو و دیگر رقابت‌های پنج‌گانه* پیروز شوند جوایزی می‌دهد جوانان را با طلا مزین می‌سازند زیرا مردم ایران برای رنگ آتشین فلز طلا احترام قائلند و علت این احترام آتشین بودن رنگ طلا است. بر جسد مرده نه طلا آویزان می‌کنند و نه آن‌را در آتش می‌اندازند.

۱۹- از بیست سالگی تا پنجاه سالگی در سپاه خدمت کرده و در صنف پیاده نظام یا سوار نظام فرماندهی می‌کنند. هیچ‌گاه از بازارگذر نمی‌نمایند. زیرا اهل دادوستد نیستند. با سپرهای سبدی لوزی شکل و تیر و ترکش مسلح‌اند و شمشیر و خنجر دارند. کلاهی برج مانند بر سر می‌گذراند و سینه بندهای آنان با فلس‌های آهنین پوشیده است. لباس فرماندهان آنان شلواری سه لا و نیمه تنه‌ای دو رویه است که آستین‌های بلند آن تا زانو می‌رسد. لباس زیرین آنها سفید رنگ و لباس رویی با رنگ‌های گوناگون است. در تابستان شنلی ارغوانی رنگ یا رنگین می‌پوشند. اما در زمستان تنها شنل رنگین بر دوش می‌اندازند. عمامه‌های آنان همانند مغ‌ها است و پاپوش‌های ضخیم دو تخته دارند. بیشتر مردم قبای دولایی می‌پوشند که تا نیمه ساق پای آنان می‌رسد و پارچه کتان سفید بدور سر می‌پیچند.

* رقابت‌های پنج‌گانه عبارت بودند از: پرش، پرتاب دیسک، دو، کشتی و پرتاب زوبین (گاهی مشت‌زنی).

همه تیر و کمان و فلاخن دارند. ضیافت‌های مفصل برپا می‌کنند. انواع حیوانات را درسته کباب کرده و سر سفره می‌نهند. نیمکت آنان همانند جام‌های آنان و دیگر اشیاء چنان با درخشندگی زینت شده‌اند که چون طلا و نقره برق می‌زنند.

۲۰- مهمترین مطالب و مسایل را آنگاه مطرح می‌کنند که شراب نوشیده باشند. تصمیماتی را که در هنگام مستی می‌گیرند معقول‌تر و استوارتر از تصمیماتی که در حال طبیعی می‌گیرند می‌دانند. در گذرگاه چون با کسی آشنا که هم طبقه ایشان است روبرو می‌شوند یکدیگر را در آغوش گرفته می‌بوسند. اگر از طبقه‌ای آنها پایین باشد صورت خود را جلو می‌آورند تا طرف آن‌را ببوسد. اگر از طبقات پایین‌تر باشد سر فرود می‌آورند و احترام می‌گذارند. نعش مردگان را پیش از دفن با موم آغشته می‌کنند. اما مغ‌ها را به خاک نمی سپارند و می‌گذارند تا مرغان گوشت آنان را بخورند. در میان مغان از دوره‌ی نیاکانشان رسم است که با مادرانشان هم بستر شوند. چنین است رسم‌ها و عادت‌های پارسیان.

۲۱- شاید آنچه را هم که پولی‌کریتوس نقل کرده از رسم‌های ایشان است. می‌گوید در **ارگ شوش**، هر یک از شاهان، برای خود اقامتگاهی جداگانه که شامل خزانه‌ها و انبارهاست می‌سازند تا باج و خراجی را که شاه از این‌سو و آن‌سو در طول مدت فرماندهی خود گرد آورده، به یادگار بماند. از مردم کناره دریا نقره و از مردمهایی که در داخل کشورشان زندگی می‌کنند نمونه‌هایی از آنچه در هر محل تولید می‌کنند می‌گیرند. بنابراین رنگ و دارو و پشم و کرک و اشیاء همانند و از جمله گاو و گوسفند دریافت می‌دارند. آن کس که خراج‌ها را تقسیم کرد و منظم ساخت داریوش، ملقب به دراز دست بود، که یکی از خوش منظرترین آدمیان بود مگر طول بازوانش که به زانوانش می‌رسید. بیشتر طلا و نقره را به‌صورت اشیاء گوناگون در می‌آورند و نه به شکل پول و سکه. بر این تصورند که طلا و نقره اگر به صورت اشیاء باشد هم برای هدیه دادن مناسب‌تر است و هم برای نهادن در خزانه: همان مقدار سکه می‌زنند که برای رفع نیازهای آنان بسنده باشد. آن مقدار پول سکه می‌زنند که

با مخارج آنان هم پیمانه باشد.

۲۲- به طورکلی رسم و عادت‌های آنان معتدل است. اما شاهان آنان به علت ثروت زیاد چنان اهل تجمل شده‌اند که گندم خود را از **اسوس** واقع در **ایولیس** و شراب خود را از **خالی‌مونیه‌ی** سوریه و آب آشامیدنی خود را از **اولای [کارون]** می‌آوردند زیرا که سبک‌ترین آب‌هاست. یک رطل آب آن‌جا از دیگر آب‌ها یک درخما سبک‌تر است.

۲۳- پارسیان از میان تمام بربرها [اقوام غیر یونانی] در میان یونانیان شناخته‌تراند. هیچ یک از دیگر اقوام بربر، که بر آسیا حکمروایی می‌کردند، بر یونانیان تسلط نیافته بودند مگر پارس ها. هیچ یک از این اقوام با یونان آشنایی نداشتند و یونانیان نیز دیگر بربرها را نمی‌شناختند مگر برای مدتی کوتاه آن‌هم افواهاً و از قول دیگران. هومر نه از شاهنشاهی آشوریان خبر داشت و نه از پادشاهی مادها. اگر چنین نبود آنگاه که از مصریان **تبس** نام می‌برد و ثروت فینیقیان را یادآور می‌شود درباره‌ی **بابل** و **نینوا** و **اکباتان** خاموش نمی‌ماند. نخستین قومی که یونانی‌ها را به انقیاد خود آورد پارسیان بودند. درست است که لیدی‌ایها بر یونانیان حکومت می‌کردند اما بر تمام آسیا حکومت نمی‌کردند. بلکه بر بخش کوچکی از آن. همان بخشی که در انحنای هالیس [= قزل ایرماق امروزی] قرار داشت آن‌هم در دوره سلطنت **الیاتس** و **کرزوس**. لیدیه‌ای‌ها به انقیاد پارسیان در آمدند و آنچه شکوه و افتخار داشتند از دست دادند. پارس‌ها به محض آنکه قدرت مادها را در هم شکستند بلافاصله بر لیدیه‌ای‌ها برتری یافتند و شهرهای یونانی تابع لیدیه را نیز زیر فرمان خود آوردند. بعد از آسیا گذشته وارد یونان شدند. هر چند در دیگر نبردها شکست خوردند اما تسلط خود را در آسیا تا مرزهای دریایی یونان حفظ کردند تا آنکه مغلوب مقدونیان شدند.

۲۴- کسی که باعث سروری و بزرگی پارسیان شد کوروش بود. پس از کوروش پسرش کمبوجیه به جای او نشست که توسط مغان از سلطنت خلع شد. مغان را

«هفت پارسی» به قتل رساندند و شاهنشاهی را به **داریوش** پسر **هیستاسب** سپردند. سلسله جانشینان داریوش با **ارسس** به انتها رسید. ارسس را خواجه‌ای **باگوس** نام به قتل رساند و داریوش دیگری را بر تخت سلطنت نشاند که از خاندان سلطنتی نبود. داریوش را اسکندر خلع کرد و خودش یازده سال پادشاهی کرد. آنگاه یکپارچگی و سیادت آسیا میان جانشینان او و اعقاب جانشینان اسکندر تقسیم شد تا سرانجام اضمحلال یافتند. سروری و سیادت پارسیان بر آسیا دویست‌وپنجاه سال به درازا کشید. اما امروزه هر چند دوباره دولتی از خود دارند اما شاه آنان مطیع شاهان دیگر است. پیشترها مطیع شاه مقدونیان بودند و اکنون تحت‌الحمایه شاه پارت‌اند.

کتاب شانزدهم

۱

۱- کشور آشوریان با پارس و شوش هم مرز است. این اسم را به بابلستان و بسیاری از سرزمین‌های اطراف آن داده‌اند. بعدها بخشی از آن **آتوریا** خوانده شد که سرزمین‌های **نینوس**، **اپولونیاتیس**، **آلی‌مائی**، **پراتکه** و **خالونیتیس** در حوالی کوه‌های زاگروس و دشت‌های اطراف نینوس را شامل می‌شود. همچنین سرزمین‌های: **دولومنه**، **کالاخنه**، **خازنه** و **ادیابنه** و قبیله‌های بین‌النهرینی در همسایگی **گودریان‌ها** و **میگدونیان‌ها** در حوالی **نسیبیس**، تا **زیوگمای** فرات و بخش عمده از سرزمین‌های آن سوی فرات، که در تصرف اعراب است. همچنین زیستگاه آن قومی که از دیدگاه امروزی سوریه‌ای‌ها خوانده شده و تا **کیلیکیه** و **یهودیه** و دریای برابر دریای مصر و خلیج ایسوس گسترش دارد در محدوده‌ی کشور آشور بوده است.

۲- ظاهراً در روزگار باستان اسم سوریه تنها بر سرزمین میان بابلستان تا **خلیج ایسوس** اطلاق نمی‌شده بلکه شامل خلیج **یوکسینه** نیز بوده است. به‌هر حال هر دو قوم کاپادوکیه‌ای، چه کاپادوکیه نزدیک تاروس و چه کاپادوکیه نزدیک پونتوس، تا امروز «سوریه‌ای‌های سپید» خوانده می‌شوند. گویی که بعضی از سوریه‌ای‌ها سیاه‌اند. مراد از اینان سوریه‌ای‌های خارج از تاروس‌اند. چون اسم تاروس را می‌آورم مقصودم تعمیم این اسم تا حوالی **آمانوس** است. هر جا مورخان نوشته‌اند، مادها شاهنشاهی آشور را برانداختند و **پارس ها** شاهنشاهی **مادها** را، مرادشان از آشور همان قومی است که کاخ‌های سلطنتی **بابل** و **نینوا** را بنا کردند. از این سوریه‌ای‌ها، **نینوس**، کسی بود که نینوا را در آشور بنا کرد. سیمرامیس زنی بود که پس از شوهرش، نینوس، به سلطنت رسید و بابل را پی افکند. این دو بر آسیا پیروزی یافته آن‌را صاحب شدند. سیمرامیس سوای بناهایی که در بابل برپا کرد بسیاری عمارت نیز، تقریباً در سراسر آسیا، بنیاد گذاشت. از جمله تپه‌های کوچکی که تپه‌های سیمرامیس نام دارند و حصارها و استحکامات و مجاری آب آنها و مخازن آب آشامیدنی و پله‌های نردبان مانند برای صعود به قله کوه‌ها و راه آبه‌های رودها و دریاچه‌ها و راه‌ها و پل‌ها و دیگر یادبودها. شاهنشاهی اینان، برای بازماندگانشان، تا دوره‌ی **ساردانا پالوس** و **ارباکس** دوام آورد. آنگاه این شاهنشاهی، به دست مادها، فرو پاشید.

۳- شهر نینوا پس از فروپاشی امپراطوری آشور بی‌درنگ ویران شد. از بابل بسیار بزرگ‌تر بود. در دشت **آتوریا** قرار داشت. اتوریا با ناحیه **اربلا** هم مرز است و **رود لیکوس** مرز میان آنهاست. اربلا که در برابر بابلستان واقع شده بدان کشور تعلق دارد: جلگه آتوریا، که نینوا را احاطه کرده، در طرف دور دست رود لیکوس واقع است. روستای **گوگاملا**، که **داریوش [سوم]** در آن‌جا مغلوب اسکندر مقدونی شد و شاهنشاهی خود را از دست داد، در اتوریاست. این محل آوازه‌ی بلند دارد و معنای اسم آن «شترخانه» است. داریوش پسر **هیستاسپس** [داریوش کبیر] این اسم را به این

محل داد. زیرا ایستگاهی بود برای پرورش شترهایی که برای سفر به بیابان‌های **سکیتیا** و حمل تدارکات لازم برای پشتیبانی از نیروهای شاه به کار می‌رفت. اما مقدونیان چون پی بردند این‌جا روستایی کم‌اهمیت است و **اربلا** آبادی مهمی است (می‌گویند توسط **اربلوس** پسر **اتمونیوس** بنیاد گذاشته شده بود) اعلام داشتند که نبرد و پیروزی در نزدیکی اربلا صورت گرفته و شرح وقایع را این‌گونه از چشم خود به مورخان منتقل کردند.

۴- پس از اربلا و **کوه نیکاتوریم** (اسمی که اسکندر پس از پیروزی بر این کوه نهاد) **رود کارپوس** در همان فاصله از اربلا است که رود لیکوس با اربلا فاصله دارد.این سرزمین را**ارتاکنه*** می‌نامند. شهر **دمتریاس** در نزدیکی اربلا است. سپس به چشمه‌ای‌از نفت و آتش‌ها و پرستشگاه «**آنی**» و **سندراکیه**-که اقامتگاه سلطنتی داریوش پسر هیستاسب بود- و **کیپاریسون** و گذرگاه **رود کاپروس**، نزدیک سلوکیه و بابل، می‌رسیم.

۵- بابل نیز در جلگه واقع شده: محیط دیوارهای آن هشتاد و پنج استادیا و کلفتی دیوارهای آن سی و دو پا است. ارتفاع دیوارهای میان برج‌ها ۵۰ ذراع و ارتفاع برج‌ها ۶۰ ذراع است .گذرگاه روی دیوار چنان پهناور است که گردونه‌های چهار اسبه به آسانی از کنار یکدیگر می‌گذرند. به این سبب و وجود باغ‌های معلقه این‌جا را یکی از عجایب هفتگانه دنیا می‌خوانند. باغ چهارگوش شکل است و هر طرف آن چهار پلترا** درازا دارد. زیربنا از طاق‌های ضربی است. یکی پس از دیگری روی پایه‌های مکعب شکل، که مانند صفحه‌ی شطرنج تنظیم شده، قرار دارند. فاصله‌ی پایه‌های شطرنجی مانند، که مجوف‌اند، با خاک دستی چنان انباشته شده که بزرگترین درختان را در خود جای می‌دهد. پایه‌ها و طاق‌ها را با آجر و قیر بنا کرده‌اند. برای رفتن به بالاترین تراس بام پله‌کان ساخته‌اند. دو طرف این پله‌کان لوله‌های پیچ‌خورده قرار دارد. لوله‌ها با این قصد کار گذاشته شده که آب

* شاید با ادیابنه اشتباه شده است.
** واحد طول. هر پلترا تقریباً با یکصد پا برابر است.

فرات را پیوسته به باغ برسانند. فرات که یک استادیا پهنا دارد از میانه شهر می‌گذرد. باغ در ساحل رودخانه است. مقبره **بلوس**، که می‌گویند **خشایارشا** آن‌را ویران ساخت، در این‌جاست. هرم چهارگوشی از آجر است که نه تنها یک استادیوم ارتفاع دارد بلکه هر یک از ضلع‌های آن تقریباً یک استادیوم درازا دارد. اسکندر نیت کرد تا این هرم را مرمت کند. اما کار دشوار و وقت‌گیری بود. (برای پاک کردن تپه لازم بود ده هزار نفر دو ماه کار کنند) بنابراین نتوانست آن‌را به انجام رساند. اندکی بعد بیمار شد و درگذشت. هیچ یک از جانشینان او به این کار دلچسبی نداشتند. به آنچه از شهر باقی مانده نیز بی‌توجهی می‌شود. شهر ویرانه شده است. بعضاً به دست پارس‌ها و بعضاً به سبب گذشت زمان و بی تفاوتی مقدونیان به این‌گونه امور. مخصوصاً پس از آنکه **سلوکوس نیکاتور** شهر **سلوکیه** کنار دجله را، که در فاصله‌ی سیصد استادیایی بابل است، حصار کشید. نه تنها او بلکه جانشینان وی سخت پایبند سلوکیه بودند و مقر سلطنت را به آن‌جا انتقال دادند. امروزه **سلوکیه** از **بابل** بزرگتر است. بخش عمده بابل چنان متروک شده که بی درنگ می‌توان گفته‌ی یکی از شعرا را، راجع به **مکالوپولیتانس** واقع در **ارکادیا**، درباره‌ی بابل نقل کرد که «شهر* بزرگ اکنون بیابانی بزرگ است». چون در آن‌جا الوار چوب نایاب است بناها را با تیرها و ستون‌هایی از چوب نخل ساخته‌اند. ریسمان‌های بافته شده از نی پیچیده را به دور ستون‌ها می‌چرخانند. روی آنها را گچ می‌گیرند و رنگ می‌زنند. درها را با قیر آغشته می‌نمایند. بناهای عمومی یا خصوصی اصولاً بلند ساخته شده‌اند. چون چوب ندارند همه طاق ضربی دارند. از درخت نخل که بگذریم در این سرزمین درخت یافت نمی‌شود. سرزمینی بوته‌زار است. نخل در بابل فراوان است همان‌گونه که در ساحل **پارس** و **شوش** و **کرمانیا** فراوان است. روی بام‌ها کاشی مصرف نمی‌کنند زیرا باران آن‌جا اندک است. در شوش و **سیتاکنه** نیز وضع همین‌گونه است.

* مقایسه شود با هرودوت بند ۱۷۸ کتاب اول که ابعاد بزرگتری را می‌دهد.

۶- در بابلستان آبادی ویژه‌ای برای فیلسوفان است که **کلدانیان** خوانده می‌شوند. اینان بیشتر به دانش نجوم می‌پردازند. اما پاره‌ای از آنان، که مورد تأیید بقیه نیستند، اهل احکام نجوم [اخترشناسی] اند. قبیله‌ای کلدانی نام وجود دارد که محل سکونت آنان نزدیک دریاهای عربستان و پارس است. ستاره‌شناسان کلدانی چندین فرقه هستند. مثلاً بعضی **اورخنی** و پاره‌ای **بورسیپنی** و یا با نامهای دیگر خوانده می‌شوند. اینان درباره‌ی موضوعی همانند عقاید و نظرات متفاوت دارند. اهل ریاضیات اسامی چندین نفر از اینان را می‌شناسند. مانند **کیدناس** و **نابوریانوس** و **سودیناس**. **سلوکوس سلوکیه‌ای** نیز از کلدانیان است و همچنین چند نفر دیگر از مردم صاحب نام.

۷- **بورسیپا** شهر مقدس **ارتمیس** و **اپولو** است. در آن‌جا کتان فراوان تولید می‌شود. خفاش زیاد دارد که از خفاش‌های دیگر جاها بزرگ‌ترند. آنها را می‌گیرند و نمک سود می‌کنند تا بخورند.

۸- کشور بابلستان محدود است در شمال با **شوشی‌ها** و **آلی‌مائی‌ها** و **پراتکه‌ای‌ها**. در جنوب با خلیج پارس و کلدانی‌ها تا **اعراب مسینیان**. در غرب با سرزمین اعرابی، که **سکنیتی** خوانده می‌شوند و تا ادیابنه و **گوردیه** گسترش دارند، و درشمال با ارمنیه و مادها تا زاگروس و قبیله‌های اطراف آن رود.

۹- چندین رود که بزرگترین آنها فرات و دجله‌اند این سرزمین را می‌نوردند. از رودهای هند که بگذریم، این دو، بزرگترین رودهای جنوب آسیااند. تا فاصله‌ای در خشکی می‌توان در آنها کشتی راند. در دجله تا **اوپیس** امروزی و سلوکیه (روستای **اوپیس** بارانداز نواحی اطراف آن است) و در فرات تا بابل. فاصله‌ای بیشتر از ۳۰۰۰ استادیا. پارسیان که نگران بودند بیگانگان از راه این رودها به داخل سرزمین شاهنشاهی آنان نفوذ و حمله کنند آبشارهای مصنوعی بزرگ ساخته بودند. اسکندر تا توانست آنها را ویران کرد. مخصوصاً آبشارهای واقع در اوپیس را. به آب‌راهه‌ها توجه ویژه داشت. فرات، با شروع تابستان، از سیلاب لبریز می‌شود. بالا

آمدن آب در بهار، که برف‌ها در ارمنستان آب می‌شوند ، آغاز می‌شود. به ناچار دریاچه‌ها ایجاد شده و زمین زیر آب می‌رود مگر اینکه آب زیادی رود یا آب سطحی را با خندق و آبراهه، مانند نیل، توزیع و منحرف ساخت. آبراهه‌ها این‌گونه پیدا شدند. اما برای نگهداری آنها به کارگر زیاد نیاز است. زیرا خاک چنان سست و عمیق است که در برابر جریان آب مقاومت ندارد. به آسانی فرو می‌ریزد و دشت‌ها خشک می‌شود. آبراهه‌ها به آسانی خراب شده و رسوبات دهانه‌های آنها را می‌بندد و سبب می‌شود رودخانه، پیش از رسیدن به دریا، سرریز شده و دریاچه‌ها و مرداب‌ها و نیزارها پیدا شوند. از این نی‌زارهایی نی می‌گیرند که با آن انواع قایق‌های نیی بافته می‌شود. پاره‌ای از این قایق‌ها را با قیر آغشته می‌کنند تا آب بداخل آنها نفوذ نکند. از بقیه همان‌گونه که هستند استفاده می‌شود. از نی شراع و بادبان می‌سازند که مانند حصیر بافته و یا سبد بافته است.

۱۰- شاید پیشگیری از این نوع سرریز شدن سیلاب از بیخ و بن ناممکن باشد اما کمک رساندن و اقدام در این راستا از وظایف اصلی فرمانروایان خوب است. کمک مورد نیاز عبارتست: از یک‌سو جلوگیری از سیلاب با احداث سدها. از سوی دیگر بر عکس، برای جلوگیری از پر شدن راه‌آبه‌ها با رسوبات باید آنها را پاک کرد، و دهانه‌های آنها را باز نگهداشت. پاک کردن آبراهه‌ها آسان است. اما ساختن سد نیازمند نیروی انسانی هنگفت است. چون زمین سست است به آسانی ول می‌شود و گل روی آن نهاده شده بند نمی‌شود. زیر گل خالی می‌شود و آب آن‌را با خود فرو می‌کشد و سدبندی جلوی دهانه رادشوار می‌کند. از این گذشته کار باید با شتاب زیاد انجام گیرد و آبراهه ها بی‌درنگ بسته شوند تا از خالی شدن آب آنها جلوگیری شود. زیرا اگر آبراهه ها در تابستان خشک شوند رودخانه نیز خشک می‌شود. چون آب رودخانه پایین افتد، به هنگام نیاز، آب به دریچه‌های سد نمی‌رسد. در تابستان آتشین و سوزان که زمین تب می‌کند آب بیش از همیشه مورد نیاز است. چه تفاوتی می‌کند که حاصل کشاورزی زیر طغیان آب نابود شود و یا از بی‌آبی خشک شود.

افزون بر اینها سفر کردن از روی آب در داخل خشکی، که چنان مزایای فراوانی دارد، همیشه به علت‌های مذکور در بالا، ناممکن می‌شود. تمام این دشواری‌ها را تنها آن‌گاه می‌توان از پیش برداشت که بتوان دهانه‌های آبراهه را با شتاب باز و بست کرد و آبراهه‌ها را چنان تنظیم کرد که آب آنها از آنچه نیاز است زیاد یا کم نشود.

۱۱- اریستوبولوس می‌گوید اسکندر، چون رو به بالای رودخانه قایق می‌راند، راه‌آبه‌ها را بازرسی می‌نمود و انبوه همراهان او آنها را پاک می‌کردند. پاره‌ای را باز می‌کرد و بعضی را می‌بست. آبراهه‌ای را دید که به خط راست رو به مرداب‌ها و دریاچه‌ای که در برابر عربستان بود می‌رفت. کار کردن در دهانه این آبراهه بسیار دشوار بود و بستن آن آسان نبود. زمین آن‌جا سست بود با اندک فشار ول می‌داد. ناچار در فاصله‌ی سی استادیایی از آن دهانه‌ی دیگری از نو بازکرد. زمینی را برگزید که زیر آن سنگ بود و آبراهه را بدانجا منحرف ساخت. از روی پیش بینی و دوراندیشی این کار را کرد. نمی‌خواست ورود به عربستان از راه دریاچه‌ها و یا حتی مرداب‌ها سخت و دشوار باشد. به علت فراوانی آب هم اکنون آن سرزمین به صورت جزیره در آمده بود. تردید نباید داشت که اسکندر قصد داشت عربستان را تصرف کند. ساختن پایگاه و ناوگان مخصوص این لشکرکشی را آغاز کرده بود. دستور داده بود تا در فینیقیه و قبرس قایق‌هائی ساخته بودند که با پیچ و مهره قطعه قطعه شد و پس از هفت روز راه پیمایی به **تاپساگوس** آورده می‌شد تا، از طریق رودخانه، به بابل حمل شود. از درخت‌های سرو و کاج بیشه‌هاو باغ‌های بابل نیز قایق‌ها ساخته بود. در بابلستان الوار چوبی نایاب است. هر چند کم یا بیش مقادیر کافی چوب خوب از سرزمین‌های طوایف **کاسی** و دیگر قبایل می‌شد به دست آورد. اریستوبولوس می‌گوید بهانه اسکندر برای جنگ با عرب‌ها نفرستادن سفیر و سفارت به حضور او بود. اما حقیقت واقع این بود که می‌خواست دنیا را صاحب شود. چون شنید عرب‌ها فقط دو ایزد **زئوس** و **دیونیسوس** را که فراهم کننده بیشترین نیازهای زندگی آدمی هستند، پرستش می‌کنند یقین داشت پس از تسلط بر

اعراب، اگر بدان‌ها اجازه می‌داد همچون نیاکان خود مستقل بوده و آیین پیشین خود را حفظ نمایند، به پرستش او به عنوان ایزد سومی رضایت خواهند داد. به این علّت خود را به کار آبراهه‌ها مشغول ساخت و با دقت آرامگاه‌های شاهان و جبّاران را، که بیشتر در میان دریاچه ها واقع بود، بازرسی و جستجو می‌کرد.

۱۲- اراتوستنس به هنگام ذکر دریاچه‌های نزدیک عربستان می‌گوید چون راه خروجی آب‌ها بسته می‌شود، آب خود آبگذرهای زیرزمینی ایجاد می‌کند و از زیرزمین تا سوریه‌ی سفلی می‌رود و از ناحیه **رینوکولورا** و **کوه کاسیوس** سر در آورده دریاچه‌ها و حفره‌های آن‌جا را احداث می‌کند. نمیدانم آیا این گفته معقول و شدنی است یا نه. زیرا جریان‌های جنبی فرات است که دریاچه‌های نزدیک عربستان و مرداب‌های مجاور دریای پارس را به وجود می‌آورد و برزخی که آنها را جدا می‌سازد نه بزرگ است و نه سنگی. بنابراین باید گفت که آب‌های رودخانه خواه ناخواه از زیر زمین و یا از روی زمین به دریا می‌ریزد. نه اینکه فاصله‌ای شش هزار استادیایی از سرزمین‌های بی‌آب و خشک کوهستانی- مرادم کوه‌های لیبانوس و **آنتی لیبانوس** و کوه **کاسیوس** است، طی کند تا سر از سوریه سفلی درآورد- چنین است گفته‌ی اریستابولوس و اراتوستنس.

۱۳- **پولی کلیتوس** ادعا دارد که فرات طغیان نمی‌کند زیرا از دشت‌های پهناور می‌گذرد. اما کوه‌ها: پاره‌ای از آنها در فاصله‌ی دو هزار استادیایی آنند. فاصله آن از کوه‌های کاسی‌ها به هزار استادیا نمی‌رسد. اما چون این کوه‌ها بلند نیستند اصولاً برف زیاد ندارند که در اندک زمان ذوب شده سبب طغیان رودها شود. می‌گوید کوه‌های ناحیه‌ی **اکباتان** رو به شمال ارتفاع دارند اما چون رو به جنوب می‌آیند پاره پاره و پهن و کم ارتفاع می‌شوند و آب‌های آنها به دجله می‌ریزد و این دجله است که طغیان می‌کند. این گفته آخری او آشکارا یاوه‌گویی است زیرا دجله در همان جلگه‌ای جاری است که فرات در آن جریان دارد و کوه‌هایی که در بالا ذکر آنها آمد ارتفاعات گوناگون دارند. بلندی‌های شمالی‌تر در پاره‌ای نقاط ارتفاع بیشتر دارند

حال آنکه کوه‌های جنوبی در بعضی نواحی پخش و پهن می‌شوند. اما مقدار برف تنها با ارتفاع معلوم نمی‌شود عرض جغرافیایی نیز در این باره تأثیر جدی دارد. شمالی‌تر کوهستان برف بیشتر دارد تا نقاط جنوبی‌تر آن و در نقاط شمالی‌تر برف دوام بیشتر می‌یابد. دجله از جنوبی‌ترین نقاط ارمنیه که نزدیک بابلستان است سرچشمه می‌گیرد و آب برف‌های ذوب شده، که چون از نواحی جنوبی می‌آید چندان زیاد نیست، به این رود می‌ریزد. پس طغیان دجله از فرات کمتر است. اما فرات از هر دو سو آب می‌گیرد، همان‌گونه که هنگام وصف ارمنیه آشکار ساختم نه از یک کوه بلکه از بسیاری کوه‌ها. از این گذشته متذکر درازای فرات نیز شدم. نخست درازی آن در ارمنیه بزرگ و کوچک و آنگاه طول آن در ارمنیه کوچک و کاپادوکیه، از میان کوه‌های تاروس تا **تاپاساکوس**، که در آن‌جا مرز میان سوریه‌ی سفلی و بین‌النهرین می‌شود. سرانجام کشیدگی آن تا بابل و دهانه‌اش که رویهمرفته ۳۶۰۰۰ هزار استادیا درازا دارد. این است وصف آبراهه‌ها.

۱۴- در این سرزمین بیش از هر کشور دیگر جو روییده می‌شود (می‌گویند هر تخمی سیصد تخم می‌دهد) و دیگر نیازهای مردم آن‌جا را درخت نخل برآورد می‌کند. از این درخت نان و سرکه و شراب و عسل و غذا می‌گیرند. انوع بافتنی را نیز از این درخت می‌سازند. دواتگران هسته‌های میوه این درخت را به جای ذغال به کار می‌برند. همچنین هسته‌های خرما را در آب خیس کرده و از آن برای پروار کردن گاو و گوسفند استفاده می‌کنند. می‌گویند پارسیان آوازی دارند که در آن ۳۶۰ سود و بهره‌ی درخت نخل سروده شده است. مردم این سرزمین روغن کنجد مصرف می‌کنند. اما این گیاه در دیگر نقاط این چنین فراوان نیست.

۱۵- در بابلستان مقادیر هنگفت قیر تولید می‌شود. اراتوستنس می‌گوید قیر مایع، که نفتا نام دارد، در شوش فراوان است. اما نوع خشک آن، که جامد می‌شود، در بابلستان زیاد است. چشمه‌ای از این گونه قیر نزدیک رود فرات است. چون رود، به هنگام آب شدن برف‌ها، سیلابی می‌شود این چشمه قیر

نیز لبریز شده و به رودخانه سرازیر می‌گردد. تخته‌های بزرگ قیر درست می‌شود که در بنای ساختمان‌ها و خشت‌های پخته مصرف می‌شود. دیگران می‌گویند نوع مایع آن نیز در بابلستان هست. مؤلفان بر سودمندی زیاد قیر در هرگونه بنایی اصرار ورزیده و می‌گویند اگر قایق بافته شده از نی را با قیر روپوشی کنند آب در آن نفوذ نمی‌نماید. نوع مایع آن‌که **نفتا** خوانده می‌شود سرشتی یکتا و بی‌مانند دارد. اگر نفتا را به آتش نزدیک کنند آن هم آتش می‌گیرد. اگر جسمی با نفتا آغشته شود و نزدیک آتش آورده شود آن جسم نیز آتش خواهد گرفت و این آتش را نمی‌توان با آب خاموش کرد (بلکه آتش فروزان‌تر می‌شود) مگر اینکه آب، آن هم به مقدار بسیار زیاد، بر آن ریخته شود. اما با گل و سرکه و آهک می‌توان آن‌را فرو نشاند. می‌گویند اسکندر با قصد آزمایش کردن در حمامی روی جوانی نفت ریخت و مشعلی را به او نزدیک کرد و آن جوان را شعله‌های آتش فرا گرفت و نزدیک بود بمیرد. اگر تماشاچیان با ریختن مقادیر زیاد آب بر آتش آن‌را خاموش نکرده بودند جان او را نمی‌شد حفظ کرد. پوزیدونیوس درباره‌ی چشمه‌های نفت **بابلستان** می‌گوید از پاره‌ای از آنها نفت سفید و از دیگر چشمه‌ها نفت سیاه می‌جوشد. نفت سفیدی که می‌جوشد گوگرد آب شده است (و سبب آتش‌سوزی این است) نفت سیاه یا، قیر مایع را، در چراغ‌ها به عوض روغن مصرف می‌کنند.

۱۶- در روزگار باستان بابل پایتخت آشور بود و اکنون سلوکیه پایتخت است. مرادم سلوکیه کنار دجله است. در همان نزدیکی روستایی بزرگ است که **تیسفون** خوانده می‌شود. شاهان پارتی زمستان را در این روستا می‌گذرانند تا برای مردم سلوکیه دردسر درست نشود. اگر سربازان سکایی، که سپاهیان پارت‌ها هستند، در شهر سکونت کنند برای مردم شهر مشکل‌ساز می‌شوند. بنابراین، به سبب قدرت پارتیان، تیسفون بیشتر به شهر می‌ماند تا روستا. چنان وسعت دارد که می‌تواند مردم زیادی را در خود جای دهد و بناها را خود پارتیان در آن‌جا برپا کرده‌اند. در تیسفون کالاها و دیگر دست‌ساخته‌هائی را که پارتیان می‌پسندند می‌فروشند.

شاهان پارتی رسم دارند به علت سازگاری آب و هوا، زمستان را، در آن‌جا بگذرانند و تابستان را در **اکباتان** و **هیرکانیه** به علت دوام آوازه‌ی باستانی آن سرزمین‌ها. چون این سرزمین را **بابلستان** می‌نامیم مردم اهل آن‌جا بابلی هستند و به اسم کشور موسوم‌اند نه به اسم شهر. اما اگر کسی از اهالی سلوکیه باشد او را به نام آن شهر ملقب نمی‌کنیم مانند **دیوجنس** که فیلسوفی رواقی است.

۱۷- **ارتمیتا** شهر با اهمیتی است که از سلوکیه ۵۰۰ استادیا فاصله دارد و مستقیماً در مشرق قرار دارد مانند **سیتاکنه** که سرزمینی پهناور و حاصلخیز است. میان بابل و سرزمین شوش واقع شده بطوریکه تمام راه از بابل به شوش از سرزمین سیتاکنه در جهت مشرق می‌گذرد. کسانی که از شوش به درون پارس سفر می‌کنند از **اوکسیا** می‌گذرند و آنهایی که از پارس به **کرمانیا** می‌روند رو به مشرق می‌روند. کرمانیا در شمال محدود می‌شود با پارس که سرزمینی بزرگ است و همسایگان آن عبارتند از **پاریتاکنه** و **کاسی‌ها** تا دروازه‌های کاسپین، که زیستگاه قبیله‌های کوه‌نشین و غارتگر است. سرزمین آلی‌مائی همسایه شوش است که بیشتر آن سنگلاخ بوده و محل اقامتگاه دزدان مسلح است. همسایه آلی‌مائی‌ها **مادها** و ناحیه **زاگرس** است

۱۸- **کاسی‌ها** نیز، مانند دیگر کوه نشینان همسایه، بیشتر کماندار بوده و همیشه در جستجوی چراگاه‌اند. سرزمین آنان کوچک و بی‌حاصل است و باید به خرج اقوام دیگر روزگار بگذرانند. ناچار قومی نیرومند بوده و تمام آنان رزمنده‌اند. به هر حال آنگاه که آلی‌مائی‌ها با بابلی‌ها و شوشی‌ها در جنگ بودند سیزده هزار نفر از کاسی، به یاری آنان آمدند. اما **پاریتاکنه** بیشتر از کاسی‌ها به کشاورزی دلبستگی دارند. اما آنان نیز از راهزنی رویگردان نیستند. سرزمین آلی‌مائی‌ها از پاریتاکنه وسیع‌تر و گوناگون‌تر است. تمام بخش‌های حاصلخیز آن‌جا را کشاورزان آباد کرده‌اند. اما بخش کوهستانی آن زادگاه رزمندگان، مخصوصاً کمانداران، است. به علت وسعت این بخش می‌توانند چنان سپاه نیرومندی تجهیز کنند که شاه صاحب

قدرت آن‌جا، مانند دیگر بزرگان قبیله‌ها، زیر بار اطاعت از شاه پارس نمی‌رفت. بعدها نیز همین احوال را نسبت به مقدونیه‌ای‌ها داشتند چون **انتیوخوس کبیر** خواست پرستشگاه **بلوس** را غارت کند تمام طوایف همسایه یورش آوردند و او را کشتند. در روزگارهای بعد شاه پارت،با آنکه از سرنوشت انتیوخوس آگاه بود، چون شنیده بود پرستشگاه‌های آن سرزمین سرشار از ثروت است و گردنکشی مردم آن‌جا را شاهد بود، با نیروی بزرگی به آن‌جا حمله برد. پرستشگاه **آتنه** و **ارتمیس** را، که در آن‌جا **ازارا** می‌خواندند، تصرف کرد. خزانه‌هایی را، که می‌گویند ده هزار تالان ارزش داشت، به یغما برد. سلوکیه کنار رود **هدیفون** را که شهر بزرگی است، نیز تصرف کرد. در روزگارهای پیشین این سلوکیه، **سلوکه** نام داشت. طبیعت برای این سرزمین سه راه ورودی باز گذاشته است. یکی از ماد و ناحیه زاگرس از سوی **ماساباتیکه** . دیگری از شوش از سمت **گابیانه**. (گابیانه و ماساباتیکه هر دو در سرزمین آلی‌مائی‌ها واقع‌اند). سوم از پارس . **کوربیانه** نیز از ولایت‌های آلامائی است. کشورهای **ساگاپنی** و **سیلاکنی**، که قلمروهای کوچکی هستند، با این قوم هم مرز است. چنین است ابعاد و سرشت اقوامی که بالای بابلستان در سمت شرق می‌زیند. اما همان‌گونه که گفتم ماد و ارمنیه در شمال‌اند. **ادیابنه** و بین النهرین در غرب واقع است.

۱۹- اما راجع به ادیابنه: بیشتر جلگه است. هر چند بخشی از بابلستان است اما فرمانروای خود را دارد. در بعضی نقاط هم مرز ارمنیه است. زیرا مادها و ارمنیان و بابلی‌ها بزرگترین قوم‌های این بخش از دنیا هستند. از آغاز چنین بوده و اکنون نیز چنین است. هرگاه فرصت مساعد پیش می‌آید هر یک از اینان به دیگری حمله می‌کند و باز چون مصلحت می‌بینند با یکدیگر سازگار می‌شوند. این وضع تا روزگار آقائی پارت‌ها دوام داشت. حال پارتها بر مادها و بابلیان تسلط یافته‌اند. اما هرگز فرمانروای ارمنیه نشده‌اند. البته به کرات به ارمنیه حمله کرده‌اند اما نتوانستند بر آن‌جا تسلط یابند. همان‌گونه که هنگام وصف ارمنیه یادآور شدم **تیگران** با

نیرومندی تمام حمله‌ها را پاسخ گفت. چنین است ادیابنه. حال باید به بین‌النهرین و قبیله‌های جنوب بپردازم. اما نخست اندکی درباره‌ی رسوم و عادات مردم آشور.

۲۰- رویهمرفته رسم‌ها و عادات پارسیان را دارند. رسم ویژه آنها این است که به عنوان فرمانروای قوم سه فرد خردمند را بر می‌گزینند. اینان درپیش همگان دخترانی را که به سن عروسی رسیده‌اند در حراج عرضه کرده و دامادها آنان‌را می‌خرند. در آغاز حراج آنان که گرانبهاترند به فروش می‌رسند. قراردادهای ازدواج‌ها را این‌گونه تنظیم و بسته می‌شوند: هر بار که زن و شوهر با یکدیگر هم‌آغوشی می‌کنند از جای برخاسته و جدا از هم بوی خوش نذر می‌کنند. بامداد پیش از آنکه به چیزی دست زنند به گرمابه می‌روند و خود را می‌شویند. همان‌گونه که غسل پس از دست زدن به نعش مرده واجب است برای اینان نیز پس از هم‌آغوشی غسل واجب است. بر طبق رسم دینی باستانی واجب است هر زن بابلی یک‌بار با مردی بیگانه هم بستر شود. زنان برای انجام این واجب، با خدم و حشم زیاد و جمعیت فراوان، به پرستشگاه افرودیت می‌روند. زن حلقه گلی با قیطان بر سر می‌بندد. مرد بیگانه‌ای که زنی را برگزیند او را از آن صحن مقدس بیرون می‌برد و مبلغ مناسبی در دامن او می‌نهد و با او هم بستر می‌شود. پول تعلق به افرودیت [ایزد بانوی عشق] دارد. سه دادگاه دارند. دادگاه کسانی که خدمت سربازی را انجام داده و آزاد شده‌اند. دادگاه آنان که صاحب آوازه‌اند و دادگاه ریش‌سفیدان. اینها سوای دادگاهی است که شاه منصوب می‌کند. دادگاه ریش سفیدان است که دختران را به شوهر می‌دهد و در موارد زنا داوری می‌کند. وظیفه دادگاه دیگر داوری درباره‌ی سرقت و دزدی است. دادگاه سوم درباره‌ی قتل و جرح رأی می‌دهد. هر کس بیمار شود او را به جایی می‌برند که دست‌کم سه راه با هم تلاقی کند و از هر کس که بگذرد می‌پرسند آیا درمانی برای این بیماری سراغ دارد یا نه. هیچ گذرنده‌ای آنچنان رذل نیست که درمانی به نظرش برسد و از گفتن آن خودداری کند. لباس آنان پیراهن کتانی است که به قوزک پا می‌رسد و نیم تنه‌ای از

پشم و شنلی سفید. گیسوان آنان بلند است. پای‌افزاری شبیه به نیم چکمه دارند. مهری برگردن آویزان می‌کنند. چوبدستی دارند که ساده نیست. نقش و نگار دارد و بر سر آن سیب یا گل سرخ یا نیلوفر و یا چیزی همانند منبت کاری شده است. تن خود را با روغن کنجد چرب می‌کنند. مانند مصریان و دیگران بر مردگان خود شیون و زاری می‌کنند. مردگان خود را نخست موم اندود کرده سپس با عسل آغشته می‌سازند. سه قبیله آنان با غلات آشنا نیستند. اینان در مرداب‌ها زیست می‌کنند. ماهیخور هستند و زندگانی آنان مانند ساکنان گدروزیا است.

۲۱- اسم **بین‌النهرین** بامسمّی است. همان‌گونه که گفتم میان دو رود فرات و دجله واقع است، دجله در بخش شرقی و فرات در بخش‌های غربی و جنوبی روان است. در شمال، کوه‌های تاروس، ارمنیه را از بین‌النهرین جدا می سازد. این دو رود در کوهپایه زاگرس درازترین فاصله را از یکدیگر دارند. این فاصله همان است که اراتوستنس می‌گوید- از تپساکوس، که پل کهن فرات در آن‌جاست تا گذرگاه دجله- آن‌جا که اسکندر از آن گذشت- ۲۴۰۰ استادیا است. کوتاه‌ترین فاصله میان دو رود، در جایی نزدیک سلوکیه و بابل است، که اندکی بیش از دویست استادیا می‌شود. دجله از میان **دریاچه توپیتس**، در جهت پهنای آن، جاری است. چون به کرانه برابر می‌رسد با صدای بلند در زمین فرو می‌رود. پس از طی فاصله‌ای که ناپیدا است، نه چندان دور از **گوردیه**، دوباره روی زمین می‌آید. اراتوستنس می‌گوید با چنان شتاب و نیرومندی دریاچه را می‌پیماید که هر چند دریاچه شور بوده و ماهی ندارد اما در آن بخشی که رود جریان دارد آب شیرین است و آکنده از ماهی.

۲۲- شکل سرزمین بین‌النهرین تنگ شده و کشیدگی زیاد می‌یابد. شکل آن کم یا بیش مانند قایق است. پیرامون آن‌را بیشتر فرات فرا گرفته است. بنا به گفته اراتوستنس فاصله **تاپاسکوس** تا بابل ۴۸۰۰ استادیاست. از **زیوگمه** واقع در **کماجنه**، که بین‌النهرین از آن‌جا آغاز می‌شود، تا تاپاسکوس کمتر از ۲۰۰۰ استادیا نیست.

۲۳- سرزمین اطراف کوهستان حاصلخیز است. بخش‌های نزدیک به فرات در زیوگمه- هم زیوگمه امروزی در کماجنه و هم زیوگمه کهن در تاپاسکوس- در تصرف **میگودن‌هاست**. این نام را مقدونیه‌ای‌ها روی آنان گذاشتند. **نیسبیس**، که **انطاکیه میگودنی** نیز خوانده می‌شود، در این سرزمین است. در پای کوه **ماسیوس** است. همین گونه‌اند **تیگرانه کرته** و نواحی **کارهه** و **نیکوفوریم** و **خوردیرازا** و **سیناکه**. **کراسوس** در این مکان آخری کشته شد. **سورنا** سردار پارتی او را با حیله اسیر کرده بود.

۲۴- نواحی متعلق به گوردیان‌ها در نزدیکی دجله است. در روزگار باستان **کاردوخیان** خوانده می‌شدند. شهرهای آنان- **ساریسا** و **ساتالکا** و **پیناکا** نام دارند. این آخری دژی بسیار نیرومند است با سه ارگ که هر کدام استحکامات خود را دارد. انگار شهری است سه گانه. پیش از این تنها مطیع ارمنیان بوده اما امروزه رومی‌ها آن‌را به زور تصرف کرده‌اند. آنهم با اینکه مشهور بود گوردیان‌ها در بنا کردن استحکامات و ساخت آلات و ابزار محاصره مهارت خاص دارند. به همین سبب **تیگران** آنان را به این گونه فعالیت‌ها وامی‌داشت. سپس بقیه بین‌النهرین نیز به اطاعت روم درآمد. پمپی بیشتر نقاط آن‌جا را به تیگران واگذار کرد. مقصودم تمام نقاط قابل ذکر است. این کشور از نظر چراگاه‌ها بسیار غنی است. از نظر گیاهان چنان استعداد دارد که در آن‌جا درختان همیشه سبز می‌رویند و ادویه‌ای که **امومم** خوانده می‌شود. زیستگاه شیرهاست. نفت هم دارد. سنگی به نام **گنگتیس** که خزندگان از آن پرهیز می‌کنند نیز در آن‌جا هست.

۲۵- می‌گویند **گوردیس** پسر **تری‌پوتلموس** در **گودریانه** اقامت گزید. بعدها **ارتریان‌ها** در آن‌جا ساکن شدند که پارس ها آنها را تبعید کردند. به هنگام وصف سوریه‌ای‌ها درباره‌ی **تری‌پوتلموس** شرحی مفصل خواهم آورد.

۲۶- بخش‌های جنوبی بین النهرین که دور از کوهستانها هستند و خشک و بی‌حاصل‌اند زیستگاه **اعراب سکنیتی** است. اینان چوپانی و راهزنی می‌کنند. اگر

چراگاه یا غنیمت نیابند جابجا می‌شوند. به این علت مردم ساکن کوهپایه هانه تنها از سوی سکنیتی‌ها آزار می‌بینند بلکه زیرتسلط ارمنیان بوده و یا باید مطیع پارت‌ها باشند. پارت‌ها نیز سرزمین آنان را از سوی ماد و بابلستان احاطه کرده‌اند.

۲۷- میان فرات و دجله رود دیگری جاری است به نام **بازیلیوس**. در همسایگی **آنته‌موسیا** رود دیگری است که **ابوراس** خوانده می‌شود. مسافری که بخواهد از انطاکیه به سلوکیه سفر کند باید از راهی برود که از سرزمین سکنیتی- که پاره‌ای از مؤلفان آنان را **مالیان**ها می‌خوانند- و بیابان آنان بگذرد. این مسافرین در نزدیکی **آنته موسیا**، که در بین‌النهرین است، از فرات عبور می‌کنند. بالادست رودخانه در فاصله‌ی چهار شونی **بامیسیه** که **ادسا** نیز خوانده می شود **هیره پولیس** قرار دارد. در این‌جاست که ایزد بانوی سریانی **آتارکاتیس** را پرستش می‌کنند. پس از رودخانه راه از طریق بیابان به **سکنیه**، شهری قابل ملاحظه، که کنار آبراهه‌ای که به‌سوی مرز بابلستان جاری است قرار دارد، می‌رسد. سفر از گذرگاه رودخانه تا سکنیه ۲۵ روز طول می‌کشد. در این راه شترداران رباط‌ها بنا کرده‌اند که گاهی همه چیز در آنها یافت می‌شود از جمله آب انبارها. اما هستند شترداراني که از جاهای دیگر نیز آب می‌آورند . اعراب سکنیتی نسبت به مسافرین ملایم بوده و باج راهی که می‌گیرند منصفانه است. به این سبب بازرگانان از راه کنار رودخانه پرهیز کرده و از راه بیابان، که سه روز با رودخانه فاصله دارد ، سفر می‌کنند. رؤسای طوایفی که در دو سوی رودخانه زندگی می‌کنند ساکن سرزمینی هستند، که هر چند از نظر منابع طبیعی غنی نیست، اما از دیگران توانگرترند. هر یک صاحب اختیار قلمرو کوچک خود هستند و باج راهی که از مسافران می‌طلبند بیش از حد انصاف است. زندگی مردم آن‌جا با دشواری می‌گذرد. به علت طوایفی که هر یک خواسته‌های خاص دارند نمی‌توان نرخ باج راه را آنگونه یکنواخت کرد که به زیان بازرگانان نباشد. سکنیته ۱۸ شونی با سلوکیه فاصله دارد.

۲۸- فرات و سرزمین آن‌سوی آن، مرزهای شاهنشاهی پارتیان است. اما

بخش‌های این سوی رود در تصرف رومی‌ها و رؤسای طوایف عرب تا بابلستان است. پاره‌ای از این رؤسای طوایف عرب ترجیح می‌دهند گوش به فرمان پارت‌ها باشند و نه رومی‌ها که همسایه‌ی آنانند. سکنیتی‌های نزدیک رودخانه، حتی بیش از این، به پارتیان نزدیک اند. اما اعرابی که دور هستند، و نزدیک عربستان فلیکس می‌زیند، طرفدار رومی هایند. پارت‌ها درگذشته مشتاق دوستی با روم بودند. اما چون **کراسوس** بدآنها حمله کرد به دفاع از خویش برخاستند. آنگاه آنان به رومی‌ها حمله کردند و چون **پاکروس** پسر **ارد** به سوریه و آسیای صغیر یورش آورد شکست خورد. به آنتونی، که از ارمنیان به عنوان مشاور استفاده می‌کرد، خیانت شد و در جنگ با پارت‌ها ناکام شد. **فرهاد [چهارم]** فرزند ارد و جانشین او چنان مشتاق دوستی با رومی‌ها بود که غنیمت‌هایی را که پارت‌ها از شکست رومی‌ها به دست آورده بودند پس فرستاد. با **تیتیوس** که از سوی روم فرمانروای سوریه بود به مذاکره نشست و چهار فرزند مشروع خود **اسپادانس** و **رود اسپس** و **فرهاد** و **بونونس** و دو همسر و چهار فرزند دیگر از این همسران را به عنوان گروگان به رومی‌ها سپرد. انگیزه دیگر این اقدام او هراس از خیانت و سوء قصد به جان خویش بود. می‌دانست که پارت‌ها به دودمان **ارشک‌ها** بیش از اندازه دلبستگی دارند. تنها در صورتی علیه او دسیسه و توطئه می‌شد که کسی از دودمان ارشک حاضر بود تا مخالفین گرد پرچم او جمع شوند. به این جهت نمی‌خواست فرزندانش در دسترس باشند تا بدخواهان به طمع افتند. اکنون فرزندان او در روم زندگانی شاهانه‌ای به خرج مردم روم دارند و جانشینان او با فرمانروایان رومی، در آسیا، سفیر مبادله می‌کنند.

۲

۱ - سوریه در شمال محدود است به کیلیکیه و کوه آمانوس. فاصله از دریا تا پل

فرات (از خلیج ایسوس تا پل کماجنه) که مرز در آن‌جاست کمتر از ۱۴۰۰ استادیا نیست. در مشرق محدود است با فرات و اعراب سکنیتی این سوی فرات. در جنوب با عربستان فلیکس و مصر. در غرب با دریاهای مصر و سوریه تا ایسوس.

۲- بخش‌ها ی سوریه از این قرارند. نخست در کیلیکیه و کوه آمانوس سرزمین کماجنه و آن ناحیه‌ای که سوریه سلوکیس خوانده می‌شود. آنگاه سوریه سفلی. سرانجام در ساحل دریا فینیقیه، و در داخل یهودیه، پاره‌ای از مؤلفان تمام سوریه را به‌گونه دیگری تقسیم می‌کنند: سوریه‌ای سفلی، سوریه و فینیقیه. می‌افزایند که چهار قوم دیگر با اینان مخلوط می شوند که عبارتند از **یهودیان، ادمویان‌ها، گازایان‌ها** [شاید مراد ساکنان شبه غزه است] و **ازوتیان‌ها**. بعضی از آنان زراعت‌پیشه‌اند مانند سوریه‌ای‌ها و مردم سوریه سفلی و بعضی بازرگانند مانند فینیقیه‌ای‌ها.

۳- چنین است وضع کلی سوریه. اما جزئیات: کماجنه کشوری است کوچک. **ساموساتا** شهر آن، استحکامات طبیعی دارد. در گذشته اقامتگاه سلطنتی بود. حال یکی از ایالت های رومی است. شهر را جلگه‌ای کوچک، اما بسیار حاصلخیز، فرا گرفته است. پل فرات اکنون در این‌جاست. دژ بین‌النهرین، **سلوکیه**، که پمپی آن‌را جزو کماجنه محسوب می‌داشت، نزدیک این پل است. در این‌جا بود که تیگران، **سلنه** را که کلئوپاترا لقب داشت نخست حبس کرد و سپس کشت. این زن را از سوریه بدینجا تبعید کرده بودند.

۴- **سلوکیس** نه تنها از بهترین بخش‌های سوریه است بلکه آن‌را **تتراپولیس** نیز می‌خوانند. زیرا بهترین شهرهای ناحیه است که از چند شهر عمده به‌وجود آمده است. از این‌ها چهار شهر بزرگ‌اند: انطاکیه نزدیک **دافنه، سلوکیه** واقع در **پیریا**. و **اپامیه** و **لائودیکیه**. این چهار شهر را سلوکوس نیکاتور پی افکند. شهرهای خواهرخوانده می‌شوند زیرا با یکدیگر سازگار و متحداند. عمده‌ترین این شهرها را بنام پدرش نام‌گذاری کرد. آن که بهترین استحکامات طبیعی را داشت به اسم خود

خواند. یکی از دو شهر دیگر اپامیه را بنام همسر و لائودیکیه را بنام مادرش اسم گذاشت. همانگونه که سزاوار تتراپولیس است سلوکیس به چهار ساتراپی تقسیم می‌شود. سوریه سفلی نیز همین‌گونه تقسیم‌بندی شده است. اما بین‌النهرین فقط یک ساتراپی است. انطاکیه نیز **تتراپولیس** است چون از چهار بخش تشکیل می‌شود. هر یک از چهار محله با حصاری از خود و حصاری مشترک محصور شده است. اولین شهر را **نیکاتور** بنا نهاد و سکنه **آنتوگونیا** را-که اندکی پیش انتیوگونوس پی افکنده بود- بدانجا منتقل کرد. دومی را انبوهی از مهاجرین بنا کردند. سومی را **سلوکوس کالینیکوس** بنیاد گذارد و چهارمی را **انیتوخوس اپیفانس**.

۵- انطاکیه پایتخت سوریه است. مقر سلطنتی فرمانروایان کشور در آن‌جا استقرار دارد . از نظر وسعت و یا امکانات از سلوکیه کنار دجله و یا اسکندریه مصر دست‌کم ندارد. نیکاتور، بازماندگان‌تری پتولموس را، که پیش از این گزارش کردم، در این‌جا اسکان داد. از این رو مردم انطاکیه او را به عنوان یک پهلوان ستایش کرده و به افتخارش جشنی در کوه **کاسیوس**، در همسایگی سلوکیه، بر پا می‌دارند. می‌گویند از سوی **ارگیوز** به جستجوی **ایو** که در **صور** ناپدید شده بود فرستاده شد و سرتاسر کیلیکیه را پیمود. تنی چند از کسانی که ارگیوز همراه او کرده بود وی را رها کردند. سرانجام ناکام از جستجو باز ایستادند و در سرزمین رودخانه **اورونتوس** ماندند. **گوردیه** پسر تری پتولموس، به اتفاق مردمی که پدرش را همراهی کرده بودند، به گوردیه مهاجرت کرد. بازماندگان باقی شهروندان انطاکیه شدند.

۶- بالای انطاکیه در فاصله ۴۰ استادیایی قصبه‌ی **دافنه** قرار دارد. بیشه نسبتاً انبوهی با نهرهای جاری دارد که در آن محوطه‌ای برای بست نشینی و پرستشگاه آپولو واقع است. مردم انطاکیه و نواحی اطراف رسم دارند در آن‌جا جشنواره همگانی بر پا دارند. محیط این بیشه ۸۰ استادیا است.

۷- **رود اورونتوس** که از نزدیک شهر می‌گذرد از سوریه‌ی سفلیٰ سرچشمه می‌گیرد. پس از رفتن زیر زمین دوباره پیدا می‌شود. از قلمرو اپامیه گذشته به انطاکیه

می‌رسد. ازکنار شهر گذشته و در سلوکیه به دریا می‌ریزد. پیش از این **تیفون** خوانده می‌شد. بعد آن‌را به نام شخصی، که روی آن پلی ساخته بود، اورونتوس نامیدند. دریا درطرف مغرب، زیر دست انطاکیه و سلوکیه، قرار دارد. دهانه اورونتوس در نزدیکی سلوکیه شکل می‌گیرد. شهر از دهانه ی رود ۴۰ استادیا و از انطاکیه ۱۲۰ استادیا فاصله دارد. سفر به انطاکیه از راه رود یک روز طول می‌کشد. فرات در مشرق انطاکیه است. شهرهای کوچک **بامبیکه، بروی** و **هراکلیه** که در گذشته **دیونیسوس** پسر **هراکلئون** جبار آن بود نیز در شرق است. هراکلیا ۱۱۲۰ ستادیا از معبد **آتنه‌کیرهستیس** فاصله دارد.

۸- آنگاه به قلمرو **کیریستکه**، که تا ایالت انطاکیه ادامه دارد، می‌رسیم. کوه‌های آمانوس و کماجنه، نزدیک آن، در شمال قرار دارند. کیریستکه با این کوه‌ها هم‌مرز بوده و تا آن‌جا ادامه دارد. گینداروس که دست طبیعت آن را دژی برای راهزنان ساخته اکروپلیس کیریستکه است. در نزدیکی آن جایی است که هراکلیوم خوانده می‌شود. در این حوالی بود که پاکاروس پسر اُردُ فرمانده سپاه پارت که به سوریه حمله کرده بود به‌دست **ونتیدیوس** کشته شد. دژ **پاگری**، که قلعه‌ای طبیعی است در حوالی گینداروس و نزدیک گدوک بالای کوه آمانوس قرار دارد. راهی که از این گدوک می‌گذرد به داخل سوریه می‌رود. دشت انطاکیه که رودهای **ارکیوتوس، اورونتوس** و **لابوتاس** از آن می‌گذرد زیر پاگری است. پرتگاه **ملیگرر** و رود **اونوپاراس** در این دشت است. **بطلمیوس فیلومتور** در کرانه‌های این رود **الکساندر بالاس** را شکست داد. اما خود از زخم‌هایی که در پایان نبرد برداشته بود درگذشت. در بالای این محل تپه‌ایست که به سبب همانندی آن را **تراپزون** می‌خوانند. در این‌جا **ونتیدیوس** مجبور شد با **فرانیکاتس** سردار پارتی بجنگد. سلوکیه در این ناحیه و نزدیک دریا قرار دارد. **پیریا** و ناحیه‌ی سلوکیه و کوه دنباله‌ی آمانوس و رهسوس، که میان ایسوس و سلوکیه است، نیز در همین‌جا است. سلوکیه را پیش از این **هیداتوس- پاتوموی** می‌خواندند. دژی است بسیار استوار که نمی‌توان آن‌را با زور

گشود. پمپی پس از به عقب راندن تیگران این شهر را آزاد اعلام کرد. اپامیه که در داخل خشکی واقع شده در جنوب انطاکیه است. در جنوب سلوکیه کوه‌های **کاسیوس** و **آنتی‌کاسیوس** قرار دارند. و در فاصله‌ای از سلوکیه دهانه‌ی **اورانتوس** است آن‌گاه غار **نیمفایوم** که مکانی مقدس است. سپس پوزیدیوم که شهری کوچک است و بعد **هراکلیا**.

۹- آن‌گاه به لائودیکیه که کنار دریا است می‌رسیم. شهری بسیار زیبا با بندرگاهی مناسب و خوب. در قلمرو آن، افزون بر دیگر محصولات، تاکستان فراوان یافت می‌شود. بیشترین شرابی که در اسکندریه مصرف می‌شود از این‌جا به دست می‌آید. تا قله کوهی که بالای شهر است تاک کاشته‌اند. با اینکه قله کوه از لائودیکیه فاصله زیاد دارد شیب کوه کم بوده و تدریجاً بالا می‌رود. این کوه بر اپامیه نیز مشرف است. لائودیکیه آسیب فراوان دیده است. **دولابلا** بدانجا پناه برد. توسط **کاسیوس** محاصره شد و همانجا کشته شد. چون مرگ خود را قطعی دید بخش‌های زیادی از شهر را ویران ساخت.

۱۰- اپامیه نیز شهری است که رویهمرفته استحکامات خوبی دارد. تپه ایست با حصاری با سلیقه که در جلگه‌ای پست قرارگرفته. رود اورونتوس و دریاچه‌ای بزرگ در آن نزدیکی، که به مرداب پهناوری بدل می‌شود و مرغزارهای مناسب برای چرای گاو و اسب دارد، تپه را به صورت شبه جزیره در آورده است. شهر در جای امنی واقع است. به همین علت در گذشته **خرونسوس** [= شبه جزیره] خوانده می‌شد. مواد غذایی لازم شهر را اراضی حاصلخیز قلمرو آن تأمین می‌کند. اورانتس از آن‌جا می‌گذرد. سلوکوس نیکاتور در این‌جا پانصد فیل جنگی و بخش عمده سپاه خود را مستقر ساخته بود. شاهان بعد از او نیز چنین می‌کردند. محل را در آغاز **پلا** اسم گذاشته بودند. بخش بزرگی از مقدونیانی که اسکندر را در لشکرکشی‌ها همراهی کردند، سرانجام، در این‌جا ساکن شدند. پلا اسم شهری بود که فیلیپ و اسکندر از آن‌جا برخاسته بودند وگویی که پایتخت مقدونیه‌ای‌ها شده بود. وزارت

جنگ و اصطبل شاهی نیز این‌جا بود. اصطبل شاهی سی هزار یابو و سیصد نریان یا اسب نر داشت. در این‌جا مربیان کره اسب‌ها و سپاهیان سنگین اسلحه و استادانی که اجرت می‌گرفتند تا فناوری رزمی را تعلیم دهند متمرکز بودند. آن‌گاه که **تریفون** ملقب به **دیودوتوس** قیام کرد و در برابر شاهنشاهی سوریه [= سلوکیان] قد برافراشت این شهر را پایگاه عملیات خود ساخت تازه آشکار شد شهر تا چه اندازه نیرومند است. تریفون در **کاسیانا**، یکی از دژهای سرزمین اپامیه، به دنیا آمده بود. در اپامیه پرورش یافت. با شاه و دربار رفت‌وآمد داشت. چون در صدد شورش بر آمد منابع خود از این شهر و توابع آن به دست آورد. مرادم شهرهای **لاریسا** و **کاسیانا** و **مگارا** و **اپولونیا** و دیگر نقاط همانند است که همه باجگذار اپامیه بودند . تریفون ادعای شاهی کرد و مدت‌ها دوام آورد. **سسیلیوس باسوس** که با دو هنگ در اپامیه شورش کرده بود مدت‌ها در برابر سپاهیان رومی مقاومت جانانه کرد. سرانجام نیز با شرایطی که خود معلوم کرده بود تسلیم رومی‌ها شد. از روستاها آذوقه مورد نیاز را تأمین می‌کرد و متحدینی داشت. مقصودم رؤسای طوایف همسایه بود که همگی صاحب دژ و استحکامات بودند. از جمله **لیسیاس** که بالای دریاچه نزدیک اپامیه است و **ارتوسا** که به **سمپسی‌کراموس** و پسرش ایمبلیخوس تعلق داشت. اینان رؤسای قبیله **امسنی** بودند. در فاصله نه چندان دوری **هلیوپولیس** و **خالکیس** قرار داشت که شهر دومی مطیع بطلمیوس پسر **منائوس** بود که **ماسیاس** و سرزمین کوهستانی **ایتوریان‌ها** را نیز مالک بود. از جمله دیگر متحدین باسوس **الخیدامانوس** شاه **رامبین‌ها** بود که از عشایر این سوی فرات بودند. وی با رومی ها دوست بود . اما چون تصور کرد که حکمرانان رومی به او ظلم می‌کنند به بین‌النهرین عقب نشست و به عنوان رزمنده مزدور در خدمت باسوس در آمد. **پوسیدونیوس رواقی** بلند آوازه و داناترین فیلسوف هم عصر من از مردم اپامیه بود.

۱۱- **پاراپوتومیا** در مرز شرقی اپامیه واقع و به رؤسای قبیله‌های عرب تعلق دارد. مانند **خالکیدیکه** که تا **ماسایاس** گسترش دارد و تمام سرزمین‌های واقع در

جنوب اپامیه، بیشتر از همه به سکنیتیه تعلق دارد. اینان همانند عشایر بین‌النهرین هستند. بطورکلی می‌توان گفت این اقوام به تناسب نزدیکی با سوریه متمدن ترند. اعراب و سکنیتیه بی‌تمدن ترند. اعراب حکومت های بهتر و متشکل‌تر دارند، مثلاً اعراب **ارتوسا** که در زیر فرمان **سامپسی کراموس** و **گامباروس** و **تملاس** و دیگر رؤسای همانند آنهایند.

۱۲- چنین است داخله قلمرو سلوکیه. اما باقیمانده کرانه از لائودیکیه به این شرح است : نزدیک لائودیکیه سه شهر است **پوزیدیوم**، **هراکلیوم** و **گابالا**. آنگاه کناره ساحلی **اردیان‌ها** پیش می‌آید که **پالتوس**، **بالانیه** و **کارنوس** در آن‌جا واقع‌اند. کارنوس چون بندر دارد پایگاه دریایی آدرین هاست. سپس **انیدرا** و **ماراتوس**، که شهر باستانی فینیقیه‌ای‌هاست، و اکنون ویران شده. ادریان‌ها این سرزمین را همانند سرزمین بعدی **سیمیرا**، میان خود تقسیم کردند. در ادامه نقاطی قرار دارد چون **اورتوسیا** و **الیوتروس** که رودی است در آن حوالی و پاره‌ای از مؤلفین می‌پندارند مرز میان قلمرو سلوکیه در طرف فنیقیه و سوریه سفلی است.

۱۳- جزیره‌ی **ارادوس** بندرگاه ندارد و موج‌خیز است. در فاصله‌ی بیست استادیایی ازکرانه و تقریباً میان پایگاه دریائی و **ماراتوس** قرار داشته و ۲۰ استادیا تا دریا فاصله دارد. صخره‌ایست که دریا آن‌را فراگرفته و هفتاد استادیا محیط داشته و چنان جمعیتی دارد که در زمان حاضر مردم در خانه های چند اشکوبه زیست می‌کنند. می‌گویند ساکنان آن‌جا را تبعیدهای صیدون تشکیل می‌دهند. آب شیرین آن‌جا از باران و آب انبارها و بعضاً از قلمرو آنان در خشکی تأمین می‌شود. به هنگام جنگ آب را از آبراهه‌ی واقع در فاصله کوتاه نزدیک به شهر برمی‌دارند. این آبراهه به چشمه‌ای پر آب راه دارد. مردم از روی قایق‌هایی که آب شیرین حمل می‌کنند قیف دهان گشادی را که از سرب ساخته شده واژگونه در دریا می‌گذارند. بخش بالای قیف به تدریج تنگ شده تا به صورت لوله‌ای با اندازه متوسط در می‌آید. به اطراف این لوله لوله‌ای چرمی (که می‌توان گفت چون دم آهنگران است) می‌بندد.

آب، با فشار چشمه، از قیف واژگون بالا می‌آید اما قایق را نان حوصله می‌کنند تا آب صاف و نوشیدنی به بالا برسد و آن‌را در مخازن مهیا شده در قایق‌های ریخته و به شهر حمل می‌کنند.

۱۴- در روزگار باستان ارادوس شاه مستقل داشت همانند دیگر شهرهای فینیقیه. اما بعد پارسیان و مقدونیان و امروزه رومی‌ها حکومت‌های حالیه را در آن‌جا برقرار کرده‌اند. اردین‌ها همراه با دیگر فنیقیه‌ای‌ها با رغبت مطیع شاهان سوریه شدند. میان دو برادر **سلوکوس لینیکوس** و **آنیتوخوس هیراکس** اختلاف پیدا شد. آدریان‌ها از کالینیکوس جانبداری کردند. با او قرار گذاشتند اجازه داشته باشند به کسانی که تسلیم و مطیع او نمی شدند پناه دهند و این پناهندگان را بر خلاف میل خودشان به کسی تسلیم نکنند. اما در ضمن تعهد کردند بدون اجازه‌ی شاه نگذارند این پناهندگان به جای دیگر روند. از این قرار و مدار مزایای فراوان به دست آوردند. زیرا پناهندگان بدانجا مردم معمولی کوچه و بازار نبودند. مردمی بودند صاحب اعتبار و مورد اطمینان همگان. دقیقاً به علت خطرات ناشی از این اعتبار و اطمینان بود که وحشت داشتند و به ارادوس پناه می‌آوردند. در آن‌جا آنان را به عنوان مهمان گرامی داشتند و از آنان پذیرایی کردند. پناهندگان نیز به میزبانان خود چون ولینعیت و نجات دهنده نگریستند. چون به سرزمین خود باز گشتند احسان آنان‌را جبران کردند. این‌گونه بود که اردین‌ها صاحب اراضی و املاک فراوان در خشکی شدند. هنوز هم بیشتر آنهارا حفظ کرده و ثروتمند شده‌اند. بر این خوش اقبالی باید احتیاط و پشتکار در بازرگانی دریایی را نیز افزود. آنگاه که همسایگان آنان، کیلیکیه‌ای‌ها، تشکیلاتی برای دزدی دریایی برپا کردند اینان حتی یک بار هم با آنان همکاری نکردند.

۱۵- پس از **اورتوسیا** و رود **الیوتروس**، **شهر تری‌پولیس** قرار دارد که اسم آن بامسمّی است، زیرا از سه شهر **صور** و **صیدا** و **ارادوس** تشکیل می‌شود. **تیوپروسوپون** در همسایگی **تری‌پولیس** است و کوه‌ها **لیبانوس** در این‌جا پایان

می‌گیرند. **تریرز** که نوعی دژ است میان این دو قرار دارد.

۱۶- دو کوهی که سوریه سفلی از آنها تشکیل می‌شود، لیبانوس و آنتی لیبانوس، و تقریباً موازی یکدیگرند، در این جایند. هر دو اندکی دور از دریا. لیبانوس از بالای تری‌پولیس و نزدیک‌تر به تیوپروسوپون و آنتی لیبانوس از صیدون نزدیک دریا آغاز می‌شود. در حوالی کوه‌های عربستان آن‌جا که مشرف بر **داماسکینه** و **تراخونس** است هر دو کوه به کوه‌های کم ارتفاع‌تر و تپه‌های حاصلخیز تبدیل می‌شوند. میان این دو دشتی پست قرار دارد که در نزدیکی‌های دریا ۲۰۰ استادیا پهنا دارد. درازای آن از دریا تا داخل خشکی دو برابر این اندازه است. رودخانه‌های چندی از جمله رود **اردن** آن‌را قطعه قطعه می‌کند تا سرزمینی را که بسیار حاصلخیز و پر محصول است آبیاری نماید. دریاچه‌ای دارد که از آن‌جا نی و بوریای معطر به دست می‌آید مانند مرداب‌ها. دریاچه را **گنه ساریتیس** می‌نامند. در این دشت درخت بلسان نیز فراوان است. از جمله رودها **خریسوهراس** است که در سرزمین **داماسکینه** [= دمشق] آغاز می‌شود و تمامی آب آن در همان مجرای خودش به مصرف آبیازی قلمرو وسیعی می‌رسد. قایق‌های بارکش، که بیشتر متعلق به اردیان‌هایند، در رودهای **لیکوس** و اردن رفت و آمد دارند.

۱۷- اما دشت‌ها. نخستین جلگه که از ساحل آغاز می‌شود **مکراس** و یا **جلگه‌مکرا** نام دارد. بنا به گفته پوسیدونیوس اژدهایی مرده، که می‌گویند یکصد پا طول داشت، در این جا افتاده بود. چنان تنومند بود که دو اسب سواری که در طرفین آن بودند نمی‌توانستند یکدیگر را ببینند. ارواره‌اش آنقدر بزرگ بود که سوار ی با اسب می‌توانست وارد آن شود. هر یک از فلس‌هایی که بدن او را پوشانده بود به اندازه یک سپر بیضی طول داشت.

۱۸- پس از جلگه مکراس جلگه **ماسیاس** است که بخش هایی از آن کوهستانی است. مرکز ماسیاس **خالکیس** است. ماسیاس در این کوهستان‌هاست. این جلگه از حوالی لائودیکیه نزدیک لیبانوس آغاز می‌شود. تمام نقاط کوهستانی در تصرف

اتیورین‌ها و اعراب است که جملگی راهزنند. اما مردم جلگه زراعت پیشه‌اند. چون گاه و بی گاه راهزنان آنان را آزار می‌رسانند نیازمند کمک اند. راهزنان دژهایی دارند که پایگاه فعالیت آنان است. مثلاً دژهای مسلط بر گدارهای **لیبانو**. از جمله **سینا** و **بوراما** و دژهای همانند و در پایین **بوتریس** و **گیگارتوس** و غارهای کنار دریا و کاخی که **تیوپورسوپون** بنا کرده بود. پمپی تمام این نقاط را ویران ساخت. راهزنان از این نقاط به **بیبلوس** و شهر بعد از آن، **بریتوس** [= بیروت]، که در میان صیدون و ینوپورسوپون قرار دارد، حمله می‌کردند. **بیبلوس** مقر سلطنتی **کینیراس** و زیارتگاه **ادونیس** است. اما پمپی دستور داد که سر حاکم جبار آن‌جا را با تبر زدند و شهر را آزادی بخشید. شهر بر بلندی که از دریا دور نیست قرار دارد.

۱۹- پس از بیبلوس به رود **ادونیس** و کوه **کلیماکس** و **پالابیبلوس** می‌رسیم. آنگاه رود **لیکوس** و شهر **بریتوس**. هر چند تریفون، بریتوس را، با خاک یکسان کرد اما رومی‌ها اکنون آن‌را مرمت و آباد کرده‌اند. **اکریپیا** دولژیون از سربازان رومی را در آن‌جا مستقر ساخت. بخش عمده سرزمین ماسیاس را تا سرچشمه‌های اورنتس بر قلمرو آن افزود. این سرچشمه‌ها نزدیک کوه لیبانوس و **پارادیسوس**، و دژ مصری که در نزدیکی قلمرو اپامیه واقع است، قرار دارند. این است شرح نقاط کنار دریا.

۲۰- دره‌ای به اصطلاح سلطنتی و سرزمین داماسکنه، که هر چه از نیکویی‌های آن گفته شود کم است، بالای **ماسیاس** واقع است. شهر **دمشق** چشمگیر است. می‌توانم بگویم که از روزگار شاهنشاهی پارسیان مشهورترین شهر این بخش از دنیاست. مشرف بر آن دو ناحیه سنگلاخ است. سپس آن نواحی که اعراب و اتیوریان در آن‌جا، به گونه‌ای آشفته و در هم، زیست می‌کنند. کوهستان‌هایی است که گذر از آنها دشوار است. در آن‌جا غارهای بزرگ وجود دارد. یکی از آنان می‌تواند چهار هزار نفر را، هرگاه دمشق مورد حمله قرار می‌گیرد، در خود پناه دهد. هر چند گاه یکبار از سویی به آن‌جا حمله می‌شود. بیشتر اوقات راهزنان عربستان فلیکس [= شبه جزیره عربستان] به بازرگانان حمله می‌آورند. اما اکنون به مقدار قابل

ملاحظه از این گونه حوادث ناگوار کاسته شده است. بخصوص از آن زمان که رومی‌ها دسته دزدانی که به ریاست **زندوروس** راهزنی می‌کردند نابود ساختند و امنیت سوریه را دولت روم با حضور سپاه رومی تأمین کرد.

۲۱- تمام سرزمین بالای قلمرو سلوکیه، که تقریباً از مصر تا عربستان گسترش دارد، سوریه سفلی خوانده می‌شود. اما خطه‌ای که لیبانوس و آنتی لیبانوس را از بقیه جدا می‌سازد معنای خاص این اصطلاح را می‌رساند. آنچه باقی مانده یعنی ساحل از **اورتوزیا** تا **پلوزیوم** را فینیقیه می‌خوانند. سرزمینی باریک و مسطح است کنار دریا. خشکی پشت فینیقیه را از، عربستان گرفته تا غزه و آنتی لیبانوس، یهودیه می‌نامند.

۲۲- چون سوریه‌ی سفلی را به معنای خاص آن گزارش کرده‌ام حال به فینیقیه می‌پردازم: از این سرزمین هم اکنون بخش‌های میان ارتوزیا تا بریتوس را شرح داده‌ام. پس از بریتوس، صیدون است. در فاصله تقریباً ۴۰۰ استادیایی است. رود **تامیراس** و بیشه **اسکلیپوس** و شهر **لئونس** در میان این دو قرار دارند. **صور** پس از صیدون است. بزرگترین و کهن‌ترین شهر فینیقیه است. با صیدون، نه تنها از نظر ابعاد، بلکه از دیدگاه شهرت و قدمت - همانگونه که در اسطوره‌های بیشمار آمده است- رقابت می‌کند. با آنکه شعرا به مراتب بیشتر به صیدون اشاره می‌کنند تا صور (هومر حتی متذکر صور هم نمی‌شود) اما در کوچ نشین‌های لیبیا و ایبریا و حتی در آن‌سوی ستون‌های [هرکول] سرودهایی در وصف و مدح صور رواج دارد. به‌هر حال هر دو شهر بلند آوازه و صاحب حشمت‌اند. چه درگذشته و چه در این عصر. هر دو شهر مدعی‌اند که مرکز فینیقیه‌اند. صیدون در خشکی و نزدیک بندرگاهی واقع است که طبیعتی مطلوب دارد.

۲۳- صور جزیره ایست تقریباً همانند ارادوس. با خاکریزی، که اسکندر به هنگام محاصره شهر احداث کرد، به خشکی مربوط می‌شود. دو بندر دارد. یکی از آنها را می‌توان بست و دیگر ی که بندر «مصر» نام دارد همیشه باز است. می‌گویند

خانه‌های آن‌جا چند اشکوبه‌اند. از این رو حتی با زلزله‌ای خفیف با خاک یکسان می‌شود. به هنگام محاصره اسکندر شهر آسیب هولناک دید. اما مردم صور بر این فاجعه برتری یافته و شهر را مرمّت کردند. دو عامل مؤثر بود. یکی توانایی‌های کشتیرانی مردم آن‌جا که تمام مردم فینیقیه در این رشته از دیگران پیشرفته ترند. عامل دوم رنگرز خانه‌های ارغوانی شهر است. قرمزدانه این شهر در دنیا یکتاست و زیباترین رنگ‌های ارغوانی را می‌دهد. قرمزدانه را از صدف‌های کنار ساحل می‌گیرند. دیگر لوازم رنگرزی نیز آسان به دست می‌آید. با آنکه وجود تعدادی بیشمار رنگرزخانه زندگی کردن در آن شهر را نامطبوع می‌سازد اما به علت چیره‌دستی مردم، در کار رنگرزی، شهری ثروتمند است. مردم صور خودمختارند نه تنها شاهان به آنان استقلال داده بودند بلکه با هزینه اندک همین امتیاز را از رومی‌ها خریدند. رومی‌ها نیز فرمان های شاهان را تأیید کردند. کثرت و بزرگی شهرهایی که در اطراف و اکناف بنیاد گذاشته‌اند گواه توانمندی‌های آنان در دریانوردی است. چنین است صور.

۲۴- همانگونه که شاعر می‌گوید مردم صیدون طبق سنّت‌ها در بسیاری از صنایع ظریف چیره‌دستند. از این گذشته دانشمندان فراوان در رشته‌های نجوم و ریاضیات دارند. مطالعات آنان در این رشته ناشی از نیازهای آنان به دریانوردی شبانه است. همانگونه که دانش هندسه در مصر پیدا شد. طغیان نیل سبب می‌شد مرزهای زمین‌های کشاورزی بهم بخورد پس ناچار بودند آنها را هر ساله اندازه‌گیری کنند[اندازه = هندسه]. یونانیان دانش هندسه را از مصریان فراگرفتند و دانش‌های نجوم و ریاضیات را از فینیقیه‌ای‌ها. در عصر حاضر هم بزرگترین مخزن هر گونه دانش، در هر یک از رشته‌های فلسفه، در شهرهای فینیقیه است. اگر بتوان گفته پوسیدونیوس را پذیرفت عقاید نخستین باستانی درباره‌ی **اتم** را **موخوس صیدائی**، که پیش از روزگار تروا می‌زیست، مطرح ساخت. از مطالب باستانی بگذریم در عصر حاضر دانشمندان نام آور از صیدون برخاسته‌اند. **بوئتوس صیدائی** که با

یکدیگر فلسفه ارسطویی را یاد می‌گرفتیم و برادرش **دیودوتوس**. **آنتی‌پاتر** و اندکی پیش از زمان من **اپولونیوس** که فهرستی از فلاسفه مکتب **زنو** و کتابهایشان را منتشر ساخت از صوراند. فاصله صور از صیدا دویست استادیا بیشتر نیست. میان آن دو شهری است که **اُرنیتس** نام دارد. سپس رودی که نزدیک صور به دریا می‌ریزد، بعد از صور به صور بالا یا صورکهن، که در فاصله‌ی ۳۰ استادیایی قرار دارد، می‌رسیم.

۲۵- آنگاه می‌رسیم به شهر پتولمیاس که شهر بزرگی است. در گذشته **اکه** خوانده می‌شد و پایگاه عملیاتی **پارسیان** علیه مصر بود. میان اکه و صور ساحل شنی است. این شن در شیشه سازی مصرف می‌شود. می‌گویند شن را در محل ذوب نمی‌کنند. آنرا به صیدا می‌برند تا در آنجا ذوب و ریخته شود. شهرت دارد که صیدایی‌ها سنگ شیشه‌ای دارند که برای گداختن مناسب است. اما هستند کسانی که می‌گویند هر سنگی را می‌توان ذوب کرد و شیشه ساخت. در اسکندریه از شیشه‌گری شنیدم در آنجا نوعی خاک شیشه گری وجود دارد که بدون آن نمی‌توان طرح‌های رنگین و گران‌بها، در شیشه سازی، اجرا کرد. در کشورهای گوناگون مخلوط‌های جور و واجور برای شیشه‌گر ی بکار می‌برند. در روم نیز شیشه‌گر خانه‌ها هست و در این فن پیش‌رفت‌ها و ابتکارات شده است به‌گونه‌ای که اکنون می‌توان در روم جامی شیشه‌ای را به پشیزی خرید.

۲۶- از حاشیه ساحلی میان صور و شهر پتولمایس رویدادی شگفت‌انگیز و یکتا گزارش شده است. مردم آن شهر پیروزمندانه از شهر خود در برابر یورش سرداری بنام **سارپدون** دفاع کرده و بر دشمن چیره شده و او را وادار به فرار کردند. ناگهان موجی کوه آسا، از دریا، پیش آمد و فراریان را درکام خود کشید و هلاک کرد. پاره‌ای از آنان را موج به دریا برد. بقیه درگودال‌ها جان سپردند. سپس آب پس رفت و ساحل که از انبوه اجساد آدمیان و ماهیان پوشیده بود دوباره پیدا شد. حادثه‌ای همانند در همسایگی **کوه کاسیوس**، نزدیک مصر، رخ داد. زمین یکبار تکان شدیدی خورد و جای پستی‌ها و بلندی‌ها، با یکدیگر، عوض شد. نتیجه این شد که

مکان‌های بلند که جلوی آب دریا را گرفته بودند گود شدند و آب گودال‌ها را فرا گرفت. اما زمین در جهت مخالف نیز تغییر شکل داد و دوباره به صورت پیشین در آمد. گاهی چنین می‌شود و پستی‌ها یا بلندی‌ها جای خود را عوض می‌کنند. شاید به علت نوعی زیرورویی‌های دوره‌ای زمین است که دلیل دوره‌ای بودن آن‌را نمی‌دانیم. همین موضوع را درباره‌ی طغیان‌های نیل گزارش می‌کنند. می‌گویند به علت تغییراتی است که‌نظمی نامعلوم دارد.

۲۷- پس از **اکه**، **برج ستراتو**، واقع است که اسکله‌ای برای پهلوگیری کشتی‌ها دارد. میان این دو کوه **کارمل** و شهرهایی است تنها نامی از آنها به جا مانده: **سیکامینوپولیس**، **بوکولوپولیس**، **گروکودیل‌پولیس** و از این قبیل. آنگاه به جنگلی بزرگ می‌رسیم.

۲۸- سپس می‌رسیم به **یوپه*** که در آن‌جا خط ساحلی مصر، که نخست رو به مشرق می‌رود، به‌گونه‌ای مشخص رو به شمال تمایل می‌یابد. بنا بر گفته افسانه‌نویسان در این‌جا بود که **اندرومدا** گرفتار هیولای دریایی شد. این نقطه در جایی نسبتاً بلند است. چنان بلند که می‌گویند از فراز آن می‌توان **اورشلیم** «مرکز یهودیه» را دید. یهودیان آنگاه که می‌خواهند دریانوردی کنند از این محل به عنوان بندر دریایی استفاده می‌کنند. اما آشکار است که بندرگاه دزدان دریایی و پناهگاه آنان نیز هست. نه تنها کوه کارمل بلکه جنگل یاد شده نیز در تصرف اینان بود. این محل جمعیتی داشت که به هنگام لزوم می‌توانست تا چهل هزار نفر از روستای **یامنیا** و آبادی‌های اطراف را تجهیز کند. از این‌جا تا کوه **کاسیوس** در نزدیکی **پلوزیوم**بیش از ۱۰۰۰ استادیا فاصله است. پس از طی کردن ۳۰۰ استادیا به پلوزیوم می‌رسیم.

۲۹- در آن میانه **گاداریس** واقع است که یهودیان آن را از خود می‌دانند. آنگاه به **اُزتوس** و **عسقلان**** می‌رسیم. فاصله از یامنیاتا **اُزتوس** و عسقلان در حدود دویست

* یافای امروزی. ** اشکلون امروزی (م).

استادیاست. سرزمین عسقلانی‌ها، هر چند که شهری کوچک است، بازار خوبی برای پیاز است. فیلسوف مشهور معاصر انطاکیه **انتیوخوس عسقلانی**، که اندکی پیش از زمان من می‌زیست، از مردم این شهر بود. فیلسوفان پیرو **اپیکور** یعنی **فیلودموس**، **ملیگر** و **منیپوس** طنزنویس و **تئودوروس** نحوی که معاصر من‌اند همه از مردم شهر **گاداریس**‌اند.

۳۰- نه چندان دور از عسقلان به بندر **غزه** می‌رسیم. شهر غزه در خشکی و در فاصله‌ی هفت استادیایی از دریا واقع است. زمانی شهرت بسیار داشت. اما اسکندر آن‌را با خاک یکسان کرد و خالی از سکنه شد. می‌گویند از آن‌جا تا **ایلا** [بندر **ایلات** در دریای احمر؟] از طریق خشکی راهی هست که ۱۶۰۰ استادیا درازا دارد و این شهر در آغاز خلیج عربی واقع است. این رأس از دو فرورفتگی تشکیل می‌شود. یکی به سوی نواحی نزدیک عربستان و غزه گسترش دارد و به نام ایلانیتس، اسم شهری که در آن‌جاست، خوانده می‌شود. دیگری در نزدیکی شهر **هیروس** به سوی مصر گسترش می‌یابد. راه از پلوزیوم به هیروس کوتاه‌تر است. برای سفر در خشکی از این‌جا باید شترسواری کرد تا بتوان از بیابان‌های شنی گذشت. دراین سفر خزندگان فراوان دیده می‌شوند.

۳۱- پس از غزه به **رافیا** می‌رسیم. در این‌جا بود که **بطلمیوس** چهارم با انتیوخوس کبیر جنگید. آنگاه به شهر **رینوکلورا** (شهر دماغ‌سوخته‌ها) می‌رسیم زیرا مردمی را که دماغ‌های آنان را بریده بودند در این‌جا اسکان داده بودند. حبشه‌ای‌ها به مصر حمله کردند. به جای آنکه جنایتکاران را بکشند دماغ هایشان را می‌بریدند تا به علت چهره رسوای خود، دیگران را آسیب نرسانند.

۳۲- تمام سرزمین از غزه تا این‌جا بی‌آب و علف است. سرزمین همسایه از اینهم بدتر است. دریاچه **سیربونیس** در این‌جاست. دریاچه ای که تقریباً با دریا موازی است.در فاصله این دو، گذرگاه کوتاهی تا **اکرگمه** است. دریاچه دویست استادیا درازا و شصت استادیا پهنا دارد. **اکرگمه** را شن و ماسه فراگرفته است. آنگاه

باریکه دیگری از همین دست تا **کاسیوس** ادامه دارد و بعد به **پلوزیوم** می‌رسیم.

۳۳- **کاسیوس** تپه‌ای شنی است و بی‌آب و دماغه مانند. جسد پمپی بزرگ در این‌جا به خاک سپرده شده است. پرستشگاه **زئوس کاسیوس** نیز در این‌جاست. پمپی بزرگ را مصریان در این‌جا با حیله و خیانت به قتل رساندند. سپس راه پلوزیوم پیش می‌آید **گرهه** و خاکریز **خابریاس** و حفره‌های نزدیک پلوزیوم سر این راه واقع‌اند. این حفره‌ها را جریان های جانبی نیل ایجاد کرده است. طبیعت زمین این‌جا مجوف و مردابی است. چنین است شرح فینیقیه. ارتمیدروس می‌گوید فاصله اورتوزیا تا پلوزیوم ۳۶۵۰ استادیا است که پیچ و خم‌های ساحلی را نیز شامل است. از ملانه یاملاینه، در کیلیکیه نزدیک کلندریس، تا مرز مشترک کیلیکیه و سوریه ۱۹۰۰ استادیا. از آن‌جا تا رود اورنتس ۵۲۰ و تا اورتوزیا هزار و یکصدوسی.

۳۴- اما درباره ی یهودیه: تا حوالی **کاسیوس** انتهای غربی آن‌را ادومی‌ها در تصرف دارند. ادومی‌ها در اصل **نبطی‌اند** اما به علت شرارت و دسیسه از آن‌جا تبعید شده و به یهودیان پیوستند و آداب و رسوم یهودیان را اقتباس کردند. بیشتر نواحی نزدیک دریا را دریاچه **سیربونیس** و سرزمینی که تا اورشلیم ادامه دارد پوشانده است. اورشلیم از دریا دور نیست. همان‌گونه که گفتم از بندر دریائی یوپه دیده می‌شود. این ناحیه در شمال است ساکنان آن در هر جای مشخصی رویهم‌رفته مخلوطی از نسل قبیله‌های عرب و مصری و فینیقیه‌ای است. ساکنان جلیله و هیریکوس [**جریکو**] و فیلادلفیا و سامره- که این آخری را **هرود** [شاه یهودیه] **سباسته** لقب داد- چنین معجونی‌اند. هر چند ساکنان منطقه از چنین معجونی‌اند اما شایع‌ترین گزارش موجود، درباره‌ی معبد اورشلیم، می‌گوید نیاکان قومی که امروزه یهودیان خوانده می‌شوند مصری بوده‌اند.

۳۵- موسی یکی ازروحانیون یاکاهنان مصری بود. بخشی از آن قسمت مصر را، که در اصطلاح مصر سفلی می‌خوانند، در اختیار داشت. موسی چون از اوضاع مصر ناراضی بود با بسیار ی از مردمی که پیرو او بودند و خدای یگانه را پرستش

می‌کردند از مصر به یهودیه رفت. موسی می‌گفت مصریان که خدای یگانه را، مانند مردم لیبیا [= آفریقا]، در قالب شمایل حیوانات و گاو پرستش می‌کنند خطاکارند. می‌گفت یونانیان نیز که خداوند را به صورت آدمیان مجسم می‌نمایند نیز در اشتباهند. به گفته موسی خدا یکی است و یکتا است و بر همه کس و همه چیز و تمام زمین‌ها و دریاها- آنچه را که کائنات و سماوات و طبیعت می‌نامیم- و هر چه که هستی دارد، محاط است. چگونه ممکن است آدمی صاحب شعور باشد و تا آن حد جسارت ورزد که بخود اجازه دهد خداوند یکتا را به صورت یکی از مخلوقات او مجسم نماید؟ آدمیان باید از بت تراشی و بت پرستی پرهیز کنند و به محوطه‌های مقدس و زیارتگاه‌های بی‌مجسمه و شمایل روند تا خداوند را ستایش و پرستش نمایند. کسانی که رویاهای صادقانه دارند باید در این‌گونه زیارتگاه‌ها، نه تنها از سوی خود بلکه به نمایندگی از سوی همگان، بسر برند و عبادت نمایند. اینان باید بر نفس خود افسار زنند و با فضیلت زندگی کنند و همیشه در انتظار برکت آیات خداوند باشند. اما شایسته نیست که همگان این گونه انتظارها و توقعات داشته باشند.

۳۶- تعالیم موسی از این گونه بود و چه بسیار مردم خردمند و هوشیار که از او پیروی کرده و از مصر بیرون آمدند تا بدینجا رسیدند که امروزه اورشلیم است. چون مکانی نبود که دیگران بدان چشم دوخته باشند به آسانی آن‌جا را تصرف کردند. جایی بود که ارزش نداشت برای آن جنگ کنند. زیرا سنگلاخ بود. هر چند در آن‌جا آب یافت می‌شد. اما قلمرو و اطراف آن بی‌حاصل و بی آب بود. تا شعاع ۱۶۰ استادیا زیر خاک آن سنگلاخ بود. موسی به عوض جنگ‌افزار، به عنوان حصار و دیوار دفاعی، از دعا و التماس به درگاه خداوند و قربانی کردن سود می‌جست. عزم جزم کرده بود تا پرستشگاهی برای خداوند یکتا برپا سازد. وعده می‌داد آن چنان آیین پرستشی را مرسوم کند که بر کسانی که آن آئین و رسوم را می‌پذیرفتند فشار و ستم وارد نشود. نه از طریق هزینه‌ها و مخارج بیهوده و نه به بهانه‌ی وسواس‌های

دینی و نه دیگر مزاحمت‌های من در آوردی. موسی در میان مردم خود بسیار خوشنام و با اعتبار بود و نوعی حکومت کردن را پی انداخت که غیر معمول بود و همگان به علت نیکی رفتار و آینده روشنی که به آنان وعده می‌دادند از پی او آمدند و از وی جانبداری کردند.

۳۷- جانشینان موسی تا مدتی از طریقت او پیروی کردند و با فضیلت و تقوی به سر بردند و به راستی به عبادت خداوند یکتا پرداختند. اما بعدها نخست کسانی را که پای بند خرافات بودند به عنوان کاهن برگزیدند و سپس خودکامان و مستبدان را. پرهیز از مصرف گوشت ، که تا امروز در میان آنان رایج و مرسوم است، ناشی از خرافه بود. خودکامان و مستبدان دسته‌های راهزنان را به وجود آوردند. فتنه‌انگیزی می‌شد تا موجبات آزار مردم فراهم آید. هم مزاحم مردم خود بودند و هم باعث آزار همسایگان. با دیگر فرمانروایان ساخت و پاخت کردند و آنچه از آن دیگران بود غصب کردند. بخش عمده از سوریه و فینیقیه را صاحب شدند. اما برای مرکز خود عزت و احترام قائل بودند، زیرا به عنوان مسند و مرکز ستمکاران مورد تنفر نبود بلکه به مثابه مقامی مقدس بدان احترام گذاشته می‌شد.

۳۸- طبیعت این گونه اقتضا می‌کند. در این راستا یونانیان با بربرها یکسان‌اند و تفاوت ندارد. چون عضو جامعه هستند ناچار از قوانین و دستورهای مشترک پیروی می‌نمایند. در غیر این صورت توده‌های مردم یک کشور نمی‌توانند با یکدیگر در برخورد با این یا آن هماهنگ باشند و یا به‌گونه‌ای دیگر در یک جامعه به‌سر برند. قوانین و دستورهای حاکم بر جامعه دوگونه‌اند: یا آنکه از سوی ایزدان صادر شده و یا از سوی آدمیان وضع شده‌اند. مردم روزگار باستان بیشتر به دستورهای صادره از جانب ایزدان احترام می‌گذاشتند تا آنچه آدمیان وضع کرده‌اند. از این رو کسانی که با هاتفان به مشورت می‌پرداختند به مراتب از آنچه امروز هست بیشتر بود. مانند کسانی که به معبد **دُدُنا** می‌شتافتند تا «مشیت زئوس را از بلوط بلند قامت بشنوند»*

* اودیسه ۳۲۸- ۱۴.

و این‌گونه بازئوس مشورت می‌کردند. یا به معبد دلفی می‌رفتند «تا بدانند کودک شیرخواره‌ای را که در معرض باد و باران گذاشته بودند تا بمیرد هنوز زنده است یا نه؟».* حال آنکه خود کودک «راه خانه **فیوبوس** را پیش گرفته بود تا از پدر و مادر خود سراغ گیرد». در جزیره **کرت**، **مینوس**،** چون شاه سلطنت می‌کرد و هر نه سال یکبار با زئوس بزرگ به گفتگو می‌نشست». یا افلاطون می‌گوید «او [=مینوس] به غار زئوس می‌رفت تا اوامر او را بشنود و به مردم ابلاغ کند»***. مقلداو **لیکورگوس****** نیز چنین می‌کرد زیرا چه بسیار که به دیار بیگانگان می‌رفت تا از هاتفه **پیتیان** بپرسد او امری را که باید به لاسدامونیان ابلاغ کند کدامند؟

۳۹- این گونه چیزها، هرقدر هم که می‌خواهد حقیقت داشته باشد و یا نداشته باشد، لااقل مورد اعتقاد و احترام همگان بود. به این علت بود که پیامبران را احترام می‌گذاشتند و آنان را سزاوار می‌دیدند تا شاه شوند. تنها به این دلیل که اینان اوامر و دستورهای ایزدان را به ما ابلاغ می‌کنند. از این جمله بودند **امفیرائوس**، **تروفونیوس**، **اورفئوس**، موسی و روحانی میان مردم **گتیه** که در روزگار باستان **زام لوکسیس** نام داشت و از جمله فیثاغورسیان بود. در روزگار حاضر **دکینئوس** که هاتف **بیربیستاس** است. در میان **بوسپورنی**، **اخیکاروس**. و در میان هندوان **گیمنوسوفسیت**‌ها در میان **پارسیان مغ**‌ها و کسانی که روح احضار می‌کنند و آنهاکه به اصطلاح از روی ظروف غذا و یا ظرف آب پیشگویی می‌نمایند در میان آشوریان، کلده‌ایها. در میان رومی‌ها، طالع‌بین‌ها.

۴۰- به هر حال آنگاه که جباران بر یهودیه فرمانروایی داشتند اسکندر نخستین کسی بود که، به جای کاهن، خود را شاه آنان خواند. **هیرکانوس** و **اریستوبولوس** هر دو پسران او بودند. چون بر سر شاهی دعوا داشتند پمپی رفت و آنان را بر انداخت و استحکامات آنها را ویران ساخت و اورشلیم را با زور تصرف کرد. زیرا هرچند اورشلیم دژی سنگی و پر آب بود اما قلمرو اطراف آن خشک و بایر بود. خندقی در

* همان ماخذ ** یوروپیدوس. *** فوئن، ۳۶.
**** نک ۱۸-۴-۱۰.

سنگ کنده بودند که ۶۰ پا ژرفا داشت و ۲۶۰ پا پهنا. از سنگی که از این خندق در آورده بودند معبد را حصارکشی کرده و برج‌ها گذاشته بودند. می‌گویند پمپی منتظر ماند تا هنگام روزه شد و در آن روز یهودیان به هیچ کاری دست نمی‌زنند. آن روز خندق را پرکرد و نردبان‌ها بر دیوار نهاد و دستور داد تمام حصارها را تا آن‌جا که ممکن بود ویران کنند. پناهگاه‌های دزدان و انبارهای جبّاران را خراب کرد. دو تا از این پناهگاه‌ها مُشرِف برگداری بود که به **ایریاکوس** می‌رفت. مقصودم **ترکس** و **تاروس** است. دیگر پناهگاه‌ها عبارت بودند از **الکساندریوم**، **هیرکانیوم**، **ماخیروس**، **لیسیاس** و آنهایی‌که در همسایگی **فیلادلفیا** و **سکیتوپولیس**، در حوالی **جلیله** بود.

۴۱- ایریکوس دشتی است که کوه‌ها آن را فراگرفته، چنان شیب دارد که مانند تماشاخانه می‌نماید. در این‌جا نخلستانی است که در آن نخل با دیگر کاشتنی‌ها و درختان میوه‌دار مخلوط است. اما بیشتر درختان نخل است. صد استادیا درازا دارد. از همه‌سو جویبارها روان، و آکنده از خانه و سرپناه است. کاخ‌ها و پارک درخت بلسان نیز دارد. بلسان درختچه‌ای است که صمغ آن طعم ادویه دارد. مردم پوست آن را شکاف داده و شیره‌اش را در ظرفی جمع آوری می‌کنند. شیره‌اش ژلاتین مانند و سفیدرنگ است. مقدار اندک آن به زودی منجمد می‌شود. در درمان سردرد و آب مروارید و تاریکی چشمان مؤثر است. چون در جای دیگر پیدا نمی‌شود قیمتی است. **فونیکون** هم همین شرایط را دارد. تنها در آن‌جا است که نخل **کاریوتیک*** یافت می‌شود و گویا در بابل و آن‌سوی بابل رو به مشرق. بهمین علت درآمد آن نیز زیاد است.

۴۲- دریاچه **سربونیس** بزرگ است. پاره‌ای می‌گویند یک‌هزار استادیا محیط دارد. در حدود دویست استادیا از طول آن موازی با دریاست. آب ساحل آن عمیق است. آب آن چنان سنگین است که غواصی در آن ممکن نمی‌شود. اگر کسی بدان وارد شود آب به کمر او نرسیده روی آب می‌آید. پر از قیر است. در فواصل

* نخل کاریوتا، Palma Caryota

نامنظم، از میان آن، همراه با حباب قیری بیرون می‌زند. گویی آب به جوش آمده است. چون سطح دریاچه محدّب است به ظاهر چون تپه‌ای می‌نماید. همراه با قیر دوده بسیار بیرون می‌آید. اما چون دود است با چشم دیده نمی‌شود. اما هرچه را که بدرخشد، مانند مس و نقره و حتی طلا را، کدر می‌کند. مردم اطراف دریاچه چون می‌بینند که ظرف‌هایشان کدر شده است می‌دانند که قیر به زودی روی آب خواهد آمد. خود را آماده می‌سازند تا بوسیله بوریا آن‌را گرد آوری کنند. قیر نوعی کلوخ است که نخست به علت حرارت ذوب می‌شود و به سطح آب پرتاب شده و گسترش می‌یابد. آنگاه به علت برودت آب - نوع آبی که این دریاچه دارد - دگرگون شده و مبدل به جسمی جامد می‌گردد. باید آن‌را قطعه قطعه کرد. چون به علت کیفیت آب، که پیش از این گفتم، در آن نمی‌توان غوص کرد روی آب شناور می‌شود. هیچ کس هم نمی‌تواند که در آن دریا زیر آب رود زیرا چون سبک‌تر از آب است بالا می‌آید. با قایق به قیر می‌رسند و آن‌را قطعه قطعه می‌کنند و هر چه بتوانند حمل می‌نمایند.

۴۳- چنین است حقیقت واقع. اما بنا به گفته پوسیدونیوس مردم آن‌جا جادوگرند و وردهای مخصوص می‌خوانند. ادرار و دیگر مایعات ناخوشایند روی جسم منجمد می‌ریزند تا قیر بیرون آید و سفت شود و آن‌را قطعه قطعه کنند. شاید در ادرار عنصری وجود دارد ناشناخته، از همان جنس که سبب می‌شود مردم سنگ مثانه پیدا کنند. معقول است این تحولات در وسط دریاچه صورت گیرد زیرا منبع آتش و بیشتر قیری که به دست می‌آید در میان دریاچه است. اما حباب شدن آب و جوشیدن آن نامنظم است. همین پدیده را در **اپولونیا** واقع در **اپیروس** شاهد هستیم.

۴۴- شواهد دیگر ی نیز نشان می‌دهد که این سرزمین طبیعتی آتشین دارد. در نزدیکی **موسادا** سنگ‌های سختی دیده می‌شود که معلوم است سوخته‌اند. در بسیار جاها زمین شکاف دارد و پوشیده از خاکستر. قطره‌های زفت از کوه‌های صاف می‌چکد. نهرهای جوشانی هست که بوی ناخوشایند آنها از فاصله دور به

مشام می‌رسد. در این‌جا و آن‌جا دیده‌ی آدمی متوجه آبادی‌های ویران شده می‌شود. بنابراین پاره‌ای گفته‌های مکرّر مردم محل را باور دارند. اینان می‌گویند روزگاری در این‌جا سیزده شهر آباد وجود داشت که **سدوم** مرکز آن بود و در حدود شصت استادیا از محیط آن شهر از گزند حادثه مصون ماند. به علت زلزله و فوران آتش و آب دائمی، که قیر همراه می‌آورد، دریاچه بند سواحل خود را پاره کرد و صخره‌ها آتش گرفتند. اما پاره‌ای از شهرها در آتش بلعیده شده‌اند و بعضی‌ها را، مردمی که توانستند بگریزند، ترک کردند. اما اراتوستنس می‌گوید بر عکس بیشتر این سرزمین دریاچه‌ای بوده که به علت زیروروئی زمین بخش عمده آن، همانند دریا، از زیر آب بدر آمده است.

۴۵- در **گادریس** نیز دریاچه‌ایست که نزدیک آن بوی نامطبوع دارد. اگر حیوانات از آن بخورند موهایشان و سم‌هایشان و شاخ هایشان می‌ریزد. در محلی به‌نام **تاریخییه** در دریاچه نوعی ماهی گرفته می‌شود که برای نمک سود انداختن مناسب است. در سواحل آن درختان میوه‌داری یافت می‌شود که مانند درخت سیب هستند. مصریان از این قیر برای مومیائی نعش مردگان خود استفاده می‌کنند.

۴۶- پمپی بخشی از قلمروی را که یهودیان به زور تصرف کرده بودند مجزا ساخت و **هرود** را به سمت کهانت آن منصوب کرد. اما بعدها هرود دیگری، که از بازماندگان هرود نخستین و اهل محل بود، توانسته بود خود را به عنوان کاهن جا زند و از همه پیش افتاد. مخصوصاً در ارتباط با رومیان. در اداره امور چنان کفایت نشان داد که به وی لقب شاه داده شد. نخست آنتونی و سپس قیصر اوگوست این لقب وی را تصویب کرد. اما فرزندان او. چند نفری از آنان را خود او به قتل رساند. زیرا علیه او توطئه کرده بودند. چون درگذشت دیگر فرزندانش جانشین او شدند و هر یک بخشی از قلمرو او را به ارث بردند. قیصر فرزندان هرود خواهر او **سالومه** و دختر سالومه **برنیسه** را احترام گذاشت. اما پسران هرود موفقیتی نداشتند و مورد

اتهام قرار گرفتند. یکی از آنان بقیه عمر را در تبعید، میان اقوام گل گذراند دیگران با زحمت و التماس فراوان اجازه یافتند به سرزمین خود بازگردند و حکومت ولایتی به آنان داده شد.

۳

۱- تمام عربستان، به استثنای سکنیتی که در بین‌النهرین است، در سمت جنوب بالای یهودیه و سوریه سفلی واقع است. درباره‌ی بین‌النهرین و اقوام ساکن آن پیش از این شرح دادم. اما بخش‌هایی که در دور دست فرات و نزدیک دهانه آن قرار دارند زیستگاه بابلیان و طایفه کلدانی‌ها است. راجع به آنان نیز پیش از این گفتم. اما بخش‌های پس از بین‌النهرین تا سوریه‌ی سفلی، بخش نزدیک به رودخانه و همچنین قسمتی از بین‌النهرین در تصرف **عرب‌های سگنیتی** است. اینان امیرنشین‌های کوچک و مستقلی‌اند که سرزمینی خشک و بی آب دارند. اندک کشاورزی می‌کنند. یا اصلاً کشت و کاری ندارند. اما انواع گله، به ویژه گله شتر، دارند. بالای سر این منطقه بیابان پهناوری است. بخش‌های جنوبی‌تر آن زیستگاه مردمی است که عربستان فلیکس را در تصرف دارند. بیابان مذکور در بالای طرف شمالی عربستان فلیکس است. شرق آن‌را خلیج فارس فرا گرفته و مغرب آن‌را خلیج عربی. در جنوب آن دریای بزرگی است، سوای این دو خلیج، که **دریای اریترا** [=دریای قرمز] نامیده می‌شود*

۲- خلیج پارس را دریای پارس نیز می‌خوانند. اراتوستنس آن‌را چنین وصف می‌کند: دهانه آن چنان تنگ است که از **هرموز** و دماغه **کرمانیا** می‌توان دماغه **ماکیه** در عربستان را دید. از دهانه، آن ساحل سمت راست که دایره مانند است، نخست

* نک ۱۶-۱-۶.

با اندک تمایل به شرق رو به کرمانیا می‌رود. آنگاه رو به شمال. سپس رو به مغرب تا **تردون** و دهانه‌ی فرات؛ تشکیل می‌شود از ساحل کرمانیا و بخشی از پارسیان و شوشیان و بابلیان که رویهم‌رفته ۱۰۰۰۰ استادیا درازا دارد. شرح این اقوام پیش از این داده شد. اما بعد از دهانه ۱۰۰۰۰ استادیای دیگر گسترش دارد. این گفته **اندروستنس** است که اراتوستنس نقل می‌کند. **اندروستنس تاسیائی** این سفر را دو بار انجام داد. یکبار همراه نئارخوس و یکبار هم خودش. ازگفته او می‌دانیم که این دریا دست کمی از دریای یوکسینه ندارد. اراتوستنس از قول **اندروستنس**، که با ناوگانی خلیج را دور زده است، می‌گوید در سفر به موازات ساحل اگر خشکی در دست راست باشد پس از **تردون** جزیره **بکاروس** و پرستشگاه اپولو و **هاتف تائروپولوس** دیده می‌شود.

۳- پس از ۲۴۰۰ استادیا دریانوردیی به موازات ساحل عربستان به **گرها** [=**ادجرا**مروزی] می‌رسیم که شهری است واقع در خلیجی ژرف. ساکنان آن کلدانیهای تبعید شده از بابل‌اند. زمین آن نمکی است و مردم در خانه‌های ساخته از نمک زندگی می‌کنند. چون به علت اشعه سوزان خورشید اغلب پوسته‌های نمک جدا می‌شود مردم بیشتر اوقات به دیوارها آب ترشح می‌کنند تا استوار بمانند. شهر دویست استادیا از دریا فاصله دارد. حمل و نقل مردم **گرها** از راه زمین است و بیشتر کالاهای عربستان و عطریات را دادوستد می‌کنند. اما اریستابولوس خلاف آن را می‌گوید و اصرار دارد مردم **گرها**، بیشتر کالاهای خود را، از دریا به بابل می‌برند. در فرات بالا کشتی‌رانی کرده و از آن‌جا کالاهای خود را به تمام نقاط صادر می‌کنند.

۴- پس از مدتی کشتیرانی به جزیره دیگری می‌رسیم. مرادم **صور** و **ارادوس** است که پرستشگاهی چون فینیقیه‌ای‌ها دارند. ساکنان این جزایر می‌گویند جزیره‌ها و شهرهای فینیقیه‌ای را، که با آنان همنام هستند، مهاجرینی که از این نقاط به[مدیترانه] رفته‌اند بنا کرده و به آن نام‌ها خوانده‌اند.این جزایر با تردون ده روز فاصله دارند و فاصله‌ی آنان از دماغه نزدیک دهانه خلیج در ماکیا یک روز است.

۵- نئارخوس و **اور تاگوراس** می‌گویند جزیره‌ی **اگیریس** در فاصله دو هزار استادیا از کرمانیا در دریای آزاد است. گور **اریتراس** که تپه‌ی بلند و مشجّر با نخل است در آن‌جا دیده می‌شود. اریتراس شاه این ناحیه بود و دریا را به نام خود اسم گذاری کرد. نئارخوس می‌گوید این مطالب را از **میتروپاستس** پسر **اریستس**، که ساتراپ **فریگیه** بود شنیده است. میتروپاستس را داریوش تبعید کرده بود و او در این جزیره اقامت گزید و چون آنها [= مقدونیه‌ای‌ها] در خلیج فارس پیاده شدند بدآنها پیوست و خواست با وسیله آنان سرزمین نیاکانش به وی پس داده شود.

۶- در تمام طول ساحل دریا، در فرورفتگی، درختانی شبیه درخت غار و یا زیتون می‌روید که هنگام بالا آمدن مد زیر آب می‌روند و چون آب به هنگام جذر پایین می‌رود پیدا می‌شوند. با وجود این جنگل، زمینی که مُشرِف برکرانه است، درخت ندارد و همین امر بر شگفتی این پدیده می‌افزاید. چنین است اظهارات اراتوستنس درباره‌ی دریای پارسیان که چنانکه پیش از این متذکر شدم سمت شرقی عربستان فلیکس [= شبه جزیره عربستان] را تشکیل می‌دهد.

۷- نئارخوس می‌گوید میتروپاستس را همراه با **مازنس** ملاقات کرده بود. مازاتس فرمانروای جزیره‌ای در خلیج پارس بود. این جزیره که **اوآراکتا** خوانده می‌شد. میتروپاتس پس از ترک جزیره اوگیریس به این جزیره پناه آورده بود و از وی مهمان‌نوازی شده بود. میتروپاتس با مازاتس گفتگو کرده بود تا توصیه وی را به مقدونیانی که با ناوگان بودند بنماید. مازاتس خود راهنمای سفر شد. نئارخوس ادامه می‌دهد که در آغاز خلیج پارس جزیره ایست که در آن مقادیر هنگفت مروارید گران‌بها یافت می‌شود. در دیگر جزایر ریگ‌های شفاف و سنگ‌های درخشنده وجود دارد. در جزایر نزدیک دهانه فرات درختی است که بوی کندر می‌دهد و از ریشه‌های شکسته شده آن شیره بیرون می‌آید. از خرچنگ‌های بزرگ و خار پوست‌های دریایی که در دریای بیرونی فراوانند سخن رانده می‌افزاید که به بزرگی یک کلاه (کلاه لبه دار مقدونی) و ظرف هایی که یک لیتر ظرفیت داشته باشد

هستند. می‌گوید والی را دیده بود که بر خشکی افتاده بود و تقریباً یکصد پا درازا داشت.

۴

۱- عربستان در طرف بابلستان با **میسینی** آغاز می‌شود. **در برابر میسینی**، در یک سو بیابان عربستان است. در مقابل مرداب‌های روبروی کلدانی هاست. این مرداب‌ها از انحراف آب‌های فرات به‌وجود آمده‌اند. در سمت دیگر خلیج پارسیان قرار دارد. سرزمینی است بد آب و هوا و مه‌آلود با گرمای طاقت‌فرسا. اما فراورده‌های کشاورزی بسیار خوب دارد. در مرداب‌ها تاک می‌روید. روی پرچین‌های بافته از نی هرقدر خاک لازم باشد می‌ریزند و در آن تاک می‌کارند. گاهی آب تاک را از جای خود حرکت می‌دهد اما آن‌را به جای اصلی خود برمی‌گردانند.

۲- باز می‌گردم به اراتوستنس و نظریات وی درباره‌ی عربستان. راجع به بخش شمالی یا بیابانی عربستان که میان عربستان فلیکس از یک‌سو و سوریه سفلی و یهودیه از سوی دیگر واقع شده. می‌گوید: تا آخرین گوشه خلیج عربی گسترش دارد. از شهر **هیروس** که یکی از فرو رفتگی های خلیج عربی نزدیک نیل است، از راه شهر **پترای نبطیان**، تا بابل ۵۶۰۰ استادیا است. تمام این راه در جهت مطلع تابستانی خورشید است، یعنی شمال غربی. از سرزمین‌های مجاور قبیله‌های عرب باید گذر کرد. مانند **نبطیان** و **خائولوتیان‌ها** و **اگرین‌ها**. بالای سر آنها **عربستان فلیکس** است که رو به جنوب دوازده هزار استادیا گستردگی دارد و به **دریای اتلانتیک** می‌رسد. نخستین قومی که پس از سریانی‌ها و یهودی‌ها در عربستان فلیکس سکنی دارند کشاورزی می‌کنند. از آن پس خاک شنی و بی‌حاصل می‌شود. معدودی نخل دارد و بوته‌های خاردار و درخت گز و آب را، مانند گدروزیا، باید از چاه به دست

آورد. ساکنان آن‌جا چادرنشین بوده و شتر دارند. بخش‌هایی که در منتهی‌الیه جنوبی قرار داشته و برابر حبشه‌اند از باران‌های تابستانی سود می‌برند. مانند هند در سال دو بار کشت می‌کنند. از رودهای آن‌جا برای آبیاری دشت‌ها استفاده می‌شود و دریاچه‌ها دارند. رویهم‌رفته سرزمینی حاصلخیز است. مخصوصاً نقاط فراوانی برای پرورش زنبور عسل دارد. به استثنای اسب و قاطر و گراز انواع حیوان اهلی پیدا می‌شود و همه‌گونه پرنده مگر قاز و مرغ خانگی. دورترین بخش سرزمین مذکور را چهار قبیله‌ی بزرگ در تصرف دارند. **مینائیان‌ها** در طرفی که دریای قرمز واقع است. شهر بزرگ آنان **کارنا** یا **کارنانا** است. پس از اینها **صبائی‌ها** قرار دارند که مرکز آنان **ماریابا** است. سوم **کاتابانیان** هایند که قلمرو آنان تا تنگه‌ها و گذرگاه روی خلیج عربی ادامه داشته مقر سلطنتی آنان **تامنا** است. در دورترین نقطه شرقی **خاترا موتیتی** [حضرموت] ها می‌زیند و شهر آنان **ساباتا** نام دارد.

۳- تمام این شهرها سلطان دارند و شهر با کاخ‌های سلطنتی و پرستشگاه‌ها آراسته شده. خانه‌ها را مانند مصریان می‌سازند. به همان شیوه الوارها را با یکدیگر متصل می‌کنند. این چهار سلطان نشین بیش از دلتای مصر وسعت دارد. هیچ یک از پسران سلطان جانشین پدر نمی‌شود. اولین فرزند پسر یکی از نجباکه، پس از منصوب شدن سلطان، تازه تولد یافته باشد جانشین او خواهد بود. به هنگام انتصاب و به تخت‌نشستن سلطان نوین آمار همسران باردار نجبا را برمی‌دارند و بر آنان محافظ می‌گمارند. مطابق قوانین آنان اولین همسری راکه پسر زایید جداکرده و پسر او را چنان آموزش و پرورش می‌دهند که بتواند وارث تاج و تخت شود.

۴- **کاتابانیا** کندر تولید می‌کند و **خاترا موتیتی‌ها**، **مُرّمِکی** این‌ها و دیگر عطریات را بازرگانان با کالاها تهاتر می‌کنند. هفتاد روز طول می‌کشد تا این فراورده‌ها به **ئیلانا** (**نیلانا**) شهر* دیگری که در یکی از فرو رفتگی‌های خلیج عربی، فرورفتگی نزدیک غزه، وجود دارد که **ئیلانتیس** خوانده می‌شود برسد. اما از **گرهر** تا

* نک ۲۰-۱-۱۵.

خاترا- موتیتی چهل روز راه است. آن‌گونه که همراهان اسکندر و **اناگسیکراتس** نوشته‌اند آن سمت از خلیج عربی که از فرو رفتگی **ئیلانتیس** آغاز می‌شود و یک حد عربستان است ۱۴۰۰۰ استادیا درازا دارد. اما این عدد به نظر زیاد می‌آید. بخش روبروی کشور **تروگلودیتیک** (که اگر از شهر **هیروز** [پهلوانان؟] کشتی رانی شود در دست راست قرار می‌گیرد)، تا پتولمیاس و جایی که فیل‌ها را اشکار می‌کنند ۱۹۰۰ استادیا رو به جنوب گسترش دارد و اندکی رو به شرق میل دارد. از آن‌جا تا تنگه‌ها در جهتی که بیشتر به شرق میل دارد، ۴۵۰۰ استادیا است. تنگه‌ها را، دماغه‌ای به نام **دیری** و رو به حبشه، ایجاد می‌کند. شهری در آن‌جاست با همین نام که ایختوفوگیه [=ماهیخواران] ساکن آن‌جایند می‌گویند در این‌جا ستونی است که **سسوستریس** مصری بر پا کرده و در آن یادبودی به خط هیروکلیف به مناسبت گذر از این‌جا ساخته است. آشکار است وی نخستین کسی بود که حبشه و سرزمین تروگلودیت‌ها را به اطاعت در آورد. آن‌گاه در عربستان پیاده شد و از آن‌جا به تمام آسیا یورش برد . وجه تسمیه حصارهای مشهور به این اسم و بناهای شبیه به معابد مصری که در بسیاری از نقاط دیده می‌شود، همین رویداد است. پهنای تنگه‌های دیری تا ۱۶۰ استادیا می‌رسد. اما آنچه را که امروزه تنگه‌ها می‌نامند این‌جاست. پایین‌تر از این‌جا در محلی که فاصله‌ی دو قاره ۲۰۰ استادیاست شش جزیره یکی پس از دیگری وجود دارد که راه آبی را تقریباً مسدود می‌کند و راه عبور از میان آنان بسیار تنگ و باریک می‌شود. از این‌جاست که از این قاره به آن قاره کالا می‌برند و به این علت «تنگه‌ها» خوانده می‌شود. پس از این جزیره‌ها دنباله‌ی ساحل پر از پیچ و خم و خلیج‌های کوچک و طول سرزمینی که مُرّمِکی تولید می‌کند، در جهت جنوب و شرق در سرزمین تولید دارچین، تقریباً ۵۰۰۰ استادیا راه است. می‌گویند کسی تا بحال از این سرزمین آخری نگذشته است و با آنکه در ساحل شهری دیده نمی‌شود در داخل خشکی شهرهای با شکوه فراوان وجود دارد. این است آنچه اراتوستنس درباره‌ی عربستان می‌نویسد. اما باید شرحی را که دیگران نوشته‌اند نیز

بیفزایم.

۵- **ارتمیدوروس** مـــی‌گوید دمـــاغه‌ی عـــربستان کـــه روبـــروی **دیری** است **اکیلا** [عقیله؟] خوانده می‌شود. مردان اطراف دیری همه ختنه کرده هستند. اگر از شهر هیروز به موازات ساحل کشور تروگلودیتیک دریانوردی شود به شهر **فیلوترا** می‌رسیم که بنام خواهر بطلمیوس دوم نامگذاری شده است. این شهر را **ساتیروس** بنیاد گذاشت که مأمور تحقیق درباره‌ی کشور تروگلودیتیک و شکار فیل بود. آنگاه شهر **ارسینوی**. سپس چشمه‌ی آب گرم که شور و تلخ است و ا زفراز صخره‌ای به دریا می‌ریزد. در همان حوالی جلگه‌ای است و کوهی که به رنگ گل اُخرا قرمز رنگ است. بعد به **بندر میوس** می‌رسیم که **بندر افرودیت** نیز نامیده می‌شود. بندر بزرگی است با ورودی پر پیچ و خم که نزدیک آن سه جزیره است. از اینها دو جزیره با درخت زیتون پوشیده شده و سومی پـر است از مـرغ شـاخدار. پس از آن **خلیج اکاتارتوس** که مانند **بندر میوس** در برابر **تی‌بایس** قرار دارد. شهر **برنیکه** در این‌جا در پایان فرورفتگی خلیج مانند واقع می‌شود.

۶- **جزیره افیودس** پس از این خلیج است و همانگونه که از اسم آن پیدا است مار فراوان داشت. اما شاه نسل مار را در آن‌جا برانداخت زیرا هر کس بدانجا می‌آمد مورد حمله مارها قرار می‌گرفت و چون یاقوت زرد در آن‌جا پیدا می‌شد بازرگانان بدانجا می‌آمدند. یاقوت زرد سنگی است شفاف که تلولوئی طلایی دارد. در روز تلولوی آن کم است و دیده نمی‌شود (شعاع خورشید مانع می‌شود). اما شب هنگام به جستجوی آن می‌روند. چون آنرا می‌یابند ظرفی روی آن می‌نهند تا چون روز شد نشانه باشد و آنرا در بیاورند. شاه مصر امر کرده بود تا تشکیلات مخصوصی برای گرد آوری و محافظت از این سنگ تشکیل شود و تدارکات لازم بـرای آنـان فرستاده می‌شد.

۷- بعد از این جزیره اقوام زیاد ماهیخوار و بـیابانگرد هسـتند و مـی‌رسیم بـه بندرگاه **سوتیرا** (ایزد بانوی نجات) که چون یکی از ناخدایان در این‌جا نجات یافته

بود به این نام خوانده می‌شود . آنگاه کرانه و خلیج تغییر بزرگی به خود می‌بینند. از دشواری کشتیرانی بموازات کرانه کاسته شده به عربستان نزدیک می‌شویم. عمق دریا کم است، نزدیک دو بغل. روی آب را گیاه دریایی علف مانند پوشانده است و روی صخره و زیر آب نیز علف و گیاه می‌روید. در این جا تعداد زیادی سگ دریایی دیده می‌شود. آنگاه می‌رسیم به **ثوری** (گاو) که از دو کوه تشکیل می‌شوند و از دور همانند گاوی می‌نمایند. سپس کوه دیگری که در آن‌جا پرستشگاه **ایزیس** برپاست. تقلیدی از پرستشگاه‌های مصری است که سسوستریس آن‌را بنا کرد. آنگاه جزیره‌ای که پوشیده از درخت زیتون است و گاهی آن‌را آب می‌گیرد پس از این‌جا و **پتولمایس** که نزدیک شکارگاه فیل‌ها قرار دارد. این شهر را **یومدوس** بنا کرد که توسط **فیلادلفوس** به قصد شکار فیل بدانجا فرستاده شده بود. یودموس پنهانی با احداث خندقی و حصاری شبه جزیره‌ای احداث کرد و با رفتار مؤدبانه و انسانی خود کسانی را که می‌خواستند مانع کار او شوند به سوی خود جلب کرد تا به جای دشمنی با او دوست شدند.

۸- در این فاصله یکی از شاخابه‌های رود **استابراس** به دریا می‌رسد. این رود، که از دریاچه‌ای سرچشمه می‌گیرد، بخشی از آب خود را به دریا و بیشتر آن‌را به نیل می‌ریزد. آنگاه شش جزیره که **لاتومیائی** [= معدن سنگ] نام دارند و دهانه‌ی **سابایتیک** و دژی که **تسوخس** در خشکی بنیاد نهاد. سپس بندر **ئیلیا** و جزیره **ستراتو**. آنگاه بندر **سبا** و شکارگاه فیل‌ها که همین نام را دارد. سرزمینی که در عمق خشکی واقع است **تنسیس** خوانده می‌شود. آن‌را مصریانی که **پسماتیخوس** تبعید کرده بود تصرف کردند. چون بیگانه‌اند **سمبریتی** خوانده می‌شوند. فرمانروای آنان زنی است که جزیره **مروی**، واقع در نیل نزدیک این ناحیه، را نیز صاحب است. بالای این جزیره، در فاصله‌ی نه چندان دور جزیره دیگری در رودخانه محل سکونت همان تبعیدی‌ها است. مسافری که با تجهیزات حرکت کند در ظرف پانزده روز از این‌جا به ساحل دریا خواهد رسید. تلاقی‌گاه **استابوراس** و **استاپوس** و همچنین **استاسباس** و

نیل در همین نقطه نزدیک مروی است.

۹- **ریزوفوگیه** [= ریشه خورها] و **هلییی** [مرداب نشین]ها در اطراف این رودهایند. اینان ریشه‌های گیاهان مرداب مجاور را می‌برند و با سنگ می‌کوبند و از آنها خمیر و کلوچه می‌سازند. خمیرها را در آفتاب می‌پزند و به جای خوراک مصرف می‌کنند. این‌جا شکارگاه شیران است. در روزهای طلوع ستاره ی سگ [= **شعرای یمانی- شباهنگ- سیروس= ایام باحور**] پشه‌های بزرگی پیدا می‌شوند که شیرها را فراری می‌دهند. **سپرموفوگیه** [بلوط خواران] نیز در همین حوالی به سر می‌برند. چون محصول زراعی کافی به دست نمی‌آورند با بلوط، به همان شیوه‌ی ریزوفوگیه امرار معاش می‌کنند. بعد از گذار از **ئیلا** به دیدبان خانه **دمتریوس** و **محراب‌های کانون** می‌رسیم. در خشکی به مقدار هنگفت خیزران هندی می‌روید. این‌جا را سرزمین **کوراکایوس** می‌نامند. در عمق خشکی سرزمینی بود که **اندرا** خوانده می‌شد و جمعی مردم برهنه در آن‌جا می‌زیستند. کمان‌هایشان از نی بود و تیرهایشان را با آتش آبدیده می‌کردند. از روی درخت‌ها حیوانات را شکار می‌کنند. گاهی هم از روی زمین. انواع حیوانات وحشی در سرزمین آنان یافت می‌شود. اگر نتوانند حیوانی را شکارکنند پوست‌های خشک شده را روی ذغال می‌پزند و با آن سد جوع می‌کنند. رسم دارند نوجوانان را وادارکنند تا در مسابقه تیر اندازی با یکدیگر رقابت کنند. بعد از **محراب‌های کانون** به بندر **ملینوس** که بالای **دژکارائوس** و شکارگاه بالای آن و چند دژ دیگر و شکارگاه‌های آن می‌رسیم. سپس بندر **انتیفیلوس** و قبیله **کرئوفوگیه** [= گوشتخواران]که مردها و زنهایشان بر طبق رسم یهودیان ختنه می‌شوند قرار دارد.

۱۰- بالای اینها، تقریباً رو به جنوب، **کینامولگی** [شیر سگ نوشان که اهالی محل آنان را **اگری** می‌نامند اقامت دارند. گیسو و ریش دراز داشته سگ‌های نسبتاً بزرگ پرورش می‌دهند. با این سگ‌ها گاو و گوسفندهائی را که از نواحی مجاور پناه آورده باشد، خواه از ترس حیوانات درنده و یا به علت نبودن علف، شکار می‌کنند.

این حیوانات معمولاً در فاصله‌ی انقلاب تابستانی تا نیمه‌ی زمستان به این‌جا پناه می‌آورند. بعد از بندر **انتیفیلوس** به **بیشه کلوبی** و **برنیکه** که ازشهرهای سباست و سبا که شهری بزرگ است می‌رسیم. بعد از آن بیشه **یومنس**. در بالای این بیشه شهر **داراپا** قرارداد و شکارگاه فیل‌ها که اسم آن **محل نزدیک چاه** است. ساکنان این محل **الفنتوفوگیه** [=فیل خورها] هستند که شغل آنها ردیابی و شکار فیل است. چون از بالای درخت ها گله فیلی را می‌بینند که در جنگل حرکت می‌کند بدان حمله نمی‌برند. با احتیاط آن‌را تعقیب کرده و فیلی را که از گله عقب بماند بزانو در می‌آورند. گاهی فیل را با تیرهایی که با زهر مار آغشته است می‌کشند. اما تیر را سه نفر می‌اندازند. دو نفر جلو می‌ایستند و کمان را نگاه می‌دارند نفر سوم زه کمان را می‌کشد. پاره‌ای از آنها درخت‌هایی را که فیل‌ها بدان تکیه می‌دهند نشان می‌کنند. به آن درخت‌ها نزدیک شده پایین تنه درخت را طوری اره می‌کنند که درخت نیفتد. چون فیل به درخت تکیه می‌دهد درخت می‌افتد و فیل نیز همراه آن نقش بر زمین می‌شود. چون پاهای فیل یک استخوان داشته و خم نمی‌شود فیل نمی‌تواند از جای برخیزد. آنگاه از درختان پایین می‌جهند و فیل را قطعه قطعه می‌کنند. بیابانگردها این شکارچیان را **اکاتارتی** [=نجس‌ها] می‌خوانند:

۱۱- پشت سر اینها قبیله نه چندان بزرگ **ستروتوفوگیه** [پرنده خواران] می‌زیند. در سرزمین آنان مرغ‌هایی یافت می‌شود به اندازه یک آهو هر چند نمی‌توانند با سرعت شترمرغ بدوند. بعضی آنها را با تیر و کمان شکار می‌کنند. اما بعضی هم پوست مرغ را بر سر می‌کشند و دست راست را در پوست گردن مرغ پنهان می‌نمایند و آن‌را همان‌گونه که مرغ گردنش را حرکت می‌دهد تکان می‌دهند. با دست چپ از انبانی که به خود آویزان کرده‌اند تخم و بذر روی زمین می‌پاشند. مرغها بدنبال دانه به داخل گودالی هدایت می‌شوند و مردم داس به دستی که در آن‌جا انتظار می‌کشند آنها را سلاخی می‌نمایند. از پوست آنها برای لباس و یا به عنوان جای خواب استفاده می‌کنند. حبشه‌ای‌ها این مردم را **سیمی** می‌خوانند و با

آنان می‌جنگند. اینان به جای اسلحه شاخ غزال و گوزن به کار می‌برند.

۱۲- همسایگان اینان **اکریدوفوگیه** (ملخ خواران)اند. از دیگران کوتاه‌تر و سیاه‌ترند. عمرشان کوتاه است. بدن‌هایشان بیشتر زخم است. با ملخ گذران می‌نمایند. بادهای شدید، که از جنوب غربی می‌وزد، در بهار دسته‌های ملخ را بدین‌جا می‌آورد. الوارهای نیمه سوخته را، که دود می‌کنند، در گودال‌ها می‌افکنند و آنها را نیمه روشن می‌کنند. ملخ‌ها در دود آن گرفتار می‌شوند و کور شده بر زمین می‌افتند. ملخ‌ها را می‌کوبند و نمک سود کرده و به صورت کلوچه در آورده به جای غذا مصرف می‌کنند. پشت سر اینان سرزمین خالی از سکنه‌ایست که چراگاه‌های وسیع دارد. به علت فراوانی عقرب و رطیل خالی از جمعیت است. این حشرات چنان زیاد شده‌اند که مردم مجبور به ترک آن سرزمین می‌شوند.

۱۳- پس از بندر **یومنس** تا فاصله **دیری** و تنگه مقابل شش جزیره، **ایختوفوگیه** و **سروفوگیه** و **کولوبی‌ها** اقامت دارند. در این ناحیه چندین شکارگاه فیل موجود است و شهرهای بی‌اهمیت و جزایر کنارکرانه. بیشتر مردم بادیه‌نشین‌اند. کسانی که به کشت و زرع می‌پردازند اندکند. در پاره‌ای از نواحی این سرزمین درختی که صمغی خوشبو دارد می‌روید. ایختوفوگیه، به هنگام جذر، ماهی روی ساحل و صخره‌ها را گردآوری کرده در آفتاب می‌نهند تا پخته شود. چون خوب پخته شد استخوان‌های ماهی را جمع کرده و گوشت ماهی را لگدکوب و خمیر می‌کنند و آنرا به صورت چانه در می‌آورند. این چانه‌ها را دوباره می‌پزند و می‌خورند. به هنگام طوفان، که ماهی نیست. استخوان‌های ماهیان را می‌کوبند و به جای خوراک مصرف می‌کنند. ماهی خام را نیز می‌خورند. پاره‌ای که صدف دارند آنها را در گودالهای پر از آب دریا می‌نهند و آنها را با ماهی کپور غذا می‌دهند تا پروار شوند. به هنگام کم بود ماهی آنها را می‌خورند. همه‌گونه محل برای تخم‌گذاری ماهی و پرورش ماهی نیز فراهم آورده‌اند. گروهی از مردمی که در ساحل بی‌آب زندگی می‌کنند خود و تمام بستگان آنان، هر پنج روز یک‌بار، به داخل خشکی نزد مخازن آب می‌روند و، دمرو مانند

حیوانات آبی می‌نوشند، آنقدر که شکم هایشان مانند طبل پر می‌شود. دوباره به کنار دریا باز می‌گردند. درغارها یا لانه هایی که سقف آنها از استخوان ماهی پوشیده شده زندگی می‌کنند.

۱۴- خلونوفوگیه [لاک پشت خورها] در زیر لاک این حیوانات بسر می‌برند. لاک‌ها چنان بزرگند که از آنها به جای زورق استفاده می‌کنند. اما چون امواج دریا گیاهان دریایی فراوان به ساحل می‌افکنند پاره‌ای از مردم آن‌جا زیر این انبوه گیاه دریایی را می‌کنند و در آن‌جا خانه می‌کنند. نعش مردگان خود را غذای ماهیان می‌کنند. مد آب نعش را به دریا می‌برد. سه جزیره یکی پس از دیگری قرار دارد. جزیره لاک پشت، جزیره سگ ماهی و جزیره‌ی باز. تمام ساحل پوشیده از نخلستان و بیشه‌های زیتون و بیشه‌های غار است. نه تنها بخش‌های داخل تنگه‌ها بلکه بیشتر نقاط خارج نیز همین‌گونه است. جزیره‌ایست فیلیپ نام که در برابر آن، در خشکی، شکارگاه فیل است موسوم به شکارگاه **پیتانگلوس**. آنگاه به **آرسینوی** می‌رسیم که هم اسم نهر است و هم نام بندر. پس از آن **دیری**. بالای این‌جا شکارگاه فیل است. در سرزمین‌های بعد از دیری عطریات تولید می‌شود. در این‌جا مرمکی به دست می‌آید (سرزمین تعلق دارد به ایختوفوگیه و کریوفوگیه). در این‌جا درخت **توت پارسی** یا درخت شاه توت هم پیدا می‌شود. درخت توت پارس را از آنرو با این اسم می‌خوانند که چنان میوه لذیذی داشت که کمبوجیه دستور داد آنرا به پارس انتقال دادند. شکارگاه فیل موسوم به **لیخاس** در نزدیکی این مکان است. در بسیاری نقاط گودال‌های آب باران است. چون آب این گودال‌ها تمام شود فیل‌ها با خرطوم و عاج خود زمین را گود می‌کنند و آب می‌یابند. در این ساحل تا دماغه‌ی **پیتولائوس** دو دریاچه نسبتاً بزرگ قرار دارد. آب یکی از آنها شوراست و دریا دانسته می‌شود. دیگری آبش شیرین است و در آن هم گاو آبی دیده می‌شود و هم تمساح. گرداگرد آن پاپیروس روییده است. در این حوالی لک‌لک مصری نیز پیدا می‌شود. از دماغه **پیتولائوس** به بعد رسم ختنه کردن در میان مردم رواج ندارد. آنگاه سرزمینی است

که کُندر تولید می‌کند. در این جا نیز دماغه ایست که پرستشگاهی دارد و بیشه‌ای از صنوبر. سرزمین‌های داخل خشکی را به اصطلاح رودبار **ایزیس** و رودبار دیگری به نام **نیلوس** می‌نامند که در سواحل آنها مُرّ و کُندر می‌روید. در این جا نیز مخزنی است که با سیلاب‌های کوهستانی پر می‌شود. سپس دیدبان خانه **لئون** و بندر **پیتانگلوس** است. در سرزمین بعدی از جمله دیگر چیزها فلوس تولید می‌کنند. آنگاه به سرزمین چندین رودخانه می‌رسیم که در فاصله‌ی رودخانه‌ها کُندر به عمل می‌آید و رودهایی که تا **سرزمین تولید دارچین** ادامه می‌یابد. رودی که این سرزمین را احاطه کرده است به تعداد هنگفت نی گل دار دارد. آنگاه رودی دیگر و بندر **دافنوس** و رودبار **اپولو** که افزون بر کُندر و مُرّ، دارچین نیز دارد. اما دارچین فراوان را از نقاطی که در داخل خشکی است می‌آورند. سپس کوهستان **الفاس** که تا داخل دریا جلو می‌رود و گودالی و پس از آن بندر بزرگ **پسیگموس** و محل دیگری که **کینوکفالی** خوانده می‌شود. آخرین دماغه این گرانه **نوتو- کراس** [= شاخ جنوب] خوانده می‌شود. می‌گویند از آن‌جا به بعد هیچ گزارشی درباره‌ی بندرها و مکان‌ها نداریم. کسی این دماغه و ساحل پس از آن را ندیده تا خبر بیاورد.

۱۵- در طول کرانه آشنا که از **دیری** تا نوتو- کراس ادامه دارد فاصله نامعلوم است. ستون‌ها و قربانگاه‌های **پیتولائوس** و **لیخاس** و **پیتانکلوس** و **لئون** و **خاری‌مورتوس** در این فاصله قرار دارند. دراین سرزمین فیل و شیر فراوان است. شیرها طلایی‌رنگ بوده از شیرهای عربستان کم موترند. پلنگ‌های درنده و کرگدن نیز دارد. ارتمیدروس می‌گوید از سر تا دم کرگدن دست‌کمی در درازا از فیل ندارد. اما از فیل کوتاه‌تر است. به اندازه گاو نر بوده همانند گراز وحشی است. مخصوصاً از جلو دماغ آن، که شاخی برجسته است، محکم‌ترین استخوان‌هاست. از این شاخ به عنوان سلاح استفاده می‌کند همان‌گونه که گراز دندان‌هایش را به کار می‌گیرد. دو تسمه چرمی سخت دارد که یکی از آنها از پشتش به زیر شکم حیوان پیچ می‌خورد و دیگری از جدوگاهش تا آلت تناسلی او. این است آنچه من به چشم خود دیدم.

اما ارتمیدروس می‌افزاید که این حیوان با فیل بر سر چراگاه جنگ می‌کند. شانه‌اش را زیر شکم فیل برده آن‌را می‌درد مگر آنکه خرطوم و دندان‌های فیل او را مانع شود.

۱۶- در این سرزمین شتر گاوپلنگ زیاد است. اما طبیعت آنان با پلنگ تفاوت کلی دارد. خال‌های پوست آنان بیشتر شبیه به خال‌های پوست گوزن است. پوست این حیوان لکه لکه است و نه خالدار. بخش عقب بدن آنها به مراتب کوتاهتر از بخش جلوی آنان است. گویی که روی بخش عقبی خود نشسته‌اند. قد آنها به اندازه گاو نر است. اما پاهای جلوی آنها از شتر هم درازتر است. گردن‌هایشان بلند و صاف است و سر آنها به ارتفاعی بیش از سر شتر می‌رسد. ارتمیدروس می‌گوید که حیوانی سریع است. هیچ حیوان دیگری به پای آن نمی‌رسد. اما این گفته نمی‌تواند درست باشد چون بدن او قرینه نیست. از این گذشته حیوان وحشی و درنده‌ای نیست. چون حیوان اهلی می‌نماید، نشان وحشیگری در او دیده نمی‌شود. در این سرزمین انواع میمون پیدا می‌شود که اسم‌های گوناگون دارند و حیوانی که صورتش مانند شیر است اما از دیگر جهات مانند پلنگ بوده و به اندازه‌ی غزال است. گاو وحشی نیز دارند که از گاوهای دیگر نقاط به مراتب بزرگ‌تر و سنگین‌تر است. ارتمیدروس می‌گوید کفتار مخلوطی از گرگ و سگ است. اما آنچه را که **مترودورس** اهل سکپسیس در کتابش گفته بیشتر افسانه است و باید ندیده انگاشت. ارتمیدروس از مارهایی سخن می‌گوید که ۳۰ ذراع قد داشته و فیل و گاو نر را از پای در می‌آورند. اما این اندازه‌ها، لااقل برای مارهای این بخش دنیا، شگفت‌انگیز نیست. زیرا مارهای هند افسانه‌ای‌اند و درباره‌ی مارهای لیبیایی می‌گویند آنقدر بزرگ هستند که روی پشت آنها علف می‌روید.

۱۷- تروکلودیت‌ها زندگی عشایری دارند و چندین قبیله آنان توسط جبّاران اداره می‌شود. تمام زنان و کودکان آنان اشتراکی‌اند. مگر زنان و کودکان بزرگ قبیله. اگر کسی با زن رئیس قبیله هم‌آغوشی کند باید یک گوسفند کفاره بدهد. زنان با وسواس و دقت به چشمان خود وسمه و سورمه می‌کشند. گردنبندهایی از مهرها و

صدف به گردن آویزان می‌نمایند. ترکلودیت‌ها بر سر چراگاه‌ها با یکدیگر نزاع می‌کنند. نخست با دست مبارزه می‌کنند. سپس با سنگ و اگر کسی زخمی شد با تیر و کمان و خنجر. اما در این موقع زن‌ها به میان معرکه می‌آیند و با خواهش و التماس طرفین دعوا را از یکدیگر جدا می‌سازند. غذای آنان از گوشت و استخوان است که قطعه‌قطعه کرده در پوست می‌ریزند و می‌پزند. آشپزها (که **نجس** خوانده می‌شوند) غذا را به گونه‌های مختلف می‌پزند. نه تنها گوشت بلکه استخوان‌ها و پوست را نیز می‌خورند. شیر را با خون مخلوط کرده و می‌نوشند. اما جبارهای آنان مخلوطی از عسل و آب می‌نوشند. عسل را از فشار دادن نوعی گل فراهم می‌آورند. مردم عادی گلها را می‌جوشانند و می‌نوشند. چون باد **اتیسیان** می‌وزد (دراین موقع باران دارند) زمستان آنها شروع می‌شوند. اما بقیه اوقات تابستان است . همیشه نیمه برهنه‌اند. پوست بر تن می‌کنند. چماق در دست دارند. نه تنها بدن خود را زخمی می‌کنند بلکه پاره‌ای از آنان را مانند مصری‌ها ختنه کرده‌اند. **حبشه‌ای‌های مگاباری** بر چماق‌های خود دکمه‌های آهنینی کار می‌گذارند. نیزه و سپرهای ساخته شده از پوست خام دارند. اما دیگر حبشه‌ای‌ها تیر و کمان و نیزه دارند. گردن نعش مردگان را با ترکه‌ی خولان به پایش می‌بندند و بلافاصله با خنده و پایکوبی خاک و سنگ رویش می‌ریزند تا ناپدید شود. آنگاه شاخ قوچی را روی گور می‌گذارند و می‌روند. شب‌ها سفر می‌کنند. نخست زنگوله‌ها از گردن احشام آویزان می‌کنند تا حیوانات درنده از صدای آن دور شوند. برای دور راندن حیوانات وحشی مشعل و کمان نیز به کار می‌برند. برای حفاظت از گله خود شب‌ها گرد آتش می‌نشینند و دسته جمعی آواز می‌خوانند.

۱۸-ارتمیدروس پس از آنچه درباره‌ی تروگلودیت‌ها و حبشه‌ای‌ها می گوید دوباره به موضوع عربستان بر می‌گردد. نخست از پوزیدیوم آغاز کرده به اعراب ساکن سواحل خلیج عربی که در برابر تروکلودیت‌ها قرار دارند پرداخته می‌گوید **پوزیدیوم** از خلیج **ئیلانتیس** دورتر است. در مجاورت پوزیدوم نخلستانی است پر

آب و ارزشمند زیرا تمام نواحی اطراف آن بی‌آب و گرم و بی‌سایه است. باروری نخل‌ها در این‌جا شگفت آور است. مرد و زنی متصدی نخلستان‌اند. مقام آنها ارثی است. پوست می‌پوشند و با میوه‌ی نخل زندگی می‌کنند. اما به علت وجود حیوانات درنده روی درختان خانه می‌سازند و آن‌جا به سر می‌برند. سپس جزیره‌ی **فوکه** [سگ‌های دریایی] است که به علت فراوانی این جانور در آن‌جا چنین اسم گذاری شده است. نزدیک جزیره دماغه ایست که تا صخره اعراب **نبطی** و سرزمین **فلسطین** ادامه دارد. **مینیان‌ها** و **گرهیان‌ها** و دیگر اقوام همسایه محصول عطریات خود را از این‌جا حمل می‌کنند. بعد به ساحل دیگری می رسیم که پیش از این ساحل **مارانیتی** خوانده می‌شد. اما امروزه ساحل **گاریندیان‌ها**، که ماراتینی را با حیله و عذر نابود کردند، اسم دارد. ماراتینی جشنواره‌ای چهار ساله دارند. در اثنای این جشنواره کاریندیانها به آنها حمله کرده، و نه تنها تمام کسانی که در جشن شرکت داشتند کشتند، بلکه تمام افراد قبیله را قتل عام کردند. آنگاه خلیج ئیلانتیس و کشور **نَبَطی‌ها** که سرزمینی است پر جمعیت با چراگاه‌های وسیع. درجزیره‌های نزدیک نیز زندگانی می‌کنند. نبطی‌ها نخست مردمی آرام و مسالمت‌جو بودند. اما بعد سوار بر قایق به غارت کشتی‌هایی که مردم با آن، به مصر رفت و آمد می‌کردند، پرداختند. اما چون ناوگانی به آن سو رفت و کشور آنان غارت شد مجازات شدند. آنگاه به جلگه پر آبی می‌رسیم که درخت دارد و انواع حیوانات اهلی از جمله قاطر. انبوهی هم از شتر و گوزن و غزال وحشی و شیر بیشمار و پلنگ و گرگ. در سواحل این جلگه جزیره **دیا** واقع است. بعد به خلیجی می‌رسیم که ۱۵۰۰ استادیا درازا دارد و از هر سو با کوهستان احاطه شده و دهانه ا ی دارد که ورود بدان دشوار است. در اطراف این خلیج مردم با شکار حیوانات خشکی زندگی می‌کنند. پس از آن سه جزیره خالی از سکنه اما پوشیده از درخت زیتون. نه مانند زیتونی که در کشور خودمان می‌روید بلکه زیتون حبشی که شیره‌اش خاصیت دارویی دارد. سپس نوبت به ساحلی سنگی می‌رسد. آنگاه ساحلی که ۱۰۰۰ استادیا طول دارد و

کشتیرانی در آن‌جا دشوار است زیرا بندر و لنگرگاه ندارد و کوه‌ها ساحل آن‌را سنگلاخ کرده است. آنگاه کوهپایه‌ای که صخره‌ایست و تا دریا ادامه داشته و به هنگام وزیدن بادهای اتیسان و بارندگی برای کشتیبانان خطرهای غیر قابل اجتناب دارد. بعد خلیجی است با جزایر پراکنده. در دنباله خلیج سه بلندی پوشیده از شن سیاه وجود دارد. بندر **خارموتاس** بعد از این جاست که سیصد استادیا محیط دارد. ورودی آن برای هر نوع کشتی خطرناک است. این‌جا رودی به دریا می‌ریزد. در وسط خلیج جزیره ایست پر درخت و مناسب برای شخم زدن. آنگاه به بخشی از ساحل می‌رسیم که سنگلاخ است. بعد از آن چند خلیج و سرزمین عشایری که با شتر زندگانی می‌کنند. سوار بر شتر می‌جنگند. با شتر بار می‌برند. شیر و گوشت شتر می‌خورند. از این سرزمین رودی می‌گذرد که با خود خاک طلا می‌آورد. اما مردم آن‌جا نمی‌دانند با آن چه باید کرد. **دبی** نام دارند. بعضی از آنها عشایرند و برخی کشاورز. از آوردن اسم بیشتر قبیله‌ها پرهیز می‌کنم زیرا اهمیت چندانی ندارند و تلفظ کردن اسم آنان دشوار است. مردم واقع بعد از دبی متمدن‌ترند و سرزمینی که در آن می‌زیند آب و هوای معتدل دارد. در این سرزمین طلا به دست می‌آید. آنهم طلای تکه‌تکه که نیازی به خالص کردن ندارد. کوچکترین قطعات طلا که به دست آید به اندازه هسته میوه است و وسط آنها را سوراخ می‌کنند و یک در میان طلا و سنگی شفاف می‌نهند و قیطانی از آن سوراخ‌ها می‌گذرانند. آن‌را بر گردن یا مچ دست می‌اندازند. طلا را به همسایگان به قیمت ارزان می‌فروشند. دو برابر وزن آن نقره و سه برابر وزن آن برنج می‌گیرند. طلاکاری بلد نیستند. در آن محل نقره و برنج که در زندگی روزمره مصرف می‌کنند ندارند.

۱۹- سرزمین بسیار حاصلخیز سبا هم مرز این دریا است. مردم سبا قبیله‌ای بزرگند که در کشور آنان مُرّ و کُندر و دارچین می‌روید. در ساحل درخت بلسان و گیاهی دیگر، که بسیار معطر است، یافت می‌شود که عطر خود را زود از دست می‌دهد. نخل‌ها و نی های خوشبو نیز دارند و مارهایی که یک وجب طول دارند،

اما مانند خرگوش، می‌توانند بجهند و زهر آنها کشنده است. به علت فراوانی میوه مردمی تن‌پرور و بی‌قید هستند. بیشتر مردم روی ریشه‌های درختان که از زمین بیرون می‌آورند می‌خوابند. اقوامی که در مجاورت یکدیگرند پیوسته محموله‌های انواع عطریات را دریافت کرده و به همسایگان خود تحویل می‌دهند تا به سوریه و بین‌النهرین برسد. چون از بوی خوش عطریات به چرت می‌افتند بخور قیر و ریش بز تنفس می‌کنند تا از چرت بیرون آیند. شهر کشور سبا، **ماریا** بر کوهی پوشیده از درخت واقع است. شاهی دارد که بر تمام دعواها و هر چیز دیگر حکم می‌کند. اما حق ندارد از آن‌جا بیرون شود. اگر چنین کند جمعیت، بر طبق سنت و رسم کهن، او را سنگسار می‌کنند تا در همان جا بمیرد. او و ملازمانش خوشگذران و شهوت‌پرستند. اما توده‌ی مردم پاره‌ای کشاورزند و بقیه به بازرگانی عطریّات، خواه محصول داخلی و یا آنچه از حبشه می‌آورند، مشغولند. برای حمل این‌ها با قایق‌هائی چرمی از تنگه گذر می‌کنند. عطریّات چنان در آن سرزمین فراوان است که مردم دارچین و سلیخه را به جای چوب و هیزم مصرف می نمایند. در کشور سبا **لاریمنوم** که معطرترین گیاه است نیز یافت می‌شود. مردم سبا و گیره از این بازرگانی ثروت هنگفت گرد آورده‌اند. وسایل بیشمار ساخته از طلا و نقره از جمله تخت و سه پایه و بادیه‌ها و جام‌های نوشیدنی‌ها دارند. خانه‌هایشان بسیار گرانقیمت است. این شرحی است که ارتمیدوس از این مردم می‌دهد دیگر گفته‌های او بعضاً همانند گفته‌های اراتوستنس است و بعضاً نقل شده از دیگر مورخان است:

۲۰- از جمله می‌گوید پاره‌ای آن دریا را از این رو «اریترا» [= قرمز] می خوانند که رنگ آن ناشی از بازتاب اشعه‌ی خورشید هنگامیکه در سمت الراس باشد است. پاره‌ای می‌گویند بازتاب رنگ کوه‌های اطراف است که در اثر تابش سوزان خورشید قرمز شده‌اند. اما در این باره گمان‌های گوناگون می‌رود. **کتسیاس‌کنیدوسی** گزارش می‌کند چشمه‌ای که آب آن سرخ رنگ و اُخرافام است به این دریا می ریزد. **اگاتارکیدس** هم شهری **کتسیاس** از قول شخصی به نام **بوکسوس**، که پارسی تبار بود،

نقل می‌کند در روزگار گذشته ماده شیری که از خشم دیوانه شده بود سر به دنبال گله‌ای اسب می‌کند و اسب‌ها چون به ساحل می‌رسند به دریا می‌زنند و به جزیره معلومی پناه می‌برند. مردی پارسی، **اریتراس**، نام کلکی می‌سازد و با آن کلک خود را بدان جزیره، که تا آن زمان کسی بدانجا پا نگذاشته بود، می‌رساند. چون جزیره را برای زندگی کردن زیبا و مناسب یافت گله اسب را بازگرداند و به آن جزیره و دیگر جزیره‌ها و کرانه‌ها مهاجر فرستاد تا در آن‌جا سکونت یابند و سبب شد تا نام او را روی دریا بگذارند. پاره‌ای دیگر از مورخان می‌گویند **اریتراس** پسر **پرسئوس** بود و بر آن ناحیه حکومت می‌کرد. برخی از مؤلفان می‌گویند فاصله‌ی از تنگه‌های خلیج عربی تا دور دست‌ترین نقطه سرزمین دارچین خیز ۵۰۰۰ استادیا است. اما نمی‌گویند رو به جنوب یا رو به مشرق. هم چنین می‌گویند در معادن طلای این‌جا زمرد و لعل نیز یافت می‌شود. **پوزیدونس** می‌گوید در سرزمین عربستان نمک‌های معطر نیز هست.

۲۱- اقوامی که در آن‌سوی سوریه در عربستان فلیکس می‌زیند نَبَطی‌ها و سبائی‌ها هستند. پیش از آنکه مطیع روم بشوند به کرات به سوریه حمله می‌کردند. اما اکنون هم آنان و هم سوریه‌ای‌ها مطیع رومی‌هایند. مرکز نبطیان شهری است که آن را **پترا** می‌نامند. در محلی مسطح است اما کوه‌ها اطراف آن‌را چون حصاری گرفته‌اند. طرف بیرون این حصار کوهی پرتگاه و عمودی است. بخش درونی کوه چشمه‌ساری دارد که هم آب مصرفی شهر را تأمین می‌کند و هم آب کشت‌وکار و درختان را. بیرون از این دایره کوهستانی، مخصوصاً رو به یهودیه، بیابان است. کوتاه‌ترین راه به **هیریکوس** [= **اریخا**] از این‌جاست که تنها سه یا چهار روز راه است. تا نخلستان پنج روز راه است. در پترا همیشه یکی از شاهان دودمان سلطنتی فرمانروایی کرده است. یکی از ملازمان شاه که «برادر» خوانده می‌شود مسئول اداره‌ی امور است. بهترین حکومت‌ها را دارد. **اتندوروس** فیلسوف، که از دوستان و هم‌نشینان من است و در شهر پترا ساکن بوده، نهایت تحسین را برای حکومت شهر

دارد و می‌گوید تعداد زیادی رومی‌ها و دیگر بیگانگان در آن‌جا اقامت دارند. دیده بود که بیگانگان اغلب دعوایی قانونی دارند هم با یکدیگر و هم با مردم بومی شهر. اما هیچگاه ندیده بود که مردم بومی شهر علیه یکدیگر اقامه دعوا کنند و با یکدیگر از هر نظر در صلح و صفا به سر می‌برده‌اند.

۲۲- بسیاری از خصوصیات عربستان در لشکرکشی اخیر رومی‌ها علیه اعراب برملا شد. لشکرکشی در زمان خود من اتفاق افتاد. فرمانده رومی‌ها **ئیلیوس گالوس** بود. قیصر اوگوست او را به قصد اکتشاف نه تنها به عربستان، بلکه به حبشه نیز، اعزام داشت تا درباره‌ی قبیله‌ها و مکان‌ها آگاهی یابد. قیصر می‌دانست * که سرزمین تروگلودیت مجاور مصر و همسایه عربستان است و همچنین خبر داشت که خلیج عربی که عربستان را از تروگلودیت جدا می‌سازد بسیار باریک است. از این رو در صدد بر آمد تا عربستان را تصرف و یا مطیع خود کند. ملاحظه دیگر گزارش‌هایی بود که از مدتی قبل درباره‌ی ثروت ناحیه می‌رسید. گفته می‌شد این سرزمین بسیار ثروتمند است. زیرا انواع عطریّات و سنگ‌های گران‌بها را با طلا و نقره می‌فروشند اما هیچگاه حتی بخشی از آنچه دریافت می‌دارند در خارج مصرف و خرج نمی‌کنند. قیصر می‌خواست یا دوستان توانگر پیدا کند و یا بر دشمنان ثروتمند پیروزی یافته آنچه دارند صاحب شود. عامل سوم ترغیب او انتظار کمک از نبطیان بود که با او ادعای دوستی داشته و وعده همه‌گونه همکاری داده بودند.

۲۳- بنابراین ملاحظات گالوس مأمور به عزیمت شد. اما کسی که مأمور اداره کارهای نبطیان بود، **سیلایوس**، او را فریب داد. با آنکه سوگند خورده بود گالوس را هنگام لشکرکشی راهنمایی کند و تمام نیازمندی‌های سپاه را تأمین و با او همکاری نماید در تمام موارد با خدعه و خیانت عمل کرد. نه راه امن و آسانی را از طریق دریا نشان داد و نه سفر بی‌خطری را از راه خشکی. او را گمراه کرد و از جاهایی عبور داد

*- نک ۱۸-۴-۱۶

که راه نبود و دور می‌زد و طولانی شد و هیچگونه آذوقه‌ای پیدا نمی‌شد. از طریق سواحل سنگی، که بندرگاه نداشت، و آب‌هایی که کم عمق و انباشته از صخره‌های پنهان زیر آب بود، طی طریق کرد، مخصوصاً از نقاطی که سیلاب‌ها و جذر و مدّ نهایت دردسر را فراهم آورد. نخستین اشتباه کالوس این بود که کشتی‌های دراز ساخت. زیرا جنگ دریایی در پیش نبود و انتظار آن هم نمی‌رفت. اعراب که بیشتر پیله ور و بازرگانان هستند جنگیدن در خشکی را بلد نیستند تا چه رسد به جنگ در دریا. اما کالوس هشتاد ناوجنگی و قایق سبک، در **کلئوپاتریس** که مشرف بر راه آبه‌ی کهنی است که تا نیل گسترش دارد، ساخت. چون آگاه شد بکلی فریب خورده است یکصدو سی کشتی باری ساخت که ده هزار نفر پیاده نظام را بر آن سوار کرد و اینان تشکیل می‌شد از رومی‌ها که در مصر بودند به علاوه پانصد نفر یهودی و یکهزار نفر نبطی به فرماندهی سیلایوس. پس از چهارده روز آکنده از اتفاقات ناگوار و سختی‌ها وارد **لیوکه کومه**، باراندازی بزرگ در سرزمین نبطی‌ها، شدند. دراین چهارده روز تعداد زیادی قایق همراه با نفرات و ملوانان نابود شدند نه در اثنای جنگ بلکه به سبب مشکلات ناشی از دریانوردی. آنهم به علت دروغگویی سیلایوس که راهنمایی کرده بود برای رسیدن به **لیوکه کومه** باید از طریق دریا سفر کرد و نه از راه خشکی. حال آنکه شترداران پیوسته در راه پترا و لیوکه کومه در رفت و آمد هستند و آنهم با چنان تعداد زیادی از نفرات آدمی و شتر که تفاوتی با سپاه ندارد.

۲۴- اینها همه ناشی از این بود که شاه **اوبوداس** توجهی به امور همگانی مخصوصاً مسایل نظامی نداشت (این خصیصه مشترک تمام شاهان عربستان‌است) و اینکه اختیار تمام امور را به دست سیلایوس سپرده بود. سیلایوس از هر نظر بیشتر از گالوس فرماندهی می‌کرد. تصور می‌کنم می‌خواست همراه با رومی‌ها از همه چیز با خبر شود و پاره‌ای از شهرها را خراب و قبیله‌ها را نابود سازد تا پس از آنکه رومی‌ها از گرسنگی و خستگی، و هر بلای دیگری که می‌توانست بر سر آنان بیاورد، از میان رفتند خود بر همه تسلط یابد و آقایی کند. به‌هر حال کالوس به لیوکه کومه

رسید. سپاه او خسته بود و از بیماری بِربِری [= ناشی ازکمبود ویتامینC] و آزردگی و لنگی پا که از بیماری‌های بومی آن‌جا بود رنج می‌برد. مرض بربری سبب فلج اطراف دهان و بیماری بومی که ناشی از آب و گیاه آن‌جاست سبب فلج اطراف پاها می‌شود. بگذریم. کالوس ناچار شد که تابستان و زمستان را در آن‌جا درنگ کند تا بیماران بهبودی یابند. محموله‌های عطریات از لوکیه کومه برای پترا و از آن‌جا به سوی **رهینوکولورا** حمل می‌شود از آن‌جا به فینیقیه نزدیک مصر و از آن‌جا به دیگر نقاط. اما امروزه اکثر از راه رود نیل به اسکندریه برده می‌شود. از عربستان و هندوستان می‌آورند و در بندر **میوس** خالی می‌کنند. از آن‌جا با شتر به **تبایس** که در کنار یکی از آبراهه‌های نیل واقع است برده شده سپس به اسکندریه می‌رسد. کالوس و سپاه از لوکیه کومه بیرون شدند و به علت دروغگویی راهنمایان از راهی سفر کردند که مجبور بودند آب مورد نیاز خود را با شتر حمل کنند. به این علت مدت‌ها طول کشید تا به سرزمین **ارتاس** از بستگان **اوبوداس** برسند. ارتاس با مهربانی ازکالوس پذیرایی کرد و به او هدایایی داد. اما خیانت‌های سیالویس سفر از این سرزمین را نیز دشوار ساخت. به‌هر حال کُندر از این‌سرزمین که در آن جز **زیا** [نوعی غله ریز] و معدودی درخت نخل وکَره به جای روغن چیزی یافت نشد، سی روز طول کشید. سرزمین بعدی که از آن گذشت به عشایر تعلق داشت و واقعاً بیابان برهوت بود. آن‌جا را **ارارنی** می‌خواندند و **سابوس** شاه آن‌جا بود. گذراز این سرزمینی، که در بسیاری نقاط اصلاً راه نداشت، پنجاه روز طول کشید تا به شهر **نگرانی**رسیدند. در سرزمینی حاصلخیز و آرام. شاه آن سرزمین گریخته بود و در همان یورش اول شهر تصرف شد. از آن‌جا تارودخانه شش روز راه بود. در این‌جا بود که بربرها بارومیان جنگ کردند و در حدود ده هزار نفر از آنان کشته شد. رومی‌ها تنها دو نفر تلفات دادند. اینان از آداب جنگ بکلی بی خبر بودند و هیچ‌گونه استعدادی برای نبرد نداشتند. تیر وکمان و نیزه و شمشیر و فلاخن بکار می‌بردند. بیشتر آنان تبر دو سر هم داشتند. در اندک مدتی شهر **اسکا**، که شاه آن

گریخته بود، تصرف شد. آنگاه به شهری که **اترولا** نام داشت رفت. چون بی‌زدو خورد شهر را تصرف کرد پادگانی در آن‌جا نهاد. مقداری غله و خرما تهیه کرد و به سوی شهر **مارسیبا** که به قبیله **رهمانیتی** تعلق داشت و از رعایای **ایلاساروس** بود حرکت کرد. به این شهر حمله برد و آن‌را محاصره کرد اما چون آب نداشت از محاصره دست برداشت. اگر دو روز دیگر راه پیمایی کرده بود به سرزمین مرکز تولید عطریات و بخورات می‌رسید. این مطلب را اسیرهایی که گرفته بود می‌گفتند. اما شش ماه در راه گذرانده بود آنهم به علت راهنمایان ناجور. چون این مطلب را دریافت تصمیم به بازگشت گرفت و از راه درست مراجعت کرد. شش روزه به نگرانا رسید. همان جایی که نبرد در آن واقع شده بود. از آن‌جا به **هپتافریتا** رفت که چون هفت چاه دارد این چنین اسم‌گذاری شده است. سپس از سرزمینی آرام و صلح‌طلب عبور کرد و به روستای **مالوتا** که درکنار رودی است رسید. آنگاه بیابانی را که معدودی آبشخور داشت پشت سرگذاشت تا به روستای **اگرا** آمد. این روستا در سرزمین متعلق به **ابوداس** و واقع درکنار دریاست. بازگشت را در شصت روز انجام داد حال آنکه رفتن او شش ماه به درازا کشیده بود. آنگاه از بندر میوس سپاه خود را ظرف یازده روز گذراند و از راه خشکی به **کوپتوس** رسید و سپس همراه با کسانی که اقبال آنها یاری داده بود تا باقی بمانند در اسکندریه پیاده شد. باقی سپاه نه در جنگ، بلکه در اثر بیماری و خستگی و گرسنگی و بی‌راهه رفتن، تلف شده بودند. به این دلیل‌ها بود که از این سفر برای افزودن بر آگاهی‌های ماسود چندانی به دست نیامد. اما به‌هر حال بهتر از هیچ بود. اما کسی که گناه این ناکامی برگردن او بود، یعنی سیلایوس، در روم مجازات شد. هر چند به دوستی تظاهر می‌کرد، نه به علت این خیانت، بلکه به مناسبت جرم‌های دیگر محاکمه و محکوم شد و او را گردن زدند.

۲۵- سرزمینی که بخورات و عطریات تولید می‌کند، همین‌گونه که پیش از این گفتم، به چهار بخش تقسیم می‌کنند. می‌گویند از میان گیاهان خوشبو کُندُر و مُرّ از

درخت به دست می‌آید و سلیخه از مرداب‌ها حاصل می‌شود. پاره‌ای می‌گویند که این گیاه آخری عمدتاً از هندوستان است و بهترین کندر را در **پارس** می‌توان یافت. اما بر اساس نوع دیگر طبقه‌بندی عربستان فلیکس به چهار سلطان‌نشین تقسیم می‌شود. یکی از آنها از رزمندگان تشکیل می‌شود که خوب می‌جنگند. در دیگری کشاورزانند که برای بقیه خوردنی تولید می‌نمایند. در دیگری به هنرهای مکانیکی اشتغال دارند. و چهارم سرزمینی است که در آن کُندر و مُرمکی تولید می‌نمایند. در دیگر نواحی نیز سلیخه و دارچین و ناردین تولید می‌شود. هیچ طبقه‌ای تغییر وضع نمی‌دهد و تمام مردم همان پیشه پدران خود را دنبال می‌کنند. شراب خود را بیشتر از نخل می‌سازند. به برادران خود بیش از فرززندان خود عزت و احترام می‌گذارند. بازماندگان و بستگان شاه نه تنها شاه و فرمانروا می‌شوند بلکه دیگر مناصب را متناسب با ارشدیت میان آنان تقسیم می‌کنند. دارایی میان تمام افراد خانواده مشترک است هر چند برادر کهن‌سال‌تر است ارباب دیگران نیز هست. یک زن همسر همه است. هر کس که زودتر وارد خانه شود با او همبستر می‌شود. اما نخست چوب دست خود را در برابر در می‌گذارد زیرا مردان رسم دارند که چوبدست داشته باشند. اما زن باید شب را با کهن‌سال‌ترین برادر به سر برد. بنابراین تمام کودکان برادرند. با مادران خود نیز همبستر می‌شوند. مجازت زناکار مرگ است. اما فقط شخصی که از خانواده دیگری است زناکار دانسته می‌شود. یکی از دختران شاه که زیبا بود پانزده برادر داشت که همه شیفته و واله آن دختر بودند. دختر که جانش از مراجعات مکرر برادران به لب رسیده بود این چنین چاره‌جویی کرد. چوبدست‌هایی همانند چوبدست های آنان را فراهم آورد. چون یکی از آنان از نزد او می‌رفت چوبدستی همانند چوبدست او در برابر در می‌نهاد. اما یکبار که تمام برادران در بازار همراه یکدیگر بودند یکی از آنان به خانه رفت و چون چوبدستی در برابر خانه دید نتیجه گرفت که کسی نزد خواهرش است. چون می‌دانست تمام برادرانش در بازاراند یقین کرد که مهمان خواهرش زناکار است. اما

چون نزد پدرش دوید و او را به خانه آورد معلوم شد تهمت نابجا به خواهر خود زده است.

۲۶- نبطی‌ها مردمی صاحب عقل سلیم هستند. چنان به گردآوری ثروت شوق دارند که اگر کسی دارایی خود را از دست دهد در ملاء عام سرزنش و توبیخ می‌شود. بر عکس اگر کسی بر ثروت خود بیفزاید مورد احترام قرار می‌گیرد. چون ندرتاً برده دارند بیشتر توسط کسان خود خدمت و پرستاری می‌شوند. یا به یکدیگر خدمت می‌کنند و یا خود امور شخصی خود را انجام می‌دهند. حتی شاهان آنان از این رسم پیروی می‌کنند در گروه‌های سیزده نفره غذاهای مشترک فراهم می‌آورند. در هر ضیافتی دو دختر سراینده دارند. شاه مجالس با شکوه می‌نوشی بر پا می‌کند. اما هیچ کس بیش از یازده جام نمی‌نوشد و هر بار جام طلای نوینی را لبالب می‌کنند. شاه آنان آزادمنش است نه تنها کار خود را خود انجام می‌دهد بلکه چون نوبت او می‌رسد دیگران را نیز خدمت می‌کند. چه بسا در شورای عمومی گزارش کشور داری خود را می‌دهد و گاهی به چگونگی زندگی او رسیدگی می‌شود. خانه‌های آنان چون با سنگ بنا شده گران تمام می‌شود. اما چون در صلح به سر می‌برند شهرهای آنان حصار ندارد. دربیشتر نقاط کشور آنان همه گونه میوه، به جز زیتون، به دست می‌آید. روغن کنجد مصرف می‌کنند. پشم گوسفندان آنها سفید است. گاوهایشان بزرگند. اسب ندارند. شتر برای آنها همان کاری را که اسب انجام می‌دهد می‌کند. نیم تنه نمی‌پوشند باکمربند سترعورت می‌کنند. صندل بر پا دارند. حتی شاه نیز چنین می‌پوشد اما به رنگ ارغوانی. پاره‌ای از کالاها را وارد می‌کنند. پاره‌ای را وارد نمی‌کنند. مخصوصاً تولیدات داخلی را مانند طلا و نقره و عطریات را. از آن‌سو آهن ، برنج، پارچه ارغوانی رنگ، استیراک، زعفران، ظرف‌های کنده کاری شده، نقاشی و اشیاء قالب ریزی شده که در داخل تولید نمی‌شود وارد می‌کنند. برای مردگان همان اندازه احترام قائلند که برای سرگین. **هراکلیتوس** می‌گوید «برای دور انداختن مرده را بر سرگین ترجیح می‌دهند». آفتاب را پرستش

می‌کنند. برای آفتاب بر بام خانه پرستشگاه می‌سازند و هر روز در آن نذری‌های مایع می‌ریزند و کُندر می‌سوزانند.

۲۷- آن‌گاه که شاعر می‌گوید «چون به حبشه‌ای‌ها و صیدونی‌ها و **ارمبیان‌ها** رسیدم»* مورخان نمی‌دانند مراد هومر چه بوده است. آیا مقصود قوم مشخصی بوده که در خلیج پارس می‌زیسته‌اند و صیدونی‌های نزدیک ما از آن‌جا مهاجرت کرده‌اند؟ همان گونه که مردم ساکن جزیره‌ها ی صور و اردیان‌ها می‌گویند آیا از خلیج پارس مهاجرت کرده‌اند؟ یا اینکه چون اهل شهر امروزی صیدون هستند صیدونی خطاب می‌شوند. تحقیق درباره‌ی ارمبیان‌ها از این هم دشوارتر است. آیا مراد از مردم تروکلودیت است؟ یا اینکه وجه‌اشتقاق ارمبی از **اران امباین‌نی** یعنی کسی که در زیرزمین می‌رود گرفته شده و یا حتی مراد عرب‌ها است؟ رواقیون متن را اصلاح کرده و می‌خوانند «صیدونی‌ها و عرب‌ها». پوزیدونس با دست‌کاری کمتر در متن می‌نویسد «صیدونی‌ها و ارمبیان‌ها» و می‌افزاید که مراد شاعر از اصطلاح ارمبیان‌ها، عرب‌ها بوده است. پوزیدونس می‌گوید که اعراب از سه قبیله تشکیل شده و هر یک پشت سر دیگری قرار دارند و این واقعیت را دلیل بر این می‌داند که هر سه قبیله با یکدیگر بستگی دارند و به این علت ، اسامی مشابه دارند قبیله **ارمنیان**، قبیله **آرامیان** و قبیله **آرامبیان**. می‌توان فرض کرد که عرب‌ها به سه قبیله بر حسب تفاوت عرض جغرافیایی تقسیم می‌شده‌اند که با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته‌اند و به همین علت به جای یک اسم سه اسم دارند. گفته‌ی کسانی را که نوشته‌اند «اره منی» را نمی‌توان پذیرفت زیرا این نام مخصوصاً به حبشه‌ای‌ها قابل اطلاق است. شاعر از «اریمی» هم اسم می‌برد پس بنابر نظر پوزیدون باید تفسیر کنیم که مراد شاعر مکانی در سوریه سفید یاکیلیکیه یا سرزمین دیگری نبوده است. بلکه منظورش خود سوریه بوده است. تغییرات اسامی مخصوصاً در میان بربرها بیشمار است مثلاً داریوش را **داریسز** و **پریساتیس** را **فارزیریس** و **اتارا** را **اتارگاتیس**

* اودیسه، کتاب چهاردهم بند ۸۴

می‌خوانند حال آنکه کتسیاس او را **درکتو**، می‌نامد. اما در خصوص نظر کرده بودن سرزمین عربستان حتی می‌توان اسکندر را گواه این مدعا دانست زیرا می‌گویند چون از هندوستان بازگشت قصد داشت آن‌جا را اقامتگاه سلطنتی خود نماید ولی تمام آرزوهای او با مرگ ناگهانیش بر باد رفت. به هر حال یکی از آرزوهای او این بود که ببیند آیا عرب‌ها او را داوطلبانه دعوت می‌کنند و اگر نمی‌کردند قصد داشت به جنگ آنها رود. به همین سبب چون دید نه پیش از رفتن به شرق و نه پس از آن نزدش سفیر نفرستادند، همین‌گونه که پیش از این متذکر شدم، شروع کرد تا مقدمات لشکرکشی به آن‌جا را فراهم آورد.

کتاب هفدهم

۱

۱- هنگام گفتگو درباره‌ی عربستان که خلیج فارس و خلیج عربی از دو سوی آنرا فرا گرفته و از آن شبه جزیره‌ای ساخته‌اند، نیز تشریح کردیم. همانجا از بعضی نواحی کشورهای حبشه و مصر سخن راندیم یعنی خلیج سرزمین‌های **تروکلودایت‌ها** و قبیله‌هایی که از آن به بعد به ترتیب قرار گرفته‌اند و سرانجام به سرزمین دارچین‌خیز رسیدیم. حال باید به بقیه این اقوام و قبایل بپردازیم. یعنی بخش‌های اطراف رود نیل. چون آن به پایان رسد به سراغ **لیبا** خواهم رفت که آخرین موضوع این کتاب جغرافیا است. در اینجا نیز باید نخست گفته‌های **اراتوستنس** را مطرح سازم.

۲- می‌گوید نیل ۹۰۰ یا ۱۰۰۰ استادیا از غرب خلیج عربی فاصله دارد و به شکل حرف N است که برعکس نوشته باشند. پس از آنکه تقریباً ۲۷۰۰ استادیا از

مروی رو به شمال می‌رود به‌سوی جنوب و غروبگاه آفتاب زمستانی باز می‌گردد. در حدود ۳۷۰۰ استادیا در این جهت جریان دارد. پس از اینکه دوباره تقریباً به موازات موضع مروی می‌رسد تا لیبیا ادامه می‌یابد. دوباره چرخ می‌زند و ۵۲۰۰ استادیا رو به شمال می‌دهد تا به آبشار بزرگ می‌رسد. آنجا اندکی به سوی شرق تمایل پیدا کرده و ۱۲۰۰ استادیای دیگر جلو می‌آید تا به آبشار کوچک در سینه می‌رسد. از آنجا تا به دریا بریزد ۵۳۰۰ استادیای دیگر باید طی کند. دو رودخانه، که از دریاچه‌های واقع در شرق سرچشمه می‌گیرند، مروی را که جزیره‌ای نسبتاً بزرگ است، دربرمی‌گیرند و به آن می‌پیوندند. یکی از این دو رود که در شرق جزیره جریان دارد **استابوراس** و دیگری **استاپوس** نام دارند. بعضی‌ها دومی را **استاسوباس** نیز می‌خوانند. رود دیگری که از همین دریاچه سرچشمه گرفته. رو به جنوب جریان دارد، استاپوس است و تنه‌ی مستقیم رود نیل تقریباً از این رود تشکیل می‌شود که باباران‌های تابستانی تناور می‌شود. در حدود ۷۰۰ استادیا بالای محل تلاقی نیل با استابوراس، مروی واقع است، که با جزیره‌ای همنام است. بالاتر از مروی جزیره‌ی دیگری است که جمعیت آن عمدتاً از مصریان فراری زمان شورش **پسامیتیخوس** بوده و **سامبریتی** - به معنای بیگانگان - خوانده می‌شوند.* فرمانروای آنان زنی است که از شاه مروی اطاعت می‌کنند. بخش‌های پایین این کشور، در هر دو طرف مروی در طول نیل رو به دریای احمر، زیستگاه **مگاباری** و **بلمی‌ها**ست. اینان تابع حبشه و همسایه مصری‌ها و تروگلودایت‌های در کنار دریا هستند. (تروکلودایت‌های برابر مروی ده یا دوازده روز راه از نیل فاصله دارند). اما زمین‌های طرف چپ مسیر نیل در لیبی است و زیستگاه **نوبی**، قبیله‌ای بسیار بزرگ‌اند، دیار آنان از مروی شروع شده و تا خم رودخانه ادامه دارد. تبعه حبشه نیستند. به چند سلطان‌نشین تقسیم شده‌اند. پهنای مصر از **پلوزیاک** تا **کانوبیک** ۱۳۰۰ استادیا است. این‌ها گفته‌ی اراتوستنس است.

* هرودوت، تواریخ، کتاب دوم، بند ۳۰.

۳- اما باید مفصل‌تر سخن گفت. نخست درباره‌ی تقسیمات مصر: از آن بخش‌هایی که بهتر شناخته شده‌اند آغاز می‌کنیم تا به ترتیب به دیگر بخش‌ها برسیم. رود نیل بر این سرزمین و دیگر سرزمین‌هایی که از آن می‌گذرد اثر مشترک می‌گذارد. مرادم حبشه است. به هنگام طغیان آنجا را نیز فرا می‌گیرد و تنها آن بخش‌هایی را قابل سکونت می‌گذارد که در هنگام طغیان پوشش شده باشند. در بخش‌های مرتفع‌تر و عرض‌های بالاتر جریان آن از میان زمین‌های بلندتر از مسیر آن می‌گذرد. این زمین‌ها بیابانی و غیرقابل سکونت‌اند زیرا آب بدان‌ها نمی‌رسد. اما نیل از تمام خاک حبشه نمی‌گذرد. در حبشه تنها نبوده و در مسیر مستقیم نیز جریان ندارد. فقط خاک مصر است که سرتاسر آن را در یک خط مستقیم طی می‌کند. این بخش از نیل از آبشار کوچک **سینی** و **الفانتین** که مرز مصر و حبشه است، شروع شده و در ساحل به دریا می‌ریزد. حبشه‌ای‌ها عمدتاً عشایرند و تنگ‌دست. سرزمین آنان بی‌حاصل است. آب و هوای آن فصل معین ندارد. از ما دور است. حال آنکه وضع مصر از تمام این جهات برعکس است. زیرا از همان آغاز با تمدن زندگی و کشاورزی کرده و نواحی مسکونی آن شهرت جهانی داشته تا جایی که تشکیلات امور آنان زبانزد همگان است. مصریان از فرصت خوش‌اقبالی سرزمین خود به بهترین و چه استفاده کرده و مورد تحسین‌اند. در همان روزگاری که شاه برگزیدند مردم را به سه طبقه تقسیم کردند. یک طبقه را سپاهیان خواندند. طبقه دوم را کشاورزان و طبقه سوم را کاهنان. کاهنان مسئول امور الهی بودند و دو طبقه دیگر به کارهای مربوط به دنیا می‌پرداختند. پاره‌ای مسئول امور جنگ بودند و دیگران به کارهای ایام صلح رسیدگی می‌کردند. هم زمین را شخم می‌زدند و هم دادوستد می‌کردند و برای شاه از این منابع تأمین درآمد می‌شد. کاهنان هم به فلسفه می‌پرداختند و هم به دانش نجوم. ملازمان شاه‌اند. کشور را به **نوم‌ها** تقسیم کردند. **تبایس** به ده نوم، سرزمین **دلتا** به ده نوم و سرزمین میان این دو به شانزده نوم تقسیم شده است. هر نومی را به نواحی تقسیم می‌کنند و بیشتر نواحی به **توپارخی** تقسیم

می‌شود. توپارخای‌ها هم خود تقسیم می‌شوند. کوچک‌ترین واحد زمین یک **اروری*** است. این گونه تقسیم‌بندی دقیق را سرشت رود نیل اجباری کرده است. به هنگام فیضان رود نیل، آب، تمام اراضی زیر کشت را فرا می‌گرفته و هرگونه علامت و نشانه مرزبندی محو شده، موجب اختلال و آشفتگی در مالکیت مزارع و کشتزارها می‌شود. گاهی زمینی را آب می‌برد. گاهی بر زمینی می‌افزاید. بنابراین باید زمین‌ها دوباره و دوباره اندازه‌گیری و مساحی شوند. می‌گویند این گونه بود که دانش مهندسی در مصر پیدا شد. همانگونه که دانش حساب و ریاضی را فینیقیه‌ای‌ها، برای برآوردن نیازهای بازرگانی، ابداع کردند. همانگونه که تمام جمعیت کشور به سه بخش تقسیم شده بود در هر «نوم» نیز جمعیت آن به سه بخش مساوی تقسیم می‌شد. کار و کوشش مردم، در رابطه با رود نیل، چنان است که توانسته‌اند با کوشش خود بر طبیعت پیروز شوند. کیفیّت زمین مصر چنان است که بیش از دیگر نقاط محصول می‌دهد. حال اگر این زمین آبیاری هم بشود باز محصول بیشتری خواهد داد. طبیعت اگر مساعدت کند و رود نیل بالا بیاید زمین بیشتر آبیاری خواهد شد. اما اگر حتی طبیعت روی مساعد نشان ندهد باز هم با کار و کوشش می‌توان، در آن مواردی که نیل چنانکه باید و شاید بالا نمی‌آید، توسط آبراهه‌ها و سدسازی‌ها، زمین‌های زیادتری را آبیاری کرد. به هر حال در دوره‌ی پیش از **پترونیوس**** خرمنی برداشته شده که بیشترین و بزرگترین خرمن‌ها بود و این هنگامی بود که ارتفاع آب نیل به ۱۴ ذراع رسید. اما اگر ارتفاع آب نیل فقط به هشت ذراع برسد قحطی روی خواهد داد. وقتی که پترونیوس حاکم مصر بود ارتفاع آب نیل به ۱۲ ذراع رسید و باز هم بهترین و بزرگ‌ترین خرمن برداشت شد، یک‌بار هم با آنکه ارتفاع آب نیل فقط هشت ذراع شده بود اما کسی گرسنه نماند. چنین است تشکیلات مصر. اکنون باید به وصف آنچه نوبت آن رسیده است بپردازم.

۴- نیل از مرز حبشه در خطی مستقیم تا ناحیه‌ای موسوم به دلتا جریان دارد.

*- یک اروری معادل است با صد ذراع مربع مصری، نک: هرودوت، ۱۶۸-۲.
**- نک ۵۴-۱-۱۷.

آنگاه به قول افلاطون «سرش می‌شکافد». در نیل اینجا به صورت رأس مثلثی در می‌آید. دو ضلع مثلث دو شاخه نیل است که از آن جدا شده هریک در جهتی به سوی دریا می‌رود. شاخه‌ی دست راست در **پلوزیوم** به دریا می‌رسد و شاخه دست چپ در **کنوبوس** واقع در همسایگی **هراکلیوم**. قاعده‌ی مثلث ساحل میان پلوزیوم و کنوبوس است. پس با دو شاخه نیل و ساحل دریا جزیره‌ای پیدا شده که آن را دلتا می‌خوانند. اگر آن را دلتا می‌خوانند به علت شباهتی است که به حرف یونانی دلتا دارد. ناخیه واقع در رأس مثلث نیز از این رو با همین نام شناخته شده است که آغاز شکل یاد شده است. روستای آنجا را نیز **دلتا** می‌خوانند. نیل دو دهانه دارد. یکی دهانه‌ی **پلوزیاک** و دیگری دهانه‌ی **کانوبیک** یا **هراکلیوتیک**. اما در میان این دو، دست‌کم، پنج دهانه دیگر وجود دارد که قابل ذکرند و تعدادی بی‌شمار دهانه‌های کوچک‌تر. از همان آغاز دلتا بسیاری از شاخه‌ها شکاف می‌خورد. در سرتاسر جزیره، رودخانه، شاخه‌شاخه شده تعداد بی‌شماری نهر و جزیره پیدا می‌شود بطوری که تمام ناحیه‌ی دلتا قابل کشتی‌رانی است. آنقدر آبراهه حفر کرده‌اند و کشتیرانی تا آن اندازه ساده شده که حتی بعضی مردم قایق‌های مسافری سفالی به کار می‌برند. پیرامون تمام دلتا سه هزار استادیا است؛ همراه با زمین‌های رودخانه‌ای مقابل، مصر سفلی نیز خوانده می‌شود. در وقت طغیان رود نیل تمام این ناحیه زیر آب رفته و دریاچه می‌شود. مگر آبادی‌ها. آبادی‌ها روی تپه‌های طبیعی یا دستی برپا شده و شامل تعداد بی‌شماری شهر و روستایند. اگر از دور نگریسته شوند چون جزیره می‌نمایند. در تابستان آب چهل روز در حالتی چنین بالا ایستاده است. آنگاه همانگونه که اندک‌اندک بالا آمده بود آغاز می‌کند که به تدریج پائین رود. بعد از شصت روز زمین پیدا شده و به تدریج خشک می‌شود. هرچه زودتر خشک شود زودتر شخم می‌زنند و بذر می‌پاشند. هرجا گرما بیشتر باشد زمین زودتر خشک می‌شود. بخش‌های بالای دلتا نیز با همین شیوه آبیاری می‌شود. با این تفاوت که در آنجا مسیر رود مستقیم است. تقریباً چهار هزار استادیا در یک بستر. مگر در نقاطی

که جزیره‌ها مانع شوند. مهم‌ترین این جزیره‌ها «نوم» **هراکلیوتیک** را به وجود می‌آورد. استثنای دیگر آنگاه است که رودخانه توسط آبراهه‌ای بیش از حد متعارف انحراف می‌یابد تا به دریاچه یا به ناحیه‌ای آب برساند. مانند آبراهه‌ای که «**نومه**»**ارسی‌نویته** و دریاچه **موئریس** را آب می‌رساند و یا آنکه به دریاچه **مارئوتیس** می‌رود. خلاصه آنکه مصر عبارتست از بستر رود نیل. مرادم آخرین بخش رودخانه است که از مرز حبشه آغاز شده و تا رأس دلتا گسترش دارد. به ندرت می‌توان منطقه آبادی پیدا کرد که سیصد استادیا پهنا داشته باشد. چون آب نیل فروکش می‌کند، اگر انحراف‌های بزرگ را ندیده بگیریم، مانند کمربند درازی است که باز باشد. تنها زمین‌های رودخانه‌ای اطراف نیل به این شکل نیستند بلکه خود کشور مصر نیز همین شکل را دارد. زیرا در تمام طول آن دو رشته کوه موازی با یکدیگر از **سینی** آغاز می‌شود و به دریای مصر پایان می‌گیرد.

۵- به همان نسبت که این دو رشته کوه به یکدیگر نزدیک یا دور می‌شوند بستر رود نیل نیز گشاد یا تنگ می‌شود و باعث تغییر شکل بخش مسکون مصر می‌گردد. سرزمین‌های واقع در آن سوی این دو رشته کوه، تا فاصله‌ی دوردست، خالی از سکنه است.

مردم روزگارهای باستانی بیشتر به حدس و گمان می‌پرداختند. اما مردم روزگار بعد با چشمان خود دیده بودند که باران‌های تابستانی سبب می‌شود تا آب نیل بالا بیاید. دیده بودند چگونه حبشه علیا را سیلاب فرامی‌گیرد. مخصوصاً در دوردست‌ترین ناحیه کوهستانی. چون باران‌ها تمام می‌شد به تدریج از شدت طغیان کاسته می‌شد. این واقعیت مخصوصاً برای کسانی که در خلیج عربی تا سرزمین‌های دارچین‌خیز دریانوردی کرده و یا مأمور شکار فیل بودند آشکار شده بود. همچنین برای کسانی که شاهان **بطالسه**‌ی مصر به آن صفحات، به هر علتی که می‌خواهد باشد، به عنوان مأمور اعزام کرده بودند. زیرا این شاهان به این گونه مسئله‌ها علاقه داشتند. به خصوص بطلمیوسی که **فیلادلفوس** لقب داشت. وی به

سبب نقص بدنی طبیعتی کنجکاو داشت. همیشه در جستجوی سرگرمی‌ها و مشغولیات نوین بود. شاهان روزگار باستان و کاهنانی که بیشتر اوقات خود را با آنان می‌گذراندند هرچند به علم و دانش عنایت داشتند اما به این گونه امور توجهی نمی‌کردند. از این ناآگاهی در شگفت هستم. شگفتی من فقط به این علت نیست بلکه به سبب این واقعیت است که **سسوستریس**، نه تنها تمام سرزمین حبشه را تا دوردست سرزمین‌های دارچین‌خیز پیموده بود، بلکه یادبودهای سفر او، از جمله ستون‌ها و کتیبه‌هایی که برپا کرده است، تا امروز به جا مانده. از اینها گذشته **کمبوجیه** پس از آنکه مصر را از آن خود کرد همراه با مصریان تا مروی رفت. اسم مروی را کمبوجیه بر آن جزیره و شهر گذاشت. زیرا خواهر او مروی - پاره‌ای می‌گویند مادر او - در آنجا درگذشت. به هر حال، به افتخار آن زن این اسم را بر آن محل نهاد. بنابراین جای شگفتی است که مردم آن روزگار که این گونه آگاهی‌ها را صاحب بوده‌اند، مخصوصاً کاهن‌ها که این گونه اطلاعات را با دقت در کتاب‌های مقدس خود ثبت می‌کردند، و می‌بایست تمام اطلاعات مربوط به واقعیت‌های غیرمتعارف را محفوظ نگاه دارند لازم بود در این باره، که هنوز درباره‌اش تحقیق می‌شود، کنجکاوی کرده باشند. مرادم این است که چرا و چگونه در جنوبی‌ترین نقاط در تابستان و نه در زمستان باران می‌بارد. حال آنکه در **تبایس** و سرزمین اطراف سینی چنین نیست. اما اینکه بالا آمدن نیل نتیجه آمدن باران است چرا مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و از چه رو اثبات این مطلب به آن گونه که پوزیدونس می‌گوید نیاز به گواه دارد؟ کالیستانس اظهار می‌دارد باران‌های تابستانی سبب بالا آمدن نیل می‌شوند. این مفهوم را گالیستانس از گفته‌ی ارسطو و ارسطو از **تراسیالکس** اهل **تاسیا** (که یکی از نخستین فیزیک‌دانان بود) و او از کس دیگری و این شخص آخری از گفته‌ی هومر که سرچشمه‌های نیل را در آسمان می‌داند استنتاج کرده‌اند زیرا هومر گفته‌است:

«بار دیگر در سرزمین مصر و رودی که از آسمان‌ها سرچشمه می‌گیرد».

اما بهتر است این مطالب را نادیده بگیرم. چه بسیار مؤلفان دیگر که به این موضوع پرداخته‌اند. کافی است یادآور شوم در همین روزگار من دو کتاب درباره‌ی نیل تألیف شده است. کتابی که **یودوروس** نوشته و کتابی که **اریستون** فیلسوف نگاشته. اگر از ترتیب و نظم فصل‌های موضوعات بگذریم آنچه در این دو کتاب آمده چه از نظر مطلب چه از نظر سبک نویسندگی همانند است. این دو نسخه را به دست آورده و با یکدیگر مقایسه کردم، شاید تنها در معبد **آمون** بتوان الهام گرفت که کدام یک از این دو از روی کتاب دیگری رونویسی کرده است. هرچند یودروس اریستون را متهم می‌سازد. اما سبک نوشتن از آن اریستون است. مؤلفان باستان اسم مصر را تنها بر آن بخش از آن سرزمین اطلاق می‌کردند که مسکون بود و با نیل آبیاری می‌شد. از ناحیه سینی آغاز می‌شد و تا دریا گسترش داشت. اما مؤلفان بعدی تا امروز سمت شرقی، یعنی تقریباً تمام نواحی میان خلیج عربی و نیل (حبشه‌ای‌ها به دریای احمر کاری ندارند) را، بر آن افزوده‌اند. همچنین در طرف مغرب رود نیل سرزمین‌های گسترده تا واحه‌ها را و در کرانه دریا از دهانه **کونوبیک** تا **کتاباتموس** و قلمرو سیرنائیکی‌ها را اضافه کرده‌اند. شاهان پس از بطلمیوس چنان نیرومند شدند که خود سیرنائیک را نیز صاحب شده و حتی قبرس را با مصر یکی کردند. چون رومی‌ها جانشین بطالسه شدند این سه قلمرو را از یکدیگر جدا ساخته و مصر را محدود به مرزهای خود آن سرزمین ساختند. مصریان نواحی مسکونی را، که از هر طرف یا بیابان‌های بزرگ محاط باشد، واحه می‌خوانند. مانند جزیره‌های دریا. در لیبیا واحه فراوان است. سه تای از آنها نزدیک و مطیع مصراند. چنین است چکیده وصفی که از مصر باید ارائه دهم. حال باید بپردازم به یک‌یک بخش‌های مصر و خصوصیات برجسته آنها.

۶- از آنجایی که اسکندریه و حومه‌ی آن بزرگ‌ترین و با اهمیت‌ترین بخش مصر است نخست به آنجا می‌پردازم. از ساحل دریا اگر به سوی مغرب رویم از پلوزیوم تا دهانه‌ی کونوباتیک تقریباً ۱۳۰۰ استادیاست. پیش از این یادآور آن شدم که

کونوباتیک قاعده دلتا است. از آنجا تا جزیره **فاروس** ۱۵۰ استادیا است. فاروس جزیره‌ای است بیضی شکل و نزدیک به کناره که با آن بندری با دو ورودی می‌سازد. خشکی به صورت دو دماغه در دریا جلو آمده و خلیجی را تشکیل می‌دهد. جزیره میان این دو دماغه واقع است. چون درازای جزیره موازی با ساحل است خلیج را تقریباً می‌بندد. از دو سر جزیره فاروس، سر شرقی، به خشکی و دماغه‌ی مقابل (که دماغه‌ی **لوخیاس** نامیده می‌شود) نزدیک‌تر بوده، ورودیه بندر در آنجا تنگ‌تر است. افزون بر تنگی ورودیه میان گذرگاه آبی جزیره و خشکی سنگلاخی نیز هست. بعضی از سنگ‌ها زیر آبند و پاره‌ای از آب سربرآورده‌اند و امواج دریای آزاد تمام اوقات بر آنها می‌کوبد. سر دیگر یا غربی جزیره نیز سنگی است. از هر سو دریا را دربرگرفته‌است. بر آن برجی از مرمر سفید بنا شده که ساختمانی خوش‌قواره و چندین اشکوبه است* به همان نام جزیره خوانده می‌شود. این برج را **سوستراتوس** اهل **کنیدوس**، که از دوستان شاه بود، برای راهنمایی و کمک به دریانوردان برپا کرد. کتیبه‌ی برج گواه این گفته است. در این بخش دریا بندرگاه ندارد و ساحل در هر طرف پست بوده و آکنده است از صخره‌های آبگیر و گودال‌ها. کسانی که از دریای آزاد بدین سو کشتی می‌رانند به نشانه‌ای مرتفع و چشمگیر نیاز داشتند تا بتوانند راه مستقیم ورود به بندرگاه را تشخیص دهند و کشتی را بدان سو هدایت کنند. ورود از دهانه غربی نیز آسان نیست. اما ورودیه شرقی نیاز به احتیاط ندارد. بندر دومی که **یونوستوس** خوانده می‌شود و دست‌ساز است همین‌گونه ورودیه دشواری دارد. بندری که ورودیه‌ی آن کنار برج فاروس است بندر بزرگ خوانده می‌شود. اما این دو بندر ادامه‌ی همان بندر در دورترین توشه‌های خلیج است. این دو را موج شکنی سنگی که **هپتاستادیوم**** نام دارد، از یکدیگر جدا می‌سازد. موج‌شکن پلی است

*- این برج که یکی از عجایب دنیا دانسته می‌شود. ۸۰۰ تالان هزینه برداشت (پلینی ۱۸-۶) به گفته **یوزبیوس** در روزگار بطلمیوس فیلادلفوس بنا شد. اما به گفته سویداس در آغاز فرمانروایی پیرهوس (۲۹۹ ق.م). در روزگار بطلمیوس سوتر - بنا به گفته جوزفوس از فاصله ۳۰۰ استادیایی دریا دیده می‌شد. به گفته اپیفانس ۳۰۶ بغل ارتفاع داشت. لوسیان می‌گوید از فاصله‌ی ۳۰۰ میل دیده می‌شد.

**- این اسم بدان علت است که موج شکن هفت استادیا طول دارد. اما امروز چنان با رسوبات و فضولات شهر قدیمی بزرگ شده که تقریباً یک میل پهنا داشته و بخش عمده شهر امروزی را تشکیل می‌دهد.

که خشکی را به بخش شرقی‌جزیره وصل می‌کند. از میان آن دو راه‌آبه برای عبور کشتی‌ها باز است که روی آنها را پل زده‌اند. اما موج‌شکن تنها نقش پل جزیره را ندارد بلکه مجرای آب آشامیدنی جزیره، در آن هنگام که فاروس مسکون بود، نیز بود. اما در عصر حاضر از حیّز انتفاع افتاده است زیرا ژولیوس سزار با اسکندریه و اسکندریان چون از شاهان حمایت می‌کردند، در جنگ بود. اما در نزدیکی برج معدودی دریانوردان ساکن‌اند. اما بندر بزرگ افزون بر اینکه به گونه‌ای دلنشین با موج‌شکن و طبیعت محصور شده آن‌چنان عمیق است که درکنار ساحل بزرگترین کشتی‌ها می‌تواند درکنار پله‌های آن پهلو بگیرد. بندر به‌چندین اسکله تقسیم شده است. شاهان روزگار باستان مصر [=فراعنه] چون با آنچه داشتند راضی بوده و رغبتی به واردات ازکشورهای بیگانه نداشتند نسبت به تمام دریانوردان به ویژه یونانیان بدگمان بودند. (زیرا به علت فقرکمی و کیفی خاک یونان مردم آنجا به سرزمین‌های دیگران طمع داشتند و آنجاها را غارت می‌کردند). در این ناحیه پاسدارگماشته بودند تاکسی از دریا به آنجا نزدیک نشود. برای این پاسداران محل اقامتی معلوم کرده بودند که **رهاکوتیس** نام داشت. حال بخشی از شهر اسکندریه است که مُشرِف به لنگرگاه کشتی‌هاست. زمین‌های اطراف آن آبادی را نیز به عشایر واگذارکرده بودند تا از ورود بیگانگان جلوگیری کنند. چون اسکندر به این‌جا رسید و برتری‌ها و امکانات آن را تشخیص داد تصمیم گرفت در آنجا بندرگاهی بنیاد گذارد و آن را با استحکامات لازم شهر بندری محصور سازد. به مناسبت اقبال بلند این شهر مؤلفان، به عنوان فال نیک، رویدادی را ضبط و ثبت کرده‌اند. رویداد به هنگام رنگ ریزی بنیاد شهر اتفاق افتاد. مهندسین می‌خواستند با ریختن گچ بر روی زمین حدود و مشخصات شهر را تعیین کنند. گچ تمام شد اما کار آنان به اتمام نرسیده بود. در همین اثنا اسکندر برای بازدید از راه رسید و مسئول تدارکات مقداری از جُوِی را که برای جیره کارگران آورده بود در اختیار مهندسین گذاشت و اینان، حتی بیش از آنچه از پیش مقرر شده بود، قبل از اینکه جو به اتمام رسد،

خیابان را طرح و رنگ ریختند. می‌گویند این رویداد را درهمان زمان به فال نیک گرفتند.

۷- مزایای محل شهر فراوان است. نخست اینکه دو دریا سواحل آن را می‌شویند. یکی دریای مصر در شمال. **دریاچه ماریا** که **مارئوتیس** نیز خوانده می‌شود در جنوب. این دریاچه را آبراهه‌های نیل لبریز می‌کند. آبراهه‌هایی که هم از بالا و هم از دو طرف بدان راه دارند. بارهایی که از این راه‌آبه‌ها به اسکندریه وارد می‌شود به مراتب بیش از کالاهایی است که از سوی دریای آزاد می‌آید. به همین مناسبت بندر واقع در دریاچه، از بندر دریایی ثروتمندتر است. به همین منوال صادرات هم از طریق بندرگاه دریاچه بیشتر است تا از راه بندر دریای آزاد. هرکس که در اسکندریه یا **دیکیارخیا**، شاهد آمد و رفت کشتی‌های بازرگانی باشد به چشم خود خواهد دید و داوری خواهد کرد به هنگام ورود و یا خروج از بندر کشتی‌ها سبک‌ترند یا سنگین‌تر. افزون بر ارزش زیاد کالاهایی که از هر دو سو به بندر دریای آزاد و بندر دریاچه آورده می‌شود باید یادآور هوای خوش و دلنشین شهر هم شد. این هوای مطبوع به این علت است که از یک‌سو در هر دو طرف شهر آب است و از سوی دیگر فیضان به موقع نیل موجب لطافت هوا می‌شود. دیگر شهرهای واقع در کنار دریاچه درگرمای تابستان هوایی سنگین وگرفته دارند. زیرا سواحل دریاچه به علت تبخیر ناشی از تابش خورشید مردابی می‌شوند و رطوبتی گندناک از آن برمی‌خیزد که هوا را بدبوکرده موجب بیماری‌ها می‌شود. اما در اسکندریه به هنگام آغاز تابستان، به علت فیضان نیل، دریاچه نیز لبریز شده و مردابی نمی‌شود تا از آن بخارهای نامطبوع برخیزد. همچنین بادهای **اتسیان*** از شمال و از روی دریای پهناور آزاد می‌وزد و مردم اسکندریه در تابستان بهترین و دلنشین‌ترین آب و هوا را دارند.

۸- سطح شهر به شکل شنل** است. ضلع‌های دراز این شنل ساحل دو آب [=

*- بادهای موسمی مصر که در تابستان از طرف شمال غربی می‌وزند.

- به گفته **پلوتارک (۱۱-۵) شکل شهر مانند شنل مقدونیه‌ای یا شنل سربازی بود. **نقشه شهر را دیوخارس**

دریا و دریاچه] هستند و قطر آن* در حدود ۳۰ استادیا است. دو ضلع کوچک دو برزخی است که هفت یا هشت استادیا درازی دارند و در یکی از آنها دریا و در دیگری دریاچه** فرورفتگی ایجاد کرده است. شهر را خیابان‌هایی که برای اسب سواری و گردونه‌رانی مناسب‌اند تقطیع می‌کند. دو خیابان اصلی شهر بسیار پهن‌اند. بیش از یک پله‌تروم عرض داشته و بر یکدیگر عمودند. دو خیابان اصلی شهر هر کدام دیگری را دو قسمت می‌کند.*** شهر زیباترین محوطه‌های عمومی را دارد. کاخ‌های سلطنتی یک چهارم و یا حتی یک سوم از شهر را زیر خود دارند. هریک از شاهان، که تمام آنان عاشق جلال و شکوه بودند، به تزیین و آرایش بناهای عمومی پرداخته به خرج خود اقامتگاهی، افزون بر آنچه شاهان دیگر بنا کرده بودند، می‌ساختند. تا آنکه به قول هومر**** «بنا بر بنا بر بنا شد». تمام این کاخ‌ها با یکدیگر و با بندر مربوط بودند. حتی بناهایی که در بیرون بندر ساخته بودند. **میوزیوم** نیز بخشی از کاخ‌های سلطنتی است. شاهراهی عمومی دارد و تالاری سر باز با نشیمن‌گاه‌ها و عمارتی بسیار بزرگ که تالار ناهارخوری همگانی برای

(شاید تلفظ درست دینوکراتس باشد) طرح ریخت. «دنیای مسکون به شکل شنل است». جلد اول، ص ۴۳۵ و پانویس ۳.

*- ظاهراً مقصود استرابو خطی است که از دامن دایره‌ی شکل شنل به مرکز یقه شنل کشیده باشند.

**- بنا به گفته فیلو (In Falcum 973 A) شهر به پنج قسمت تقسیم شده بود که الفا، بتا، گاما، دلتا و اپسیلون نامگذاری شده بودند. ظاهراً کاخ‌های سلطنتی از جمله میوزیوم و سماء و بناهای بسیار دیگر در بخش بتا قرار داشته است. محله‌ی یهودیان در دلتا بود. (Josephus, Bell. Jud. 2.8.). اما درباره‌ی موقعیت سه محله دیگر شک و تردید هست. درباره‌ی ابعاد شهر: ژوزفوس می‌گوید ۱۰×۳۰ استادیا. فیلو می‌گوید پهنایش ۱۰ استادیا. استفانوس بیزانتیوس می‌گوید ۸×۳۴ استادیا و محیط ۱۱۰ استادیا ؛ پلینی محیط شهر را ۱۵ میل و دیودورسیسیلی پهنای شهر را ۴۰ استادیا می‌گوید. آشکار است که مراد او از پهنا آنست که دیگران درازا می‌گویند و ظاهراً شامل حومه غربی و شرقی شهر نیز بوده است.

***- خیابان اصلی در طول شهر مستقیماً از دروازه کانوبیک یا «دروازه آفتاب» در مشرق به «دروازه ماه» در مغرب می‌رفت. جای آن امروزه بخشی از خیابان «روزتا» است.

See A.M. de Zogher, Etudes \sur l'ancinne Alexandrie, P.11

دکتر بوتی (Botti) نویسنده کتاب بالا نظر دیگری داشته می‌گوید:

«مهم‌ترین خیابان عرضی شهر «سما» بود که در سمت راست آن قبر اسکندر بود و احتمالاً میوزیوم در سمت چپ واقع بود. آنگاه خیابان کانوبیک را قطع می‌کرد در سمت راست از ادریانوم و سزاریوم می‌گذشت و معبد ایزیس و امپوریوم را در طرف چپ می‌گذشت و با دیوار ساحلی بندر بزرگ دریایی و محل سوار شدن به کشتی و دو ستون هرمی شکل سنگی پایان می‌یافت.

****- اودیسه، ۲۶۶-۱۷ .

دانشمندانی است که در میوزیوم به سر برده و پژوهش می‌کنند. این گروه از آدمیان نه تنها به گونه‌ی اشتراکی می‌زیند بلکه روحانی اعظمی دارند که رئیس میوزیوم است. پیش از این شاهان او را منصوب می‌کردند اما امروزه قیصر چنین می‌کند. بنایی که «سما»* اسم دارد نیز بخشی از کاخ‌های سلطنتی است. قبرهای شاهان و از جمله اسکندر در اینجاست. بطلمیوس** پسر **لاگوس** بر **پردیکاس** که نعش اسکندر را از بابل می‌آورد پیشی جست و آن را با خود به مصر آورد. طمع و هوس او را به صرافت انداخته بود تا مصر را تصاحب کند. در این موقع پردیکاس به قتل رسید. هنگام حمله بطلمیوس به او و گیرافتادن در جزیره‌ای دورافتاده به دست سربازان خود کشته شد. سربازان به او حمله کرده و او را با نیزه به دیوار دوختند. اما شاهانی که با او بودند یعنی هم اریداریوس و هم فرزندان اسکندر و زن اسکندر **رکسانه** به مقدونیه رفتند. بطلمیوس نعش اسکندر را با خود برد و در اسکندریه دفن کرد. هنوز هم در همان جا است. اما نه در تابوت اصلی. تابوت امروزی از شیشه است حال آنکه تابوتی را که بطلمیوس سفارش داده بود از طلا بود. بطلمیوس ملقب به «سرخ» و «غاصب» تابوت طلا را با تابوت شیشه‌ای عوض کرد تا از طلایش استفاده کند. اما چندی نگذشت که خلع شد و از این سرقت سودی نبرد.

۹- در دست راست ورودیه‌ی بندر بزرگ جزیره و برج فاروس قرار دارد در سوی دیگر صخره‌های آبگیر با تپه‌های دریایی و دماغه **لوخیاس** که کاخی سلطنتی

*- روایات مختلف شده است. به گفته **دیودورس سیسیلی** (۲۸-۲۶ و ۱۸) اریداریوس دو سال تهیه و تدارک دید تا نعش اسکندر را جابه‌جا کند. بطلمیوس اول به بهانه ملاقات او به سوریه رفت. نعش را ربود تا در مصر خاک کند. **پائوسانیاس** (۱-۷-۱ و ۳-۶-۱) می‌گوید بطلمیوس اول نعش را در ممفیس دفن کرد اما بطلمیوس دوم آن را به اسکندریه منتقل ساخت. کالیستنس دروغین می‌گوید نخست مقدونیان تصمیم گرفته بودند نعش اسکندر را به مقدونیه بازگردانند. اما پس از مشورت با هاتف معبد **زئوس** در بابل همه توافق کردند که **فیلیپ بطلمیوس** باید نعش را از بابل به مصر انتقال دهد و در ممفیس دفن کند. (در اینجا باید اشتباهی رخ داده باشد و فیلیپ بطلمیوس درست نیست. می‌بایست فیلیپ اریده جانشین بلافصل اسکندر آمده باشد). نعش را به ممفیس بردند. اما کاهن بزرگ اجازه دفن در ممفیس را ندادو امر کرد آن را به اسکندریه برند. به گفته دیودوروس سیسیلی بطلمیوس آرامگاهی در خور شأن اسکندر، که بتواند گویای جلال و شکوه او باشد، بنا کرد. چون قیصر اوگوست به اسکندریه آمد خواست نعش را ببیند. تابوت اسکندر را از مقبره‌اش درآورد. قیصر نه تنها جسد را دید بلکه آن را لمس هم کرد و در اثر این دست‌کاری بود که بخشی از دماغ نعش اسکندر کنده شد (Dio Cassius 51-50).

**- بطلمیوس سوتر.

روی آن بنا شده. چون با کشتی وارد بندر می‌شویم در دست راست کاخ‌های سلطنتی درونی که با کاخ‌های روی دماغه لوخیاس متصلند، دیده می‌شود. باغ‌ها و بیشه‌ها و ویلاهای رنگین کاخ‌ها را احاطه کرده‌اند. زیرا اینجا آن بندر مصنوعی دست‌ساز است که از دیدها پنهان بوده و اختصاص به پادشاهان دارد. جزیره **آنتی‌رودس** نیز در همین‌جاست. در این جزیره نیز کاخی سلطنتی و بندری هست. این جزیره را آنتی‌رودس می‌خوانند زیرا با جزیره رودس رقابت دارد. تماشاخانه شهر در بالای بندر مصنوعی است. آنگاه **پوزیدیوم** که گوئی زائده‌ای است که از امپریوم بیرون زده و معبد پوزیدون هم در آنجاست. انتونی به این پیش‌آمدگی زمین موج‌شکنی افزود تا در بندر جلوتر رفته به میانه بندرگاه رسید. در انتهای موج شکن ویلایی بنا کرد که آنرا **تیمونیوم** اسم گذارده بود. پس از بداقبالی و شکستی که دراکسیوم دید دوستان و همراهانش او را تنها گذاشتند. به اسکندریه آمد و قصد داشت مانند **تیمون*** باقی مانده عمر خود را در تنهایی و انزوا و دور از همه آشنایان به سر برد. آنگاه می‌رسیم به **سزاریوم** و **امپریوم** و انبارها، پس از آن کشتی خانه‌ها که تا **هپتاستادیوم** ادامه دارند. چنین است وصف بندر بزرگ و حومه‌ی آن.

۱۰- پس از هپتاستادیوم به بندر **یونوستوس** و بندر مصنوعی بالای آن، که **کیبوتوس** نام دارد، می‌رسیم. در اینجا نیز کشتی خانه‌هاست. آبراهه‌ای قابل کشتی‌رانی بندر را به دریاچه مارئوتیس مربوط می‌سازد. در آن سوی این آبراهه بخش کوچکی از شهر باقی مانده است. آنگاه به حومه‌ی **نکروپولیس** می‌رسیم که مخلوطی است از باغ‌ها و قبرستان‌ها و محل‌های مومیایی کردن اجساد مردگان. در این سوی آبراهه **ساراپیوم** و محوطه‌های مقدس باستانی قرار دارد که اکنون به علت بناهای نو در نکروپولیس، کم یا بیش متروکه‌اند. مثلاً آمفی‌تأتر و استادیومی در **نیکوپولیس** هست که هر چهار سال یکبار مسابقات در آنجا برگزار می‌شود. اما به بناهای باستانی توجهی نمی‌شود. خلاصه آنکه شهر مملو است از بناهای عمومی و مذهبی. اما زیباترین بناها **ژیمناسیوم** است که رواق آن بیش از یک استادیا درازا

*- تیمون آتنی «بیزار ازبشر» لقب داشت. انتونی که از بی‌وفایی و غدّر دوستان و نزدیکان خود افسرده شده بود و از ناسپاسی آنان به تنگ آمده بود نیز از آدمیان بی‌زار و متنفر شده بود (پلوتارک، آنتونی، ۶۹).

دارد. در میان عدالتخانه و باغ‌هاست. در اینجا نیز بر روی تپه‌ای دست‌ساز پرستشگاه «**پان**» است. به شکل میوه درخت کاج است. شبیه تپه‌ای صخره‌ایست و راه مارپیچی به بالای آن می‌رود. از فراز آن تپه تمام شهر را، که زیر پا است، می‌توان دید. خیابان عریضی که طول شهر را می‌پیماید از نکروپولیس آغاز شده و از ژیمناسیوم می‌گذرد و در دروازه کانوبیک پایان می‌یابد. آنگاه به **هیپودوروم** و دیگر خیابان‌های موازی، که تا آبراهه‌ی کانوبیک ادامه دارند، می‌رسیم. پس از گذار از هیپودوروم به نیکوپولیس می‌رسیم که جای تازه آبادی روی دریاست و دست‌کمی از شهر ندارد. از اسکندریه ۳۰ استادیا دوری دارد. قیصر اوگوست این محل را به افتخار پیروزی بر آنتونی و همراهان وی، که به جنگ او آمده بودند، بنیاد گذاشت. چون شهر را در همان یورش اول تصرف کرد آنتونی را مجبور ساخت تا خودکشی کند. کلئوپاترا را زنده اسیر کرد. اما کلئوپاترا، در زندان، با نیش مار پنهانی خودکشی کرد. پاره‌ای می‌گویند با مرهمی زهرآلود خود راکشت. نتیجه این شد که شاهنشاهی فرزندان لاگوس که سالهای دراز دوام آورده بود فروپاشید.

۱۱- بطلمیوس فرزند لاگوس جانشین اسکندر شد و به نوبه خود جای به **فیلادلفوس** داد که **اورگت** جانشین او شد. سپس فیلاپاتور پسر **اگاتوکلیا** به تخت نشست. آنگاه **اپیفانس**. پس از او **فیلوتر**. تا این زمان همیشه پسر جانشین پدر بود اما **اورکت دوم**، برادر فیلوتر، جانشین او شد. او را **فیسکون** نیز خوانده‌اند. جانشین او **بطلمیوس هفتم** بود که **لاتوروس** لقب داشت و جانشین او **اولت**، معاصر زمان خود ماست، که پدر کلئوپاترا بود. تمام شاهانی که بعد از بطلمیوس سوم در مصر سلطنت کردند فاسد و بی‌لیاقت بودند. غرق در تجمل‌پرستی بوده امور جامعه را به بدترین شیوه اداره می‌کردند. مخصوصاً بطلمیوس چهارم و هفتم و آخر از همه اولت که دوست داشت همراه دسته‌های آوازخوان فلوت بزند [اولت = فلوت‌زن]. آنچنان در این زمینه از خود راضی بود که از اجرای مسابقه فلوت‌زنی در کاخ سلطنتی ابا نداشت و در این مسابقات شرکت می‌کرد تا با دیگران رقابت کند.

سرانجام وی را از اسکندریه تبعید کردند. سه دختر داشت. یکی از آنان که بیش از دو خواهرش سن داشت، و مشروع بود، به شهبانویی پذیرفته شد. دو پسر خردسال او را کنار گذاشتند. به تخت نشست. درصدد پیدا کردن شوهری برای او شدند. یکی از اهالی سوریه، که به بستگی با خانواده سلطنتی سوریه تظاهر می‌کرد، شوهر او شد. اما شهبانو بعد از چند روز دستور داد تا او را خفه کردند زیرا از بی‌ادبی‌ها و رذالت‌های او به تنگ آمده بود. به جای او کسی را که مدعی بود پسر **میتراداتس یوپاتور** است [مهرداد ششم = کبیر] دعوت کردند تا شوهر او شود. او **ارخلائوس** بود که پدرش نیز ارخلائوس نام داشت و با سولا جنگیده بود. بعدها مورد عنایت رومی‌ها قرار گرفت و جدّ آن کسی بود که در عصر ما آخرین شاه کاپادوکیه و در ضمن روحانی بزرگ **کومانه** در پونتس بود.* در آغاز با **گابینوس** گفتگو می‌کرد تا همراه او در لشکرکشی علیه پارت‌ها شرکت کند. اما نمایندگان شهبانوی مصر او را به مصر آوردند و شاه مصر شد. در این اثنا پمپی بزرگ در روم با **اولت** که به روم رفته بود ملاقات کرد و به سنای روم توصیه کرد تا او را به تخت و سلطنت مصر بازگردانند. سفارت یکصد نفری را نیز که از سوی ارخلائوس به روم فرستاده شده بود دستور داد بکشند. از جمله اینان **دیون** فیلسوف بود که رئیس سفارت اعزامی بود. چون اولت بر طبق دستور کابینوس دوباره به تخت سلطنت مصر رسید بطلمیوس هفتم خوانده شد و هم ارخلائوس و هم دختر خود را به قتل رساند. اما با اندک فاصله بیمار شد و درگذشت و از خود دو پسر و دو دختر به جای گذاشت. دختر بزرگ‌تر کلئوپاترا نام داشت. مردم اسکندر پسر بزرگ‌تر و کلئوپاترا را به عنوان شاه برگزیدند. اما طرفداران پسر شورش کردند و کلئوپاترا و خواهرش به سوریه تبعید شدند. در همین اوقات پمپی بزرگ از **پالی‌فارسالوس** به پلوزیوم و **کوه کاسیوس** گریخت. شاه مصر به وی خیانت کرد و او را به قتل رساند. اما چون قیصر **سزار** به مصر آمد برادر بزرگ‌تر را کشت و کلئوپاترا را از تبعید بازخواند و بر تخت

*- راجع به این ارخلائوس نک ۳۴-۳-۱۲

سلطنت مصر نشاند و برادر کوچک‌ترش را، که زنده بود، به شراکت در سلطنت با کلئوپاترا منصوب کرد. پس از مرگ قیصر و نبرد **فیلیپی** آنتونی به آسیا آمد و چنان گرفتار عشق کلئوپاترا شد که او را به همسری برگزید. از وی صاحب فرزند شد. کلئوپاترا در نبرد **اکسیوم** همراه آنتونی بود و با یکدیگر گریختند. قیصر اوگوست آنان را تعقیب و هر دو را نابود ساخت و به فرمانروایی خودکامگان مست از قدرت و شهوت بر مصر پایان بخشید.

۱۲- اکنون مصر یکی از ایالت‌های روم است. نه تنها باج قابل ملاحظه می‌پردازد بلکه توسط فرمانروایان خردمند و دوراندیش اداره می‌شود.* این حکّام به نوبه عوض می‌شوند. کسی که فرمانروای مصر می‌شود مقام شاه را دارد. زیردستان او عبارتند از مدیر عدالتخانه که مسئول رسیدگی به دعاوی و بیشتر اختلافات است. دستیار دیگر او مسئولی است که به اموال بی‌صاحب و آنچه متعلق به قیصر است رسیدگی می‌نماید. این دو را بردگانی که قیصر آزاد ساخته و پیشکاران یاری می‌دهند. فراخور حال به امور کم یا بیش مهم رسیدگی می‌کنند. سه لژیون سرباز در مصر خدمت می‌کنند. یکی از این سه واحد در شهر متمرکز است و دو لژیون دیگر در دیگر نقاط. از این سه گذشته ۹ کوهورت** رومی مأمور مصرند. سه کوهورت در شهر و سه کوهورت در مرز یا حبشه در **سینی** و سه کوهورت در دیگر نقاط. سه واحد سواره نظام نیز به همین منوال در نقاط مهم پراکنده‌اند. مقام مترجم حضوری از مقام‌های مهم بومی شهر است. صاحب این مقام معمولاً لباس ارغوانی‌رنگ بر تن می‌کند و صاحب مزایای موروثی است و مسئول منافع شهر است. دیگری ثبّات است یکی دیگر رئیس قضا است. چهارمی داروغه‌ی شب است. این مقامات در دوره‌ی شاهان نیز وجود داشت اما چون حکومت با بی‌لیاقتی اداره می‌شد امنیت نبود. رفاه و ثروت شهر رو به نابودی می‌رفت. **پولیبیوس** که از شهر دیدن کرده بود از اوضاع شهر اسکندریه آزرده شده بود. می‌گوید در شهر سه

*- مراد دوست استرابو، **ثیلیوس کالوس** است (۱۲-۵-۲).
**- هر کوهورت معادل است با تعداد یک‌دهم نفرات یک لژیون که ۶۰۰-۳۰۰ نفر می‌شود.

طبقه زندگی می‌کنند. نخست مصریان یا مردم بومی‌نژاد که عصبی مزاج بوده و نسبت به تمدن رغبت چندان ندارند. دیگر طبقه سپاهیان مزدور که بی‌شمار و پرخاش‌جو و رام‌نشدنی هستند (سنّت این است که افراد مسلح بیگانه را استخدام کنند. کسانی که به سبب بی‌لیاقتی شاهان خوگرفته‌اند فرمان بدهند نه آنکه فرمان‌بردار باشند). سوم طبقه اسکندرانی‌هایند که به همان دلیل‌های آورده شده در بالا رعایت آداب و رسوم تمدن را نمی‌کنند. اما به هر حال از دو طبقه دیگر بهترند زیرا هرچند مردمی مخلوط‌اند اما اصلاً یونانی‌نژادند و از رسم‌های مشترک میان یونانیان بی‌بهره نیستند. اما چون حتی این گروه از مردمان عمدتاً توسط **اورگت فیسکون** - که پولیبیوس در زمان او به اسکندریه رفته بود) از میان برداشته شدند (زیرا به سبب مخالفت‌هایی که با وی می‌شد فیسکون اغلب توده‌های مردم را به مقابله یا سپاهیان می‌فرستاد و موجبات نابودی آنان را فراهم می‌آورد) اوضاع شهر چنان آشفته شد که پولیبیوس حقیقت اوضاع مصر را در یک جمله خلاصه کرد: «رفتن به مصر سفری است طولانی و دردآور».

۱۳- اوضاع به هنگام شاهان اخیر چنین بود و شاید هم نابسامان‌تر. باید بگویم رومی‌ها تا آنجا که می‌توانسته‌اند بیشتر امور را بهبود بخشیده‌اند و شهر را همان‌گونه که گفتم نظم داده‌اند. در سرتاسر کشور استانداران و فرمانداران و بخشداران گماشتند آنهم افرادی که لیاقت سرپرستی از امور مهم را دادند. از میان انبوه خوش‌اقبالی‌های اسکندریه شاید بهترین این واقعیت است که در سرتاسر مصر تنها جایی است که دست طبیعت آن را هم برای بازرگانی خشکی و هم جهت بازرگانی دریایی مناسب آفریده است. بندرهای خوب و امکانات حمل و نقل در خشکی و رود نیل سبب می‌شود که تمام کالاها به جای مناسب حمل شود و بزرگ‌ترین بارانداز دنیای مسکون به‌وجود آید.

فهرست خصوصیّات موافق و مطلوب شهر بی‌انتهاست. اما درباره‌ی درآمدهای مصر. **سیسرو** در یکی از خطابه‌هایش متذکر شده است مالیاتی که به اولت پدر

کلئوپاترا هر سال پرداخت می‌شود ۱۲۵۰۰ تالان بوده است. اگر کسی که کشور را به ناهنجارترین و نابسامان‌ترین وضع ممکن اداره می‌کرد چنین عایدات هنگفت داشته است معلوم است که در شرایط امروزی که همه‌چیز منظم شده و بازرگانی با هند و **تورگلودایت‌ها** گسترش وسیع پیدا کرده عایدات سالانه چه مبلغ هنگفتی می‌توان باشد درگذشته نزدیک در سال حتی بیست کشتی هم خلیج عربی را نمی‌پیمود و از تنگه‌ها بیرون نمی‌رفتند. اما در حال حاضر ناوگان‌های بزرگ به هندوستان و دورترین نقاط حبشه سفر می‌کنند و گرانبهاترین کالاها را به مصر می‌آورند تا دوباره از مصر به دیگر کشورها حمل شود. بنابراین هم از واردات و هم از صادرات عوارض مضاعف گرفته می‌شود. هرچه کالا گران‌بهاتر باشد حقوق و عوارض گمرکی آن نیز زیادتر است. اسکندریه تنها مخزن کالاهایی از این دست نیست بلکه این گونه کالا را بیشتر برای سایر نقاط گیتی تولید می‌کند. اگر کسی به اطراف مصر سفر کند این مزایای طبیعی را آشکارا خواهد دید. نخست باید از آن بخش از ساحل دیدن کرد که در کاتاباتموس - که مصر تا آنجا گسترش دارد - آغاز می‌شود. سرزمین بعدی به مردم **سیرنائیک** و همسایه‌های بربر آنان **مارماریدی‌ها** تعلق دارد.

۱۴- کشتیرانی از کاتاباتموس به خط مستقیم تا **پاریتونیوم** ۹۰۰ استادیا است. شهری است بزرگ. تقریباً ۴۰ استادیا محیط و بندری وسیع دارد. پاره‌ای این شهر را **پاریتونیوم** می‌خوانند و بعضی **آمونیا**. در آن میان روستای مصری و دماغه **انه‌سیسفرا** و **صخره‌های تینداریان** قرار دارد: این صخره در واقع چهار جزیره کوچک صاحب بندرگاه است. پس از دماغه **درپانوم** و جزیره **اینی‌سی‌پیا** که بندرگاه دارد و به روستای **آپیس** می‌رسیم که از پاریتونیوم یکصد استادیا و از **معبد آمون** پنج روز راه فاصله دارد. دوری پارتیونیوم از اسکندریه تقریباً ۱۳۰۰ استادیاست. در آن میان نخست به دماغه‌ی خاک سفید **لوکیه‌اکته** و **بندر فونیکوس** و روستای **پنیگئوس** و جزیره بندردار **پدونیا** و **آنتی‌فره** می‌رسیم که کمی با دریا فاصله دارد. در تمام این

نقاط شراب خوب یافت نمی‌شود. خمره‌های شراب تا به اینجا برسند بیشتر آب دریا دارند تا شراب. این را شراب لیبیایی می‌خوانند که مصرف کننده آن، همانند آبجو، طبقه تنگدستان اسکندریه‌اند. شراب انتی‌فره مشهور به بدی است. به بندر **درهیس** می‌رسیم که چون صخره‌ای سیاه و شبیه به پوست گاو در نزدیکی آن است به این اسم خوانده می‌شود. **زفریوم** در همسایگی آنجاست. پس از آن بندر **لیوکاسپیس** و چند بندرگاه دیگر. **تاپوسیریس** از ساحل فاصله داشته و به علت جشنواره‌ای بزرگ و سالانه شهرت دارد. (در آن سوی شهر و با فاصله زیاد **تاپوسیریس** دیگری واقع است. نزدیک آن جزیره‌ای صخره‌ای است که در تمام فصل‌های سال محل جمع شدن اشخاص خوشگذران است. **پلینتینه** و روستای **نیکیاس** و دژ **خرونه‌سوس** نزدیک اسکندریه و نکروپولیس بوده تنها هفتاد استادیا از آنجا دور است. دریاچه‌ی **ماریه** که تا این حدود ادامه دارد بیش از ۱۵۰ استادیا پهنا و ۳۰۰ استادیا درازا دارد. در آن هشت جزیره است. تمام سواحل دریاچه مسکونی است در اینجا شراب بسیار خوب تولید می‌شود که آن را به قصد کهنه شدن انبار می‌کنند.

۱۵- **بیبلوس** [= پاپیروس] در مرداب‌ها و کنار دریاچه‌های مصر می‌روید. همین‌گونه است **کیاموس** (لوبیا) مصری که از تخمدان آن جام می‌سازند و قد ساقه‌ای آن به ده پا می‌رسد. بیبلوس ساقه‌ایست که بر سر شرابه دارد اما کیاموس گل و برگ دارد. باکیاموس ما تنها از نظر شکل و اندازه تفاوت دارد. مزارع لوبیا و باقلا خوش‌منظره‌اند و جای مناسبی برای برپاکردن ضیافت است. ضیافت را در قایق‌های اطاق‌دار ترتیب می‌دهند که وارد انبوه کیاموس و سایه آن میشوند. برگ‌های آن چنان بزرگ‌اند که از آن به عنوان جام نوشیدنی و یا کاسه استفاده می‌کنند. گودی میان آن برگ‌ها برای این منظور مناسب است. در کارگاه‌های اسکندریه از آن استفاده می‌کنند و یکی از منابع درآمد روستاهاست - مرادم درآمد حاصل از فروش برگ‌هاست - در اینجا بیبلوس زیاد نمی‌روید (کاشتنی نیست) اما

به مقدار هنگفت در بخش‌های پایین دلتا خودرو است. یک نوع آن مرغوب نیست. جنس خوب آن **هیراتیکا*** خوانده می‌شود. در زمینه تجارت آن کسانی که می‌خواهند سود زیاد ببرند همان روش زیرکانه یهودیان را تقلید می‌کنند. یهودیان در مورد نخل و درخت بلسان چنین می‌کنند. اجازه نمی‌دهند بیبلوس در همه‌جا کاشته شود. به این سبب کمیاب شده و قیمت آن بالا رفته سود بیشتر به دست می‌آید. اما این شیوه مانع از آن است که همه بتوانند از آن استفاده کنند.

۱۶- چون از **دروازه کانوبیک** به درآییم در دست راست راه‌آبه‌ای‌ست که با دریاچه مربوط بوده و به کانابوس می‌رسد. از این راه‌آبه است که به **شیدیا** یا به عبارت دیگر نیل بزرگ و نخست به **الوسیس** و سپس به **کانابوس** می‌رسیم. الوسیس در کنار راه‌آبه قرار دارد. نزدیک اسکندریه و نیکوپولیس است. خوش‌منظره است. برای کسانی که می‌خواهند عیاشی کنند، چه زن و یا مرد، عشرتکده‌های فراوان دارد. آغازی است برای آنهایی که می‌خواهند زندگانی **کنوبیگی**** پیش گیرند. اگر اندکی از الوسیس دور شویم در سمت راست به راه‌آبه‌ای می‌رسیم که به شیدیا*** می‌رسد. چهار **شونی** با اسکندریه فاصله دارد. کشتی‌های اطاق‌داری، که مأمورین عالی رتبه دولتی با آنها به نیل علیا سفر می‌کنند، در اینجا قرار دارند. ایستگاه پرداخت حقوق و عوارض گمرکی کالاهایی که از بالا یا پایین نیل حمل می‌شود در شیدیا است. به همین علت است که این شیدیا یا پل را در اینجا برپا کرده‌اند. پس از راه‌آبه‌ای که به شیدیا منتهی می‌شود، برای رفتن به کاناپوس، باید به موازات آن بخش از ساحل که از فاروس تا دهانه‌ی کانوبیک گسترش دارد طی طریق کرد. پس از نیکوپولیس زمین باریک و نوارمانندی میان دریا و راه‌آبه هست. که **تاپوسیریس کوچک** و زفریوم را روی آن بنا کرده‌اند. زفریوم دماغه‌ی کوچکی است که زیارتگاه

*- یعنی نوعی که به نوشته‌های مقدس اختصاص داشت. پهن‌ترین باریکه‌های میانی (در حدود ۹/۱ اینچ) گیاه بهترین جنس دانسته می‌شد. در اصل هیراتیکا نام داشت اما به افتخار قیصر اوگوست نام آن را به اوگستا تبدیل کردند.

**- زندگانی تجمل‌آمیز کونوبیک ضرب‌المثل شده بود.

***- یلی که با قایق درست می‌شود.

افردویت ارسینوی در آنجاست. می‌گویند در ایام باستان در اینجا شهری بوده است به نام **تونیس**. تونیس اسم شاهی بود که از **هلن** و **منلائوس** پذیرایی کرد.

۱۷- کانوبوس اسم شهری است که از راه خشکی ۱۲۰ استادیا دوری دارد و به اسم کانوبوس، سکان‌دار کشتی منلائوس که در اینجا درگذشت، نامگذاری شده است. پرستشگاه **سارایپس** که بسیار مورد احترام است نیز در اینجا قرار دارد. همگان اعتقاد دارند که اقامت در آن پرستشگاه درمان و شفای بیشتر بیماری‌ها است. بسیاری از افراد بلندآوازه و خوشنام نیز همین اعتقاد را داشته و در آنجا مجاور می‌شوند. چه خودشان و یا دیگری به نیابت از ایشان.* پاره‌ای از نویسندگان فهرستی از کسانی را که در اینجا شفا یافته‌اند ثبت کرده‌اند. پاره‌ای هم درباره‌ی فضایل هاتف اینجا نوشته‌اند. در برابر اینها انبوه جمعیت خوشگذران اسکندریه‌اند که از طریق راه‌آبه بدان‌جا می‌روند تا در جشنواره آنجا شرکت کنند. شب و روز کشتی‌ها پر است از جمعیت. چه زن و یا مرد که با نهایت بی‌بندوباری موسیقی می‌نوازند و می‌رقصند و در پی لذت‌های جسمانی راه افراط می‌پیمایند. مردم کانوبوس، در جوار راه‌آبه، اقامتگاه‌ها و عشرتکده‌ها بنا کرده‌اند تا برای این گونه تفریحات و سرگرمی‌ها به کار آید.

۱۸- پس از کانوبوس به **هراکلیوم** می‌رسیم که پرستشگاه هرکول در آنجاست. سپس **دهانه‌ی کانوبیک** و آغاز دلتا. سرزمین سمت چپ راه‌آبه کانوبیک نوم [= استان] **منلایته** است. که به نام برادر بطلمیوس نام‌گذاری شده و نه آنگونه که بعضی از مؤلفان از جمله ارته‌میدروس، ادعا می‌کنند وجه‌تسمیه‌ی آن نام پهلوان اسطوره‌ای است. پس از دهانه‌ی کانوبیک دهانه‌ی **بولبیتنه** و دهانه‌ی **سبنتیک** و دهانه‌ی **فانتیک**، که مرز دلتا است، قرار دارد. دهانه‌ی فانتیک از نظر اندازه از آن دو کوچک‌تر است. نه چندان دور از رأس دلتا، دهانه‌ی فانتیک، دو شاخه می‌شود و شاخه‌ای به درون دلتا می‌رود. **مندسیان** نزدیک دهانه‌ی فانتیک است. آنگاه به

*- حتی حضرت موسی نیز این اعتقاد را داشت. نک: ۳۵-۲-۱۶.

تانتیک و سرانجام به **پلوسیاک** می‌رسیم. در این میان شبه دهانه‌های بی‌شمار است که قابل توجه نیستند. کشتی‌های بزرگ از این دهانه‌های کوچک نمی‌توانند استفاده کنند زیرا کم‌عمق و مردابی هستند. اما قایق‌ها و زورق‌ها از آنها می‌گذرند. عمدتاً از دهانه‌ی کانوبیک به عنوان بارانداز استفاده می‌شود. همان‌گونه که گفتم بندرهای اسکندریه را می‌بندند. پس از **بول‌بیتنه** دماغه‌ای پست و شنی است که تا فاصله زیادی در دریا پیش رفته است. **اگنوکراس** نام دارد. آنگاه برج مراقبت **پرسئوس** و دیوار **میلسیان‌ها**. در عصر **پسامیتیخوس** (با **کیاکسارس مادی** همزمان بود) میلسیان‌ها با سی‌کشتی در دهانه بول‌بیتنه پیاده شدند و حصاری به دور آبادی، که احداث کردند، کشیدند. بعد تا نوم [استان] **سایتیک** کشتی راندند و مردم شهر **ایناروس** را در نبرد دریایی شکست دادند و شهر **نائوکراتیس** را در نزدیکی «شیدیا» پی افکندند. پس از دیوار میلسیان چون به سوی دهانه سبنتیک رویم به دو دریاچه می‌رسیم که یکی از آنها به اسم شهر مجاور **بوتوس**، دریاچه **بوتیسه**، خوانده می‌شود شهر **سبنتیک** و شهر **سایس** مرکز مصر سفلی، که اتنه را در آنجا پرستش می‌کنند، نیز در همین بخش است. در همسایگی توبوس شهر **هرموپولیس**، که بر جزیره‌ای بنا شده واقع است. هاتف **لتو*** در بوتوس است.

۱۹- **خویس** که هم اسم جزیره‌ای است و هم اسم شهر، در نوم سبنتیک است. **هرموپولیس** و **لیکوپولیس** و **مندس** که در آنجا **پان** و بُز نَر را می‌پرستند در همین جایند. **پیندار** می‌گوید زنان اینجا با بز نر نزدیکی می‌کنند. در نزدیکی مندس شهرهای **دیوس پولیس** و **لئنئوتوپولیس** قرار دارند که در حوالی آنها چندین دریاچه است. در فاصله دورتر در نوم **بوسیریت** شهرهای **بوسیریس** و **کینوس‌پولیس** واقع است. به گفته اراتوستنس اخراج بیگانگان از رسم‌های رایج در میان تمام اقوام بربر است. اما همگان مصریان رابه این صفت متهم می‌کنند. آن هم به دلیل افسانه‌های شایع درباره‌ی بوسیریس است. مؤلفان روزگارهای بعد داستان‌ها درباره بدرفتاری

* درباره هاتف «لتو» نگاه کنید هرودوت ۱۵۵-۲.

مردم بوسیریس با بیگانگان شایع کرده‌اند. حال آنکه هیچگاه شاهی یا جباری به نام بوسپریس وجود نداشته است. آنچه باعث شیوع این عقیده شده نبودن بندر مناسب در ایام باستان در سواحل مصر بود. آنگاه که دسترسی به فاروس ناممکن بود. و طوایف عشایر را در آنجا سکنی داده بودند تا از پیاده شدن دزدان دریایی و نفوذ آنان به داخل مصر جلوگیری شود. **کارتاژی‌ها** نیز همین‌گونه عمل می‌کرده‌اند. هرکس که می‌خواست از سواحل آنها به سوی **ساردو** [= ساردینی] و یا **ستون‌های هرکول** دریانوردی کند غرق می‌کردند. به همین علت بیشتر داستان‌هایی را که درباره‌ی غرب می‌سرایند نمی‌توان پذیرفت. همین‌گونه افسانه درباره‌ی پارسیان نیز شایع است که می‌گویند سفرای بیگانه را معمولاً از راه‌های انحرافی و نواحی غیرمسکون و ناآشنا عبور می‌دهند.

۲۰- نوم‌های **اتربیته** به مرکزیت شهر **اتربیس** و نوم **پروسوپیته** به مرکزیت شهر **افرودیته** با این نوم هم‌مرزند. بالای دهانه‌های مندسیان و تانیتیک دریاچه‌ای بزرگی و نوم‌های **مندسیان** و **لئونتوپولیته** و شهر افرودیته و نوم **فاربتیته** قرار دارد. آنگاه می‌رسیم به دهانه تایتنیک که پاره‌ای آن را **سایتیک** هم می‌خوانند و نوم **تانیته** و شهر **تانیس** که شهر بزرگ آنجاست.

۲۱- در میان دهانه‌ی تانیتیک و دهانه پلوسیاک دریاچه‌ها و مرداب‌های به هم پیوسته، که روستاهای فراوان دارند، دیده می‌شود. پلوسیوم را مرداب‌ها از اطراف احاطه کرده‌اند. شهر در بیست استادیایی دریا است. محیط حصار آن ۲۰ استادیا است. از اینجا نیز به دشواری می‌توان وارد مصر شد. مرادم از سوی نواحی شرقی یعنی **فینیقیه** و **یهودیه** و **عربستان نَبَطی‌ها**ست که همسایه مصراند. راه به مصر از این نواحی می‌گذرد. سرزمین واقع میان رود نیل و خلیج عربی جزو عربستان است و پلوسیوم در دورترین مرز آن واقع است. تمام این سرزمین بیابان است. سپاه نمی‌تواند از آنجا عبور کند. برزخ میان پلوسیوم تا فرورفتگی خلیج در **هرون‌پولیس** ۱۰۰۰ استادیا است. **پوسیدونیوس** می‌گوید کمتر از ۱۵۰۰ استادیا. افزون بر این

شنزار و بی‌آب بوده انواع خزندگان و حیواناتی که زیر زمین زندگی می‌کنند دارد.

۲۲- اگر با کشتی از شیدیا به سوی **ممفیس** رویم در سمت راست تعداد زیادی روستا تا دریاچه ماریا دیده می‌شود از جمله روستای **خابریاس**. آنگاه درکنار رود به شهرهای **هرموپولیس** و **گینکون پولیس** و استانی به همین نام می‌رسیم. پس از آن شهر **موممفیس** و استان آن است. در آن میان چندین راه‌آبه به دریاچه مارئوتیس می‌ریزد. موموفیسی‌ها افرودیت را پرستش کرده گاوی دارند همانند گاو **آپیس**. در ممفیس و **منئوس** و **هلیوپولیس** این حیوانات را خدا می‌دانند. اما در دیگر نقاط (در بسیاری از نقاط دلتا و دیگر جاها گاو نر و یا گاوی ماده را پرستاری می‌کنند). این حیوانات را فقط مقدس و نظرکرده دانسته و بدان‌ها به چشم خدا نگاه نمی‌کنند.

۲۳- در بالای موموفیس دو بستر شوره هست که مقدار شوره آن هنگفت است. این نوم به همین اسم خوانده می‌شود. در اینجا **ساراپیس** را پرستش می‌کنند. مردم اینجا تنها قومی در مصر هستند که گوسفند قربانی می‌کنند. در همان نزدیکی و در همان نوم شهر **منالائوس** قرار دارد. در طرف چپ در دلتا. **نائوکراتیس** کنار رودخانه است. حال آنکه **سائیس** دوشونی با رودخانه فاصله دارد. اندکی بالاتر از سائیس زیارتگاه **اوزایریس** است که مردم بدانجا رفته بست می‌نشینند و می‌گویند جسد اوزایریس در آنجا نهفته است. اما این ادعایی است که بسیاری از شهرها می‌کنند. مخصوصاً مردم **فیلیه** که در بالای **سینی** و الفانتین واقع است. در این‌باره داستانی افسانه‌ای شایع است. می‌گویند **ایزیس** تابوت اوزایریس را در چندنقطه به خاک سپرد (که فقط در یکی از آنها که هیچ‌کس نمی‌داند کدام بوده جسد اوزایریس قرار دارد). می‌ترسید **تیفون** [برادر و دشمن و قاتل اوزایرس] آن را پیدا کند و از قبر به بیرون اندازد.

۲۴- این وصف کامل سرزمین میان اسکندریه و رأس دلتا است. به گفته ارتمیدروس اگر هر شونی را برابر با سی‌استادیا بدانیم مسافت رو به بالای رود نیل از اسکندریه تا رأس دلتا ۲۸ اشونی یا ۸۴۰ استادیا است. اما در آن هنگام که به این

سفر رفتم برای تعیین فاصله‌ها در اوقات مختلف مقیاس‌های متغیر به کار می‌بردند. بسته به محل، طول هر شونی، برابر با چهل استادیا و یا بیشتر می‌شد. ارتمیدروس در گفته بعدی خود تأیید می‌کند که در میان مصریان طول شونی متغیّر است. می‌گوید در فاصله‌ی میان ممفیس تا تبایس هر شونی برابر با ۱۲۰ استادیا است. از تبایس تا سینی هر شونی ۶۰ استادیا می‌شود. اگر از پلوسیوم رو به بالا به سوی رأس دلتا کشتیرانی شود فاصله ۲۵ شونی برابر با ۷۵۰ استادیا است. می‌گوید هنگام سفر از پلوسیوم نخستین آبراهه آن است که دریاچه‌های مردابی را - دریاچه‌ها را که دو عددند و در طرف راست رود بزرگ بالای پلوسیوم در عربستان قرار دارند - آب می‌رساند؛ از وجود دریاچه‌ها و آبراهه‌ها دیگر در همین نواحیِ دلتا خبر می‌دهد. نوم **ستورویت** کنار دریاچه دوم است اما او این را یکی از نوم‌های دهگانه‌ی دلتا به شمار می‌آورد.* دو آبراهه‌ی دیگر نیز به این دریاچه راه دارند.

۲۵- در نزدیکی شهر **ارسینوی** که پاره‌ای آن را **کلئوپاتریس** می‌خوانند آبراهه دیگری به **دریای قرمز** و **خلیج عربی** می‌ریزد. این آبراهه از دریاهایی که «تلخ» نام دارند می‌گذرد. در گذشته این دریاچه‌ها تلخ بودند. اما پس از احداث این آبراهه دگرگون شدند زیرا بیشترین آب رودخانه بدانجا سرازیر شد و امروزه مملو از انواع ماهی و پرندگان آبی است. این آبراهه را نخست **سسوستریس**، پیش از جنگ‌های **تروا**، حفر کرد. بعضی می‌گویند پسر **پسامیتیخوس** کار حفر آبراهه را آغاز کرد اما پیش از آنکه به انجام رسد درگذشت. بعدها **داریوش اول**** به مصر آمد و کار حفر آن را دنبال کرد اما او نیز، به علت تصوری نادرست طرح حفر راه‌آبه را که نزدیک به کامل شدن، ناتمام گذاشت. به او قبولاندند که دریای قرمز از مصر مرتفع‌تر است و اگر برزخ واقع در میان برداشته شود مصر زیر آب دریا خواهد رفت. اما شاهان بطالسه حفر آبراهه را به انجام رساندند و تنگه آبی‌بسته‌ای*** را احداث کردند تا

*- اسم دیگر استان‌های دلتا در بندهای ۲۰-۱۸ همین فصل آمده است.
**- دیودورسیسیلی (۹-۳۳-۱).
***- دیودورسیسیلی می‌گوید «در مناسب‌ترین نقطه هوشمندانه مانعی را اندیشیده و احداث کردند) (۱۱-۳۳-۱).

هرگاه میل کردند بدون مانع به دریای آزاد رفت و آمد کنند. اما پیش از این درباره‌ی سطح دریاها گفتگو کرده‌ام.

۲۶- نزدیک ارسینوی **هرونپولیس و کلئوپاتریس** - در سمت مصری فرورفتگی‌های خلیج عربی - و بندرها و آبادی‌ها و چندین آبراهه و دریاچه وجود دارد. نوم **فاگروریوپولیت** و شهر **فاگروریوپولیس** نیز در همین جا است. راه‌آبه‌ای که به دریای قرمز می‌ریزد در **فاکوس** آغاز می‌شود. همسایه روستای **فیلو** است. این راه‌آبه صد ذراع پهنا دارد. ژرفای آن برای عبور کشتی‌های بازرگانی بسیار بزرگ مناسب است. تمام این نقاط از رأس دلتا دور نیستند.

۲۷- شهر **بوباستوس** و نوم **بوباستیت** در اینجاست. نوم **هلیوپولیته** بالای آن است. شهر **هلیوپولیس** که بر روی تپه‌ای نسبتاً مرتفع قرار دارد در این نوم است. معبد **هلیو** و **گاو نر مینوس**، که در زیارتگاهی نگاهداری می‌شود در این شهر است. ساکنان شهر این گاو را مانند **گاو اپیس** در **ممفیس** خدا می‌دانند. در برابر تپه‌ای که شهر بر فراز آن است دریاچه‌هاست که سرریز آبراهه‌های نزدیک بدان‌ها می‌ریزد. این شهر اکنون کاملاً متروکه است. معبدی در آن است که با اسلوب مصری ساخته شده. گواهی بر دیوانگی و اهانت‌های کمبوجیه به دین مصریان است. وی سعی کرد با آتش و آهن به معابد مصری اهانت نماید و آنها را ویران کند و بسوزاند. همان کاری که با ستون‌های سنگی هرمی شکل کرده بود. دو ستون که کاملاً آسیب ندیده بود، به روم آورده شد. اما بقیه هنوز در همان‌جا هستند و یا در شهر **تبس** که امروزه **دیوس‌پولیس** خوانده می‌شود. با آنکه طعمه آتش شدند پاره‌ای هنوز برپایند و برخی بر زمین افتاده.

۲۸- نقشه ساختمان معبدها* چنین است ؛ در ورودیه معبد محوطه‌ای به عرض یک پلوتروم، و طولی سه یا چهار برابر عرض را، سنگ‌فرش می‌کنند. گاهی از این هم بیشتر. اینجا را «**دروموس**» [= محوطه، میدان] می‌خوانند. **کالی‌ماخوس**

*- مقصود استرابو معبدهای مصری به طور کلی است.

می‌گوید «این دروموس وقف **آنوبیس*** است. در تمام طول آن، در دو طرف، در فاصله بیست ذراعی از یکدیگر یا اندکی بیشتر، صفی از مجسمه‌های سنگی ابوالهول در سمت راست و چپ نهاده شده است. پس از ابوالهول‌ها جلو خان بزرگی است. جلو خان‌هایی متعدد یکی پس از دیگری. تعداد ابوالهول‌ها و جلوخان‌ها ثابت نیست. معبد به معبد تفاوت دارد. طول و عرض میدان نیز مشخص نیست. پس از جلوخان‌ها بنای اصلی معبد است. در جلو تالار وسیعی دارد. در صدر این تالار محرابی با اندازه متناسب نهاده‌اند که روی آن مجسمه آدمی نگذاشته بلکه مجسمه پاره‌ای حیوانات ناشناخته و غیرمتعارف را نهاده‌اند. در دو طرف تالار جلویی دو دیوار، مانند دو جناح، به همان ارتفاع معبد پیش آمده است. در آغاز فاصله‌ای آنها از یکدیگر اندکی بیشتر از پهنای پایه‌های معبد است. اما چون شخص جلوتر می‌رود تا پنجاه یا حتی شصت ذراع، خط دیوار به یکدیگر نزدیک می‌شود. روی این دیوارها نقش‌های برجسته با عمق کم حجاری شده است. تالاری هم با ستون‌های بی‌شمار دارد (مانند تالار واقع در ممفیس) که به سبک بناهای بربرها بنا شده است. در این تالارها به جز صف‌های بزرگ و بی‌شمار ستون در صف‌های متعدد چیزی چشم‌نواز و تماشایی دیده نمی‌شود. نمایشی است از رنج بی‌حاصل.

۲۹- در هلیوپولیس سراهای بزرگ دیدم که محل اقامت کاهن‌ها بود. می‌گویند این‌جا در روزگار باستان شهری بود که به روحانیون سرگرم مطالعه درباره‌ی فلسفه و دانش نجوم اختصاص داشت. اما اکنون از تشکیلات و پژوهشهایی که آنجا می‌شده اثری نمانده است. واقعیت این است که در هلیوپولیس حتی یک نفر، که به این گونه موضوعات بپردازد، ندیدم. تنها کسانی را دیدم که قربانی‌ها را سرپرستی کرده و برای بیگانگان آنچه را که مربوط به آیین‌های مقدس بود توضیح می‌دادند. چون **ئیلیوس کالوس** فرمانروای مصر با کشتی به مصر علیا سفر کرد با شخصی از اهالی

*- آنپوی مصری که به عنوان خدای «گور» پرستش می‌شد.

اسکندریه به نام **خیرمون** همراه می‌شد که تظاهر می‌کرد از این‌گونه علوم سررشته دارد. اما معمولاً به علت گزافه‌گویی و نادانی آشکار مورد استهزاء قرار می‌گرفت. معهذا در هلیوپولیس خانه‌های کاهن‌ها و مدرسه‌های که **افلاطون** و **یودوکسس** در آنجا تعلیم می‌گرفته‌اند به ما نشان داده شد. یودوکسس و افلاطون به این محل رفتند و هر دو سیزده سال در آنجا گذراندند. این کاهن‌ها در دانش اجرام سماوی چیره‌دست بودند اما رازداری می‌کردند و در یاددادن آنچه در این‌باره می‌دانستند شتاب نداشتند. افلاطون و یودوکسوس در طول زمان کامیاب شدند و با جلب محبت ایشان اجازه یافتند تا پاره‌ای از اصول دانش‌های آنان را کسب کنند. اما بربرها بیشتر مطالب را از آنان پنهان کردند. معهذا به افلاطون و یودوکسوس مقدار کسر یک شبانه روز، را که بیش از سیصد و شصت و پنج روز است، آموختند تا بتوانند طول سال خورشیدی حقیقی را محاسبه کنند.* درآن هنگام یونانیان از طول حقیقی سال خورشیدی و بسیاری نکات دیگر آگاه نبودند. تا آنکه نوشته‌های کاهنان توسط اخترشناسان به زبان یونانی ترجمه شد و یونانیان حتی امروزه نیز از تعالیم مردمی از قبیل کلدانی‌ها بسیار چیزها می‌آموزند.

۳۰- از هلیوپولیس به نیل بالای دلتا می‌رسیم. در این بخش چون رو به بالای رودخانه می‌رویم در سمت راست **لیبیا** قرار دارد. همانند نواحی اطراف اسکندریه و جزیره مارئوتیس، نواحی طرف چپ را عربستان می‌دانند. هلیوپولیس در عربستان است و **کرکه‌سورا**، که یودوکسس رصدهای خود را در آنجا انجام می‌داد، جزو لیبیا شمرده می‌شود. در برابر هلیوپولیس و نیز در برابر کنیدوس نوعی برج مراقبت برپا بود که یودوکسس رصدی را که از حرکات اجرام سماوی می‌کرد با عطف به این دو برج یادداشت می‌کرد. نوم اینجا **لتوپولیتیه** نام دارد. از رودخانه که بالاتر رویم به محلی به اسم **بابل** می‌رسیم که بابلیان پس از شورش بدان‌جا پناه

*-همان‌گونه که در بند ۴۴ زیر خواهد آمد مصریان سال را به دوازده ماه سی‌روزه تقسیم کرده در پایان ماه دوازدهم پنج روز اضافه می‌کردند (هرودوت ۴-۲) و در انتهای هر چهارسال یک روز دیگر به سال می‌افزایند اما دیودورسیسیلی در این‌باره می‌گوید «پنج و $\frac{1}{4}$ روز به دوازده ماه اضافه کرده و به این ترتیب دوره‌ی سالانه را کامل می‌کنند».

آورده بودند. سرانجام پس از مذاکرات با شاهان اجازه یافته بودند در آنجا شهرکی برای خود بسازند. اکنون پادگان یکی از لژیون‌های مأمور محافظت از مصر است. از پادگان تا رود نیل پشته‌ای احداث کرده‌اند که از روی آن با کمک چرخ‌ها و پیچ‌ها به پادگان آب می‌رسد. یکصدوپنجاه نفر زندانی به این کار مشغولند. از اینجا می‌توان اهرام را که در طرف دوردست قرار دارد و به **ممفیس** نزدیکند، دید.

۳۱- **ممفیس** اقامتگاه فرعون‌های مصر نیز نزدیک **بابیلون** است. از دلتا سه شونی دور است. در آنجا معبدهاست. یکی از این معابد از آن **گاو آپیس** است که همان اوزایریس است. گاو آپیس در اینجا در حرم ویژه نگاهداری می‌شود و همان‌گونه که گفتم آن را خدا می‌دانند. پیشانی و بخش‌های معین و کوچک از بدن او لکه‌های سفید دارند. بقیه تنه‌اش سیاه است.* چون گاونری که این مقام را دارد می‌میرد با این نشانه‌هاست که جانشین او انتخاب می‌شود. در برابر این حرم محوطه‌ی محصوری است که تعلق به **مادر آپیس** دارد. در ساعت‌های معین آپیس را به این حیاط می‌آورند تا، مخصوصاً بیگانگان، او را ببینند. زیرا با آنکه مردم می‌توانند از پنجره حرم او را تماشا کنند اما دوست دارند که او را در بیرون نیز ببینند. اما چون مدت کوتاهی در این محوطه جست وخیز می‌کند او را دوباره به اصطبل آشنای خود می‌برند. نه تنها معبد آپیس در اینجا است بلکه در همان نزدیکی مجموعه‌ای پرستشگاه **هفیستیوم** است وجود دارد که از هر حیث ساختمانی باشکوه و مجلل است. هفیستیوم ساختمانی پرهزینه است. چه از نظر ابعاد و چه از نظر تعداد پرستشگاه‌هایی که در آن است و دیگر نظرها در میدان جلو آن مجسمه غول‌پیکری است که از سنگ یک تخته ساخته شده است. رسم این است در این میدان گاوهای نر را به جنگ با یکدیگر وادارند. کسانی هستند مانند پرورش دهندگان اسب که این نوع گاو نر تربیت می‌کنند. گاوها را رها نمایند تا با یکدیگر بجنگند. گاوی که پیروز شود جایزه می‌گیرد. در ممفیس معبد **آفرودیت** نیز

*- هرودوت می‌گوید «سیاه است. لکه‌ای مثلث شکل و سفید رنگ بر پیشانی دارد و روی پشتش لکه‌ی سفیدی به شکل عقاب» (۲۸-۳). پلینی می‌گوید «لکه‌ای هلال مانند و سفید در طرف راست او» (۷۱-۸).

هست که ایزدبانوی یونانی دانسته می‌شود. اما پاره‌ای می‌گویند این معبد سلنا [= ایزدبانوی ماه] است.

۳۲- در نزدیک ممفیس سراپیومی است، در چنان شنزاری که باد شن‌ها را روی هم انباشته می‌کند. در آنجا ابوالهول‌هایی را دیدم که حتی روی سر آنها را شن گرفته بود. بعضی نیمه‌پیدا بودند. می‌توان حدس زد اگر کسی پای پیاده عازم این معبد باشد و گرفتار طوفان شن شود چه بلای هولناکی سر او خواهد آمد. شهر ممفیس بزرگ و پرجمعیت است. پس از اسکندریه دومین شهر مصر است. مانند اسکندریه ساکنان مقیم آنجا آن مخلوطی از همه نژادهایند. در برابر شهر دریاچه‌ها هست و کاخ‌ها، که اکنون ویرانه‌اند و بر فراز بلندی‌هایی بنا شده‌اند که تا حومه‌ی پایین شهر ادامه دارند. در کنار شهر دریاچه‌ای است و بیشه‌ای پردرخت.

۳۳- در چهل استادیایی شهر پوزه‌ی کوهی برآمده که روی آن هرم‌های بی‌شمار، قبرهای فرعون‌ها، بنا کرده‌اند که از آن میان سه هرم چشمگیر است. دو عدد از این هرم‌ها از جمله عجایب هفتگانه دنیااند. هر کدام یک استودیوم ارتفاع داشته و شکلی چهارگوشه دارند. بلندی آنها اندکی از درازی ضلع‌های آنها بیشتر است. یکی از آنها [هرم **خوئپوس**] از دیگری [هرم **خفرا**] اندکی بلندتر است. بالای هرم، تقریباً میان آن، سنگی است که می‌توان آن را جابجا کرد. چون آن را بلند کنند گذرگاهی شیب‌دار، که به سردابه زیرزمینی راه دارد، پیدا می‌شود. این هرم‌ها نزدیک به یکدیگر و در یک سطح قرار دارند. اما اندکی دورتر روی تپه‌ای بلندتر هرم سومی قرار دارد که از آن دو کوچکتر است. اما ساختمان آن هزینه بیشتر داشته است. زیرا از پی بنا تا تقریباً میان آن نوعی سنگ به کار رفته که از آن هاون می‌سازند. این سنگ را از سرزمینی دوردست، از کوه‌های حبشه، بدینجا آورده‌اند. چون سخت است و تراشیدن آن دشوار، ساختمان، باید بسیار گران تمام شده باشد. این هرم را «**گور روسبی**» نیز می‌خوانند. می‌گویند که دلباخته‌گان زنی خودفروش برای او بنا کرده بودند. همان روسبی که شاعره **ملیایی**، **سافو** او را «**دوریخا**» می‌خواند و

معشوقه‌ی برادر سافو، **خاراکسوس** بود، و به کارش حمل و نقل شراب جزیره لسبوس برای فروش در **نائوکراتیس** بود. اما دیگران می‌گویند اسم این روسبی **رهودوپیس** بود.* از این زن افسانه‌ای نقل می‌کنند که چون آب‌تنی می‌کرد عقابی یک لنگه از کفش‌اش را از دست خادمه‌اش ربود و به ممفیس برد. فرعون مصر بارعام داده بود تا به شکایت‌های مردم رسیدگی کند. عقاب چون بالای سر او رسید لنگه کفش را در دامان او انداخت. شاه برانگیخته از زیبایی کفش از این رویداد حیرت زده شد. مأموران به اطراف فرستاد تا صاحب لنگه کفش را پیدا کنند. زن را در شهر نائوکراتیس یافتند، به ممفیس بردند. همسر شاه شد. چون درگذشت با آنچنان آرامگاهی مورد احترام قرار گرفت.

۳۴- یکی از چیزهای حیرت‌انگیزی را که در اهرام دیدم باید یادآور شوم. در برابر اهرام توده‌های شن‌ریزه انباشته است. در ان میان سنگ‌ریزه‌هایی دیده می‌شود که چه از نظر شکل و چه اندازه همانند عدس‌اند. در زیر بعضی از تل‌های سنگریزه سبوس گندم پاک شده دیده می‌شود. می‌گویند این بازمانده جیره خوراک کارگرانی است که ساختمان را بنا کرده‌اند. با گذشت ایام سنگ شده است. این غیرمحتمل نیست. در سرزمین مادری خود من تپه بزرگی است پوشیده شده با سنگ‌ریزه‌های منفذدار و عدس مانند. سنگ‌ریزه‌های کنار دریا و یا رودخانه نیز به همین منوال معماگونه‌اند. شکل سنگ‌ریزه‌های کنار دریا و یا بستر رودها را می‌توان ناشی از فرسایش حاصل از جریان آب دانست. اما حدس در پاره‌ای موارد یاد شده دشوارتر است. در جای دیگر گفته شده در جوار معدن سنگی که سنگ‌های اهرام را از آنجا آورده‌اند، و در آن سوی رودخانه در عربستان است، کوهستان صخره‌ای است که **تراژان** نام دارد. در کوهپایه آن غارهاست. نزدیک آنجا روستایی است، که «تروا» خوانده می‌شود و آبادی باستانی است. می‌گویند اسرای جنگ تروا، که همراه **مانالائوس** بودند، در آنجا اسکان داده شده بودند. از این و نشانی‌های

*- نک هرودوت ۱۳۵ و ۱۳۴-۲.

بی‌شمار دیگر می‌توان نتیجه گرفت که در روزگار بسیار کهن این معبد در کنار دریا قرار داشته و تمام این ناحیه زیر آب دریا بوده است. ظاهراً مصر سفلی و بخش‌هایی که تا دریاچه سیربونیس گسترش دارد دریا بوده‌اند. دور نیست که این دریا در هرون پولیس و خلیج ایلانیتس با دریای احمر تلاقی می‌کرده است.*

۳۵- شهر **اکانتوس** که در لیبیا است پس از ممفیس قرار دارد. معبد اوزایریس و خارستان **تبایک**، که از آن صمغ می‌گیرند، در آنجاست. آنگاه به نوم **افرودیتوپولیته** و شهری به همین نام، که در عربستان واقع است، می‌رسیم. در اینجا گاوی سپید رنگ را مقدس می‌دانند. آنگاه به نوم **هراکلوته** که در جزیره‌ی بزرگی واقع است می‌رسیم. در دست راست آبراهه‌ای است که به نوم **ارسینویته** و لیبیامی رود. آبراهه دو دهانه دارد. بخشی از جزیره میان دو دهانه واقع است. از هر جهت این برجسته‌ترین نوم‌هاست. چه از نظر حاصلخیزی خاک و چه از دیدگاه پیشرفت مادی. تنها در اینجاست که زیتون‌کاری کرده‌اند و درختان زیتون اینجا تنومند و بارورند. اگر زیتون‌ها را با حوصله گردآورند روغن زیتون مرغوب به دست می‌آید. اما چون توجه نمی‌کنند، هرچند زیتون فراوان دارند، اما بدبوست. (در دیگر نقاط مصر زیتون به عمل نمی‌آید مگر در باغ‌های حومه‌ی اسکندریه که زیتون دارد اما برای روغن‌گیری کافی نیست). شراب زیاد تولید می‌کنند. همچنین غلات و همه‌گونه حبوبات و دیگر انواع گیاهان تخم دارد. دریاچه‌ای زیبا در اینجاست که دریاچه **مئوریس** خوانده می‌شود. به اندازه دریای آزاد بوده و رنگ دریا را دارد. کرانه آن نیز چون ساحل دریا می‌نماید. می‌توان درباره‌ی این ناحیه همان فرض‌های پیشین درباره‌ای آمون را تکرار کرد. (در واقع **آمون** و نوم **هراکلیوت** از یکدیگر یا پارتونیوم چندان فاصله ندارند). از نشانه‌های بی‌شمار می‌توان حدس زد که در روزگار پیشین معبد آمون درکنار دریا بوده است. شاید به همان منوال بتوان گفت که این نواحی نیز در ایام گذشته نزدیک دریا بوده‌اند. مصر سفلی و بخشهایی که تا دریاچه سیربونیس گسترده‌اند دریا بوده است. شاید هم این دریا در همسایگی

*- نک: ۳۰-۲-۱۶

هرونپولیس و خلیج ئیلانیتس با دریای قرمز وصل بوده است.

۳۶- این مطلب را مفصل‌تر در نخستین شرح بر **کتاب جغرافیا** بسط داده‌ام. حال باید به اختصار بر اثر طبیعت و مشیت الهی - که سرانجام نتیجه واحدی دارند- اشاره کنم. اثر طبیعت این است که هرچه هست در یک چیز جمع و متمرکز می‌شوند که مرکز کل است و سپهری می‌شوند برگرد آن مرکز. جسیم‌ترین و مرکزی‌ترین چیزها زمین است و آنچه از آن، سبک‌تر و در مرتبه دوم است، که زمین را احاطه کرده، آب است. هریک از این دو سپهری هستند، یکی توپر و دیگری تهی، تا زمین در آن جای گیرد. مشیّت الهی گویی پیرایشگری است توانا و صانع آثار بی‌شمار که آنها را مشیّت کرده است. یکی از نخستین مشیّت‌ها، در میان انبوه آثار او، پیدایش جانداران است، که به مراتب بر دیگر چیزها، رجحان دارند. در میان اینان والاتر از همه ایزدان و آدمیانند که همه‌ی چیزهای دیگر برای آنان آفریده شده است. مشیت الهی آسمان‌ها را جایگاه ایزدان ساخت و زمین را زیستگاه آدمیان. این دو بخش در دو انتهای کائنات‌اند. دو حد پایانی فلک مرکزی‌ترین و بیرونی‌ترین بخش‌های آنند. چون آب زمین را فراگرفته و آدم جانوری آبی نیست بلکه جانوری خشکی‌نشین است، مشیّت الهی در زمین پستی‌ها و بلندی‌ها بوجود آورد تا تمام یا بخش عمده‌ی آبها در پستی‌ها شده زمین زیر آب‌ها پنهان شود همچنین زمین نیز از بلندی‌ها سربرآورده و آب‌ها را در زیر خود پنهان کند. مگر آن مقدار از آب که برای آدمیان و جانوران و گیاهان اطراف او سودمند باشد. اما چون همه‌چیز همیشه درحرکت و دگرگونی پیوسته است (زیرا بدون آن نمی‌توان این همه چیزهای بی‌شمار و با اندازه‌های متفاوت را در کائنات نظم و ترتیب داد) باید اول از همه یقین داشت که زمین همیشه چنان پایدار نیست که این اندازه و یا آن اندازه ثابت بماند و چیزی از خود نکاهد و یا بر خود نیفزاید. دوم این است که آب هم همین‌گونه است و ثابت نیست. سوم این است که هیچ یک از این دو جای ثابت ندارند. زیرا جابجایی متقابل این دو طبیعی‌ترین وضع بوده و هر روز شاهد آن

هستیم. چه بسیار زمین‌ها را که آب فرا می‌گیرد و چه بسیار آب‌ها که، همانند زمین خاکی، خشک می‌شود و در آن دگردیسی‌های بسیار روی می‌دهد. نوعی از زمین به آسانی کلوخ می‌شود. نوع دیگر آن سخت است یا صخره‌ای است که آهن در دل دارد و به همین گونه. همین معنا در مورد مایعات نیز صادق است. آبی شور است و آبی شیرین و نوشیدنی. پاره‌ای آغشته با داروها و بعضی گوارا و یاکُشنده، یاگرم و یا سرد. پس چه جای شگفتی است که بخشی از زمینی که امروز مسکون است در ایام پیشین زیر آب بوده باشد و آنچه امروز دریاست محل سکونت بوده باشد؟ بر همین روال چشمه‌های کهن خشک شده و چشمه‌های نوین سرشار شده و رودها و دریاچه‌ها و همچنین کوه‌ها و دشت‌ها به یکدیگر تبدیل شده‌اند. اما پیش از این در این باره به تفصیل سخن گفته‌ام و همین کفایت می‌کند.

۳۷- هرچه می‌خواهد بوده باشد. دریاچه مئوریس به سبب اندازه‌ها و ژرفایش برای انبارکردن سیلاب‌های طغیان نیل کافی است نمی‌گذارد آب‌های زیادی نقاط مسکونی و زراعی را فراگیرد. آنگاه که طغیان نیل فرو می‌نشیند آب‌های اضافی را از طریق همان آبراهه‌ها در طول دو ماه به رود نیل برمی‌گرداند. تنها آن اندازه آب در دریاچه و آبراهه باقی می‌ماند که به مصرف آبیاری رسد. این شرایط ساخت دست طبیعت است. اما مهندسین نیز برای دو دهانه‌ی آبراهه‌ها سدهای دردار تعبیه کرده‌اند تا جریان وارد شدن و بیرون شدن آب را نظم و فرمان دهند. در این نوم [=استان] افزون بر اینها **لابیرنتی** [= زیرزمین پرپیچ و خم] نیز وجود دارد که، از نظر اهمیت و عظمت ساختمان، دست‌کمی از اهرام ندارد. در نزدیکی‌های نخستین دهانه راه‌آبه پس از طی کردن راهی به درازی سی یا چهل استادیا مکانی است مسطح و ذوزنقه شکل که روستایی دارد و مجموعه‌ی سلطنتی - که از کاخ‌های فراوان تشکیل می‌شود - به تعداد نوم [استان]های روزگارهای پیشین [= ۳۶ عدد]*. این است تعداد صحن‌های ستون‌داری که پیوسته یکی پس از دیگری در

*- هرودوت ۱۴۵-۲۰

یک ردیف و در طول یک دیوار قرار دارد. ساختمان عبارتست از دیواری دراز که صحن‌ها در جلو آن‌اند. راه‌های ورود به صحن‌ها درست در برابر دیوار است. در برابر ورودیه صحن‌ها دخمه‌های دراز و بی‌شمارانند که با دهلیزهای پیچ‌درپیچ با یکدیگر مربوط‌اند. هیچ بیگانه‌ای نمی‌تواند، بی‌راهنما، به یکی از صحن‌ها وارد شود و یا از آن بیرون رود. شگفت‌انگیز این است که سقف هریک از اطاق‌ها از سنگی یک‌پارچه است. عرض دخمه‌ها نیز همین‌گونه با تخته‌سنگ بزرگ و یک‌پارچه مسقف شده است. در هیچ‌جای آن چوب یا مصالح ساختمانی دیگر به کار نرفته است. اگر بر بام بنا شوی، که چون لابیرنت یک اشکوبه است، چندان بلندی ندارد دشتی پوشیده از خرسنگ‌های خواهی دید. چون پایین آمده وارد صحن شوی خواهی دید که تمام آنها در یک ردیف بوده و هر خرسنگ بر بیست‌وهفت ستون سنگی بزرگ یک‌پارچه تکیه دارد. دیواره‌ها نیز از تخته‌سنگ‌هایی است که ابعاد کمتری ندارند. در پایان این ساختمان، که بیش از یک استادیوم وسعت دارد، مقبره‌ای است به شکل هرمی که قاعده‌ی آن چهار ضلعی است. هریک از اطراف آن چهل پلترا پهنا و همان اندازه بلندی دارد. کسی که در آن گور آرمیده **ایمندس** نام دارد. می‌گویند تعداد صحن‌ها به این سبب است که تمام استان‌ها، بر طبق مرتبه خود، در آنجا همراه با کاهنان مرد و زن گرد هم آیند تا به درگاه ایزدان قربانی و نذورات هدیه کنند و درباره‌ی با اهمیت‌ترین موضوع‌ها مشورت و داوری نمایند و نمایندگان هر ولایت در محلی که برای آنان تعیین شده قرار می‌گیرند.

پس از یکصد استادیا دریانوردی، به موازات درازای کرانه، به شهر **ارسیونه** می‌رسی که در روزگارهای پیشین **کروکودیلوپولیس** [تمساح شهر] نام داشت. زیرا مردم این شهر برای تمساح‌ها حرمت زیاد قائل‌اند. تمساح مقدسی در آنجا هست که دریاچه‌ای اختصاصی دارد و کاهنان او را غذا می‌دهند و رام شده ایشان است. **سوخوس** خوانده می‌شود. غذایش گندم وتکه‌های گوشت و شراب است. همیشه

توسط بیگانگانی که به تماشایش می‌روند خوراک داده می‌شود. به هر حال میزبان ما، که یکی از خدام آنجا بود، و ما را با آیین‌ها و رسوم آنجا آشنا می‌ساخت همراه ما به دریاچه آمد و با خود کلوچه و گوشت کباب شده و قرابه شراب آمیخته با عسل آورد. چون کاهنان نزد تمساح رفتند، چند نفر دهانش را بازکردند و دیگران کلوچه و گوشت در دهانش گذاشتند و مخلوط شراب و عسل به حلقش ریختند. آنگاه حیوان به درون دریاچه جهید و به دوردست‌ترین ساحل آن رفت. چون بیگانه دیگری از راه رسید و میوه نوبر نذری آورده بود کاهنان میوه را گرفتند و به آن سوی دریاچه دویدند و تمساح را گرفتند و با همان شیوه، آنچه را آورده بودند، به او خوراندند.

۳۹- پس از ارسیونه و نوم **هراکلئوتیک** به شهر **هراکل** می‌رسی که مردم آنجا برای موش مصری [= موش فرعون] حرمت قائل‌اند. درست بر ضد آیین مردم ارسیونه است که تمساح را احترام می‌گذارند. به همین علت آبراهه و دریاچه **موئریس** انباشته از تمساح است. زیرا مورد احترام مردم بوده کسی به تمساح‌ها آزار نمی‌رساند. اما این مردم برای موش مصری حرمت قائلند که خطرناک‌ترین دشمن تمساح و افعی است. موش مصری نه تنها تخم افعی را نابود می‌سازد بلکه خود افعی را نیز هلاک می‌کند. موش مصری برای جنگ با افعی جوشن بر تن می‌کند. جوشنی از گِل. نخست بدن خود را گل‌آلود می‌کند و در آفتاب می‌نشیند تا گل بر تنش خشک و سخت شود. آنگاه سر یا دم افعی را می‌گیرد و به رودخانه می‌برد و در آنجا آن را می‌کشد. اما با تمساح‌ها با شیوه دیگر طرف می‌شود. کمین می‌کند تا تمساح تن در آفتاب پهن کند و دهانش باز شود. موش مصری خود را به میان فک‌های او انداخته امعاء و احشاء و شکم او را می‌خورد و از سوی دیگر نعش تمساح بیرون می‌آید.

۴۰- بعد به نوم **کینون‌پولیته** و شهر **کینوپولیس** می‌رسیم. جایی که **آنوبیس** را می‌پرستند و برای سگ‌ها حرمت قائل شده پرستاری از آنها را ثواب می‌دانند.

در طرف دوردست رودخانه شهر **اکسیرینخوس** و استانی به همین نام واقع است. مردم اینجا برای ماهی پوزه‌دراز حرمت قائلند و معبدی مخصوص این نوع ماهی دارند. هرچند که در احترام به این ماهی، تمام مصریان هم‌نوایند. واقعیت این است که پاره‌ای از حیوانات را تمام مصریان همگان پرستش می‌کنند. مثلاً سه حیوان خشکی‌زی، گاو نر و سگ و گربه و دو حیوان آبزی‌را : ماهی فلس‌دار و ماهی پوزه‌دراز را. از میان پرندگان پرنده شاهین و لک‌لک را. اما فرقه‌هایی هستند که دیگر حیوانات را جدا از دیگران می‌پرستند. مانند گوسفند که مردم **سایته** و **تبس** به آن احترام می‌گذارند. **لاتوس** که نوعی ماهی مخصوص رود نیل است مورد پرستش مردم **لاتاپولیته** است. شغال مصری در **لیکوپولیته** و میمون سگ‌چهره در **هرموپولیته**. بابلی‌هایی که نزدیک ممفیس زندگی می‌کنند کفتار پرستند. (کفتار حیوانی است مخلوط از سگ و خرس که در حبشه یافت می‌شود). مردم **تبس** عقاب و مردم **لئونتوپولیته** شیر و **مندسیان‌ها** بز ماده را پرستش می‌کنند. دیگر مردم دیگر حیوانات را. هیچ یک از دلایلی که در توجیه. این نوع‌گونه پرستش‌ها، اقامه می‌کنند با یکدیگر سازگاری ندارد.

۴۱- سپس به شهر پادگان‌نشین **هرموپولیتیه** می‌رسیم که ایستگاه وصول عوارض از کالاهایی است که از **تبایس** آورده می‌شود. از اینجاست که هر شونی را معادل ۶۰ استادیا حساب می‌کنند و تا سینه و الفانتین ادامه دارد. آنگاه شهر پادگان‌دار **تبایک** و راه‌آبه‌ای که به **تانیس** می‌رود. بعد **لیکوپولیس** و **افرودیتوپولیس** و **پانوپولیس** که شهر باستانی کتان‌بافان و سنگتراشان است.

۴۲- سپس به شهر **پوتولمایس** می‌رسیم که بزرگ‌ترین شهر بتایس است. از ممفیس کوچک‌تر نبوده و حکومتی بر الگوی یونانی‌ها دارد. **ابیدوس** بالای این شهر است. **ممنونیوم** یا کاخ سلطنتی دارد که ساختمانی چشم‌گیر است. از سنگ سخت ساخته شده و یادآور همان چیره‌دستی در سنگرتراشی است که در وصف لابیرنیت آمد اما به آن بزرگی و پیچیدگی نیست. در اینجا چشمه‌ای است که در اعماق زمین

است و باید از تالارهای سرداب مانند که با چیره‌دستی از تخته‌سنگ‌های بزرگ اندازه ساخته‌اند گذشت تا بدان رسید. از رودخانه آبراهه‌ای به اینجا کشیده‌اند. در نزدیکی آبراهه بیشه‌ای از خار مصری است که وقف آپولو است. چنین می‌نماید که روزگاری **آبیدوس** شهری بزرگ بوده که پس از ممفیس دومین شهر بزرگ مصر به‌شمار می‌آمده است. می‌گویند **مصریان ممنون** را **ایسماندس** می‌خوانند. **لابیرانت** می‌تواند از ساخته‌های همان شخصی باشد که ممنونیای واقع در ابیدوس و ممفیس را بنا کرده است. در برابر ابیدوس یکی از آن سه واحه‌ای، که پیش از این گفته بودیم در لیبیاست، قرار دارد. از بیابان تا آنجا هفت روز راه است. آبادی است با آب فراوان و تاکستان‌ها و دیگر چیزهای مورد نیاز- واحه‌ی دومی در همسایگی دریاچه مئوریس است. سومی در همسایگی **هاتف‌آمون**. این دو نیز آبادی‌های **قابل** ذکرند.

۴۳- حال که به اندازه کافی درباره‌ی آمون گفته‌ام باید بیفزایم در میان مردم روزگار باستان هم پیشگویان و هم هاتف‌ها از احترام زیاد برخوردار بودند. اما حال بدان‌ها توجهی نمی‌شود زیرا رومی‌ها با **هاتف‌های سبیلا** بسنده می‌کنند. برای پیش‌بینی آینده به امعاء و احشاء حیوانات و پرواز پرندگان و رویدادهای نجومی رجوع می‌نمایند. به همین علت است با آنکه در گذشته برای هاتف آمون احترام داشتند حال بدان عنایت نمی‌شود. بهترین گواه این مدعا رفتار و کردار ثبت و ضبط شده اسکندر است، که با آنکه خریدار گونه‌های بی‌شمار تملق و چاپلوسی بود، باز هم حکایت از پاره‌ای اعتقادات ارزشمند او می‌کند. به هر حال **کالیسنتس** می‌گوید یکی از بلندپروازی‌های اسکندر این بود که از راه زمینی نزد هاتف آمون برود. شنیده بود **پرسئوس** و **هراکلس** در ایام پیشین چنین کرده بودند. با آنکه باد جنوبی وزیدن گرفته بود از **پاراتونیوم** بدان سو به راه افتاد. چون طوفان شن وزیدن گرفت راه گم کرد. اما باران آمد و جهت پرواز دو کلاغ باعث نجات او شد. این گفته و آنچه که در پایین خواهد آمد از همان تملق‌های معمولی است که تحویل اسکندر

می‌داده‌اند. کاهن اجازه داد که اسکندر تنها، آن هم با همان جامه‌ی معمول خود، وارد معبد شود. اما دیگران را ناچار ساخت تا لباس خود را عوض کنند. همه گفته‌های **هاتف** را از خارج از معبد شنیدند. حال آنکه اسکندر در داخل معبد بود. پاسخ‌های هاتف آمون برخلاف هاتف‌های **دلفی** و **برانخیدی**، با حرف و کلمه نبود بلکه سر تکان می‌داد و اشاره می‌کرد و **هاتف معبد** که نقش زئوس را را بازی می‌کرد، صراحتاً به اسکندر گفت که پسر او، یعنی زئوس، است. گالیستنس با هیجان می‌افزاید هرچند هاتف آپولو در میان برانخیدی‌ها، از زمانی که معبد توسط برانخیدهای طرفدار پارسیان در زمان خشایارشا غارت شد، خاموش شده بود و چشمه‌ی آنجا نیز خشکیده بود با آمدن اسکندر چشمه دوباره آبدار شد. نمایندگان میلیسان پیشگویی‌های زیادی را، نزد اسکندر، به ممفیس بردند و پیروزی او در حوالی **اربلا** و مرگ داریوش و شورش **لاسدمونی‌ها** را خبر دادند. می‌افزاید **اتنایس اریتره‌ای** از تبار والای اسکندر خبر داد و این زن پیشگو از طراز **سیبیل** باستانی اریتره‌ای‌ها بود. مورخان چنین می‌گویند.

۴۴- اوزایریس را در ایبدوس پرستش می‌کنند. در معبد اوزایریس، برخلاف دیگر ایزدان، مراسم آئینی جایز نیست که با او از خواندن و نواختن چنگ و زدن فلوت آغاز شود. پس از آبیدوس **دیوپولیس کوچک** و شهر **تنتیرا** واقع است. در اینجا برخلاف دیگرنقاط مصر مردم از تمساح بیزارند و آن را بدترین حیوانات می‌دانند. در دیگرنقاط با آنکه همگان از کینه‌وزی این حیوان و زیان‌ها و تجاوزهای او آگاهند معهذا او را حرمت می‌گذارند. اما مردم تنتیرا با تمام امکان‌ها در نابودی آن می‌کوشند. می‌گویند همانگونه که نوعی دشمنی طبیعی میان مردم **کیرینا** و خزندگان وجود دارد میان مردم تنتیرا و تمساح نیز دشمنی هست. مردم اینجا از تمساح وحشت ندارند. آنقدر دل و جرأت دارند که بی‌هراس از تمساح به رودخانه می‌روند و عرض آن را شنا می‌کنند. چون چندین تمساح برای نمایش به روم آوردند، چند نفر از مردم تنتیرا به آنان رسیدگی می‌کردند. در یکی از خیابان‌ها

مخزن آبی به عنوان صحنه نمایش درست کرده بودند. ترتیبی داده بودند تمساح از آن خارج شود و تن به آفتاب دهد تا تماشاچیان آنان را بنگرند. کسانی که تمساح‌ها را آورده بودند. نیز وارد آب می‌شدند و تمساح‌ها را با توری به محل آفتابگیری می‌آوردند تا دیده شوند سپس آنها را به آب می‌انداختند. مردم اینجا **آفرودیت** را پرستش می‌کنند و در پس معبد افرودیت معبد **ایزیس** قرار دارد. سپس به **تیفونیا** و آبراهه‌ی که به **کوپتوس** می‌رود می‌رسیم. شهری که میان مصری‌ها و عرب‌ها مشترک است.

۴۵- از برزخی که تا دریای احمر گسترش دارد باید گذشت تا در نزدیکی شهر **برنیکه** سردرآورد. شهر بندر ندارد اما، به مناسبت وضع مساعد برزخ، اسکله‌های مناسب پیدا می‌شود. می‌گویند **فیلادلفوس** نخستین کسی بود که با کمک سپاه این راه خشکی را احداث کرد. چون راه از بیابان بی‌آب می‌گذرد در عرض راه اقامتگاه‌های متعدد برای بازرگانان، که با شترها سفر می‌کردند، بنا کرد. انگیزه او در احداث این راه دشواری دریانوردی در دریای احمر، مخصوصاً برای آنان که از درونی‌ترین فرورفتگی‌های خلیج سفر می‌کردند، بود. تجربه نشان داد که احداث این راه کاروان‌رو تا چه اندازه سودمند بوده است. اینک تمام کالاهایی که از هند و عربستان و حبشه از طریق خلیج عربی می‌آید از این راه به **کوپتوس**، که بارانداز این گونه محمولات است، برده می‌شود. نه چندان دور از برنیکه شهر **میوس‌هرموس** است که پایگاه دریایی دریانوردان است. پس در هر دو طرف شهرهایی قرار دارند که مرزهای برزخ را تشکیل می‌دهند. اما این روزها آوازه کوپتوس و میوس هرموس بلند شده و بیشتر رفت‌وآمدها بدان‌جا است. در روزگار باستان کاروان‌های شتران شب‌هنگام سفر می‌کرد و مانند دریانوردان با هدایت ستارگان راه، می‌سپردند. همچون دریانوردان آب مورد نیاز خود را همراه داشتند. اما حالا آبگیرها ساخته‌اند و در ژرفای زمین آب انبار بنا کرده‌اند تا آب باران - هرچه هم اندک باشد - در آنها گردآوری و نگاهداری شود. این سفر شش یا هفت روز درازا دارد. در این برزخ

معدن زمرد نیز وجود دارد که اعراب برای به دست آوردن آن نقب‌های ژرف می‌زنند.

۴۶- پس از **اپولونوس‌پولیوس** شهر **تبس** است (حال دیوپولیس [شهر خدا] نامیده می‌شود) شهر «چندین صد دروازه دارد که از هر دروازه دویست رزمنده گردونه سوار به بیرون می‌تازند»*. وصف هومر از این شهر است. درباره‌ی ثروت شهر نیز می‌گوید «حتی درآمد تبس مصری که بزرگترین ثروت‌ها در آن گنجینه‌های نهفته است». دیگران هم درباره‌ی این شهر همین‌گونه سخن می‌رانند. آن را پایتخت و مرکز مصر می‌دانند. هنوز هم آثار عظمت و بزرگی آن پیدا است هشتاد استادیا درازی دارد. چندین معبد در آنجا هست که بیشتر آنها را کمبوجیه آسیب رساند. اما اکنون شهر به صورت مجموعه‌ای از روستاها درآمده. بخشی از آن در عربستان است، همان‌جایی که شهر بود. و بخشی از آن در دوردست رودخانه که محل ممنویوم بوده واقع است. در اینجا دو مجسمه عظیم وجود دارد که از سنگ یک‌پارچه تراشیده‌اند. یکی از آنها سالم است و دیگری بخش بالایی آن، از کمر به بالا، در اثر زلزله فروریخته است. عقیده دارند هر روز صدایی ضعیف از بخش پایین مجسمه، آنچه از تخت و پایه آن به جا مانده، شنیده می‌شود. من نیز آنگاه که همراه ئیلیوس کالوس، که با انبوه ملازمان و دوستان و سپاهیان، محل را بازدید می‌کرد بودم تقریباً در ساعت اول [بامداد] این صدا را شنیدم. اما نمی‌دانم این صدا از کرسی مجسمه برخاسته بود و یا از خود مجسمه. شاید هم یک نفر، از انبوه جماعتی که در آنجا حضور داشت از روی قصد این صدا را از خود درآورد. اظهار نظر قطعی نمی‌توانم بکنم. اما به علت عدم اطمینان به علت این صدا ناچارم هرچیزی را بپذیرم جز اینکه از سنگ‌های جامد صدا برآید. بالای ممنونیوم غارهایی است تراشیده در سنگ که آرامگاه شاهان است. این آرامگاه‌های از سنگ درآورده شده، ۴۰ عدداند. ساختمانی شگفت‌انگیز بوده و بسیار چشمگیرند. در میان پاره‌ای آرامگاه‌ها بر تک ستون‌های سنگی [ابلیسک] هرم مانند کتیبه‌هایی

* ایلیاد، کتاب نهم، بند ۳۸۳./

است که بر آنها نوشته شده‌این شاهان چه اندازه ثروتمند بوده‌اند. قلمرو آنان تا سکاها و باکتریان‌ها و هندیان و یونیه امروز ادامه داشته. مبالغی را که باج دریافت می‌کرده‌اند و تعداد سپاهیان آنان که به یک میلیون نفر می‌رسیده، در این کتیبه‌ها آمده است.* کاهنان اینجا بیشتر فیلسوف و منجم بوده‌اند. این منجمین بودند که به مردم یاد دادند که وقت را با روز و آفتاب و نه با قمر، اندازه بگیرند. به دوازده ماه سی‌روزه سال هر سال پنج روز افزودند. چون طول هر سال کسری از روز بیشتر از آن است که در بالا گفته شده دوره‌ای را ابداع کردند که به اندازه کافی روز و یا سال تمام و کمال داشت که از کسرهای اضافی بر سال یک روز کامل به دست آید.** این نوع دانش و خرد مخصوص را به **هرمس** منسوب می‌دارند. زیباترین دختر برجسته‌ترین خاندان را، وقف زئوس که بیشترین حرمت را برایش قائلند، می‌نمایند و آنان را **پالاد** می‌خوانند که معنایش «کاهنه‌ی باکره» است. تا زمانی که عادت ماهیانه نشده‌اند خودفروشی می‌کنند و با هرکسی که رغبت داشته باشند هم‌آغوش می‌شوند. اما پس از آنکه عادت ماهیانه شدند یا به اصطلاح طاهر شدند، ازدواج می‌کنند. اما پیش از آنکه ازدواج کنند و بعد از دوره‌ی خودفروشی، به عنوان تجلیل برای آنان مراسم تشییع به عمل می‌آورند.

۴۷- پس از تبس شهر **هرمونتیس** است که در آنجا هم آپولو پرستش می‌شود و هم زئوس. در اینجا نیز گاو نری را نگاهداری می‌کنند. سپس شهری است که تمساح را حرمت می‌گذارند. پس از آن **لاتوپولیس** که در آن‌جا آتنه و پس از او ماهی پوزه‌دراز مصری را پرستش می‌نمایند. آنگاه شهر **ایلیتویا** و معبد آن. در طرف دو رودخانه شهر **شاهین** واقع شده که در آنجا شاهین‌پرستی مرسوم است و بعد **اپولونوس‌پولیس** که مردم آنجا نیز با تمساح دشمن‌اند.

۴۸- اما درباره‌ی شهرهای **سینه** و **الفانتین**. اولی شهری است در مرز مصر و

---

*- به قیاس اسامی سرزمین‌ها یعنی سکاها و باکتریای‌ها و هندیان و یونیه‌ای‌ها یادآور کتیبه‌های آرامگاه‌های شاهان هخامنشی است (م).

**- دوره مشهور به دوره سوتیسی که در آن ۲۴۶۰ سال شمسی = ۲۴۶۱ سال مصری، نک، رحیم‌زاده ملک، دانشنامه خیامی، صفحات ۴۳۸-۴۲۵ «رساله کشف حقیقت نوروز» منسوب به خیام، تهران، ۱۳۷۷.

حبشه و دومی جزیره‌ای است در نیل، که در فاصله‌ی نیم‌استادیایی برابر سینه قرار دارد. شهری که معبد **کنوفیس** در آنجاست، و مانند ممفیس، مقیاس اندازه‌گیری آب نیل، یا نیلومتر، دارد. نیلومتر چاهی است در ساحل نیل که با سنگ‌های کاملاً با یکدیگر جفت شده ساخته‌اند. در آن نشانه‌ها کار گذاشته شده که بیشترین و میانگین وکمترین مقدار بالا آمدن آب نیل را معلوم می‌دارد. کسانی که مراقبت از این نشانه‌ها را بر عهده دارند آنچه را اندازه می‌گیرند به دیگرمردم خبر می‌دهند تا همگان بدانند. از این نشانه‌ها و از آنچه در روزهای پیش مشاهده کرده‌اند می‌توانند قبلاً خبر دهند که میزان طغیان بعدی نیل چه خواهد بود. این اطلاع نه تنها برای کشاورزان سودمند خواهد بود تا بدانند آب چقدر است تا توزیع شود و سنگ‌چین‌ها و آبراهه‌ها را مرمت کنند و دیگر این نوع مطالب بلکه از دیدگاه درآمدهای سال آینده‌ی فرمانروایان نیز مفید می‌افتد. هرچه طغیان بیشتر باشد درآمدهای نیز بیشتر می‌شود. اما در سینه چاهی است که با آن روز **انقلاب تابستانی** را تعیین می‌کند. دلیل این امر این است که این ناحیه چون روی خط استوا است شاخص آفتابی به هنگام نیمروز سایه نمی‌اندازد. زیرا اگر از ناحیه‌ی ما - مقصودم یونان است - رو به جنوب برویم در سینه است که آفتاب عمودی بر سر ما می‌تابد و باعث می‌شود که در نیم‌روز شاخص آفتابی سایه نداشته باشد. آن هنگام که آفتاب عمود بر سر ما بتابد اشعه‌ی آن نیز در ته چاه آب‌دار، هرچند هم که می‌خواهد عمیق باشد، می‌افتد زیرا ما نسبت به زمین قائم هستیم و چاه نیز نسبت به سطح زمین قائم است. از این نقطه سه گردان سپاه پاسداری می‌کنند.

۴۹- اندکی بالاتر از الفانتین آبشار کوچک است که قایق‌رانها روی آن برای فرمانروا نمایش می‌دهند. آبشار در میان رودخانه است و برآمدگی صخره‌ای است که روی آن مسطّح است. آب رود چون از این سطح می‌گذرد گویی در پرتگاهی فرو می‌ریزد. اما در دو سو، نزدیک به خشکی، نهرهایی است که معمولاً از طریق آنها به بالادست رودخانه کشتی می‌رانند. قایق‌ها از این طریق به بالای آبشار می‌روند و آنگاه با قایق از پرتگاه سقوط می‌کنند. قایق و آنان که در آن هستند آسیب نمی‌بینند.

اندکی بالاتر از آبشار **فیلیه** است که آبادی مشترک حبشه‌ای‌ها و مصری‌ها است و مانند الفانتین بنا شده و با آن هم‌اندازه است. در آن‌جا معبدهای مصری است. در اینجا نیز پرنده‌ای را حرمت می‌گذارند که هرچند آن را شاهین می‌خوانند اما به نظر من هیچگونه شباهتی به شاهین کشور ما و یا مصری ندارد. از شاهین بسیار بزرگتر است و پر و بال آن رنگ‌های گوناگون دارد. گفتند پرنده‌ای حبشی است و از آنجا آورده می‌شود. پرنده‌ای را که به ما نشان دادند به سبب بیماری نیمه‌مرده بود.

۵۰- با ارابه از سینه، از طریق راهی بسیار صاف، به فیلیه رفتیم. فاصله‌ای تقریباً یکصد استادیا. در تمام طول راه در هر دو سو در بسیاری از جاها سنگ‌هایی هرم شکل کارگذاشته بودند. بزرگ و گرد و بسیار صاف و تقریباً استوانه‌مانند. از سنگ سیاه و سختی که از آن ساروج می‌سازند درست شده‌اند. روی آن سنگ، سنگ کوچک‌تری و روی آن نیز سنگی باز هم کوچک‌تر نهاده‌اند. گاهی تنها یک سنگ بود. بزرگ‌ترین آنها قطری کمتر از دوازده پا نداشت. اما بیشتر آنها نصف این اندازه بودند. سوار بر **پاکتون** به جزیره رفتیم. پاکتون زورق کوچکی است که از ترکه بید می‌سازند و مانند سبد بافته شده است. هرچند ما در آب ایستاده و یا مثل اینکه روی تخته‌ای باریک نشسته بودیم و با ترس و هراس رود را طی کردیم ولی خطری نداشت مگر اینکه زورق واژگون می‌شد.

۵۱- در تمام سرزمین مصر نخلی که میوه خوب بدهد نیست. در نواحی دلتا و اسکندریه خرمایی به دست می‌آید که برای خوردن مناسب نیست. اما نخل‌های **تبایس** میوه بهتر دارند. شگفت‌انگیز است که سرزمینی هم‌عرض جغرافیایی با یهودیه و هم‌مرز با آن - مرادم سرزمینی دلتا و اطراف اسکندریه است - تا این اندازه با یهودیه تفاوت داشته باشد. در یهودیه افزون بر دیگر خرماها نوعی خرما تولید می‌شود که حتی از همتای بابلی آن لذیذتر است. در تبایس نیز مانند یهودیه دو نوع خرما به دست می‌آید. اما آنچه در تبایس حاصل می‌شود خرمایی سخت است. در اینجا جزیره‌ای است که مخصوصاً خرمای خوب تولید می‌کند و یکی از

منابع بزرگ درآمد فرمانروای مصر است زیرا از املاک سلطنتی بوده و هیچ مالک خصوصی در آن شرکت ندارد، اما اکنون متعلق به فرمانروای مصر است.

۵۲- هرودوت و دیگران یاوه‌سرایی فراوان می‌کنند تا بر شگفت‌انگیزی داستان‌هایی که می‌گویند بیفزایند تا شاید، مانند سرود و یا نوایی، شنیدن آن را دلپذیر سازند. مثلاً اصرار دارند که سرچشمه‌های نیل در همسایگی جزیره‌های نزدیک سینه و الفانتین است (در اینجا چندین جزیره است). یا اینکه در اینجا نهری است که ژرفای آن پایان ندارد. در درازای رود نیل جزیره‌های بسیار است که به هنگام طغیان پاره‌ای از آنها، کاملاً و بقیه بعضاً، به زیر آب می‌رود. اما بخش‌های مرتفع این جزیره‌ها را با لوله‌های پیچ‌دار آبیاری می‌کنند.

۵۳- مصر از همان آغاز صلح‌طلب بوده است. زیرا از یک‌سو خودکفاست و از سوی دیگر هجوم از خارج بدان دشوار است. در شمال دریایی بی‌بندر و بی‌لنگرگاه و دریای مصر از آن پاسداری می‌کند. در مشرق و غرب بیابان‌های کوهستانی عربستان و لیبیا حافظ آن است. بخش باقیمانده در جنوب زیستگاه **تروکلودیت‌ها، بلمی‌ها، نوبی‌ها** و **مگاباری‌ها** و آن حبشه‌ای‌های است که در بالادست **سینه** بسر می‌برند. اینها تمام عشایرند. جمعیت زیاد ندارند. ستیزه‌جو نیستند. پیشینیان چنین نمی‌پنداشتند زیرا گاهی مانند راهزنان به اشخاص بی‌دفاع حمله می‌کردند. اما آن حبشه‌ای‌هایی که در نواحی جنوبی‌تر و **مروی** می‌زیند آنان نیز کم‌جمعیت‌اند. چون همان‌گونه که گفته‌ام در باریکه‌ی درازناک کنار رودخانه زندگانی می‌کنند. هیچگاه به صورت جمعیتی انبوه گرد هم نمی‌آیند. جنگ‌افزار خوب ندارند. آداب جنگ را نمی‌دانند. با نوع دیگر زندگی آشنا نیستند. هم‌اکنون نیز تمام سرزمین مصر طالب آرامش و صلح است. دلیل صدق این مدعا این است که رومی‌ها مرز جنوب مصر را با سه گُردان، که کامل هم نیستند، پاسداری می‌کنند. یک بار که حبشه‌ای‌ها جرأت کردند بدان‌ها حمله کنند کشور خود را دچار خطر کردند. دیگر نیروهای مسلّح رومی در مصر به همین تعداد و اندازه‌اند. تا به‌حال حتی یک بار

هم نیاز پیدا نشده که همین نیروی ناچیز در یک‌جا متمرکز شده و به کار گرفته شود. هرچند جمعیت مصر بسیار است اما مصری اهل جنگ و ستیز نیست. اقوام اطراف نیز همین‌گونه‌اند. **کرنلیوس گالوس** نخستین فرمانروایی بود که قیصر برای مصر منصوب کرده بود. او به شهر **هرون‌پولیس** که شوریده بود حمله برد و با معدودی سرباز آنجا را تصرف کرد. اندکی بعد به علت باج در تبایس فتنه‌ای برپا شد که در کوتاه‌ترین زمان خاموش شد. بعدها که جمعیت بی‌شمار اسکندریه علیه **پترونیوس** قیام کردند وبه سوی او سنگ انداختند تنها با نیروی محافظین شخصی خود شورش را سرکوب کرد. چندنفری را کشت. و همه‌چیز آرام شد. پیش از این گفتم که ئیلیوس کالوس چگونه با بخشی از نیروی مسلح مستقر در مصر به عربستان حمله برد و پی برد مردم آنجا نیز اهل جنگ و ستیز نیستند. به تحقیق اگر **سیلایوس** به وی خیانت نکرده بود تمام **عربستان فلکیس** را تصرف کرده بود.

۵۴- اما حبشه‌ای‌ها که شنیده بودند بخشی از نیروهای مسلّح رومی را ئیلیوس‌گالوس برای حمله به عربستان برده است جرأت یافتند به تبایس و پادگان سه‌گردانی آن ناگهان یورش آوردند. با غافلگیری سینه و الفانتین و فیلیه را تصرف کردند. مردم آنجا را به اسیری بردند. مجسمه قیصر را سرنگون ساختند. اما پترونیوس با ده‌هزار نفر پیاده و هشتصد سوار به مقابله سی‌هزار نفر شتافت. آنان را مجبور ساخت تا به شهر **پسلخیس** بگریزند. سفیرهایی فرستاد تا آنچه را برده بودند پس گیرند و جویا شوند که چرا جنگ را آغاز کرده‌اند؟ چون جواب دادند که فرمانداران محل بدان‌ها ستم کرده‌اند، پاسخ داد که اینان اداره کننده کشور نبوده قیصر بزرگترین مقام است. سه روز مهلت خواستند تا مشورت کنند. چون آنچه راکه می‌بایست بکنند انجام ندادند بدان‌ها حمله کرد. مجبور شدند جنگ کنند. بسیار زود از میدان جنگ گریختند. زیرا نه آداب جنگ را می‌دانستند و نه جنگ‌افزار مناسب داشتند. سپرهای بیضی شکل داشتند که از پوست خام بود. پاره‌ای تبر داشتند و بعضی نیزه و برخی شمشیر. گروهی به شهر پناه بردند. بقیه فرار کردند.

جمعی نیز به جزایر مجاور پناه بردند. از راه‌آبه‌ای که به علت جریان آب تمساح زیاد نداشت گذر کرده بودند. امرای حبشی از جمله فراریان بودند. اینان فرمانبردار شهبانوی حبشه **کانداسه** بودند. زنی مردمانند که یک چشم او کور بود. پترونیوس با زورق و قایق از روی آب آنان را تعقیب و دستگیر کرد و به اسکندریه فرستاد. به پسلیخیس نیز حمله برد. آنجا را نیز تصرف کرد. از پسلیخیس به **پرمنیس** شهری حصاردار رفت. در این راه از میان تپه‌های شنی عبور کرد. در اینجا بود که طوفان شن سپاه همراه کمبوجیه را از پای درآورده بود. دژ را در همان یورش اول تصرف کرد. آنگاه عازم **تاپانا** شد. **تاپانا** مقر سلطنتی شهبانو کانداسه بود. پسرش در آنجا بود. شهبانو در کاخی نزدیک بسر می‌برد. با آنکه سفیر فرستاد و تقاضای صلح و دوستی کرد و پذیرفت که اسیرها و مجسمه‌ای را که از سینه برده بود پس دهد پترونیوس حمله برد و ناپاتا را - که پسر شهبانو از آنجا گریخته بود - تصرف کرد. آنجا را با خاک یکسان ساخت. پس از اسیر کردن ساکنان ناپاتا، با آنچه به غنیمت گرفته بود، بازگشت. به این نتیجه رسیده بود که گذر کردن از نواحی بعدی دشوار خواهد بود. اما **پرمنیس** را مستحکم ساخت. پادگانی چهارصد نفره، با تدارکات مورد نیاز، در آنجا مستقّر ساخت. آنگاه عازم اسکندریه شد. اما اسیران: پاره‌ای را به عنوان غنیمت فروخت. هزار نفر را برای قیصر، که به تازگی به **کانتابریا** بازگشته بود، فرستاد. بقیه از بیماری مردند. دراین اثنا کانداسه با هزاران نفر به پادگان حمله آورد. پترونیوس به کمک پادگان شتافت و زودتر بدان‌جا رسید. پس از آنکه با انواع تمهیدات امنیت را برقرار کرد سفرایی نزد او آمدند. اما به آنان گفت که باید نزد قیصر بروند. سفیران گفتند نمی‌دانند قیصر کیست و او را کجا باید یافت. برای آنان راهنما و همراه تعیین کرد. به جزیره **ساموس** که قیصر بدان‌جا رفته بود تا به سوریه رفته و **تیبریوس** را به ارمنیه اعزام دارد، رفتند. چون سفیران تقاضاهای خود را به عرض رساندند قیصر نه تنها تمام تقاضاهای آنان را برآورد بلکه خراجی را هم که بر آنها مقرر داشته بود بخشید.

در اینجا بخش اول کتاب هفدهم که مربوط به مصر بود تمام می‌شود بخش دوم این کتاب درباره حبشه است چون هیچ‌گاه به تصرف هخامنشیان درنیامده بود ترجمه نشد.

فهرست اعلام تاریخی (اشخاص و اقوام) و جغرافیایی[1]

نامهایی که جنبه جغرافیایی دارد با علامت * مشخص شده است

«آ»

آبوس،* کوه، Abus. Mt.، ۵۵
آپوباترا، Apobathra، ۱۳۷
آپولنیوس مالاکوس، Apolionius Malacus، ۲۲۱، ۲۲۸
آپولو کلاریوس، Apollo Clarius، ۲۰۳
آپولونیاتیس،* Apolloniatis، ۱۱۶، ۳۲۳، ۳۳۱
آپولونیدس، Apollonides، ۴۹، ۵۶
آپولونیس،* Apollonis، ۲۰۹
آپولونیوس، Apollonius، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۵۶، ۳۵۹
آپولوی کاتانیا، Apollo Cataonia، ۶۷
آپیس، Apis، ۴۱۵، ۴۲۱
آتارکاتیس، Atargatis، ۳۴۶
آتاسی، Attasi، ۳۵
آتروپاتی، Atropati، ۵۷
آتش‌زاده، ۱۸۴
آتنئوم، Athenaeum، ۱۹۱، ۲۰۰
آتنا،* Athena، ۲۳۸
آتندوروس، Athenodorus، ۲۴۷
آتنه کیرهستیس، Athene Cyrrhestis، ۳۵۰
آتنه لیندیا، Athene of Lindia، ۲۲۰

۱- گاهی میان تلفظ فارسی و تلفظ انگلیسی اختلافاتی جزیی دیده می‌شود. مترجم هرجا که دچار تردید شد به اصل یونانی مراجعه کرد. مأخذ متن یونانی است.

آتنه،Athene، ۱۴۲، ۲۲۰، ۳۴۲
آتنی، Ateni، ۴، ۸۰، ۱۷۶
آتنیوس، Athenaeus، ۲۴۱
آتوریا، Aturia، ۳۳۱، ۳۳۲
آخائی، Achaea، ۳۸، ۱۱۴، ۲۴۳
آخائی‌ها، Achaen، ۴
آخیلس، Achilles، ۷
آخیلیوم، Achilleium، ۷
آخیوم، Achaeium، ۱۵۱
آدرمی‌تیوم، Adramyttium، ۱۵۱
آدیاتریکس، Adiatorix، ۹۵
آرامیان، Arambians، ۳۹۴
آرامیان، Aramaens، ۳۹۴
آرخوتی،* ۳۵
آرخوزیا،* Archosia، ۳۸
آرسینوی،* Arsinoe، ۲۴۰، ۳۸۰
آرسیونه،* ۲۵۶
آریاراتس، Ariarates، ۶۴
آریا،* Aria، ۳۸، ۳۹
آریانا،* Ariana، ۴، ۲۶۲، ۳۰۶
آریانی‌ها، Arians، ۵۰، ۳۱، ۳۵
آریستوبولوس، Aristobulus، ۲۹
آریستیس، Aristeas، ۱۳۴
آری، Arii، ۳۱۱، ۳۱۲
آستیاک مادی، Areius، ۳۲۱
آستیاگس، Astyages، ۵۰
آسوس، Assus، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۶۰
آسیان، Assians، ۱۵۴
آسیریکا، Assyrica، ۲۲۲
آسی‌ها، Asii، ۳۲
آشوری، ۷۶
آشوریان، ۵۰
آفرودیت‌اپتوروس، Afrodite Apaturus، ۸
آفرودیت، Aphrodit، ۴۲۶، ۴۳۷
آگاتارکیدس، Agatharcides، ۳۸۶
آلازانیوس،* Alazanius، ۱۶
آلازونس،* Alazones، ۸۳
آلازونیا،* Alazonia، ۸۶
آلازیا،* Alazia، ۸۴
آلبانیا،* Albania، ۳، ۱۱، ۱۵
آلتس، Altes، ۱۲۹
آمازونس، Amazones، ۸۳
آمازون‌ها، Amazons، ۲۱، ۸۰
آماسیا،* Amasia، ۵، ۷
آمانوس، Amanus، ۴۶، ۳۳۲
آمفیلخوس، Amphelichus، ۲۰۳
آمورویوم،* Amorium، ۱۱۸
آمون، Amon، ۴۰۴، ۴۲۹
آمونیا، Amonia، ۴۱۵
آناخارسیس، Anacharsis، ۲۷۰
آنایتیس،* Anaïtis، ۳۲
آنتالیا،* Antalia، ۲
آنتموس، Anthemus، ۱۹۶
آنتنور، Antenor، ۱۵۷
آنتوگونیا،* Antigonia، ۱۴۲، ۱۴۷، ۳۴۹
آنتونی، Antony، ۴۹، ۵۸، ۶۱، ۷۲، ۱۹۶
آنته‌موسیا،* Anthemusia، ۳۴۶
آنته‌ها، Anthes، ۲۲۲
آنتی‌پاتر دربتس،* Antipater Derbetes، ۲۵۳
آنتی‌پاتر، Antipater، ۳۵۹
آنتی‌تاروس،* Anti Taurus، ۴۶، ۵۵، ۶۵
آنتی‌رودس،* Antirhodos، ۴۱۰
آنتی‌فره،* Antiphrae، ۴۱۵
آنتی‌کاسیوس،* Anticasius، ۳۵۱
آنتی کراگوس،* Anticragus، ۲۳۵
آنتی‌کیتس، Anticeites، ۶، ۷
آنتی‌گونوس، Antigonus، ۱۰۴، ۲۲۴
آنتی لیبانوس،* Antilibanus، ۳۳۸
آنتیوخوس، Antiochus، ۷۱
آنوبیس، Anubis، ۴۲۴
آنیتوخوس هیراکس، Antiochus Hierax، ۳۵۴
آنی، Anea، ۳۳۳
آیدا، کوه،* Ida، ۱۱۵

«الف»

ابا، Aba، ۲۴۵
ابدرا،* Abdera، ۵۹، ۲۰۵
ابرتنه، Abrettenê، ۱۱۶، ۱۱۷
ابنوتیخوس، Abonuteichus، ۷۸
ابوداس،* Obodas، ۳۹۱
ابوراس،* Aborras، ۳۴۶
ابیدوس،* Abydous، ۱۲۴، ۱۹۳، ۴۳۴، ۴۳۵
ابیدیاسنی،* Obidiacenis، ۸
ابیکوس، Abeacus، ۲۵
ابیه، Abii، ۸۸
اپاتروم، Apaturum، ۸
اپارنیان‌های، Aparnian، ۳۷
اپاسیاکی، Apasiacae، ۳۵
اپاما، Apama، ۱۱۹
اپامیه کیبوتوس،* Apaneia Cibotus، ۱۱۸
اپامیه،* Apameia، ۳۶، ۵۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۸۴، ۲۲۱، ۳۴۸
اپای‌تی، Appaïtae، ۸۲
اپرنی، Aparni، ۲۷، ۳۲
اپلس،* Apelles، ۲۰۳، ۲۲۴
اپلیکون، Apellicon، ۱۵۸، ۲۰۵
اپوئیکوس، Apoecus، ۱۹۱
اپولودروس، Apollodorus، ۳۶، ۱۸۰
اپولودریان‌ها، Apollodoreians، ۱۸۰
اپولو، Apollo، ۳۳۵، ۳۸۱
اپولونسی، Apollonnesi، ۱۷۱
اپولون کیلیایی، Apollocillaen، ۱۶۳
اپولونوس پولیس،* Apollonospolis، ۴۳۸، ۴۳۹
اپولونیاس،* Apollonas، ۱۱۸
اپولونیا،* Apollonia، ۷۳، ۱۸۰، ۳۵۲، ۳۶۷
اپولونیس،* Apolonis، ۱۷۹، ۱۸۰
اپولوی اکتیوس، Apollo Actaeus، ۱۳۳
اپولوی تیمبرئان، Apollo Thymbraean، ۱۴۸
اپولوی دیدمیوس، Apollo Didymeus، ۱۹۲
اپولوی سمینتیان، Apollo Sminthian، ۱۵۱
اپولیونیاتیس، Apollioniatis، ۵۱
اپیا،* Apia، جلگه ۱۶۸
اپیتمیوس،* Epitimaeus، ۲۰۱
اپیتوس،* Aepytus، ۱۹۰
اپیدائوروس،* Epidaurus، ۱۰۶
اپیروس، Epirus، ۳۶۷
اپیستروفوس،* Epistrophus، ۸۳، ۸۴، ۱۲۸، ۱۶۲
اپیفانس، Epiphanec، ۴۱۱
اپیکتتوس،* Epictetus، ۶۴
اپیک - تتی، Epicteti، ۱۰۰
اپیکور، Epicurus، ۱۹۸، ۳۶۱
اتابیریس،* Atabyris، ۲۲۰
اتارا،* Athara، ۳۹۴
اتارگاتیس، Atargatis، ۳۹۴
اتارنیتی، Atarneitae، ۱۶۲
اتالوس فیلادلفوس، Attalus Philadelphus، ۲۳۷
اتالوس فیلومتر، Attalus Philometor، ۲۰۸
اتالوس، Attalus، ۱۷۸، ۱۷۹
اتالیا،* Attaleia، ۲۳۷
اتالیک، Attalic، ۷۵، ۱۳۳
اتاماس،* Athamas، ۱۹۱
اتامانتیس،* Athamantis، ۱۹۱
اتانائیس،* Athenaïs، ۲۰۷
اتربیته،* Athribite، ۴۲۰
اترنئوس* Atarneus، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۶
اتروپاتس، Atropats، ۴۹
اتروپات ماد،* Atropatian Media، ۲۴
اتروپاتیان، Atroppitian، ۴۷، ۴۹
اترولا،* Athrula، ۳۹۱
اتریبیس، Athribis، ۴۲۰
اتسیان، Etesian۲۶۴، ۲۶۶، ۴۰۷
اتم، Atom، ۳۵۸
اتمونیوس، Athmoneus، ۳۳۳
اتنا، Athena، ۱۹۶
اتنایس اریتره‌ای، Athenaïs, Erythraean، ۴۳۶

اتوکولوس، Athenocles، ۸۰
اتیوس، Athenaeus، ۱۷۹
اتولیکوس، Autolicus، ۷۹
اته‌پوریکس، Ateporix، ۹۶
اتیدموس، Euthydemus، ۲۲۶
اتیک،* Atic، ۲۱۰
اتیکوس، Ethicus، ۱۸۰
اتیمبرادوس،* Athymbradus، ۲۱۳
اتیمبروس،* Athymbrus، ۲۱۳
اتیورین‌ها، Ituraeans، ۳۵۶
اتیه،* Attea، ۱۵۵
اخئیوس، Achaeus، ۱۷۸
اخاراکا،* Acharaca، ۱۲۰
اخاراکه،* Acharaca، ۲۱۲، ۲۱۳
اخایا، Achia، ۹
اخیکاروس، Achaecarus، ۳۶۵
ادادا،* Adada، ۱۱۰
ادا،* Ada، ۲۲۲، ۲۲۳
ادجر،* Adjer، ۳۷۰
ادراپسا،* Adraspsa، ۳۱۳
ادراستوس،* Adrastus، ۱۳۱
ادراستیا،* Adrasteia، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۵۳
ادرامیتنه،* Adramyttene، ۱۵۵
ادرامیتیوم،* Adramythium، ۱۲۴، ۱۲۶
ادرامیتیوم،* Adramyttium، ۱۵۳
ادریاتیک،* Adriatic، ۷۶
ادسا،* Edessa، ۳۴۶
ادومیان‌ها، Idumaeans، ۳۴۸
ادوبوگیون، Adobogion، ۱۸۰
ادور، Ador، ۵۷
ادونیس، Adonis، ۳۵۶
ادیابن، ۵۹
ادیابن، Adiabene، ۵۹
ادیابنه،* Adiabene، ۲۱، ۳۳۱، ۳۴۲
ادیاتوریکس، Adiatorix، ۷۴
ادی، Adae، ۱۷۵
ادیمنتوس، Adeimantus، ۱۳۵
اراتوستنس، Eratosthenes، ۱، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۹۷
اراتوس، Aratus، ۲۴۴
اُراتیس، Oroatis، ۳۱۶، ۳۱۹
اراخوتی،* Arachoti، ۳۱۱
اراخوتی،* Arachoti، ۳۱۰
ارادوس،* Aradus، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۷۰
ارارنی، Araren̂e، ۳۹۰
اراستوس، Erastus، ۱۵۸
اراسوس، Arasus، ۱۱۰
اراسیستراتین، Erasistrateian، ۱۲۲
اراکسس،* Araxes، ۳، ۱۸، ۳۴، ۳۵، ۴۹، ۵۵، ۳۱۹
اراکسنه،* Araxene، ۵۵
اراکسنه،* Araxen̂e، ۲۸
اراگوس،* Aragus، ۱۵
ارباکس،* Arbaces، ۳۳۲
اربلا،* Arbela، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۳۶
اربلوس، Arbelus، ۳۳۳
اربیس، Arbis، ۳۰۶
اربی‌ها، Arbies، ۳۰۶
ارتابازوس، Artabazus، ۱۱۹
ارتاس، Aretas، ۳۹۰
ارتاکسنه،* Artaxata، ۵۵، ۵۶، ۵۷
ارتاکسیاس، Artaxias، ۶۰
ارتاکنه،* Artacene، ۳۳۳
ارتاکه، Artace، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۹۳
ارتاگراس، Artagras، ۵۷
ارتانس سوفنه‌ای، Artanes Sophenian، ۶۱
ارتاوازدس، Artavasdes، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۱
ارتریان‌ها، Eretrians، ۳۴۵
ارتکسیاسته،* Artaxiasata، ۵۷
ارتکسیاس، Artaxias، ۵۶
ارتمیتا، Artemita، ۳۹، ۳۴۱
ارتمیدوروس معاصر استرابو، Artemidorus، ۱۰، ۲۴۸، ۳۷۵
ارتمیس استیرایی، Artemis of Astyra، ۱۵۵،

۱۶۴
ارتمیس افسوسی، Artemis of Ephesus، ۱۹۹
ارتمیس پارسی، Artemis, Persian، ۶۸
ارتمیس پرگه‌ای، Artemis of Pergaea، ۲۳۷
ارتمیس تاروپولوس، Artemis Tauropolus، ۶۶
ارتمیس ساراپدونی، Artemis of Sarapedon، ۲۵۰
ارتمیس کلوئه‌ای، Artmis of Coloê، ۱۸۱
ارتمیس، Artemis، ۱۳۳، ۱۹۳، ۲۰۰، ۳۳۵، ۳۴۲
ارتمیسیا، Artemisia، ۲۲۲
ارتوسا، Arethusa، ۳۵۲، ۳۵۳
ارتوسپانه،* Ortospana، ۳۵
ارته‌کینه،* Artacaëna، ۳۸
ارته‌میدروس، Artemidorus، ۲۰۰
ارته‌میس لئوکفرینه،* Artemis Leucophryenê، ۲۱۰
ارته‌میسیوم، Artemisium، ۲۱۵
ارتیراس،* Erythras، ۲۰۶
ارتیس،* Artis، ۱۹۰
ارختی،* Arachoti، ۳۰۸
ارخدموس، Archedemus، ۲۴۷
ارخلائوس، Archelaüs، ۶۴، ۹۱، ۱۲۵، ۲۴۲، ۴۱۲
ارخلیخوس، Archilochus، ۸۳، ۲۱۰
ارخوتی،* Archoti، ۳۵
ارخیستنه، Orchistenê، ۵۵
ارخی‌ها، Arrech، ۸
اردن،* Jordan، ۳۵۵
اردیان‌ها، Aradians، ۳۵۳
ارد، Orodes، ۲۸۱، ۳۴۷
ارساکز، Arsaces، ۳۷، ۹۷
ارسس،* Arses، ۳۲۹
ارسوس،* Eressus، ۱۷۰
ارسینوی،* Arsinoê، ۱۷۸، ۲۴۱، ۲۵۸، ۳۷۵، ۴۲۰
ارشک‌ها، Arsaces، ۲۸۱، ۳۴۷
ارکادیا،* Arcadia، ۱۲۵، ۱۵۷، ۳۳۴
ارکادیانی،* Arcadian، ۱۶۷
ارکتون - اروس،* Arcton-Oros، ۱۱۶
ارکسانه،* Araxate، ۵۷
ارکسنه،* Araxene، ۵۵، ۶۰
ارکونسوس،* Arconnesus، ۲۰۵، ۲۲۲
ارکه‌سیلائوس، Arcesilaüs، ۱۶۶
ارکیوتوس، Arceuthus، ۳۵۰
ارگاناوت، Argonauts، ۲۲۱
ارگانتونیوم،* Arganthonium، ۱۰۱
ارگنوم،* Argennum، ۲۰۶
ارگوس،* Argaeus، ۶۸، ۲۱۸، ۲۲۹
ارگو، Argo، ۱۰۱
ارگوناوت‌ها، Argonauts، ۱۱۶
ارگیریا،* Argyria، ۸۶، ۱۵۱
ارگینوسیه،* Arginussae، ۱۶۶، ۱۶۹
ارگیوها، Argives، ۲۱۲
ارمیان‌ها، Erembians ۳۹۴
ارمنوس،* Armenus، ۲۱، ۵۹
ارمنه،* Armene، ۷۸
ارمنیوم،* Armenium، ۲۱
ارمنی‌ها، Armenians، ۲
ارمنیه،* Armenia، ۳، ۴۶
ارمینویم،* Arminium، ۵۹
اُرنیتس، Ornites، ۳۵۹
ارنیوس،* Arnaeus، ۸۵
اروری،* Arourae، ۴۰۰
اروما،* Aroma، ۲۱۳
اریاتوس، Ariathres، ۱۷۹
اریاراتس، Ariarates، ۶۹
اریامازس، Ariamazes، ۴۱
اریتراس، Erythras، ۳۷۱، ۳۸۷
اریتره‌ای‌ها،* Erythreans، ۲۰۵، ۲۰۶
اریترینی، Erythrini، ۷۷
اریتری،* Erythrae، ۱۹۱
اریحا،* Jericho، ۳۸۷
اریختونیوس، Erichthonius، ۱۵۳

اریسبا،* Arisba، ۱۳۶، ۱۹۳
اریسبی، Arisbê، ۱۳۵
اریستارخوس،Aristarchus، ۱۵۹، ۲۱۴
اریستس،* Aristes، ۳۷۱
اریستوبولوس، Aristabolus، ۴۱، ۳۶۵
اریستوپاترا، Aristopatra، ۲۸۰
اریستودموس،Aristodemus، ۵، ۲۱۴
اریستوس،Aristus، ۲۵۶، ۳۲۱
اریستوکلس، Aristocles، ۲۲۱
اریستون، Ariston، ۴۰۴
اریستیس، Aristeas، ۱۹۸
اریکس،* Eryx، ۱۵۷
اری،* Arri، ۲۰۶
اریماسپیان‌ها، Arimaspians، ۲۶، ۱۳۴
اریموس،* Arimus، ۱۸۳
اریمی، Arimi، ۹۰، ۱۲۱
ارینوس،* Erineus، ۱۴۷، ۱۴۸
اریوبارزانس، Ariobarzanes، ۷۲
اریوس،* Areius، ۴۱
اریوس،* Arius، ۳۸، ۲۴۲
اریوسیا، Ariusia، ۲۰۷
اریون، Arion، ۱۷۰
اری‌ها، Arris، ۳۱۱
ازارا،* Azara، ۵۵، ۳۴۲
ازاریتیا، Azaritia، ۱۰۰
ازامورا،Azamora، ۶۷
ازانیتیس،* Azanitis، ۱۱۷
ازانی، Azani، ۱۱۸
ازُتوس،Azotus، ۳۶۰
ازوتیان‌ها، Azotians، ۳۴۸
اژاکس،* Ajax، ۲۴۴
اژیه،* Aegae، ۱۷۵
اساکانوس،* Assacanus، ۲۶۶
اساندر،* Asander، ۸، ۱۸۰
اسپانائوس، Aspaneus، ۱۵۵
اسپندوس، Aspendus، ۱۰۹، ۲۳۸
اسپورگیانی، Aspurgiani، ۹۱
اسپورگیانی‌ها، Asporcianic، ۸
اسپیتمنس، Spitamenes، ۳۵، ۴۲
اسپیس،* Aspis، ۲۰۵
اسپینوس، Aspionus، ۴۰
استابوراس،* Astaboras، ۳۹۸
استاپوس،* Astapus، ۳۷۶، ۳۹۸
استاسانور،* Stasnor، ۲۵۷ ،
استاسوباس،* Astasobas، ۳۷۶، ۳۹۸
استاکنه،* Astacenê، ۱۰۰
استاکنی،* Astaceni، ۲۷۴
استاکوس،* Astacus، ۱۰۱
استاتارخاس، Stratarchas، ۳
استراتوان، Straton، ۸۰
استراتونیسه،* Strtonicê، ۱۷۹
استراتونیکیا،* Stratoniceia، ۲۲۵، ۲۲۷
استرتونیکوس،* Stratonicus، ۲۱۵
استفانه، Stephane، ۹۷
استومالیمنه،* Stomalimne، ۱۴۵
استیپالیا،* Astypalaea، ۲۲۳
استیرا، styra، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۶۴
استی‌یس،Estêeis، ۱۹۲
اسکارتون،Scarthon، ۱۳۱
اسکا، Asca، ۳۹۰
اسکاماندر،* Scamander، ۱۴۵
اسکانیان، Scanian، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴
اسکانیوس،* Ascanius، ۱۰۲، ۱۵۶
اسکپسیس،* Scepsis، ۱۹۳
اسکپلیوم،* Asclepieum، ۱۵۰
اسکیپو امیلیانوس،Scipio Aemillianus، ۲۴۰
اسکلپیادس،Asclepiades، ۱۰۵
اسکلپی‌یوم،Asclepeium، ۲۲۴
اسکله‌پیوس، Asclapius، ۱۰۶
اسکلیپوس،Asclepius، ۳۵۷
اسکندر ایتولیایی، Alexander the Aetolian، ۱۰۴
اسکندر فیلالتس، Alexander Philalethes، ۱۲۲
اسکندریه، Alexandria، ۳۵، ۳۸، ۶۱، ۱۲۴،

۱۴۲، ۲۵۰، ۳۱۱
اسکوپاس،* Scopas، ۲۰۰
اسکیدسس، Scidises، ۵۴
اسکیدیس،* Scydis، ۱۱
اسکینی‌ها، Scaeans، ۱۳۶
اسکینی، Scean، ۱۳۶
اسکیوس، Scaeus، ۱۳۶
اسوس،* Assus، ۱۶۰، ۳۲۸
اسیان‌ها، Assians، ۱۶۱
اسیوس،* Asius، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۱۳
اعراب سکنیتی، Arabian Scenitea، ۳۴۵
اعراب مسینیان، Mesenian Arabians، ۳۳۵
افرا، ۷۹
افرودیت ارسینوی، Aphrodit Arsinoe، ۴۱۸
افرودیت‌انادویومنه، Aphrodite Anadyomenê، ۲۲۴
افرودیت پافیانی، Aphrodit Paphiani، ۲۵۷
افرودیتوپولیته، Afroditopolyte، ۴۲۹
افرودیتوپولیس، Aphroditopolis، ۴۳۴
افرودیته، Aphrodite، ۴۲۰
افرودیزیوم، Aphrodisium، ۱۵۵
افرودیسیاس، Aphrodisias، ۱۱۸
افرینیوم، Aphrinium، ۱۴۴
افسوس،* Ephesus، ۲۳، ۸۴، ۸۵، ۱۱۹، ۲۱۰
افلاطون، ۴۲۵
افنیتیس،* Aphnitis، ۱۳۱
افروس،* Ephorus، ۸۳، ۸۴، ۲۵۲
افیسی،* Ephesi، ۷۱
افیلاموس، Ophilamos، ۹۱
افیوجنی‌ها، Ophiogeneis، ۱۳۳
افیوسا،* Ophiusa، ۲۱۸
اکاتارتی،* Acatarti، ۳۷۸
اکاته،* Hecate، ۲۲۸
اکاماس،* Acamas، ۲۵۵، ۲۵۷
اکانتوس،* Acantus، ۴۲۹
اکباتانا،* Ecbatana، ۴۸
اکباتان،* Ecbatan، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۱
اکتیان، Actian، ۶۱، ۱۱۵
اکرگمه،* Ecregma، ۳۶۱
اکره،* Acra، ۷
اکریدوفوگیه، Acridophagi، ۳۷۹
اکسوس،* Oxus، ۲۶، ۲۹، ۳۵، ۳۹، ۴۲
اکسیا،* Ixia، ۲۲۰
اکسیرینخوس، Oxyrynchus، ۴۳۴
اکسینس،* Acesines، ۲۶۷، ۲۶۹
اکسیوم، Actium، ۷۵، ۴۱۳
اکونایت،* Aconite، ۷۵
اکه،* Acê، ۳۵۹، ۳۶۰
اکیسنه،* Acisene، ۵۶
اکیلیسنه،* Acilisene، ۹۱
اگابه،* Hecabe، ۱۴۴
اگاپنور،* Agapenor، ۲۵۷
اگاتارخیدس، Agatharchides، ۲۲۲
اگاتوکلوس، Agathocoles، ۱۷۷، ۱۷۸
اگاتوکلیا، Agathocleia، ۴۱۱
اگامنون، Agamenon، ۱۲۵، ۱۹۹
اگدیستیس، Agdistis، ۱۰۶
اگراداتوس، Agradatus، ۳۱۹
اگرا،* Agra، ۳۹۱
اگرتیوس، Agerthius، ۱۹۱
اگریپا، Agrippa، ۱۳۵
اگریپیا،* Agrippa، ۳۵۶
اگری،* Agri، ۳۷۷
اگری، Agri، ۸
اگرین‌ها، Agraens، ۳۷۲
اگنوکراس، Agnu-Ceras، ۴۱۹
اگوستوس، Augustus، ۶
اگیریس،* Ogyris، ۳۷۱
الاباندا،* Alabanda، ۸، ۱۳۱، ۲۲۵
الازونیوس،* Alazonius، ۱۵
الایوسا،* Elaeussa، ۶۵، ۲۱۶
البانیائی‌ها، Albanians، ۹۳
الپیه،* Alipe، ۲۱۹
التس،* Altes، ۱۷۲

التیمنس ارگیویی، Althaemenes, Argive، ۲۱۷
الخیداموس، Alchaedamus، ۳۵۲
الفاس، Elephas، ۳۸۱
الفانتین،* Elephantine، ۳۹۹، ۴۳۹
الفنتوفوگیه، Elephantophagi، ۳۷۸
الکایوس،* Alcaeus، ۱۵۴، ۱۶۹، ۲۲۹
الکساندر بالاس، Alexander Balas، ۳۵۰
الکساندریوم، Alexanderium، ۳۶۶
الکمن، Alcman، ۱۲۲
الگاسیس، Algasis، ۹۹
الوبه،* Alobê، ۸۳
الوپکیا،* Alopecia، ۶
الوپه،* Alopê، ۸۳
الوسیس،* Eleusis، ۴۱۷
الیاتس،* Alyattes، ۱۸۱، ۳۲۸
الیاتیک،* Elaëtic، ۱۲۴
الیان، Aleïan، ۲۴۹
الیا،* Elaea، ۱۵۵، ۱۶۶
الیبه،* Alybes، ۸۳
الیزونیوم،* Elizonium، ۱۵۱
الی‌مائی، Elymaei، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۳۲۳، ۳۳۱
الیمپوس، Olympus، ۲۳۶
الیوتروس، Eleutherus، ۳۵۳
الیوسا، Elaeussa، ۶۸، ۱۶۶، ۲۱۵، ۲۴۲
الیوسا،* Eleussa، ۱۴۵
الیوس، Ulius، ۱۹۳
الی‌یان، Alëian، ۹۰
اماثوس،* Imaus، ۳۱
اماتوس،* Amathus، ۲۵۶
اماردی، Amardis، ۲۷، ۳۱، ۴۹
اماستریس، Amastris، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۸
اماگسیا،* Hamaxia، ۲۴۰
امانوس، *Amanus، ۶۵، ۲۵۰
امانیدس،* Amanides، ۲۵۰
امبلادا،* Amblada، ۱۱۰
امپراطور تیبریوس،Empror Tiberius، ۱۷۰
امپریوم، Emporium، ۴۱۰
امپلوس، Ampelus، ۱۹۶
امریا،* Ameria، ۹۲
امسنی،* Emeseni، ۳۵۲
امفیارائوس، Amphiarãus، ۲۰۳، ۳۶۵
امفیلخوس، Amphilochus، ۲۳۸، ۲۴۹
امفیوس، Amphius، ۱۳۱
امنیاس، Amnias، ۹۸
امودا، Emoda، ۳۱
امودوس،* Emodus، ۲۶۳
امودی، Emodi، ۲۷۵
امومم،* Amomum، ۳۴۵
امیر سوفنه، Sophenê , Ruler، ۶۵
امیزون،* Amyzon، ۲۲۵
امیسنی،* Amiseni، ۷۶
امیسوس،* Amisus، ۴۳، ۷۶، ۸۰، ۸۱
امینتاس، Amyntas، ۱۰۶
انابورا،* Anabura، ۱۱۰
انادانوس، Anadatus، ۳۳
اناکریون، Anacreon، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۲۹
اناکساراخوس، Anaxarchus، ۱۴۳
اناکیندارا گزس، Anacyndaraxes، ۲۴۴
اناگسه‌نور، Anaxenor، ۲۱۱
اناگسیکراتس،Anaxicrates، ۳۷۴
اناگسیمندر، Anaximander، ۱۹۳
اناگسیمنس، Anximenes، ۱۳۵، ۱۹۳
انایتیس،* Anaïtis، ۶۲، ۹۶، ۳۲۴
انتاندروس، Antandrus، ۱۵۴
انتاندریان، Antandrians، ۱۵۴
انتنور، Antenor، ۷۶
انتیپاتر، Athenocles، ۶۵، ۹۰، ۱۰۸
انتیسا،* Antissa، ۱۷۰
انتی‌فلوس، Antiphelus، ۲۳۵
انتیفوس، Antiphus، ۲۱۸
انتیفیلوس، Antiphilus، ۳۷۷، ۳۷۸
انتی کینولیس،* Anticinolis، ۷۸
انتیلخوس، Antilochus، ۱۴۵
انتیماخوس، Antimachus، ۱۳۳

انتیمیداس، Antimendias، ۱۶۹
انتیوخوس سوتر، Antiochus Soter، ۱۱۹، ۱۷۸، ۲۳۹
انتیوخوس عسقلانی، Antiochus of Ascalon، ۳۶۱
انتیوخوس کبیر، Antiochus the Great، ۶۰، ۱۴۲، ۳۴۲
انتیوخوس، Antiochus، ۱۷۸
انخیاله، * Anechiale، ۲۴۴
انخیسس، Anchises، ۱۲۹، ۱۳۸
اندرا، * Endera، ۳۷۷
اندروپومپوس، Andropompus، ۱۹۰
اندروستنس تساسیائی، Androsthenes of Thasian، ۳۷۰
اندروکلوس، Androclus، ۱۹۰، ۲۰۰
اندروماخه، Andromachê، ۱۲۹
اندرومدا، Andromeda، ۳۶۰
اندرونیکوس، Andronicus، ۲۲۰
اندریکلوس، Andriclus، ۲۴۱
اندریمون، * Andraemon، ۱۹۰
اندریوس، * Andrius، ۱۵۰
اندیرا، * Andeira، ۱۶۰
اندیرا، * Andeira، ۱۶۵
اندیمیون، * Endymion، ۱۹۴
انریاکی، Anariaci، ۲۶، ۲۸
انطاکیه کنار مئاندر، * Antiocheia on the Maender، ۱۸۶
انطاکیه، * Antiocheia، ۹۳، ۲۱۱
انطاکیه میگودنی، * Antiocheia, Mygdonian، ۳۴۵
انطاکیه نزدیک پیسیدیه، * Antiocheia, Near Pisidia، ۱۱۸
انقلاب تابستانی، Summer Tropice، ۴۴۰
انکیره، * Ancyra، ۱۰۶، ۱۱۷
انکیوس، * Ancaeus، ۱۹۰
انموریوم، Anemurium، ۲۴۱
انه‌تیان، Enetian، ۷۶
انه‌تی، Eneti، ۷۵
انه‌سیسفرا، Aenesisphyra، ۴۱۵
انیدرا، Enydra، ۳۵۳
انیو، Enyo، ۶۶، ۶۷
او آراکتا، Oaracta، ۳۷۱
اوبوداس، * Obodas، ۳۸۹، ۳۹۰
اوپیس، Opis، ۵۸، ۳۳۵
اوپیکی‌ها، Opicis، ۲۱۹
اوتریه، Otrroea، ۱۰۴
اوخس، Ochus، ۲۹، ۴۲
اوخیرما، * Ochyroma، ۲۲۰
اوخی‌ها، Ochês، ۵۱
اودریسس، * Odryses، ۸۴
اودریسه، Odrysae، ۹۱
اودمانتیس، * Odomantis، ۵۶
اودیوس، Odius، ۸۳، ۸۴
اور تاگوراس، Orthogoras، ۳۷۱
اورتانه، * Orthanê، ۱۳۲
اورتوزیا، * Orthosia، ۲۱۳، ۳۵۷
اورتوسپانا، * Ortospana، ۳۱۱
اورتوسیا، * Orthosia، ۳۵۳، ۳۵۴
اورتیگیا، * Ortygia، ۱۹۹
اورخنی، * Orcheni، ۳۳۵
اورستس، Orestes، ۶۶، ۶۸، ۱۲۵
اورسی‌ها، Aorsis، ۴، ۲۵
اورشلیم، * ۳۶۰
اورفئوس، Orpheus، ۳۶۵
اورکائورکی، * Orcaorci، ۱۰۶، ۱۰۷
اورگاس، Orgas، ۱۱۹
اورگت فیسکون، Euerget Physcon، ۴۱۴
اورگت، Euerget، ۴۱۱
اورگتی‌ها، Evergetaes، ۳۱۲
اورنتس، * Orentes، ۶۰
اورنوم، * Aornum، ۱۹۵
اورنیه، * Orneae، ۱۳۲
اورونتوس، * Oronthus، ۳۴۹، ۳۵۰
اوریته‌ها، Oreitaes، ۳۰۶

اوزایریس، Osairis، ۴۲۱
اوسا، Ossa، ۵۹
اوکتاو، Octavius، ۲۴۸
اوکسیاترس، Oxyathres، ۷۷
اوکسیارتس، Oxyartes، ۴۱
اوکسی، * Uxii، ۳۱۸، ۳۲۳
اولانه، * Olane، ۵۷
اولای، * Eulaeus، ۳۱۸، ۳۲۸
اولبه، Olbê، ۲۴۴
اولبیا، * Olbia، ۲۳۶، ۲۳۷
اولگاسیس، Olgassys، ۸۷، ۹۸
اولیمپنه، * Olympenê ۱۱۲
اولیمپوس، Olympus، ۵۹، ۲۳۴، ۲۵۶
اومانوس، * Omanus، ۳۳، ۳۲۴
اونسیکریتوس، Onsycrithus، ۲۶۴، ۲۶۵
اونواندا، * Oenoanda، ۱۸۷
اونوس، Evenus، ۱۶۵
اویخالیا، * Oechalia، ۱۹۸
اوینوپس، * Oenops، ۱۷۲
اوینونه، * Oenonê، ۱۴۷
اوینوی، * Oenoê، ۱۹۸
اهنوباربوس، * Ahenobarbus، ۲۱۲
ایاس، Aias، ۱۴۵
ایام باحور، ۳۷۷
ایبریا، Iberia، ۳، ۱۱، ۱۶۶، ۲۱۹
ایبرین، Iberian، ۷۱
ایتاکا، * Ithaca، ۱۹۶
ایتالیا، * Italia، ۸۵، ۱۱۹
ایتوریان‌ها، Ituraeans، ۳۵۲
ایتولیا، * Aetolia، ۸۹
ایتیکا، * Ittica، ۸۹
ایجیبه، * Aegaeae، ۲۴۹
ایختوفاکیه، Eachtophagia، ۳۰۶، ۳۷۹
ایدانس، * Oedanes، ۳۰۵
ایدا، * Ida، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱
ایدومنئوس، Idomeneus، ۱۳۵
ایدیان، Idaen، ۱۵۳
ایدیسا، * Ideëssa، ۱۳
ایروکپیس، Heirocepis، ۲۵۷
ایریاکوس، * Heiricus، ۳۶۶
ایریس، Iris، ۸۰
ایزخلیوس، Aeschylus، ۳۱۷
ایزخوپولیس، Ischopolis، ۸۱
ایزدان پارسیان، ۹۶
ایزوکارتس، Isocartes، ۱۷۶
ایزیس، Isis، ۲۵۷، ۳۷۶، ۴۲۱، ۴۳۷
ایژا، * Aega، ۱۶۶
ایسائورا، * Isaura، ۲۳۴
ایسائوره کهن، * ۱۰۸
ایسائوره نو، * ۱۰۸
ایسائوریکوس، * Isauricus، ۱۰۸
ایساوریکه، * Isauricê، ۱۰۸
ایسادیکیه، * Eisadici، ۲۵
ایساروس، * Isaurus، ۲۷۵
ایسپوس، * Isspus، ۸۶، ۱۰۲، ۱۲۴
ایستر، * Ister، ۵
ایسخنیس، * Aeschines، ۱۹۳
ایسماندس، * Ismmandes، ۴۳۵
ایسیان، Issian، ۶۴، ۶۹
ایسیک، * Issic، ۴
ایسیندا، * Isinda، ۱۸۷
ایفی‌جنیا، * Iphgeneia، ۶۶
ایکاروس، Icarus، ۱۹۳، ۱۹۸، ۳۷۰
ایکاریا، * Icaria، ۱۹۵، ۱۹۶
ایکاری، * Icari، ۱۹۸
ایکونیوم، * Iconium، ۱۰۸
ایکیزاری، * Icizari، ۹۷
ایگستا، * Aegesta، ۱۵۷
ایگیالوس، Aegialus، ۷۶
ایگیروس، Aegeirus، ۱۶۹
ایلاسا روس، Ilasarus، ۳۹۱
ایلا، Aela، ۳۶۱
ایلیا، * Elaea، ۱۷۵
ایلیتویا، * Eileithuia، ۴۳۹

ایلیوس، Ilius، ۱۴۴
ایلیوکلنی، * Iliocolone، ۱۳۵
ایلیوم، * Illium، ۱۲۴
ایمائوس، * Imaus، ۳۹، ۲۶۳
ایمایوس، * Imaius، ۴۳
ایمبراسوس، * Imbrasus، ۱۹۶
ایمبروس، * Imbrus، ۲۱۵
ایمندس، * Imandes، ۴۳۲
ایناروس، * Inaros، ۴۱
اینیاتس، * Aeniates، ۴، ۸۷
اینیاس، Aeneias، ۱۲۹، ۱۴۴
اینیانا، * Aeniana، ۲۸
اینیان‌ها، Aeniaianas، ۲۸، ۶۰
اینی‌سی‌پیا، Aenesippeia، ۴۱۵
اینی‌یائی‌ها، Aeneias، ۱۳۸، ۱۴۶
ایوگی، Augê، ۱۶۶
ایولان‌ها، Aeolians، ۱۹۲
ایولیس، * Aeolis، ۳۲۸
ایو، Io، ۲۴۶، ۳۴۹

«ب»

بئوتیا، * Boeotia، ۱۷۷
بابانموس، * Babanomus، ۹۸
بابلستان، * Babylonia، ۴۶، ۲۶۷، ۳۴۰، ۳۴۱
بابل، * Babylon، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۴، ۴۲۵
بابیرسا، * Babyrsa، ۵۷
باتون، * Baton، ۷۹
باته، * Bata، ۱۰
باتیه، * Batiae، ۱۱۴، ۱۷۷
باداس، * Badas، ۳۱۷
بارگاسه، * Bargasa، ۲۲۲
بارگوسا، * Bargosa، ۳۰۶
بارگیلیا، * Bargilia، ۱۶۱
باریس، * Baris، ۶۰
بازیلیوس، Basilieius، ۳۴۶
بازی‌های المپیک، ۲۱۹
باکترا، * Bactra، ۳۵
باکتریا، * Bactria، ۳۹، ۳۱۱
باکتریانا، * Bactriana، ۳۱، ۳۸، ۲۶۰
باکتریان‌ها، * Bactrians، ۳۵
باگادانیا، Bagadania، ۷۱
باگاس، Bagas، ۸۷
باگوس، Bagous، ۳۲۹
بالاریدس، * Balearides، ۲۱۹
بالانیه، * Balanaea، ۳۵۳
بالاینه، Balaënê، ۹۸
بالبورا، * Balbura، ۱۸۷
بامبیکه، * Bambycê، ۳۵۰
براخمانس، Brachmanes، ۲۹۴
برانخوس، Branchus، ۱۹۲
برانخیدی، Branchidae، ۱۹۲، ۴۳۶
بربریزه، Barbarise، ۲۳۱
بربریک، Bebryc، ۱۳۰
بربریک‌ها، Bebrycians، ۷۳
برکینت‌ها، Berecyntian، ۱۲۲
برنیکه، * Berenicê، ۳۷۸، ۴۳۷
بروی، Beroea، ۳۵۰
بریتوس، * Berytus، ۲۵۶، ۳۵۶
بریزیس، Briseis، ۱۶۲
بریگس، Bryges، ۸۳
بریگی، Brygi، ۸۳
بریولا، Briula، ۲۱۳
بزوس، Bessus، ۳۱۲
بسبیکوس، * Besbicos، ۱۱۷
بسپوروس تراکیه، * Bosporus the Thracian، ۱۰۴
بس‌جئودارزیا، * Basgoedarzia، ۹۰
بسروپودا، * Basropoda، ۵۶
بطالسه، Ptolemic Kings، ۲۵۸، ۴۰۲
بطلمیوس فیلادلفوس، Potlomaeus Philadelphus، ۲۳۵
بطلمیوس فیلومتور، Potlemaeus Philometer، ۳۵۰

بطلمیوس هفتم، Potlemaeus VII، ۴۱۱
بطلیموس، Potlemaeus، ۹۴، ۳۶۱
بکخیدس، Bacchides، ۷۸
بکخیلیدس، Bacchylides، ۱۶۷
بلائودوس، Blaudus، ۱۰۶
بلرفون، Bellerophon، ۱۸۶، ۲۳۷
بلمی‌ها، Blemmyes، ۳۹۸، ۴۴۲
بلوس، Belus، ۳۳۴، ۳۴۲
بلوکیوم،* Blucium ۱۰۶
بندوبنه، Bandobenê، ۲۷۳
بنه، ۳۱۳
بوئتوس صیدائی، Boethus of Sidon، ۳۵۸
بوباستوس،* Bubastus، ۴۲۳
بوباستیت،* Bubastite، ۴۲۳
بوبن، Bubon، ۱۸۷
بوبون،* Bubon، ۱۸۷
بوتریس،* Botrys، ۳۵۶
بوتوس،* Butus، ۲۴۷، ۴۱۹
بوتیسه،* Buticê، ۴۱۹
بوتیه،* Boeotia، ۱۹۵
بوراما،* Borrama، ۳۵۶
بورسیپا،* Borsipa، ۳۳۵
بورسیپنی، Borsippeni، ۳۳۵
بوریستنس، Borysthenes، ۷، ۸۳
بوسپروس،* Bosporus، ۲
بوسپورنی، Bosporni، ۳۶۵
بوسپوروس کیمریائی‌ها،* Bosporus of Cimmerians، ۲
بوسموروم،* Bosmorum، ۲۶۷
بوسورا،* Boosura، ۲۵۷
بوسیریس،* Busiris، ۴۱۹
بوکسوس، Boxus، ۳۸۶
بوکفالوس، Bucephalus، ۲۷۵
بوکولوپولیس،* Bucopolis، ۳۶۰
بوگودیاتاروس، Bogodiatarus، ۱۰۶
بول‌بیتنه،* Bolbitine، ۴۱۸، ۴۱۹
بونونس، Bonones، ۳۴۷
بوییه،* Boebe، ۵۹
بوی‌بیس،* Boebis، ۲۱
بیاساس،* Biasas، ۸۷
بیاس،* Bias، ۱۹۵
بیبلوس،* Byblus، ۳۵۶، ۴۱۶
بی‌تی‌نه‌ای‌ها، Bithynians، ۶۴، ۷۴
بی‌تی‌نیه،* Bithynia، ۷۲، ۷۳، ۱۰۰
بیربیستاس، Byrebistas، ۳۶۵
بیروت، ۸
بیزانتیان، Byzantian، ۷۸
بیزانتیوم،* Byzantium، ۷۳، ۱۰۴
بیزر، Byzere، ۸۲
بین‌النهرین،* ۳۴۴

«پ»

پاتارا،* Patara، ۲۳۴، ۲۳۵
پاتاروس،* Patarus، ۲۳۵
پاتالا،* Patala، ۲۷۹
پاتالنا،* Patalna، ۳۹
پاتالنه،* Patalenê، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۸
پاتراکلوس، Patracoles، ۲۸، ۲۹
پاتروکلوس، Patroclus، ۱۴۵
پاتریوس،* Patrius، ۷
پاتوموی،* Patmoy، ۳۵۰
پاراپامیسوس،* Parapamisus، ۳۱
پاراپوتومیا،* Parapotomia، ۳۵۲
پاراتونیوم،* Parthenium، ۴۳۵
پاراخواتراس، Parachoathras، ۵۴
پارادیسوس،* Paradeisius، ۳۵۶
پارالوس، Paralus، ۱۹۱
پارتنیا، Parthenia، ۱۹۶
پارتنیوس، Parthenius، ۷۴، ۷۷، ۱۳۶
پارتنیوم،* Parthenium، ۷
پارته‌نوپه،* Parthenopê، ۲۱۹
پارتیان، Parthian، ۲۴۰
پارتیکا، Parthica، ۲۹، ۲۶۰

پارتینوس، Parthenius، ۷۵
پارس،* ۳۳۴، ۳۹۲
پارس‌ها،* ۳۳۲
پارسی،* ۲۸
پارسیان، ۴۶، ۱۸۱، ۳۵۹
پارسیان مغ، ۳۶۵
پارمنبون، Parmenion، ۵۹
پارمنیو، Parmenio، ۳۱۲
پاروپامیزادی،* Paropamisadae، ۳۱۰
پاروپامیسوس،* Paropamisus، ۳۵، ۲۶۳
پاروریا،* Paroraea، ۱۱۸
پاروس،* Paros، ۱۵۲
پارهاسیوس،* Parrhasius، ۲۰۳
پاریادرس، Paryadres، ۵۴، ۹۰، ۹۱
پاریان‌ها، Parianis، ۱۳۳
پاریانی، Pariani، ۱۳۲
پاریتاکنه،* Paraetacenê، ۳۱۵، ۳۴۱
پاریتونیوم،* Paraetonium، ۴۱۵
پاریس، Paris، ۱۴۷، ۱۵۵
پاریوم،* Parium، ۱۲۵
پاری،* Parii، ۳۷
پاسارگاد،* Pasargadae، ۳۱۷، ۳۱۹
پاسیانی،* Pasiani، ۳۲
پاسی‌تیکریس،* Pasitigris، ۳۱۹
پافلاگونیان، Paphlagonian، ۶۴
پافلاگونیها، Paphlagomans، ۷۳
پافلاگونیه،* Paphlagonia، ۷۲
پافلاگونی، Paphlagoni، ۶۳
پافوس،* Paphus، ۲۵۵، ۲۵۷
پاکتولوس، Pactolus، ۸۹، ۱۳۸، ۱۸۱
پاکتون،* Pacton، ۴۴۱
پاکتیس،* Pactyce، ۲۰۹
پاکروس،* Pacorus، ۳۴۷
پاگری،* Pagrae، ۳۵۰
پالابیبلوس، Palaebyblus، ۳۵۶
پالاد،* Pallad، ۴۳۹
پالاسکپسیس،* Palaescepsis، ۱۵۱
پالتوس، Paltus، ۳۱۷، ۳۵۳
پالمیس، Palmys، ۱۰۲
پالنه،* Pallene، ۸۴
پالیپافوس،* Paleapaphus، ۲۵۷
پالی‌پوترا،* Plaipothra، ۲۶۳، ۲۶۴
پالیفاتوس، Palaephatus، ۸۴
پالی‌فارسالوس، Palaepharsalus، ۴۱۲
پالیه،* Plaaea، ۱۶۵
پالی،* Palaea، ۲۵۶
پامفالیا،* Pamphylia، ۴۶
پامفلیه،* ۳۱
پامفیلیان‌ها، Pamphylians، ۸۹
پاناکسانی، Panaxani، ۲۵
پانداریوس،* Pandarus، ۱۰۳، ۲۳۵
پاندوریوس،* Pandareus، ۱۳۱
پاندیون،* Pandion، ۱۱۳، ۲۳۷، ۲۶۰
پانوپولیس،* Panopolis، ۴۳۴
پانورموس، Panormus، ۱۹۹
پانیتیوس،* Panaetius، ۲۱۴، ۲۴۹
پانیونیوم،* Panionium، ۱۹۹
پان، Pan، ۴۱۱، ۴۱۹
پترای نبطیان، ۳۷۲
پترا،* Petra، ۳۸۷
پتروکلس، Patrocles، ۴۲
پترونیوس، Petronius، ۴۰۰، ۴۴۳
پتلئوس،* Pteleos، ۱۴۴
پتنلیسوس، Petnelissus، ۱۱۰، ۲۳۸
پتولمایس، Ptolmaïs، ۲۳۸، ۳۷۶
پتیش‌خوری، Pateischoreis، ۳۱۷
پداسا،* Pedasa، ۱۶۱
پداسوس،* Pedasus، ۱۲۸، ۱۷۲
پداسوم،* Pedasum، ۱۶۲
پدالیوم،* Pedalium، ۲۵۶
پدونیا،* Pedonia، ۴۱۵
پدیاس،* Pedias، ۲۳۸
پراتاکنی‌ها،* Paraetaceni، ۳۲۳
پراتکه‌ای‌ها، ۳۳۵

پراتکه،* Paraetacae، ۳۳۱
پراخواتراس،* Parachoathras، ۳۱، ۴۷
پراسی‌ها، Prasiae، ۲۸۱
پراسی،* Prasi، ۲۸۱
پراکتیوس، Practius، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶
پراکسیتلس، Praxiteles، ۲۰۱
پراگساندر، Praxander، ۲۵۶
پراگسیفانس، Praxiphnes، ۲۲۰
پرامنی برهنه، ۳۰۴
پرامنی شهری، ۳۰۴
پرامنی‌های برهنه، ۳۰۴
پرامنی همسایه، ۳۰۴
پرامنی، Pramnae، ۳۰۴
پرایاپوس،* Priapus، ۱۲۵
پرپرینه،* Perperene، ۱۵۵
پرپونتیس،* Propontis، ۷۳
پرتوسیلائوس، Protesilaus، ۱۴۵
پردیکاس، Perdiccas، ۴۰۹
پرسئوس، Perseus، ۱۰۱، ۱۷۹، ۳۸۷، ۴۱۹، ۴۳۵
پرس‌پولیس،* ۳۱۷
پرسیکا، Persica، ۷۹، ۲۲۲
پرکُتی، Percotê، ۱۳۵
پرگامنه،* Pergamene، ۱۱۲
پرگامن، Pergamun، ۱۶۶
پرگاموم،* Pergamum، ۱۷۷
پرگامون، Pergamun، ۱۳
پرگی،* Perge، ۲۳۷
پرمنیس، Premnis، ۴۴۴
پروپونتیس،* Propontis، ۱۱۷، ۲۲۱
پروتوجنس،* Protogenes، ۲۱۶
پروسا، Prusa، ۱۰۵
پروسوپیته،* Prosopite، ۴۲۰
پروسیاس،* Prusias، ۱۰۱
پروس، Porus، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۵
پروفاتسیا،* Prophathasia، ۳۵، ۳۱۱
پروکلس، Procles، ۱۹۱
پروکونسوس،* Proconnesus، ۱۳۲
پروکونس، Proconnes، ۱۹۸
پرومه‌تئوس، Prometheus، ۲۴
پرهیسی،* Parrhasii، ۲۸
پریاپنی،* Priapeni ۱۳۱
پریاپوس،* Priapus، ۱۳۲
پریاپوس،* Priapus، ۱۰۳
پریادرس، Paryadres، ۱۱، ۴۷، ۵۶
پریام،* Pryam، ۸۶
پریپاته‌تیکس، Peripatetics، ۱۵۸
پری‌تاکیه،* Paraetaci، ۳۲۰
پریتکانی‌ها، ۴۷، ۵۱
پریتیکانی‌ها، Paraetaceni، ۳۱۱
پریساتیس، Parysatis، ۳۹۴
پریکلس، Pericles، ۱۹۸
پرینه،* Priene، ۸۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۰
پریون،* Prion، ۱۹۱
پسامیتیخوس، Psammitichus، ۳۹۸، ۴۱۹، ۴۲۲
پسلخیس، Pselchis، ۴۴۳
پسماتیخوس، Psammitichus، ۳۷۶
پسیدون‌هلیکونیان، ۱۹۹
پسیدون،* Poseidon، ۱۲۱
پسیرا،* Psyra، ۲۰۷
پسیگموس،* Psygmus، ۳۸۱
پسیلیس، Psillis، ۷۵
پسیلی، Psylli، ۱۳۳
پسینوس،* Pesinos، ۱۳۴، ۱۹۳
پسینوس،* Pessinus، ۷۵، ۱۰۶
پکتیس،* Pactyes، ۱۹۵
پلاتانیستس،* Platanistes، ۲۴۱
پلاتی،* Pltae، ۱۱۸
پلاسژیان‌های تسالی، Pelasgians of Tessali، ۱۷۵
پلاسژیان‌ها، Pelasgians، ۱۱۳، ۱۷۳، ۲۲۹
پلاسژیان، Pelasgian، ۷۴
پلاکوس،* Placus، ۱۲۹
پلا،* Pella، ۳۵۱

پلترا، Peltra، ۶۷
پلتین، Peltine، ۱۸۵
پلمون، Polemon، ۵
پلوپس، Pelops، ۱۱۲
پلوپونسوس،* Peloponnesus، ۱۲۵
پلوپ، Polop، ۱۶۴
پلوتونیوم،* Plutoniom، ۱۸۵
پلوتو، Pluto، ۲۱۲
پلوتیداس، Plutiades، ۲۴۸
پلوزیاک،* Pelusiac، ۳۹۸، ۴۰۱
پلوزیوم،* Pelusium، ۳، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۴۰۱
پلوسیاک،* Pelusiac، ۴۱۹
پلوسیان، Pelusian، ۲۴۱
پله‌میریوم،* Plemyrium، ۲۷۳
پلیبیوس، Polibius، ۳۷
پلینتینه،* Plinthinê، ۴۱۶
پلینیائوس، Polyanus، ۲۰۷
پمپی پولیس،* Pompeypolis، ۲۳۳، ۲۴۳
پمپی، Pompey، ۴، ۳
پنتی‌کپایوم،* Panticapaeum، ۷
پنلوپه،* Penelopê، ۲۰۱
پنلوپ،* Penelope، ۸۵
پنلوس، Penlus، ۱۹۳
پنیگئوس،* Pnigeus، ۴۱۵
پنیوس،* Peneius، ۵۹
پوبلیوس سرویلیوس، Publius Servilius، ۵، ۱۰۸
پوبلیوس کراسوس، Publius Crassus، ۲۰۹
پوبلیوس‌کلئودیوس پُلخر، Publius Claudius Pulcher، ۲۵۸
پوتامیا، Potamia، ۹۹
پوتولمایس، Ptolemais، ۴۳۴
پورتیکانوس، Porticanus، ۲۷۹
پوردوسلنه،* Pordoselene، ۱۷۱
پوزیدنیوس، Poseidonius، ۳، ۲۲۱
پوزیدونیوس، ۳۸۷
پوزیدیوم،* Poseidium، ۳۵۳، ۳۸۳، ۴۱۰
پوسیدونیوس، ۴۲۰
پوسیدونیوس رواقی، ۳۵۲
پوسیدون، Poseidon، ۱۹۰
پوسیدیوم،* ۲۲۵
پولیبیوس، Polybius، ۴۱۳
پولی‌پوروس، Polyporus، ۱۵۰
پولی تیموس، Polytimetus، ۴۱
پولیخنا،* Polichna، ۱۵۱، ۱۵۶
پولی‌فاگی، Polyphagi، ۲۵
پولیکراتس، Ploycrates، ۱۹۷
پولیکلیتوس، Ploycleitus، ۳۰، ۳۳۸
پولی مدیوم،* Polymedium، ۱۵۵، ۱۶۸
پولیمناستوس، Polymnastus، ۲۰۴
پونتس،* Pontes، ۶۹، ۷۰، ۷۷
پونتوس،* Pontus، ۷۸، ۱۵۲
پونتیک،* Pontic، ۴، ۵۷
پویکلاتیس، Peucolaïtis، ۲۷۴
پویکیله،* Poecilê، ۲۴۲
پیاسوس، Piasus، ۱۷۵
پیتاکوس،* Pittacus، ۱۶۹
پیتانائی، Pitanaei، ۱۶۲
پیتانگلوس، Pythangelus، ۳۸۱
پیتانه، Pitane، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۷۶
پیتدوریس، Pythodoris، ۹، ۲۱۱
پیت‌نیسوس، Pitnissius، ۱۰۷
پیتولائوس، Pytholäus، ۳۸۰، ۳۸۱
پیتیاسوس، Pityassus، ۱۱۰
پیتیان، Pythian، ۳۶۵
پیتیا، Pitya، ۱۰۳، ۱۳۳
پیتیوسا،* Pityussa، ۱۳۴
پیتیوس بزرگ،* Pityus, Greater، ۱۰
پیتیوس، Pityus، ۱۱، ۱۳۳
پیرائوس،* Pelraeus، ۲۱۹
پیراموس،* Pyramus، ۶۶، ۲۴۸، ۲۵۵
پیروسوس،* Peirosus، ۱۳۴
پیروسیاس،* Prusias، ۱۷۹
پیرها،* Pyrrha، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۴

پریاپوس، Priapus، ۱۱۸
پریام،* Priam، ۱۱۴
پریا، Pieria، ۲۱۴، ۳۴۸، ۳۵۰
پیریتی، Pyraethi، ۳۲۴
پریته، Priene، ۱۹۵
پیریوس،* Peiraeus، ۸۰
پیساندر،* Peisander، ۱۱۴، ۱۸۶، ۲۲۱
پیسوری، Pissuri، ۳۲
پیسیدیا،* Pisidia، ۹۳
پیسیدین‌ها،* Pisidians، ۸۹
پیسیلیس،* Pisilis، ۲۱۵
پیکروم هیدور،* Picrum Hydor، ۲۴۲
پیکسوداروس، Pixodarus، ۲۲۲
پیگلا،* Pygela، ۸۵، ۱۹۹
پیلامنس، Pylaemenes، ۷۲
پیلیان‌ها، Pylians، ۱۹۰
پیلی‌منس، Pylaemenes، ۷۵
پیلی،* Pylae، ۲۵۰
پیمولیسنه،* Pimolisene، ۹۸
پینارا،* Pinara، ۲۳۴، ۲۳۵
پیناروس،* Pinarus، ۲۵۰
پیناکا،* Pinaca، ۳۴۵
پینتیلوس، Penthilus، ۱۲۵
پیندار، Pindar، ۷۶، ۲۰۴، ۲۹۳، ۴۱۹
پیوم، Peïum، ۱۰۶
پیونیا،* Poiniae، ۱۶۰

«ت»

تئوپتلموس، ThoPotelemus، ۱۳۵
تئوپومپوس، Theopompus، ۷۴، ۲۰۷، ۲۲۲
تئوترانیا، Teuthrania، ۸۵
تئودکتس، Theodectes، ۲۷۱
تئودوروس، Theodorus، ۳۶۱
تئودوسیوس بی‌تی‌نه‌ای، Theodosius، ۱۰۴
تئوس، Theus، ۱۵۸، ۱۹۱، ۲۰۵
تئوفارنس، Theopharnes، ۴
تئوفانس، Theophnes، ۵، ۲۱، ۹۰
تئوفراستوس، Theophrastus، ۱۷۰
تئوفیلوس، Theophilus، ۵
تئوفیلوس، Theophilius، ۹۳
تئوکریتوس، Theocritus، ۲۰۷
تائورمینوم،* Tauromenium، ۲۰۰
تائوروپولیوم،* Tauropolium، ۱۹۸
تائوکی، Taoce، ۳۱۸
تابنه،* Tabene، ۱۸۵
تابه،* Tabê، ۱۱۸
تابی،* Tabae، ۱۱۰
تاپاساکوس،* Tapasacus، ۳۳۹
تاپاسکوس، Tapascus، ۳۴۴
تاپانا،* Tapana، ۴۴۴
تاپروبانه،* Taprobane، ۲۶۵
تاپوسیریس،* Taposeiris، ۴۱۶، ۴۱۷
تاتا، Tatta، ۱۰۷
تارپتی‌ها، Tarpets، ۸
تارسیوس،* Tarsius، ۱۳۱
تارکوندیموتوس،* Tarcondimotus، ۲۵۰
تاروپولوس،* Tauropolus، ۶۸
تاروسی،* ۵۵
تاروس،* Taurus، ۳۱، ۴۷، ۳۶۶
تارونیتیس، Taronitis، ۵۶
تاریخیه،* Taricheae، ۳۶۸
تاسیا،* Tassia، ۴۰۳
تالابروکه،* Talabroce، ۲۸
تاماروم،* Tamarum، ۴۴
تاماسوس،* Tamassus، ۲۵۷
تامنا،* Tamna، ۳۷۳
تامیراس،* Tamyras، ۳۵۷
تانائیس،* Tanais، ۱
تانتالوس،* Tantalus، ۱۱۲
تانیته،* Tanite، ۴۲۰
تانیس،* Tanis، ۴۲۰، ۴۳۴
تاویوم،* Tavium، ۱۰۶
تبایس،* Thebais، ۴۰۳

تبایس، Thebais ، ۴۲۹
تبایس،* Thebaïs ، ۳۹۰، ۴۳۴، ۴۴۱
تبایس،* Thebaïs ، ۳۹۹
تبایک،* Tebaïc ، ۴۳۴
تبس،* Thebes ، ۸۵، ۱۹۰، ۲۶۷، ۳۲۸، ۴۲۳، ۴۳۴، ۴۳۸
تبه،* Thebe ، ۱۴۷، ۱۶۲، ۲۳۷
تبیوس، Tibius ، ۸۷
تبی، Tabae ، ۲۵۰
تپیری‌ها، Tapyris ، ۳۶، ۴۵
تپیری،* Tapyri ، ۳۵، ۳۶
تتراپولیس،* Tetrapolis ، ۱۸۷، ۳۴۹
تتراخی، Tetrachi ، ۱۰۵
تخاری،* Tochari ، ۳۲
تراپزوس،* Trapezus ، ۱۱، ۸۰، ۸۱
تراپزون،* Trapzon ، ۳۵۰
تراخونس،* Trachones ، ۳۵۵
تراخویتی،* Tracheiotae ، ۲۳۸
تراخیوتیس،* Tracheiotis ، ۲۳۸
تراژان، Trojan ، ۴۲۸
تراسون، Thrason ، ۲۰۱
تراسیالکس، Thrasyalces ، ۴۰۳
تراس،* Thras ، ۱۵۷
تراکیه‌ای‌ها، Thrachians ، ۲۲
تراکیه‌های گزانتیانی، Thracians Xanthians ، ۱۳۶
تراکیه،* Thracheia ، ۱۹۱، ۲۳۸
ترالیان‌ها، Trallean ، ۲۱۲
ترالیس، Traleis ، ۱۲۱، ۲۱۱
تربنیوس،* Trebonius ، ۲۰۸
تربانذر،* Terpander ، ۱۷۰
ترتا،* Treta ، ۲۵۷
تردون،* Teredo ، ۳۷۰
تررها، Terrers ، ۳۲، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۸۲، ۲۱۰
تررها، Treres ، ۱۳۰
ترکمی، Trocmi ، ۹۸
ترمدون،* Termedon ، ۸۰
ترمریوم،* Thermerrium ، ۲۲۳
ترمسوس،* Termessus ، ۱۱۰، ۱۸۶، ۱۸۷
ترمسیانس،* Termessians ، ۱۸۶
ترمودون، Thermodon ، ۲۳
ترمیلیا، Termilia ، ۱۱۳
ترمیلی،* Termilae ، ۲۳۷
تروات،* Troad ، ۶۴، ۸۵، ۱۱۷، ۱۲۳
تروایی، ۱۱۴
تروا،* Troa ، ۱۱۳، ۴۲۲
تروزنیان‌ها، Troesians ، ۲۲۲
تروز، Troes ، ۱۵۲
تروفونیوس، Trophinus ، ۳۶۵
تروگلودیت‌ها، Troglodytes ، ۴۴۲
تروگلودیته، Troglodyte ، ۲۴
تروگلیان، Trogilian ، ۱۹۵
تروگیتیس،* Trogitis ، ۱۰۷
ترونی،* Throni ، ۲۵۷
تریا،* Thrya ، ۱۳۱، ۱۳۴
تریپتولموس،* Triptolemus ، ۲۴۶
تری‌پوتلموس، Triptolemus ، ۳۴۵
تری‌پولیس،* Tripolis ، ۳۵۴
تری‌پولیس،* Tripolis ، ۳۵۴
تریز، Trieres ، ۳۵۵
تریفون،* Tryphon ، ۲۳۹، ۳۵۲
تریکه،* Tricce ، ۲۰۹
ترینس، Tirynes ، ۲۱۸
تسالوس، Tessalus ، ۲۱۸
تسالیانی، Tessalians ، ۵۹
تسالی،* Tessaly ، ۲۱، ۵۹
تسوخس، Tosuches ، ۳۷۶
تکتوساگز،* Tectosages ، ۱۰۵، ۱۰۶
تکسیلا،* Taxila ، ۲۶۶، ۲۷۴
تلخینیس،* Telchinis ، ۲۱۸
تلخینی،* Telchini ، ۲۱۸
تلستریا،* Thalestria ، ۲۳
تلفوس، Telephus ، ۱۲۸، ۱۶۶
تلمسوس،* Telmessus ، ۲۳۴

تلمسیس، Telmessis ، ۲۳۴
تلوس،* Telos ، ۲۳۴
تله پولموس،* Tiepolemus ، ۲۱۸
تمبریون، Tembrion ، ۱۹۱
تمپه،* Tempe ، ۵۹، ۶۰
تمسا،* Temesa ، ۸۵
تملاس،* Themelas ، ۳۵۳
تملوس،* Tmolus ، ۱۹۶
تمنوس، Temenus ، ۱۶۸، ۱۷۵
تمیسکرا،* Themiscyra ، ۱۱، ۷۶
تمیسونیوم،* Themisonium ، ۱۱۸
تمیوس،* Timaeus ، ۲۱۹
تنتیرا، Tentyra ، ۴۳۶
تندوس،* Tenedos ، ۸۹، ۱۲۴، ۱۵۱
تندوها، Tendos ، ۱۴۶
تندیان‌ها، Tenedians ، ۱۵۱
تنسیس،* Tenssis ، ۳۷۶
تنس،* Tenes ، ۱۵۲
تنوس، Tenos ، ۱۹۸
توانتیوم،* Thoantium ، ۲۲۰
توپارخی، Toparchi ، ۳۹۹
توت‌پارسی، ۳۸۰
توراکس، Torax ، ۲۰۹
توریانی، Thurian ، ۲۲۲
توریتی‌ها، Toreatae ، ۸
توریوا، Turiva ، ۴۰
توری،* Thuri ، ۲۲۲
تولیستوبوگی، Tolistobogii ، ۱۰۵، ۱۰۶
تومیسا،* Tomisa ، ۶۵، ۲۳۲
تونیس،* Tunis ، ۴۱۸
تیاتیرا،* Thyateria ، ۱۸۰، ۲۰۹
تیانا،* Tyana ، ۶۸
تیانا،* Tyana ، ۶۸، ۷۰
تیانا،* Tyana ، ۱۳۱
تیانیتیس،* Tyanites ، ۶۵
تیانیتیس،* Tyanitis ، ۶۸
تیبارنی،* Tibarni ، ۶۴
تی‌بایس،* Thebaïs ، ۳۷۵
تیبریوس، Tiberius ، ۱۲۱، ۱۸۲
تیبریوس، Tiberius ، ۴۴۴
تیبیوس، Tibius ، ۴، ۹۳
تیتونوس، Tithonus ، ۱۳۱، ۳۱۷
تیتیوس، Tititus ، ۳۴۷
تیخون،* Tychon ، ۱۳۲
تیرامبه، Tyrambe ، ۶
تیرانیون، Tyranion ، ۵، ۸۱، ۱۵۹
تیرتاموس* Tyrtamus ، ۱۷۰
تیرسیاس،* Teiresias ، ۲۰۳
تیرهنیا،* Tyrrhenia ، ۱۶۶
تیری‌یایوم،* Tyriaeum ، ۲۳۲
تیسفون،* ۳۴۰
تیفونیا،* Typhonia ، ۴۳۷
تیفون، Typhon ، ۱۲۱، ۳۵۰، ۴۲۱
تیکرانس، ۵۸
تیکرانس ارمنی، ۷۰
تیکرانه کرته، Tigranocerte ، ۷۰
تیگران، Togram ، ۶۱، ۳۴۲، ۳۴۵
تیگریس، Tigeris ، ۵۷
تیلوم، Tielum ، ۷۷، ۱۷۷
تیماجنس، Timagenes ، ۲۹۳
تیمبرا،* Thymbra ، ۱۴۸
تیمبریادا،* Tymbriada ، ۱۱۰
تیمبریای، Tymbria ، ۱۹۵
تیموتئوس پاتریون، Timotheus Patrion ، ۷۹
تیموتیتیس، Timotitis ، ۹۹
تیموستنس، Timosthenes ، ۱۷۱
تیمونیوم،* Timonium ، ۴۱۰
تیمون، Timon ، ۴۱۰
تیمیوس، Timaeus ، ۲۰۰
تینارووم،* Tyniarum ، ۱۷۰
تینایا، Tynia ، ۷۵
تی‌نیان‌ها، Tynians ، ۷۳
تیوپروسوپون، Theuprosopon ، ۳۵۴، ۳۵۶
تیوتراس،* Theuthras ، ۱۶۶

نیوترانیا، Teuthrania، ۱۱۲، ۱۶۶
تیوکریان‌ها، Teucrians، ۱۵۲، ۱۶۴
تیوکر، Teucer، ۱۵۲، ۲۴۴، ۲۵۶
تیوکیدیس، Thucydides، ۲۲۹

«ث»

ثوری، Tauri، ۳۷۶

«ج»

جریکو،* ۳۶۲
جزایر کلیدس،* ۲۵۶
جزیره افیودس،* ۳۷۵
جزیره رودس،* ۲۱۶
جزیره کرمپوسا،* ۲۴۲
جلگه تبی،* ۱۵۳
جلگه‌مکرا،* ۳۵۵
جلگه میگدونیا،* ۱۳۲
جلگه‌ی سکاماندرین،* ۱۴۷
جلیله،* ۳۶۶
جورجیپیا،* Gorgipa، ۸
جولیوپولیس،* Juliopolis، ۱۱۵
جیسون،* Jason، ۹، ۷۹
جیسینیوم،* Jasinium، ۸۱
جیمنتس،* Gymnetes، ۲۱۹

«چ»

چاباکا،* Chabaca، ۸۱
چکادگارگاروس،* Gargarus, Mt، ۱۲۷
چلبی‌ها، Chalybians، ۵۶، ۸۲
چلیبه،* Chalybe، ۸۳
چیلیارخ، Chiliarch، ۵۸

«ح»

حبشه‌ای‌های مگابازی، ۳۸۳

«خ»

خائولوتیان‌ها، Chaulotaeans، ۳۷۲
خاآرنه، Chaarene، ۳۱۳
خابریاس، Chabrias، ۳۶۲، ۴۲۱
خاترا- موتیتی،* Chatramoti، ۳۷۳، ۳۷۴
خارادروس،* Charadrus، ۲۴۱
خاراکسوس، Charaxus، ۴۲۸
خارس لیندیایی، Chares the Lindian، ۲۱۶
خارس، Chares، ۱۳
خارموتاس، Charmatus، ۳۸۵
خاروند، Charond، ۷۰
خارون، Charon، ۱۲۶، ۱۳۵
خارونیا،* Charonia، ۱۲۰
خارونیوم،* Charonium، ۱۲۰، ۱۹۵، ۲۱۲
خاری‌مورتوس، Charimortus، ۳۸۱
خازنه،* Chazene، ۳۳۱
خالاکیدیس،* Chalacideis، ۲۰۵
خالدائی،* Chaldaae، ۸۲
خالسدون،* Chalcedon، ۷۳
خالکتور،* Chalector، ۲۲۵
خالکیدیکه،* Chaleidice، ۳۵۲
خالکیس، Chalcis، ۳۵۲، ۳۵۵
خالکیه،* Chalcia، ۲۲۰
خالونیتیس،* Chalonitis، ۵۸، ۳۳۱
خالیدونیان‌ها، Chaldonians، ۲۱۴
خالی‌مونیه،* Chalymonia، ۳۲۸
خامانه، Chamanene، ۶۵
خامی‌کوتیه،* Chamaecaetae، ۲۵
خانس، Chanes، ۱۵
خرسنسوس،* Chersonesus، ۷۴
خرسونسه،* Chersonese، ۷۸
خرسیفرون،* Chersiphron، ۲۰۰
خرونسوس،* Cherronesus، ۳۵۱، ۴۱۶
خریاساوریان،* Chrysaoreus، ۲۲۸

خریسا،* Chrysa ، ۱۵۲، ۲۲۸
خریسپوس،* Chrysippus ، ۲۴۳
خری‌سوپولیس،* Chrysopolis ، ۱۰۰
خریسوهراس،* Chrysorharas ، ۳۵۵
خریسه‌ایس،* Chryseis ، ۱۶۲، ۱۶۳
خریسه،* Chrysa ، ۱۶۳
خریسپوس، Chrysppus ، ۱۶۰
خشایارشا، ۴۱، ۱۹۲، ۳۳۴
خفرا، Khafra ، ۴۲۷
خلیج‌اکاتارتوس،* ۳۷۵
خلیج ایسوس،* ۴۳
خلیج‌ایسوس،* ۳۳۲
خلیج عربی،* ۴۲۲
خلیدونیا،* Cheldonia ، ۴۶، ۲۳۵
خوئوپس،* Cheops ، ۴۲۷
خوآسپس، Chospes ، ۳۱۸
خوآسپ،* Choasp ، ۲۷۳
خوارزمی، Chorasmi ، ۳۵
خوردیرازا، Chordiraza ، ۳۴۵
خورزنه، Chorzene ، ۵۵، ۵۶
خورلیوس، Choerilus ، ۲۴۴
خورنه، Chorene ، ۳۶
خوشه‌ای پروین، ۲۶۶
خونیا، Chonia ، ۲۱۹
خویس، Xois ، ۴۱۹
خیان‌ها، Chians ، ۱۷۵
خیرمون، Chaeremon ، ۴۲۵
خیروکراتس، Cheirocrates ، ۲۰۱
خیلی‌کوموم،* Chilicomum ، ۹۸
خیمیرا، Chimaera ، ۲۳۵
خیوس،* Chios ، ۱۳۴، ۱۹۰

«د»

دائونیان، Daunians ، ۲۱۹
دارابا،* Daraba ، ۳۷۸
داراسپا، Daraspa ، ۳۹
داردانیان، Dardanian ، ۱۲۹
داردانیان‌ها، Dardanians ، ۲۳۰
داردانی، Dardania ، ۱۳۸
داردنوس،* Dardanis ، ۱۳۸
داردنوس،* Dardanus ، ۱۴۴
دارسیس، Darieces ، ۳۹۴
داریوش، ۱۹۷، ۳۲۹
داریوش اول، ۴۲۲
داریوش سوم، ۱۴۲
داریوش [سوم]، ۳۳۲
داستارکوم،* Dastarcum ، ۶۷
داستریا،* Dasteira ، ۹۱
داسکالیتیس،* Dascalitis ، ۸۴، ۱۱۷
داسکالیوم،* Dascylium ، ۱۱۶، ۱۲۵
داسمنده،* Dasmenda ، ۷۱
دافنوس،* Daphnus ، ۳۸۱
دافنه،* Daphne ، ۳۰۵، ۳۴۸، ۳۴۹
دافیتاس، Daphitas ، ۲۰۹
داکیوس،* Dacieus ، ۶۷
دالیان‌ها، Dalians ، ۱۹۳
داماستس، Damastes ، ۱۲۵، ۲۵۷
داماسکینه،* Damascene ، ۳۵۵
داماسوس‌سکومبروس،* Damasus Scombrus ، ۲۱۲
داماسوس، Damasus ، ۱۹۱
دانائوس، Danaus ، ۱۲۱، ۲۱۹، ۲۲۰
دانالا، Danala ، ۱۰۶
دانان، Danaan ، ۱۱۴
داندری‌ها، Dandaris ، ۸
داهی، Däae ، ۲۷
دایس، Daes ، ۱۶۳
دبی، Debae ، ۲، ۳۸۵
دجله،* ۴۶، ۳۱۸
دُدُنا،* Dodona ، ۳۶۴
دراکانوم،* Dracanum ، ۱۹۸، ۲۲۴
دراکسیوم،* ۷
دربتس،* Derbetes ، ۱۰۸

دربه،* Derbe، ۶۵
دربیگ‌ها، Derbigs، ۳۵، ۳۶، ۴۴
درپانوم،* Drepanum، ۴۱۵
درپانوم،* Drepanum، ۱۹۶
دردی،* Derdae، ۲۸۵
درکتو،* Derecto، ۳۹۵
درنگه،* Drange، ۳۵، ۳۰۸
درنگیانا،* Drangiana، ۳۸، ۳۱۰، ۳۱۱
دروازه کانوبیک،* ۴۱۷
دروازه‌های کاسپین،* ۳۵
دروموس،* Dromus، ۴۲۳
درهیس،* Derrhis، ۴۱۶
دریاچه توپیتس،* ۳۴۴
دریاچه ماریا،* ۴۰۷
دریاچه‌میوتیس،* ۲
دریای آزوف،* ۲
دریای اتلانتیک،* ۳۷۲
دریای احمر،* ۳
دریای اریترا،* ۳۶۹
دریای‌اژه،* ۱۲۶
دریای پارس،* ۴
دریای جنوبی،* ۲۵۹
دریای سیاه،* ۸
دریای قرمز،* ۴۲۲
دریای یوکسینه،* ۲
درینمتوم،* Drynemetum، ۱۰۵
دریوپ، Dryop، ۱۳۰
دزدان دریایی کیلیکیه‌ای، ۲۳۹
دزی‌مونیتیس،* Dazimonitis، ۸۰
دژالیندا،* ۲۲۳
دفتر روزهای سفر، ۲۶۳
دکینئوس، Decaeneus، ۳۶۵
دلتا،* Delta، ۳۹۹، ۴۰۱
دلفیان‌ها، Delphians، ۲۱۰
دلفی، Delphi، ۴۳۶
دلیوس،* Dellius، ۴۹
دماغه کوریکوس،* ۲۴۲
دماغه لکتوم،* ۱۲۶
دمتریاس، Demetryas، ۳۳۳
دمتریوس، Demetrius، ۳۹، ۱۰۱، ۱۴۷، ۲۳۹، ۳۷۷
دمتیوس، Dometius، ۲۱۲
دمشق،* ۳۵۶
دوئی‌دالسوس، Doedalsus، ۱۰۱
دوروس،* Dorus، ۱۲۵
دوریخا،* Doricha، ۴۲۷
دوریلائوس، Dorylaüs، ۳، ۹۳
دوریلیوم،* Dorylaeum، ۱۱۸
دوسکی‌ها، Doskis، ۸
دوکیمیه،* Docimaea، ۱۱۹
دولابلا،* Dolabella، ۲۰۸، ۳۵۱
دولومنه، Dolomene، ۳۳۱
دولیون، Dolion، ۱۰۱، ۱۰۴
دومانیتیس،* Domanitis، ۹۸
دومندکلیوس، Domneclius، ۷۴
دهانه‌ی کانوبیک،* ۴۱۸
دیاکوپنه،* Diacopene، ۹۸
دیا، Dia، ۳۸۴
دی‌تیوتوس، Dyteutus، ۹۵
دیجیلیس، Diegylis، ۱۷۹
دیدالا،* Daedala، ۲۱۵، ۲۳۲
دیدالوس،* Daedalus، ۱۹۸
دیدوروس، Diodorus، ۲۲۵
دیدیمان،* Didyman، ۲۱۰
دیدیما،* Didyma، ۴۱
دیدیمه،* Didyme، ۲۱۰
دیری،* Deirê، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱
دیسکوریاس،* Dioscurias، ۱۰
دیفلیوس، Diphilius، ۷۹
دیکیارخیا،* Dicaearchia، ۴۰۷
دیماخوس، Deimachus، ۲۶۴
دیمتر الیوزینیان، Demeter Eleusinia، ۱۹۰
دیمتریوس، Demetrius، ۸۱، ۸۳، ۱۴۲
دیمی، Dyme، ۲۳۴

دیندمینه،* Dindymenê، ۱۰۶
دیندیمنه، Dindymene، ۱۸۱
دیندیموم،* Dindimum، ۱۰۶
دینوسیوس، Dionysius، ۱۸۰، ۱۸۴
دیوپولیس کوچک،* Diopolis، ۴۳۶
دیوتاروس،* Deiotarus، ۸۰، ۱۰۶
دیوترفس،* Diotrephes، ۱۸۶، ۲۲۶
دیوتوروس، Diotorus، ۹۹
دیوتیسوس، Diotisius، ۷۷
دیوجنس، Diogenes، ۲۴۸، ۳۴۱
دیودوتوس، Diodotus، ۲۳۹، ۳۵۲، ۳۵۹
دیو دوروس، Diodorus، ۱۸۲، ۲۴۸
دیوژنس، Diogenes، ۷۹
دیوس‌پولیس، Diospolic، ۹۲، ۴۱۹، ۴۲۳
دیوسگوری،* Discouri، ۹
دیوس، Dius، ۱۷۷
دیوفانس، Diophanes، ۱۶۹
دیونسیاک، Dionysiac، ۲۰۵
دیون، Dione، ۴۱۲
دیونیسودروس، Dionysodorus، ۸۱
دیونیسوس بی‌تی‌نه‌ای، Dionysius of Bitthynia، ۱۰۴
دیونیسوس، Dionysius، ۷، ۲۴، ۱۰۴، ۱۳۲، ۲۹۳، ۳۳۷، ۳۵۰
دیونیسیدس، Dionysides، ۲۲۱، ۲۴۸
دیونیوسیوم،* Dionysium، ۲۱۶
دیوینسکلوس، Dionysocles، ۲۱۲

«ر»

راتانئوس،* Rhathenus، ۸۱
راتوتس،* Rhatatus، ۸۷
رادامانتوس،* Rhadamantus، ۱۱۳
رافیا،* Rhaphia، ۳۶۱
راگا،* Rhaga، ۳۶، ۵۱
رامبین،* Rhambaen، ۳۵۲
رسوس،* Rhessus، ۱۲۷، ۱۴۴
رقص سبد، ۱۸۱
رکسانه، Rhoxana، ۴۱، ۴۰۹
رگما، Rhegma، ۲۴۵
روتاکس،* Rhoetaces، ۱۵
روتیوم،* Rhoeteium، ۱۴۵
رود اسپس،* ۳۴۷
رود اکسینس،* ۲۷۲
رود اورونتوس،* ۳۴۹
رود ایریس،* ۹۲، ۹۷
رودس،* ۳، ۱۱۴، ۱۷۸، ۲۱۶
رود ساروس،* ۶۶
رود سیموئیس،* ۱۴۵
رودسی‌ها،* ۲۱۵
رود کاپروس،* ۳۳۳
رود کایکوس،* ۱۱۳
رود گالوس،* ۷۵
رود گرانیکوس،* ۱۳۱
رود گنگ،* ۲۶۰
رود لوس،* ۸۹
رود لیکوس،* ۹۱، ۳۳۲
رود هرموس،* ۱۲۷
رودیان کنارآب،* ۲۱۴
رودیوس، Rhodius،* ۱۴۴
رومباتیس بزرگ،* Rhombatis the Greater، ۶
رومباتیس کوچک،* Rhombatis The Lesser، ۶
روهسوس،* Rhesus، ۲۵۰
رهاکوتیس،* Rhacotis، ۴۰۶
رهسوس،* Rhsus، ۸۹
رهکاس،* Rhecas، ۹
رهمانیتی،* Rhiammanitae، ۳۹۱
رهودوپیس،* Rhodopis، ۴۲۸
ریزوفوگیه،* Rhizophagi، ۳۷۷
ریندا کوس،* Rhyndacus، ۸۴، ۱۱۶، ۱۱۷
رینوکلورا،* Rhinocolura، ۳۶۱

رینوکولورا، * Rhinocolura، ۳۹۰
رینوکولورا، * Rhinocolura، ۳۳۸

«ز»

زئوس‌ابرتنوس، Zeus Abrettenus، ۱۱۶
زئوس اوزوگو، Zeus Ozogo، ۲۲۶
زئوس‌ستراتیوس، Zeus Stratius، ۲۲۶
زئوس کارینی، Zeus Carian، ۲۲۶
زئوس کاسیوس، Zeus Cassius، ۳۶۲
زئوس‌لابراندونوس، Zeus Labrandnus، ۲۲۶
زئوس لاریسیوس، Zeus Larisaeus، ۲۱۲
زئوس، Zeus، ۶، ۱۰۶، ۱۹۱، ۳۳۷
زئوکسیس، * Zeuxis، ۱۲۲
زاردوکس، Zardoces، ۸۷
زارمانوخکاس، Zarmanochegas، ۳۰۶
زاگالاسوس، Saglassus، ۱۰۹
زاگرس، Zagrus، ۵۰، ۳۴۱
زام لوکسیس، * Zamloxis، ۳۶۵
زریادریس، Zardiaris، ۵۶، ۶۰
زری اسب، * Zariaspa، ۳۵، ۳۹
زفریا، * Zepheria، ۲۵۷
زفریوم، * Zepherium، ۴۱۶
زگیوم، * Segelum، ۱۴۵
زلا، Zela، ۳۳، ۹۶
زلکه، Selege،، ۱۰۹، ۱۱۰
زلگیک، Selgic، ۱۱۱
زلگی، Selegi، ۱۰۹
زلیا، * Zeleia، ۱۱۷، ۱۳۱
زلیتیس، * Zelitis، ۹۲، ۹۵
زندوروس، Zenodorus، ۳۵۷
زنودوتوس، Zenodotus، ۷۶، ۸۷
زنوی، Zeno، ۱۶۰
زنو، Zeno، ۱۲۰، ۲۵۶، ۳۵۹
زنیکتوس، Zenicetus، ۲۴۳
زوناس، Zonas، ۱۸۲
زیارتگاه آفرودیت، * ۸
زیا، Zia، ۳۹۰
زیگردیس، * Sigridis، ۳۹
زیگریوم، * Sigrium، ۱۶۸
زیگیا، * Zigia، ۱۵۲
زیگی‌پولیس، * Zigipolis، ۸۲
زیگی‌ها، Zigis، ۴
زیگی، Zygi، ۱۰
زیوگمای، * Zeugma، ۳۳۱
زیوگمه، * Zeugme، ۵۰، ۲۳۲، ۳۴۴

«ژ»

ژیمناسیوم، * Gymnasium، ۱۹۱، ۴۱۰

«س»

سئوسامورہ، * Seusamora، ۱۶
سائورماتیان‌ها، * Sauromatae، ۲۶
سائوکاندرایوس، * Saocandarius، ۱۰۷
سائیس، * Sais، ۴۲۱
ساباتا، * Sabata، ۳۷۳
سابایتیک، * Sabaïtic، ۳۷۶
سابوس، * Sabus، ۳۹۰
ساپائی، Sapaaei، ۸۳
ساپاین، * Sapaen، ۹۱
ساپرا، * Sapra، ۱۶۵
ساتالکا، Satalaca، ۳۴۵
ساتراپ ارمنیه، ۵۸
ساتیوس، Satinus، ۱۷۲
ساتیروس، Satyrus، ۷، ۳۷۵
ساتیر، * Satyr، ۲۱۶
ساداکورا، * Sadacora، ۲۳۲
سارائوستوس، Saraostus، ۳۹
ساراپنه، * Sarapana، ۱۲، ۱۵
ساراپیس، Sarapis، ۴۱۸، ۴۲۱
ساراپیوم، * Sarapium، ۴۱۰
سارامنه، Saramene، ۷۹

ساراونه، Saravene، ۶۵
سارپدن کرتی، Sarpedon of Crete، ۱۱۳
سارپدون، Sarpedon، ۱۹۳، ۳۵۹
ساردانا پالوس، Sardanapallus، ۲۴۴، ۳۳۲
ساردنیا،* Sardenya، ۸، ۲۱۹
ساردو، Sardo، ۴۲۰
سارد،* Sardis، ۱۲۱، ۱۸۰، ۱۸۱
سارگاروانسه،* Sargarausene، ۶۵، ۶۷
سارماتی‌ها، Sarmatians، ۴
سارنیوس، Sarnius، ۳۱
ساریسا، Sareisa، ۳۴۵
سافو، Sapho، ۱۶۹، ۴۲۷
ساگاپنی، Sagapani، ۳۴۲
ساگالاسوس، Sagalassus، ۱۰۸
سالامیس،* Salamis، ۲۵۶، ۳۲۱
سالماکیس، Salmacis، ۲۲۲
سالمیدوسوس، Salmydessus، ۷۳
سالون، Salon، ۱۰۳
ساماریانه،* Samariane، ۲۸
سامبریتی،* Sambritae، ۳۹۸
سامپسی کراموس، Sampsiceramus، ۳۵۳
ساموساتا،* Samosata، ۲۳۲، ۳۴۸
ساموس، Samos، ۷، ۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۴۴۴
سامیان‌ها، Samians، ۱۹۵
ساناثوس،* Sanaus، ۱۱۸
ساندراکورگیوم، Sandaracurgium، ۹۹
ساندوبانس،* Sandobanes، ۱۵
ساندون، Sandon، ۲۴۷
ساندیکس،* Sandyx، ۵۸
سانیسنه،* Sanisene، ۹۹
سانی،* Sanni، ۸۲
سایته، Saitae، ۴۳۴
سایتیک،* Saïtic، ۴۱۹، ۴۲۰
سایس، Saïs، ۴۱۹
سای، Saii، ۸۳
سباسته،* Sebastê، ۹۲، ۳۶۲
سبنتیک،* Sebennytic، ۴۱۸، ۴۱۹
سپتوچی، Sceptuchi، ۱۰
سپرموفوگیه، Spermophagi، ۳۷۷
سپورادس، Sporodas، ۲۲۰
ستادیا،* Stadia، ۲۱۸
ستراتوکلس، Stratocles، ۲۲۰
ستراتونیکوس، Stratonicus، ۱۰۶۰
ستروتوفوگیه، Struthophagi، ۳۷۸
ستومالیمنه،* Stomalimne، ۲۲۳
ستون‌های هرکول،* ۴۲۰
ستیکس،* Styx، ۲۱۸
ستینس،* Sthenis، ۷۹
سدوم،* Sodom، ۳۶۸
سراپری، Saraparae، ۶۰
سربونیس،* Sirbonis، ۳۶۶
سرزمین پشت لپرا،* ۱۹۱
سرزمین تولید دارچین،* ۳۸۱
سرمتی‌ها، Sarmataes، ۱۱
سرمتی، Sarmatae، ۸۸
سرها، Seres، ۳۹
سریکا،* Siraca، ۲۶۹
سریلیوس ایسائوریکوس، Serillius Isauricus، ۲۳۴
سرینیوس، Cyrinius، ۱۰۹
سر،* Sere، ۲۶۹
سزار اگوست، Caesar Augustus، ۱۹۶
سزار، Caesar، ۴۱۲
سزاریوم،* Caesarium، ۴۱۰
سساموس،* Sesamus، ۷۷
سستروس، Sestrus، ۱۱۱
سستوس،* Sestus، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۷
سسوستریس، Sesostris، ۴۲۲
سسوستریس، Sesostris، ۳۷۴، ۴۰۳، ۴۲۲
سسیلیوس باسوس، ۳۵۲
سغدیانا،* Sogdiana، ۳۱
سکارآئولی، Sacarauli، ۳۲
سکاسنه،* Sacasenê، ۲۸، ۳۲، ۵۵
سکالیس‌ها، Sagalassies، ۱۰۹

سکانداریا،* Scandariaus، ۲۲۳
سکاندریوس،* Scandarius، ۱۵۶
سکاندریوم،* Scandarium، ۲۲۳
سکاهای توریک، Tauric Scaean، ۶۶
سکاها، Scaea، ۴، ۷۴
سکپسیان، Scepsian، ۸۴
سکپسیس،* Scepsis، ۲۱، ۸۳، ۱۴۲
سکنیتی، Scenitae، ۳۳۵
سکنیه،* Secnae، ۳۴۶
سکوپاس،* Scopas، ۱۵۲
سکیتوپولیس،* Scythopolis، ۳۶۶
سکیتیا، Scythia، ۳۳۳
سکیدیسس،* Scydises، ۸۲
سکیلاس، Scylax، ۸۰، ۱۰۴، ۱۲۶
سگالسوس، Sagalassus، ۱۸۷
سگیلوم، ۹۷
سلفیوم،* Selphium، ۵۲
سلگسوس، Selgessus، ۱۰۹
سلنا، Selenê، ۱۹۳، ۳۲۳
سلنه،* Selene، ۳۴۸
سلوکوس سلوکیه‌ای، Seleucus of Seleuceia، ۳۳۵
سلوکوس کالینیکوس، Seleucus Callinacus، ۳۴۹
سلوکوس لینیکوس، ۳۵۴
سلوکوس نیکاتور، Seleucus Nicator، ۱۷۸، ۲۶۰، ۳۱۲، ۳۳۴
سلوکوس، Seleucus، ۳۵، ۱۷۸
سلوکه،* Soloce، ۳۴۲
سلوکیان‌های، Seleucides، ۲۴۱
سلوکیس، Seleucis، ۳۴۸
سلوکیه،* Seleuceia، ۴۶، ۴۹، ۲۴۱، ۳۳۴، ۳۴۸
سلومی، Solymi، ۱۸۷
سلینوسیا، Selinusia، ۲۰۳
سلینوس، Selinus، ۲۴۰، ۲۵۵
سلیس، Sellees، ۱۳۵
سماک رامح، ۲۶۶
سمبریتی، Sembritae، ۳۷۶
سمپسی‌کراموس، Sampsiceramus، ۳۵۲
سمیرامیس، Semiramis، ۵۸، ۶۸
سمیرنه، Smyrna، ۸، ۸۴
سمینتئوس، Smintheus، ۱۵۳
سمینتیان، Sminthian، ۱۷۱
سنتورین، Senturion، ۵۸
سندالیوم، Sandalium، ۱۰۸
سندراکوتس،* Sabdracottus، ۲۹۰
سندراکیه، Sandracae، ۳۳۳
سند،* Sand، ۲۶۴
سنگاریوس،* Sangarius، ۷۵، ۱۳۶
سنگیا، Sangia، ۷۵
سوآتره،* Soatra، ۱۰۷
سواندوم، Soandum، ۲۳۲
سوانی‌ها، Soanes، ۱۰، ۱۳
سوپی‌تس،* Sopeites، ۲۷۶، ۲۷۷
سوتادس، Sotades، ۲۱۰
سوتیرا، Soteira، ۳۷۵
سوخوس،* Suchus، ۴۳۳
سودیناس،* Sudinas، ۳۳۵
سورنا، Surena، ۳۴۵
سوریه،* ۸
سوریه‌ای‌های سپید،* ۷۶
سوستراتوس، Sostratus، ۲۱۴، ۴۰۵
سوفکل، Sophocles، ۱۹۸
سوفنه،* Sophene، ۴۶، ۵۵، ۶۵
سوفوکلس، Sophocles، ۱۵۷، ۲۰۴
سولا، Sulla، ۱۴۳، ۲۱۹
سولمیسوس، Solmissus، ۱۹۹
سولیما،* Solyma، ۲۳۶
سولیمی، Solymi، ۸۹
سولیم، Solym، ۱۱۳
سولی‌ها، Solians، ۲۵۷
سولی،* Soli، ۱۳۱، ۱۶۰، ۲۳۴
سونیوم،* Sunium، ۱۹۵

سیباریس،* Sybaris، ۲۱۹
سیبریس، Sibris، ۲۳۵
سیبلیا، Cybelia، ۲۰۶
سیبلیا، Sibylia، ۲۰۷
سیبیل هاتف، ۱۰۶
سیبیل، Sibyl، ۴۳۶
سیبی‌ها، Sibeas، ۲۷۸
سیپیلوس، Sipylus، ۱۲۱، ۱۷۵
سیتاکنه، Sitacene، ۵۱، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۴۱
سیتاکنی‌ها، Sitaceneas، ۸
سیدراکی، Sydracae، ۲۷۸
سیدنه،* Sidene، ۸۰، ۸۱، ۱۳۲
سیده، Sidê، ۸۱
سیدی، ۱۰۹، ۲۳۳، ۲۳۸
سیراکنه،* Syracene، ۲۲
سیراک‌ها، Syraces، ۲۵
سیراکی‌ها، Siracies، ۴
سیراکی، Siraci، ۲۴
سیربونیس،* Sirbonis، ۳۶۱، ۳۶۲
سیرنائیک،* Cyrenaic، ۵۲، ۴۱۵
سیروس،* Syrus، ۳، ۱۲، ۱۸۱، ۳۱۹، ۳۷۷
سیریوس، Dog Star= Sirius، ۲۶۶
سیژنی‌ها، Siginnis، ۴۴
سیس‌پریتیس،* Syspiritis، ۵۸
سیسرو، Cicero، ۲۲۸، ۴۱۴
سیس‌میترس، Sismithres، ۴۱
سیسیریتی، Sisyrbitae، ۱۹۱
سیسیربی، Sisyrbê، ۱۹۱
سیسیس، Sisis، ۹۰
سیسیل، Sicil، ۱۵۷، ۲۱۹
سیسینس، Sisines، ۶۸
سیکامینوپولیس،* Sycaminopolis، ۳۶۰
سیکلادیس، Cyclades، ۷۰
سیکلوپها، Cyclopes، ۱۳۹، ۱۴۰
سیکلوپی، Cyclopi، ۱۸
سیگریانه،* Sigrianê، ۵۲
سیلاس، Silas، ۲۸۲
سیلاکنی،* Silaceni، ۳۴۲
سیلایوس، Syliaeus، ۳۸۸، ۴۴۳
سیلسون،* Sylson، ۱۹۷
سیلنوس، Silenus، ۱۰۴
سیلوسون، Syloson، ۱۹۷
سیلی، Silli، ۲۰۴
سیمباکیه،* Symbace، ۴۹
سیمرنه‌ایها،* Smyrnaeans، ۱۷۵
سیمرنه،* Smyrna، ۲۳
سیموئیسیان،* Simöeiisian، ۱۴۷
سیموئیس،* Simoies، ۱۴۷
سیمودیا، Simodeia، ۲۱۰
سیموس، Simus، ۲۱۰
سیمونیدس، Simonides، ۲۹۳
سیمونیدس، Simonides، ۳۱۷
سیمه،* Syme، ۲۲۱
سیمیاس، Simmias، ۲۲۱
سیمیرا،* Simyra، ۳۵۳
سیمی،* Simi، ۳۷۸
سینادا، Synnada، ۸، ۱۱۸، ۱۱۹
سینا،* Sina، ۲۴۴
سینا،* Sinna، ۳۵۶
سینتیس،* Sinties، ۸۳
سینتی،* Sinti، ۸۳
سیندا،* Sinda، ۱۸۶
سیندومانا،* Sindomana، ۲۷۹
سیندە،* Sinda، ۱۱۰
سیندیکه،* Syndice، ۹۱
سیندیک،* Syndic، ۱۱۹
سینگلا، Syngela، ۱۶۲
سینوپه‌ای، Sinopean، ۷۱
سینوپه،* Sinope، ۶۴، ۷۸، ۴۰۲
سینوپیتیس،* Sinopitis، ۷۹
سینوپ،* Sinop، ۱۰
سینوریا،* Sinoria، ۹۰
سینی،* Syene، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۱
سینی‌نوریا،* Synoria، ۹۰

«ش»

شاهین، ۴۳۹
شباهنگ، ۲۶۶، ۳۷۷
شراب ارومین، ۲۱۳
شراب‌امبلادانی، ۱۱۰
شعرای‌یمانی، Dog Star، ۲۶۶، ۳۷۷
شوشی‌ها، Susians، ۳۳۵
شوش،* Susa، ۲۶۷، ۳۱۷، ۳۳۴
شونی، Shoeni، ۴۲، ۴۱۷
شهردلوس، Delos، ۲۳۹
شیدیا،* Scheydia، ۴۱۷

«ص»

صبا،* Saba، ۳۷۶
صخره‌های تینداریان،* ۴۱۵
صور،* Tyre، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۰
صیدا،* Sidon، ۳۵۴

«ط»

طالس، Tales، ۱۹۳
طرسوس،* Tarsus، ۲۳۳، ۲۴۳

«ع»

عربستان فلکیس،* Arabia Filix، ۴۴۳
عربستان نبطی‌ها،* Arabian the Nabataeans، ۴۲۰
عرب‌های سگنیتی،* Arabian Scenitae، ۳۶۹
عسقلان،* Ascalon، ۳۶۰

«غ»

غار،* ۳۱۰
غارکورکیان،* ۲۴۲
غزه،* ۳۶۱

«ف»

فائونه،* ۵۵
فائونیتیس،* ۵۶
فابدا،* Phabda، ۸۱
فاربتیته،* ۴۲۰
فارزیریس،* Pharziris، ۳۹۴
فارسال،* Pharsal، ۵۹
فارناکس، Pharnaces، ۷۸
فارناکیه،* Pharnacia، ۸۰، ۸۱
فاروس، Pharos، ۶۷، ۴۰۵
فازمونیت‌ها، Phazemonits، ۹۶
فازمون،* Phazmon، ۹۶
فاسلیس، Faselis، ۲۳۶
فاسیس،* Phasis، ۱۰، ۵۷، ۸۱
فاکوس، Phacuss، ۴۲۳
فاگروریوپولیت،* Phagororiupolite، ۴۲۳
فاگروریوپولیس،* Phagoriorpolis، ۴۲۳
فالروس، Phalerus، ۲۵۷
فاناروبه،* Phanoroea، ۹۵
فاناگوریا،* Phanagoreia، ۷
فانتیک،* Phatnitic، ۴۱۸
فانوریه،* Phanaroea، ۸۰
فانیاس،* Phanias، ۱۷۰
فانی، Phanae، ۲۰۷
فتیرس، Phtheires، ۱۹۴
فتیروفاگی، Phtheirophagi، ۴
فرات،* ۴۶، ۳۳۴
فرانیکاتس، Phranicates، ۳۵۰
فرهاد، ۲۸۱، ۳۴۷
فرهاد [چهارم]، ۳۴۷
فریکسوس،* Phrixus، ۱۲، ۷۷
فریکوس،* Phrycus، ۱۲۵
فریکیدس،* Phrycides، ۱۹۰، ۲۰۴

فریکیه‌ای،* Phrygeans، ۶۴
فریگیوس،* Phrycius، ۱۸۱
فریگیوم،* Phrygium، ۱۷۴
فریگیه اپیکتتوس،* Phrygia Epictutus، ۱۰۱
فریگیه کوچک،* Phrygia the Lesser، ۱۰۱
فریگیه هلسپونت،* Phrygia Hellespont، ۱۰۰
فریگیه،* Phrygia، ۶۳، ۹۳، ۳۷۱
فریگی،* Phrygea، ۸۳
فرینیکوس، Phrynicus، ۱۹۴
فلسطین،* ۳۸۴
فلوس، Phellus، ۲۳۵
فندق، ۷۹
فنومن‌ها، ۲۴۴
فوکه،* Phocae، ۳۸۴
فوکیا، Phocaea، ۲۰۹
فوکیه، ۱۲۴، ۱۹۰
فوکی‌ها، Phocian، ۱۳۵
فولوی،* Pholoê، ۱۳۱
فونیکس،* Phoenix، ۲۱۵، ۲۱۶
فونیکون، Phoenicon، ۳۶۶
فونیکیوس، Phoenicus، ۲۳۶
فیتیوتیک آخایی، Phithiotic Achaei، ۹
فیدیپوس، Pheidippus، ۲۱۸
فیرنی،* Phryni، ۳۹
فیره،* Pherae، ۵۹
فیزیکوس،* Physcus، ۲۱۶
فیسکون،* Physcon، ۴۱۱
فیلادلفوس،* Philadelphus، ۹۹، ۳۷۶، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۳۷
فیلادلفیا،* Philadelphia، ۱۲۱، ۱۸۲، ۳۶۶
فیلمون، Philmon، ۲۴۴
فیلوتاس، Philotas، ۱۹۰، ۳۱۲
فیلوترا، Philotera، ۳۷۵
فیلوتر، Philotra، ۴۱۱
فیلودموس، Philodemus، ۳۶۱
فیلوژنس، Philogenes، ۱۹۱
فیلومتور، Philometor، ۱۷۹
فیلومیلیوم،* Philomelium، ۱۱۸، ۲۳۲
فیلو، Filo، ۴۲۳
فیله‌تیروس، Philotaerus، ۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹
فیلیپی، Philipi، ۲۴۷، ۴۱۳
فیلیپ، Philip، ۱۰۱
فیلیتروس، Philetaerus، ۹۳
فیلیه،* Philae، ۴۲۱، ۴۴۱
فیمبریا،* Fimbria، ۱۴۳
فینیقیه*، Phoenicia، ۴۲۰
فیوبوس، Phoebus، ۳۶۵

«ق»

قبرس،* ۶۷، ۲۱۹، ۲۵۵
قلمرو تیوکر،* Teucer, Domainof، ۲۴۵

«ک»

کائوکاسوس،* Caucasus، ۲۹۲
کائوکونیان،* Cauconians، ۱۱۳
کائوکونس،* Caucones، ۷۳
کائوکونیان‌ها، Cauconians، ۷۴
کائونوس،* Caunus، ۲۱۵
کابالا،* Cablla، ۵۸
کابالیس،* Cabalis، ۱۸۵، ۱۸۶
کابیرا،* Cabeira، ۹۲
کاپادوکیه‌ای‌ها، Capadocian، ۲
کاپادوکیه پونتیکا،* Capadocia Pontica، ۶۵
کاپادوکیه‌علیا،* Cappadocia proper، ۴۶
کاپادوکیه،* Capadocia، ۴، ۳۲، ۴۶، ۶۳، ۶۶
کاپادوکیه‌های پونتیک،* Cappadocia Pontic، ۷۳
کاپروس،* Caprus، ۱۲۰
کاپریا،* Capreae، ۲۳۸
کاپیا،* Capyae، ۱۵۷
کاپیتالیوم،* Capitalium، ۱۹۶
کاتابانیان، Cattabanian، ۳۷۳

کاتابانیا،* Cattabatnia ، ۳۷۳
کاتاراکتس،* Cataractes ، ۲۳۷
کاتاککائومنه،* Catacecaumene ، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۳۲
کاتان،* Catana ، ۱۸۴
کاتانیا،* Cataonia ، ۶۵
کاتئوس،* Catreus ، ۳۰۴
کاتوکاس،* Catocas ، ۲۲۸
کاتونیان‌ها، Cataonians ، ۶۳
کاتونیا، Cataonia ، ۶۳، ۶۴، ۲۴۸
کاتو، Cato ، ۳۶
کاتیه،* Cathaea ، ۲۷۶
کاخ نوین،* ۹۲
کادمه،* Cadme ، ۱۹۵
کادنه،* Cadena ، ۶۸
کادوسی، Cadussi ، ۳۵، ۴۹
کادوسی‌ها، Cadussian ، ۲۷، ۳۱
کادی،* Cadi ، ۱۱۸
کارئورا،* Carura ، ۱۲۰
کاراسنه،* Carasene ، ۱۵۱
کارامالاس، Caramalas ، ۷۰
کارامبیس،* Carambis ، ۱۰، ۷۷، ۷۸
کارانا،* Carana ، ۹۶
کارانیتیس،* Caranitis ، ۹۶
کارپاتین،* Carpatian ، ۲۵۵
کارپاسیا،* Carpasia ، ۲۵۶
کارتاژ،* Cartage ، ۱۱۷
کارتاژی‌ها، Cartaginian ، ۴۲۰
کارته،* Carta ، ۲۸
کاردوخیان، Carduchian ، ۳۴۵
کارسنه،* Caresene ، ۱۵۰
کارسوس،* Carsus ، ۸۹، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱
کارمالاس،* Carmalas ، ۶۸
کارمانس،* Carmanes ، ۲۹۴
کارمل،* Carmel ، ۳۶۰
کارمیلسوس،* Carmylessus ، ۲۳۵
کارنانا،* Carnana ، ۳۷۳
کارنا،* Carna ، ۳۷۳
کارنوس،* Carnus ، ۳۵۳
کارنیتیس،* Carenitis ، ۵۶
کاروانسراهای، ۳۱۱
کارورا،* Carura ، ۱۲۲، ۱۸۶، ۲۳۲
کارهه،* Carrhae ، ۳۴۵
کاریاتیه،* Cariatae ، ۴۱
کاریاندا،* Caryanda ، ۱۲۶
کارین،* Carian ، ۶۴
کاریوتیک،* Caryotic ، ۳۶۶
کاریه،* Caria ، ۴۶، ۸۳
کاسپیانه،* Caspiane ، ۱۹، ۵۶
کاسپیوس،* Caspius ، ۱۱
کاستابالا،* Castabala ، ۶۵، ۶۸
کاستور،* Castabala ، ۹۹، ۱۰۷
کاسیانا،* Cassiana ، ۳۵۲
کاسیستس، Casystes ، ۲۰۶
کاسی، Cassi ، ۳۳۷
کاسیوس، Cassius ، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۲
کاسی‌ها، Cossaea ، ۴۸، ۵۰، ۳۴۱
کالاتیس،* Calatis ، ۷۴
کالاخنه،* Calachene ، ۲۱، ۵۹، ۳۳۱
کالانوس، Calanus ، ۲۶۱، ۲۹۸
کالبیس،* Calbis ، ۲۱۵
کالپاس، Calpas ، ۷۵
کالخاس، Calchas ، ۲۰۳، ۲۳۸
کالسدون،* Chalecedon ، ۱۰۴
کالیاس، Callias ، ۱۷۱
کالی‌پولیس،* Callipolis ، ۱۳۴
کالیپیدی،* Callipidea ، ۸۳
کالیدیوم،* Callydium ، ۱۱۵
کالیستانس، Callistanes ، ۶۰، ۱۴۳، ۴۳۵
کالی کادنوس، Calycadanus ، ۲۴۱، ۲۴۴
کالیکولونه،* Callicolone ، ۱۴۸
کالیماخوس، Callimachus ، ۱۹۸، ۴۲۳
کالیندا،* Calynda ، ۲۱۵

کالینوس، Callinus، ۱۹۱، ۲۱۰
کالینیکوس، Callinicus، ۳۵
کامارا، Cammara، ۹
کامبی‌سنه، * Cambisene، ۱۹، ۵۵
کامیروس، * Cameirus، ۲۱۸، ۲۲۰
کامیسا، * Camisa، ۹۶
کامیسنه، * Camisenê، ۹۶
کانابوس، * Canabus، ۴۱۷
کانانیتس، * Cananitis، ۲۴۷
کانتابریا، * Cantabria، ۴۴۴
کانتاریوس، * Cantharius، ۱۹۹
کانداسه، * Candace، ۴۴۴
کانوبوس، * Canobus، ۲۳۶
کانوبیک، * Canobic، ۳۹۸، ۴۰۱
کانوبیک، * Canobic، ۴۱۷
کانه، * Canê، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۵، ۱۶۶
کانیدیوس، * Canidus، ۱۶
کاهنه آتنه، * ۱۶۲
کایستر، * Cayster، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۶۵
کایکوس، * Caycus، ۲۶۵
کاینون خوریون، * Kainon Chorion، ۹۲
کایوس، * Cayus، ۱۱۲
کبرن، * Cebren، ۱۵۶
کبرنه، * Cebrenê، ۱۴۶
کبرنیان، * Cebernean، ۱۳۶، ۱۵۴
کبرنیا، * Cebernia، ۱۴۶
کبرینوس، Cebriones، ۱۴۷
کبیسترا، * Cybistra، ۶۵، ۶۸
کپائوتا، * Capauta، ۴۹
کپیتولیوم، * Capitolium، ۹۲
کپی، * Cepi، ۸
کتاباتموس، * Catabathmus، ۴۰۴
کتاب جغرافیا، * ۴۳۰
کتزیاس، Cetsias، ۲۷، ۲۲۲، ۳۸۶
کتسیاس‌کنیدوسی، Ctesias of Cnidus، ۳۸۶
کتنی‌ها، Catenneis، ۱۰۹
کتونیا، * Catonia، ۴۶
کتیان‌ها، Ceteians، ۱۷۳
کتیستس، * Ctistes، ۹۹
کتیوس، Ceteius، ۱۶۷
کرئوفوگیه، Creophagi، ۳۷۷
کرئوفیلوس، Creophylus، ۱۹۸
کرائونوس، Ceraunus، ۱۷۸
کرائونیان، Ceraunian، ۱۷، ۲۱
کراتروس، Craterus، ۲۸۰، ۳۰۸
کراتس نحوی، Crates of Mallus، ۲۴۹
کراتس، Crates، ۱۵۹
کراتیپوس، Cratippus، ۲۱۲
کراسوس، Crassus، ۸۲، ۳۴۷
کراسوس، Crassus، ۳۴۵
کراگوس، Cragus، ۲۳۵، ۲۴۱
کرامبوسا، * Crambusa، ۲۳۶
کراموس، Ceramus، ۲۲۲، ۲۲۸
کربسیان‌ها، Cerbesians، ۱۲۲
کربسیانی، Cerbesian، ۱۲۲
کربنه، * Cerbene، ۱۵۲
کرت، * Crete، ۳، ۱۱۳، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۳۶۵
کرتی‌ها، Cretans، ۳۱۷
کرخه، * ۳۱۸
کرسیلوس، Cyrsilus، ۵۹
کرکافوس، Cercaphus، ۲۱۹
کرکتیه، ۱۰
کرکتی‌ها، Cercitae، ۴
کرکه‌سورا، * Cercesura، ۴۲۵
کرکیتی، Cercitae، ۸۲
کرمانیا، * Carmania، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۶۹
کرمنا، * Cremna، ۱۰۸، ۱۱۰
کرنلیوس سولا، Cornelius Sulla، ۱۴۴
کرنلیوس گالوس، Cornelius Gallus، ۴۴۳
کرنوکراتس، Cronocrates، ۸۴
کروئوفیلوس، Creophylus، ۱۹۸
کروسوس، Coressus، ۲۰۰
کروکودیلوپولیس، Crocodeilopolis، ۴۳۲

کرومنه،* Cromna، ۷۷
کرومیوس، Crommyus، ۲۴۱، ۲۵۷
کرونوس، Coronos، ۲۱۸
کرونوفانس، Cronophnes، ۲۴۵
کریوم‌توپن،* Criumetopon، ۱۰، ۷۸
کزانتوس، Xanthus، ۱۲۱
کزانتی، Xanthi، ۳۲
کزکه،* Cazaca، ۴۹
کزیسنه،* Cyzisene، ۱۰۳
کسپی،* Caspii، ۱۱
کسپیوس، Caspius، ۳۵
کستروس،* Cestrus، ۲۳۷
کفالنیا، Cephallenia، ۱۹۶
کفالون گرگیتی،* Cephalon of Gergithes، ۱۳۵
کفیسوس،* Cephissus، ۱۳۶
کلئوبولوس، Cleobulus، ۲۲۰
کلئوپاترا، Cleopatra، ۹۴، ۲۴۰
کلئوپاتریس، Cleopatris، ۳۸۹، ۴۲۲
کلئوس، Cleus، ۱۲۵
کلئوماخوس، Cleomachus، ۲۱۰
کلئون، Cleon، ۱۱۵
کلاروس، Clarus، ۲۰۳، ۲۳۸
کلازومنه،* Clazomenian، ۱۹۱
کلاگوس، Clagus، ۱۲
کلتیکا،* Celtica، ۱۰۵
کلچیان، Colchian، ۵۴
کلخیس،* Colchis، ۲
کلدانیان، ۳۳۵
کلندریس، Clendris، ۲۴۱
کلنی،* Colonae، ۱۳۴، ۱۳۵
کلونه،* Colonae، ۱۸۱
کلوسی، Colossae، ۱۱۸
کلوفون، Colophon، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۳
کلیتراخوس، Cleitrachus، ۳، ۲۳، ۳۰۴
کلیدس، Cleides، ۲۵۵، ۲۵۶
کلیماکس، Climax، ۲۳۶، ۳۵۶
کلینا،* Clina، ۱۶۷
کلینتس،* Cleanetes، ۱۶۰
کلیندریا،* Cleandria، ۱۵۱
کلینو،* Clino، ۱۲۱
کلینی،* Clini، ۱۱۹
کماجنه،* Commagene، ۴۶، ۶۴، ۲۳۲، ۳۴۴
کمانا،* Comana، ۴۶
کُمانه پونتیک،* Comana Pontic، ۹۳
کمبوجیه، Cambyses، ۴۰۳
کنخریوس،* Cencheryus، ۱۹۹
کنسوس،* Cnossus، ۳
کنوبوس،* Conobus، ۴۰۱
کنوپوس،* Conopus، ۱۹۱
کنوسوس،* Conossus، ۳
کنوفیس،* Cnuphis، ۴۴۰
کنیاکی،* Coniaci، ۲۶۵
کنیدوس،* Cenidus، ۲۲۱، ۴۰۵
کنیدوس،* Cnidus، ۲۲۰
کوآن،* Coan، ۲۱۸
کوان‌ها، Coans، ۲۱۹، ۲۲۳
کوبیالوس،* Cobialus، ۷۷
کوپتوس،* Coptus، ۳۹۱، ۴۳۷
کوپتوس،* Coptus، ۱۶۶، ۴۳۷
کوپراتاس،* Coprates، ۳۱۹
کوتیس،* Cotys، ۹۱
کوتیلوس، Cotylus، ۱۴۹
کوتی‌یایوم،* Cotiäeium، ۱۱۸
کوچک، ۴۱۷
کودروس،* Codrus، ۱۹۰، ۲۱۷
کوراکایوس،* Coracaius، ۳۷۷
کوراکسیوم،* Coraccsium، ۲۳۸، ۲۳۹
کورالیس، Coralis، ۱۰۷
کوربیانه،* Corbiane، ۳۴۲
کورپاسوس،* Corpassus، ۱۰۸، ۲۳۲
کوردلیون، Cordylion، ۲۴۷
کورسوس،* Coressus، ۱۹۱
کورسیا،* Corsia، ۱۹۵

کورکوندامه،* Corcondamê ، ۷
کورکوندامیتیس،* Corcondamitis ، ۷
کوروس،رود، Cyrus ، ۱۵
کوروش، Cyrus ، ۳۱۲
کوره، Core ، ۲۱۲
کوریسکوس،* Coriscus ، ۱۵۸
کوریفانتیس، Coryphantis ، ۱۵۵
کوریکانی،* Corycani ، ۲۰۶
کوریکوس،* Corycus ، ۲۳۶، ۲۳۷
کورینت،* Corinth ، ۵، ۹۵
کوسکینیا،* Coscinia ، ۲۱۳
کوسکینی،* Coscinii ، ۱۳۱
کوس،* Cos ، ۱۱۴، ۱۹۶، ۲۷۸
کوفس،* Cophus ، ۲۷۳
کولوبی‌ها، Colobis ، ۳۷۹
کولوپنه، Culupene ، ۹۶
کولونی،* Colony ، ۱۶۳
کولونیه،* Colonae ، ۱۵۲
کومانا ـانیو،* Comana Enyo ، ۸
کومانا،* Comana ، ۶۶، ۶۸
کومانه،* Comanae ، ۳، ۴۱۲
کومیسنه،* Comisene ، ۳۶، ۵۵
کونوبیک،* Conobic ، ۴۰۴
کونیاکی،* Conyaci ، ۲۶۳
کونیسالوس، Conisaluss ، ۱۳۲
کوهستان،* ۲۳۲
کوهستان پارایادرس،* Paryadres ، ۸۲
کوهستان موزخیان،* Moschians ، ۸۲
کوه سیپلیوس،* Sipylus ، ۱۱۲
کوه کاسیوس،* Casius ، ۳۳۸، ۳۵۹، ۴۱۲
کوه نیکاتوریم،* Nikaturim ، ۳۳۳
کوه‌های سوگیس،* Sugiss ، ۱۸۴
کوههای کوراکیوس،* Coracius ، ۲۰۴
کوه هزارچشمه،* ۱۴۹
کیاکسارس مادی، Cyaxares of Mede ، ۴۱۹
کیاموس،* Cyamus ، ۴۱۶
کیان‌ها، ۴۰
کیانیه، ۷۸
کیبراتیه،* Cibatea ، ۱۸۶
کیبله،* Cabelê ، ۱۰۶
کیبوتوس،* Cobptis ، ۴۱۰
کیبی‌راتیس، Cibyratis ، ۱۸۵
کیبیران‌ها، Cibotus ، ۲۱۴
کیبیرا،* Cibyra ، ۱۸۶
کیپاریسون، Cyparisson ، ۳۳۳
کیتروم،* Cytorum ، ۷۷
کیتوروس، ۷۷، ۸۱
کیتیوم،* ۱۶۰، ۲۵۶
کیدرلوس، Cydrelus ، ۱۹۰
کیدناس، Cidenas ، ۳۳۵
کیدیپه،* Cydippe ، ۲۱۹
کیرا،* Cyra ، ۴۱
کیرتی، Cyrtii ، ۴۹
کیرتی‌های، Cyrtiies ، ۵۰
کیرنوس، Cyrnus ، ۲۱۹
کیروس، Cyrus ، ۱۵
کیریستکه،* Cyrictica ، ۳۵۰
کیرینا،* Cyrenaea ، ۴۳۶
کیزیسنه،* Cyzicene ، ۸۴، ۱۲۴، ۱۹۳
کیزیکوس، Cyzicus ، ۱۰۱، ۱۹۳، ۲۱۷
کیسائی‌ها، Cissians ، ۳۱۷
کیستنه،* Cisthene ، ۱۵۵، ۲۳۵
کیسیا،* Cissia ، ۳۱۷
کیکلادس، Cyclades ، ۱۹۵
کیکنوس، Cycnus ، ۱۵۲
کیلانیان، Cillanian ، ۱۸۵
کیلا،* Cilla ، ۱۶۳
کیلبیان، Cilbian ، ۱۸۴
کیلوس،* Cillus ، ۱۶۴
کیلیکیه تراکیه،* Cilicia Tracheia ، ۶۳
کیلیکیه،* Cilicia ، ۴، ۳۱، ۴۶، ۶۴، ۳۳۱
کیلیگیه،* Cilicia ، ۱۸۱
کیمریان، Cimmrian ، ۶
کیمریکوم،* Cimmericum ، ۶

کیمریها، Cimmrians، ۳۲
کیمه‌ای‌ها، Cymmaean، ۲۰۸
کیمه فریگونیان، * Cemê of Phrigonians، ۱۲۵
کیمه، * Cymê، ۲۳، ۸۳، ۸۴
کیمه‌ی فریکونیس، * Cemê Fryconis، ۱۷۴
کیمیاتا، * ۹۹
کیمیاتنه، * Cimiatene، ۹۹
کینامولگی، * Cinamolgi، ۳۷۷
کینوپولیته *، Cynoplite، ۴۳۳
کینوس - سما، * Cynos- sema، ۲۲۱، ۱۴۴
کینوس، * Cyenus، ۱۳۴
کینوکفالی، * Cinocephali، ۳۸۱
کینولیس، * Cinolis، ۷۸
کینون‌پولیس، * Cynonpolis، ۴۳۳
کینون‌پولیس، * Cynonpolis، ۴۱۹
کینیراس، Ciniras، ۳۵۶
کینی‌ها، Caenies، ۱۷۹
کیورت‌ها، Curetes، ۱۹۹
کیوریاس، * Curias، ۲۵۶
کیوریوم، * Curium، ۲۵۷
کیوس، * Cios، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۰۷

«گ»

گابالا، * Gabala، ۳۵۳
گابیانه، * Gabianê، ۳۴۲
گابینوس، Gabinius، ۴۱۲
گابینیوس، Gabinius، ۹۴
گاداریس، Gadaris، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸
گاراگاروس، * Garagarus، ۱۲۷
گارسائورا، * Garsaura، ۲۳۲
گارسائویرا، * Gasauïra، ۶۸
گارسوئورا، * Garsaura، ۱۰۷، ۱۰۸
گارسواریتیس، * Garsauritis، ۶۵
گارگارا، * Gargara، ۱۲۷
گارگاروم، * Gargarum، ۱۲۷
گارگاریان‌ها، Gargarians، ۱۵۴
گارگرا، * Gargara، ۱۵۵
گاریندیان‌ها، Garindaeans، ۳۸۴
گازالونیت‌ها، * Cazolonits، ۷۹
گازایان‌ها، Gazaeans، ۳۴۸
گازیورا، * Gaziura، ۸۰
گاسیس، * Gasys، ۸۷
گالاتیان، Galatians، ۷۵
گالاتیا، Galatia، ۷۹
گالاتین‌ها، Galatians، ۷۰
گالاکتوفاگیه، * Galactophagi، ۸۸
گالزیوس، * Gallesius، ۲۰۳
گالیستنس، Gallistenes، ۱۸۲
گالی‌ها، Galli، ۱۸۵
گامباروس، * Gambarus، ۳۵۳
گاو اپیس، ۴۲۳
گاو نر مینوس، ۴۲۳
گبای، * Gabae، ۳۱۸
گتیه، * Getae، ۳۶۵
گدروزیا، * Gedrosia، ۲۶۱، ۳۱۰
گدروزیه، * Gedrose، ۳۰۷
گراس، Gras، ۱۲۵
گرانیکوس، * Granicus، ۱۲۴
گرانیکوس، * Granicus، ۱۲۵
گربئوس، Gorbeus، ۱۰۷
گردیادبن، * ۴۷
گرزوس، Croesus، ۶۴، ۳۲۸
گِرس، Geres، ۱۹۱
گرگری‌ها، Gagrarians، ۲۱، ۲۲
گرگری، * Gargary، ۲۲
گرگیتا، * Gergithia، ۱۶۸
گرگیتیوم، * Gergithium، ۱۳۵
گرها، * Gerrha، ۳۷۰
گرهر، * Gerrher، ۳۷۳
گرهیان‌ها، Gerrhaens، ۳۸۴
گرهیدیه، * Gerrhaeidae، ۲۰۵
گرینایایی، Grynian، ۱۷۱
گرینیوم، * Grynium، ۱۷۵

گریوم،* Grium، ۱۹۴
گزاتوریکس،* Gezatorix، ۹۹
گزانارخوس، Xenarchus، ۵
گزانتوس لیدیایی، Xanths of Lydia، ۱۱۲
گزانتوس، Xanthus، ۲۳۴، ۲۳۵
گزانتیانس، Xanthianes، ۲۳۵
گزرگسنه،* Xerxene، ۵۶
گزنارخوس، Xenarchus، ۲۴۱، ۲۴۲
گزنتوس، Xanthus، ۱۸۲
گزندی، Xandii، ۳۷
گزنوفانس، Xenophnes، ۲۰۴
گزنوکراتس، Xenocrates، ۱۰۴
گزونکلس، Xenocles، ۱۶۵، ۲۲۸
گزی‌پتونس، Xypeteones، ۱۵۲
گزیمنه،* Ximenê، ۹۸
گلائوکوس، Glaucus، ۱۵، ۲۱۵
گلاتی، Glatti، ۶۳
گلازومنیان‌ها، Glazomenians، ۲۰۵
گلی‌ها، Gelae، ۲۱، ۲۷، ۳۱
گنامیده،* Ganymede، ۱۳۲
گنتس،* Gnats، ۸۱
گندارتیس، Gandaris، ۲۷۳
گندارنس، Gandarnes، ۲۷۶
گنگتیس،* Gangitis، ۳۴۵
گنگرا،* Gangra، ۹۹
گنگ،* Ganegs، ۲۶۴
گنه ساریتیس،* Gennesaritis، ۳۵۵
گودریانه،* Gordyene، ۳۴۵
گورانی‌ها، Guranii، ۶۰
گورتینه،* Gortyna، ۲۰۹
گوردوس،* Gordus، ۱۵۱
گوردیانه،* Gordyene، ۵۵، ۵۸
گوردیس،* Gordis، ۳۴۵
گوردیوم،* Gurdium، ۱۰۷، ۱۱۵
گوردیه،* Gordyê، ۶۱، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۹
گور روسبی،* ۴۲۷
گورگوس،* Gorgus، ۲۷۷
گور میرنیای بالا پرش،* ۱۱۴
گوریس،* Gorys، ۲۷۳
گوگارنه،* Gogarenê، ۵۵، ۵۶
گوگاملا،* Gaugamela، ۳۳۲
گیگارتوس،* Gigartus، ۳۵۶
گیگیس،* Gyges، ۱۳۶
گیمنوسوفسیت، Gymnosopitists، ۳۶۵
گینکون پولیس،* Gynaeconpolis، ۴۲۱

«ل»

لئنتوپولیس،* Leontopolis، ۴۱۹
لئوکوتیه،* Leucothea، ۱۲
لئونتوپولیته،* Leonotopolite، ۴۲۰، ۴۳۴
لئونس، Leones، ۳۵۷
لئونوتوس،* Leonteus، ۱۳۵
لئونوریوس،* Leonnorius، ۱۰۵
لئون، Leon، ۳۸۱
لائودیکیه،* Laodicia، ۵۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۴۸
لائومدون،* Laomedon، ۱۴۶
لابوتاس،* Labotas، ۳۵۰
لابیرانت،* Labyrinth، ۴۳۵
لابینوس،* Labeinus، ۲۲۷
لاپاتوس، Lapathus، ۲۵۶
لاتاپولیته،* Latapolite، ۴۳۴
لاتموس،* Latmus، ۱۹۴
لاتوپولیس،* Latopolis، ۴۳۹
لاتوروس،* Lathurus، ۴۱۱
لاتوس،* Latus، ۴۳۴
لاتومیائی، Latomiae، ۳۷۶
لاتین، Latin، ۱۵۷
لادی،* Ladê، ۱۹۴
لاراندا،* Laranda، ۱۰۸
لاریسا،* Larisa، ۲۱، ۱۷۳، ۳۵۲
لاریسی‌های تسالی،* Larisaeans of Thessaly، ۱۷۵

لاریمنوم،* Larimnum، ۳۸۶
لارینسوس،* Lyrnessus، ۱۲۸
لاسدمونی‌ها،* Lacedaemonians، ۴۳۶
لاسدمون،* Lacedaemon، ۲۱۳
لاکونیان‌ها، Laconians، ۹
لاگاتس،* Lagates، ۳
لاگوس،* Lagus، ۴۰۹
لاگینا،* Lagina، ۲۲۸، ۲۳۱
لامپاسکانی،* Lampascani، ۱۳۲
لامپاسکوس،* Lampascus، ۱۹۳
لامپاکوس، Lampacus، ۱۳۴
لامپساکنه،* Lampascene، ۱۳۴
لامپونیا، Lamponia، ۱۶۱
لاموس، Lamus، ۲۴۳
لاویاسنه،* Laviasene، ۷۱، ۹۶
لاویانسنه،* Laviancene، ۶۵
لاوینویوم،* Lavinium، ۱۵۷
لایوس،* Laïus، ۲۰۷
لبدوس،* Lebedus، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۵
لبینوس،* Labienus، ۱۱۵
لپراکته،* Lepraacte، ۱۹۱
لتوپولیته،* Letopolite، ۴۲۵
لتو،* Leto، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۶
لتو، Leto، ۱۹۹
لتیوس،* Letus، ۸۹، ۲۰۹
لروس،* Leros، ۱۹۳
لریسا،* Larisa، ۵۹
لُریما،* Lorrima، ۲۱۶
لسبوس،* Lesbuss، ۸۹، ۱۲۵، ۲۱۹
لسبین‌ها،* Lesbian، ۱۲۴
لکتوم،* Lectum، ۱۲۴
لکتیر،* Lectyr، ۲۲۳
لگی‌ها، Legies، ۲۱
للگ‌ها، Lelegs، ۱۲۹، ۱۵۴
لمنوس، Lemnos، ۸۳
لوتیوم*، Lotoüm، ۲۳۵
لوخیاس، Lochias، ۴۰۵، ۴۰۹
لوکریان بالای ترموپیل،* ۱۷۴
لوکریان، Locrians، ۱۲۵، ۱۶۶
لوکریس،* Locris، ۱۲۵
لوکولوس، Lucullus، ۴، ۶۱، ۶۵، ۷۸، ۹۳
لوکیه‌اکته،* Leuce Actê، ۴۱۵
لیبانوس، Libanus، ۳۵۴
لیبانو،* Libanu، ۳۵۶
لیبا،* Liba، ۳۹۷
لیبیای غربی،* ۲۰۹
لیبیا،* Lybia، ۸۸، ۱۳۳، ۲۵۹، ۴۲۵
لیتروس،* Lithrus، ۹۱
لیخاس، Lichas، ۳۸۰، ۳۸۱
لیخنوس، Lychnus، ۲۰۳
لیدیه‌ای‌ها، Lydians، ۲۵۳
لیدیه‌ای، Lydian، ۱۸۷
لیدیه،* Lydia، ۸۳
لیرتس،* Laertes، ۲۴۰
لیرنسوس،* Lyrnessus، ۲۵۰
لیزیماخوس، Lysimachus، ۱۰۱، ۱۴۲، ۲۰۰
لیزیودی،* Lysioedi، ۲۱۰
لیسیاس،* Lysias، ۱۱۸، ۳۵۲، ۳۶۶
لیسیپوس، Liysippus، ۱۳۵
لیسیس،* Lysis، ۲۱۱
لیکائونیا،* Lycaonia، ۶۸
لیکائون،* Lycaon، ۱۲۹
لیکمنیوس،* Lycymnius، ۲۱۸
لیکوپولیته،* Lycopolitae، ۴۳۴
لیکوپولیس،* Lycopolis، ۴۱۹، ۴۳۴
لیکورگوس،* Lycurgus، ۳۶۵
لیکوس،* Lycus، ۵۷، ۸۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۳۵۵، ۳۵۶
لیکومدس،* Lycomedes، ۹۴، ۹۷
لیکونیان،* Lycoanians، ۶۳
لیکونین،* Lycoanian، ۶۴
لیکین‌ها، Lycians، ۱۸۲
لیکیه‌ای‌ها پانداروس، ۱۲۹
لیکیه‌ای‌ها، Lyciaians، ۸۹

لیکیه‌ای، Lyciaian، ۶۴
لیکیه،* Lycia، ۴۶
لیگونیا، Lyconia، ۱۰۵
لیلی‌بیوم،* Lilbaeum، ۱۵۷
لیمرا،* Limyra، ۲۳۵
لیمنی،* Limnae، ۱۹۳
لیمون، Leimon، ۲۱۳
لیمیروس،* Limyrus، ۲۳۵
لیندوس،* Lindus، ۲۱۸، ۲۲۰
لینوم،* Linum، ۱۳۳
لیوکاسپیس،* Leucaspis، ۴۱۶
لیوکفریس،* ۱۵۲
لیوکولا،* Leucolla، ۲۵۶
لیوکه‌کومه،* Leucêcomê، ۳۸۹
لیوکیه،* Leucae، ۲۰۸

«م»

مئاندروار،* ۱۱۹
مئاندریوس،* Maendrius، ۸۷
مئاندر،* Maender، ۳۹، ۸۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۶۵
مئوریائی، Mauriae، ۳۱۲
مئوریس،* Mauris، ۴۲۹
مئوسیان، Moesian، ۷۳
مائوسلوس، Maisp;ps، ۱۶۱، ۲۲۲
ماتیانه،* Matine، ۲۸، ۴۹
ماتیانی، Matiani، ۳۵
ماتینی، Matini، ۶۰
ماجراهای هرکول، ۲۶۲
ماخیروس، Machaereus، ۳۶۶
مادر آپیس، ۴۲۶
مادها،* Medians، ۲، ۴۸، ۳۳۲، ۳۴۱
ماد،* Media، ۴، ۱۳، ۲۷، ۳۵، ۴۵
مارئوتیس،* Mareotis، ۴۰۲، ۴۰۷
ماراتسیوم، Marathesium، ۱۹۹
ماراتوس، Marathus، ۳۵۳
مارانیتی، Maranitae، ۳۸۴
ماردی، Mardi، ۲۶
مارسلوس، Marcellus، ۲۴۸
مارسیاس، Marsyas، ۸۹، ۱۱۹
مارسیا، Marcia، ۳۶
مارسیبا، Marsiba، ۳۹۱
مارکوس پرپرناس، Marcus Perpernas، ۲۰۹
مارکوس کاتوس، Marcus Catus، ۲۵۸
مارکوس کاتو، Marcus Cato، ۲۴۷
مارگیانا،* Margiana، ۳۸
مارگیانی‌ها، Margoamoams، ۳۱
مارماریدی‌ها، Marmaridea، ۴۱۵
مارمولیتیس،* Marmolitis، ۹۹
ماریابا،* ۳۷۳
ماریاندینوس، Mariandinus، ۷۴
ماریاندی‌ها، Mariandini، ۷۳
ماریا، Mareia، ۳۸۶
ماریه،* Mariea، ۴۱۶
مازاکنه،* Mazacene، ۶۸، ۶۹، ۷۰
مازاکه،* Mazaca، ۷۰
مازنس،* Mazanes، ۳۷۱
ماساباتیکه،* Massabaticê، ۵۱، ۳۴۲
ماساژتها، Massagetans، ۲۶
ماساژت‌ها، Massageti، ۳۳
ماساژتی، ۳۵
ماسالیا، Massalia، ۱۱۷، ۲۰۹، ۲۱۷
ماسالیوت‌ها، Massaliotes، ۲۱۹
ماسایاس،* Massyas، ۳۵۲
ماستائورا،* Mastaura، ۲۱۳
ماستالس،* Mastales، ۲۲۹
ماسیاس،* Masias، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۶
ماسیانی، Masiani، ۲۷۴
ماسیوس،* Masius، ۲۴، ۵۵
ماسیوس، Massyus، ۴۷، ۵۵، ۳۴۵
ماکار،* Macar، ۱۳۰
ماکرون‌ها، Macron، ۸۲
ماکیه،* Macae، ۳۶۹

ماگارسا، Magarsa، ۲۴۹
ماگنتان‌ها، Magnetans، ۱۱۸
ماگنزیای کنار مئاندر،* ۱۹۵، ۲۰۹
ماگنزیا،* Magnesia، ۲۰۹
ماگودی،* Magoedi، ۲۱۰
مالائوس،Malaous، ۱۲۵
مالوتا،* Malotha، ۳۹۱
مالوس،* Malus، ۷۰، ۱۵۱، ۲۴۸
مالیان، Malian، ۳۴۶
مالیا،* Malia، ۱۶۸
مالی،* Malea، ۲۷۸
مانالائوس، Manaleus، ۴۲۸
مانتو،* Manto، ۲۰۳، ۲۴۹
مانتیانه،* Mantiane، ۵۷
مانتینیه،* Mantineia، ۱۵۷
ماندانیسه،* Mananise، ۲۹۹
مانس، Manes، ۸۷
مانیوس اکوئیلیوس، Manius Aquillius، ۲۰۹
ما، Ma، ۳، ۵، ۶۶
متروپولیتین،* Metropolitan، ۱۹۶
متروپولیس،* Metropolis، ۱۱۸
مـــترودروس، Metrodorus، ۲۱، ۱۳۵، ۱۵۹، ۳۸۲
متون، Methon، ۵۸
متیمنا،* Methymna، ۱۶۸
متیمنیان‌ها، Methymnaeans، ۱۶۱
مجارین‌ها، Megarians، ۱۰۰
محراب‌های کانون، ۳۷۷
محل نزدیک چاه، ۳۷۸
محیط هلسپونت،* ۸۴
مدوس،* Medus، ۳۲۰
مدیا،* Media، ۵۳، ۶۰
مدیک، Medic، ۵۲
مدیوس لاریسائی، Medius Of Larissa، ۵۹
مردی‌ها، Mardies، ۳۱۷
مرکاندا،* Maracanda، ۴۱
مرگوس،* Margus، ۳۸
مرمادالیس،* Mermadalis، ۲۱
مرمداس،* Mermodas، ۲۲
مُرمَکی، ۳۷۳
مروپیان، Meropean، ۲۶۰
مروپیس،* Meropis، ۲۷۸
مروس، Merus، ۱۳۱
مروی،* Meroë، ۲۶۷، ۳۷۶، ۳۹۸، ۴۴۲
مزاکه،* Mazaca، ۲۳۲
مزوگیتی،* Mesogitan، ۲۱۳
مزوگیس،* Mesogis، ۲۱۲
مسنیانی، Messenian، ۱۹۰
مسوگیس،* Mesogis، ۱۹۶
مسوگیس،* Mesogis، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۱۱
مصریان ممنون، ۴۳۵
معبد آمون،* ۴۱۵
معبد تریا،* ۱۳۴
مغ‌ها، ۳۱۷
مغی، ۳۲۳
مقدونیان، ۶۴
مکراس، Macras، ۳۵۵
مکستوس،* Macestus، ۱۱۷
مگاباری‌ها، Megagaris، ۴۴۲
مگاباری، Megabari، ۳۹۸
مگابیزی، Megabizi، ۲۰۱
مگارا،* Megara، ۳۵۲
مگاستانس، Megasthenes، ۲۶۱
مگالوپولیتانس،* Megalopolyatanes، ۳۳۴
مگالوپولیتیس،* Megalopolitis، ۹۲، ۹۵
مگرا،* Megra، ۲۱۷
مگنزیا،* Magnesia، ۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۹۵
مگنوپولیس،* Magnopolis، ۹۲
مگیسته،* Megiste، ۲۳۵
مگیلوس،* Megillus، ۲۶۷
ملاس،* Melas، ۶۹، ۲۳۸
ملام فیلوس، Melamphylus، ۱۹۶
ملانتوس،* Melanthus، ۱۹۰
ملانتیان، Melantian، ۱۹۵

ملانوس، Melanus، ۱۱۸
ملانیا، Melania، ۲۴۱
ملس، Meles، ۸۹، ۲۰۸
ملیان، Malian، ۸۱
ملیایی، Malians، ۴۲۷
ملیا، * Melia، ۱۰۴
ملیتنه، * Melitene، ۶۴
ملیک، Melic، ۱۹۷
ملیگر، Meleager، ۳۵۰، ۳۶۱
ملینا، * Melaena، ۲۰۶، ۲۰۷
ملینوس، Melinus، ۳۷۷
ملینی، * Melaenae، ۱۵۰
ممفیس، * Memphies، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۶
ممنونیوم، * Memnonium، ۳۱۷، ۴۳۴
ممنون، Memnon، ۳۱۷
ممون، Memnon، ۱۳۱
منئوس، Mneus، ۴۲۱
منائوس، Mennaeus، ۳۵۲
مناسیریوم، * Mnasyrium، ۲۲۰
منالائوس، Menelaus، ۱۵۷، ۴۲۱
مندسیان‌ها، Memdesoams، ۴۳۴
مندسیان، Mendesian، ۴۱۸، ۴۲۰
مندس، * Mendes، ۴۱۹
منستوس، * Menesthus، ۱۷۶
منکراتس الیایی، Menecrates of Elaea، ۸۴، ۱۷۴
منکراتس، Menecrates، ۲۱۴
منکلس، Menecles، ۲۲۱
منلائوس، Menelaüs، ۴۱۸
منلایته، * Menelaïte، ۴۱۸
منودوتس، Menodotus، ۱۸۰
منودوروس، Menodorus، ۲۱۱
منیپوس، Menippus، ۲۲۸، ۳۶۱
موئریس، * Moeris، ۴۰۲، ۴۳۳
موآفرنس، * Moapharnes، ۹۳
مواگتس، * Moagetes، ۱۸۷
موپسوس، * Mopsus، ۲۰۳، ۲۴۹
موخوس صیدائی، Mochus، ۳۵۸
مودرا، * Modra، ۷۵
مورزیوس، Morzeus، ۹۹
مورنا، * Murena، ۲۴۱
موریس، Morys، ۱۰۲
موریمنه، * Morimene، ۶۵، ۷۱، ۱۰۷
مورینه، Morini، ۱۱۶
موزخین‌ها، Moschians، ۱۱
موزخین، Moschian، ۴۷، ۵۴
موزی‌نکوی، Mosynoeci، ۸۲
موزینوکی‌ها، Mosynoecis، ۵۶
موزینی، Mosyni، ۸۲
موسادا، Mosada، ۳۶۷
موسلوس، Mausolus، ۲۲۲
مولون، Molon، ۲۱۵
مومفیس، Momemphis، ۴۲۱
مونیخیا، * Munichia، ۱۹۹
میترادات، ۳
میترادات یوپاتور، Mithradates Eupator، ۱۰
میترادات یورکتس، Mithradates Euergetes، ۳
میترادات، Mithradates، ۶۱، ۶۵، ۲۰۲
میترادات، Mithradat، ۱۴۴
میترادیاتوم، Mithradiatum، ۱۰۶
میتراکان، Mithragan، ۵۸
میتروپاستس، Mithropastes، ۳۷۱
میتیلنه، * Mitylene، ۵
میداس، Midas، ۱۱۲
میدا، * Mida، ۱۰۷
میدیایوم، * Midäeium، ۱۱۸
میدیا، * Medeia، ۵۳
میرا، Myra، ۲۳۴، ۲۳۵
میرسیلوس، Myrsilus، ۱۶۱
میرلیا، * Myrleia، ۸۴، ۱۰۱
میرلین‌ها، Myrleians، ۱۱۶
میرمکیوم، * Myrmecium، ۷
میرنیا، Myrina، ۱۷۵
میرون، Myron، ۱۹۶

میریاندروس،* Myriandrus، ۲۵۰
میرینا،* Myrina، ۸۴
میرینه،* Myrine، ۲۳
میسیان‌ها، Mysians، ۷۳، ۸۹، ۱۳۰
میسیان،* Mysian، ۶۴،
میسیا،* Mysia، ۸۵، ۱۸۳
میسینی،* Meacenê، ۳۷۲
میسیه،* Mysia، ۷۳، ۸۳
میسی،* Mysi، ۱۱۲
میس، Mys، ۲۰۷
میکاله،* Mycalê، ۱۷۴، ۱۹۵
میگدونیان‌ها، Mygdonians، ۵۵
میگدونیان‌ها، Mugpdem، ۳۳۱
میگدونیانی، ۱۱۶
میگدونیا،* Mygdonia، ۸۴، ۱۳۲
میگودن،* ۳۴۵
میلاسا،* Mylasa، ۸، ۲۲۵، ۲۲۸
میلاس، Milyas، ۱۰۹
میلتوپولیس، Miletopolis، ۱۱۶، ۱۶۱
میلتوس،* Miletus، ۸۴، ۸۹، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۹۲
میلسیان‌ها، Milesians، ۴۱۹
میلیاس، Milyas، ۲۳۶
میلیایی، Milyaei، ۸۹، ۲۷۳
میلیا،* Mylya، ۱۱۳، ۱۸۷
میمنرموس،* Mimnermus، ۱۹۰، ۲۰۴
مینائیان‌ها، Minaean، ۳۷۳
مین ارکیوس، Mên Arceaus، ۱۱۸
مین‌اسکیوس،* Mên Ascaeus، ۹۳
میندوس،* Myndus، ۱۶۱
میندیان‌ها، Myndians، ۲۲۳
مینس، Mines، ۱۲۸، ۱۶۲
مین کاروس،* Mên Carus، ۱۲۲
مینوس، Minos، ۱۱۳، ۳۶۵
مینوگیس، Minogis، ۱۸۴
مینیان‌ها، Minaens، ۳۸۴
مین، Min، ۹۲
میوتیه،* Maeotis، ۴
میوزیوم،* Museum، ۴۰۸
میوس‌هرموس،* Myus Hermus، ۴۳۷
میوس،* Myus، ۱۲۰، ۱۹۴، ۳۹۰
میونسوس، Myonnesus، ۲۰۵
میونی، ۱۱۲
میونیان‌ها، Maeounians، ۱۳۰
میونیا،* Meïonia، ۱۸۳
می‌یونی‌ها، Meïones، ۸۳، ۱۱۲

«ن»

نئارخوس، Nearchus، ۵۱، ۲۶۱، ۲۶۴
نئوکلس، Neocles، ۱۹۸
نائوکراتیس، Naucratis، ۴۲۱، ۴۲۸
نابوریانوس، Naburianus، ۳۳۵
نابیانی، Nabiani، ۲۵
نارتکیس، Nartecis، ۱۹۶
ناستس، Nastes، ۲۲۹
ناکولیا،* Nacolia، ۱۱۸
ناگیدوس، Nagidus، ۲۴۱
نانو، Nanno، ۱۹۰
نایوکلوس، Naucles، ۱۹۱
نبطیان، Nabataean، ۳۷۲
نبطی، Nabatae، ۳۶۲، ۳۸۴
نپتون، Neptune، ۶
نجس، ۳۸۳
نرواسوس،* Neroassus، ۶۸
نژاد دوریان‌ها، ۲۱۷
نسا، Nesaea، ۲۹
نستور، Nestor، ۱۹۰، ۲۴۷
نسخه صندوقچه، ۱۴۳
نسیبیس،* Nisibis، ۴۷، ۳۳۱، ۳۴۵
نفتا، Naphta، ۳۴۰
نکروپولیس،* Necropolis، ۴۱۰
نلیوس،* Neleus، ۱۹۰
نمسیس،* Nemessis، ۱۳۲، ۱۳۳
نوبی‌ها، Nubaes، ۴۴۲

نوبی،* Nubi، ۳۹۸
نوتو، Notu، ۳۸۱
نوتیوم*، Notium، ۲۰۷
نورا، Nora، ۶۸
نوم‌ها، Nomes، ۳۹۹
نیاپولیتیس،* Neapolitis، ۹۶
نیاپولیس،* Neapolis، ۹۶
نیا، Nea، ۸۶
نیباروس،* Nibarus، ۵۵، ۶۰
نیپولیس،* Neapolis، ۱۹۹
نیسائی، Nysaei، ۲۷۴
نیسایس،* Nysais، ۱۲۰
نیسا،* Nysa، ۱۸۵، ۲۱۱
نیسیروس،* Nisyros، ۲۲۱
نیفاتس، Niphates، ۴۷، ۵۰، ۵۵، ۵۷
نیکاتور، Nicator، ۵۱، ۳۴۹
نیکلائوس دمشقی، Nicolaüs Damascenus، ۳۰۵
نیکوپولیس موسوستیا، Nicopolis Mospusetia، ۲۵۰
نیکوپولیس، Nicopolis، ۷، ۹۱، ۴۱۰
نیکوفوریم،* Nicophorium، ۳۴۵
نیکومدس بی‌تی‌نه‌ای، Nicomedes، ۹۹، ۲۰۹
نیکومدیا، Nicomedia، ۷۵، ۱۰۰، ۱۳۱
نی‌کومه،* Neacome، ۱۵۱
نیکیاس، Nikyas، ۴۱۶
نیکیه،* Neacye، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۱، ۲۷۵
نیلوس، Nilus، ۱۵۸، ۱۹۰، ۳۸۱
نیمفایوم،* Nymphaum، ۳۵۱
نیندریان،* Neandrians، ۱۵۴
نیندریا، Ninderia، ۱۵۲
نینوا،* Nineveh، ۳۲۸، ۳۳۲
نینوس،* Ninus، ۶۱، ۳۳۱، ۳۳۲
نیوبه،* Niobê، ۱۱۲
نیون‌تیخوس، Neonteichus، ۱۷۴

«و»

والریوس فلاکوس، Valerius Flacus، ۱۴۳
ونتیدیوس،* Ventidius، ۳۵۰
ویتیا، Vitia، ۶۰
ویتی‌ها، Vittis، ۲۷، ۲۸، ۳۵

«ه»

هاتف آمون، ۴۳۵
هاتف تائروپولوس، ۳۷۰
هاتف‌های سیبلا، ۴۳۵
هارپاگیه،* Harpagia، ۱۳۲
هارپا، Harpa، ۶۸
هارماتوس، Harmatus، ۱۷۵
هالونسوس،* Halonnesos، ۲۰۶
هالیزونی،* Halizoni، ۸۴
هالیسارنا،* Halisarna، ۲۲۳
هالیس، Halys، ۴، ۶۳، ۶۴
هالیکارناسوس،* Halicarnassus، ۲۲۲
هالی، Halae، ۷۹
هاماگزیتیان، Hamaxitians، ۱۵۴
هانیبال کارتاژی، ۵۷
هانیبال، Hanibal، ۱۰۱
هپتاپوروس، Heptaporus، ۸۹، ۲۷، ۱۴۴
هپتاپوروس، Heptaporus، ۱۳۱
هپتاستادیوم،* Heptastadium، ۱۳۷، ۴۰۵، ۴۱۰
هپتاکومتی‌ها،* Heptakomitae، ۸۲
هیراپولیس،* Hierapolis، ۱۸۶
هیپوس، Hippus، ۱۵
هخامنشیان، ۳۱۷
هدیفون،* Hedyphon، ۳۴۲
هراریوم، Hearaeum، ۱۹۶
هراکلئوتیس،* Heracleotis، ۲۰۳
هراکلئوتیک،* Heracleotic، ۴۳۳
هراکلئون، Heracleon، ۳۵۰

هـراکـلس، Heracles ، ۲۴، ۱۰۱، ۱۴۵، ۲۱۸، ۲۹۴، ۴۳۵
هراکلوته، Heracleotae ، ۴۲۹
هراکلیان، Heraclein ، ۸۱
هراکلیای، Heracleina ، ۱۹۴
هراکلیا، Heracleia ، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۱۵۵، ۲۲۱، ۲۲۵، ۳۵۱
هراکلیتوس، Heracleitus ، ۲۲۲، ۳۹۳
هراکلیدس، Heracleides ، ۱۵۲، ۲۰۷
هراکلید، Heracleid ، ۲۱۸
هراکلیوتیک، * Heracleotic ، ۴۰۱، ۴۰۲
هراکلیوت، Heracleotae ، ۴۲۹
هراکلیوس، * Heracleius ، ۷۲
هراکلیوم، * Heraclium ، ۷، ۳۵۳، ۴۰۱، ۴۱۸
هراکلیه، * Heracleia ، ۳۶، ۳۵۰
هراکل، Heracles ، ۱۹۶، ۴۳۳
هرا، Hera ، ۱۹۹
هربوس، * Herbus ، ۱۳۶
هرپا، * Herpa ، ۷۰
هرفی، * Herphae ، ۲۳۲
هرکول، Heracles ، ۸
هرمزیکه، * Harmozice ، ۱۶
هرمس، Hermes ، ۴۳۹
هرموپولیته، * Hermupolite ، ۴۳۴
هرموپولیس، * Hermupolis ، ۴۱۹، ۴۲۱
هرمودوروس، * Hermodorus ، ۲۰۲
هرموز، * ۳۶۹
هرموس، Hermus ، ۸۹، ۱۲۴، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۶۵
هرموکریون، * Hermocreon ، ۱۳۳
هرموگوراس، * Hrmagoras ، ۱۷۵
هرموناسا، Hermonassa ، ۸۲
هرمونتیس، Hermonthis ، ۴۳۹
هرمیاس جبار، * ۱۶۵
هرمیاس، * Hermeias ، ۱۶۰
هرودوت، ۲۷، ۶۴، ۸۳، ۲۲۲
هرود، Herod ، ۳۶۲، ۳۶۸
هروستراتوس، Herostratus ، ۲۰۰
هروفیلیانی، Herophileian ، ۲۰۷
هرون‌پولیس، * Heroonpolis ، ۴۲۰، ۴۴۳
هسیود، Hesiod ، ۱۷۷، ۲۰۳
هفت پارسی، ۶۰
هفیستیوم، * Hephaesteium ، ۴۲۶
هکاتم‌پلیس، * ۳۵
هکاتمنوس، Hecatomnos ، ۲۲۲
هکاتوس، Hecataeus ، ۸۴، ۱۹۳، ۲۰۵
هکاتونسی، Hecaonnesi ، ۱۷۱
هکاته، Hecatê ، ۲۰۱
هگاتم‌پولیس، * ۳۶
هگزیاک، * Hegesias ، ۲۱۰
هگسیانکس، * Hegesianex ، ۱۴۳
هلادیک، * Helladic ، ۵۲
هلاس، Hellas ، ۲۲۹
هلانیکوس، Hellanicus ، ۲۷، ۱۶۱
هلنیکوس، Helenicus ، ۸۳
هلن، Helen ، ۴۱۸
هلیادی، * Hiladae ، ۲۱۹
هلیزونی، * Halizoni ، ۸۳
هلیکارنوسوس، * Halizoni ، ۱۹۴
هلیکون، * Hlicon ، ۱۷۷
هلیوپولیته، * Heliopoilite ، ۴۲۳
هلیوپولیس، * Heliopolis ، ۳۵۲، ۴۲۱، ۴۲۳
هلیوس، Helios ، ۱۹۳، ۲۱۶
هلیو، Helio ، ۴۲۳
هلیی، * Heleii ، ۳۷۷
هماگزیتوس، Hamaxitus ، ۱۵۲
هنتیسه ادریاتیک، * Henetise, Adritic ، ۱۵۷
هنتی، * Heneti ، ۱۵۷
هند، * ۲۵۹
هندوکش، * ۲۶۴
هنر بلاغت، ۱۷۵
هنیوخی، Heniochi ، ۹
هورتنسیوس، Hortenisus ، ۳۶
هولمی، * Holmi ، ۲۳۲، ۲۴۱
هومریوم، * Homerium ، ۲۰۸

هومونادی‌ها، Homonadies، ۲۳۸
هومونادی، Homonadi، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۵۳
هیاروتیس،* Hyarotis، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶
هیبریس،* Hybreas، ۱۸۶، ۲۲۶
هیپاراخوس،* Hipparachus، ۱۰۴
هیپارخ،* Hiparch، ۵۸
هیپاسیان‌ها، Hypasians، ۲۶۶
هیپاسی،* Hipassi، ۲۷۴
هیپافریتا،* Heptaphreata، ۳۹۱
هیپانیس، Hypanis، ۷، ۳۹
هیپانیس،* Hypanis، ۲۶۰
هیپربورین‌ها، Hyperboreans، ۲۶
هیپسیکراتس، Hypsicrates، ۲۱
هیپلیوس، Hypelaeus، ۱۹۱، ۲۰۰
هیپوتویوس، Hippothoüs، ۱۷۳
هیپوتیون، Hippotion، ۱۰۲
هیپودوروم،* Hippodrome، ۴۱۱
هیپوس،* Hippus، ۱۲
هیپوکرمنوس، Hypocremnus، ۲۰۵، ۲۰۶
هیپوناکس، ۱۹۵
هیپوناکس، Hiponax، ۱۹۱
هیپوناکس، Hipponax، ۲۰۲
هیپه‌موگلی، Hippemolgi، ۸۸
هیپی‌پا، Hypaepa، ۱۸۲
هیپی، Hippi، ۲۰۶
هیداتوس، Hydatus، ۳۵۰
هیدارا،* Hydra، ۹۰
هیدارنس،* Hydranes، ۶۰
هیداسپ، Hydaspes، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷
هیدرا،* Hydra، ۱۷۵
هیدرلوس، Hydrelus، ۲۱۳
هیدریوس، Hidrieus، ۲۲۲
هیراپولیس،* Hierapolis، ۱۸۶
هیراپولیس،* Hyrppolis، ۱۲۰، ۱۸۵
هیراتیکا،* Hyratica، ۴۱۷
هیرا،* Hyra، ۲۳۵
هیرتاکوس،* Hyrtacus، ۱۳۵
هیرکانوس،* Hyrcanus، ۳۶۵
هیرکانی،* ۲۶
هیرکانیوم،* Hyrcanium، ۳۶۶
هیرکانیه،* Hyrcania، ۲۷، ۳۸، ۴۳، ۱۸۴، ۳۴۱
هیروز،* Heros، ۳۷۴
هیروس، Heroes، ۳۶۱، ۳۷۲
هیروکلس، Hierocles، ۲۲۸
هیرونیموس، Heironimus، ۲۲۰
هیرون، Heiron، ۸۱، ۱۱۹
هیریکوس،* Heiricus، ۳۸۷
هیستاسب،* Hystasbes، ۱۹۷، ۳۲۹
هیستاسپس، Hystaspes، ۳۳۲
هیستی، Histi، ۱۹۸
هیکسوس،* Hicesus، ۱۲۲
هیلاس، Hylas، ۱۰۱
هیلوس، Hyllus، ۸۹
هیمالیا،* ۲۶۴
هینوخی، Heinochi، ۹
هینیوخی‌ها، Heinochians، ۴

«ی»

یاکزارتس، Iaxartes، ۳۰
یاکسارتس، Iaxartes، ۲۶، ۳۵، ۴۲
یالیسوس،* Ialysus، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰
یامنیا، Iamneia، ۳۶۰
یوبویاها، Euboeans، ۲۲
یوبیه،* Euboea، ۲۱۹
یوپاتور، Eupator، ۱۴۴
یوپاتوریا،* Eupatoria، ۹۲
یوپه،* Ἰοπῆ، ۳۶۰
یوتی‌دموس، Euthydemus، ۳۷
یودموس، Eudemus، ۲۲۱
یودوروس، Eudorus، ۴۰۴
یودوکسوس، Eudoxus، ۸۳، ۲۲۲، ۴۲۵
یوروپوس، Europus، ۵۱
یوروپیدس، Europeades، ۱۶۶

یوروپیدوس، Europeadus، ۱۳، ۴۴
یوروموس، Euromus، ۲۲۵
یوریپوس، ۱۶۹
یوریکلیا،* Eurycleia، ۲۰۱
یوریمدون،* Eurymedon، ۱۱۱، ۲۳۸
یوزبیا،* Eusebia، ۶۸
یوفوروس، Euphorus، ۱۲۶
یوفوریون،* Euphorion، ۱۰۴
یوکارپیا،* Eucarpia، ۱۱۸
یوکراتیداس، Eucratidas، ۲۶۰
یوکراتیدیا، Eucratidia، ۳۹
یوکسینه،* Euxine، ۶۴، ۷۸، ۳۳۲
یومدوس، Eumedes، ۳۷۶
یومنس،* Eumenes، ۶۸، ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۴، ۳۷۸، ۳۷۹
یومنیا،* Eumeneia، ۱۱۸
یونان،* ۱۱۹
یونانی،* ۱۸۷
یونوستوس،* Eunostus، ۴۰۵، ۴۱۰
یونیه‌ای، ۶۴
یون، Ion، ۲۰۷
یهودیان، ۳۴۸
یهودیه، ۳۳۱، ۴۲۰
ییلاروس، Billarus، ۷۹

«ئ»

ئیتیون،* Eëtion، ۱۶۲
ئیگیالوس، Aegialus، ۷۷
ئیلا، Aela، ۳۷۷
ئیلانا (نیلانا)، Aelana، ۳۷۳
ئیلایا، Elaea، ۱۶۶
ئیلاینتیس، Aelanïtis، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۳
ئیلیان‌ها، Eleians، ۱۳۱
ئیلیوس گالوس، Aelius Gallos، ۷، ۳۸۸، ۴۲۴
ئیولیان‌ها، Aeolians، ۶۴، ۸۴
ئیولی‌ها، Aeolis، ۱۲۴

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۳	نهم	ترموون	ترمودن
۲۵	آخز	یک	تک
۲۶	پنجم	چهارصدهزار	چهارصد
۴۰	آخر	بوین	حذف شود
۵۹	دهم	جرو	جزو
۶۱	دهم	ارپلا	اریلا
۷۶	بیستم	که با نیزه‌هایشان	که نیزه‌هاشان
۸۷	شانزدهم	تبیوس	تیبیوس
۸۷	شانزدهم	اولگاسیس	اولیگاسیس
۸۸	ماقبل آخر	ـ	حذف شود
۱۱۰	دوم	تریاسوس	تاریاسوس
۱۳۹	چهاردهم	متعادل‌تر	معتدل‌تر
۱۴۱	نوزدهم	مردم امروز ایلیوم	مردم ایلیوم
۱۴۳	پانزدهم	فیمبرا	فیمبریا
۱۵۹	شانزدهم	سکیسیس	سکپسیس
۱۵۹	بیست و چهارم	تکیراتس	تیکرانس

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۶۲	پنجم	للک	للگ
۱۶۸	چهاردهم	زگریوم	زیگریوم
۱۹۲	سیزدهم	برانخیدی	برالخیدی
۲۱۱	بیست و دوم	پیتدوریس	پیتدوروس
۲۱۷	بیست و دوم	هیلکارنوس	هیلکارناسوس
۲۲۲	ششم	هالیکاناسوس	هیلکارناسوس
۲۵۶	پنجم	دماغه قبرسی	دماغه قبرسی‌ها
۲۵۷	سوم	آرکیوزها	آرگیوها
۲۶۰	سوم	دریای جنوبی	دریای واقع در جنوب
۲۷۴	دهم	هیپاتیس	هیپانیس
۲۷۸	بیست و ششم	درنک	نک
۲۹۰	هفدهم	گروههای	گورهای
۳۰۰	چهاردهم	فیثاغوث	فیثاغورث
۳۱۱	بیست وپنجم	Asiatic Statins	Stations Asiatic
۳۱۷	سوم	کرتی‌ها	کیرتی‌ها
۳۲۰	بیست وچهارم	برخی	برجی
۳۴۳	هفتم	ازدواج‌ها را	ازدواج‌ها
۳۵۴	بیست وچهارم	کوهها	کوه
۳۵۵	هفدهم	جلگهٔ مکرا	جلگهٔ مکراس
۳۵۸	بیست ودوم	عقاید نخستین	نخستین عقاید
۳۶۲	نهم	ملانه ملاینه	ملانه یا ملاینه
۳۶۵	نوزدهم	اسکندر	آلکساندر
۳۶۸	بیست وچهارم	هرودخواهر	هرود و خواهر
۳۷۷	بیستم	[شیر سگ نوشان	[شیرسگ نوشان]
۳۸۷	چهاردهم	سبایی‌ها	صبایی‌ها
۳۹۲	نهم	فررزندان	فرزندان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۹۲	دوازدهم	کهن‌سال‌تراست	کهن‌سال‌تر
۴۰۳	هفدهم	سیته	سینه
۴۰۸	بیستم	ژوزفوس	جوزفوس
۴۱۵	بیست وسوم	لوکیه اکته	لیوکه اکته
۴۲۱	نوزدهم	اوزایرس	اوزایریس
۴۲۸	یکم	به کارش	کارش
۴۳۹	بیست وپنجم	۲۴۶۰ = ۲۴۶۱	۱۴۶۰ = ۱۴۶۱